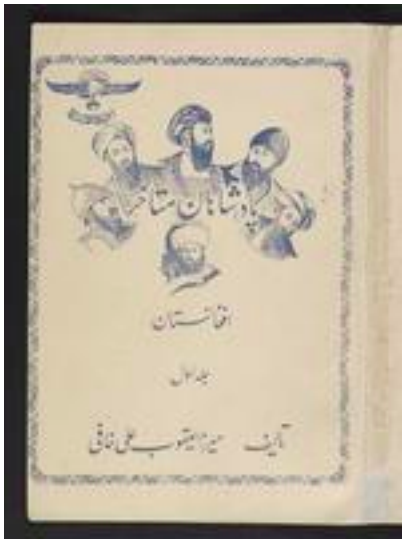
Afghanistan Digital Library

adl0959

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 1 of 468



پادشاهان متاخر

افغانستان

جلد اول

تالیف میرزا یعقوب علی خافی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 2 of 468

انتظار وهمکاری

انجمن تاریخ که در روشن ساختن تاریخ افغانستان وظیفهٔ بزرگ و با افتخاری بعهده دارد به همکاری اعضای منسوبین و افتخاری خود از سالیان درازی باینطرف مصروف تتبع و کنجکاوی است ودرزمینه های مختلف تاریخ مملکت آثار گران بها وقیمتداری پدید آورده است. انجمن تاریخ برای ایفای وظایف ملی به نحو بهتر به کمک وهمکاری های مادی ومعنوی هموطنان احتیاج شدید احساس میکند.

با استقبال وخریداری وخواندن آثار منتشرهٔ انجمن گوشه ئی ازمرام وآرزوی ما بر آورده میشود. پس کتب انجمن تاریخ رابخرید وبخوانید وخواندن اینهارا به دوستان خویش توصیه کنید ویقین داشته باشید که با پول کمی که برای خریداری هر کتاب می پردازید ما را برای چاپ ونشر یک کتاب دیگر کمک وحوصله افزائی وتشویق میفرمائید.

فهرست چند کتاب ورساله ئی که اخیراً نشر شده و در خود انجمن وبا نمایندگی برای فروش حاضر است قرار آتی است:

کتب	قیمت فروش
فیض قدس	(۲۰) افغانی
سلطنت غزنویان	(۴۰) »
رجال وروید اد های تاریخی	(۱۵) »
سرخ کوتل	(۴) »
عروج بارکزائی ها	(۰۵) »
واقعات شاه شجاع	(۱۵) »
تیمورشاه درانی	(۲۰)
اکبر نامه	(۲۰) »
درزوایای تاریخ افغانستان	(۱۲) »
نوای معارک	(۲۰) »
لشکر کشاه	(۱۲) »
منتخبات خلیلی	(۱۵) »

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 3 of 468



نشریه شماره ۱۳۴

پادشاهان متاخر افغانستان

جلد اول

نگارش

میرزا یعقوب علی خانی

مطبعه عمومی کابل

۱۵ جوزا ۱۳۳۴

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 4 of 468

توضیح

پادشاهان متاخر افغانستان شامل دو جلد است. جلد اول که در ۴۲۴۶ صفحه به مطالعه خوانندگان گرامی میرسد درسه باب و چندفصل وقایع برجسته تاریخی را از زمان سلطنت امیر دوست محمد خان تا اوایل سلطنت امیر محمد افضل‌خان شرح میدهد.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 5 of 468

پادشاهان متاخر افغانستان

یازده سال قبل یك جلد کتاب قلمی بنام «پادشاهان متاخرین افغانستان» برای کتابخانهٔ موزهٔ کابل خریداری کردم. این کتاب بقطع ربع تخته شامل ۴۳۰ صفحه است وقراریکه ازاسم آن معلوم میشود نسخه ایست تاریخی وبرخی ازوقایع عصر چندتن از پادشاهان متاخر افغانستان را ازامیر دوست محمدخان به بعد تااوائل زمان امیرامیرحبیب‌الله‌خان شرح میدهد.

هفت سال بعد درموقعی که نسخهٔ مذکور رابه انجمن تاریخ خواسته ومقدمهٔ طبع آنرا در مجله آریانا فراهم میکردیم غلامی احمدعلی مجیبی عضو انجمن تاریخ ومهتمم مجله نسخهٔ دیگری را بمن معرفی کرد که من حیث صحافت وشکل پشتی و کاغذ وشیوه خط عین نسخهٔ موزهٔ کابل بود وبعداز مختصر مطالعه معلوم شد که جلددوم پادشاهان متاخر میباشد طبیعی کشف این جلد مسرت‌ی‌پایانی تولید نموده وفوری درصدد خریداری آن برای کتابخانهٔ موزهٔ کابل برآمدم. غرابت پیداشدن دو جلد تاریخ پادشاهان متاخر افغانستان درفاصله چندسال در کابل وداخل شدن هردو جلد در کتابخانه موزه وقتی خوب‌تر احساس می‌شود که فهمیده شود نسخ مذکور درخارج افغانستان درسمرقند بقلم یکنفرازفراری‌های زمان سردارمحمد اسحق خان نوشته شده‌است. مولف کتاب که خودش شاهد واقعات بوده وواقعات اورا بخارج سرحدات پرتاب نموده کسی است بنام میرزا یعقوب‌علی ولداحمدعلی خافی باشنده محلهٔ چنداول شهر کابل. قراریکه مندرجات این دوجلد کتاب شهادت میدهد مولف وپدرش هردو در سلك مامورین سرداران افغانی شامل بوده ودر کشمکش‌های داخلی که مناسفانه بعدازعصر امیر دوست‌محمدخان تاواخر سلطنت امیرعبدالرحمن‌خان به کرات رخ داده است هرطرفی گشانیده شده اند.

پدرمولف درجوانی مدتی درزمرهٔ مامورین نواب‌عبدالجبارخان برادر امیردوست‌محمدخان بودسپس انالیق عبدالغنی خان پسر نواب و داماد امیر مذکور شد. ازین تاریخ به بعد میرزا احمدعلی‌خان وپسرش مولف کتاب باخاندان شاه آقاسی‌ها ارتباط ملازمت‌پیدا کردند چنانچه پدرش به رتبه ده سـواری نـزد سردار شیردل خـان و خودش بـه حیث پیش کارومنشی بمعیت سردار شیردل‌خان سالیانی گذرانیده است.

این‌پدر وپسر هرکدام درعصر وزمان خود درجنگ‌ها و کشمکش‌های سرداران افغانی که‌خود باطرفداری یامخالفت تابع امیال امیران بودند درمیدان هـای مختلف شامل بودند چنانچه بطور مثال پدررا درجنگ جلدك به معیت شاه آقاسی شیردل خـان در مقابـل سردار محمدشریف خان پیش‌دار سردار محمدامین‌خان می‌بینم وپسررادرر کاب شاه آقاسی شیردل‌خان به طرفداری امیرشیرعلیخان درشش گاو در جنگ معروف زعفران در مقابل سردار عبدالرحمن‌خان پیش‌دار امیرمحمد اعظم خان مشاهده میکنم. چون جنگ مذکور بفتح امیرشیرعلیخان وشکست امیر محمداعظم خان وفرار سردار عبد الرحمن خان تمام‌شد مؤلف بمسروسامانی میرسد وبدربار راه پیدامیکند. خلاصه بعدازچندی گاهی دربلخ

پادشاهان متاخر ۱۰۰۰ دهٔ سیدامان‌الله ج معروف احمدعلی محمدزرجملی یوم۲۰/۲/۱۳۴۰

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 6 of 468

جزء مامورین سردار محمداسحق‌خان دیده‌می‌شود و گاهی هم در میمنه جزء مامورین دربار نایب محمدعلم‌خان معروف والی آنجا تقرر می‌یابد تا اینکه ورق برمی‌گردد وامیر عبدالرحمن‌خان سردار محمداسحق خان‌را شکست داده منهزم میسازد و مولف جزء ملتزمین اوفراری می‌شود ودر شهر سمرقند متوطن می‌گردد .

مؤلف درسال ۱۲۶۷ در کابل متولد شده وباراول در سال ۱۳۰۷ یعنی در عمر چهل‌سالگی درحالیکه جلای‌وطن‌وی‌را خیلی‌دلگیروافسرده ساخته بود برای‌وقت گذرانی متوجه مطالعه‌کتب وتحریرشده وقراریکه ازنسخ مولفه اویرمی‌آید قبل از اینکه به‌نوشتن تاریخ پادشاهان متاخرافغانستان اقدام کند. آثار دیگری یکی بنام (رویداد) که حاوی شرح‌حال شخصی‌او تاعمر ۴۸سالگی بود تحریرداشته وکتاب دیگری‌هم درباب جنگهای سردار محمداسحق خان وامیر عبدالرحمن‌خان برشتهٔتحریر درآورده که متاسفانه فعلا ازآن‌ها سراغی نداریم تااینکه درسال۱۳۲۰ به‌نوشتن اثری شروع میکند که‌اینک جلداول آنرا تقدیم خوانندگان گرامی می‌نمایم .

دوجلد کتاب پادشاهان متأخر افغانستان بصورت مجموعی شامل۱۰۱۳ صفحه‌است (جلداول دارای ۵۳۰صفحه وجلددوم شامل۴۸۳ صفحه) که به هفت باب وشانزده فصل تقسیم‌شده و هرباب شرح حال وگذارش و اقدامات یك تن ازپادشاهان دورهٔ محمدزایی ۱. امیر دوست محمد خان۲. امیرشیرعلیخان۳. امیرمحمد افضل‌خان ٤- امیرمحمداعظم‌خان۵. سلطنت‌دوم امیرشیرعلیخان۶. امیرمحمد یعقوب‌خان۷. امیرعبدالرحمن‌خان‌را احتوا میکند.

مولف‌پادشاهان متاخر افغانستان که‌اصلا مورخ‌و نویسنده نبوده و کمترسواد داشته وتجربه وسردوگرم روزگاربهترین‌معلم اوبوده بااسلوب ساده‌وذهن بسیط درگوشه ازواء وجلای‌وطن‌در حالیکه ازقهرولطف معاصران بدور افتاده بود به‌تحریر خاطرات خودش پرداخته وتاحد زیادازحسدوبغض ،خویش رابر کنار داشته وآنچه ازنظرش گذشته راست وصریح وبی‌روست کنده‌چنان محاوره برروی کاغذآورده است. لذادر میان‌چند نسخه محدودی که‌راجع به‌وقایع وگذارش دورهٔ محمدزایی داریم کتاب‌پادشاهان متاخر افغانستان بس‌مغتنم میباشد وبنابر بعض‌جهات برآنهامزیت داردو چون‌روان وعام‌فهم‌نوشته شده به‌ذهن خواننده خوب‌تر می‌نشیند .

مولف دراخیر جلددوم ازبعضی واقعات سال های اول دورهٔ سلطنت امیرحبیب‌الله خان‌وعفو عمومی‌فراری‌های هندوتر کستان که در عصر پدرش تبعید شده بودند صحبت میکند ولی قراریکه ازصفحه اخیر کتاب برمی آید این‌جلد هم در سمرقند خاتمه یافته است لذا معلوم‌نمیشود که خودبعد ازعفو فراری ها به‌وطن‌مراجعت کرده یاخیر،احتمال دارد که‌بعد از فراغ ازتالیف مجلدات باکتابهای خویش پس‌به کابل آمده باشد .

چاپ‌متن جلداول‌این نسخه ازطرف‌انجمن‌تاریخ‌درشماره ـ۱۱۹ سال۱۳۳۰ مجله‌آریانا شروع ومدت (۳۱) ماه دوام کرد . موازی‌بامجله (۵۰۰) نسخه علیحده هم بطبع رسیده که اینك امروز به‌دسترس خوانندگان گرامی گذاشته میشود وجلد دوم به همان روش سابق درمجلهٔ آریانا وعلیحده چاپ خواهد شد . ۲۸ ثور ۱۳۳٤

احمد علی کهزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 7 of 468

بسم الله الرحمن الرحیم

پادشاهان متاخرین افغانستان

حمد بعد وثنای بی‌عدد وسپاس فراوان مددستار کن آسمان وقطرهٔ باران وبرگ درختان وریگ بیابان مر آنخدائی را که یگانگی صفت اوست. کریمی که خلاق زمین وزمان ورحیمی که آفرینندهٔ انس وجانست. زبان بنی نوع انسان ازاظهار واذکار صفت وستایش آن مقصر ومعدوم. پس انسان بیچاره که آفریده ومخلوق اویند ودر جنب قدرت حکما ملهٔ حضرت او ازذره کمترو بی مقدار تراست کجا یارای آن دارد که زبان هیچ مدان خودرا بستایش وسپاس پروردگاری که بیك لفظهٔ کن، عالم وجودات ومکنونات را ازورطهٔ عدم عرصهٔ ظهور رسانیده معطر سازد.

هرکس کز بماوای عدنا پرد یکنه کمالش خردش برد.

غایت عقل عقلا درمبادی اشراق جلال وی حیرتست اکنون هیچکس مباد که در عظمت ذات وی اندیشه کند تا چگونه هست وچیست وهیچ دل مباد که بیك لحظه ازعجایب صنع وی غافل ماند تا هستی وی چیست؟ باری بشناسد که همه آثار قدرت اوست وهمه انوار عظمت اوست و هر چه هست ازوست وهمه بدوست بلکه خود همه اوست زیرا که محقرترین قدرتی ازقدرت های اواینکه بسا گدایان خاك نشین که از کثرت مذارت بنظر احدی نمی رسیدی ازفرش نظر مرحمت فیاض او بعراوج وسریر سلطنت عظمی رسیده وبسا سلاطین عظیم الشان که از کمال ترفع جاه وجلال گدایان بی نام ونشان را بنظر نمی آوردی بغارستان مذلت هم سنگ خاکساران بی سرو پا گردیده زیرا که همه عزت وتمامی ذلت هرذی روحی ازخوان همت بی پایانش بهره ور وروزی خور بوده ومی باشد.

عدیم زمین سفرهٔ عام اوست دراین خوان عظمی چه دشمن چه دوست

فاما هر کسی ازاهل جهان وموجودات علوی وسفلی بنوعی بی بذات واقی صفات اوبرده وبقدر حوصلهٔ خود از خوان احسان بی کرانش بهره گرفته وهیچ جوینده ازین در نرود بی مقصود، پس ازحمد حضرت ایزد منان ودرود برمحمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که سید پیغمبران است ورهبر ورهنمای مومنان است وپیدا کنندهٔ راه شریعت است که اگر برکت قدم او نبودی رامدین ازخاك کفر پاك نگشتی واگر هیبت دست او نبودی فنای ماهیاو چ فلك چاك نشدی آن مقتدای زمرهٔ حقیقت وآن پیشوای لشکر طریقت وآن نگین خاتم جلال وآه جوهر عنصر کمال صلوة الله علیه وآله وعلی اصحابهم المقربین اما بعد چنین گوید بندهٔ گناه کار درگاه خداوند کریم ورحیم. العبده ذلیل میرزا یعقوب علی ولد احمد علیخان قوم خاکی محله چنداول ساکن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 8 of 468

نظم

مبارك ای هنر مندان که امروز مهیا شد سر مه اهل نظر شد
زهی مجموعه فرهنگ و دانش که در عالم زمفیو لی سمر شد

مختصر سخن بدہ ازانکه بسر حمت خداوند صاحب تاج و تخت افغانستان گردیدند این بود که پنج روز مردم کابل از سیاه و فقراء بولك بولك فوج فوج بحضور آمده مبارك باد میگردند و بازمی گشتند تا اینکه روز جمعه در مسجد جامع جمع آمده نماز جمعه را بادا رسانیدند بعدازان خطیب بالای منبر برآمده خطبه را بنام نامی سرکار اشرف اقدس امیر محمد اعظم خان خوا ندند وسکه دولت خداداد افغانستان را بنام نامی شان زدند چون ازهمه امورات سلطنتی فارغ شدند بعدازان روزی چند بعیش و عشرت و کامرانی برتخت فیروز بخت نشستند وداد عیش و کامرانی دادند اکنون سرکار ذوی الاقتدار عدالت گستر سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رابدار السلطنه شهر کابل بگذارید چند کلمه سخن از رویداد امیر شیر علیخان شنو بد زیرا که گردش چرخ فلك است لهذا قبل ازین تحریر شده بود که سرکار اشرف بهامر سردار فیض محمد خان ازلاچاری در حدود پنجشیر دراشکر گاه توقف داشتند وقت ازانی که سردار فیض محمد خان پیش جنگ شده در قلعه الدادخان مقابل سردار خداداد سردار عبدالرحمن خان بجنگ رفتند وسرکار امیر شیر علیخان را در پونه معطل کردند سرکار والا باوجود خرابی وشکست بی درپی که دیده بودند بازهم شیر شرزه را بنظر نمی آوردند ازین حرکات سردار فیض محمد خان بسی کدورت آمیز شدند زیرا که این چنین زبونی را بعمر ندیده واصلا بخود قیاس نمیکردند بنابران غرق دریای حیرت بودند وبهر جانب پیك خیال را جولان میدادند لاکن راه چاره رانمیبود می دیدند عاقبت بخنده شدند وشکر کردند بدرگاه خداوند توبه و تضرع نمودند بعد فرمودند مصرع، دمرغ زیرك چون بدام افتد تحمل باید شه بازی بعداز فکر بسیار بسوا بدید خدمتگاران حضور که همه فدائی بودند در اشکر گاه باتفاق قلیلی لشکر از ماندند لاکن بعداز فرصتی که تحمل کرده بودند بیکباره چنون برطبیعت سرکار مستولی گردید از جای جستند بهمین لشکر قلیل بجانب قلعه الدادخان بسرعت روانه شدند باوجودیکه از نیت فاسد سردار فیض محمد خان کماحقه می دانستند اما طاقت زبونی را سزاوار شان وشوکت خود ندانسته مائل بجنگ شدند در پیمه راه رسیده بودند که قضیه قتل سردار فیض محمد خان باشکست لشکر شنیدند وشکست خورده را ملاحظه فرمودند از مشاهده این احوال متفکر ماندند گاه از کج رفتاری فلك می خندیدند و گاه غمگین می شدند واقراد شاعر را در باره سردار فیض محمد خان خواندند .

قسم د

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر ای نور چشم من به جز از کشته ندروی

خلص کلام ساعتی توقف کرده با خاصان حضور مشوره کردند وفرمودند که تدبیر اینکار چیست سرکار والا را بسخا طر می رسد که با همین لشکر قلیل واشکر شکست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 9 of 468

جلد اول

ملاهل چشیده انمو خاك حسرت برسرخود ریخته وازجور فلك كیاسه واز درد فـراق
درا ضطراب وازخا نمان آواره واز اهل وعیال كناره گیرند تراچه پیش آمده واز بهرچه
این همه غوغامی داریدهر گاه صحبت رفقامی خواهید موجود است وباشما میباشد رفقی
بهتراز كتاب نمیباشد كه خلل پذیرنیست اكنون شبهٔ خیالات باطلرا بسنگ تفرقه چـون
حال پریشانی خود واهالی مردم بلا كشیده افغانستان متفرق ویرا گنده سا خته هنان تو سن
بیان رادر میدان بلاغت بجولان درآورده فقرهٔ چندی ازواقعات وگزارشات پادشا هان
متاخرین افغانستان وشمهٔ از گردشات فلك كج رفتار وبرخی ازشعبده بازی های چـرخ
شعبده بازبرسبیل یادگار بجهت بعضی دوستان روحانی ورفیقان جـانی درقید تحریر
وترقیم درآورید ونام یكودر عالم گذارید خلاصهٔ كلام چون روشنی از عالم غیبی بدل
تابید وخیالات باطل براگنده وباطل شد همتوجه گزارشات پادشاهان متاخرین افغانستان
شدم لاكن پیك خیال رابهر جانب جولان دادم وتن ضعیف خودرادرمقابل این كارزرگ
بمیزان ادراك سنجیدم وبنظر بسی دشوار افتاد زیرا كه خود را نحیف وذ لیل شمر دم
ودانستم كه خیلی دشواراست بدل گفتم ای نن لاغر وضعیف مگر سخن استاد بنظرت نرسیده

فرد

ترسم نرسی بكعبه‌ای اعرابی كین راه كه تو میروی بتركستان است

فضارا هنوز این سخن بدل گذارش داشت كه ازدیگر ازعالم غیبی وقدرت كـاملهٔ
خداوندی رقعهٔ ثانی روشنی بدل افتا دوقوی دل شده چه گویا شخصی زبان فصیح بیان می داشت
كه ای نادان دون همت دل قوی دار ووسوسه را از خود دور دارو تكیه برخدا بر الهی
كرده كاری را كه پیش گرفته ای كمر بمردانگی ببند وكوشش كن ورجوع بخدا وبعد
ازخدا بدان تبوث وولایت صاحب فرما كه كلید جمیع گشایش عالم اند لهذا بمجردی كه الهام
غیبی بدل رسید وروشنی بظهور پیوست وبدن بالبه بسجود قیام كردم گویادر قبال این
كار زرگ كه پیش گرفته‌ام چنان پنداشتم كه بعون الله تعالی زمان اندك انجام یدهم بچنا نچه
ازخرسندی وفرحت برخواسته دور كعت نماز شكرانه بدرگاه خالق یكتا ویگانه ادا نمودم
پس التجاه بافضل انبیاء وسیدالوصیاء نموده بزبان عجز عرض كردم كه ای فخر عـالمین وای سید
كونین وای گزیده كردگار وای آنكه از طفیل قدوم فیض لزومت (ص) مخلوقان عالم از نحس
وخاشاك گمرهیات یافته بسرمنزل صدق وصفا كه فراخنای اسلام است واصل گردیده امیدوارم
كه دراین كارعزیز انجه حیرت مددفرمائی كه ازبركت اسم مبارك شان كه پایان جاری است
وبدل روشنی تابیده توفیق دماغ نوشتن وتوفیق انجام یافتن ونو فیق حق نوشتن عطا فرمائی
واین جرضعیف رازین دریای بیپایان بساحل نجات كه انجام یافتن تواریخ
است برسانی تا نام نیكودرعالم گذارم مختصر كلام بعد ازعجز والتجاه كه بسرور كائنات
وخلاصه موجودات وسیدالوصیاء نموده مقدمه كردم بعدبتوفیق خداوند كریم ورحیم ونیت
كامل درابالای اینكار بزرگ كه تواریخ پادشاهان متاخرین افغانستان است كمر بستم
وباشكستم وقلم بدست گرفتم وروع به تحریر كتاب نمودم در آنوقت سنه یكهزار وسیصد وهفت هجری بود
كه راجع بكنارشدم بخاطرم خطور كرد كه مبادا یكباره ازعهدهٔ تحریر وتقریر آن بر آ مده
نتوانم وپای اسپم درین راه لنگ شود ازشمار قافله بازمانم وبسرمنزل مقصود نرسم زیرا

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 10 of 468

که کتاب الفاظ پیوسته میخواهد تا بهمدیگر ربط پیدا کند وآسمان ریسمان نشود و موجب ایراد نگردد چنانچه شاعر میگوید :

این راه که تو سر کرده ای از مغروری ترسم که بمنزل نرسی از دوری.

باری بعد از فکر بسیار مصلحت چنان دیدم که اول کتاب مختصر تحریر بردارم و خود را درین کار آموزیده سازم که از عهده اینقدر کار بزرگ برآمده میتوانم یا خیر پس چنانچه قبل ازین رفقای جانی و دوستان روحانی از محرر کتاب خواهش نموده بودند که مقدمه سردار محمد اسحق خان را باسر کار اشرف اقدس امیر عبدالرحمن خان وشرح رویداد و گزارشات شان را کتابی باید ساخت لهذا فکر کردم که دراین باب دومدعا حاصل میشود یکی امتحان خود محرر کتاب وسرشته بدست آمدن دوم امر رفیق بجا آوردن. بعد کتابی تحریر کردم که اصل کتاب از زوال سلطنت دوم بار بسر کار امیر شیرعلیخان و آمدن فرنگی در کابل ومهیوس شدن امیر محمد یعقوب خان وابتدای سلطنت شهریار عدالت گستر سر کار امیر عبدالرحمن خان وبعض رویدادوواقعات عصر وزمان آن تا خاتمه آن که مقدمه سردار محمد اسحق خان با لشکر ظفر اثر سر کار امیر عبدالرحمن خان در حدود غزنی گشت توابع تاشقرغان وشکست سردار مذکور بمون چون وچرا که شرح آن لازم نوشتن نیست وفرار ثمر فند کردیدن چنانچه محرر کتاب درفراری ثمر قند همراه بودم وبعضی گزارشات توقف ثمر قند ورویدادهای که بمردم افغانیه فراری دست داده بود وزاوار تحریر دانستم درهمان کتاب درج کردم واسم کتاب را گزارشات نام نهادم چون بعون الله تعالی ازان کتاب فارغ شدم واز تحریر و تقریر آن قدری خورسندی حاصل کردم ودانستم که انشاءالله تعالی ازعهده کتابت برآمده میتوانم بعد راجع شدم وتحریر کتاب بزرگ که تواریخ افغانستان وخواستم که تحریر دارم از قضای الهی وگردش فلکی گرفتاری بی دریی درامور دنیوی دست داد پریشانی روزگار پیش آمد هر چند کوشش کردم وسعی نمودم که فرصت یابم ممکن نشد

هرچه دلم خواست نه آن می شود هرچه خدا خواست همان می شود

بهرحال زمام اختیار از دست رفت واختیار باقی نماند بحیرت فرورفتم لاچار صبر کردم وتحمل نمودم وتسلی خود را بفرداستاد کرده بیت

بدروصاف ترا کار بستدم در کش که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است

لهذا مدت چند سال دیگر بنا خیر افتاد وبامحرر کتاب شوق سابقه نماند الاینکه بعد ازمان طویل ومدیدی که سنه یکهزار وسیصد وبیست ودوهجری بود که فرصت دست داد وشوق سابقه بامحرر کتاب پیدا شد وراجع بتحریر شدم اما ابتداء رویداد پنجا وپنج سال عمر خود را از زمان تولد که دست آویز آنرا داشتم تامدت پنجاوپنج سال کامل تحریر کردم آنهم کتابی شد اسم اورا رویداد گذاشتم چون رویداد خود محرر تمام شد وفراغت حاصل کردم بعد از آن خواستم که رجوع بکتاب بزرگ بدارم وبشوق تمام ارادة نوشتن کردم که از تقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی که چون وچرا را در آن مدخلی نیست سفری پیش آمد وبعنوان حکیمی که پیشه و کسبم بود روانه شهر جزق وخوقند وارو نیه گردیدم لاکن با همه نادانی که خود محرر کتاب مقر هستم دران حدود ات حکیم حاذق نامیده بودم وهر لحظه وهر ساعت بخداوند کریم ورحیم از نادانی خود التجا برده بعذر وتضرع می نمودم وعرض میکردم که ای پروردگار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 11 of 468

جلد اول

بجهت امور معیشت عیالواری لاچار حکمی را پیشه کرده‌ام زیرا که دست تهی میباشم و از عهده دیگر کار بر آمده نمی‌توانم یاری مدتی در آن ولایت‌ها باز مانده بدردمندان و مریضان را معالجه می‌کردم و شفا دهنده حقیقی شفاء عطا میکرد و موجب تکنامی برای من نادان دانا حاصل می‌شد چنانچه مدت هشت ماه کامل سفری بودم بعد از آن باز گشته عازم تمرقند که گویا وطن عارضی گفته می‌شد گردیدم باردیگر شوق سابقه‌نماند و اصلا خاطرم باینکار که تواریخ افغانستان باشد مایل نشد دویم علاقه عیالداری و زشت و زیبای جهان داری که گرفتار گشتم از شوق بازماندم و عنان اختیار از دست دادم تا اینکه سنه یکهزار صد و بیست و پنج هجری شد در آنوقت از عمر محرر کتاب پنجاه و هشت سال گزارش یافته بود دران بین سه سال عمر خود را که از فضل خداوند به پنجاه و هشت رسیده بود تحریر نموده کامل در قید قلم در آوردم بعد ازان به مرحمت خداوند وقت راسخ رجوع به تحریر کتاب هدا نمودم و بعون الله تعالی گزارشات پادشاهان متاخرین افغانستان را با چندین مقدمه جات که فی مابین شان دست داده بود ارادهٔ نوشتن کردم هرچند که مختصر بال خاص خواهش تحریر کردن بخاطر داشتم لاکن متوجه شدم و فکر کردم که کتاب بزرگی خواهد شد اضافه بران باوجود بسیاری روداد کاغذ مطبری بجهت نوشتن کتاب دست آمد که آنهم در بزرگی مذکور افزود و لاچار در مجلد قرارداده رجوع کردم و جلد اول و جلد دویم تمام نمودم تا بر خواننده و شنونده ملال خاطر نرسد اکنون بتوکل خداوند و مدد گاری سید کونین و بنظر مرحمت فیاض علی مرتضی رجوع به مطلب میدارم لهذا انگارنده این کتاب بی نظیر و تحریر کننده این داستان دل پذیر احمد ذابل میرزا یعقوب علی ولد احمد علی خان قوم غلجی محله چنداول ساکن دارالسلطنه شهر کابل چنین میگوید که در اول کتاب قدری از روداد و گذارشات خود در قید قلم آورده نام او را در پاچه گذاشتم اکنون رجوع نمودم بمرحمت خداوند بگزارشات پادشاهان متاخرین افغانستان و خواستم که سلطنت هر پادشاه را باب قرار دهم و مقدمه جاتشان را فصل تحریر دارم چنانچه بهفت باب و پانزده فصل قرارداده شد لاکن الفاظ امیخته بالغت را محو ساخته بطریق ساده نوشتم تا بر خوانند و سامع واضح و روشن باشد

باب اول:

در بیان سلطنت امیر کبیر امیر دوست محمد خان. چون از ابتدای سلطنت امیر مذکور گاهوگاه اطلاع داشتم و سخنهای شنیدگی سابقه از خاطرم محو شده بود و بیان‌های که از پدران و کهن سالان بخاطر داشتم از پریشانی روزگار فراموش نمودم لاچار مختصر تحریر کردم و مشتمل بر دو فصل تمام نمودم هرچند مشخص و مشهور است که سی و شش سال سلطنت کرد و بعضی چهل سال میگویند بر گردن راوی امر محرر کتاب تاریخ آمدن افواج انگلیس را استاد گرفته داخل کتاب نمودم اینکه از تاریخ سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و دو هجری تا غایت سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و نه هجری مدت سلطنت ثانی بیست و هشت سال .

فصل اول:

مقدمه وزیر محمد اکبر خان با لشکر انگلیس در کابل و قتل لشکر فرنگی و مقتول شدن شاه شجاع قبل از ورود وزیر محمد اکبر خان در کابل .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 12 of 468

فصل دوم در رفتن بامردار سلطان محمد خان و تصرف نمودن هرات،

باب دوم:

سلطنت سر کار امیر شیر علی خان مشتمل بر شش فصل از اول ربیع سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و نه هجری لغایت سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو هجری مدت سلطنت امیر مذکور سه سال کامل،

فصل اول، مقدمه راجگه بالشکر سردار کلان سردار محمد افضل خان بمعرفت سردار محمد علی خان و شکست لشکر ترکستان،

فصل دوم، مقدمه سردار محمد افضل خان باسر کار امیر شیر علی خان و محبوس شدن سردار محمد افضل خان و تصرف نمودن سر کار امیر شیر علی خان ترکستان را،

فصل سوم، مقدمه قندهار بحدود جلنك باسردار محمد امین خان و قتل سردار محمد امین خان و سردار محمد علی خان و تصرف نمودن امیر شیر علی خان قندهار احمد شاهی را

فصل چهارم، مقدمه برباد شدن ترکستان از سوء تدبیر سردار فتح محمد خان و تصرف نمودن سردار عبدالرحمن خان ترکستان را،

فصل پنجم، مقدمه برباد شدن دار السلطنه شهر کابل از دست سردار محمد ابراهیم خان و تصرف نمودن سردار عبد الرحمن خان کابل را

فصل ششم، مقدمه شیخ آباد و شکست امیر شیر علی خان از دست سردار عبدالرحمن خان و نجات سردار کلان سردار محمد افضل خان از محبوسی شهر قرلبن برحمت خداوند

باب سوم:

در بیان سلطنت امیر محمد افضل خان مشتمل بر سه فصل از اول ربیع سنه یکهزار و دوصد هشتاد و سه هجری لغایت سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و چهار هجری مدت سلطنت دو سال کامل

فصل اول، مقدمه کلان با امیر شیر علی خان و شکست لشکر امیر شیر علی خان و تصرف نمودن سردار عبد الرحمن خان قندهار را

فصل دوم مقدمه آب کلبه با لشکر ترکستان تعلق سردار غوث محمد خان و شکست سردار محمد سرور خان سر کرده لشکر کابل از لشکر ترکستان

فصل سوم، مقدمه قلعه اله داد خان کوهستان و قتل سردار فیض محمد خان و شکست امیر شیر علی خان از دست سردار عبدالرحمن خان ؟

باب چهارم:

سلطنت امیر محمد اعظم خان مشتمل بر سه فصل از اول ربیع سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری لغایت یکهزار و دوصد و هشتاد و شش هجری مدت سلطنت یکسال و هشت ماه

فصل اول، مقدمه قرار بندی شهر مینه از دست سردار عالی سردار عبدالرحمن خان و بصلح انجام یافتن شهر مذکور،

فصل دوم، مقدمه گرفتار و محبوس شدن سردار محمد عزیز خان از سوء تدبیر بدست سردار محمد یعقوب خان و تصرف نمودن سردار محمد یعقوب خان قندهار و فرار شدن سردار محمد سرور خان از قندهار بجانب کابل،

فصل سوم، مقدمه قندی مرسل و شکست امیر محمد اعظم خان و فتح نمودن امیر شیر علی خان و تصرف نمودن دار السلطنه شهر کابل را،

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 13 of 468

جلد اول

باب پنجم:

در سلطنت دوم بارة دیگر کار شیرعلیخان و به تخت دارالسلطنه شهر کابل نشستن مشتمل بر یک فصل.

فصل اول: مقدمه قلمه‌ژغان و شکست کابلیان بالشکر امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان و شکست امیر محمد اعظم خان و سردار عالی سردار عبدالرحمن خان از دست لشکر امیر شیرعلیخان و فتح نمودن سر کار امیر شیرعلیخان در ربیع سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و هفت هجری لغایت سنه یکهزار و دوصد و ودوهشت هجری مدت سلطنت امیر مذکور دوازده سال کامل بفضل خداوند.

باب ششم:

سلطنت سر کار امیر محمد یعقوب خان با مریدان روسیوس شدن امیر مذکور بدست لشکر انگلیس محدود کابل و محبوس فرستادن سفیر انگلیس هندوستان و تصرف نمودن لشکر انگلیس کابل را سنه یکهزار و دوصد و ودوهشت هجری لغایت سنه یکهزار و دوصد و نود و نه هجری مدت سلطنت امیر مذکور یک سال بیش و کم.

باب هفتم:

سلطنت پادشاه عرصه خورشید کلاه سر کار با وقار امیر عبدالرحمن خان چون تحریر کننده روداد و محرر کتاب در ثر کستان اقامت داشتم واز گزارشات سلطنت سر کار عبدالرحمن کمتر کاغذ اطلاعی داشتم مختصر تحریر نمودم لاکن از برکت قدوم فیض لزوم دولت افغانستان که هیچ دولت محبوب نمی‌شد از عقل خداداد و فراست جبلی بندگان سر کار بانی‌نیر مشهور آفاق گشت و همسردول خارجه شد که انشاءالله تعالی در موقع وجایش مختصر از روداد سلطنتشان خواهم نوشت اکنون رجوع نمودم به فصل خداوند بتواریخ افغانستان و شرح گزارشات پادشاهان متاخرین ابتدا از آمدن افواج انگلیس از راه قندهار و شاه شجاع را با خود دست آویز گرفته آوردن بتخت بوده شروع کردم زیرا که از مدت آمدن مذکور الی اخر کار دو کتاب را بفضل خداوند تمام خواهم کرد محرر بخوب و چه اطلاع دارم و انشاءالله تعالی که بدون کم و زیاد در قید تحریر درآورم و نتیجه را نیکی و بد را بدرسیده و کفی بالله.

باب اول.

در بیان سلطنت امیر کبیر دوست محمد خان مشتمل بر دو فصل

فصل اول

مقدمه لشکر انگلیس و گزارشات آن. در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه دوی هجری افواج فرنگی بقصد انتقام مردم افغانستان بمعرفت شاه شجاع از راه قندهار عازم کابل شدند چون نزدیک غزنین رسیدند حاکم غزنین که در آنوقت سردار غلام حیدرخان پسر امیر مذکور بود از جانب پادشاه کابل بحکومت غزنین مامور از لاچاری دروازه های قلعه را سنه بامید کمک کابل افواج خواهند آمد درهای قلعه را بسته کرده قلعه بندی نمود چون از کابل کمک نرسید مایوس شده از آطرف افواج انگلیس چون سیل بی‌کران و بلای ناگهان و چون از دهای دمان رسیدند بمجرد ورود بدور قلعه دروازه دور سنگین که جانب لشکر گاه مذکور بود آتش افروخته قلعه را مفتوح ساختند و مستحفظان قلعه را باسیری گرفتند حاکم غزنین لاچار فراری شده جانب کابل رهسپار گردید — اینواقعه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری بوقوع پیوست سه روز لشکر انگلیس در غزنین بجهت بعضی امور لازمه توقف کرده روز چهارم از غزنین حرکت فرمانشده چون دریای لشکر و افواج بی‌شمار روانه شهر کابل شدند لاکن شاه شجاع را پادشاه و خود را لشکر شاه نامیده بودند و بحضور مردم افغانستان با مرو نهی شاه شجاع قبل کرده طایع فرمان وی بودند و بمردم افغانستان فرمانبرداری خود را ظاهر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 14 of 468

می ساختند زیرا که خوف بسیاری از مردم کابل بخاطر داشتند تا اینکه وارد شهر کابل شدند

اکنون انگلیس وشاه شجاع را در کابل بباد استقلال گذارید، چند کلمه از سر گذار امیر دوست محمد خان

شنوید، در زمانیکه افواج انگلیس عزایمن را صرف کرده بجانب شهر کابل رهسپار شد و خبر افواج انگلیس وآمدن بر کاب شاه اشتهار یافت امیر دوست محمد خان پراگنده و متفکر شد وخودرا واشکر کابل را در مقابل افواج انگلیس قلیل دون دید بمصلحت دید وزراء و بزرگان حضور وار کان دولت قرار را بر قرار اختیار کرده بدون جنگ وجدل کابل را واگذار شده روانه بخارا شد و بخاطر داشت که پادشاه زاده وهمسایهٔ دولت افغانستان است البته بعد از رود بخارا وملاقی شدن امید وارم که باوری کرده لشکری مکمل ومسلح همراه امامقرر فرمایا واپس داخل کابل شده اول غزای محمدی ودوم انتقام از دشمن دین مبین بکشم اما امیر کبیر امیر دوست محمد خان از این فاصل کرده بانتیجه بر عکس میرسد و بخت بر گشتگی فلک کج رفتار را بجرح میاورد و فلاکت بارمی دهد خصوص،

هر که با بنده اعتماد کند خاك بسر کاسه مراد کند

چنانچه پادشاه بخارا حق همسایگی دوستی را بجا آورده امیر موصوف واز اندازه کردو بیاه چاه عمیق مهمان پذیری نبود خلاصه کلام امیر دوست محمد خان وارد بخارا شد و پادشاه بخارا سه روز مهمانداری نبود وشرایط مهمان نوازی را بجا آورد ، اما به طریق که سزاوار پادشاهان است روز چهارم بدون غدر وخیانت امیر دوست محمد خان را معه چند خدمتگار حضورش درسیاه چاه انداخته محبوس داشت و کس دولت وبزرگی خودرا ملاحظه نفرمود و بخاطر نیاورد که اول پادشاه اسلام ودوم حق همسایگی وسوم مهمان عزیز وچهارم پناه آورده را چگونه سزاوار است که زندانی کند ونام دولت وسلطنت خودرا بدی مشهور آفاق گرداند و باین رفتار و باین کردار خود را ودولت خودرا اسلام نام نهد ظاهر است که این کار قبیح را دولت بخارا که غیر دین است نخواهد کرد وبدنامی را بخود نباید گرفت چگونه سزاوار مسلمان است که خودرا مسلمان پندارد و پادشاه بزرگی که پناه آورده باشد او را زندان اندازد ومحبوس بدارد

هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مرد زمانه دانی کیست ،
آنکه با دشمنان تواند ساخت وآنکه با دوستان تواند زیست ،

در حال شرح این قصه ناموس شکن بسیار است مختصر تحریر کردم تا سخن بدر از نکشد پسر بزرگ امیر دوست محمد خان وزیر محمد اکبر خان نام داشت و بدر کاب پدر همراه بود و بمنصب وزارت سرفرازی داشت و شخص لایق وزیر فهم وهشیار بود ودر امور دنیوی گوی مراد از میدان خرد مندان برده بوده ودر عقل وفراست وتدبیر جهانداری ثانی نداشت ، دهره خوبان همه دارند تو تنها داری ، روز اول که داخل بخارا شدند با وجود مهمان داری وعزت کدار طرف پادشاه بخارا بخود ملاحظه کردند لاکن از فراستی که خداوند وی عطا کرده بود دریافت ومزاج پادشاه بخارا را نسبت بخود وحضور پدر برخلاف دانست دید بخدمت پدر خود امیر دوست محمد خان عرضه داشت نمود که علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد زیرا که مزاج پادشاه بخارا را باشا برعکس مهمانداری ملاحظه می دارم ممکن است که حضور سر کار زاحمت بر ساند بهتر آنست که به تدبیر از این شهر برفتود

شاهان منتظر ۰۰ اجلد ب سید احمد مهدی رمحمد اعظم ۲۰ ز ۷ ز ۳۱

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 15 of 468

برآمده خودرا بسرمنزل امنیت برسانیم امیردوست محمدخان که اصلا این گمان را نسبت بخود ازپادشاه بخارا بخاطر نمی‌آورد وبخود قیاس میکرد که کافر بی‌دین از بقرار رفتار به مهمان خودروا نمی‌دارد ودر هیچ تاریخ از اول دنیا تاحال درج نشده وکسی نشنیده چرا پادشاه بخارا که صاحب ولایت وپادشاه بزرگ ومشهور آفاق است مهمان خود را اذیت برساند بنابران بسخن وزیر محمد اکبر خان پسر خود عمل نکرده می‌فرمود که دولت وسلطنت ازمن رفته است وعقل وفراست ازوزیر من که محمد اکبرخان است تا آنکه شب چهارم که‌فردای آن باید محبوس شوند وزیر محمد اکبرخان که بهمه رویداد بخارا اطلاع داشت ویومیه واقف می‌شد گستا خانه حضور پدر پیش آمده ودلیرانه اظهارداشت وقصد آن داشت که پـدر خودرا زود تر از بخارا بدر کرده وبشهر سبز برساند اما امیر دوست محمدخان که اصلا این حرکت قبیح را نسبت بخود قیاس نمی کرد بسخن اول خود ایستاد حرف وزیر محمد اکبرخان را بقرار سابق جواب داد وبیان کرد که ای فرزند هیچ پادشاه بلکه گدا دربارهٔ مهمان خود ستم نکرده و زحمت نرسانده چگو نه پادشاه بخارا مارا بدون جرم و خیانت وبدون خوف و رجا زحمت میرساند معلوم است که شمارا خوف غالب آمده وترس دستداده بهتر آنکه توکل بخداوند کریم ورحیم نموده صبرداریم

یا قضا کار زار نتوان کرد	گله از روزگار نتوان کرد
کرد کار هرچه میکند نیکوست	حکم بر کرد کار نتوان کرد

مختصر کلام وزیر محمد اکبر خان بعداز فرمودهٔ پدر سکوت ورزید تا اینکه فردا شد ویکباره کفرو فکروه فکروه شد وملا زمان پادشاه بخارا بدون چون‌وچرا چون بلای جان‌ستان تخمینا دوصد نفر معه سرکرده وارد حضورسرکار امیر دوست محمد خان وبقصد گرفتن امیر مذکور ودیگر خدمتگاران شان آمدند خصوص معه‌ای پادشاه به قصد وزیر محمد اکبرخان بودزیرا که‌شخص‌شجاع ووزیرصاحب تدبیرمیدانستندوخوف‌بسیاری‌ازوی بخاطر داشتند اما وزیر باتدبیر قبل‌ازان واقف احوال و هوشیار جان خود بودند نیم ساعت قبل ازآمدن ملا زمان پادشاه به‌بهانهٔ رفتن حمام سردار شیرعلیخان برادر کـوچك خود را همراه گرفته‌از شهر بخارا بجانب شهر سبز دهسپار شدند ملازمان کافرکیش بخارا امیر دوست محمدخان را با چند خدمتگار شان در بالاحصار پرده محبوس کردند چنانچه قبلا تحریر یافت بعدازان سوار بسیاری دنبال وزیراکبرخان فرستادند که ازبین راه دستگیر کرده محبوس وار داخل بخارا بدارند لاکن وزیر مذکور که سپاه پیشه و صاحب تدبیر بود از راه دیگر بسرعت تمام خودرا بشهر سبز رسانیده واز مهلکه نجات یافت زیرا که شهرسبز درآنوقت ازخود حاکم بالاستقلال‌داشت ومحکوم پادشاه بخارا نبود وازین‌روی وزیر اکبر خان را عزت داری بسیار نمود خصوص پرشد پادشاه بخارا چقدر که گنجایش داشت درعزت وزیر مذکور افزود واضافه بران دانست که پادشاه زادهٔ افغانستان است و افغانستان دولت بزرگ است البته رابطه کردن بهتر است وخود را بدولت افغانستان که‌عظیم‌الشان‌است پیوند دادن ازعین‌صواب است وپادشاه بخارا نیز بخوف ورجاء می‌افتد وبخرابی شهر سبز کمترمیکوشد چنانچه قبل ازین چندین دفعه پادشاه بخارا بالشکرهای

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 16 of 468

قراولان به تسخیر شهر سبز رفته و مدتی قلعه بند کرده عاقبت بی نیل مرام باز می گشتند لاکن حاکمان شهر سبز درذات طایفه‌شان شمشیر زن ودلاور بودند ودلاوری‌شان ظاهراست که همری ولایت خودرا باختیار خود سرشته می نمودند ودست متعی ازولایت شان کوتاه بود چنانچه پادشاه بخارا باهمه شوکت وشان وبزرگی که مشهور آفاق بود شهر سبز را تصرف کرده نمی‌توانست بهرحال وزیر محمد اکبرخان که از حضور حاکم شهر سبز عزت کلی دید ودشمنی پادشاه بخارا را باوشان ملاحظه نمود ثانی بعوض احسان شان بتدبیر مستحکمی شهر سبز شده اول امر بکندن خندق نمود وفرمود که خندق عمیق کنده شود دویم پیوسته بخندق دیوار بزرگی برپا کرد که ارض دیوارش زرعه می شد و دیوار را بلندساخت سخت مستحکم نمود چنانچه گلوله توپ تاثیرنمیکرد گویا قلعه شهر سبزرا سدسکندر ساخت لاکن بمصلحت دید حاکم شهرسبز شب وروز بتدبیر خلاصی امیر دوست محمد خان ودیگران بودند ومیکوشیدند تا آدمان جرار کاردان وقابل دست یاب کرده بخلاصی‌شان دربخارا فرستادند هنوز بگرفتاری تعمیر خندق ودیوار قلعهٔ شهر سبز گرفتار بودند و یومیه وزیر اکبرخان بوجود شریف خود بالای مردم مامور خندق ودیوار گشته متوجه تعمیر می‌بودند که ازفضل خداوند آدمان ماموری بخارا که بخلاصی امیردوست‌محمدخان رفته بودند بتدبیر نقب بردن وتدبیرهای دیگرامیر موصوف را از سیاه چاه‌عمیق برآورده باخود داخل شهرسبز نمودند وازحضور حاکم مذکور بعوض خدمت بزرگ بهره‌مندشدند و سرافرازی حاصل کردند لاکن روز و رود امیر دوست محمد خان بشهر سبز حاکم و کار گذاران وبزرگان دربار وجمیع فقرای ولایت باستقبال برآمده پادشاه افغانستان را باعزاز تمام چنانچه سزاوار پادشاهانست داخل شهر نمودند وجمله شان بحضور پادشاه کمر بخدمت بستند و خدمتگذاری ومهمانداری را بجاء آوردند و بعیش وعشرت نشستند. اکنون ازرویداد برآمدن امیر دوست محمدخان اززندان بخارا شنوید، روز یکه امیر موصوف از سیاه چاه بدر می‌شد متفکر و پراگنده بود زیراکه زندان بان هرروز دونوبت فرود آمده امیر دوست محمدخان را بچشم سر میدید چون امیر مذکور متفکر شد بدرالدینخان که یکی ازمحبوبان وخدمتگار معتبر امیر بود تدبیری بکار برده امیر دوست محمد خان را مرخص کرد وخود دربستر امیر مذکور بخواب رفت زندان‌بان بقرار ماموری داخل زندان شد امیردوست محمدخان را برخلاف هرروزه بخواب دیده سخن نگفته برگشت بمدازساعتی باز آمده امیر موصوف را درخواب یافت متفکر شد. بحیرت مانده بازهم برگشته اززندان برآمدگرت سوم داخل زندان شده دید که هنوز سرکار امیر راحت است بی‌طاقت شده حرکت داد شخص خوابیده حرکت نکرد تا کار بجاد اه کشید همین که زندان بان بخشم وغضب بمروزد و حرکت داد شخص خوابیده که‌قبل‌ازان بعقل کامل خود تدبیری بکار برده بود ازجاء برخواست اکنون محررکتاب وتحریرکننده گزارشات دراین فقره متحیر مانده که تدبیر شخص خوابیده را بقول راوی که شنیده دارم درقید تحریردرآورم یانه؟ زیرا که مجمل نکته ایست و نکته قبیح است هرچندکه راست باشد هم چندان اظهار آن لطفی ندارد اماخالی ازانزاکت‌هم نیست باری چیزی که محرر کتاب خواه زشت خواه زیبا دیده یا شنیده دارم مینویسم زیراکه دراول کتاب بخدمت خوانندهٔ وشنونده عرض کرده بودم.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 17 of 468

« نیك را نیکی وبد را بدرسد » باری تدبیر شخص خوابیده این بود که قدری بی خال خودرا دربهلوی خود آماده داشت فوراً که ازجاه جست قدری برروی خود وباقی را بسر وروی زندان بان مالیده نعرهٔ ازجگر برکشید وخود را بدر چنون زده حمله برزندان بان نمود وغوغا کرد تااینکه غوغا بلند شد وزندان بان فرار کرد و دیگران خبر یافتند و دیوانه را از زندان بدر کردند و بامر پادشاه بخارا بحضور برده عرضه داشت نمودند چون نظر پادشاه به بدر الدین خان افتاد واو وزندان بان را بوقلمون دید نـد پادشاه وبزرگان دربار بخنده در افتاد ه هنوز بخنده بودند کـه ازبدرالدین خان نتیجهٔ دیگر صادر شد ودونفر دیگر را بمثل زندان بان نجس ساخت زیرا که قدر دیگر از بی خال دربغل داشت . « هرباد که برخیزد بل به سرگل ریزد » . . این بود پادشاه قوی شوکت بخارا فوراً امر کرد که بندی را واگذار شوید بلکه ازشهر بخارا بدر کنید خلاصه کلام چون بدرالدین خان بتدبیر نیکو خودرا از زندان بدر کرده از شهر بخارا نجات یافت بادل شاد وارد شهرسبز گردید وبحضور سرکار امیر دوست محمدخان مشرف شد و قضیهٔ خلاصی خود را بحضور امیر موصوف وحاکم شهر سبز وبزرگان دربار تقریر کرده جمیع او شان را بخنده درآورد وهزار آفرین شنید اکنون سر مطلب باز گردیم چون مدتی درشهر سبز به آسودگی گزارش یافت وکـدورت های زندان ازطبیعت سرکار امیر دوست محمد خان برطرف شد خیال افغانستان بخاطر سرکار والانبار جای گیر شد بعد امیر دوست محمد خان بصلاح وصوابدید حاکم شهر سبز و وزیر محمد اکـبر خان ارادهٔ افغانستان کرده وزیر اکبر خان را چندی دیگر درشهرسبز معطل کرد تا خندق و دیوار قلعه انجام یابد اکنون وزیر محمداکبرخان را درشهر سبز بگذارید چند کلمه ازرویداد امیر دوست محمد خان نگویدچون سرکار والانبار امیر کبیر امیردوست محمد خان ازشهر سبز مرخص شده روانه کابل شدند ونیت تسخیر نمودن افغانستان را بخاطر داشت ومردم افغانستان را ازخود می پنداشت آسوده خاطر رهسپار شد مگر گاه گاهی ازکمال هوشیاری وفراست بخاطر می گذارند که هرگاه مردم کابل یامن کمر بستگی نکردند لازم که نزد انگلیس رفته پناه بدولت برطانیه درامورد نیوی ببرم وامیدوار تقدیرات خودباشم چنانچه بهمین اراده روانه شدند لاکن کلیه بخاطر می گذرانیدند که هرگاه مردم کابل وافغانستان بحضورسرکارجمع آمدند وبمن یاوری کردند ومدد گاری نمودند ومرا بپادشاهی قبول ساختند رجوع بغرای محمدی (ص) میدارم وغزارا بنیاد میکنم ودرمقابل لشکرانگلیس لشکرکشی میدارم وخدا ورسول خدارا ازخود ومردم افغانستان خورسند می سازم وهرگاه قضیه برعکس افتاد بمون خوف ورجاخودرا بدولت انگلیس وامی گذارم تاخواست خداوند چه باشد بهمین متوال منزل و مراحل طی کرده خودرا درتا شقرغان رسانید ازآنجا خطوط بسیاری بمردم افغانستان فرستاد وازآمدن خود اطلاع داد وچند روزی در تاشقرغان استقامت کرد وجوابی نیامد بعدازان ازتاشقرغان حرکت فرماشده ودر حدود کابل رسیده آوازه درافتاد ودورو نزدیك اطراف کابل شنیدند وگوش شاه وگداشدوتمامی خلق ازورود امیردوست محمد خان اطلاع یافتندلاکن مردم کابل واطراف آن ازخوف لشکر ندایلیس حرکت نکردند وبمنزل وماوای خود برقرار ماندند وخودرا ازشر لشکر فرنگی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 18 of 468

محافظت کردند وآسوده خاطر نشستند امااامیر موصوف شب‌وروز بتدبیر گرفتن کابل میبود ویومیه بمردم افغانستان فرمان‌مهر ومحبت وفرمان غیض وغضب میفرستاد وانتظار جواب مردم بود تااینکه ازهرسوه ناامیدشد وکوشش های خودرا سودمند ندید واز مردم کابل احدی بامیر امون‌وی نگردید وازخلق افغانستان مایوس شد ناچار مایوس وار بدون‌واسطه ازحدود کابل درشهر کابل درسیاه سنگ نزدصاحبان انگلیسی رفته بدولت برطانیه پناه برداکسران‌دولت برطانیه‌ازوورد امیردوست‌محمدخان استقبال‌کرده درعزت داری‌شان افزودند وشرائط مهما نداری رابجا آوردند ودرخدمتگذاری پادشاه کابل امیر دوست محمد خان کمی وکوتاهی نکردند لاکن افسران دولت انگلیس مابین خود کنکاش کردند وگفتند که‌شاه شجاع نمک خوار وپرورش یافته دولت برطانیه وامیر دوست محمدخان بیگانه ودوست شدن مدکور بدولت انگلیس بسی دشوار است خصوص که‌امروز شاه‌شجاع‌را باخود آورده بتخت کابل‌برقرار کردیم وپادشاهی رابوی تفویض نمودیم ودرجمیع افغانستان شهرت دادیم وخودرا لشکر شاه نامیدیم چه‌نوع سزاوار است که‌شاه راباوجود نمک خوارگی عزل کرده شخص بیگانه رابجای شاه‌یا دشاه سازیم پس دراین‌صورت باید امیردوست محمدخان‌را باعیال‌واطفال بجانب هندوستان بفرستیم وخودرا ودولت خود را وافغانستان راازشر اومعا فظت بداریم چنانچه بعد ازچند روزی امیر دوست محمد خان‌را باعیال واطفال وتعلقات شان روانه هندوستان فرمودندوشاه شجاع را بدولت واقبال صاحب تاج‌وتخت دارالسلطنه کابل نمودند وسکه سلطنت افغانستان راینام نامی شاه‌زدند وخیردولت خودرا چنین‌دیدند زیرا که افسران‌دولت انگلیس دراصل بقصد انتقام مردم‌افغانستان آمده‌بودند ویومیه بتدبیر وتعمل از مردم کابل انتقام میکشیدند

وهرشخصی رابیگناه بی‌گناهی گناه‌کار فرموده قصاص مینمودند بهمین منوال گویاشب رابروزمی آوردند وروزرا به شبمی رساندند ودولت‌خودرا در ولایت افغانستان مستحکم قرار میدادند وتمهیدات خود را کامل میدانستند اکنون دولت انگلیس را در کمال مغروری دردارالسلطنه کابل برقرار مانده فقرهٔ چندی از واقعات وگزارشات وزیرمحمد اکبرخان شنویده که‌درشهرسبز بجهت انجام‌یافتن خندق ودیوار شهرمعطل شده بودبعداز رفتن امیردوست محمدخان بجانب افغانستان دوماه دیگر وزیرمذکوردرشهرسبز توقف کرده درودیوار وخندق راتمام کرده‌چون سدسکندر مستحکم کردودرخوراحسان حاکم شهرسبز چنان‌قلعه راسد سدیدی ساخت که گویا قلعه آهنین وباسد سکندر ساخته شد بعدازان بصلاح وصوابدید حاکم شهرسبزوبه‌خرسندی ورضامندی‌طرفین‌مرخص شده عازم کابل گردیدلهذا حاکم شهرسبز وبزرگان ولایت ازطریقه عزت‌داری ومهمان نوازی‌یک منزل برکاب وزیرمذکور همراهی کرده بعدمرخص فرمودند و چقدر احسان ونوازش که سزاوارهم چنان بزرگی باشددربارهٔ وزیرمحمداکبرخان‌یادداشت‌نمایند خلاصه کلام وزیر محمداکبرخان ازشهرسبز حرکت‌فرماشده منزل‌بمنزل راه‌سپارشدند تاآنکه واردتاشقرغان گردیدند درتاشقرغان ازمحبوسی امیردوست محمدخان‌پدرخود وفرستادن بجانب هندوستان واقف گردیده بسی‌پریشان شدهاچون شخص کامل وصاحب تدبیربود ازان‌پریشانی‌خود رابازداشته بدل‌قوی بتدبیر کاروتسخیرافغانستان کمر بسته امید واری خودرا بخدا وند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 19 of 468

کریم داشت وخطوط بسیاری ازتاشقرغان بجهت بزرگان کابل واطراف کابل فرستاد
ازو رودخود اطلاع‌دادند وترغیب بقزاقو دند واز واردات حضور خود همه را امیدوار
ساختند چ انچه درمدت سه روزجمیع خطوط مردم بکابل فرستاده شدوآسوده خاطر شدند
روزچهارم ازتاشقرغان حرکت‌فرماشده بسرعت تمام خودرا دربا میان که‌گو یادر وا زه
کابل است‌رسانیدند و ازآنجا نیزبمردم افغانستان خصوص کابل واطراف کابل خط
فرستادند واطلاع دهی کردند وامربشورش نمودند چنانچه قبل‌ازان هم‌ازبدرفتاری فرنگی
وسخن های قبیح شاه‌شجاع مردم اطرافی کابل وبزرگان شهرکابل سر بشورش برداشته
بودند ازان جمله شجاع الدوله که پدرش وزیر شاه‌شجاع نامیده می‌شد وازستم انگلیس
باعث مردم کابل درآزار بود خصوص از حضور خودشاه بچندوجه خاطر آزرده داشت
اضافه بران روزی ازافواه‌وزیر بحضور شاه یکصد سوار سان میداد البته سوران قدری
پراگنده بودند شاه‌در بارهٔ اوشان تسخر کرد وسخن‌های زشت بیان‌فرمود چنانچه سابق
برین هم‌شاه خورد وبزرگ کابل را نمک‌بحرام میدانید تا پنکه تاب وطاقت بر جنگ
شجاع الدوله نمانده کمر بقتل شاه بسته کرد وبه ارادهٔ قتل‌شاه‌شب رابروزمی آورد وروز
راشب میرساند اتفاقا ازین‌طرف خطوط وزیرمحمد اکبرخان رسید وازورود خود اطلاع
داد بعدازان شجاع الدوله باتفاق ارادهٔ قتل‌شاه رابخود مصمم کرد وباچند نفر بزرگان
که همه یاوری گرویده بودند آمادهٔ کار شدند بقتل گاه که موضع ور ودشاه بود رفتند
ومنتظر آمدن‌شاه نشستند لاکن قاعدهٔ شاه‌چنان بود که‌وقت سحر قبل ازشفق دمیدن از
بالا حصار کابل‌سوار جیان‌شده‌باتابلی خدمتگار دراشکرگاه‌انگلیس که‌بسیاه‌سنگ
توقف داشت‌میرفت ونمازصبح رابا مردم اسلام که در اشکر فرنگی بودند با جماعت
می‌خواند وتاساعت نه‌بچه روز درسیاه‌سنگ‌می‌بودند ثانی سوارشده‌دربالاحصار می‌آمدند
وبسریر حکمرانی برتخت سلطنت می‌نشستند وفرمان فرمائی نموده سه‌ساعت متوجه عرض
وداد فقرا میبودند تاآنکه شجاع الدوله که‌بهمین اراده کمر بسته بودند فرصت یافته
باتفاق چندنفرخودرا بدروازهٔ بالاحصارنزدیک آمده کمین کردند وانتظار ورودشاه را
میکشیدند ناوقتی که‌آمدن‌شاه‌ظاهر شدوبامشعل های افروخته ازدروازهٔ بالاحصار فرود
آمدند ونزدیک بقاتلان رسیدند شجاع الدوله که‌سرکرده قاتلان ومحرک قتل‌شاه بودو
انتظار همین‌فرصت بودفوراً خودرابشاه رسانیده حمله‌کرد ودیگران نیزخود را رسانیدند
وبضرب تیغ تیز وخنجر خون‌ریز شاه‌مظلوم راازپای درآوردند وخون او را بخاک ریختند
ونعش شاه‌بیچاره را در همانجا گذاشتند وبه‌ای خودرفتند چون‌صبح نزدیک بود وشفق
دمید وروشنی دستدادشورشی عظیم‌برپاشدوغلغله بالاگرفت وغوغا ازمردم کابل‌برخواست
وازهرجانب خلق عظیم جمع‌آمدند ازین‌واقعه جگرسوز لشکر انگلیس وافسران مذکور
پراگنده احوال‌وپریشان خاطرشدند وبحال‌پراختلال‌خود درماندند وراه‌چاره رامسدود
دیدند لاچار درخودسیاه سنگ وباغ شاه‌ستگر زدندوخودرا قلعه‌بند کردند وخودداری
خود ولشکرخودرا می‌نمودند لاکن مردشاه یکشبانه‌روز در زمین قتل‌گاه افتاد کسی
جرئت نمی کرد که دفن سازند تاآنکه خودمردم غازی دفن کرده اسم‌دروازه رادروازه
شاه‌شهید گذاشتند که‌تاحال هان دروازه بهمان‌اسم یادکرده میشود خلاصه کلام چون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 20 of 468

کاربدینجاء پیوست وقتل‌شاه مشهور آفاق شد ودرو لایت شورش افتادبزرگـان کابل خصوصا اشخا صیکه فرمان وزیرمحمداکبر خان برای شان‌رسیده بود با اتفاق عر یضه بحضور وزیر محمداکبر خان‌فرستاده ازقتل شاه‌ویلوای مردم اطلاع‌دادند و عرض کردند و خـوا هـش نـمو دند کـه پز ودی خود را برسانند وز یـر محـمد اکبر خان در آنـو قـت از بـا میان حـر کـت کـر ده در حـدود هـ زا ره جات رسیده بودند که عریضه مردم کابل رسید وفرحت‌وخوشی برای‌وزیر مذکور د ستداد بعد ازان وزیر محمد اکبرخان راه هزاره جات را موقوف کرد . بجانب کـوهستان راه سپار شدند وخودرا بلا تأمل در چهاریکار که شش فرسخ تاکابل باقی مـا نده بود رسانیدند وازورود خود بمردم کابل‌فرمان فرستادند وبه‌جمع آوری مردم کوهستان سرعت نمودند وسه روز درچهاریکار استقامت ورزیدند درمدت سه روز از مردم غـازی کوهستان لشکرعظیمی حاضر شده ازحضور وزیر محمد اکبرخان گذشتند روز چهارم باتفاق غازیان کوهستان عازم کابل شدند چون به نزدیك شهر کابل رسید ند غـوغا درکابل افتاد خلق بحیاری از اطراف کا بل جمع آمدند صاحبان انگلیس بالشـکر مذکور که درباغ شاه وسیاه سنگ درتنگنای حیرت فرومانده دوز را بهزار چیز بشب میرسانیدند وشب را بهزار زحمت بروز می‌آوردند وراه نجات را بخود مسدود می دیدند خصوص ازگرسنه گی که بهلاکت مقرون شده بودندوشب وروز چاره می جستند آخرالامر مصلحت چنان دیدند وعریضه عذر آمیزبحضور فیض ظهور وزیر محمد اکبرخان فرستاده رسیدن شان را بخود مبارك دانستند ودرعریضه التماس یکساعت ملاقات نموده بودند که دراب دریا نزدیك قلعه محمود خان که پیو سته باشکر گاه فرنگی بوده است ملاقات نمایند پس ازان کابل‌را بوزیر محمد اکبرخان واگذار شوند وبجانب هندوستان‌راه سپار شوند اما وزیر محمداکبرخان را خیال دیگر بود وقصد انتقام داشت و بـزرگان کابل را ازین اراده وخیال اطلاع داده بودند مختصر سخـن وزیر محمد اکبر خان باشکر کوهستان بل غازیان جان نثار که فوج عظیمی بودندوهمه کریزای محمدی(ص) بسته داشتند وارد کابل‌شدند وبابزرگان کابل که‌آنهاهم بالشکر فراوان چون دریای امواج آماده وتیار بودند ملحق شدند و مصلحت را یکجا قرار داده روز دیگر دراب دریا وزیـر محـمد اکـبر خـان باسه خدمتگار جرار رموزدان ولات پر رگ بادو افسر دیگر وسه خدمتگار باهم ملاقی شدند وملاقات کردند وباهم دست دادند وبصحبت نشستند هنوز دوگذه سخن نگذشته بودند که وزیر محمداکبرخان بلات کلان حمله‌ور شده با خنجر خون ریزخون ازبدن آن کافرید کیش برآورده زمـین را گلگون ساخت وبدن نجس اورا پاره‌پاره کرد وخدمتگاران وزیر بادیگران درآویخته یك هلاك انداختند وبجهنم‌واصل گردانیدند بعد ازآن مردمان کابل وغازیان اطرافی که جمع آمده بودند وامیدوار چنین روزی بودند و فرصت می جستند یکباره قوی دل شده رجوع بلشکر گاه‌انگلیس نمودند ودست بقتل‌وقتال گذاشتند ودرمدت یکهفته یك‌لك‌وبیست هزار ازلشکر فرنگی از افسر وسپاهی به قتل رسا نیدند وقلیلی باقی ماند آنهم زندهٔ بدتر ازمرده چنانچه مشهور است که ازجمیع لشکر فرنگی پانزده نفر بجات یافتـه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 21 of 468

خودرا درپشاور رسانیدند وازصدمه غازیان وزحمت برف وخنك وپریشانی گـر سنگی ویراگندگی منزلها بهزار رنج وتعب طی مراحل ومتازل کرده بورود پشاور در جهنم واصل شدند دونفر باقی‌ماند که‌حاکم پشاور ازآنها درمجلس سوال کرد که لشکر های دولت برطانیه بچه منوال شدند وچگونه رویداد برای‌شان پیش‌آمد آنها در جواب گفتند که جمله‌شان بغضب خدا وند گرفتار گردیده بسه بلای بزرگ رسیده بودند از یکطرف گرسنگی ودیگر جانب خنك‌قتال وسوم ضرب دست غازیان تا اینکه جمله بقتل رسیده تمام شدند وبدون ازما دونفر کسی باقی نماند چنانچه بزبان هندی گفتند کـه صاف سطی مرگیا یعنی همه بقتل رسیده صاف‌شدند گفتند امان وجان دادند و بر فیقان خود درجهنم ملحق شدند امان گویا ازبسیاری زحمت وخوف جان وضرب دست غازیان بعد از اظهار کردن بحضور حاکم زهره کف شدند ونفوسی باقی نماند الاعیال واطفال شـان که آنهم اسیرو دستگیر دست غازیان شده بودند چون واقعه فرنگی تمامشد واز وجود شوم شان کابل وافغانستان پاك گردید وآسودگی برای اسلام وغازیان غضنفر دست داد باتفاق بزرگان ولایت وزیر محمد اکبرخان بجای پدر بهتخت سلطنت بطریقه نیابت دردارالسلطنه شهر کابل برقرار گردیده بفرمان فرمائی وحکمرانی نشست و چند روزی گـزاش یافت‌وبزرگان ولایت هر کس بمنصب وجایداد خود رسیده آسوده خاطرشدند وکمتر سرشتهٔ ولایت هم بسته‌شد زیرا که‌خرابی بسیاری بمردم افغـانستان از دست برد انگلیس رسیده بود وچنانچه زحمت وزجردیده بودند که قلم دوزبان از تحریر و تقریر آن عاجز وقاصر است هرگاه تحریر کننده گزارشات ازاین گونه رویداد را خواهم که درقید قلم درآورم ظاهر است که دفترها گنجایش آنرا نمی‌دارد بهترآنکه مختصر تحریر دارم تاخواننده ونویسنده را ملال خاطر نشود بهرحال بعدازان بهصلاح و صواب دید بزرگان ولایت جمیع عیال واطفال انگلیس‌را جمع آوری کرده بیکجاه مقرر کردند وآدم های باانصاف واشخاص خداجوی ومردمان رحم‌دل مامور نمو دند که متوجه احوال شان گردیده ازخوراك وپوشاك ودیگر اشیاء خوراکه وغیر خوراکه لازم باشد برای موجود ومهیا سازند وشرایط مهمان نوازی وطریقه‌مسافر پروری بجاء آرنده خصوص اطفال خوردسال دارند وآنها کودك وطفل میباشندومایل بخوراك انداز هراشیا وخصوص فواکه باید موجود داشته باشد وهروقت مایل شوند بلامضایقه بدهید و بزرگان شان را نیز هرروز یکمرتبه ازفواکه بدهید ومتوجه احوال‌شان شوید که‌آزاری بخورد وبزرگان شان نرسد وخوشنود باشند خصوص دست نامحرم بدامن عفت شان نرسیده اندی بچشم بدی بطرف شان نظر نه افگند ودامن عصمت‌شان ازلوث عصیان محافظت شود هرگاه غیاری بخاطرشان برسد وملالی برای شان پیدا شود البته ازشمایان که مامور محافظت شان میباشید باز خواست کلی خواهد شد هرچند که غیر دین وغیر ملت باشند مهمان ومسافر واسیرنام دارند وخلق خدا میباشند ازروی انصاف و مروت لازم که‌اندی مزاحم نشده سزاوار احسان دانند ودربارهٔ شان نوازش را جایز شمرند تادیده شود که‌ازپردهٔ غیب چه بظهور می رسد خلاصه کلام چون واقعه افواج فرنگی وقتل شدن درکابل خبر دولت برطانیه رسید ودرهندوستان شهرت یافت خصوص که عیال و اطفال لشکر و افسر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 22 of 468

خود را در کابل امیر ودست گیر دانسته اضافه بران تحقیق کردند ووا ضح شد اند که وزیر محمد اکبرخان دربارهٔ عیال های شان مروت کرده بایرده وعصمت نگاهداری میدارند باوجود قتل لشکریان خود بسیار رضامندی کردند واز کردار وزیرمحمد اکبرخان زیاد خورسند شدند ودربارهٔ امر کبیر امیر دوست محمدخان زجرو زحمت تر سانده در عزت داری شان افزودند واحسان های زیادی دربارهٔ سرکار محبوب س یادا رسانید نـــه ونوازشات شاهانه فرمودند بعدازان بخدمت امیردوست محمدخـــان چند فقره از دوستی دولتین عرضه داشت کردند وجواب شنیدند وازطرفین قبول خاطر نمودند پس از ان امیر موصوف را باعزاز تمام ازکلـــکه بجانب ولایت افغانستان مرخص فرمودند واز قتل لات کلان واشکریان خود ازحضور وزیر محمد اکبر خان بخدمت امیر مذکور شـــکایت نکردند وفرمودند کهعالیحضرت پادشاه دولت برطانیهشمارا دوستمیدارد وگزار شاتی که در کابل دستداده ازتقدیرات ازلی میداند وبوجود مبارک شمـــا از طریقـــه محبت بخشیدند واجازه ولایت افغانستان دادند که بوطن مالوف خود بخاطر جمع رفته آسوده خاطر بتخت دارای نشسته سلسله دوستی وروابط همسایگی را بـا دولت قوی شوکت برطانیه ازدست ندهند وخدمت گاران دولتی که بحضور شما مامورند چنان امر شده که تاحدود افغانستان شمارا بعزت تمام خدمت کنند ورضامندی شمارا طالب باشند وشما را داخل خطهٔ افغانستان بدارند التماس دولت قوی شوکت از حضور اینکه عیال و اطفـــال لشکر دولت انگلیس که درکابل میباشند وپسر شما وزیر محمد اکبرخان در بـــارهٔ اوشان نوازش فرموده امید وارم کههم چنان بنوازشات شاهانه سر افراز ساخته واگذار شوند وسلامت بفرستند وتاورود پشاور مسافر نوازی بـــدارند سر کارما میر دوست محمدخان قبولدار شده برذمه گرفتند بعد ازان روانه دارالسلطنه کابل شدند و منزل بمنزل کارکنان دولت انگلیس درعزت داری شان افزوده خدمت صادقانه می نمودند تادرخاک افغانستان وارد گردیدند ازینطرف وزیرمحمد اکبرخان بنابرفرمان سرکار امیردوست محمد خان که از کلـــکه وبین راه فرستاده بودندعیال واطفال لشکر انگلیس را باعزاز واکرام باتفاق آدمان معتبر وداشتند فرستادند امر مودند که در بین راه چقدر که ممـــکن باشد در محافظت ومهمان داری شان کـــوشیده بسلامت داخل ولایت شان بدارید وتحویل کارکنان دولت انگلیس نمائید و سند حاصل کنید ودر بازگشت برکاب ظفر انتساب سرکار والاتبار امیرصاحب عازم دارالسلطنه شهر کابل شوید چنانچه بهمین منوال داخلشهر پشاور نموده ازکارکنان دو لتی سندحاصل کردند وبرکاب سرکار همایون پیوستند مختصر کلام سخن بدراز کشید این بود کـــه بندگان سرکار امیر دوست محمد خان بعداز رنج سفر وزحمت های محبوسی بدولت و اقبـــال بحدود پتخاک که یکمنزلی شهر کابل باشد فرود آمدند وفردای آن سوار شده عازم شهر شدند وازحدود سیاه سنگ تادروازه بالاحصار ازملکی ونظامی باستقبال برآمده بعزت تمـــام سرکـــار والا تبـــار زحمت کشیده کرت ثـــانی بدست یـــاری پسرش وزیـــر محمد اکبر خان به تخت دارالسلطنه شهرکابل بر قرار گردید وسکه دولت

یادشاهان متاخرین (۱۰۰۰ جلد) ب محمد احسان ج قریانلی و محمد اعظم ج رجبعلی ۱۱/۸/۱۲

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 23 of 468

افغانستان بنام نامی‌شان زده شد وخطبه سلطنت باسم‌سامی‌شان درتمامی شهرهای‌افغانستان
خوانده شد بعد ازان‌شکر خداوندی رابجا آورده رجوع به سلطنت کردند ومتوجه
امور افغانستان شدند وشکست وریخت که‌درزمان فرنگی دست داده‌بود ودوسه سال
مردم افغانستان خصوص اطراف کابل ازکشت وزراعت مانده بودند همه را ازحضور
سررشته‌دادند متوجه احوال‌شان گردیدند وبهر کدام الطاف داده نوازش فرمودند چون
قدری ازجانب آنها آسوده خاطرشدند ثانی اشخاصی که‌درغیبت سرکار ذوی الاقتدار
بحضور وزیر محمد اکبرخان وغیرآن خدمت کرده بودند وخدمت‌های بزرگ بجا آورده
سزاوار احسان‌بودند بنوازشات شاهانه سرافراز وممتاز گردیدند وهریک مطابق‌خدمات‌شان
بمناصب وبزرگی رسیدند اکنون از زوال ورود انگلیس درکابل که سنه یکهزارو
دوصد وپنجاه ودو هجری بود تا باز گشت امیر کبیر امیردوست محمدخان از محبوسی
هندوستان تخمیناً سه سال بیش وکم گزارش یافت ودرین همین مدت چقدر زحمت
محبوسی که دربخارا وبعدازان درهندوستان بدگمان سرکار همایون دیدند وکشیدند
شرح رویداد آن بسیار است اما سزاوار تحریر نخواهد ناسخین بطول بیانجامه بهتر است
که‌بجای زحمت کشیدن براحت رسیدن داخل کتاب‌شود وازتفصلات ایزدی ومرحمت
پروردگاری وکرم خداوندی نوشته شود وفرحت وخورسندی حاصل صاحب دولت گردد
وشکرانگی خداوندی را بجا آورده وشکر گزار درگاه الهی شود زیراکه دوباره
صاحب تاج‌وتخت افغانستان گردانیدلاکن درآنوقت سنه یکهزارو دوصد وپنجاه وپنج
هجری بود که‌برتخت سلطنت برقرار شدند وصاحب تاج ونگین گردیدند هرچند
که‌درآن ایام ازسلطنت نام بود ونشان که‌بتربود چنانچه سرکارباند اقبال‌نشان امیری
درافغانستان داشت امادولت افغانستان فراخ‌وبزرگ نبود وپادشاه مذکور ازبی‌جایدادی
کم‌دولت بود چنانچه مصارف لشکر ومخارج صاحب کشور نمی‌شد وبیزار جبر ثقیل‌وتردد
بسیار دخل وخرج مقابل می‌آمد باین طریق که‌قندهار بتصرف سردار کهندل خان
وبرادران مذکور بود برادران شان اول سردار کهندل‌خان که‌بزرگ وحاکم قلعه هیبار
بود دوم سردار مهردل‌خان وسوم سردار رحمدل خان چهارم سردار میرافضل‌خان بودند
که‌امرونهی ولایت بخود آنها تعلق داشت وجبه ودیناری پادشاه راباد آوری نمیکردند
ودیگرهرات باختیار سردار سلطان احمدخان برادر زاده سرکار والاتبار بود که
ازجانب دولت ایران صاحب حکومت شده‌بود وخودرا وولایت خودرا ازایران میدانست
ازافغانستان باوجودی که‌برادر زاده وداماد بود اصلا دولت امیر کبیررا منظور نمی کرد
حکمه الله تعالی درونش شرح رویداد هرات وتصرف نمودن امیر دوست محمد خان
هرات راتحریر خواهم کرد وازان گذشته چه‌برادر سرکار که‌بیگی سردارسیه‌محمدخان
ودوم سردار سلطان احمدخان وسوم نواب جبار خان وباقی دیگران در کابل بودند
ومبلغ های‌خطیرتنخواه خور بودند خصوص سردار پیر محمدخان که‌خود را بزرگ
میدانست وبزوردولت عظیم تنخواه گویا می گرفت اکنون هرگاه ازین فقره گزارشات

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 24 of 468

تحریر دارم ازمطلب دور می افتم همان بهتر که ازمطلب سخن رانیم مدعا اینکه
امیرافغانستان باوجود اسم بزرگی که امیرنام داشت وصاحب سریر کابل واطراف کابل بود
سلطنت بزرگ نداشت لا کن دانا وزیرك وصاحب تدبیر بود بهمان ولایت کوچك
ودولت اندك وحکومت جزوی خودرا وسلطنت خود را نگاه می داشت وبزرگی بکار
میبرد که گویا خزینهٔ بی شمار داشت اماخدمتگاری بحضور داشت که بسی دانا
وعاقل وهوشیار بود وجمیع امورات افغانستان بوی تفویض شده بود وتمامی کارات
ازجزوی تاکلی راصاحب اختیار بود چنانچه اندك چیزی اگر بحرم سرای پادشاهی
بکارمی شد وبحضور پادشاه عرضه میبودند ازحضور امرمی شد که ازمستوفی عبدالرزاق خان
طلب کنند که صاحب کار وصاحب اختیار وسررشته دارملك است بعدازان که زد
مستوفی عبدالرزاق خان مذکور میرفتند واظهار می کردند امیرده ساعتی تحمل میکرد
وتحقیقات بسیاری بعمل می آورد هرگاه سزاوار دادن بود قبول کرده برات میدادوهرگاه
مناسب نمیدانست جواب مدبر آمیز میداد وامروز وفردا میگفت گویا فرداگفتن آن
فردای قیامت می بود زیراکه ازجزوی تاکلی امورات سلطنت رامیدانست وبمعرفت وی
انجام می یافت وخیرخواه دولت بود وخدمتگار صادق واگر بحضور سرکار باز گشت
رفته عرضه داشت میکردند درجواب امرمیشد که سررشته دارملك مستوفی میباشد وبذمهٔ وی
است که امورولایت راانجام دهد مختصر کلام بهمین منوال دولت قلیلرا بـه بزرگی وتوانائی
سررشته می کردند چنانچه پسران پادشاه هریك رکن سلطنت بودند بدون امرمستوفی
حرکت نمیکردند وباجازه مستوفی بعمل می آوردند وخیلی امیرده را عزت میدادند
وبمرتبه پدر میدانستند ازین رهگذربود که اسم افغانستان مذکور آفاق بود ودولت های
بـزرگ محتاج دوستی شان می بودند وبرادران سرکار که بالا ذکرکرده شد
ازپشاور وغیره بیکدیگر وبدور سرکار چون پروانه وارجمع آمده بودند وهرکدام
چندر خدمتگار وتعلقات داشتند آنهمه ازخوان احسان پادشاه خوشه چین خرمن وبهره مند
حضور بودند وبه عیش وعشرت میگذراندند اضافه بران چقـدر افواج نظامی وملکی
وکارخانه جات توپ وتفنگ وغیره بود که ماه درماه تنخواه خور بودند خلص کلام
مختصر بهتر ازین گونه رویداد بسیار است سزاوار نوشتن ندارد تاچند سالی بهمین منوال
گزارش یافت و بپیش وعشرت میگذراندند ودادعیش میدادند تا اینکه بعد ازچند سال
سردار کندل خان برادر سرکار که حاکم قندهار بودند وشرح رویداد شان را سابق
تحریر نموده بودم دراینوقت وفات کرد وبرادران مذکور که درقندهار فی مابین خود نفاق
رابیشه کردند واتفاق را ازدست دادند وبنیاد خودرا چون درخت کهن سال ازبیخ وبن
کندند وخاك حسرت بر سر خود ریختند وتیشه برپای خویش زدند وبدست خویش دولت
خدادادرا ازنفاق برباد دادند مصداق این مقال آنکه سرکار دوی الاقتدار پادشاه افغانستان
امیردوست محمدخان که بـزرگترین برادران وپادشاه قوی شوکت بود بعنوان فاتحه
درقندهار رفتند وازقصه نفاق برادران اطلاع یافتند چنانچه بعداز وفات سردار کندل خان
همچنان اسباب نفاق رابرپا کردند که فلك کج رفتار بحیرت بازماند ودربارهٔ شان بخنده
حسرت ناك درآمد زیرا که هرکدام خودرا صاحب سریر قندهار دانسته بتوپ وتفنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 25 of 468

جنگ در انداختند بعضی از بالاحصار و برخی از درون شهر و چه بازار بهم درآمیخته خلقی را به قتل رسانیدند و مراد هیچ یک حاصل نشد تا اینکه امیر دوست محمدخان در قندهار رسید و چندروزی توقف کرد و برادران را نصیحت فرمود و کوشش کرد سودمند نشد عاقبت پنجنفر بزرگان ولایت و میشران حضور را جمع کرده مصلحت خواست جملگی بعرض حضور رسانیدند که بهتر آنست که از جانب سرکار حاکم بالاستقلال مقرر شود و برادران از حکومت بازداشته بقدر کفاف که معیشت شان کرده شود تنخواه و جایداد مقرر کنید تا گذران شان بخوب و جه شود بهتر ازین تدبیری نیست لهذا بعد از صلاح و صوابدید بزرگان حضور دربارهٔ برادران قندهاری جایداد جداگانه مقرر فرمودند و چنان سرشته برای شان بسته کردند که یکی بدیگری دخل و غرضدار نشوند و هر کدام بامور ملک خود باشند و مرحمت فرمودند که هرگاه یکی بدیگری دخل کند و تقاطع نماید بسرکار والا لازم میشود که از قندهار بکابل خواسته شود و بحضور نگاهدارد اضافه بران بمصلحت دید برادران و بزرگان دختر سردار میرافضل خان را نام زد سردار شیرعلیخان پسر خود که بر کاب سرکار حاضر بود نمودند و سررشته قندهار را کما کانه بسته کردند و سفارشات کلی بحاکم قندهار نمودند باردیگر برادران را نصیحت و نوازش فرمودند و خلعت های فاخره بهرکدام دادند بعد ازان بکارکنان قندهار و بزرگان ولایت نوازش و مهربانی فرموده فراخور حال و مطابق منصب شان خلعت و انعام داده خاطر مبارکرا از جانب قندهار جمع کرده و بدون چون و چرا و جنگ و جدل ولایت قندهار که خوش ترین ولایت های افغانستان و شیرین ترین شهرهای مذکور بود بتصرف امیر کبیر امیردوست محمدخان درآمد و بروز نیک و ساعت نیکو از شهر احمدشاهی حرکت فرماشده جانب کابل راه سپار شدند و منزل و مراحل طی کرده بدولت و اقبال وارد دار السلطنه شهر کابل شدند و در تخت حکمرانی برقرار گردیدند و بعیش و عشرت نشستند و داد عدالت گستری و رعیت پروری دادند و خلقی را بر فتار نیک و خلق خوش از خود کرده گویا با مردم کابل برادر بودند و با رفاقت و محبت میگذرانیدند و در زمان سلطنت شان خلقی در مهد امن و امان بودند مختصر سخن و خلاصه کلام بقول کهن سالان و سال خوردگان مدت سلطنت شان سی و هفت سال کامل شد اما بعیش و عشرت گذرانده رضامندی خلق خدارا خواهان بودند و از مرحمت خداوند در مدت سلطنت از ابتدا و انتها نوزده پسر و چند دختر بکمال رسانده و پسران خود را صاحب حکومت و صاحب افواج ساخته و هریک را صاحب ملک و ولایت نمودند لاکن پسران سرکار فرمان پدر و خدمتگار حضور بودند و از امر پدر تجاوز نمی کردند و تخلف نمی ورزیدند ازان سبب همه بمراد خویش رسیده مشهور آفاق گردیدند و در عصر سلطنت امیر کبیر خطهٔ افغانستان آسوده خاطر و برقرار بودند و خود بندگان اقدس از خاطر جمعی تمام و خرسندی مالا کلام هر سال زمستان با بزرگان دربار و وزیران حضور و خدمتگاران نزدیک و دور با بعضی برادران خود سرکار در ماه قوس روانه جلال آباد می شدند و در آنجا باغات بزرگ و گلهای رنگ برنگ خصوص گل نرگس که یکفرسخ راه بوی آن بمشام انسان میرسید بهر باغات معلو و موجود و عمارت های شاهانه که هرکدام سر بفلک میرسید و کشک های پادشاهانه و قصر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 26 of 468

های بی مثل ومانند وآبهای جاری بهر گوشه وکنار ساری گویا دم ازجنت میزد ومقابل فردوس خودرا نشان میداد موجود ومهیا بود وهرسر کردهٔ بزرگ و برادران سرکار وبزرگان دربار ازخود باقی داشتند وسررشتهٔ بکار برده بودند وسعاء زمستان را بهزار عیش وعشرت بادوستان جانی وبرادران روحانی می گذراندند ودادعیش وخرمی رامی دادند وزمستان رابه تماشای گل ورياحين وسبزه وآبهای جاری و فواکه زمستانی که مثلا نارنج وترنج ولیمو وغیرآن باشد تناول کرده بدرگاه الهی شکر گذار بودند از همه افضل وبهتر لشکرهای تروتازه که بقدرت های کاملهٔ خداوندی ازلی شکر حاصل میکردد درباره بندگان عطا میفرمود وبنده‌های خاکی که جزء ضعیف بودند شب‌وروز تناول کرده بهزار عیش وطیش وخرمی بسرمیبردند وبصحبت های دوستانه ومحبت های مشفقانه که گویا خورد وبزرگ شاه وگداشب وروز درصحبت ومحبت مساوی بودند وفرقی در بین خورد وبزرگ نبود چنانچه فلك فتنه انگیز رشك میبرد وبعداوت می افزود ودر کمین میبود وفرصت می جست خلاصه سکلام تاآنکه زمستان میگذشت وماه حمل داخل میشد اکنون اگر خواهم که شرح خوبی زمستان جلال آباد را بزبان قلم جاری سازم ازحد توصیف بیرون است وقلم درتقریر آن قاصراست لاکن جنت دنیا نامیده و بهشت روی زمین گفته سرمطلب باز کردیم بهرحال چون ماه حمل داخل می شد ثانی عازم دارالسلطنه شهر کابل می شدند زیرا که درمقابل تعریف زمستان که تحریر کرده شد تعریف تابستان هم دارد که ضد زمستان است هرگاه شرح واد درقید قلم درآورم دفترها گنجایش نمی دارد همان بهتر که مشت نمونه خروار گویا درمقابل جنت باید دوزخ باشد هم چنین قیاس باید کرد اضافه برین حاجت تحریر ندارد ومقصد از دست میرود اکنون درماه حمل اشخاص رفتنی هریك بقدر قوه سوغات های فواکه که بالاذکرشد باخود می آوردندوباز مامورین کابل شان آنقدر ازخوردن آن مسرور می شدند که گویا سعاء درجلال آباد گذرانده باشند تاآنکه درتاریخ سنه یکهزارو دو صدو هفتا دو هشت هجری بود بقرار مامور ی هرساله امیر کبیر پادشاه افغانستان امیردوست محمدخان باخاصان حضور وبزرگان نزدیك ودور درماه قوس روانه جلال آباد شدند وبقرار سال‌های گذشته داد عیش داده جلال آباد را عشرت آباد می نمودند وآثاری ازغم پیرامون خاطرشان نمیگردید لاکن ازکینه فلك کج رفتار غافل بودند تاآنکه ماه حوت که یك ماه از موعد استقامت جلال آباد شان باقی مانده بود وگرم عیش وعشرت بودند که چاپار ازشهر قندهار رسید و عریضه سیف‌الله‌خان وکیل را که پسر سرکاروالا بودبامرهمایونی حاکم قندهار مقرر بود بحضور بندگان اقدس آورد .

مضمون عریضه

آنکه فدای حضور مبارکت شوم سردار سلطان احمدخان پسر سردار محمدعظیم‌خان که حاکم دارالسلطنه هرات است لشکرهای فراوان به تسخیر شهرقندهار فرستاده ومیخواهد که قندهار وگرشك را ازتصرف دولت خداداد سرکار والا بر آورده بتصرف خود درآورد هرگاه غلام نوازی کرده زود تر معالجه کردیدوفوراً لشکریکمك فرستادید فهوالمراد والا عنقریب شهر قندهار وگرشك ازدست خواهد رفت زیرا که تاب وطاقت مقابله وجرئت مقاتله بالشکر هرات ندارم ودرتنگنای حیرت فرو مانده ایم .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 27 of 468

اکنون لازم شد که شرح رویداد سردار سلطان احمدخان وحکومت نمودن مذکور درهرات را باید اختصار تحریر دارم و باز رجوع به مطلب دارم .

سردار سلطان احمد خان پسر سردار محمدعظیم خان وبرا در زاده و داماد امیر دوست محمدخان بود ودر کابل بحضورامیر کبیر استقامت داشت وبقرار پسران سر کار بخدمت ماموری ماموربود اتفاقا بجهت امور چندی ازدنیا داری که بشررا ازان گزیری نیست ازحضور بندگان اقدس آزرده خاطرشده از کابل فرار کرد ودر طهران بحضور شهنشاه پادشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار رفته استقامت کرد مدتی بحضور شهنشاه ایران باعزاز واکرام بسر برد وبخدمات خود کهشب وروز بحضور شاه خدمت میکرد شاهرا خرسند کرده بود ومقررشاه درمجالس توصیف نامبرده را می نمود مدام خلعت های فاخره ومبلغ های خطیرانعام میکرد وازوی رضا مند بود اتفاقا از مردم هرات حرکتی صادرشد که موجب کدورت شهنشاه ایران گردید چنانچه لشکری قرستاد بعد ازمدت یکسال تصرف کرد بعدازان که فتح نامه به طهران رسید ازحضور پادشاه ایران سردار سلطان احمدخان مامورشد وفرمان حکومت هرات را کما کان بوی تفویض فرمودند ودخل وخرج هرات را بوی انعام کردند وبمنصب امیر پنج سرافراز نمودند این بود که سردار سلطان احمد خان ازحضور شاه مرخص شده عازم هرات شد و به تخت دارا السلطنه هرات بنشست ومدتی حکمرانی کرد وخودرا وهرات را از جانب پادشاه ایران میدانست بهرحال چون خبرسردار سلطان احمدخان وحاکم شدن مذکور در کابل شهرت یافت وبه تحقق رسید سرکار امیر کبیر دختر خودرا که عیال سردار سلطان جان بود وسابق عقد بسته داده بود وبعد ازفرار سردارسلطان احمد خان در کابل مبود در هرات فرستاد اکنون مختصر تحریر کردم والا در خصوص هرات وگرفتن شاه دولت انگلیس گفتگوی زیادی کرده که باعث تطویل کلام است وسزاوار کتاب تواریخ ندانستم که درج مایم لهذا چون چند سالی سردار سلطان احمد خان درهرات حکمران شد بعد هوای ملک گیری وملک ستانی بخاطرش خطور کرد و به خیال فاسد گرفتار گردید وخواست که سلطنت افغانستان را از تصرف سرکار اقدس ربوده بتصرف خود درآورد بلکه افغانستان را جزودولت ایران سازد وخود را بدولت ایران سرافراز گرداند بهمین خیال فاسد کمربسته بگرفتن قره وگرشك اراده کرد ولشکر های فراوان فرستاد وقلعه قره را حصاری نمود لاکن فرموده استاد است .

شعر : جنگ وصلح بی محل ناید بکار جای گل گل باش وجای خار خار

باری سردار سلطان احمدخان غافل ماند ومغرور شد تانتیجه خرابی برایش پیش آمد دیر باید دستداد چنانچه استاد میفرماید .

تا نیکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار
برهمه کاری که درای نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

اکنون سرمطلب باز گردیم وازمقصد سخن رانیم چون عریضه سیف الله خان وکیل درجلال آباد درعین صحت وخرسندی بحضور سرکار امجداقدس رسید از نظر گذارش یافت عیش همه بغم مبدل شد وشادی بغم وغصه عوض گردید سرکار والادر بارهٔ سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 28 of 468

سلطان احمدخان دعای بد کردند وتفرین نمودند وخود بندگان سرکار از غضب وغیض می لرزیدند چنانچه امر نمودند که بعدازیکهفته از جلال آباد حرکت کرده تادر واژه هرات توقف نخواهم کرد بعدازآن عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است . مصرع دتایار که راخواهد ومیلش به که باشد مختصر کلام بعد ازیکهفته چون امر سرکار شده بود از جلال باد بساعت نیك حرکت فرماشده منزل ومراحل طی فرموده عازم دارالسلطنه شهر کابل گردیدند اتفاقا روز ورود کابل روز عید صیام بود و بامر حاکم اول لشکر نظامی ودوم اعیان واشراف کابل ازشاه وگدا ازخورد وبزرگ ازپیر وجوان درحدود سیاه سنگ تازدیك بالاحصار جمع آمده حد بعد بقاعده وقانون از ملکی ونظامی صف کشیده امیدوار دیدار پادشاه رعیت پرور بودند وقاضی خان علوم وعلماء وسادات چنان مصلحت دیدند که درحدود سیاه سنگ بحضور پادشاه شوکت نماز عید را خوانده پادشاه خدا جوی خود را دعا وفاتحه بدهند وفتح ونصرت هرات را ازخداوند طلب دارند تااینکه بندگان اشرف اقدس امجدارفیع درحدود سیاه سنگ رسیدند چون ابتداء لشکر نظامی ایستاده بودند بمجرد دیدار پادشاه سلامی گرفتند وتوپهای آتش فشان را بصدا درآوردند چنانچه هشت بار سلامی کردند بعدازآن پادشاه عدالت گستر بالای افواج نظامی رفته بایك یك از طریقه پدری احوال پرسی نمودند چنانچه بالفت ومهر اظهارشفقت می کردند و می گذشتند که حد واندازه نداشت تااینکه ازلشکر نظامی درگذشتند وبه نزدیك اعیان و اشراف کابل رسیدند ومردم نیز تعظیم وتکریم پادشاه خودرا بجا آوردند و ازصدق دل دعا وفاتحه کردند بعد ازدعا وفاتحه کهمردم کابل دربارهٔ پادشاه خود نمودند خان علوم کهقاضی بزرگ کابل وبزرگان علما و اشراف شهر کابل جمله بحضور بندگان سرکار آمده سلام کردند وعرضه داشت نمودند کهخلق کابل ازخرد وبزرگ وشاه وگدا انتظار قدوم سرکاردوی الاقتدار میباشند ومنتظرند که نماز عید را بحضور سرکار اقدس خوانده دربارهٔ پادشاه رعیت پرورخود که ازهزار پدر مهربان تر است دعا وفاتحه بدهند زیرا که آرزومند چنین روزی بودند درآنوقت سرکار والا بحوزه فیل سوار بودند از بالای حوزهٔ فیل بهآواز بلند بمردم کابل خطاب کردند کهای خلق الله وای بزرگان کابل وای برادران دینی وای دوستان قدیمی کهجمیع شمایان بمثل پدر وبرادر وفرزند بسرکار همایون میباشید امروز که پادشاه شمایان من میباشم اول اینکه باشمایان درکابل بطریق برادری عمر گذراندهام ومردم یك ولایت هستیم وشمارا وعیال واطفال شمارا جمله ازخود میدانم وخودرا وعیال وفرزندان خودرا ازشمایان میدانم و فرق نمیدانم اینست که باخداوند عهد بستهام که هرگاه حیات مستعار باقی باشد وازدعای شمایان داخل هرات شوم در مسجد جامع هرات نماز عیدرا بادا رسانیده در بارهٔ شما مردم ولایت خودم که کابل باشد وجمله برادر وفرزند سرکار میباشید دعا کنم وباردیگر دیدار شمارا آرزومندم که بعد از فتح هرات به بینم بهمین آرزو ارادهٔ بخیر دارم تا خواست خداوند چه باشد اکنون التماس میدارم که شما مردم کابل قهم شریك وشادی شریك پادشاه خود میباشید ازطرف من مرخص هستید رفته نماز عیدرا خوانده در باره پادشاه دعای خالص کنید وفتح هرات حکم نیکفرجامی وسرافرازی پادشاه است ازخداوند طلب نمائید ودعا کنید که تعالی درعمر پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 29 of 468

شما بیفزاید ودرمرگ مهلت بدهد تاشهر هرات بتصرف درآید و عهد پادشاه شما که باخداوند بسته است باداء رساند. شود اکنون شما مردم که بمنزلهٔ برادر وفرزند پادشاه خود می‌باشید وپادشاه امروز ارادهٔ رفتن سفرهرات دارد وعازم رفتن است از شما مردم دوالتماس میدارم اول اینکه اتفاق‌را جایز شمرید که ازاتفاق جمیع کارات بسته گشاده می‌شود ومهمات دشوار آسان می گردد ورضامندی خداوند درآن است ۰ ۰ آری باتفاق جهان‌میتوان گرفت» دوم ولایت خودرا ازدست‌برد دشمن محافظت دارید وشرط احتیاط بجا آرید که دشمن بهولایت شما دست نیابد این هم وابسته باتفاق است اکنون سردار محمدعلیخان که‌فرزند سردار شیرعلیخان ونواسهٔ من است برای شما حاکم می گذارم وخورد سال است اورا وشمارا درپناه خداوند سپرده هروم تاخداوند چیزی که خواسته باشد بظهور میرساند امابخاطر نرسانید که سردار محمد علیخان حاکم است شما بزرگان ولایت‌حاکم وصاحب اختیارید وسرکار والایك ورشت‌ولایت‌را ازشمامیداند وبازخواست میدارد ازسردار مذکور اسمی است که نواسهٔ من است باقی شمارا باخورد وبزرگ شاد و گدا وپیروجوان باخداوند سپردم بعدازما وسادات جدگی دربارهٔ پادشاه ده کرده خلص سخن چون مردم کابل دعا دادند سرکار امیر دوست محمد خان ازدر مردم روانه شد ومخلوق کابل ازنوازشات شاهانه ومهربانی های پدرانه پادشاه اظهار تشکر کرده بنماز عید رفتند ونماز خواندند باجمیع خلق درباره پادشاه خودرا دعا کردند ومتفرق شدند لاکن سرکار همایون فال بهمردم همسفر که مامور هرات بود در نبوده بود که درشهر کابل داخل نشده درفاصلهٔ شهر بحدود دربوری رفته فرود آیند ومنازل گاه گاه کنند وخود بندگان سرکار چون‌ماه‌تابان وخورشیدنمایان درحوزه فیل چون‌سنگینی نشسته ازدروازه لاهوری داخل شهر فردوس مانند شده ازمابین سکوچه و بازار عبور کردند وبازن ومرد کابل که در کوچه وبازار وسربامها ایستاده ومنتظر بودند اظهار محبت پدرانه فرموده دعا میکرد وده میگرفتند ومیگفتند تادرده‌بوری بالشکر گاه رسیدند وبخیمه وبارگاه خسروی فرود آمدند وپرتخت شاهی نشستند وساعتی ازگذرراه بیاسودند بعد ازآن عمله باشی‌را بحضور طلب کرده امر کردند که به مردم لشکری خبر رسانند که‌توقف کابل بیست‌روز است باید درمدت مذکور سررشتهٔ‌سفر خودرا انجام بدهند وبدانند که‌روز بیست‌ویکم روز حرکت است وسرکار والا بتوکل خداوند ازده‌بوری روز موعود مذکور حرکت‌فرما شده کوچا کوچ عازم سفرخیریت اثر خواهدشد ودرهیچ شهر ودیار بدون امر ضروری توقف نخواهم کرد تاخواست خداوند چ باشد ۰

فصل دوم دربیان رفتن بجانب‌هرات ومقدمه نمودن وهرات‌را

تصرف کردن و گزارشات آن در تاریخ سنه یکهزاروودوصدوهفتادهشت

هجری

لهذا بعد ازامر امیروالا تدبیر جمیع لشکریانی که‌مامور سفربودند امورات خودرا سررشته کرده آماده سفر خیریت اثر شدند وخود بندگان سرکار بعد ازیکهفته که ازدیگر امورات لشکر ولشکریان وچندین کارهای دولتی فارغ شدند وارادهٔ رفتن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 30 of 468

بخود مصمم گردند بعدازآن اعزه واشراف وبزرگان دربار وپسران خودرا جمع کرده چون پروانه گرد شمع دردبوری یکجا شدند بعدازآن سردار محمدعلیخان نواسهٔ خودرا که پسر سردار شیرعلیخان بود بحضور طلب کرده ولیعهد سردار شیرعلیخان پسرخودساختند وبدست خود خلعت فاخره پوشانده وشمشیر اخلادسته مرصع وکمربند دانه‌نشان بکمرش بسته بحضور مردم وخلق‌الله که حسب‌الامر جمع آمده بودند بمنصب ولی عهدی سرفراز گردانیدند بعد ازخرسندی ولی عهدی ، اختیار حکومت دارالسلطنه کابل‌را بوی‌تفویض فرمودند وبسردار شیرعلی‌خان پسرخود که‌ولی عهد حضور بود خطاب کردند که‌ای‌فرزند همچنان که‌شما ولیعهد وجانشین پدرباشید سردار محمدعلیخان بامر سرکارهمایون ولی‌عهد شما خواهد بود خلاصهٔ کلام درآن وقت سردار دلاور سردار محمدعلیخان از عمرشان یازده‌سال گذشته‌بود اما باوجودصغرسن وزمان‌خوردسالی شهزاده بلند اقبال وپادشاه‌زاده خجسته خصال بود ودرامورداخوی صاحب تدبیرودرتدبیر جهانداری نیکومی‌دانست ودرعقل ودانش افلاطون اول و درغیرت ومردانگی نادرثانی بود ودرسخا ومروت حاتم طی‌را طی‌نموده‌بود وتقویم پارینه می‌شمرد از عطوفت وشجاعت وسیاست گوی از میدان دلاوران ربوده بود . « هرچه شاهان همه دارند توتنها داری » چنانچه فرمودهٔ استاد است .

قطعه

هیچ دانی که‌شیر مردی چیست — شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه بادشمنان تواند ساخت — وانکه بادوستان توانه زیست

مختصر کلام از ولی‌عهدی سردار شیرعلیخان ولی‌عهدی سردار محمدعلیخان بعضی پسران امیر کبیر آزرده خاطر شدند وکدورت آمیز گردیدند لاکن نه‌دست ستیز ونه‌پای گریز زیرا که‌عنان اختیار درقبضه اقتدار پدربود لاچار درصبر وتحمل می‌افزودند وکینه وبغض وعداوت را درسینهٔ پرکینه جای داده انتظار فرصت بودند و موقع قصاص می‌جستندودرظاهر بطریق دیگران محبت می‌ورزیدند وخرسندی میکردند که‌انشاءالله‌تعالی گزارشات هرکدام را در جایش تحریر خواهم کرد وچگونگی شان‌را دروقتش بعرض دوستان وبرادران خواهم رسانید اکنون سرمطلب بازگردیم وازگزارشات تحریر داریم این بود که‌بندگان سرکار بعد ازموعد بیست‌روز که‌امر حرکت بود لشکریان کارهای خودرا انجام‌داده انتظار فرمان بودند که‌لشکریان حرکت نمایند چنانچه روز بیست‌ویکم ازکابل حرکت کرده وارد منزل قلعه قاضی شدند ومنزل را مختصر نمودند تابعضی امورات ناانجام انجام‌یابد وسه‌روز دیگر درقلعهٔ‌قاضی توقف کردند روزچهارم ازقلعهٔ‌قاضی حسب‌الامر شهریاری کوچیده طی‌منازل قطع مراحل نمودند تاوارد غزنین شده وازباعث بعضی امورات لشکری سه‌روز دیگر درغزنین معطل کردند وشکست وریخت باقی ماندهٔ لشکریان را انجام دادند ولشکریان قدری آسوده شدند بعدازآن توقف را جایزندیده ازغزنین حرکت فرما شدند ومنزل بمنزل طی مراحل کرده روز هفدهم بالشکر وکشور واثاثیه داخل قندهار گردیدند وآسوده خاطرشدند سردارعالی‌مقدار سردار محمدامین‌خان که بامر پدر حاکم قندهار وحکمران ولایت احمدشاهی بود درقلعه اعظم بحضور پادشاه قوی شوکت آمده بقدمبوسی مشرف شد وبامر سرکار برگشته

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 31 of 468

وارد قندهار گردید ودرخدمات پادشاهی واشکری سرمونی تغافل نورزیده است شب و روز خدمت گزاری وجان فشانی می کرد چنانچه شاه وگداوجمیع اشکریان از خدمات سردار محمدامین خان رضامند وخرسند بودند و در هیچ گونه خدمتگزاری کم و کاستی نمی‌نمود زیرا که خرسندی بندگان اقدس همایون را طالب و راغب بود و ساعت بساعت در خدمات مرجوعه حضور پدر که پادشاه جلیل ایشان وشهنشاه افغانستان است میکوشید و رضامندی حضور پدر را از درگاه خداوند خواهان بود .

(اکنون شمهٔ ازرویداد سردار سلطان احمد خان حاکم هرات شنید)

سردار مذکور کهقبل‌ازین لشکر به تسخیر فراه فرستاده بود امیدوارفتح و صرت بود چنانچه سابق تحریر نموده بودم دریانوقت از رسیدن لشکر ظفر اثر و وارد شدن قندهار اطلاع یافته بچهارسوی حیرت در افتاد وبیك خیال را بهر طرف جولان داد غیر از ین که ترك فراه گویدیگر علاجی بخود ندید لاچارترك فراه گفته مایوس وازقسیع عزیمت کرده لشکر خود را از دور فراه وایس بجانب هرات طلب کرد چنانچه لشکر مذکوربلا توقف وارد هرات شدند بعداز آن متوجه انجام لشکری وشکست وریخت افواج مذکور گردیده آماده ومکمل ساخت‌چون از سرشته افواج ماموری آسوده خاطرشد رجوع بمرمت کاری در و دیوار قلعه وخندق شده اشخاص کاردان و هوشیار را مامور مقرر کرد و امر داد که بسرعت تمام وتلاش بسیار انجام پذیرد بعداز آن از چهار جانب شهر هرات چه دور و نزدیك غله وغیره آن چیزی که لازمه قلعه بندی باشد امر نمودند که بزودی‌جمع آوری کرده داخل شهر هرات بدارند و معطل ندارند و تلاش بسیار بکار برند‌زیرا که دشمن قوی در کمین است و خود را بسرعت تمام در هرات میرساند بعد از آن دست ما و شما از اطراف شهر کوتاه می گردد هر قدر کوشش و تلاش در بنوقت بکنند‌جایز است ظاهر است که دشمن ما و شما را آسوده نمی گذارد و نفس به نفس میرسد و می خواهد که هرات را از ما بگیرد وتصرف کند البته چنین خواهد کرد زیرا شخصی که دو ماه متزل کند و زحمت سفر بکشد و با فواج دریاامواج عازم اینصوب شود معلوم است که بی‌نیل مرام باز نمی گردد لاکن بندگان ماهم تاجان درتن ورمق در بدن داریم دست ستیز را کوتاه نمی‌سازیم وپای گریز را ننگ میداریم و در مقابل دشمن میتازیم وباك از مرگ خود نمی داریم تا خواست خداوند چه باشد اما شما مردم هرات که نام شما بمردی و مردانگی شهرت‌یافته کمر را بمردانگی بسته دارید وغیرت ومردی را از دست ندهید و در مقابل دشمن شمشیر زنید و داد مردانگی بدهید ونام نیکو در عالم گذارید مصرع دنایار کرا خواهد و میلش بکه باشد» اکنون از لشکر سرکار و توقف قندهار سخن رانیم لهذا بعداز چند روزی از حدود قندهار حرکت فرما شده بسرعت تمام وتلاش بسیار بجانب‌مقصد روانه شدند و شب و روز منازل ومراحل طی کرده مع الخیر میرفتند و توقف نمی کردند و مقصد امیر والا تدبیر و سرکار والاتبار این بود و خواهش داشت که زودتر خود را در هرات برساند و معامله هرات را بفضل خداوند زود تر انجام بدهد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 32 of 468

و از جانب هرات آسوده خاطر گردد زیرا که خیال سرکار از چندین سال قبل از این بفکر تسخیر بخارا بود و به قصد انتقام از بخارا شب را بروز می آورد دوفرصت می جستند بنابران در رسیدن هرات وتصرف نمودن آن سرعت می نمودند وتلاش میکردند که شاید از هرات زودتر خلاص شده روانه بخارا شوند و انتقام بگیرند اما خدا لاکن از بین غافل که عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است و بنده را قدرت دم زدن نیست چنانچه فرمودهٔ استاد است .

هر چه دلم خواست نه آن می شود هر چه خدا خواست همان می شود

* * *

چون رفته به تقدیر دیگر گون نشود یکذره از آنچه هست افزون نشود
هان تا جگر خویش زغم خون نکنی کز خوردن غم بجز جگر خون نشود

مختصر کلام چون از قندهار حرکت کرده با دریای لشکر و سامان بسیار و اثاثیه بی شمار خود را در حدود قره رسانیدند اما از تلاش بسیار ومنزل های دور و دراز که بی دربی زده بودند اسپ وآدم از حرکت و رفتار باز مانده بلکه چند بن اسپ و استر واشتر در بین راه از طول سفر سقط شده بودند لاچار توقف کرده یازده روز لشکریان را امر باستقامت فرمودند تا از رنج راه بیاسودند اضافه بر آن شکست و ریخت کلی در لشکر وفقرای قره از دست برد لشکر هرات بهم رسیده بود وافغان مردم قره از ظلم وستم لشکر هرات بفلك برآمده بود چنانچه هیچ آبادی در اطراف قلعه قره تا پنج فرسخ راه باقی نمانده بود بنابران بندگان سرکار یازده روز توقف را جایز شمرده بامردم قره از روی محبت پدری ونوازش شاهی مرحمت‌های زیاد فرمودند چنانچه یکساله مالیات ملك را بخشیدند و چقدر نقد وجنس تقاوی دادند خصوص اشخاصی که در مقدمه قلعه بندی‌داد مردانگی داده خدمت های بااخلاص و جان فشانی های کلی نموده بودند بهر کدام آنها بقرار رتبه ومنزلت شان خلعت‌های فاخره وانعام و احسان داده بسی نوازش فرمودند و مرحمت ها ی شاهانه نمودند و ازجمیع امورات قره بخوب وجه آسوده شده و از مردم مذکور دعا وفاتحه و رضامندی گرفتند بعداز آن بساعت نیك با دریای لشکر از دور قره حرکت فرما شده بتوکل خداوند روانه هرات شدند لاکن بعد ازروز حرکت از قره قانونی بسته کردند ونظامی برپا نمودند چنانچه تمامی بارگیر لشکر که بونه می نامند مابین وتوپخانه جلوی پیش رو و دیگر توپخانه سه تقسیم در سه حدود و لشکر نظامی نیز سه تقسیم یك تقسیم توپخانه پیش رو و دو تقسیم در یمین و یسار و سوار ملکی از دنبال لشکر بهمین منوال مامورومقرر فرمودند و بهر جانب سرکردگان بزرگ بمثل پسران خود سرکار وخدمت گاران کهن سال صاحب تدبیر وجنگ دیده و کار آزموده که بسی شب وفراز دنیا را دیده وطی نموده بودند روانه شدند تا اینکه بدولت و اقبال وارد منزل سبزوار شدند و بخاك هرات داخل گشتند بعداز ان نیز امر فرمودند که شرایط احتیاط در بارهٔ لشکر و کشور بجاء آورده اضافه بر آن سعی بلیغ بدارند که مبادا از دشمن گزندی برسد و یا لشکر ظفر اثر دست بردی کنند وباعث کسردولت قوی شوکت گردد زیرا که سردار سلطان احمد خان ، شهنواز خان نام پسری‌دارد که درعین شباب ومستی میباشد و در طریقهٔ سپاهی گری‌طاق ودر دلاوری‌مشهور آفاق است ودرعصر خود چون رستم زال خود را می نامدو می داند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 33 of 468

اکنون لازم شد که شمهٔ از سردار شهنواز خان باید نگاشت

و در قید تحریر و ارقیم باید آورد

سردار مذکور در عنفوان شباب و جوانی بود اما جوان دلاور و شجاع و صاحب شمشیر و در طریقه سپاهی گری از هفتاد ودواوپ آگاه ودر میدان نبرد چون رستم زال و درعبر وسخا چون حاتم طی چنانچه استاد در بارهٔ مذکورمیفرماید .

هرچه شاهان همه دارند تو تنها داری

لهذا مردمان ترکمن که ایل ازین باطراف هرات دست بردی میکردند وچپاول می زدند والامانی میکردند سردار مذکور باسواران جنگی ومردان دلاور از شهر هرات سوار شده از دنبال ترکمن میرفتند ومقابل می شدند وجنگ می انداختند ومقدمه کردند در آنوقت سردارشهنوازخان چون شیرژیان و ببریبان صف آرائی کرده دادمردانگی می دادند وزمین معرکه را از خون دلیران وترکمان لاله گون میساختند وبهر جانب می تاختند و می کشتند ومی بستند تا شکست در لشکر ترکمن می انداختند و از غیرت ومردانگی سرموی از جان عزیز خود خوف وبیم نمی کردند و طالب جنگ بودند چنانچه در تمامی خطهٔ ایران بکمال شوکت شهرت یافته بودند شهنشاه ایران ناصرالدین شاه با آن عظمت و جاه وجلال وبزرگی که تخت نشین ایران وجاه نشین کیان بودند مابین ملاقات شهنواز خان گردیدند واسمی سردارسلطان احمدخان امیرپنج بدد شهنواز خان فرمان فرستاد طلب حضور نمودند چنانچه حسب الفرمان شهنشاه ایران باتوپیات شاهانه وارد تهران شدند و منظور حضور شهنشاه عالم پناه گردیدند وبنواز شات و افر سرافراز وممتاز شده بعد از چند روزی بامر وفرمان از حضور مرخص شده واپس عازم هرات گردیدند و مواجب وافر وتنخواه بسیار ازحضور شاه مامور و مقرر شده بود که سال بسال از حضور پدر باز یافت می داشت وبعمالیات هرات محسوب می شد ازهمه افضل تر آنکه خداوندعالم بقدرت کاملهٔ خود اسپی بوی عطا نموده بود که دردو زانوی اسپ دکمهٔ بزرگی داشت ومابین دکمه ها موی ستبری پربود واز ترکمان بقیمت چهار من نقره خریده شده بود بنابرآن اسم اسپ را چهارمن گذاشته بودند ودرتاخت وتاز چون برق لامع پرواز میکرد و هیچ سواری بگردش نمیرسید دروقت الامانی ترکمان وسواری سردار شهنواز خان که از قلعه هرات بدر می شدند جمله سوار هرات ازبالای پل می گذشتند وسردار مذکور بیک اشارهٔ اسپ از خندق پرواز کنان می جست باری سرمطلب باز گردیم واز مدعا سخن رانیم در وقتیکه لشکر کابل وارد سبزوار شدند سردار شهنوازخان که این چنین روزرا ازخداوند میخواست ومشتاق چنین روزی بودند از ورود سر کارافدس امجد امیرصاحب ولشکر کابل ورسیدن سبزوار اطلاع یافته حضور پدر خود رفته عرضه داشت نمود که لشکر کابل در حدود سبزوار رسیده وغلام می خواهد بامر واجازهٔ شما باهزارسوار جرار کارگزارجنگ جوی وجنگ دیده راه کابل شده ازچهار جانب چپاول اندازم و داد مردانگی داده لشکر مذکوررا چنان پراگنده سازم که تا قیامت نام بماند وبدانند که درجهان مرد بسیار است واز عهده جنگ و جدل برآمده می توانند واضافه بران چقدر ممکن باشد و میسر شود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 34 of 468

از اسپ وآدم واشتر بدست آورده بازگشت بداریم و درهرات بحضور سرکار برسیم ،
بقسی راست کرده کرت ثانی وثالث باز رو بلشکرگاه کابل کرده شمشیر تیز از خلاف
کشیده بادست ستیز دشمن کشی کنیم تا نام نیکو درعالم گذاریم خلاصهٔ کلام سردار
دلاور سردار شهنواز خان ازحضور پدر اجازه خواسته ورخصت حاصل کرده باهزار سوار
جنگجوی مردانه مقابل دشمن رفتند وخود را دوجانب تقسیم کردند وبلشکر کابل چپاول
زدند وداد مردانگی دادند وسرهری در کشتن وبستن تقصیر نکردند وبابیل مـرام باز
گشته داخل هرات شدند ومردانگی خودرا بحضور پدر عرضه داشت کردند و چقدر مال
واموالی که از لشکر دشمن بدست آورده بودند بحضور حضور کردند و سزاوارتحسین و
آفرین شدند لاکن ازین چپاول لشکر کابل بدرجهٔ پراگنده شده وسراسیمه گشتند کـه
حدواندازه ندارد وقلم دوزبان در تقریر وتعریف آن عاجز وقاصراست باوجودیکه لشکر
کابل نیز باخبر اطراف لشکرخود بودند وسرداران بزرگ واقسران جنگدیده شب و
روز متوجه لشکرگاه خود بودند لحظه ای تغافل نمی ورزیدند ونگاهداری میکردند
وجمیع لشکرشان مکمل ومصلح باکمال شوکت خود داری می نمودند بهرحال کرت ثانی
سردار شهنواز خان باتفاق سواران بلشکر کابل حمله آورده چنان زد وخورد کردند و
چپاول انداختند وخودرا به خیمه گاه رسانیدند وخوف ازمرگ نکردند و داد مردانگی
دادند وشمشیر خودرا بلشکر گاه کابل ظاهر ساختند که ازحد بشر خارج وفلك کج رفتار
باوجود کج رفتاری انگشت حیرت بدندان گزیدند و تحسین وآفرین گفتند خلص سخن
در پنج شبانه روز که لشکر کابل از حدود سبزوار حرکت کرده با اطراف شهر هرات
رسیده سردار شهنواز خان باتفاق سواران بلشکر کابل حمله آورده چنان زد وخورد کردند و
چپاول انداختند وقتل وقتال نمودند واسپ واشتر ومال بسیاری بردند ولشکر کابل‌را پراگنده ساختند که دوست و دشمن بمردانگی
سردار مذکور تحسین وآفرین کردند بهرحال سخن بسیاراست ومردانگی سردار شهنوازخان
ازحد افزون لاکن مختصر نوشتم تا خوانندهٔ وشنونده را ملال‌خاطر نشود این بـود که
لشکر کابل با وجود این همه پراگندگی چون بلای ناگهان وچون لشکر بی پایان بدون
خوف وهراس یادل قوی بدور هرات رسیده لشکرگاه ساختند وپنج روزی تحمل کردند
وخودرا آسوده نمودند زیرا که مدت دوماه بیشتر سفری بودند وشب وروز منزل میزدند
واسپ وآدم از کار مانده بودند بعنایات بفضل خداوند و مدد سید کائنات و خلاصـهٔ
موجودات اعنی (حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه وآله وسلم) و بامرسرکار خدا جوی
رجوع بسنگر کردند و باطراف شهر هرات بقرار تقسیم سنگر زدند لاکن جمیع سنگرها
بتصرف پسران سرکار والانبار بود الا که سردار محمد اعظم خان سنگر نداشت زیرا
که لشکر خودرا در کرم و زرمت که جایداد سردار مذکور بود گذاشته وخود با قلیلی
خدمتگار بر کنار سرکارهٔ زرمت گردیده بود چنانچه ازین رهگذر بدگمان اقدس
از سردار مذکور آزرده خاطر بود و دائم طعنه میزدند بنایران ازسنگر ومقدمه مایوس
ماند وبحضور سرکار حاضر بود وخدمت میکرد لاکن سردار محمد اعظم خان خود را
صاحب تدبیر میدانست و تدبیری بکار برده بود وازان سبب لشکر باخود نیاورده درکرم
وزرمت مانده بود که انشاءالله تعالی در وقش از تدبیرات سردار مذکور تحریر خواهم
کرد لهذا دروازه های شهرهرات ازهرجانب مسدود وخاك ریز وسردار سلطان احمد خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 35 of 468

همه چند هزار سوار وپیاده که همه مهر کن وجنگجوی ومرد میدان نبرد بودند درون قلعه مکمل ومصلح طالب جنگ شبرا بروزمی آوردند وانتظار فرمان بودندسردارشهنوازخان که این چنین روزرا ازخداوند طالب بودند وآرزو مند چنین روزی بودند ومیخواستند که نام نیکو درعالم گذارند مقرر بلشکر گاه کابل شیخون مزدند وچپاول می‌نمودند وداد مردانگی می‌دادند چنانچه در غیرت ومردی یا در شجاعت ودلاوری کم وکاستی نداشتند ومشهور آفاق گردیده بودند اما لشکر کابل چون کوه یابرجاه شب وروز متوجه سنگر سازی بودند وازحرکات سردارشهنوازخان وچپاول زدن مذکوراصلا بخاطرنمی‌آوردند وباک نمی‌داشتند وبخدمت سنگر سرگرم بودند تاآنکه سنگرهای خودرا بنزدیک‌خندق بردند لاکن ساعتی ازجنگ وجدل‌فارغ نبودند واز طرفین مقدمه برپابودوتقصیری‌درزد وخورد نمی کردند وداد مردانگی‌میدادند چنانچه‌چندین نقب‌ها ازطرفین بریده وخلقی را تلف ساخت بانکه درون نقب بعضی اوقات مقدمه می‌شد و باشمشیر وخنجر می کشتند و می بستند ومیزدند ودرمردی کم وکاستی نداشتند خصوص دروقتی که نقب پرانده می‌شد هردو لشکر دست به شمشیر بهم دیگر در آویخته جنگ می کردند وخاک معرکه را ازخون دلاوران لاله گون می‌ساختند واز جان شیرین دست می شستند ومضایقه نمی کردند اضافه بران سردار شهنواز خان که مقرر داد مردانگی می داد وی همچنین اسپ چهارمن که گویا بال دار بود سوار می شد وخداوندعالم بقدرت کاملهٔ خود سردار مذکوررا چیزی خلق کرده بود که‌درعصر وزمان خود رستم زال را بنظر نمی آورد وهرمقدمه راگویا روز نوروز می‌پنداشت وباسواران جنگ‌جوی وجنگ دیده که هریک خود را چون شیر ژیان درمیدان نبرد می دانستند بیک اشاره از خندق جسته بجانب لشکر دشمن حمله ور می شدند وبهرطرف می تاختند و بدشمن مرقه نمی کردند چنانچه ازطرفین داد مردانگی داده ازکشته پشته ها می‌ساختند وباز گشته داخل شهر می شدند و لشکر ظفر اثر وارد خیمه گاه میگشتند بهمین منوال شب‌وروز گزارش‌داشت وچون مدت شش ماه ازین مقدمه گذشت چه در سنگر ومیدان جنگ های مردانه شد و از هیچ طرف مراد حاصل نشد روزی از بالای قلعه آواز برآمد که ای بزرگان لشکر وای لشکریان کابل امروز مقدمه موقوف عیال سردار سلطان احمد خان وفات نموده ونعش اورا بجهت دفن درگاذرگاه فرستاده می شود تازمانیکه مرده بخاک سپرده شود ازطرفین‌جنگ را موقوف دارید چون این خبر جان سوز بحضور سرکار ذوی الاقتدار ظاهرشد وپسران سرکار والاتبارازین قضیه جگرسوز شنیدند همه گریان ونالان شدند خصوص سردار شیرعلیخان که همشیره اصلی او بود ازشنیدن وفات همشیره خود گریبان‌چاک کرده فغان برداشت وغوغا نمود وبی طاقتی هرکرد زیرا که والدهٔ مذکور در ایامی که‌سفرهرات پیش آمد درخصوص دختر خود بسردار شیرعلیخان چقدر سفارش نموده بود وبفکر آن بود که‌عاید فی‌مابین سرکار وهرات اصلاح شود وچندی رخصت دختر مرا گرفته ازهرات کابل بفرستند تا درایام پیری وکهن سالی بدیدار دختر خود مسرور گردم بنابر سفارش والده سردار شیر علیخان بدیدار همشیره نارسیده واز ملاقات همشیره نا امید شدند بسیار غمگین و مصیبت زده شد ولحظه بلحظه بی‌طاقتی میکرد تا آنکه نعش عیال سردار سلطان احمد خان را از در وازه شهرهرات

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 36 of 468

بر آوردند سردار عبدالله خان که پسر کوچك شان بود بهمراهی جنازهٔ والده خود برآمده بود بمجردی که نعش مذکور ابخندق رسید جمله پسران عسکار وسرداران و سرکردگان واعزه واشرف ازملکی ونظامی بایخندق حاضر شده جنازه را بعزت تمام وحرمت بسیار به امرسر کار بجانب کابل گسیل بردند وبعزت کلی بدست سردار شیرعلیخان که اصلی برادرش بود دفن کردند وبخانه میرفتند وباز گشتند بعدازآن جمیع مردم قلعه که همرای مرده ازقلعه برآمده بودند باجمع بزرگان لشکر کابل ازشاه و گدا بدربار گاه امیر کبیر امیر دوست محمد خان حاضر شد فاتحه دادند بعد ازان سردار شیرعلیخان سردار عبدالله خان خواهرزادهٔ خود را بحضور سر کار والا تبار ایستاده کرده سلام دادند وجواب سلام شنیدند امیر دوست محمد خان چون واسطهٔ خود را دید ومرگ دختر را بنظر آورد اشك حسرت ازدیده جاری ساخت وسردار عبدالله خان نواسه خودرا دربغل کشید وازسر وروی او بوسه کرد ودر پهلوی خود جای داد ودست بمهربانه ومحبت بزرگانه بسر نواسه خود کشید ومهر پدری را دربارهٔ او بادا رسانید وساعتی محبت کرد لاکن آه حسرتناك ازجگر خود می کشید واشك مروارید از چشم جاری داشت تا آنکه ساعتی گذارش یافت مردمانی که حضور داشتند تمامی متوجه صحبت سر کار وعبدالله خان بودند بعد ازان سر کار محبت پرور از عبدالله خان نواسه خود جویاشده که مادرت چه ناخوشی داشت وچند وقت ناخوشی کشید وبستری شد سردارعبدالله جان ازجمله بادوصد ادب عرض کرد که ای پایای بزرگوار وای جد عالی تبار وای پادشاه قدرشناس وای پرورش دادهٔ پدران وای تاج بخش افغانستان مادرمن ناخوش نبود ومرض گرفتار نشد مگر از زحمت کشیدن ورنج سفر دیدن ورسیدن درهرات وهرانرا قلمبند کردن دل تنگ شده وبغم وغصه شب را بروز می آورد وروز را شب میرسانید تا دست حقیر وبه پای گریز نشد آنکه از اندوه بسیار وغم بی شمار بستری شد و چند روز دربستر غم خوابید این بود که غایت عمر خود را بشما بخشید وداغ بمل ازدل با دقت و زیر خاك شد همین که سردار عبدالله جان در سن کودکی جرئت سخن کرد وسخن را بگرمی نشاند تمامی اهل مجلس از گفتار و رفتار ودلاوری سردار عبدالله جان بحیرت ماندند وتحسین وآفرین کردند بعد سر کار امیر صاحب امر کرد که عبدالله خان را بخدمت سردار شیرعلیخان حاضر کنند عرض می دهم که بحضور سرکار حاضر باشد ودیگر داخل شهر هرات نشود عبدالله خان سکوت ورزید وجوابی نداد وتکلم نکرد امیردوست محمد خان از سکوت عبدالله خان متحیر ماند وسوال کرد که فرزند چرا جواب جد خود را نگفتید عبدالله جان عرض کرد باباجان هرگاه ازحضور امر باشد واجازهٔ جد بزرگوارم شود دوسه کلمه عرض دارم بحضور قبض ظهور عرضه داشت میدارم والده امرا بجوی عنظور نکردند که فرزند سر کار بود وپدرم که برادر زاده ودامادشما است نخواستید که یك هرات زندگانی کند با وجودیکه شهنشاه ایران اسلام کرده بود امروز برادران بزرگ دارم که اشنا دشمن ویومیه باشمامقدمه میدارند واز طرفین دشمنی برپاست ودر کشتن وبستن تقصیری نمی دارند چگونه سزاوار است که بحضور شهریار عدالت گستر باشم وترك پدر کریم بهتر آنست که برکاب پدر جان دهم وناموس اکبر از دست ندهم وازجمله پدر آزادان محسوب نشوم هرگاه بند گان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 37 of 468

اقدس امیخارفع مرحمت فرماید و کوچك نوازی بدارند و تاج بخشی شاهانه بیکبار برند ازطریقه غلام پروری وذره نوازی از گناه پدرم بگذرند وعفو بدارند وهمرات را بیار دیگر بایدرم واگذار شوند وحضور خود سر کار والا تبار معالخیر و العاقبه وا پس مراجعت کنند ویجانب کابل رهسپار شوند تاخلق عالم بدانند که شهریار تاج بخش هرات را تصرف کرده وغلام نوازی کرده پاسردار سلطان احمد خان امام بوده چنانچه از اول دنیا تاحال سزاوار بزرگان وپادشاهان است و در کتاب جهان گشای نادری درج است که نرگستان وهندوستان را تاج بخشی کرده وهر گاه چنین نشودوسایه رحم فرمایند مختارند وخداوند بزرگ است وبفضل خداوند امید واریم وتکیه برعظمت پروردگاری می داریم نادیده شود کهازپرده غیب چه بظهور میرسد . دهرچه ازدوست میرسد نیکواست»

سخن مختصر از گفتار سردار عبدالله جان تمامی اهل مجلس از خرد وبزرگ متحیر ماندند هزار تحسین وآفرین گفتند وازفضل ودانش و عقل وهوش سردار مذکور جمیع اشخاص حضور ومردم دربار دربارهٔ شان دعا کردند ولاکن سر کار عظمت شعار با آن همه کهن سالی وبزرگی از گفتار مذکور با وجود کودکی و کوچکی وبا اینکه فرزند زادهٔ سر کار بود درغضب شده بسردار شیرعلیخان امر کرد که جواهر زاده سخن دان وسخن رس وسخن گری دانای خودرازودتراز حضور سر کار بدر کرده ازدیدرش در شهر هرات که فرزنددشمن دوست نمی شود .

فرد

پسر کوا ـدارد نشان پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

سردار سلطان جان که پدرش بود باآنهمه احسان سر کار که در مقابل پسران خود بلکه افضل تر پرورش داده فرزند جگربند خود را بوی مقدا بسته دادم وشب وروز در عزت ومرتبهٔ او افزوده درهیچ گونه نوازش و مهربانی مضایقه نفرموده عاقبت بدون رنج وزحمت وبدون خوف و رجا سر کار والا را بدنام کرده الفرار گو یان عازم ایران شد وازد شهنشاه ایران رفت وخدمت اورا ازمرحمت ومهربانی سر کار افضل دانست وصاحب حکومت هرات شد همان زمان که سر کار والا از رسیدن هرات وحکومت نمودن آن اطلاع یافته بود میتوانست که لشکر کشیده آمده هرات را از وی بگیرد و بـاد دیگر روانه ایران بدارد این بود که بندگان ماخرسنده شده ودولت خود دا نسته اضافه بران عیال مذکور را باعزاز تمام از دارالسلطنه کابل نزد وی فرستادیم ودر مقـاوی آن فرمان محبت آمیز وشفقت انگیز اسمی مذکور فرستادیم که سر کار والا از آمدن شما درهرات بی خرسند گردید زیرا کهازفرزندان سر کار کمتر نمی باشید وبندگان اقدس شما را دوست می دارد وبزرگانه در کردار شما نظر می اندازد از هرخصوص آسوده خاطر باشید این بود که حکومت هرات و آب وهوای ولایت مذکور دماغ مذکـور را فاسد گردانید وهوای سلطنت افغانستان بخاطرش مصمم شد چنانچه بقصد فره کـ ریسته لشکر کشید وفره را قلعه بند کرده و زجرو زحمتی که توانست در بارهٔ مردم فره بعمل آورد خصوص شما مردم که حضور دارید میدانید که فکر وخیال سر کار از چند سال

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 38 of 468

باینطرف بقصد انتقام پادشاه توران است ومیخواهد که‌عازم توران‌شود وانتقام ازپادشاه توران وتورانیان کشد تادرمقابل کردار ورفتار پادشاه توران انتقام کشیده‌شود وبقیامت نماند چه لازم که اینقدر لشکر برکاب سرکار دربدر وسرگردان باشد و هرات آمده هرات را قلعه‌بناء کند وتصرف نماید بعد ازانی که تصرف کند دولت های خارجه چه خواهد گفت البته باید بگویند که فرزند خودرا از حکومت هرات عزل کرد ورواداری نکرد علاوه از گرفتن هرات همین ثمر خواهد بخشید ونیکنامی سرکار بدولت های غیر همین خواهد بود شمامردم ملاحظه کنید وفکر بدارید از روی حق جوانب سرکار والا تبار را بدهید وازحق وسخن حق نگذرید هرگاه ایرادی وملامتی درباره سرکار بدانید بدون خوف مضایقه ندارید وبحضور بندگان سرکار عرضه بدارید شما را سوگند بخداوند عالم که خلق کنندهٔ ماوشما است میدهم که براستی سخن کنید البته سرکار ازسخن حق امیرنجد خصوص که هریك ازشما رکن سلطنت و بازوی سرکار میباشید وبه غیر سرکار ودولت سرکار میکوشید جمله خدمتگزاران متفق‌الکلمه بعرض حضور رسانداند که جمله فرمایشات سرکار بحق وراستی است وهیچ ایرادی بحضور سرکار نداریم چه اگر میدانستیم البته عرض داشت میکردیم ومضایقه نمی نمودیم زیرا که حیات ما الامان قدوی بسلامتی حضور سرکار است حالانچه اظهر من‌الشمس است که بندگان سرکار باهزار نوش ونعمت وعیش وعشرت درجلال آباد اشعه وسایندگان از طرف سرکار آسوده خاطر به عشرت میگذرانیم

سبب چه بود که سردار سلطان احمدخان ازهرات حرکت کرده در بالای فره اشکر کشد وحصاری کند تا آنهمه زحمت ورنج سفر پیدا شود و سرکارعالی‌اگستر بالشکر های فراوان ازلاچاری وارد هراتشود وخلقی انبوه بهمین‌غم ورنج سفر برکاب سرکار سرگردان وازخانمان آواره گردد پس درین صورت چه گناهی وایرادی بحضور سرکار نه شود خلصی کلام بعد ازجواب وسوال سرکار والانبار وبزرگان در یار که سخن بانجام رسید سردار شیر علیخان بامر پدر عبدالله جان را باخود بحجره برده یکشبانه روز مهر ومحبت ونوازش پدرانه دربارهٔ مذکور بادارسانید خلعت‌های فاخره وشمشیر باریند طلاوسه راس اسپ تازی نژاد بوی انعام فرمود و اشخاصیکه برکاب عبدالله جان آمده بودند باخلعت وانعام ونوازش بزرگانه باتفاق عبدالله جان مرخص فرمودند و داخل هرات شدند خلاصهٔ کلام بعد از رفتن سردار عبدالله خان باردیگر جنگ ومقدمه برپا شد واز طرفین جنگ درپیوست آواز توپ وتفنگ برآمد و خون دلیران بزمین مغرکه ریختن گرفت وسردار شهنواز خان بطریق سابق یومیه میدان داری کرده داد مردانگی میداد تا اینکه قلعه بندی طول کشید وازشش ماه بیشتر گذشت بدم شهر قیمتی دستداد وغله قیمت شد و یومیه غله کمیاب گردید تارفته رفته غله وغیرآن در حکام کشان قلت موجود می شد و مردم درون شهر شب ها وروز ها بگرسنگی می گذراندند داد کودکان وضعیفان بقلت رسید سردار سلطان احمد خان هرروزه درچهار سوق شهر می آمدند واز انبار های سرکاری وگدام های پادشاهی غله واقر میخواستند وبحضور خود بقدر کفاف یك هفتگی بدون وجه تقسیم میکردند ویفقرا میدادند وعذر میخواستند وتسلی میدادند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 39 of 468

ووعده های قوی بهر کدام جدا گانه اظهار میکردند ومیرفتند وهفته دیگر باز درچوار سوق میدادند وبقرار هفته گذشته غله میدادند ونسلی میفرمودند تاآنکه گوسفند وگاو باقیماند نوبت باسب واشتر رسید چنانچه مدتی خوراك شاه وگدا گوشت اسب واشتر بود وبامر سردار سلطان احمدخان بقرار تقسیم میدادند وصرف اوقات شبانه روزی خودرا می کردند وبزحمت میگذراندند لاکن سردار سلطان احمدخان که شخص صاحب تدبیر بود پند پیرات کلی ونوازشات شاهانه ومحبت های پدرانه بافقرا وسپاه وخرد وبزرگ شبرا بروز وروز را بشب میرسانید ووعده های نزدیك میداد ومیفرمود که عنقریب اصلاح پذیر می شود ویصلح میانجامد پنج روزی تحمل کنید وغیرت نمائید ومردی و مردانگی را ازدست ندهید تانام نیکو درعالم گذارید .

میرود سال قحط میماند نام نیك

بهرحال سخن بدر ازنکشد باری درضمن قلعه بندی شهر هرات وسعت گیری لشکر ظفر اثر اطراف قلعه را بعضی ازپسران بندگان سرکارخودبه ازراه نقب غله وگوسفند واشیا خوراکه بدورن شهر می فرستادند وباسردار سلطان احمد خان رابطهٔ دوستی وقومی را بجا می آوردند بلکه بعضی اوقات ازراه نقب شبها بدرون شهر میرفتند ومحبت های برادرانه ومحبت های مشفقانه میکردند وناصیح بامحبت مشغول میبودند و آخرشب بسر گذشته بسنگرهای خود خودبه می آمدند تاآنکه سنه یکهزار ودوصد وهفتاد و نه هجری شدواز قلعهٔ بندی نهماه گذارش یافت درین بین سردار سلطان احمدخان که مرد غیور وشجاع ونام آوربود خصوص ازمرگ عیال خود که بسیار دوست میداشت بمرض خفه قان گرفتار شد وچندی دربستر افتاد باوجود بستری متوجه امورات جنگ وجدل می بود ومردم قلعه را تسلی میدادتاآنکه نفس بآخر رسید وآماده سفر عقبا گردید وبزرگان لشکر را بحضور طلب کرده وعظو نصیحت کردوسخن ازمردی ومردانگی زد وازحضور مرخصی فرمود بعد از یکشبانه روز دیگر وفات کردوکار بمردم هرات تنگ شد این بود که بقرارسابق از بالای قلعه آواز برآمد که سردار سلطان احمدخان وفات کرده جنگ موقوف امر کنید که درگاذر گاه غیر کنند شودودرپهلوی عیالش دفن کرده می شود چنانچه بعد ازساعتی نعش اورا سرشته کرده ازشهر بیرون نمودند وبقرار سابق تمام مردم اعزه واشراف وسرداران وبزرگان لشکر جنازهٔ سردارمذکور راازخندق بایانطرف گرفته بعزت تمام روانه گاذرگاه شدند لاکن سردار شیرعلیخان که بسیار خاطرخواه بود وسردار سلطان احمد خان رادوست میداشت بامرسرکار والاتبار جمع لشکر نظامی وغیرنظامی رادرین راه گاذرگاه دوجانبه صف کشیده ایستاده کرده بودند زمانی که جنازه بهر فوج میرسید باجه قانه سلامی میکردند وتوپ هاسلامی میزدند تاآنکه در گاذرگاه رسید بغل مرقد عیالش دفن کردند وباز گشته بحضور فیض ظهور پادشاه عدالت گستر آمده فاتحه دادند وسرکار خداجوی اشك ازچشم جاری کرد وساعتی بگریه وغوغا وفغان درگذشت بعدازان ازحضور باعزاز واکرام مرخص شدند خصوص اشخاصی که ازشهر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 40 of 468

برکاب سردار عبدالله‌جان یاجانزه آمده بودند تمامی ازحضور سرکار معز ز ومکرم مرخص‌شده داخل شهرهرات شدند بعدازمرخص‌شدن آنها بامریه‌ادشاه خدا جوی سر دار شیرعلیخان سه‌روز گلیم‌داری نمودندو قافله گ‌رفتند ومردم لشکری‌ازخرد و بزرگ‌ـ بقافله آمده قافله میدادند روز سوم جمیع اشکر واشکریان راطعام دادند وختم قر آن کردند بعدازان کدطرفین از گلیم‌داری تمام‌شدند ثـانی بقرارسابقه دست و پا زوی دلاوری برکشادند وبه‌جنگ پیوستندودر زدوخورد کمی‌وکوتاهی نمی‌کردند لاکن بعد ازقوت سردار سلطان‌احمدخان احوال‌هرات دگرگون‌شد ورو بداد اشکر وفقراً سرنگون گـردید واعتبار سابقه عصر پدرش باقی نماند هرچند سردار دلاور سردار شهنو از خان جانشین پدرشده ازرفتار سابقه‌عصر پدرش بمردم سپاه وفقراء بیشتر وبهتر محبت می نمود ورفتار بزرگانه میکرداما‌اعتبار عصر پدرش‌باقی نمانده بودخصوص که‌مردم از گرسنگی بهلاکت رسیده بودند بسیار بزحمت‌شب‌را بروز می آوردند وبه‌سختی میگذرانیدند وفغان شان بفلك رسیده‌بود اغنیاء‌ان گدام های‌شهرتهی‌شده‌بود وانبارها خالـی مانده افضل ازانکه استادمیفر مائید .

«هر کس که‌بی رزاست چون مرغ بی‌بال وپر است»

بی زرمنشین که‌کارزر دارد وزر　　پیش همه اعتـبار زر دارد زر
گوینده‌که اختـبار از زر بـهتر　　مشنو تو که اختبارزر داردوزر

قصه کوتاه احوال شهرهرات بخرابی رسید وتدبیرات بزرگان شان مقابل تقدیرات از لی برعکس افتاده ومقابل نیامد .

بافـضا کارو زار نتوان کـرد　　گله ازروز گار نتوان کرد
کـردگار آنچه می کند نیکوست　　حکم برکردگار نتوان کرد

بلی ظاهراست که بنده‌ضعیف راچه‌قدرت است که‌بتلاش وسعی وکوشش مهمات خودرا بپیشرفت بدهد تامرحمت خداوند نشود ممکن نیست چنانچه سردار شهنـواز خان که مرد میدان دلاوری بود درجرئت وشجاعت همسرخود کسی‌را نمیدانست زمانی بخت بـر گشت وفلك کینه جویکینه برخاست هرقدر کوشش کرد سود نه بخشید ومردم حـر ف اورا بجوی نخر ید ند .

کسی‌را که‌تیره شود روزگار　　همه آن کند کس نـیا ید بکار

قضارا بهمان‌وقت سرکار ذوی الاقتدار که‌بشوق گرفتن هرات شب‌رابروز می آورد ناخوش شد وناخوشی سرکار یومیه ترقی کرد حکمای دانشمند وطبیب های حاذق که برکاب‌شان حاضر بودندشب وروزمعالجه‌می کردند وسعی بلیغ‌بکارمیبردند فائده حاصل نمی‌شد بلکه روز مرمعرض ترقی‌میکرد اما باوجودمرض قوی وناخوشی بسیارچون‌شخص کهن‌سال‌بود خودرا بتدبیر نگاهداری کرده سخن‌از گرفتن شهرهرات میزدومردم رااز ناخوشی خود تسلی‌میداد وبگرفـتن هرات ترغیب می کرد تامردم اشکری پرا گنده نشود خصوص ازبعضی پسران خوف‌میداشت که حرکت بی جانکنند وهرات رانصر ف نکرده شورشی دراشکر پیدا شود که‌باعث بد نامی سرکار گردد تااینکه بکمال‌بیشتر ازقلعه‌بندی هرات گذارش یافت دران‌حال‌مرض سر کار قوی شد وناخوشی ترقی کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 41 of 468

هنگام حضور سردار شیرعلیخان را اطلاع دادند وعرض کردند که مرض سر کار علاج پذیر نیست لاکن خود سر کار والا تبار تجربه کار وتجربه آموخته جهان نورد جهان دیده جهان پیموده که مرض خودرا قوی دیدند دانستند که علاج پذیر نیست بعد ازان جمیع بزرگان لشکررا با پسران خود ومعتبران دربار بحضور فیض ظهور جمع کرده مجلس بزرگی برپا کردند وبا جمله بزرگان کیشکاش نمودند وفرمودند که درده پوری کابل سردار محمدعلیخان پسر سردار شیرعلیخان را ولی عهد پدرش کرده بدست خود شمشیر بکمرش بستم وبشما بزرگان حضور خطاب کردم که سردار شیر علیخان جا نشین منست امر وزمرض سر کار قوی وامید صحت شدن ندارد بصلاح وصوابدید شمایان باید سردار شیرعلیخان راولی عهد سازم وبجای خود پادشاه افغانستان نمایم شمایان چه مصلحت میدهید جمله بزرگان که حضور داشتند قبول کردند وعرض کردند که خداوند مبارك گرداند بعد ازان بدست مبارك خود دستار خودرا بسر سردار شیرعلیخان گذاشتند وشمشیر خودرا بکمرش بستند وبحضور خرد وبزرگ وپسران خود وجمیع بزرگان لشکر وافواج دریاموج بمنصب امیری سرافراز نمودند بعد ازان بحضور مبارك از همه مردم چه شاه وگدا بیعت گرفتند وجمله مبارك بادی گفتند و ازجانب امیر شیر علیخان تمامی سرکردگان وبزرگان بقدر رتبه ومنزلت شان خلعت های فاخره پوشیدند و بعد ازان بندگان سر کار نصیحت کردند وامر بفرمان برداری امیر شیر علیخان نمودند ثانی درباب اتفاق وعظ ونصیحت فرمودند وتحقیقات بسیار وسفارشات بیشمار کردند چون ازین رهگذر فارغ شدند درخصوص تسخیر هرات وتأخیر نکردند وسرعت نمودند بابزرگان وسرکردگان گفتگو کردند وامر نمودند و اجازه دادند که تکیه برضمایر الهی کرده بزودی یورش برند ودرحیاتی سر کار شهر هرات را تصرف دارند زیرا که پادشاه شما که من باشم عمر خودرا آخر میدانم ودرباقی عمر خود اعتمادی ندارم هر چند زودتر کار هرات را انجام بدهید آرزوی پادشاه برآورده میشود وارمان بدل نمی ماند و میخواهم که فتح هرات را ملاحظه کنم بعد آسوده خاطر برضای خداوند واصل شوم لهذا از فرمان های سر کار وبیان های شاهانهٔ آن عالی تبار جمیع بزرگان حضور و سرکردگان لشکر متفق الکلمه جواب دادند وبعرض اقدس رسانیدند وفتح هرات را بفضل خداوند ومدد گاری سید کونین برذمه گرفتند وتکیه برضمایر خداوندی کرده بتدارك فتح هرات شدند وجمله بزرگان مصلحت را بیکجا قرار دادند چنانچه بموعد ما موری کمر را بمرد انگی بسته باتفاق دعا وفاتحه کردند وهریك بسنگر خود رفته آماده یورش بودند و انتظار فرمان میبردند زیرا که اختیار جنگ به پادشاه قوی شوکت سر کار امیر شیرعلیخان بود وبامر سر کار جدید جمله می بردند تا اینکه ازچهار جانب خبر بسر کار عالی تبار رسید که همه آماده وتیار انتظار فرمان هستند بعد ازان امرشد که طرم چی فرمان جنگ بدهد چنانچه حسب الامر ازچهار جانب نقبهای آماده شده را آتش دادند و آماده فرمان یورش بودند تا اینکه فرمان شد واز پراندن نقب ها فارغ شدند جمیع لشکر از افسر و سپاهی وشاه وگدا که مهیای کارزار بودند بجانب شهر یورش بردند وتاختند وطرفین به جنگ پیوستند ومقدمه آغاز کردند وداد مردانگی دادند وبزبان گهرپاد میگفتند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 42 of 468

روز جنگ است و جنگ باید کرد کوشش نام و ننگ باید کرد

اینکه افواج ظفر شکوه و لشکر جرار جنگجو بدون خوف خود را بقلعه رسانیدند وبدنهٔ قلعه را با شیرازه تصرف کردند اما لشکر قلعه گیان باوجودی که درنزد لشکر کابل قلیل بودند ودم یك شمرده نمی شدند چون پروانه بدور آن شاه سوار اعنی سردارشهنواز خان جمع بودند وجان فشانی می نمودند واحظه بلحظه شجاعت ومردانگی میکردند و در زدوخورد وقتال وقتل تقصیر نمی نمودند وحق نمك خوارگی وپاس خدمتگذاری را بجا می آوردند وازجان شیرین مضایقه نمی کردند با وجودیکه توپهای آتش فشان لشکر کابل دود از نهاد شان میکشید ولشکر مذکور را پراگنده کرده بود که نفس کشیده نمی توانستند اما دربازار جان فروشی جان خودرا فدا کرده باشمشیرهای بران مردانه وار بسر توپخانه لشکر کابل رفته حمله می کردند ومی بستند وجان خودرا نثاربادار خودمیکردند خلص کلام ازطلوع آفتاب تانصف النهار جنگ پیوسته بود چنانچه شش ساعت نجومی باشدت جنگ میکردند داد مردانگی میدادند و خون از بدن یلان با شمشیر بران بخاك هلاك میریختند واز کشته پشته ها میساختند وچنان مدهوشانه جنگ میکردند که فلك کج رفتار از کردارشان بحسرت مانده بود واستاد میفرماید .

فرد

دواشکر چه گویم دو دریای خون بسه بسیاری از آب دریا فزون
بنه پیر خون ریختن تا خنند بهم تیغ ورایت بر افرا ختند
ز پیشین گهان تا نماز دگر بمید ان نشد رزم سازدگر

لاکن بفضل خداوند ومرحمت حق سبحانه وتعالی در همه جا نصرت وفیروزمندی قرین حال فرخنده مآل لشکر ظفر انجام افواج پادشاه قوی شوکت می گشت ولشکر هرات هرساعت شکست می افتاد و هاتف غیبی ندای چگر سوز دربارهٔ لشکر هرات در میداد و به آواز بلند میگفت که ای لشکریان مردانه وای افواج دلیرانه وای سپاه نبرد پیشه زیاده براین کوشش نباید کرد که فلك غماز ازپرده نیلگون بازی تازه بنا مانده و طبل کج رفتاری مینوازد و خواهش آن دارد که صدای اقرار ازجانب لشکر جرار بلند گردد زیاد براین کوشش بی فایده سود نمی بخشد وبا تقدیرات ازلی نمی توان کوشید وازقضای ام یزلی یانمی توانید کشید (لا راد لقضا ئه لا معقب لحکمه) .

چون حاکم ناقد الامر قضا سلسلهٔ ارادت در جنباند ماهی را ازقعر دریا به اوج هوا رساند ومرغ را ازاوج هوا به حضیض زمین نشاند وهیچ آفریده را در امر قضا وقدر چاره نیست جز تسلیم و رضا .

شعر

بزور وزر نشاید رد احکام قضا کردن نمی زیبد کسی را درقضا چون وچرا کردن

باری دل خوشدارید هراساس که خیاط ارادت ایزدی بربالای هریك ازملازمان عتبهٔ عبودیت می دوزد خواه گریبانش بکوی دولت آراسته خواه دامنش به طراز محبت پیراسته بی شبهه محض عنایت وعین کرامت است .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 43 of 468

اگر محول حال جها نیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضا ست
بدردوصاف ترا کارنیست دم درکش کههرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

خلاصه سخن لشکر هرات بعداز غیرت ومردانگی ودشمن کشی که مقدمه را بر خلاف مدعا دیدند واشکر جرار خودرا پریشان احوال وفتح را بجانب لشکر کابل مشاهده نمودند لاچار ترك کار وزار کردند وتاب مقاومت وجنگجوئی بخود واشکر خود ندیدند نیم نفس را بخود غنیمت شمردند وجان بسلامت بردند والامان گفتند وخود را از چنگ اشکرخونخور کابل رهانیدند وروانه اوطان خود شدند وبماوای خود شتافتند لاکن هرقدم برداشتن شان مقابل صد فرسنگ وهرلحظه رفتن شان برابر صد سال به درازی می نمود اما غم رسیدگان وادی بلا ورنج کشیدگان زحمت وابتلاسلی خودرا بفرد استادمیکردند.

زرنج وراحت گیتی مرنجان دل مشو خرم که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

باری اشکر کابل که چون شیر غران وببر یابان دست به شمشیربران بدشمن کشی آویخته جنگ بودند بعداز شکست لشکر هرات که دشمن قوی بودند وفرار کردند دست ازجنگ کشیدند وبافتح وفیروزی باچنگال پر که چپاول نموده بودند بجانب اشکرگاه خود باز گشتند ودست و رو از خاك وخون شسته به آسودگی بخیمه گاه خود نشستند سردار شاهنواز خان که ازمقدمه شهر شکست یافته درارگ مستور بودند دست گیرشده باسکندرخان وعبدالله جان برادران خود بدست سرکار امیر شیرعلیخان محبوس گشتند لاکن سرکار امیر شیرعلیخان را چون خواهر زاده بودند عبدالله جان را که برادر کوچك میناميدند باعیال واطفال شان در ارگ محافظت کردند واحتیاط فرمودند که دست نا محرم بدامان عفت شان نرسد منتصر کلام شهر هرات بدرجهٔ تاراج شد که درخانه ومنازل یك کاسه گلی بمردم شهر میسرات باقی نماند و همه بتصرف لشکر ظفر اثر کابل درآمد چنانچه یك شبانه روز چپاول بود وغوغای مردم بفلك میرسید زیرا که قیامت صغرا برپاشده بدررا بروای پسر نبود وپسر را ازپدر خبرنه تاآنیکه بعدازیك شبانه روز جهر زده شد وامر شد که دست تاراج بدارند ومردم را آزار ندهند وبحال خود واگذارند تاآسوده خاطر بمنزل ومکان خود برقرار شوند اکنون چون فتح هرات حاصل شد واشکریان از تاراج هرات چه از جواهر ونقد وجنس واموال واثاثالبیت که سال های سال مردم هرات جمع آورده بودند بتصرف افواج کابل رسید تمامی شان مامور ومسرور گردیدند لهذا ازین فتح نمایان که خداوند بفضل خود برای سرکاراشرف اقدس امیر کبیر امیردوست محمدخان حاصل کرد ودد آخر عمر نام نیکو برایش واصل شد بندگان سرکارسجدات شکر بجا آورده از تشویش گرفتن هرات فارغ شد وآسوده خاطر گشت بعد ازان باوجود ناخوشی به آواز بلند به مجلس حضور که همه سرداران وبزرگان نامدار و افسران باوقار و سرکردگان عالی تبار حاضر بودند بیان فرمود که ای جمله بزرگان وای برادران وای دوستان قدیمی وديرینه که شمایان رکن دولت سرکار هستید بدانید که پادشاه شما که من باشم اول بفضل خداوند دوم بغیرت و مردانگی شمایان بمطلب و مراد خود رسیدم و آرزوئی بدلم باقی نماند حال شمارا بخداوند سپردم وازمردی ومردانگی شمایان که اتفاق کرده هرات را درحیاتی سرکار گرفتید خرسندم باز هم شمارا از اتفاق سخن میکنم که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 44 of 468

اتفاق را ازدست ندهید که جمله مهمات بسته باتفاق گشاده می‌شود چنانچه اظهر من الشمس فتح هرات است اکنون خداوند چه نحو خیر وصلاح بندهٔ گناهگار خود را امید اند بظهور رساند برضای الهی بسی خرسندم وشکر گذارم زیرا که خداوند دربارهٔ من بنده پروری کرده حال شمایان که حاضر می‌باشید ازخوردوبزرگ نصیحت میفرمایم باردیگر که دنیا گذشتنی است اول بعنایت پروردگار وامرونهی خداوند دوم با تفاق کوشیده و نفاق را ازخود دور دارید وکبر بمردانگی بسته اتفاق کنید که خلل پذیر نیست وازمن رضا مندی کنید که زمان رفتن است . وشمارا بخداوند سپردم و السلام مختصر کلام سرکار امیردوست محمد خان که ازفتح هرات آسوده خاطرشد انتظاربیك پرورد گار می‌بود وزمان ، بزمان، ساعت، بساعت متوجه احوال خود می شد وخود را آماده سفر آن جهانی می دید تا آنکه بعداز فتح هرات روز سیزدهم جان شیرین را بجهان آفرین سپرد وبه عالم عقبا شتافت لاکن سرکار امیر شیر علیخان که جانشین پدر بود ازین واقعهٔ جان‌فرسای وحادثهٔ اندوه افزای خاطر دریا مقاطر سرکارمذکور غبارآلود گردید . واقسام حزن واندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس‌هزار افسوس که بادهٔ این‌خم خانه دردآلود است نبات این شکرستان هلاهل انـد ودعا لم سراسیمه تشنه قدر یب ومنزلیست پر فیراز ونشیب مستی این بزمرا دربی خماریست وعاقبت این سودارا درسر بخاری است .

شعر

تا فلك معمار این معموره شد بی خار غم یك گل‌شادی بباغ زندگانی کس نیافت
گلستان عمر را درمرغـزار روزگار نو بهاری خالی ازباد خزانی کس نیافت

این‌شربتی‌است چشیدنی وبارمحنتی‌است جمله را کشیدنی مرهم‌این زخم‌جزصبوری نیست وعلاج این مرض جزشکیبائی نه .

فرد

صبوری ضروریست این درد دل را بغیر از صبوری دوائـی نباشد

باری بعدازفوت شهریارکشور گیرسرکار امیرشیرعلیخان باتفاق برادران و سرداران وبزرگان بسرشته‌دفن‌پدرشدند وسردارفتح‌محمدخان که پسروزیرمحمدا کبرخان‌وبرادرزادهٔ امیر شیرعلیخان بود وامیرمذکور از فرزندان خود نامبرده را افضل میدانست امر کرد که ازحدود اشکرگاه‌الی دروازه گذرگاه بدوجانب راه لشکرو سپاه راصف بسته‌مکمل ومصلح بسرشتهٔ تمام ایستاده کنید وبخوب وجه صف‌آرائی نموده انتظارفرمان باشید سردار فتح محمدخان حسب الفرمان جمیع لشکریان رابهمان منوال بقرارقاعده وقانون نظام‌آماده ومکمل کرده خودسردار مذکورانتظار فرمان‌میبرد تاآنکه جنازه حاضرشد سردار مذکور حکم سلامـی دادند تمامی‌لشکر بیکباره سلامی گرفتند چنانچه جنازهٔ امیرکبیر را ازمابین لشکربااعزاوا کرام‌تمام گذرانیدند وسرداران سرکردگان وبزرگان پیاده درجلوتابوت روانه و اشك حسرت ازدیده می باریدند وفغان مینمودند لاکن‌سردارفتح محمدخان ازکمال عقل‌ودانش وفراست که خداوند بوی عطافرموده بود درنگاهداری سرکارامیرشیرعلیخان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 45 of 468

میکوشید واطراف شان را بملازمان صداقت کیش وخدمتگاران خیراندیش که همه فدائی بودند محافظت می کردند زیرا که مخالف وفتنه انگیز بسیار بود تا گزندی بوجود مبارک سرکار نرسانند خدوص بعضی برادران دامخالف جان ومخالف سلطنت سرکار میدانستند ، چنانچه ظاهر بودوازهر جانب سخن مخالفان بامیرشیرعلیخان میرسید که راجع به تدبیر خرابی هستند بهرحال هر گاه ازین گونه رویدادها را درقید قلم درآورم وخواهم که سخنی باقی نماند عمرطویل میخواهد وقلم از کاغذ وقلم برمی آید بلکه لازم نوشتن وسزاوار تحریر ندارد وهمان بهتر که بطریق اختصار نوشته شود ومختصر تقریر گردد تاملال خواننده وسامع نشود سخن مختصر تا اینکه مردهٔ امیر کبیر را در گاذر گاه رسانده دفن کردند ودرباز گشت نیز بهمان منوال متوجه سرکار واطراف سرکار بودند ویه ملازمان صاحب اعتبار واشخاص صاحب اعتماد تحقیقات بسیار درنگاهداری سرکار نموده بودند تازمانی که دراشکر گاه آمدند ویغا نجه نشستند ومدت هفت روز بقراری که سزاوار گلیم داری پادشاه بزرگ باشد فاتحه داری کردند ویومیه ازخوان احسان خلقی را بهره مند نمودند چون ازفاتحه وگلیم داری فارغ شدند سرکار امیرشیرعلیخان برادران وسرداران وبزرگان راجمع کرده مجلس بزرگی برپا کردند وکنکاش فرمودند وبه آواز بلند امر کردند که معاملهٔ هرات انفصال یافت وانجام پذیرشدباید که بازگردیم ومع الخیر عازم دار السلطنه کابل شویم وبامورات سلطنت پردازیم تاخواست خداوندچه باشد تمامی بزرگان وبرادران سرکار وسرداران که داخل کنکاش بودند همه سخن سرکار اشرف اقدس امیرشیرعلیخان رابسندفرمودند وتصدیق نمودند این بود که سردار محمد یعقوب خان پسر کوچك سرکار که درکابل بود وقبل ازین امیر کبیر جنت مکان طلب حضورفرموده بودند وحاضربود بامر امیرمرحوم اورا حاکم هرات ساختند ومردمان عاقل وکاردان وکار گذار واشخاص بزرگ بخدمت شان مامور فرمودند وسرشته هرات را بدست شان دادند وازامورات هرات خاطر جمع گردیده آسوده خاطر شدند بعد از آن به تهیه و تدارك رفتن دار السلطنه کابل شدند ورجوع بسرشتهٔ کارات نمودند وجمیع اشکر واشکریان را خبر دادند تا همه تدارك خود را انجام بدهند .

باب دوم سلطنت امیرشیرعلیخان بامرپدر درتاریخ سنه یکهزارو دوصدوهفتادونههجری در دار السلطنه هرات مشتمل برشش فصل

فصل اول

دربیان نفاق برادران وشورش نمودن آنها ومقدمه باج گاه بالشکرتر کستان بمعرفت سردار محمد علیخان وشکست لشکر ترکستان از شمشیر لشکر کابل بحضور سردار محمدعلیخان ، اکنون از رویداد نفاق برادران کابتداء از هرات گزارش یافته تحریر میدارم ،

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 46 of 468

سردارعالی نیارسردار محمداعظم‌خان که‌بزرگ‌برادران‌بود یاوسردار محمدامین‌خان سردارمحمداسلم‌خان‌ودیگرمردمان‌فتنه‌انگیز که‌باهم‌پی‌تدبیری‌بود ندوشب‌وروز بشکست سرکار خبراندیش امیر شیرعلیخان میکوشید ندد‌رینوقت که افواج‌ظفرشکوه ونامی لشکر اراده کابل‌نمودند سردار محمداعظم خان‌ازروی تدبیرخودرانا‌خوش‌وبمرض‌زدوبحضور بندگان امیرشیر علیخان عریضه کرد که صاحبا چند روز است که‌ناخوش میباشم وبندگان سرکار بجانب کابل اراده نموده ابتدالتماس میدارم وامیدوارم که‌بامرا قدس از لشکر چندروزی پیشتر حرکت بدارم تاآسوده باشم وازگرد وخاک لشکر بان کناره گردم البته ازعین مرحمت شهریار است باقی سرکار والانیار بهترمیدانند وبندگان را فرمان بسرداریست فرمان وامرو اجازه از حضور سرکار است این بود که سرکار امیرشیرعلیخان رقعه سردار محمداعظم‌خان‌راملاحظه کرده‌وخنده‌نموده‌بعد به‌بزرگان دربار رقعه رانشان داد وفرمود که‌ازناخوشی سردارمحمداعظم خان دراین چندیوم شماخبردارید جمله عرضه داشت نمودند که‌اصلا وقطعاً اطلاع نداریم هرگاه می شنیدیم بحضور فیض ظهورعرضه داشت‌میکردیم بعد ازآن بندگان اقدس فرمودند که مطلب ومدعا چیز دیگر است امانتیجه داد لاکن بخاطر داشته باشید که اول نفاق است وعنقریب ظاهر وهویدا می گردد وازین نفاق شورش‌ها برپامیشود که انجامه پذیرد .

اکنون لازم شد که بدووجه مرخص شود اول انیکه امروز بندگان‌سرکارمیتواند که معالجه درد آنها را بکند چنانچه یوماً ازمجلس‌هائیکه تدبیرخرابی سرکار رامینمایند آگاهم وفوراً تدارک کردن میتوانم لاکن مردمان دیگر که‌ازین قضیه آگاه نیستند خواهند گفت که اول‌پیاله‌وودرد ا دوایل سلطنت بخرابی برادران خود کوشید و نفاق را برپا کرد دوم برادر بزرگ ما سردار محمد افضل خان است که در ترکستان است نیت حق طویت سرکار چنان است که بورود دارا سلطنه کابل خود سردار کلان سردار محمد افضل خان ، بجهت فاتحه پدر بدا راسلطنه خواهد آمد و بجای پدر فاتحه خواهد داد والی بندگان سرکار بعد از ورود کابل خط خواهم فرستاد والتماس دارا سلطنه خواهم کرد بعدازورودشان اول فاتحه دوم کنکاش میداریم و بصدق دل عرض میکنم که شما بزرگ برادران میباشید هرچند که پدر سلطنت را به بندگان ما تفویض کردحال خرسندم وبصدق‌دل بیان مدارم که برادر بزرگ شمامیبا شید وسزاوار تاج وتخت افغانستان شما هستید وبه تخت سلطنت نشسته فرمان فرمائی کنید و برادران را چنانچه سزاوار شان دانید هریک را برتبهٔ شان برسانید زیرا که وصیت پدر بجا آورده شود ونفاق برطرف گردد واتفاق بدست آید امیدوارم که همین فکر و خیال سرکار مقبول طبع برادر بزرگ گردد وخلق افغانستان بدانند که پسران امیر کبیر چقدر میکنان دامن اتفاق را محکم گرفتند و نفاق را از خود دور کردند چون چنین شود هرکس از خرد وبزرگ جای خود را میشناسد واز جادهٔ خود تجاوز نمیکند و سلطنت افغانستان برقرار میماند و فقراً در مهد امن و امان بدعای دولت خدا داد آسوده خاطر می گذرانند خلاصه کلام بعدازاظهار بندگان سرکار جواب رقعه‌سردار محمداعظم‌خان را فرستادند و اجازهٔ مرخصی دادند اضافه بران تخت روان سواری حضور را باه زما

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 47 of 468

وخدمتگاران تخت مذکور بجهت سواری سردار مذکور انعام فرمودند که درمنزلها سوار شده از زحمت سواری اسب آسوده باشند باری سردار صاحب تدبیر سردار محمداعظم خان چندروزی بیشتر حرکت فرما شدند وسه چهار منزل آهسته سفر کردند چون ازهرات دور گشتند بعدازان سه منزلرا یکی کرده درفکر رسیدن کابل تلاش کردند وبخاطر داشتند که درکابل سردار محمدعلی خان حاکم است وخرد سال است ودر دنیاداری تجربهٔ حاصل نکرده بورود کابل امید است که پایتخت را بتصرف درآرم زیرا که درکرم وزرمت لشکر آماده دارم بهمین فکر وخیال طی مراحل ومنازل نموده بسرعت عازم کابل شدند این هارا روانه کابل بمانید .

اکنون چند کلمه ازسردار محمداسلم خان ودیگران که شریك تدبیر همدیگر بودند شنوید ، بعد ازرفتن سردار عالی سردار محمداعظم خان برخصت ، سرکار سردار محمداسلم خان وغیره بحضور فیض ظهور پادشاه قوی شوکت آمده رخصت خواستند وعرض نمودند که الحمدلله ازهر خصوص آسودگی وخاطر جمعی بحضور سرکار والاتبار حاصل است هرگاه ازطریقه ذره پروری غلامرا مرخص فرمایند که عازم دشت سفید شوم زیرا که جایداد سایقه شان بود بنابران تلاش رفتن داشت سرکار امیر شیرعلی خان که ازتدبیرات آنها کماحقه اطلاع داشت وازطینت شان میدانست رخصت نفرمودند و مانع شدند وبزبان مبارك جاری کردند که دریخوفت ازحضور سرکار دوری جستن صواب نیست لازم آنکه برکاب پندگان اقدس عازم دارالسلطنه کابل شوید و وقتیکه پسندگان سرکار بدارالسلطنه کابل برقرار شود شما را بعزت تمام مرخص دشت سفید میدارم واضافه ازجایداد پدری باشما احسان سرکار میرسد ودیگر جایداد هم بشما داده میشود که بهبرادران خود بدهید وبحکومت بنشانید باری چون سردار محمداسلم خان تدبیر را موافق مدعا نیافت وبرعکس دید متفکرشد وبفکر دوردراز افتاد وبحیرت ماند وبارفیقان تدبیر جدید بکار برد وبصلاح وصوابدید آنها قراررا برقرار اختیار کرد و جزم نمود ومصمم شد که بعدازشام باید بجانب هزاره فرار کرد زیرا که فردای آن سرکار والا بادریای لشکر ازهرات به جانب کابل حرکت میفرمایند و متوجه امورات لشکری میشوند وازما فراموش میدارند چنانچه اول شب بارفیقان تدبیری خود ازلشکرگاه فرار وازراه هزاره جات جانب ترکستان رهسپار شدند لاکن بعد ازفراری شدن مذکور فوراً بحضور سرکار اقدس خبررسید وگوشزدشد پندگان همایون اصلا بخاطر نیاورده اظهارفرمودند که غرضدار نشوید وبگذارید تاخیال باطل خودرا بعمل آرند .

چراغی را که ایزد برفروزد — هرآنکس پف کند ریشش بسوزد
با خدا داد گان ستیزه مکن — که خدادادهرا خدا داده است

خلاصه کلام چون کار نفاق بالا گرفت بعد پندگان امیر صاحب پنجنفر بزرگان دربارراً بحضور طلب کرده اول از رفتن سردار محمداعظم خان بفریب وتدبیر و ثانی فرار شدن سردار محمداسلم خان را شکایت کرد واظهار داشت که پندگان همایون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 48 of 468

ازرفتن اوشان خفه نیستم وخوف ندارم اما دانسته باشید که ایرادی بسرکار باقی نماند واینها تیشه‌ای بود که درپای خود زدند وراجع بخرابی خود شدند .

هرچه کنی بخود کنی گرهمه نیك وبد کنی

کس نکند بجای تو هرچه کنی بخود کنی

بهرحال بعد سردار والا بابزرگان خود درباب رفتن دارالسلطنه کابل و حرکت ازهرات مشورت کردند بزرگان حضور همه رای و تدبیر سرکار اقدس را پسندیدند بعد ازان سردار محمدامین خان را که برادر اصلی سرکار والا بود و بامر سرکار امیر کبیر حکومت قندهارداشت بندگان امیرشیرعلی‌خان مقررفرمودند که ازلشکر بیشتر حرکت فرماشده خودرا بقندهار برسانند ومحافظت دارند تازمانیکه سرکار اشرف وارد قندهار شوند وسردار فتح‌خان برادرزادهٔ خودرا امر فرمودند که فوراً بادوهزار سوار خوانین رساله ازراه هزاره جات که بکابل نزدیك است خودرا درکابل بحضور سردار محمدعلی‌خان برسانید وباتفاق‌متوجه امورات دارالسلطنه باشید این‌بود که سردارامین‌خان بلاتوقف عازم قندهارشدند وسردار فتح‌محمدخان ازراه هزاره جات عازم کابل گردیدند وباسردار محمدعلی‌خان ملحق ومتفق شدند وبندگان سرکار اشرف اقدس امجد والا به تهیه وتدارك لشکر شده درساعت مسعود ازهرات حرکت فرما شدند .

اکنون بندگان سرکار امیر شیرعلیخان را باشکرهای ظفر شکوه وافواج جنگجو دربین راه هرات بجانب کابل بسلامت بگذارید . چند کلمه ازاحوالات وشمهٔ ازرویداد سردار دلاور سردار محمدعلی‌خان وگزارشات کابل‌شنوید . لهذا سردار محمدعلیخان باوجود صغرسن وعین شباب باکمال شوکت واستقلال درتخت کابل بسریر سلطنت نشسته داد عدالت میداد وچنان‌ازلشکر وسپاه ورعیت وفقراً آگاه بود وشب‌وروز متوجه امورات ملکی وجنگی میشد که گرگ شبان گوسفند بود وازدزد ورهزن نام بود ونشان نبی وچنان عدالت باسیاست همراه داشت که کهن سالان روزگار تحسین و آفرین مینمودند واز احدی حرکت بیجا صادر نمیشد وخلق خدا درمهد امن امان بودند ودر بارهٔ شهزادهٔ بلند اقبال دعا میکردند وثنا می گفتند تااینکه خبر فتح هرات رسید و فرحت حاصل شد بمجرد خبر فتح‌هرات نقاره خانه‌ها بصدا درآمد وامر بچراغان‌شد وجمیع شهر کابل درکوچه وبازار وکوه ها اسباب آتش بازی وچراغان برپا گردید وتمامی بازار ها مملو ازشال وکمخواب وزربفت واسباب زری وفرش های اعلا زیب وزینت داده شد و توپهای آتش فشان سیصد وپنج توپ شادیانه میزدند وچنانچه‌اسباب عیش و نشاط برپا بود که گویا کابل بهمر ندیده بود خود بندگان سردار باسرکردگان وبزرگان شب ها داخل شهر وبازار شده بالطاف ومحبت وزبان‌خوش وشفقت پدرانه بامردم خورد وبزرگ رفتار میکردند وازخوان احسان بی کرانش ملکی وجنگی صبح و شام طعام تناول میکردند وفقیروبینوا صاحب‌نوا میشدند وبهرشخصی که میرسیدند ازشاه‌وگدا الفت‌کنان میگذشتند چنانچه بهمین منوال هفت شبانه روز چراغان مامور بود وداد عیش میدادند وبعیش وعشرت نشسته بودند که فلك کج رفتار شعبده ای برانگیخت وآغشته به غم کرد وطبل کج رفتاری زد ورشك باحوال مردم کابل برد اغتنی خبر فوت امیر کبیر امیر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 49 of 468

دوست‌محمد خان را بواسطهٔ چاپار رسانید وشادی را بغم مبدل کرد بهر حال چون سردار عالی مقدار سردار محمدعلی خان صاحب تدبیر وشجاع ودلاور بودند از هیچ رهگذر باك نکرده وخوف وبیم‌را بخاطر نیاورده بادل قوی وخاطر جمع گلیم داری نموده سه‌روز فاتحه گرفتند و مردم کابل ازسپاه وفقرا فوج فوج بحضور آمده فاتحه میدادند وطعام تناول کرده میرفتند چون روز چهارم شد واسباب غم برچیده گشت دوباره اسباب عیش وخرمی برپا گردید زیرا که همان چاپار که فرمان وفات امیر کبیر جنت‌مکان‌را آورده بود فرمان تخت نشستن سرکار امیر شیرعلی‌خان را که بجای پدر صاحب سریر دولت افغانستان شده بود نیز آورده بود لاکن سردار محمدعلی‌خان بصوابدید بزرگان دولت وخدمتگاران حضور اول وفات جد بزرگوار خود را افضل دانسته پیش گرفتند وگلیم‌داری نمودند چون ازان رهگذر فارغ‌شدند امر کردند که درمسجد جامع‌شهر کابل مردم ازشاه وگدا وخرد و بزرگ اعزه و اشراف جمع آیند ثانی خود سردار عالی مقدار باکمال حیثیت وجلال وعظمت وشوکت داخل مسجد جامع شدند ابتدا نماز جمعه را ادا کرده ثانی خطیب مسجد بامر عالی بالای منبر برآمده خطبهٔ فرائی بزبان عربی خوانده بعدازان خطبهٔ سلطنت را بنام نامی بندگان اقدس امجد اشرف همایون سرکار ذوی‌الاقتدار وشهریار تخت نشین افغانستان امیر شیرعلی خان خواندند و از مردم مبارك بادی گرفتند ودرهمان مجلس بزرگ بمردم خبردادند که سه شبانه روز جشن وچراغان وهرروزه ازخوان احسان سرکارطعام فراوان آمده تناول فرمایند امانچنان جشن خسروی برپا گردند که چشم فلك ازمشاهده آن خیره گشت وهمچنان خرسندی وساز وسرود وتماشای چراغان و آتش بازی فراوان انجام یافت که چشم بیننده ندیده بود وفلك کج رفتار هرلحظه بصورت میتگریست وبغم فرو میرفت وانتظار فرصت میبود که طبل کج رفتاری زند ودر مقابل شادی غم انگیز د قضا را هنوز اسباب خرمی برپا بود وعیش وعشرت آماده که اسباب غم پیش‌آمد وعیش همه را بغم مبدل گردانید وفلك فتنه انگیز آشوبی برپا کرد اعضی از جانب جلال آباد خبر وحشت انگیز رسید سردار عالی سردار محمد اعظم خان که سال ها آمادهٔ فرصت میبود

وبهمین فکر وخیال وتدبیر ازهرات پیشتر مرخص‌شد ولشکر آماده درکرم وزرمت داشت درین وقت که کابل را خالی دید وصاحب حکومت را خردسال دانست بتسخیر کابل کمربسته بالشکر آماده ازراه جلال‌آباد عازم گردید چون این خبر در کابل بحضور سردار دلاور سردار محمدعلیخان رسید همان فرصت چراغان بود وداد‌عیش میدادند فوراً سردار عالی امر کرد که سه روز دیگر همین جشن وچراغان برپا ومجلس عیش ونشاط آماده بهتر وبیشتر خرمی وخرسندی بفزاید وبدرجه اعلی‌دادعیش بدهید وبدانید وآگاه باشید که‌سردار محمد اعظم خان عموی بزرگ بندگان عالی حاکم شمارا که‌من باشم خوردسال قیاس کرده وبه‌تسخیر کابل کمربسته بالشکر فراوان ازراه جلال‌آباد وارد خورد کابل شده عنقریب بخیال فاسد خود بگرفتن کابل میرسد ودراینجا شخصی را مقابل خود نمی‌داند که‌سرراه لشکر مذکور شود زیرا که خودرا کهن سال وتجربه‌کار میداند وبندگان عالی را خوردسال می‌پندارد اکنون بصلاح وصوابدید بزرگان حضور که‌خیر وصلاح دانستن سردار فتح‌خان که فرزند ارجمند وبحضور سرکار عزیز است

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 50 of 468

وبرادر بزرگ بندگان عالی استر وقبل ازین چندروز پیشتر ازحضور سرکار وارد کابل شده درینوقت بالشکر جرار از ملکی وجنگی در مقابل سردار محمداعظم خان میفرستیم وازدرگاه خداوند امیدواریم که‌فرصت بمقابل‌شدن نرسیده فراردشت ادبار گردد وازفضل الهی‌امیدواریم که‌فقرای جلال‌آباد وکوهستانات آن حدود جواب‌لشکر مذکوررا بدهند پیش ازاینکه برادر بزرگم سردار فتح‌محمد خان بمقابل وی برسد اما باوجودآن صلاح وصوابید پدربزرگان حضوررا بندگان عالی منظور کرده سردار مذکوررا بالشکر وتوپخانه فرستادم وشرط احتیاط بجا آوردم شما مردم ازشاه وگدا وخرد وبزرگ آسوده خاطر بعیش وعشرت خود سرگرم باشید ودادعیش بدهید وبدعای دولت خداداد سرگرم باشید ودانسته باشید . که « خداداد » را خدا داده است » خلاصهٔ کلام چون ازوعظ ونصیحت فقرا فارغ شدند روزدیگر سردار فتح‌محمد خان را بالشکر های جرار وافواج خونخوار درمقابل لشکر سردار محمداعظم خان فرستادند وامیدوار فتح ونصرت بودند ورجوع بدرگاه خداوند (ج) داشتند لاکن خود سردار بالای‌پیر درسیاه سنگ که‌نیم فرسخی شهر کابل است لشکرگاه ساخته خیمه وبارگاه وسراپرده برپا کردند وباکمال‌نخوت وشجاعت درسراپرده وبارگاه برتخت‌دارای نشستند ومجلس عیش‌وعشرت‌را بیشتر وبهتر برپا نمودند وروز را بشب وشبرا بروز بهزار ساز وسرود گذرانده شب ها تاصبح آتش‌بازی وچراغان کردند وخلق شهر کابل نیز حسب‌الامر چراغان وآتش بازی کرده دادعیش میدادند وفرمان نمود. بودند که‌تاخبر فتح سردار فتح‌محمد خان برسد بهمین منوال بعیش وعشرت گذرانند اتفاقاً ازرفتن سردار فتح‌محمدخان هفته‌ای گزارش یافت که‌خبر فتح‌آمده ونوشته بود که بورود لشکر ظفر اثر بیك منزلی خورد کابل سردار محمداعظم خان ازخورد کابل واپس بجانب جلال‌آباد حرکت‌فرما شدند روزپنجم درحدود جلال‌آباد رسیده درمقابل سردارمذکور واشکرش لشکرگاه کردیم وبارادهٔ آن بودیم که‌فردا روز ششم بتوکل خداوند (ج) مقدمه خواهیم کرد . تایار کرا خواهد ومیلش بکه باشد »

اضافه بران حاکم جلال‌آباد که ازخوف دشمن حصاری بودند ازورد لشکر خونخوار خبر یافته دروازه های شهررا کشاده باافواج خود ازشهر بدرشده درمقابل دشمن ترك وتازی می کردند وانتظار فرمان ومتوجه امر بندگان ما بودند ازفضل خداوند (ج) ونیت پادشاه رعیت‌پرور شب ششم بدون جنگ وجدل و بدون تقابل شدن شباشب سردار محمداعظم‌خان ازلشکرگاه‌خود فراری شد ولشکر پراگندهٔ‌خودرا پراگنده گذاشته جان خودرا غنیمت شمرده وافواج مذکور پریشان احوال هرکس بجانب اوطان خود فراری شدند وبعضی ازلشکریانش بحضور آمده سلام کردند و گفتند بعد ازین فرمان چیست وبندگان عالی چه‌امر می‌فرمایند که‌بجا آورده شود ؟ مختصر کلام چون عریضه سردار فتح‌محمد خان منظور حضور سردار محمدعلیخان وبزرگان درباشد وسردار عالی مقدار ازشنیدن آن سجدات لشکر بجاء ویك‌توپ شادیانه فرمودند تاگوش زد خاص وعام گردد لهذا باردیگر شادی دستداد و بمردم کابل خرمی حاصل شد وبدعای دولت قوی شوکت سرکار امیر شیرعلیخان کوشیدند وجمیع اعزه واشراف ازجامه خانهٔ احسان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 51 of 468

سردار عالی خلعت وا مام پوشیدند وبه آسودگی نشستند سردار فتح‌محمدخان که‌در جلال‌آباد توقف داشت حسب‌الامر بندگان عالی بعد ازچندروز داخل کابل‌شدند وبحضوربندگان عالی مشرف گردیدند اکنون محرر کتاب وتحریر کنندهٔ گزارشات را حرفی بخاطر رسید که‌تعلق بهمین فقره که آمدن سردار محمداعظم خان در جلال‌آباد و تقابل شدن سردار فتح‌محمد خان وفراری سردار محمداعظم‌خان ازجلال‌آباد دارد باید مختصر تحریر دارم‌تاخواننده وسامع بی‌به‌حقیقت ببرند. روزی درسمرقندبه‌مجلس سردارمحمداسحق‌خان که فراری شان بودیم نشسته صحبت میکردیم سخن ازهمین فقره پیش آمد وسردار محمداسحق‌خان بیان‌فرمود که پدرم کابل‌رامخیر می کردخط والده وزیر محمد اکبرخان درحدود خورد کابل آمد ونوشته بود که‌نواسه من سردار محمدعلی خان خوردسال است سبب آمدن چیست زود برگردید وواپس بروید والاشیریکه در زمان طفلی بشما داده‌ام نمی‌بخشم قبله‌گاهم متفکر ماند عاقبت پاس خاطر والدهٔ وزیر را کرده بر گشت وازگرفتن کابل درگذشت اما محرر کتاب متفکرم هرگاه این سخن حقیقت مبداشت اول‌اینکه ازهمین‌باعث لشکرهای خودرا ازکرم وزرمت بجنگ هرات‌نبرد که امیر کبیر مکرر طعنه میزد دوم بهمین اراده وفکر وخیال که‌کابل را تسخیر میدارم بلیاس ناخوشی ازحضور امیر والا تدبیر سرکار امیر شیرعلیخان ازهرات جداشده وسه منزل را یکی کرده به‌تسخیر کابل آمد وازکرم وزرمت تاجلال‌آباد وخورد کابل سفر کرد ومنزل‌زد ودولت خرج کرد وبدروازه کابل رسید عاقبت بیکمط عیال چگونه اینقدر دولت را برباد داد وکابل نزدیك را واگزار شده برگشت وتصرف نکرد و خودرا به آرزوی خود نرسانید اضافه برآن هرگاه چنین می‌بود همچنان که بالشکر مکمل آمده بود باید مکمل بالشکر خود برمی گشت بلکه دست‌آویز مادر وزیر را بلشکر نشان میداد وباکل لشکر مشورت می کرد وبمصلحت اوشان عمل می‌نمود سبب چه‌شد که خوفیه شباشب ازلشکر فراری‌شد ولشکر آمادهٔ خودرا پراگنده‌ماند واینقدرانجام واثاثه وتوپخانه‌را برباد داد این سخن ازعقل بعیداست وعدل تقاضا نمی کند لاکن شخص تحریر کننده را لازم است که‌شنیده ودیده را تحریر کند تا ازنظر خردمندان بگذرد. اکنون سردار محمد علیخان را درتخت دارالسلطنه شهر کابل برقرار وآسوده خاطر درجوش و خروش عشرت گذارید. چندکلمه از گزارشات حضور سرکار همایون فال امیر شیرعلیخان شنوید که ازهرات بجانب کابل حرکت فرما بودند لهذا چون پادشاه قوی شوکت از امور هرات فارغ شده مراجعت بجانب کابل نمودند از بساری لشکر و دوری منزلها وگرد وخاك لشکر را دو تقسیم کردند تا نصف لشکر یکروز حرکت کنند ونصف ثانی روز دیگر تازمانی که وارد قندهار شوند وخود بندگان اقدس بلشکر روز دوم حرکت فرما شدند بهمین منوال منزل و مراحل طی فرموده چون ماه ربیع‌الخیر روانه بودند تااینکه وارد شهرفره شدند بعدازآن بامر سرکار یکهفته توقف نمودند تاقدری اسپ وآدم آسوده خاطر شده اردوری منزلها آسایش یابند بعد از زمان مهلت ازحدود فره بقرار منزلهای سابقه حرکت فرمودند همچنان‌طی مراحل ومنازل می‌نمودند تااینکه وارد قندهار شدند سردار عالی مقدار سردار محمد امین خان حاکم قندهار که حسب‌الفرمان قبل از ورود سرکار چندروز پیشتر وارد شهره بود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 52 of 468

بهاستقبال برآمده سرکار والاوا معهٔ لشکریان پذیرائی کردند ومدت پانزده روز توقف فرمودند تاجمیع لشکریان ازاسب وآدم آسوده خاطر شدند ودرمدت مذکور سردار محمدامین خان چنان مهمانداری واعزاز و اکرام جمیع لشکریان را نمودند که سزاوار تحسین وآفرین گشتند وسرکار ذوی‌الاقتدار را از خود خوشنود وخرسند گردانیدند تااینکه وعده موعود بسر رسید ومردم از زحمت سفر ورنج کوچ برآسودند بعد بندگان سرکار ازطریقه پدری وبزرگی سردار محمدامین خان‌را بحضور طلب کرده خلعت فاخره وکمربند دانه نشان وشمشیر دسته مرصع بدست مبارك بکمر شان بسته کردند ودوراس اسب عربی بازین وبراق طلا بجهت سواری شان از حضور مهر ظهور دادند وبعد از آن بحضور بزرگان دربار وعظ ونصیحت پدرانه درهرباب وهرخصوص دربارهٔشان یادداشانیدند وخوشنودی بسیارو خرسندی بی شمار از خدمات چند روزهٔ شان فرمودند روز دیگر حسب‌الامر پادشاه قوی شوکت از قندهار حرکت فرما شده بادریای لشکر عازم دارالسلطنهٔ کابل شدند لهذا دوسه کلمه از سردار محمداعظم خان تحریر نموده سرمطلب بازگردیم سردار مذکور بعد از فرار ازحدودجلال‌آباد بزحمت بسیار وز حر بی‌شمار خودرا درکرم وزرمت که جا یداد شان بود رسانیدند درین‌وقت سکونت‌شان درکرم می‌بود اماشب وروز به تهیه‌وتدارك لشکرگیری ولشکر کشی ولشکر آرائی‌بوده اراده مقدمه داشت که بالشکر ظفر اثر بندگان اقدس مقدمه نماید وجنگ اندازد لاکن استاد میفرماید - این محال است و خیال است وجنون. خلاصه کلام سر مطلب باز گردیم واز لشکر جنگجو ونبرد پیشه سخن رانیم این بود که سرکاروالاتبار بادریای لشکرخونخوار منزل‌ومراحل طی کرده وارد منزل مقرر گردیدند درآنجا حقیقت شورش نمودن سردار محمداعظم‌خان وتهیه وتدارك نمودن لشکرهای پراگنده ولشکر جدیدی گرفتند وآماده جنگ‌شدند بالشکر ظفرا ثر کما سقه ، بحضور بندگان سرکار خبررسید وبندگان اقدس درمجلس بمردم خطاب کردند که‌ای خلق الله بدانیدوآگاه باشید که‌تاسردارمحمداعظم‌خان درقید حیات باشد ازین‌شورش وفتنه انگیزی وخرابی‌دولت افغانستان دست بردار نمی‌شود وخلق خدارا در مهد امن‌وامان نمی ماند وچندان خرابی بهم رساند ومردم را به قتل رساند وخون‌ریزی کند که تاقیامت بیادگار بماند وعالم تباه شود لاکن ازدرگاه خداوند امید وارم که‌نفسی بخوبی نزند وروز خوبی نه بیند ودائم بغم وغصه گذارند زیرا که پدر ازوی ناراضا بود، اینك درکرم‌وزرمت‌لشکر کشی دارد ومیخواهد که باسرکار مقدمه اندازد اکنون لازم شد که بندگان‌سرکار بوجود مبارك با قلیلی لشکر بجانب کرم وزرمت حرکت کنند زیرا که طینت سرکار باخداوند عالم ظاهروهویداست ونیت‌حق طویت‌بندگان‌اقدس نمی‌خواهد که ضرری باحدی برسد خصوص که شورشی برپا شود وخلق عالم تباه گردد واتفاق برطرف گردد و نفاق ظاهر شود بهرحال شما بزرگان وافسران حضور بالشکر ظفر اثر مع‌الخیر والعافیه‌عازم دارالسلطنه کابل شوید وکمترمنزل کنید وبندگان همایون بجانب کرم و زرمت رهسپار شود تادیده شود که ازپردهٔ غیب چه بظهورمیرسد. باری بمداز فرمان اقدس لشکر های ظفر اثر بجانب کابل حرکت فرما شدند وخود سرکار خداجوی باقلیلی لشکر ازسوار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 53 of 468

وپیاده وتوپ خانه ازمقر حرکت فرما شده بجانب کرم وزرمت روان شدند لاکن بخاطر خاطرارادهٔ جنگ ومقدمه نداشتند وخواهش داشتند که اصلاح پذیرد وصلح شود و سردار محمد اعظم خان را نصیحت بدهند که دست از نفاق بردارد وشکست دولت نشود تا اینکه نزدیك بحدود کرم وزرمت رسیدند بعدازان بجهت سردارمحمداعظم خان فرمان فرستادند و تسلی دادند و در فرمان نصیحت آغاز کردند چون فرمان سرکار بحضور سردار محمد اعظم خان رسید ومطالعه کرد بفکر دور ودراز افتاد وباخود اندیشه کرد و کردار خوددا بعد نظر آورده خصوصا قبل ازین بجانب جلال آباد رفتند وشورش کردند و کمر به تسخیر کابل بستند ومتفکر ماند وبه شش‌در حیرت فرورفت واز کردار خود نادم گشت از همه افضل اطراف خود را خالی دید وخود را ولشکر خودرا درمقابل اشکر پادشاه قوی شوکت مقابل بدید ودانست که تاب مقاومت ندارد وجانب فرار را بخود مصمم کرد وبفکر دور و دراز افتاد آنرا نیز خیر وصلاح ندید ومدتی غریق در بای حیرت بود وراه چاره را ازهرطرف مسدود یافت لاچار استقبال کرد وبحضور پادشاه عدالت پرور آمده سلام کرد وتعظیم وتکریم نمود سرکار رعیت پرور که پاك طینت وپاك نیت بود وغباری بخاطر نداشت ونمی‌خواست که شکست درخاندان افتد وموجب بد نامی اقدس گردد سردار مذکور را دربغل گرفته ازروی مهر ومحبت پیش‌آمده ملاقات کرد و حرکات سابقهٔ اورا نا کرده پنداشت صحبت های بزرگانه در مجلس بحضور اعزه واشراف دربارهٔ سردار مذکور نمود بعدازان فرمودند که انشاء الله تعالی بعد از ورود دار السلطنه شهر کابل برادر بزرگ ماوشما سردار محمد افضل خان وارد کابل‌خواهد شد و فاتحه پدر بزرگوار خودرا خواهد داد بعدازان مجلس کنکاش مینمایم ومصلحت میداریم هرچند که سلطنت را پدر بمن داده باشد امری بود ازحضور پدر اما بندگان ما چنان خیر وصلاح دیدیم که بمصلحت دید سردار کلان خواه این سلطنت عارضی را که ازپنجروز بیش نیست مناسب‌بخود بدانند خواه بما وشما عطا فرمایند دیگران بایداتفاق کرده و متابعت فرمایند واز فرمان شان تجاوز ندارند زیراکه مقصد سرکار اتفاق است که بعد از امیر کبیر پسران شان مردانه کمر بسته اتفاق نمایند و نفاق را دور دارند مختصر کلام وقتیکه صحبت های سرکار تمام شد وطعام تناول کردند در ثانی خلعت فاخره با شمشیر دستهٔ دانه نشان وکمربند انجام طلاء بایك‌دانه یاقوت بزرگ که نصب درگل نموده بودند با دو راس اسپ عربی بازین ویراق طلاء بحضور بزرگان در بار بسردار محمد اعظم‌خان انعام فرمودندوزیاده براین نوازشات شاهانه و پدرانه دربارهٔ شان نمودند و امر کردند و خواهش فرمودند که باید باتفاق عازم دارالسلطنهٔ کابل شویم وآسوده خاطر باانتظار سردار کلان باشیم تازمانی که‌بملاقات شان واصل شویم وبصلاح وصوابدید شان اموردولت را انجام بدهیم وهریك بسرشته کار سلطنت پردازیم بهرحال سردار محمد اعظم‌خان که از ابتداء تا انتها راجع به نفاق بود واز اتفاق دوری می جست وشب وروز بتدبیر خرابی دولت خداداد بود امری را بهانه کرده بهزار حیله و تدبیر سردار محمد سرور خان پسر بزرگ خودرا پرخصت‌داده عرضداشت نمود که‌سرشته کارات وامورات من درکرم‌وزرمت پراگنده مانده تامدت یك‌ماه باقبال پادشاه قوی شوکت انجام داده درکابل بحضورفیض

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 54 of 468

ظهور پندگان اقدس میرسم سرکار والاتبار هرچند که ازرفتار وکردار و گفتار سردار مذکور میدانست وفریب اورا دانسته بود واز ابتداء خصلت مذکوررا که سرا سرنفاق بود ودر زمان امیر کبیر نیز چنین رفتار داشت بازهم دیده را نادیده وشنیده را ناشنیده واگذار شدند ومرخص فرمودند بعداز رفتن سردار محمد اعظم خان بندگان سرکار خطاب به بزرگان دربار نمودند که رفتن سردار مذکور را دانسته باشید که باعث نفاق است زیرا که سرشت سردار مذکور از ازل موجب نفاق است وناابد خواهد بود زیرا که نفاق را دوست میداشت خصوص بسلطنت سرکار که اصلا خواهان نیست وکمر بخرابی دولت سرکار بسته دارد چنانچه استاد می فرماید :

درختی که تلخ است ویرا سرشت — گرش بر نشانی بباغ بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب — به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد

* * *

خوی بد در طبیعتی که نشست — نرود تا بوقت مرگ از دست

مخلص سخن بعد ازان سرکار ذوی‌الاقتدار ازحدود کرم وزرمت واپس مراجعت کرده عازم لشکرگاه شدند تا اینکه درقرنین لشکرگاه ملحق شدند ودودوز دیگر توقف فرموده روز سوم ازآنجا حرکت کرده با لشکر مور وملخ عازم دار السلطنهٔ شهر کابل گردیدند تا اینکه درمنزل قلعه قاضی رسیدند وبکمال شوکت وفر فرودآمدند ازینطرف شهر کابل سردار محمد غلیخان با بزرگان کابل امر نمودند که ازخورد وبزرگ وشاه وگداء علما ، وفضلا اعیان واشراف تجار وغیر آن از پیروجوان فردا صبح ازشهر بیرون باستقبال برآمده درحدود ده بوری صف بسته ایستاده شوند وانتظار ورود سرکارشهر یاروالاتبار باشند و هرکس بدرجه استاده ازجادهٔ خود تجاوز ندارند بعد ازان خود بندگان عالی وجمیع افسران نظامی وملکی بشرف حضور بندگان عالی مشرف شده ، درقلعه قاضی بقدمبوسی رسیدند وسرافرازی حاصل کردند وازحضور بجهت استقبال فردا مرخص شدند که فردا بورود پادشاه سرشته افواج نظامی وملکی را نموده هریکرا بقاعده‌وقانون‌درست بدارندواشکر نظامی رابیک‌جانب ومردم فقراء رابدیگر طرف‌ایستاده بدارند چنانچه وارد کابل شدند وفرداصبح ازدروازه شهر الی ده‌بوری صف آرائی کرده لشکر نظامی را باتوپخانه بیک جانب امرفرمودند وسر کردگان وافسران نظامی هر یک افواج خود را مکمل ومصلح ایستاده کرده انتظار ورود سرکار والاتبار را می کشیدند واز طرف دیگر جمیع بزرگان کابل علما وفضلا وقاضی وقضات وتجار وغیر آن اتفاقا هرطبقه بمرتبه وجای خویش ایستادند وباقی‌زن ومرداز کوچك وبزرگ درون شهر کوچه وبازار وبام معلو بتماشای دیدار پادشاه خود ایستاده انتظار میبردند تا اینکه پادشاه قوی شوکت وسرکار ذوی الاقتدار وشهریار عدالت پرور بادبه واثاثه و شوکت دارائی وصولت بهرامی سوار فیل کوه پیکر شده عازم کابل گردیدند چون به نزدیك افواج کابل رسیدند ازدوجانب افواج سلامی گرفتند وتوپهای آتش‌فشان آتش افشانی کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 55 of 468

زمین را بارزه درآورد و گوش فلك را کر ساخت تقریباً نیم ساعت آواز توپ عالم را فرا گرفته روز روشن را چون شب تار ساخته خود سردار عالی مقدار با هزاران شوکت جمشیدی وصولت بهرامی چون شیر ژیان در پیش روی سپاه مکمل و مسلح ایستاده داخل سلامی بودند چون از سلامی فارغ شدند هوا از دود توپ و تفنگ روشن شد سرکار باوقار وشهریار بلند اقبال خراسان و خراسان زدیك افواج ظفر شکوه آمده یایك یك از افسر وسپاهی محبت پدری والفت برادری احوال پرسی کرده میگفتند وبزبان التفات نوازش میفرمودند خصوص اشخاصی که درآمدن سردار محمداعظم خان بجنگ کابل برکاب سردار عالی سردار محمدعلی خان خدمت وجان فشانی نموده بودند بهریك از آنها مهر ومحبت میورزیدند وسرکردگان شان را بمنصب های بزرگ سرفراز میساختند وباسردار عالی سفارش می نمودند .

چنانچه سه ماه مطابق تنخواه انعام فرمودند که به کل افواج کابل بدهند تا اینکه از افواج نظامی گذشتند ونوبت بفقرا واشخاص ملکی رسید جمله بزرگان را بحضور طلب کرده ازعلماً وفضلا وقاضی وغیره اشخاص تجار واهل حرفه بهریك جداگانه نوازش پدری ومهر برادری نموده ، فرمودند که بندگان سرکار از کمال صداقت شما بمی خرسندم زیرا که وصیت امیر کبیر را بجا آوردید وبافرزندم سردار محمد علیخان پدری کردید وناموس خودرا نگاه داشتید ودشمن را سرزنش کردید ومردی را ازدست ندادید باوجودیکه باهریك ازشما خطه سردار محمداعظم خان ازحمه ودجلال آباد آمده وباردیگر ازحد خورد کابل شمارا ترغیب میکرد که بادولت ما بپیوندید وازاطراف سردار محمدعلیخان پراگنده شوید که باشما بعد از گرفتن کابل سراسر نوازش خواهم کرد وشمایان منظور نکردید وجواب مردانه دادید وبزبان شمشیر حواله کردید زهی مردی و مردانگی شما کمال مردی را بجا آوردید بندگان سرکار از اول تا آخر گزارشات شمارا اطلاع داد چرا چنین نمی کردید نشؤونما یافتهٔ یك دیار وپرورش یافتهٔ یك وطن میباشم وخردسال باهم بزرگ شده ایم البته دولت سرکار وسلطنت افغانستان و پادشاهی سرکار باشما زینت بخش است زیرا که بازوی سرکار شمرده میشوید امیدواز نوازش و مهربانی باشید که بفضل خداوند از حضور بندگان اقدس باشما افزون خواهد بود زیرا که وطن خودرا محافظت کردید ودشمن را سرنگون ساختید خصوص فرزند سرکار که سردار محمد علیخان است ازشما خرسند است مختصر کلام چون ازمردم فقرا هم آسوده خاطر شدند وارد شهر کابل گردیدند وملاحظه فرمودند که جمیع بازارها مملو ازمردم خصوص دروبام ها که ازعیال ها جای حرکت کردن باقی نمانده ازخرد هفت ساله تا بزرگ کهن سال وسال خورد گان کلهم انتظار ورود پادشاه را داشتند . چنانچه پادشاه رعیت پرور قدم بقدم ایستاده باخرد وبزرگ زن ومرد بزبان محبت احوال پرسی ودل جوئی وشفقت پدرانه نموده می گذشتند وازهر کدام دعاوفاتحه میگرفتند وبه آواز بلند مبارك باد می شنیدند ازحضور سردار عالی جمیع مردم فقرا رضامندی میداشتند ودرمقابل رضامندی فقرا سرکار بلند اقبال نوازش ومرحمت پدری

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 56 of 468

میفرمودند و بزبان گهربار اظهار میکردند که سال خردگان شما پدر و مادر و جوانان شما برادر و همشیره و کودکان شما فرزند پادشاه میباشند باری بهمین منوال مرحمت و مهربانی کرده قدم بقدم میگذشتند و بامردم تکلم می کردند و میفرمودند که تواند پادشاه بولایت شما و برتبه سلطنت رسیدن ، تمامی بهمین ولایت ، جمیع شما مردم کابل دولت شریك وشادی شریك واقوام پادشاه خود میباشید . تاانیکه داخل بالاحصار شدند ودرباغ سلطنتی برتخت موروثی برقرار گردیدند گویا از گرفتاری مردم وبازدید سپاه وفقراً نماز عصر شده بود وبوجود مبارك سر کار حضرت کثی باقی نمانده بود ازبسیاری آنکه از چاشت تاعصر باخلق خدا تکلم نموده اظهارشفقت فرمودند لهذاچون بفتح وفیروزی آسوده خاطر گشتند ثانی بامر سردارعالی مقدار یکصدویکتوپ گاوی ازتوپخانه بالاحصار شادیانه زدند ودیگر ساز وسرود ونقاره خانه را معطل کردند وبوقت دیگر وعده دادند ومرحمت فرمودند که امیر کبیر که پادشاه بزرگ ماوشما بود وچهل سال پادشاهی کرد ازپدر مهربانتر بود امروز بامرخداوند وتقدیر ازلی وفات کردند سزاوار آنست که اول فاتحه آن پادشاه بزرگ که ما وشما غنیمت بود گرفته شود وخود را خاطر جمع سازیم و ارواح پادشاه بزرگ خودرا ازخود خوشنود وخرسند گردانیم بعد ازآن رجوع بخرسندی وخوشوقتی داریم بعد ازآن امر کردند که فردا باید فاتحه گرفته شود این بود که فردا فوج ، فوج ازسپاه وفقرا بجهت فاتحه می آمدند وفاتحه داده میرفتند تامدت سه روز بهمین احوال مردم شهر کابل ازخرد وکلان وقاضی وقضات وعلماً وفضلاء واهل کسبه صنف ، صنف فوج ، فوج طایفه ، طایفه می آمدند وبحضور بندگان اقدس فاتحه میدادند وبازگشته میرفتند بهمین منوال افواج نظامی بوتك بوتك فوج فوج بحضور آمده فاتحه میدادند ومرخص میشدند روز سوم مردم شاه وگدا را طعام داده ازخوان احسان شهریار بهره مند شده میرفتند نماز عصر روز مذکور اسباب غم برچیده شد و روز دیگر اسباب عیش ونشاط گسترده گشت بعدازآن بامر سردار دلاور سه روز امر بچراغان وساز وسرود فرمودند ونقاره خانهارا بصدا درآوردند وهرشب تاصبح آتش بازیهای رنگ رنگ افروخته گشت کوچه وبازار در وبام باقی نماند که شب تاصبح از چراغان وآتش بازی مملو نبود اضافه برآن کوه آسمائی وشیر دروازه که دوجانب شهر کابل است ازآتش بازی وچراغان گویا دوکوه آتش بود ومردمان کابل ازذوق بسیار وخرسندی بی شمار چنان آتش بازی وچراغان برپا کرده بودند که تمری کابل ندیده بلکه نشنیده بودند مختصر کلام سه شب وروز چنان بخرسندی جشن خسروی در جمیع شهر های افغانستان برپا بود که چشم بیننده ندیده بود وفلك ازمشاهدهٔ آن همه عیش وسرور رشك میبرد وشیطان تاب وطاقت نیاورده کناره گیری کرده بود ودربغض و عداوت میافزود وفرصت میجست بهرحال سخن مختصرشود ومدعا ازدست نرود تااینکه اسباب عیش ونشاط انجام یافت وچند روزی ازرنج راه برآسودند بعدازآن رجوع بسلطنت کرده بجهت حاکمان هرشهر ودیار از ورود بندگان سرکار در دارالسلطنهٔ شهر کابل فرمان فرستادند واطلاع دادند ازآن جمله بترکستان بخدمت بندگان سردار محمد افضل خان فرمان فرستادند و درمطاوی آن تحریر کردند که هرگاه چند روزی از ترکستان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 57 of 468

حرکت فرما شده عازم کابل شوید بهتر است زیرا که برادر بزرگ وصاحب اختیار
جناب شمارا میدانیم اول ملاقات وثانی کشمکش دولتی وصلاح وصوابدید سلطنت چنانچه
ثبت حق طویت بندگان سرکار والاتبار شب وروز همین است که بعدازوفات امیر کبیر
اتفاق را ازدست ندهیم تادولت افغانستان برقرار بماند وازنفاق دوری جوئیم زیرا که
خرابی جمله امورات عالم نفاق است جناب شما که برادر بزرگ میباشید هرگاه زودتر
مرحمت کنید وبیائید که موجب امرشما جمله برادران اتفاق کنند و هر امری را
که خیر وصلاح وصوابدید دولت افغانستان بدانید اظهار کنید که ما برادران بعمل آوریم
ومتفرق نشویم و ازخداوند امیدوارم که بهمین ثبت سلطنت افغانستان بخاندان ما وشما
باقی و پایدار بماند لاکن سرکار امیر شیر علیخان ازین غافل شده بوسیله خطوط
سردار محمد اعظم خان که برادر اصلی بود درترکستان میرفت وشکایت ازسرکاروالا
مینوشت وبی درپی خطوط میفرستاد که مبادا سردار کابل ارادهٔ دارالسلطنه کابل بنماید
وتدبیرات ما که درشکست سرکار است باطل شود چنانچه شرح خطوط سردار محمداعظم خان
که یکی بحضور بندگان افدس رسیده بود ازینقرار نوشته بود شرح عریضه سردار
محمداعظم خان « غلام نوازا قدایت شوم قبل ازین چند عریضه بی درپی بحضور مبارک
فرستاده ام وبیکرات ومرات عرضه داشت نموده ام که فریب امیر شیرعلیخان را نخورید
که سراسر خطاست اکنون تکراراً عرضه میدارم که این تدبیرات امیر شیرعلیخان که
یوماً فیوماً بخدمت شما خط فرستاده شمارا خواهش کابل میدارد قبل ازین در مرات
تدبیر شده بسود و مفید و مطلب امیر شیرعلیخان اینست که « جناب شما
بزرگ برادران میباشید واعتبار شما درجمیع برادران افضل است وجمله افغانستان
اعتبار شمارا کلیه میدانند وامر و فرمان شمارا جایز میدانند وبعمل میآورند
میخواهند که بتدبیر شما را ازترکستان خارج کنند ودرکابل طلب دارند به برادران
حرفی را بهانه سازند وشمارا عزل نمایند تا اعتبار دیگران باطل شود وسلطنت کما کان
بوی باقی بماند خود جناب شما فکر کنید هیچکس باختیار خود سلطنت خود را بدیگری
واگذار میشود ؟ از عقل بعید است چگونه امیرشیرعلیخان باین امر رضا میدهد و اینقدر
احسان بزرگ که دولت افغانستان باشد بشما واگذار می شود قیاس باید کرد که امیر
شیرعلیخان باین امر رضاً خود وبجناب شما واگذار شود پسرش سردار محمد علیخان که
جوان رشید است و امروز در افغانستان خود را بشجاعت طاق میداند و از عهدهٔ سلطنت
بر آمده میتواند چگونه رضا می دهد وترک سلطنت میکنند العصمة والمنه جناب صاحبی ام
بزرگ برادران وتجربه دنیارا بسیار دیده اند بحرف دشمن فریب خوردن سزاوار عاقل ودانا
نیست سخن بسیار مختصر عرضه نمودم اکنون سردار محمداسلم خان وسردار محمدحسین خان
با اشخاصی که از هرات بصلاح وصوابدید این نیازمند درگاه الله العز نموده اند بحضور
مبارک فرستاده شد وبخدمت میرسند بسیاری سخنهای خوفیه که کاغذوقلم محرمیت تحریر
آن نداشت سردار مذکور عرض حضور میدارد ویک یک عرضه داشت خواهد کرد صدق است
خلص کلام از بسیاری تردد وخطوط سردار محمداعظم خان وتدبیرهای خوفیه که بزبان
دیگری بحضور سردار محمد افضل خان میرساند و خود را بی دخل میگرفت عاقبت رای

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 58 of 468

سردار محمدافضل‌خان را گرداینیدند وراسم بمخالفت نمودند واتفاق را به نفاق مبدل کردند وباعث شکست افغانستان وغارتی خاندان خودشدند واسباب جنگ وجدل واتلاف توپ وپلتن وتهیه اشکرکشی وجمع سرشته نفاق را آباد کردند واسباب بزرگ وض به رزم نمودند بعداز ان کهسردارکلان راباسرکار امیر شیر علیخان دشمن کردند و دانستند که تدبیر نفاق را که مداد شب وروز خواهان بودند انجام دادند ومدعای خودرا حاصل کردند بامر سرکار کلان آدمان جرار کار گذارهوشیاررادرسرحدات مقرر فرمودند کهشخصی ازترکستان جانب کابل نرودواحوالات ترکستان را خبر بکابل برساند وجمع راهارا محافظت کنند هرگاهاز کابل جانب ترکستان عازم باشندباکی نیست لاکن سرکارامیرشیرعلیخان ازین قضیه بی‌خبرو مقرر فرمان محبت آمیز بفرستادوامیدواروروددسردار محمدافضل‌خان می بودهرچند بزرگان حضورعرضه داشتندکه قضیه برعکس است وخیال سردار کلان راازشما وحضورشما ردکرده‌اند وبرخلاف محبت شما رفتار میدارند واتفاق را بنفاق مبدل کرده‌اند بندگان سرکار قول بزرگان حضوررا رد کرده بهنیت خالص خودرفتارمیداشتند تاآنکه ازفرستادن خط به تنگ آمدند وجواب صریح از حضور سردار محمدافضل‌خان نشنیدند بعداز ان بی تحقیقات گذشتند وحقیقت را ظاهر ساختند معلوم شد درهای اتفاق بسته واسباب مخالفت برپاست وهمگی از درمخالفت برخواسته بخرابی سرکار همکوشندچنانچه سرحدات رامستحکم نمودهاند این دفعه امیرشیرعلیخان اچارشده فرمان فرستادوصریح نوشته کرد که بامرحمت کرده عازم کابل شوید ویقول فتنه‌انگیز وغماز عمل نکنید که نیت سرکار خالص و خداوند گواه احوال است لازم که خرسندی سرکار را طالب باشید و هرگاه چنین نکنید و بر خلاف نیت خالص سرکار عمل کنید وفریب غمازان وفتنه انگیزان را خورده باشید مهمان پذیر باشید و امر کنید که انشاءالله تعالی خود بندگان اقدس عازم ترکستان شده بخدمت میرسم چون این فرمان بترکستان رسید و منظور سردار محمدافضل‌خان گردید دانست که قضیت دستدار وتدبیر غمازان وفتنه انگیزان در پارهٔ دولت خداداد مطابق آمدوبندگان سرکار امیرشیرعلیخان بیگانه شد ودیگر محبت نخواهد ورزید زیرا که مزاج سرکار مذکور بهبندگان ما معلوم است زودمیرنجد وقلبش کج رفتار طبل کج رفتاری زد وفتنه برانگیخت که پایانش ناپایدار است چنانچه فرمودهٔ استاد است .

هر آتش کـه دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

اکنون لازم شد که تهیه و تدارک اشکرخودرا نموده چیزی اشکر باتوپخانه وانجام مکمل ومصلح با افسر جنگ دیده وهوشیاردر باج گاه فرستاده شودوامر کرد تادر تنگی باج گاه سنگرزده آمادهٔ جنگ باشند زیرا که دشمن قوی در کمین است .

دشمن اگر لاف مودت زند صاحب عقلش نه شمارد بدوست
مارهمانست بسیرت که هست گرچه بصورت بدرآید زپوست

مختصر کلام بعداز فرستادن اشکر وتوپخانه بجانب باج گاه و تاکیدات بسیار سردار محمد اعظم خان که دردشت سفید نزدیک باجگاه بود فرمان فرستادند که شما و سردار محمد اعظم خان بندگان مارا بر قرار نمانده شورش وفتنه را برپاکردید و اتفاق را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 59 of 468

از پین برداشته و فاق را تازه نمود بنحر چند که سرشت شما نفاق بود لا کن بندگان ما را فریب داده اکنون تدبیر از دست رفته و کار حواله بتقدیر است کمر را مردانه بسته و دشت سفید که بندر گاه است مستحکم کنید و باجگاه را نیز باخبر باشید که از حضور لشکر فرستاده شده و یقین دارم که عنقریب سر کار امیر شیرعلی خان از کابل حرکت کرده چو ن سیل بیکران با دریای لشکر خواهد آمد و کار بمقابله ومقاتله خواهد انجام یافت .

چو خصم قصد تو کرد از برای دفع ضرر بجد وجهد بکوش از بعقل مقهوری
که گر مراد بدست آید بکام رسی وگر بهم نرسد آن زمان تو معذوری

خلاصهٔ سخن چون لشکر فرستادن سردار محمدافضل خان در حدود باجگاه اشتهار یافت وبندگان امیر شیرعلیخان صریح واقف شدند وظاهر گردید که سردار محمد افضل خان فریب غماز ان وفتنه انگیزان را خورده اتفاق را ازمیان برداشت وراجع به نفاق شده ناچار شده سردار محمدعلیخان را بحضور طلب کرده امر کرد که لشکری هرخور جنگ باجگاه آماده وتیار کنید که روز پنجم باهمان لشکر ظفر اثر شمارا سر کرده ساخته میفرستم که در باجگاه رفته بدم لشکر ترکستان مقابل شوید وخودداری کنید تابندگان اشرف اقدس سرشته لشکر خود را کرده ازدنبال خود رابشما برساند زیرا که سردار کلان فریب دوست نادان آماده جنگ است و در حدود باجگاه سنگر زده خودداری میدارد .

دوستی با مردم دانا نکوست دشمن دانا به از نادان دوست
دشمن دانا بلندت میکند بر زمینت میزند نادان دوست
دشمن دانا اگر بازارد ترا گر بنوازد ترا نادان دوست

ارچند هر چه زودتر رفته در مقابل دشمن تقابل ورزید بهتراست زیرا که دشمن را بحال خود نباید گذاشت وسرزنش باید کرد سردار دلاور که سالار لشکر وصاحب اختیار افواج ظفر اثر بودند بحضور پادشاه بدو دست ادب عرضه داشت کردند که فرمان فرمان سر کار است لا کن هرگاه غلام را عفو دارند بحضور مبارک عرضه داشت میدارم اول از فضل خداوند دوم باقبال پادشاه قوی شوکت جمیع لشکریان آماده وتیار است انتظار فرمان است که از حضور انورامر بخدمت شود دیگر معطلی ندارد ازین عرضه داشت سردار عالی بندگان سر کار خرسندی کردند وفرمودند کهای فرزند چگونه لشکر آماده ومکمل است زیرا که تاحال ازحضور سر کار بشما امر نشده است سردار عالی مقدار عرضه داشت کردند که غلام از حرکات سردار محمداعظم خان میدانستم که عاقبت چنین خواهد شد زیرا که کاکای بزرگوارم سردار کلان شخص خداجوی وصاف دل وصاف اعتقاد است عاقبت بفریب سردار محمداسلم خان وسردار محمداعظم خان رفتار خواهد کرد از آن سبب غلام متوجه لشکر شده انجام دادم اضافه برآن اشخاص دانا وهوشیار درترکستان فرستاد، متوجه حرکات آنها بودم ویوما فیوما ازرویداد شان آگاه وباخبر بودم حال امر وفرمان ازحضور سر کار است بعدازآن بندگان اقدس فرمودند که باقدری لشکر جرار زودتر عازم باجگاه شوید و درباجگاه بدم لشکر ترکستان خیمه وخرگاه برپا کنید ومتوجه خود باشید وجنگ برپا ندارید وبتدبیر خودرا ولشکر خودرا نگاهدارید زیرا بندگان سر کار با برادر بزرگ خود سردار محمدافضل خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 60 of 468

باوجود لشکر کشی دولت وسرگردانی بسیار اصلاً ارادهٔ جنگ ندارم وسردار مذکور را بزرگ خود میدانم ازدرگاه خداوند امیدوارم زمانی که سرکار والا درآن حدود برسد شاید اصلاح پذیرد وسخن‌چینان فتنه‌انگیزرا خداوند شرمنده ورسوا گرداند وبه‌رسوائی شهره آفاق شوند ونفاق برطرف واتفاق برقرار گردد بعدازآن اختیار بخداوند است وزمام اختیار درقبضه اقتدار پروردگار است .

باری چون فرمان همایونی باتمام رسید سردار باوقار حسب‌الامر سرکار پانصد هزار لشکر جرار واقواج خونخوار بادوازده عراده توپ جاوی وقاطری مکمل و مصلح شده ازحضور بندگان اقدس گذارنده دعا وقائمه گرفته بساعت نیک عازم ترکستان شدند تااینکه بعد از زحمت چند روزهٔ سفر درپایان باغ مقابل باجگاه رسیده خیمه وخرگاه باوج ماه کشیدند وازورود لشکر ظفر اثر بنجاه ویک‌توپ شادیانه فرمودند وازرسیدن خود، لشکر دشمن‌را آگاه نمودند بعدازآن متوجه لشکر واقواج ظفراثر شده افسران کارگذار خودرا سرشته دادند باوجود آن‌ساعت بساعت‌خبرداری کرد.طریقه سپاهی گری بجا می‌آوردند وآمادهٔ جنگ بودند وخودداری میکردند زیرا که امر سرکار درجنگ کردن نبود اکنون سردار عالی مقدار را در مقابل لشکر ترکستان بگذارید دوسه کلمه سخن ازحضور امیرصاحب تدبیر سرکار امیر شیرعلیخان شنوید چون سردار دلاور ازحضور سرکار بالشکر جرار روانهٔ ترکستان شد بعدازآن بندگان اقدس امر کردند که‌درمدت یکهفته جمیع لشکرها ازتوپخانه وپائین ورساله وخاصه‌دار وخوانین سوار آماده وتیار باشند که‌بعد ازیکهفته بندگان اقدس بخیر وخوبی عازم ترکستان است وبلاتوقف‌منزل ومراحل طی کرده‌خودرا بالشکرظفراثر ارجندی سردارمحمدعلی‌خان میرسانیم چنانچه درده پوری لشکرگاه کرده خیمه‌وخرگاه وبارگاه باوج ماه‌رسانیدند وانتظار امر سرکار میبردند وارادهٔ رفتن داشتند که بیکی دوروم حرکت فرما شوند که ناگاه خبر فتح سردار عالی ازباجگاه رسید وطریقهٔ مقدمه کردن وابتدا لشکر کابل شکست یافتن وثانی بدلاوری وغیرت ومردی سردار محمد علی خان بامر خداوند فتح نمودن درعریضه نوشته بود بندگان سرکار ازاین مژدهٔ جانفزا وفتح کردن روح افزا بسی‌خرسند شدند وپنجاه‌ویک توپ شادیانه فرمودند تاگوش‌زد خاص وعام گردد باوجودی که ازفتح نمودن سردار عالی فرحت و خوشی حاصل شد لاکن توقف را جایز ندانسته روز دیگر حرکت فرما شدند وفرمانی بجهت سردار محمدعلی خان فرستادند که ازحدود باجگاه بیشتر بجانب ترکستان حرکت نفرمائید ودرهمانجا توقف‌نمائید تالشکر ظفراثر وبندگان اقدس بالشکر شما برسد وهردو لشکر باهم متفق شوند بعدازان آن چیزی که‌خیر وصلاح دانسته شود بعمل آورده می‌شود اما متوجه امور لشکر ظفر اثر باشید وباین فتح که‌ازفضل‌خداوندست داد، مغرور نباید شد زیرا که ازین رهگذر بسی ظاهر شده وعاقبت نتیجه برعکس افتد بهر عنوان سرشته‌کار را ازدست ندهید اینك مع‌الخیر والعافیه بندگان اقدس بالشکر قراوان واقواج خونخوار بشما میرسند اکنون بندگان اقدس‌را بالشکر دریا موج در رفتن گذارید وچند کلمه از رویداد مقدمه لشکر سردار محمد علیخان درباجگاه شنوید .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 61 of 468

چون امروفرمان بندگان اقدس شده بود که شرط احتیاط بجاآریه وجنگ برپاندارید سردار محمدعلی خان بنابرامر سرکار سنگرزده اشکرهای خودرا حدیحد تقسیم کرده نگاه داری اشکر خودرا میکردند اما راجع بجنگ نبودند لاکن اشکر ترکستان که اشکر کابل را درمقابل خود دیدند و دانستند وخودرا چون شیرغران میدانستند وشب وروز آماده جنگ بودند از رسیدن اشکر کابل بیطاقت شده چون شیرغران وببیابان اشکر کشی کرده خودرا باشکر کابل میزدند وقتل وقتال میکردند وعرصه را براشکر کابل تنگ نموده بودند تاآنکه افسر وسپاهی اشکر کابل بحضور بندگان سردار عرضه داشت کردند وگفتگوی نمودند که باعث چیست وسبب تحمل چه باشد مگر مااشکر کابل مردمیدان نبرد نمی باشیم ازین زیاد طاقت نداریم خواهی نخواهی اجازهٔ میدان بدهید این چه بی غیرتی است که بومیه اشکر ترکستان خودرا مرد میدان دانسته بدون خوف باشکرگاه آمده مارا پراگنده می سازد دیگر جای طاقت باقی نماند. امر فرمائید تاقابل ورزیم وجنگ دراندازیم ومردانگی خودرا باشکر ترکستان ظاهر سازیم و بچه ضروری تاخیر بدهیم تاازحدوخودتجاوز ندارند ومرتبهٔ بزرگی ومنزلت مردی و مردانگی خودرا بدانند! بندگان عالی سردار محمد علیخان هرچند نصیحت کردند وبطریق محبت التماس فرمودند واظهار کردند که تاآمدن سرکار والاتبار فرصت بدهید وطاقت کشید.

آن به که زصبر رخ ننابیم باشد که مراد دل بیابیم

اشکر جنگجوی مردانه وافواج ظفرائر فرزانه غیرت دامنگیر شده قبول نکردند وداد مردانگی زدند واجازه جنگ خواستند ناچار سردار باوقار وسالار غیرتدار که ازهمه افزون خواهش جنگ داشت لاکن ازفرمان سرکار تجاوز کرده نمی توانست درینوقت افواج خودرا اجازه دادوفاتحه نمود وفتح کردن اشکرخودرا ازدرگاه خداوند(ج) امیدوار بود این بود که شب آخرشد وصبح صادق دمید و از جانبین طبل جنگ بصدا درآمد وآواز کوس وکرناگوش فلکرا کرساخت و فلک کج رفتار که درین مدت قلیل تحمل وصبر میکرد بهزار ذوق وشوق طبل کج رفتاری زد وآرزومند چنین روزی بود وصدای جگرسوز درداد کهای اشکریان طرفین آگاه باشید کهامروز خون های شما دشت باچکاه را لاله گون میسازد وازبدن های جوانان شما جوی خون جاری میدارد آماده کار وزار باشید وجنگ دراندازید.

روزجنگ است وجنگ باید کرد کوشش نام و ننگ باید کرد

القصه ازطرفین صفوف صف کشیدند وصف آرائی کردند وافسران دلاور هریك پیش روی اشکر خود ایستادند انتظار فرمان بودند تا اینکه از جانبین صدای کوس وکرنا بلند شد وصدای حل حسن مبارز برآمد وتوپ های آتش فشان آتش افشانی کردند و دود ازنهاد دلاوران برآوردند وزمین معرکه رااز خون جوانان لاله گون ساختند وسرهای دلاوران چون گوی در میدان غلطان گردید هنوز توپهای خانمان سوزدرعین جوش وخروش آتش افشانی داشت که ازدو جانب صدای رعد آسای تفنگهای خانه خراب کن برآمد وزمین معرکه رااز دودتلخ تیره گون کرد وچون شب تار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 62 of 468

سیاه وتاریك گردانید واز بدن جوانان جوی خون جاری کرده واز قتل بسیار و مقاتلهٔ بی‌شمار از کشته پشته‌ها ساخت وچنان جنگی دست داد ومقدمه پیش آمد که فلك از کردهٔ خودپشیمان شدوسور اسرافیل‌دمید وفلك‌متحیر ماند زیرا که پدررا برای پسر نبود وپسر رابای ازمرگ پدرنه،چندین طفل بی‌پدر گشت وچندان پدر بمرگ فرزند گریبان چاك کرده نه‌این راظفروته آن‌راخیال غلبت هردو لشکر بهم‌در آویختند ودست بشمشیر بران کرده باشمشیر بران وخنجر خون‌چکان‌دست بگریبان شدند ودرزدوخورد تقصیر نکردند میزدند ومیکشتند ومی‌بستند تاصف النهارشد وضعف‌در لشکر کابل پیدا شدوتاب وطاقت جنگ باقی‌نماند روبگریز نهادند وشکست‌فاحش خوردند وفراررا برقرار اختیار کردند لاکن لشکرترکستان چون شیرژیان وببرد‌مان باشمشیر بران به لشکر کابل در افتادند وحمله‌ور شدند وبسیاری لشکر کابل‌را ازاقسر وسیاهی ازپای در انداختند و قتل بسیاری نمودند ولحظه بلحظه شجاعانه حمله می کردند واز مرگ خودباك نمی داشتند واز جان شیرین خوددست شسته بودند گویا لشکر غازیان بودند تاآنکه رزم‌گاه از لشکر کابل باقی نماندواز جنگ روی‌نافتند امالشکر ترکستان بهمین غیرت ومردانگی بی‌باکانه از دنبال‌لشکر کابل‌میزدند ومیکشتند تا خودرا بسردار دلاور سردار محمد علیخان که چون کوه پابرجابود واین‌شکست خودرا سرموئی بشمار نمی‌آورد رسانیدند وچون‌شیر غضبناك مست ومدهوشانه ازحضور خودسردار عالی‌سوال کردند که‌سردار کابل که‌خودرا شجاع میداند کجاست سردار باغیرت درهمان فرصت باقلیلی‌سواروخدمتگار جانفشان درمیدان جنگ بالای‌تپه‌ایستاده لشکر کابل‌را ترغیب‌بجنگ‌میکردند چون کار جنگ دیگر گون شدودست ستیز کوتاه گشت واشکر دشمن یکباره گلوگیر آمدواز حضور سردار مردانه سوال نمودنددراینوقت بندگان سردار بی‌خوف‌تدبیری بکار بردند که‌فلك باهمه کج‌رفتاری وفتنه‌انگیزی دست حسرت‌بدندان گزید وملك‌صدآفرین گفت چنانچه‌استادمیفرماید .

یك تدبیر نیکو آن تو انکرد — که نتوان باسپاه بی‌کران کرد
بشمشیراز یکی تاده توان کشت — برائی لشکری رابشکند پشت

مصداق این مقال آنکه چون لشکر ترکستان سردار عالی‌را از خود سردار عالی طلب کردند وسردار صاحب شجاع از کمال تهور نزدیك لشکر گاه کابل‌را نشان دادند وبا تمکین ووقار ایستاده بودند لشکر ترکستان از کمال بی کمالی وبسیاری غرور مستانه‌وار باتیغ های‌خون چکان بجانب لشکر گاه کابل تاختند بندگان عالی‌چون دشمن‌را ازخود بتدبیر دفع کردند بعدازان لشکر هائی کددر کمین داشتند ودر اول کار بقرار قاعده تدبیر کرده لشکر خودرا آماده کارو زار نگاهداشتند وموقع جنگ میبافتند ومتوجه همان فرصت میبودند دراینوقت بطرچی حضور امر کردند که هرجا لشکر آماده باشد طرم کشید که‌فوراً ازچهار اطراف برآمده خودرا بلشکرترکستان بر سانند وسزای مغروری شان را در کنارشان بگذارند ونگذارند که یکنفر بسلامت جان برد وبااختیار فرار نماید تازمانی که یکنفر باقی‌نماند حسب الامر ازچهار جانب لشکرهای آماده که‌انتظار فرمان بودند یکباره برآمده بلشکرترکستان درآویختندومابین گرفتند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 63 of 468

وباشمشیر های بران درقتل شان تقصیری نکردند وچنان قتالی کردند وکشتند وبستند وراه فرار را بسته داشتند که در هیچ مقدمه چنین گرفتاری دست نداده بود اکنون خرد مندان روزگار بدانند که ازهزار جنگ وجدل یک تدبیر نیکو بهتراست چنانچه ازتدبیر کامل بندگان عالی که بموقع بکار برداشکرفتح نمودهٔ ترکستان شکست یافت واشکر شکست خوردهٔ کابل که هیچ باقی ماند بود فتح کرد لاکن تدبیر هم از کمال عقل وداش است زیرا صاحب عقل از عهدهٔ تدبیر برآمده میتواند شخص نادان خود رای خود پسند چنانچه نتیجهٔ لشکر ترکستان که از کمال بیکمالی وبی‌عقلی ونادانی مقدمهٔ برده را باخته خصوص مغروری که علامه شیطان است هرچند بعضی مبغر مایند که جملهٔ امورات وابسته بتقدیر است درست میفرمایند هیچ کار ازتقدیر بیرون نیست امادرامور دنیا وسرشته دنیوی خداوند عالم بندهٔ را فاعل مختار قرار داده خواه برای حق گرود خواه بفرموده شیطان عمل کرده مختار است اکنون ازمطلب سخن رانیم چون ازتدبیر کامل بندگان عالی لشکر کابل افواج ترکستان رامابین گرفتند ولشکر ترکستان از مغروری ونادانی گرفتار دام بلاشدند وبچنگال شیران گرفتار آمدند که اصلاء گریز ودست ستیز برای شان باقی نماند همه‌فناشدند وبیلای نادانی سرخود را باختند لاچار خودرا بدریا زدند تاشاید نجاتی حاصل‌شود دریا نیز بقصد مغرو ری شان‌دامن بکمرزده همه‌را غریق بحر فنا کردند چنانچه یکنفرباقی نماند خلاصه کلام ازلشکر ترکستان لشکری که بقصد انتقام سردارعالی باشمشیرهای بران‌غضب ناك‌آمده بود همه‌یکنفر ازدست‌لشکر خونخوار کابل جان بسلامت نبردند به‌سه‌طریقه بلای عظیم گرفتار شدندفرقهٔ ازدم‌شمشیر آبدار آب‌نوشیده سیراب شدند وگروهی غریق دریاب خونخوار گشتند وفرقه ثالث گرفتار چنگ شیردلان لشکر ظفرپیشه شدند و باقی ماند لشکر ترکستان که درحدود سنگر خود جنگ میکردند ومقاتله مینمودند وبالشکر کابل زد وخورد داشتند چون احوال لشکر خودرا بدینمنوال دیدند بیم‌نفس که باقی داشتند غنیمت شمرده قرار برفرار اختیار کردند وتوپ وتوپخانه واثاثیه وبارگاه رابرتافته بجانب ترکستان الفرار گویان فرار ی شدند خلص مد عاز طلوع آفتاب تانصف‌النهار مقدمه شوخلق انبوه ازطرفین کشته گشت وبقتل رسیدند تااینکه ازفضل خداوند ومردانگی بندگان عالی فتح بجانب لشکر کابل قرار یافت ولشکر گاه افواج ترکستان راباتاراج بردندواز نقد وجنس وخیمه وخرگاه وبارگاه واثاثیه لشکر مذکوررا باقی نماندند وبفتح وفیروزی باچنگال پربخیمه گاه‌خود بازگشتندوبرقرارنشستند لهذا چون بفضل خداوند این چنین‌فتح بزرگ دستداد گوبدارمحمد علیخان دورکعت نماز لشکرانه بدرگاه خداوند یکتا ادا کرده فتح نامه بحضور بندگان سرکار همایون وشهریار والا تبار در کابل فرستادند ودر مطاوی آن نامه عرضه داشت کردند که بعد از ین فتح نمایان که بااقبال پادشاه فتوی شکست خداوند عطافرموده دیگر چه امراست وامرسرکار چیست بعد ازعریضه فرستادن بحضور شهریار خداجوی بندگان‌عالی سردارمحمدعلیخان امر کردند که‌جمیع مقتولان‌راکفن کرده بعزت تمام وحرمت مالاکلام دفن‌نمایند وزخمی های لشکر طرفین راباجراح قابل سپرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 64 of 468

معالجه بدارند ویکنفر ازجملهٔ بزرگان حضور را مامور خدمت مجروحین فرمودند
که متوجه شان بوده نگویند که این ازاشکر دشمن است بمعالجه او نپردازید زیرا که همه
خلق خداوند است ازشورش وقلا کت وتکبر ماخانواده که نفاق را برپا کردیم
جملهٔ خلق الله ببلای عظیم گرفتار است وبقتل میرسند وتباه می شوند هرگاه چنین نبودی
خلقی درمهدامن وامان بمنزل ومأوای خود برقرار بودند وباسایش می گذرانیدند و باعیال
واطفال خودزندگانی می کردند مختصرسخن چون نیك نظر کردند اینچنین مقدمه کمتر
دست داده بود وکهن سالان وسال خوردگان بیادنمی دادند چنانچه بسیاری ازافسروسر کرده
وبزرگان دربار که هرکدام رکنی از دولت بودند بقتل رسیدند وکشتگان لشکر
ولشکریان ازشمار افزون گشته شده بودند خصوص ازلشکر ترکستان که ازمغروری
خودرا ببادفنا دادند لاکن آفرین بمردی وغیرتشان که پاس نمك یادار خودرا کرده
ازجان شیرین دست شستند وبیاران دیرین خود ملحق شدند ونام نیکو بعالم گذاشتند
باری مدت هفت روز درباجیگاه توقف واستقامت فرمودند تاسرشتهٔ مقتولان ومعالجهٔ زخمیان
رانمودند لاکن بعضی بزرگان وسرکردگان که بزرگ وبامدار ولشکرکش بودند
وبقتل رسیده بودند همه را باعزاز واکرام بجانب کابل فرستادند که باعزت تمام در وطن
اصلی شان دفن سازند لهذا چون عریضه سردار محمدعلیخان در دارالسلطنه کابل بحضور
بندگان سرکار اقدس رسید ورویدادجنگ ودستبرد لشکرترکستان وبتدبیردفع نمودن
سردار عالی وبقتل رسیدن اشکرترکستان را سرکار والاشنید وازحضور سرکار
گزارش یافت بندگان سرکار ذوی الاقتدار وجمیع بزرگان دربار از دلاوری وتدبیر
بندگان عالی تحسین و آفرین کردند خصوص همچنین اشکر بزرگی راشکست دادند
وبمردانگی درمیدان جنگ ایستادن وبفیر فتح نمودن موجب هزاران نوازش و مهربانی
وسزاوار هزاران تحسین وآفرین میباشند چنانچه شهریار با وفا وسرکار والاتبار
بجمیع افسر وسپاهی فرمان نوازش ومهربانی ورضامندی فرستادند ودرفرمان سردار عالی
امر نموده بودند که تاورود بندگان سرکار که الیوم درمنزل گردن دیوار تشریف
فرمامیباشم بشمالازم که سه ماهه انعام بمقابل تنخواه شان بدهید ونوازش شاهانه دربارهٔ شان
باداپر سانید وانتظار ورود بندگان اشرف باشید که عنقریب بادر پای اشکر بفضل
خداوند عازم آنصوب شده بملاقات ارجمندی نایل خواهم شد وانشا الله تعالی بعد ازورود
سرکار اضافه ازسه ماهه انعام احسانهای مزید بجمیع سرکردگان وافواج ظفر اثر
ازحضور خواهد شد وبهر یك ازسرکردگان منصب وجاه وبهادری داده می شود ونشانی
برای لشکر جنگجو امرشده که بعد ازتمام شدن بجمیع اشکرداده خواهد شد باری چون
فرمان سرکار بلشکر خونخوار درباجیگاه رسید و جمیع لشکر ولشکریان نوازش
ومرحمت شهریار والاتبار را شنیدند وخرسندی بندگان اقدس را دربارهٔ خود ملاحظه
نمودند ازذوق بسیار بگریه درآمده جمیع افسر وسپاهی دربارهٔ پادشاه سپاه پرور دعا
وثنا نمودندن زیرا که این فتح درجمیع افغانستان مشهور ونام نیك برای شان حاصل شد
بعد ازان التجاء والتماس بحضور بندگان عالی سردارمحمد علیخان نمودند ودرخصت
خواستند واجازه طلب کردند که مرحمت فرموده زودتر ازباجیگاه حرکت فرما شوند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 65 of 468

وبجانب ترکستان راهسپار گردند تادشمن رابحال خود نگذاشته پی درپی سرزنش
بدهیم ودما راز روزگارشان برآریم خصوص که بندگان سرکارعالی راپیش روشکر
ظفر اثر نموده مقدمه را به بندگان عالی سپرده انـد واختیار جنگ را بحضود شان
اجازه داده اند اینك بندگان اقدس بالشکر بهریابان مع الخیر میرسند بعد ازان عنان
اختیار در قبضه اقتدار بندگان اقدس خواهدشد ونوبت بمایان نخواهدرسید اکنون که فرصت
باقی است امید واریم ازدرگاه خداوند که تاآمدن بندگان سرکار همایون فال ختم فتح
بحضور بندگان عالی گردد وماغلامان جانثار درجانفشانی مضایقه نداریم چون عرضه داشت
افواج دلاور بحضور بندگان عالی باتمام رسید بعدازان ازحضور دربارهٔ لشکریان غیور
خیلی بندگان عالی نوازش فرمودند وخرسندی کردند واشکرخودرا تسلی دادند فرمودند
که همه وقت اختیار جنگ باوشمایان میباشد لاکن امرسرکار باوشما جایزاست زیراکه
درفرمان سابق نوازش فرموده بودند که تاورود سرکار ازباجگاه حرکت نکرده
انتظار فرمبوسی باشند بنا بران ما وشما را لازم است که امر سرکار
را فرمان بردار باشیم اضافه بران ما وشما نوکر وخدمتگار پیم
وبامر سرکار باید عمل کنیم هرگاه چنین بکنیم گویا بی فرمانی نکرده باشیم
صداقت وجان فشانی شماظاهر است که این چنین خدمت بزرگ را که ازعقل بعید بود
بفضل خداوند وکمال مردی وشجاعت یاسانی تمام کردید عنقریب بندگان اقدس میرسند
بعد ازآنهم پیش روانشکر ظفر اثرما وشما میباشیم خداوند شمارا اجر جمیل عطا کند که
درجان بازی کمی وکوتاهی نکردید وتاقیامت نام نیك حاصل کردید باوجود آن بنا بر
خرسندی شما ازروی مردانگی وغیرت که باشما ملاحظه میدارم بحضور بندگان
سرکار شهریار عریضه میداریم وکمال مردی ومردانگی شما را که اظهرمن الشمس است
عرضه میکنم هرگاه فرمانداده واجازه فرمودند بدون توقف کوچ بجانب دشمن
خواهیم رفت وهرگاه اجازه نفرمودند توقف شرط خدمتگار است چنانچه عریضه نمودند
ومردانگی افواج ظفر شکوه را درعریضه درج کردند لاکن سه منزل مانده بود
که بندگان سرکار درباجگاه برسند ازحضور امر توقف وفرمان شد که باجگاه بندرجای
وسرحداست بدرستی محافظت دارید ومتوجه نمود واطراف لشکر خود باشید تا ازدشمن
گزندی نرسد اینك بندگان سرکار والانبار بالشکر انبوه وبدبه واثاثه بتوکل خداوند
روزچهارم وارد اردوی شماخواهم شد وملاقات خواهدشد بعدازان بطریق سابق ولشکریان
حضورشمامقدمه الجیش وپیش جنگ خواهندبود اماتاورود سرکارازسردار محمداسلم خان
وبرادرش که دشت سفید جایدادشان میباشد هرچند خود اوشان بحضور سردار کلان است
لاکن دشت سفید وباجگاه عنقریب است ومی شود که پنهان وارد دشت سفید شود وهنگامه
برپا کنند زیرا که دست پروردهٔ سردار محمد اعظم خان است وبسیار فتنه انگیز وغمازاست
دیگر اوقریب بسردار محمداعظم خان است احتراز کنید واحتیاط لشکر خودرا بدرستی
بدارید که مبادا غفلتاً باشما درآمیزدو بلشکر گاه شما شبانخون زند وگزندی برسانند
بهرحال عنان اختیار وتدبیر را ازدست نداده انتظار رسیدن سرکار والانبار باشید که
انشاءالله تعالی روز چهارم باشما ملاقات خواهم کرد بعد ازآن رضابرضای خداوند است .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 66 of 468

کوکب بخت چوطالع شود از برج مراد　　آنچه مقصود بود زود میسر گردد
مدد طالع اگر نیست مرنجان خودرا　　که اگر روی سوی بحر نهی بر گردد

اکنون ای لشکر وای افسران وای بزرگان بندگان سرکار هما یون فال شمارا نصیحت مبدهم دل قویدارید وخود را وپادشاه خود را بخدا وند سپارید و امیدوار فتح وظفر باشید زیرا که خداوند اتفاق رادوست میداردشخص اتفاق کننده را عزیز میکرداند فتح ونصرت را قرین حال اومیسازد وبرضد آن نفاق کننده را زبون وذلیل میسازد خداوند عالم بضمیر بندگان اقدس دانا وبینا است که اصلا بخواب وخیال وگوشه خاطر نداشتم وندارم که بخاندان امیر کبیر خرابی دست دهد و نفاق افتد ولیت حق طویت بندگان اقدس به اتفاق بود وخواهش داشتم که بدستورالعمل پدر رفتار دارم واتفاق را افضل شمارم وخداوند را خوشنود سازم زیرا که پادشاه حکم شبان است و بهمین اتفاق امیدوار بودم که خلق افغانستان درمهدامن وامان آسوده وبرقرار بوده بدعای دولت خداداد زندگانی کنند چنانچه شاعد قول سرکار پنج فرمان است کهپی در پی بخدمت سردار محمد افضل خان که بزرگ برادران بود فرستادم وخواهش داشتم که وارد دار السلطنه کابل شود وبه مصلحت شان سلطنت را برقرار سازیم ورضا بودم که هرگاه بزرگی کند ومثل امیر کبیر برادران راجمع آوری دارند وبندگان ما نیز بمثل برادران خدمت گذار شویم وارفرمان شان تجاوز نداریم وفرمان بردار باشیم الحمدلله والمنه شکر گزارم بدرگاه خداوند که نفاق ازجانب اوشان صادر شد ونیت خالص سرکار ظاهرشد وپروردگار عالم ازضمیر سرکار میداند که جمیع سخن های سرکار که باشما تقریر شد صدق است چنانچه فتح نمایان ازلشکر ما صادر شد ولشکر بزرگی را شکست داد وبعد ازاینهم بفضل خداوند فتح همه جا ازان شما خواهد بود و نتیجه نفاق دامنگیر خودشان خواهد گشت اما دانسته باشید که نیت حق طویت سرکار چنان اقتضا می کند که هیچ گناهی بحضور سردار محمد افضل خان نمیباشد وازنفاق گریزان است لاکن اشخاصی که پای منفق اند اورا بحال خود نمی گذارند وراجع بنفاق میدانند خصوص محرک فتنه وفساد وخرابی خاندان امیر کبیر وبقتل رساندن افواج افغانستان تمامی از نفاق سردار محمد اعظم خان است زیرا ازهمان خورد سالی بهمین عادت پرورش یافته .

(فرد)

خوی بد در طبیعتی که نشست　　نرود تا بوقت مرگ از دست

چنانچه ازجمله نفاقهای سردار مذکور دروقتی که امیر کبیر عازم هرات شدند جمیع فرزندان سرکار باتوپخانه ولشکر مکمل خود برکاب سرکار مرحومی عازم هرات شدند وهر یک پسران لشکر های خود را مکمل از حضور فیض ظهور سرکار گذرانده سزاوارتحسین وآفرین گشتند تاحتی سردار کلان سردار محمد افضل خان از ترکستان عریضه فرستاده آنکه دههزار لشکر مکمل اسباب موجود است هرگاه غلام نوازی کرده امرفرمایند سرافرازی غلام است درهمان فرصت کهوقت خدمت وجانفشانی بود وامیر کبیر ازچوب آدم پساخت سردار محمد اعظم خان لشکرخودرا در کرم وزرمت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 67 of 468

معطل کرد وحرفهای بی‌معنی رادست‌آویز خرابی لشکر خود ساخت بندگان امیر کبیر مقرر درسفر هرات طعنه‌میزد ویدمیگفت وشیوهٔ نفاق که‌پیشهٔ اوبود درمجلس هایاد کرد. نفرین میکردپس ظاهرشد که‌بعادت قدیمی بخرابی افغانستان کوشد تاخلقی را تباه سازد چنانچه ظاهروهویدا بچشم سر ملاحظه میدارید.

بد را بد سیار وعدو را بدو الفقار وانگه ببین که‌شاه ولایت چه‌میکند

مختصر کلام سخن‌بطول انجام‌یافت اکنون ازمطلب سخن‌رانیم. این‌بود که‌بندگان سرکار بعداز فرمان نصیحت آمیز که بحضور سردار عالی مقدار سردار محمد علیخان واشکریان مذکور که در باجگاه استقامت داشتند فرستاد روز دیگر حرکت فرما شدند وروز چهارم بهزارشان وشوکت ودبدبه واثاثه درپائین باغ که‌پیوسته‌درباجگاه بودفرود آمدند وباشکر سابق‌ملحق شدند سردار باوقار که‌سپه سالار کل‌بود امر نمودند که‌اشکر سابقه که‌در باجگاه‌بودندیکصدو یک‌توپ‌شادیانه ورودبندگان اقدس‌دابزنندوپنجاه ویکتوب اشکر ظفراثر که‌برکاب شهریار کشور گیر درپائین باغ‌فرود آمده‌اند شادیانه بزنند فردای آن‌روز جمیع اشکر باجگاه که مقدمة الجیش اشکر ظفراثر بودند و دشمن را بمردانگی زده‌تمام‌آور وشجاع محبوب شده‌اند بامر بندگان سرکار از حضور گذشته موردشفقت ومهربانی شدند چنانچه یکماهه‌انعام‌از حضور گرفتند بلکه‌بشرافت لشکرظفراثر باجگاه اشکرجدیدنیز یکماهه‌انعام گرفت‌جمله دربارهٔ پادشاه رعیت‌پرور دعاو فاتحه گردند بعدازان بندگان اقدس امجد والا باردیگر روباشکر ظفر اثر نموده بزبان فصیح بیان فرمودند که‌ای اشکریان مردپیشه وای‌افواج شمشیر زن‌هرچند که‌قبل ازین فرمان‌سرکار بشمارسید واز گذارشات سابقه قل شده‌بود اکنون جملهٔ شمایان گوش‌فرا دارید و اززبان خود بندگان‌ما شنوید متوجه‌شوید که‌بعد ازتمام شدن کلام سرکار ازشما حق و باطل را سوال‌میکنم بشرطی که‌از حق نگذرید. هرگاه بحضور سرکار ایرادی بدانید شمارا قسم‌میدهم که‌بدون خوف‌وبدون پاس‌خاطر هرگاه درفرمودهٔ سرکار ایرادی بدانید بعرض اقدس برسانید زیرا که طینت سرکار راجع بحق‌است وطالب صلح واتفاق ودوری میجوید از نفاق‌وهرگاه برخلاف‌آن سخن کنند گردن شما بحضور پر ورد گار بسته باشد اکنون بدانید که این‌قضیهٔ بزرگ ومقدمه سترگ که درباجگاه بشما دست داد وپیش‌آمد وخلقی انبوه‌تلف‌شدید وفتح گردید نگوئید که‌سرکار والااز فتح شما خرسند شده باشد دانیست که‌پرچگر سرکار گذاشته‌شد وناقیامت باقی‌خواهد ماند چرا چنین نباشد هریك ازمقتولان شما گویا فرزندی بود که‌بحضور سرکار بقتل رسیده‌اضافه‌بران بزرگان دربار وخدمتگاران حضور که عمری پرورش‌یافته حضور سرکار بودند وهرکدام درکنفی بدولت افغانستان‌شمرده می‌شدند بلکه‌بازوی سرکار وغم‌شریك دولت خدا داد بودند واز زمان‌طفولیت تاحال دست‌پروردهٔ بندگان اقدس بودند تاآنکه جان خود را نثار کردند وداغی برجگرسرکار باقی‌ماندند بازهم بااین همه‌خطر های بزرگ بیت حسق طویت بندگان اقدس‌راجع بصلح است نه‌بجنگ هرگاه سردار محمد افضل خان بصلح و صلاح پیش‌آمد وترك‌فتنه جویان گفت‌وغمازان رااز خوددور ساخت وبسخن اوشان عمل نکرد همان‌برادری باقی‌است وهمان‌جایداد پدری مطابق سابق بجا است ومحبت برادری وارسال

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 68 of 468

ومرسول طرفین جاری خواهدبود وهرگاه چنین‌شود بتوکل‌خداوند جمیع امورات سرکار راخود پروردگار انجام‌بدهد وفتح‌ونصرت‌رافرین حال لشکرظفراثر سازد واتفاق اندیش را سرنگون داردنااین خونریزی ازمیان برداشته‌شود خلاصه کلام‌سخن بدراز کشید سر مطلب بازگردیم همینکه‌لشکر کابل در پائین‌باغ فرود آمدند وبلشکر باجیگاه‌ملحق شدند خبر رسید که لشکر ترکستان باردیگر آمادهٔ‌جنگ‌شدند ودر حدود روحی آمده سنگر زدند بهیه‌وتدارک جنگ آماده گشتند ومیخواهند که بار دیگر تقابل‌ورزند وداد مردانگی بدهند وانتقام از لشکر ظفر اثر بکشند و نگذارند که لشکر کابل از حدود روحی قدم پیش گذارند وسرداران لشکر خونخوار شوند این بود که خبر لشکر ترکستان گوشزد لشکر کابل شدولشکر کابل که طعمه‌خورشده بودند ازین مژده جان‌فزا آگاه شدند وبهمین خیال شب‌را بروز می‌آوردند در یوقت بیان‌فرمودند .

براین‌مژده گر جان‌فشانم رواست که‌این مژده آسایش جان‌ماست

خلص کلام بعدازمدت پنج‌روز که‌فراغت‌حاصل‌شد وآسودگی دستداد وجمیع لشکرها ازحضور سرکار گذشتند وازخوان یکرانش بهره‌مند شدند بعدازآن بیاری باری تعالی ازحدود پائین باغ وباجیگاه تمامی لشکر کابل بجنبش درآمده‌درمنزل مدرک نزدیک بمنزلگاه روحی است فرود آمدند ومنزلگاه کردند لاکن بندگان سرکار را قاعده چنان بود که‌دنباله لشکر ظفر اثرحرکت میکردند هرگاه شکست وریخت لشکر درراه افتاده بود بامر سرکار انجام میپافت اما افواج ظفر شکوه واشکر جنگ‌جوی جنگ دیده که‌درمدر جایجا شدند ویفکر لشکر دشمن‌بودند که‌فردا بچه‌منوال جنگ‌دراندازیم وحمله‌ور شویم ودشمن‌را سرنگون سازیم هم‌درآوقت شخصی‌را که‌بی‌تحقیق بلشکر دشمن فرستاده بودند بازگشته بادوی ظفر شکوه وارد شد وبحضورسردار عالی عرضه داشت کرد که شش هزار لشکر ترکستان باهشت‌عراده‌توپ درآخرروحی سنگر زده در جائی که گویا سرداران دشمن‌شده وسدسکندرساخته‌ومحافظت‌خودرا درون‌قلعهٔ‌آهنین‌نموده با وجود اینقدر احتیاط شب‌وروز ازخوف شمشیر دشمن که در دلهای شان افتاده بوده یکه‌وتنها ازدرون سنگر برآمده نمیتوانستند ومیترسیدند که‌مبادا لشکر دشمن کمین کرده باشند تااینکه شب گذشت وفردا شد واجازه حرکت بجناب روحی داده‌شد ثانی بامرپادشاه‌قوی شوکت بندگان سرکار هشت عراده توپ وسه‌پلتن و پنج رجمنت رسالهٔ جرار کارگزار شمشیر زن برکاب بندگان عالی سردار محمد علیخان و افسران کهن سال جنگ دیدهٔ فرستادند واجازه فرمودند که خداوند یار ویاور سرکار و لشکر جرارباشد وجلو ریز خودرا بسنگر دشمن انداخته بی‌خوف وبیم زد وخورد کنید انتقام ازلشکر ترکستان بکشید وبمثل مقدمه باجگاه احدی را زنده نگذارید امتنفسی باقی نماند تا دیگری باشد که صلح را گذاشته از درجنگ پیش آید وبروی پادشاه عادل خود که تخت افغانستان را بسر بوی تفویض کرده باشد وکمراورا بند و بست مبارک‌خود بسته وشمشیر کج حمایل گردن او کرده جمله برادران را باجمیع اقوام وبزرگان لشکر بفرمان برداری او ترغیب نموده باشد هنوز پادشاه نفسی‌راست نکرده و گرد راه سفررا ازخود پاک ننموده بروی‌او تیغ بکشند وسالی در بستراحت نمانند البته سزای اورا دادن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 69 of 468

عین صواب است باری چون اشکر امرشد. برکاب سردارغازی سردارمحمدعلیخان بدون توقف وتحمل وبتلاشی تمام بجانب روحی روان شدند وخودرا در روحی رساندند ومقابل شدند وازجانب لشکر ترکستان آواز توپ برامد ولی درپی گلوله ریزی‌نمود وآتشفشانی کرد تخمینا پنج دقیقه بتوپ جنگی گزارش یافت که یک پاره لشکر شیر گیر وافواج خونخوار دست بهشمشیر بدون خوف ورجاء جنگ درانداختند وخودرا به سنگردشمن‌زده دشمن کشی نمودند وقتل وقتالی افزون ازشمار کردند تااینکه تاب وطاقت بلشکرترکستان باقی نماند وازسنگر برآمده فراری شدند الفرارگویان راه دشت وبیابان پیش گرفتند چنانچه تا شهر ایبک نفسی‌راست نکرده وارد ایبک شدند اشکر کابل وافواج خونخوار چون شیرقران وببر دمان پروردهٔ فتح ظفر بودند وطعمه خوار اشکردشمن بتاران ازخیمه وخرگاه واثاثه وبارگاه وخزینه ودفینه اشکر روحی که‌درسنگر مانده بود بتاراج بردند وذره باقی نگذاشتند وبخرسندی تمام بخیمه گاه خود آسوده نشستند ودعای دولت‌خداداد یاد شاه خودرا می کردند وبخیال مقدمه ثالث کمربسته داشتند و آرزو مند چنان روزی بودند وذوق می کردند که زود تر میسر شود بهر حال مختصرسخن لشکر کابل فوج فوج ازدنبال آمده در اطراف روحی خیمه وبارگاه برپا کردند وپنجاه وپنج توپ شادیانه زدند آسوده وآرام‌وبرقرار بصحبت نشستند چون روز گذشت وشب ظلمانی پیش آمد سرکار ذوی اقتدار ازطریقهٔ خداجوئی ونیت خالص که ازابتداء درسرداشت بندگان اقدس‌بود وهمه وقت درمجالس ازدرصلح سخن می کردندپنج‌نفر ازارکان دولت خدادادرا بحضور طلب کرده مجلسی برپا کردند وکنکاش نمودند و باواز فصیح بیان فرمودند که ای مردم وای بزرگان حضور خداوند عالم بضمیر اقدس دانا و بیناست که سرشت سرکار اشرف به نفاق نبوده ونمیباشد و بعد ازین هم خداوند (ج) بندگان اقدس را ازنفاق دودیدارد وراجع بانفاق کند مقصد سرکار این بود ونیت حق طویت چنان اقتضا می کرد که بقرار تقسیم امیر کبیر باجمیع مردم خصوص بخاندان وافوام خود گذران دارم وبهتر وبیشتر نوازش فرمایم وانفاق را ازدست ندهم لاکن ملاحظه نمودم که سرشت برادران به‌نفاق است وشب‌وروز بخرابی دولت خداداد میکوشند چنانچه حرکات سردار محمداعظم خان وسردار محمداسلم‌خان وبعضی ازدیگران اظهر من‌الشمس است که‌حاجت به بیان دیگر نیست اضافه بران مقدمه باجگاه وروحی وقتل هم چنان بزرگان حضور وقتل اشکر طرفین که داغی است برجگر بندگان اقدس که تاغایت باقی است وجمیع شمایان همه‌را نیکو ملاحظه نمودید پس ازین حرکات آنها بسرکار اشرف لازم بود که بایدبموجب حرکات‌شان گوش مالی داده‌میشد تاخلق افغانستان دانسته وعبرت‌دیگران میگردید چنانچه دومقدمه خداوند عالم فتح بجانب پادشاه نیت‌بخیر وشکست بجانب‌اشخاص نفاق اندیش داد لاکن باوجود آنقدر حرکات خلاف امر خداوند (ج) و یاغی شدن بحضور پادشاه قوی شوکت امروز نیت حق طویت بندگان اقدس راجع به نصیحت شده ومیخواهد که نفاق را ازخود دور دارند و راجع به اتفاق شوند بنابران ازهمین منزل شخصی را بنامهٔ محبت آمیز و فرمان شفقت انگیز برای سردار محمدافضل خان بفرستم وسخنهای نصیحت وبیان های محبت درنامه درج دارم شاید که ازین خیال های باطل

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 70 of 468

وفکر های فاسد که سراسر بجانب خودشان ضرر است وخطر های کلی برای شان بار می آورد درگذرند وپیرو سخن چنان وغمازان وفتنه انگیزان نشوند و آنها را بحال خود بگذارند تاهریک آنها مطابق کشت خود درو دارند . بواسطهٔ آنها دولت ترکستان که ولایت بزرگی است ازدست نمیدهند وخلقی عظیم بسبب نفاق اوشان تباه نشوند وخود سردار مذکور ازمرتبهٔ بزرگی نیفتند وذلیل وزبون نشوند وامرسرکاررا واجب‌دانند بعدازان سرکار والا لازم می شود که قدر ومنزلت بزرگی سردار موصوف‌را بپادارند ودرنزد دیگر برادران مرتبه پدری ورتبه‌بزرگی پنجروزه دنیای بی‌اعتباررا که سلطنت عارضی‌است وخداوند ودعای پدر اعطافرموده وما باتفاق برادران واقوام وشما بزرگان بانجام رسانیم لهذا شما بزرگان که‌حضور دارید واقوام سرکار اقدس ودرباریان وخدمتگاران معتمد بحضور میباشید سخن‌های سرکار اقدس را تمامی شنیده‌به حال‌خوب اطراف سخن را بمیزان عقل سنجید وچه نحو خیر وصلاح بدانید وخیر طرفین را ملاحظه کنید بدون خوف وبیم وبدون مضایقه بعرض اقدس برسانید وخوف وبیم را ازخود دوردارید اضافه‌بران راجع بجانب‌سرکار نشوید وخداوند راحاضر دانید وملاحظه کنید ازین رهگذر بندگان اقدس زیاده برزیاده ازشما خرسند می شود بلکه دررتبه وبزرگی‌شما افزود میگردد چون فرمان بندگان اقدس درمجالس عام‌تمام‌شد بعد ازان جمیع بزرگان حضور که داخل کشکاش بودند چند نفر بزرگان شان پسر خاسته باتعظیم وتکریم عرضه داشت نمودند که فرمان والا اقدس سزاوار بزرگی و اطلاعدادن موجب شوکت وصاحب سلطنت‌است وپادشاهان اکه‌خداوند مامورسلطنت کرده وظل‌الله نامیده‌شده‌اند ازین‌رهگذر است که‌با خلق‌خدا رفتار پدرانه میدارد البته‌سزاوار بزرگی‌اطلاع دادن است‌وخرسندی پروردگاری البته‌درآن است وبحضور بندگان سر کار رعیت پرور ظاهراً هیچ نقصانی ندارد بعداز عرضه‌داشت بزرگان در بار این بود که‌منشی حضور را امر کردند که نامهٔ بجوت سردار کلان سردار محمد افضل خان بدینمنوال نوشته بمصحوب سردار سلطان علی‌خان که‌از سرداران قندهار و ازاقوام بندگان اقدس امجدو شخص کهن‌سال وتجربه کاربودند فرستادند وامر کردند که بزودی جواب حاصل دارند .

مفادنامهٔ بندگان اقدس امجدا رفع روحنافدا

عطوفت نشانا فیل‌ازین ازدارالسلطنهٔ کابل گذارشاتی ازهرات الی کابل بظهور رسیده بود بی‌کم وکاست کماحقه برای‌شما مرقوم نموده حرکاتی که‌از بعضی مردم‌خلاف راه حق صادر گردیده‌بود نیز در مطاوی آن درج فرموده بودیم تا دانسته حضور شما شود زیرا که بندگان اقدس جناب شمارا بزرگ دانسته بودم چنانچه کرتاً بعد اخراء پنج فرمان فرستاده‌ام رویداد را اطلاع دهی‌وهم طلب‌حضور درکابل از طریق بزرگی وشان شماکه بندگان اقدس منظور داشت بعمل آمده خواهش بندگان حضور این بود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 71 of 468

که جمیع امورات سلطنتی را که ضرور و سزاوار بود مشورت میداشتیم خداوند عالم شاهد و گواه ضمیر سرکار است که ازروی صداقت واخلاص بود نه از کذب ودروغ لاکن فتنه انگیزان وغمازان وسخن چینان شمارا باختیار خود نگذاشته کاری که بخاطر اقدس خطور نمی کرد ودرخواب وخیال سرکار نمی گنجید پیشه کردند و چنان اختیاررا ازدست شما بردند ومدعای خود را که راجع بنفاق بود حاصل کردند تاکار مصالحه بمقاتله انجام یافت وخلقی انبوه تلف تبع آبدار شدند چنانچه هریك ازینها پادر ومادر وپاعیال و اطفال داشتند وهمه امید وار بودند که بدیدار پدر خود خواهند رسید عاقبت پدرشان بباد فنارفت وعیال واطفال شان بی صاحب ماند نمیدانم که باز خواست خون اوشان را خداوند از کدام یك ماوشما خواهند کرد وممکن نیست که پروردگار عالم باز خواست نکنند لاکن چه توانکرد که عنان اختیار درقبضهٔ اقتدار پروردگاراست وبندهٔ بیچاره را هیچ اختیاری نیست

چون رفته بتقدیر دگرگون نشود یك ذره از انچه هست افزون نشود.

* * *

آنجا که قضا خیمه تقدیر زند هیچ کس نتواند که لاف تدبیر زند

ودیگری فرموده .

بدردوصاف ترا کار نیست دم درکش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

اکنون خاطر حق بین بندگان اقدس چنان میخواهد واز جناب شما التماس میدارد که خط بندگان اقدس را بدیده حق بین مطالعه فرموده وزشت وزیبای او را ازنظر حق بین خود بگذرانند ونیك وبد اورا بدیدهٔ بصیرت ملاحظه فرمایند وعقل خدا داد را متوجه زشت وزیبای کار فرمایند وبیرامون سخن نمازان وفتنه جویان نگردیده راجع بعقل کامل خود شوید وبخاطر جمعی تمام در حدود تاشقرغان با سرکار همایون ملاقی شوید وملاقات دارید تا بدیدار همدیگر مسرور و منور گردیده چند روز مهمان پذیرائی کنید بعد از زمان اندك وبمصلحت دید جناب شما بندگان اقدس واپس عازم کابل شده زمام اختیار ترکستان بقرار سابق در قبضه اقتدار شما باقی باشد وهرگاه چنین نکنید وسخن فتنه جویان عمل دارید واز نفاق در آئید اختیار باخداوند است نقشه ازلی آنچه رفته باشد بظهور خواهد رسید. تا یار کرا خواهد ومیل بکه باشد اینك عاید عزت ومحبت شان سردار سلطان علی خان که ریش سفید وکهن سال قوم ماوشماست وسخن حق همه وقت بزبان شان جاری است واتفاق را دوست میدارد وه نفاق انرا بنظر حقارت مینگرد بانامه بندگان اقدس بحضور شما میرسد اول نامه سرکار دوم شان خود سردار مذکور که دایم بدون مضایقه اظهار میدارد البته بخدمت شما بیان می کند وسراسر صدق است ثانی جناب مختارید خلاصه کلام چون سردار سلطان علی خان با نامه بندگان اقدس ازحدود روحی روانه تخته پل شدند بعد ازان سرکار ذوی الاقتدار بصلاح وصوابدید ارکان دولت ازروحی حرکت فرماشده

یاد شاهان متاخرین (۱۰۰۰ جلد) ب محمد احسان خ فرهادی و محمد عظیم رحیمی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 72 of 468

منزل بمنزل حرکت نمودند ودرایبک نزول اجلال فرمودند ومدت پنجروز توقف کردند تالشکریان آسوده خاطرشوند اضافه برآن شاید خبری ازتخته پل برسد وخیرصلح وصلاح باشد وباعث فرحت وخوشی حاصل شود اینست که حضور سرکار خوف وبیم بخاطر شان نرسد زیراکه بندگان اقدس راترس ووهم ازدرگاه خداوند است وبس درامور دنیوی ظاهر وهویداست که حواله بنقدیر رست گاهی مورراسلیمان میتواند و گاهی سلیمان را احتیاج مورمیسازد ازقتل سپاه طرفین خاطرسرکار متوحش است که ملک ستانی ازان ما ست وقتل وقتال مردم بیچاره ازباعث فساق وخونریزی وشیطان است که ماخاهان گرفتار آنیم مختصر کلام مدت پنجروز که امرسرکار باانجام شده بود درایبک توقف شد تاآسودگی اسپ واستر وبار گیر اشکریان دست داد وخود اشکریان ذرقدری از زحمت راه بر آسودند اما یومیه خبرهای متوحش واخبارهای پراگنده ازجانب ترکستان میرسید ومنتظر حضور سرکار خدا بودی میشد وبندگان سرکار درصبر وشکیبایی می افزودند چنانچه خبر رسید که اشکر ترکستان درتنگی تاشقرغان سراسر سنگر زده سدسکندری ساخته منصدی مانع اشکر کابل شده اند ومی خواهند که ازحدود سنگر اشکر ترکستان بیکطرف برون اجازه ازفوج کابل قدم پس گذارند واگر برخلاف اجازه حرکت کنند ازدم تیغ بی دریغ خونشان بخاک هلاک افتاده شود چنانچه آمادهٔ جنگ بودند شیرا بروزمی آوردند وخودرا چون شیرژیان وببرد مان میدانستند ومی پنداشتند وانتظار ورود اشکر کابل بودند وسرکار اشرف اقدس درصبروطاقت وتحمل می افزودند ازآن سبب سردار محمد علیخان بندگان عالی که شخص غیورسپاه پیشه ومردمیدان جنگ است خبر شود وتحمل پذیرد تاخیر سردار سلطان علیخان که کهن سال وریش سفید قوم است ازتخته پل برسد وپاك وبد معلوم شود بعدازان بهمان منوال بعمل آورده می شود بهرحال بعد یکهفته توقف ایبک بدولت واقبال ازایبک حرکت فرماشده. درحضرت سلطان نزول اجلال فرمودند دوزد یگر واردمنزل غزنی گشتند بمجرد ورود اشکر کابل درغزنی گاك خبررسید که اشکر ترکستان بتحقیق تنگی تاشقرغان را که بندرگاه مستحکم وسدسکندر ساخته بودند وکمر بجنگ بسته انتظار ورود اشکر کابل میبردند واگزار شده واپس عازم تخته پل گردیدند باوجود این اخبار فرحت آثار سه روز دیگر بندگان اقدس امجد درغزنی گاك امر توقف فرمودند مقصد ازباعث جواب عریضهٔ سردارسلطان علی خان داشتند بنابران درتوقف می افزودند اینکه روزدیگر خبررسیدودرعریضه خود درج نموده بودند که اشکر تنگی تاشقرغان بجانب مزار شریف وتخته پل کوچانده تنگی را واگزارشده چنانچه سرکار باوقار ازمنزل غزنی گاك حرکت فرماشده درتاشقرغان نزول فرمودند وتوقف فرمودند وانتظار ورود سردار کلان سردارمحمدافضل خان وسردارسلطان علیخان بودند که زودتر وارد حضورشوند واصلاح پذیرد وسرکار والاتبار مع الخیر والعافیه واپس عازم پای تخت پدری دارالسلطنه کابل شوند. اکنون سردار سلطان علیخان که درتخته پل رسیدند عریضه بحضور فیض ظهور سرکار فرستادند باین مضمون:-

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 73 of 468

مفاد عریضه سردار سلطان‌علیخان قندهاری بحضور پادشاه عدالت

گستر سرکار امیر شیرعلیخان :

دعا گوی نوازا بتصدق حضور مبارک گردم چون ازحدود روحی ازقدمبوسی حضور سرکار بامر بندگان سرکار مرخص شده روانهٔ تخته پل شدم روز هفتم وارد تخته پل شدم سردار کلان سردارمحمد افضلخان بحمود مزارشریف سردار عبدالرحمن‌خان‌را بایکصد سوار و یکصد پیاده پلتن استقبال فرستاده اول بزیارت شیر خدا رسیده حضور بندگان اقدس‌را چقدر ممکن بود بدعا یادآوری کردم ثانی سوارشده عازم تخته پل گردیدم دردیوانخانهٔ باغ بملاقات سردار کلان مشرف شده محبت‌های دوستانه وشفقت های مشفقانه ازطرفین یادارسانیدیم بعد ازهردرسخن رانده یم وسخن کردیم بعد ازان از جای خود دعا گویان برخواسته فرمان سرکاررا بمودت ادب حضور سردار کلان خواستم که بگذارم سردار کلان ازجای‌خود برخاسته باعزارمهر ومحبت فرمان‌را گرفته بوسیدند وگریه کردند وبحضور درباریان منشی حضور فرمان‌را خوانده بعد ازاتمام خواندن سردار کلان باجمیع مجلس که خورد وبزرگ بودند دربارهٔ پادشاه فوی شوکت دعا و فاتحه کردند باواز فصیح بیان فرمودند که‌ای‌خلق‌الله اول ازتقدیرات ازلی ودوم‌از کردارفتنه انگیزان خانگی فتنه‌ئی آغازشد وعقل خداداد بندگان مارا ضایع ساختند ودومقدمه رابرپا کردند وبروی پادشاه‌اسلام‌تیغ کشیدند ومارا باغی کردند وبدنامی ابدی برای‌بندگان‌ما حاصل کردند تاخلق‌عالم بدانند که‌پسران امیر کبیر مردی نبودند که‌بعدازفوت پدرافلاً سالی باتفاق یکدیگرانند ازخود هیرات نفاق را برپا کردند وبدنامی را ازخود دور کرده برای من حاصل نمودند اما ازخداوند میخواهم که اول سردار محمد اعظم‌خان ودوم سردار محمد اسلم‌خان را سرنگون سازد ورسوای عالم گرداند که‌تمامی فتنه انگیزی ازان دونفراست اکنون امر پدر امرخداوند است امروز سرکار امیر شیر علیخان پادشاه افغانستان وفرمان فرمای ملک‌ولایت افغانستان است و بامر پدر پادشاه است هرچندمارا بزرگ‌وبرادر کلان میدانند ازلحاظ ومرحمت است‌لاکن‌مایان فرمانبردار و تابع فرمان پادشاه بایدباشیم سلطنت راخداوند بوی‌لایق دیده اضافه‌بران بندگان سرکار خواهد شنیدند که‌سردارمحمد اسلم‌خان راچه نحوازدربارعام ازحضور خودراندوبرای‌سردارمحمداعظم‌خان که‌سرکرده‌فتنه انگیزان‌است چه‌خط های بی در بی فرستادم وبفرمان برداری سرکار امر کردم هرچند ظاهراست .

فرد

برسیه دل چه‌سود گفتن وعظ نرود میخ آهنی در سنگ

اینک بندگان سرکار واینک ملک‌وولایت واینک مابندگان‌عالی که در پیش سفید قوم وخدمتگار بزرگ پادشاه‌میباشیم واینک جناب‌شما که‌سردار سلطانعلی خان قندهاری وقوم پادشاه میباشند وبامر پادشاه تشریف آوردید هرحکمی که‌ازحضور پادشاه آورده باشید بجان ودل مضایقه نداریم وبخدمتگذاری یمون چون وچرا حاضریم .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 74 of 468

شعر

امروز در قلمرو دل دست دست تست　　خواهی عمارتش کن وخواهی خراب کن

قضایت شورید اگوی چنان مصلحت میدانم که بهمراهی جناب عالی سردار کلان در تاشقرغان بقدمبوسی حضور فیض ظهور بندگان سرکار ذوی الاقتدار رسیده سرافرازی حاصل دادیم بعدازان ازرفتاروگفتار وحرکت سردار کلان منظورحضور مبارک می گردد زیاده ادب است والسلام اکنون محرر کتاب بحضور خردمندان روزگار عرضه داشت میدارد اینکه .

فرستاده باید سخن دان بود　　بگفتن دلیر وتوانا بود

ازوهرچه پرسند گوید جواب　　بشرط یکه داند طریق حساب

سخنهای خویش آشکارا کند　　بدان سان که مجلسی تقاضا کند

فرستاده باید فرستاده　　درون برز مکرو بیرون ساده

چنانچه همین قضیه باوجود جنگ وجدل چنان اصلاح پذیر گردید که سرمویی از کدورت باقی نماند والاهیچ اصلاح پذیر نبود وباوجودآن وقتیکه عریضه سردار سلطان علیخان منظورحضور سرکار همایون شد ومندرجه آن مفهوم خاطر گردید ازروی فضل ودانش واز کمال بزرگی دیگر چیزی بزبان مبارک جاری نکردند وسکوت ورزیدند اما سررشته اقتدار داری واحتیاط افواج رااز هر خصوص بفرزند ارجمند سردار محمد علی خان که سالار کل افواج وصاحب اختیار کل لشکر بود امر کردند که بهر عنوان متوجه امورات لشکر خود شده افواج خودرا مکمل ومسلح داشته باشند وباین سخن های مکر آمیز فریب نخورند وسررشته را ازدست ندهند که بقول دشمن اعتماد نشاید چگونه می شود که در تنگی باجنگ فوج عظیم افتاده وسنگر میزند وآماده جنگ می گردد وصاحب اختیار کل که سردار محمد افضل خان میباشد رضا نبوده وملامتی اینکار بسردار محمد اعظم خان در کرم وزارت میرسد سردار سلطان علیخان حق دارد که باین منوال عریضه فرستاده واعده بزرگی بکار برده ومی خواهد که اصلاح پذیرد زیرا که قوم وکهن سال و نمی خواهد که دولت افغانستان بدنام شود خیرخواه طرفین است بازهم شرایط احتیاط بکار بردن ازجمله لازمات جهان داری است نادیده شود که ازبرده عیب چه بظهور میرسد خلاصهٔ کلام مدت یکهفته ازعریضه فرستادن سردار سلطان علیخان گزارش یافت که عریضه دیگر ازسردار مذکور رسیدمختصر آنکه سردار محمد افضل خان همه تارتقی وارمغان بسیار با قافیلی خدمتکار ازتخته پل حرکت کرده عازم حضورسرکار است اطلاعا عرضه داشت حضورمبارک گردید تااینکه بیک منزلی تاشقرغان وارد شدند بعد ازان از حضور بندگان سکندر شان دارا دربان فرمان شد که سرد ارمحمدعلیخان بابنجنفر ارستان دولت مختصر باستقبال بندگان سردار کلان سردار محمدافضل خان که عموی بزرگ وریش سفید برادران میباشد درمنزل مذکور رفته ملاقات کنند وطریقه بزرگی شان را یادداشته زیرا که بندگان سرکار عزت ومرتبه بزرگی شان را اضافه براضافه میدانیم نگویند که باعث حرکات قبیح و جنگ های بزرگ وسدراه اشکر شدن بندگان همایون آزرده خاطر شده باشند هرچیزی که گذشت نقد پری بود .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 75 of 468

چون رفته تقدیر دگر گون نشود ؛

خاص کلاس سردار محمد علیخان معه پنجنفر بزرگان دربار و یکفوج رساله برکاب شان بحضور سردار کلان رفتند وسلام کردند وملاقات نمودند و تا اندازه عصر صحبت های دوستانه نمودند والمت محبت رادیدند و تازگی اتفاق رامـلاحظه فرمودند چون وقت عصر رسید سردار محمدعلیخان برخاسته رخصت خواستند وسردار محمدافضل خان بنوازشات بـزرگانه مرخص فرمودند چنانچه باز گشته بحضور بندگان سرکار اقدس رسیده سلام کردند وصحبت های فیمابین را کـه سراسر ثواب بود ودم ازشفقت ومهر ومحبت میزد یك بیك بعرض اقدس عرضه داشت نمودند وطبیعت سرکار والا را ازجانب سردار محمدافضل خان مسرور وخرسند ساختند چون از گذارشات صحبت های دوستانـهٔ عموی بزرگ شود فارغ شدند عرضه داشت کردند حکم فردا چه امر است ؟ از حضور پادشاه قوی شوکت فرمان شد که فردا صبح لشکر های خود را تماماً ازحدود سه توپ الی دروازه نماز گاه دوجانب ایستاده صف بسته کنید و متوجه شـکست و ریخت لشکر خود باشید کـه از قاعدهٔ نظام تجاوز ندارد تاورود سردار کلان انتظار میبرید چون سردار کلان نزدیك لشکر رسیده خودشما پیش روی صف لشکر ایستاده هشت بات امر بسلامی دارید وتوپخانه نیز حه بحه توپ سلامانه پیدا درآورند چون ازسلامی فارغ شدید بحضور شان رفته استقبال دارید وبرکاب شان تازه حضور انور گردید زمانیکه نزدیك باردوی ظفر شکوه رسیدید فوراً آدم بفرستید وبندگان اقدس را عرضه داشت کنید زیرا که سرکار والاتبار بنابر باعث بزرگی شان استقبال دارم و بعزت تمام وارد اشکر گاه شویم ناعزت بزرگی شان بادارسانید. شود هرچند ازآنها اتفاق دست داد لاکن خداوندعالم سرکار والاتبارارا حوصله عطا کند و برده باری وصبر نصیب سازد تا درعوض بـدی نیکوئی بدارد پروردگار عالم دانا وبیناست وضمیر سرکار را میداند البته حق بمرکز خود قرار می گیرد وامید ازدرگاه الهی دارم که ازنیت خالص همیشه فتح وظفر هم عنان دولت واقبال برقرار خواهد ما بـه خلص سخن شب گذشت وصبح صادق دمید حسب الامر سرکار ذوی الاقتدار جناب سردار عالی تبار باجمیع لشکر از توپخانه وپلتن و رسالـه وخاصه دار وخوانین سوار وسوار ولایتی حکم چون دریای آتش مکمل ومسلح بـودند ازاردوی ظفر شکوه حرکت فرموده درحدود سه تخت کـه فرمان سرکار تاآنجا بود اشکر گاه کردند وبقرار قاعدهٔ نظام صف بستند وصف آرائی کردند تخمیناً بچکفرسخ زیادتر اشکر گاه شده بود لاکن چنان بقاعده و قانون نظام ایستادند کـه فلك دربارهٔ اشکرداری حسرت کش وملـك باهزار زبان تحسن وآفـرین نمودند تاآنکه سردار محمدافضل خان نزدیك باشکر گاه رسیدند سردارسالار که انتظار ورودشان بود اند درپیش روی لشکر باهزار شان وشوکت و بزرگی ایستاده بودند فوراً بقرار قانون امر بتوپخانه و اقواج ظفر امواج نمودند که هشت بات سلامی بدارند و خود سردار سالار چون ماه درپیش صف اشکر ایستاده سلامی گرفتند اما بقدرت کامله خداوندی از هر طرف موزیکان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 76 of 468

بصدا درآمد وتوپهای آتش دهان آتش فشانی کردند چنانچه زمین اشکرگاه را بلرزه درآوردند گویا غوغای قیامت برپاشد وروزمحشر قایم گشت وصدای تفنگ گوش مردم را کر ساخت خصوص دود توپ وتفنگ که زمین اشکرگاه را معهٔ روی هوا قیر گون ساخته بود سردار کلان سردار محمد افضل خان این اشکر و اسلحه را مشاهده کرد وایچنین نظام را بریادید وبچشم بصیرت ملاحظه فرمود دانست که این سرشته ونظامداری از کمال وشجاعت سردارعالی مقدار سردار محمدعلی خان است بآواز بلند تحسین وآفرین نمودند تاآنیکه به نصف اشکرگاه رسیدند درحدودی که سردار مذکور بسلامی گرفتار بودند درآنجا ایستاده منتظر سلامی بود تاآنیکه سلامی تمام شد وبعدازآن دود توپ وتفنگ وگرد وغبار فروانشست چون روشنی شد بعدازدیك بلشکرگاه آمدند وایشان بافسران وسرکردگان احوال پرسی ودلجوئی کردند وبهرکدام جداگانه مهرومحبت فرمودند وهمه را بدرانه شفقت ورزیدند پس ازان بصف اشکر نزدیك شده باهرفوج علیحده یك یك نوازش نمودند وخوش آمدی کردند وبحضور اشکر وافسر باواز بلند درباب سردار محمدعلی خان تمجید وتوصیف کردند بعدازآن دربارهٔ پادشاه قوی شوکت دعا گوئی کردند ومرحمت فرمودند که خداوند عالم حلیه سلطنت افغانستان را بقامت پادشاه ما وشما نیك ومبارك گرداند واول جمیع مایان که برادران سرکار میباشیم وثانی جمیع خلق افغانستان را توفیق خداوند رهبر شود که فرمان برداری بداریم ومطیع ومنقاد فرمان پادشاه خود باشیم زیرا که بدرخلعت وشمشیر واختیار سلطنت را بوی تفویض نموده شخصی را که پدر جانشین دارد وبدست مبارك خود شمشیر بکمرش بندد البته خداوند یاور اوست وسزاوار سلطنت است وهرگاه شخصی دیگر باآنچنان پادشاه خداداده وپدرامر فرموده ، بنقاضت برخیزد وبدشمنی پیش آید ظاهر وهویداست که مردود ابدیست وخداوند ذلیل وزبونش خواهدکرد قبل ازین که قلیلی اشکر درحدود باچگاه حرکت بیجا کردند خلاف امر بندگان ما بود نابن بود که ازحضورما فرمان شده بود محرك اینکار وفتنه انگیزی آن اول ازغمازی سردار محمداعظم خان باوجود دوری راه دوم از سردار محمداسلم خان شاگرد پیشهٔ سردار محمداعظم خان ورفیق فتنه انگیزی مذکور بود ازدرگاه خداوند امیدوارم که امروز وفردا نفاق شان ظاهر شده سیاه روی ابدی شوند وحقیقت کل بحضور پادشاه عدالت گستر ظاهر وهویدا گردد .

بیت ،

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان تاسیه روی شود هر که دروغش باشد

بهرحال ای مردمان وای افواج ظفرپیشه بدانید وآگاه باشید امروز بندگان ما که برادر بزرگ جمیع برادران میباشم بطوع و رغبت و بجان ودل سلطنت وتخت نشستن سرکار امیر شیرعلی خان را قبولدار و رضامند بودیم پذیرفتم زهی سعادت برادران که چنین باشند واز بندگان ما دستورالعمل بگیرند وهرگاه به مخالفت برخیزند واز فرمان قضاجریان پادشاه قوی شوکت تخلف ورزند وتجاوز بدارند برذمهٔ بندگان ماست که جزای بد رفتاری شان را در کنار شان بدهم خلاصهٔ کلام مدت یکنیم ساعت کلام سردار محمدافضل خان باشکر طول کشید لاکن جمیع افواج متوجه سخن سردار کلان بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 77 of 468

و کلام شان را یک یک مانعت شده بحیرت افتاده بودند تا اینکه سخن تمام شد بار دیگر دربارهٔ پادشاه خود دعا کرده عازم سواری شدند سردار محمدعلی خان رکاب سردار کلان را که به منزلهٔ پدر بود گرفته سوار نمودند بعد باتفاق درین راه سخن های محبت آمیز باهمدیگر صحبت کرده عازم حضور بندگان اقدس شدند ازین راه سردار عالی مقدار سردار محمدعلی خان بحضور بندگان سرکار ورود سردار کلان کاکای خودرا عرضه داشت نموده بودند تقریباً نیم فرسخ راه بلشکرگاه مانده بود که ازاجانب سرکار ذوی الاقتدار بالشکر رکابی که آنهم سه هزار سوار و پیاده میشد باستقبال سردار محمدافضل خان که برادر بزرگ وسزاوار عزت بودند وکمال بزرگی اورا خریدار شدند ولازم دانسته آمدند تا اینکه باهم ملاقی شدند سرکار امیرشیرعلی خان فوراً ازبالای حوزهٔ فیل فرودآمده وازینجانب سردار محمدافضل خان ازاسپ پیاده شدند ونزدیک آمدند وسلام کردند وبغل کشادند همدیگررا تنگ دربرگرفتند وساعتی گریه وزاری کردند ومردمانی که چون بروباه بدور شان جمع بودند ازگریهٔ محبت آمیز طرفین همه بگریه درآمدند بعد اززمانی امیرشیرعلی خان دست سردار کلان را گرفته سوارفرازشدند واتفاق تمام واشفاق مالا کلام ونوازش شاهانه جانب اشکرگاه عازم وروانه شدند تادراشکرگاه فرود آمدند وبملاطفت بسیار گاه داخل بارگاه وسراپرده گردیدند لاکن درداخل شدن بارگاه اول سردار کلان وثانی بندگان اقدس چاچه دربالای مسند باتفاق نشستند وصحبت های ملوکانه نمودند ومحبت های بیزوگانه بادارساندند وبعیش وعشرت ملاقات کردند چنانچه فلک کج رفتار حسرت کش مجلس وصحبت شان گردید لهذا بهمین منوال شب وروز گذارش داشت وداد عیش میدادند وعشرت می گذرانیدند تا اینکه مدت یکهفته گذشت امروز یکمرتبه سردارمحمدعلی خان پیش ازحضور سرکاراول بخدمت سردار کلان میرفتند وایستاده سلام می کردند ومنتظرفرمان بودند بعد سردار کلان دربارهٔ سردارسالار نوازش پدرانه نموده امرمیفرمودند ثانی سردارمحمدعلی خان نشسته صحبت میکردند وباامرشان مرخص شده بحضور سرکار بلند اقبال می آمدند وسلام میکردند اول سخن سرکار این بود که ازچند بسلام کاکای خودرفته بودید سردار دلاور عرضه داشت می نمودند که عنایت گردم تاحال بحضور کاکا صاحب بودم حال برخصت شان بحضور پادشاه قوی شوکت رسیدم بندگان خدایگان خرسند میشدند وسردارمحمدعلی خان رادعا می کردند مختصر کلام دربین یکهفته سه مجلس کنکاش ومشورت برپاشد وبزرگان دربار ووزیران ومشیران وجمله درباریان داخل مجلس بودند ومرتبک سخن میگفتند عاقبت مصلحت بران قرارگرفت تا تسرکستان کاکاکان ازان سردار محمد افضل خان وبقرار سابق فرمان فرمای صفحات مذکورباشد اما ازآنجاکه امیرشیرعلی خان جانشین پدروامیرافغانستان است سردارمحمدافضل خان دایم عریضهٔ خودرا بدارالسلطنهٔ کابل بحضور بندگان اقدس فرستاده بطریق امیر کبیررفتار دارد وهر ساله ارمغان بطریق یادآوری ارسال دارد وسرکار والاتبار نیزسردارمحمدافضل خان را برادر بزرگ دانسته وازش پدری رادریغ ندارد ومتوجه احوال سردار مذکور باشند خصوص بطرفین لازم که سخن غماز وفتنه انگیزرا دربارهٔ همدیگر منظور ندارند بلکه سخن چین غمازرا جزا داده بسزابرسانند تادیگری شنیده چنین حرکت نکنند مختصر کلام ازطرفین

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 78 of 468

بهمین منوال عهدنامه نوشته اول بندگان سرکار ودوم سردار محمد افضلخان بعهد نامه مهر کردند وبعد ازان بزرگان دربار دستخط ومهرخودرا بعهدنامه زدند وخواهش طرفین آنکه همین عهدنامه را بمزار شریف بحضور شیرخدا بپایان رسانند وشیرخدارا شاهد بعهدنامهٔ خود بگیرند چنانچه همین مصلحت را پسندیدند وقرارداد براین شدکه سرکار باعزووقار سردارمحمد افضلخان وبعضی بزرگان ازاقوام وغیرآن باقلیلی فوج رکابی ازاشترغان عازم مزارشریف شوند چنانچه وارد دربارشیر خدا شدند چون بمزار شریف رسیدند سردارعبدالرحمن خان فرزند ارجمند سردار کلان که درآوقت عمرشریف شان یازده ساله بود درتحت پای تخت پدربامربیان لشکر ترکستان استادشده داشتند چنان رفتار باخوردوبزرگ وسپاه وفقرا می نمود که ازعقل بعید بود ومردم را مرید ومخلص خودساخته بود که دربارهٔ سردارمذکورجان میدادند وجمله فوج وسپاه ورعیت بخدمت شان آرزومند جان فشانی داشتند وفرمان بردار بودند که ازجان خودمضایقه نمی نمودند بهر حال چون از ارادهٔ سرکاروالاتبار وپدر بزرگوار خود درمزارشریف شنیدند فوراً باالمك سوار وپیاده عازم حضور شدند وبحضور فیض ظهور رسیده سلام کردند وشرایط تعظیم و تکریم بجا آوردند وازحضورمبارك سرکار مهربانانه ونوازش شاهانه دریافتند وبمنصب سردار کلان کابل بیکفرزند داشت بندگان امیر صاحب زیاد برزیاد لحظه بلحظه در بارهٔ سردار عبدالرحمن خان الفت می فرمودند لاکن بندگان سرکار باوجود مهر ومحبت پدری ازجبلش برخلاف قاعده مشاهده کرد ودانست که سرشورش داردهرگاه بزرگ شودهری بشورش خواهد گذارد بلکه ازین عهدنامه پدر وسرکار باعظمت که اتفاق است دلگیر است اکنون مجرر کتاب میگوید که شمس غیوروشجاع ومردمیدان دلاوری اول بخوردسالی وبزرگی چه دخل دارد نور وشجاعت ذاتی است که خداوند بزاوار اومیدهد وعطا می کند چنانچه کدام شخص صاحب غیرت ومردصاحب ناموس رضامیدهد که دیگری برطن اوداخل شود وبزرگی کند وخودراصاحب سریر ولایت سازد وصاحب ولایت مسخرخوددانند بلکه غیرت بدرجهٔ دامنگیر می شود که بقتل خود رضا می شود وطاقت دشمن ندارد که بملك خود به بیند امابسردارعبدالرحمن خان که دست ستیز داشت وعنان اختیاردرقبضه اقتدارپدرش سردار کلان بود لاچار صبر میکرد وفرصت می جست وامیدوار درگاه خداوند نبود باری سرمطلب بازگردیم بندگان اقدس باعث برادر بزرگ اصلا درظاهر اظهار نکرد بلکه توصیف سردار عبدالرحمن خان رانی کرد چنانچه بدر بارشیرخداعهدنامه راباسردار محمدافضلخان تازه کردند وازطرفین بکلام الله شریف دست داده قسم خوردند که دربدی وبدخواهی همدیگر نکوشند وسخن چین غمازرا بسزا برسانند چون عهدنامه بپایان رسیدخوشی حاصل شد در باغ اله چوپان که جای فراخ ومواداردسبزه زاراست وازهرجانب آبشارو آبهای فراوان جاریست ودماغ سایبل میزد فرودآمدند وبعیش وعشرت نشستند وخرسندی نمودند بعدازآن بندگان سرکار چندین امور افغانستان ازهرات الی دارالخلافه کابل کدرویدادشده بودیك یك بحضورسردار کلان نقل میکردند وداستانشان می نمودند مقصد ازین بیان های سرکاریکی اطلاع دهی دوم سبب شفقت ودل صافی اظهار می فرمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 79 of 468

لیکن بوعیه متوجه گفتار ورفتار وکردار سردار عبدالرحمن خان بودند وحرکات شان راملاحظه مینمودند وبرخلاف قاعده می‌دیدند بلکه ساعت بساعت از سردار مذکور حرکات مکرر مشاهده می کردند که موجب کدورت حضور اقدس میگشت باوجود آن سرکار ذوی الاقتدار درخورد حالی سردار مذکور محسوب میکردند و ملال خاطر نمی شدند چنانچه بسردار عبدالرحمن خان لازم بود که شب وروز بخدمت کوشند وخاطر سرکار والاراخرسند دارند وحاضر حضور باشند و شرایط مهمانداری بجا آرند ویك لحظه ازحضور پدر وسرکار کناره نگرداند زیرا که صاحب ولایت گفته می‌شدند وبندگان اقدس مهمان دولت شان بودند شخصی که صاحب ولایت و صاحب سلطنت باشد وحکمران ترکستان گفته شود قلا بسردار کلان پدرخود ملاحظه کند که سرکار والاچه نحوعزت داری میکند وبزرگی می‌داند ورفتار مینماید پس لازم که مقابل آن بحضوربندگان سرکار که هم پادشاه وهمرتبه پدری داشت خدمت گزاری می کرد تااینکه برعکس آن عمل می کرد چنانچه درسه‌شبانه روز که سرکار ذوی الاقتدار در اله چوپان نشریف داشتند دو مرتبه بحضور آمدند ودیگر درتخته پل استقامت داشتندوبحضور پدروسرکار نیامدند مختصر آنکه کدورت وتفاق سردار عبدالرحمن خان بحضور سرکار ظاهر شد و هویدا گردید ودانسته شد که ماقبت غیر ازنفاق چیز دیگر ازین صادر نمی‌شود باوجود آن بندگان اقدس درصبر وشکیبایی افزوده بخاطر داشت سردار کلان اظهار نکردند وبدل نگاهداشتند وروز چهارم که امر نموده بودند از منزل اله‌چوپان حرکت فرماشدند باتفاق سردار محمد افضل‌خان واین جانب تاشقرغان مراجعت فرمودند وروز سوم در تاشقرغان نزول اجلال نمودند و روزی چند بعیش وعشرت وخرسندی گذرانده ارادهٔ دارالسلطنه کابل نمودند وبخاطراقدس والامصمم شد که بر وذی عازم دارالسلطنه کابل گردند زیرا که زمستان نزدیك و راه کابل کوهستانی بوده وزحمت بسیار دارد بمعذالك بزرگان حضور ودرباریان نزدیك ودور ومشاوران‌دربارورابالفسران اشکر بحضور طلب کرده مشورت کردند و سخن جمله کسی برهمین گونه قرار یافت ثانی بندگان عالی سردار سالار سردار محمد علیخان عرضه داشت کردند که هرگاه ازحضور فیض ظهور ارشود و اجازه باشد سه روز قلاوزا مرخص فرمایند که بزیارت شیر خدارسیده وبقدمبوسی شان مشرف گردم وبدعای دولت خداداد پادشاه قوی‌شوکت اشتغال ورزم وبلاتوقف عازم حضور معدلت دستورباد شاه رعیت‌پرور شوم بندگان شهریارعدالت گستراز روی مهرومحبت ونوازش پدرانه سه روز مرخص فرمودند وامر کردند که بایك رساله‌مکمل که عبارت از چهارصد نفرباشد وبعضی بزرگان حضور خودهازم قدمبوسی شیرخدا شوند وبزیارت علی مرتضی رسیده زودتر مرخص شوند که‌مع‌الخیر ارادهٔ رفتن دارالسلطنه کابل بخاطر بندگان اقدس مصمم است این بود که سردار محمدعلیخان رخصت بندگان سرکار روانه مزار شریف شده روز دوم بقدمبوسی علی مرتضی مشرف گردیدند ازانطرف سردار عبدالرحمن خان

یادداشتهای میرزا عبدالله منشی (۱۰۰۰) ایام حکومت صاحبقران ثانی امیر محمد افضل خان و برادرش امیر محمد اعظم خان ۱۲۹۰-۹۲

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 80 of 468

ازتخته پل شتیده بخدمت سردارعالی سردار محمدعلی خان بمزارشریف آمده سلام کردند وملاقات نمودند و بندگانعالی دربارهٔ سردار عبد الرحمن خان نوازش فرمودند ودر مسند خودجای دادند وبعیش وعشرت نشستند ولحظه بلحظه شفقت میورزیدند و دراه چوپان که جای خوش آب وصفا بود منزل نموده بودندروز دیگر سردار عالی مقداردرباغ الهچوپان آسوده نشسته بودند که شخص بی نام عریضهٔ بحضور سردار عالی فرستادند نوشته بود که شرط احتیاط بجا آرید زیرا که لشکر تخته پل در حدود سیاه گرد که بیرون شهرمزار شریف است گرد آمده اندوبامر سردار عبدالرحمن خان می خواهند که باشما شبانه خون زنند خلاصه مدعا ازمطالعهٔ عریضه بی نام سردار محمد علیخان بحیرت فرو رفتندوتعجب کردندلاکن باکسی اظهار نکردند مگررسالدار کابی راخوفیه امر کردند که ازحضور عالی جدانشوندو آمادهٔ کارباشندبعددوسه نفرایی تحقیق فرستادندتامشخص کنند که این سخن اعتباری را شاید یا نه ؟ چنانچه شخص فرستاده باز گشته بحضور عریضه داشت کرده که بچشم سردیده شد عریضهٔ عارض حقیقت دارد وقول راوی سه هزارسوار وپیاده بمزارشریف حاضر است لاکن متفرق میگردند لهذا شخص دیگر واردحضور شده وهمین تفصیل عرضه داشت کرد ورفت ساعتی نگذشته بود که شخص ثالث بحضور رسیده آشکار عرض کرد . خاطر بندگان عالی یکباره مکدرشد هدازان باوازلند فرمودند که اسباب صلح وصلاح ازمیان برچیده شد واسباب فتنه انگیزی برپا گشت واز فتنه انگیزی سردار عبدالرحمن خان خرابی دولت ترکستان گردید و سلطنت سردار محمدافضل خان کاکا برباد رفت و فتنه کینه جو طبل کیج رفتاری را بصدا درآورد وفتنه خوابیده را بیدار کرد اکنون لازم شد که شرح این قضیه را بحضور بندگان سرکار عریضه بداریم تاچه فرمان آید اتفاقاً فرصتی که شخص ثالث بحضور عالی همین قضیه را عرضه داشت می کرد سردار عبدالرحمن خان حضورداشت و بان شخص ثالث را بحضور خود می شاید لاکن احوالش دیگرگون شده بود ویراگفته احوال متحیر مانده ود سردار محمدعلی خان سوال کرد که چرا این چنین حرکات غیرمناسب که سراسر باعث خرابی دولت میشود مینمائید تباس کنید که مرا محبوس نمودید وبمرادخود رسیدید الحمدلله والمنه سرکار اشرف اقدس باردیای اشکر حاضر است چگونه جواب خواهی گفت وسردار عکلان کاکا صاحب پدر شما درتاشقرغان حضور سرکاراست وسرکار اقدس قرآن کرده وعهد وپیمان نموده ازین حرکات شما البته موجب نفرت است و کدورت دست میدهد وخرابی کلی می آرد مختصر کلام سردار عبدالرحمن خان سکوت ورزیدند وجوابی نگفتند بعد سردارعالی سردارمحمدعلی خان عریضه بحضور پاشاه قوی شوکت فرستاد وگزارشات را عرض کرده وعرض داشت نمود که اوضاع و اطوار و رفتار وکردار وحرکات سردار عبدالرحمن خان برخلاف صلح وصلاح است هرگاه فرمان باشد محبوس باید شود تاسرزنش یابد وفی مابین بندگان سرکار وهمدی ازرگوار تفاق یفتد و کار باصلاح آید بعد ازفرستادن عریضه خود جناب بندگان عالی درمزارشریف توقف فرمودند وآدمان صاحب اعتمادرا مامور نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 81 of 468

ناشب و روز ازحرکات سردار عبدالرحمن خان اخبار دارند وسخن را راستی عرضه نمایند لهذا چون عریضهٔ سردار عالی بحضور بندگان اقدس رسید و از نظر گزارش یافت حرکات سابقهٔ سردار عبدالرحمن‌خان را بخاطر آوردند چنانچه درمزارشریف ملاحظه فرموده بودند وبخوبی یقین‌شان حاصل‌شد بعدازان عریضهٔ سردارمحمدعلیخان‌را بحضور سردار محمدافضل خان نشان دادند سردار کلان خیلی متفکر شد و بسردار عبدالرحمن خان فحش داد وبد گفت و بهما ن مجلس برای فرزند خود خط سرزنش نوشته فرستادند وبحضور بندگان اقدس عذر خوردسالی اورا نمودند وازجانب خود عذر خواستند وسرکار والا نیز خنده نمودند وگناه سردار عبدالرحمن خان عفو کردند بهرحال سردار محمدعلی خان انتظار فرمان سرکار بودند روز دیگر بهتر وبیشتر خبر تازهٔ بروی کارآمد چنانچه همین حرکت نامناسب‌را دروقت ورودبندگان سرکار بمزارشریف هم نموده بود و قصد محبوس نمودن سرکار را بخاطر داشت وسه هزار فوج نظامی متفرق باطراف مزارشریف آورده بود لاکن علاج پذیر نشد بندگان عالی همین قضیه را که خوب بحقیقت رسانده بود بحضور بندگان سرکار عریضه کرد هنوز این غوغابرپا بود که فتنهٔ غماز وفتنه‌انگیز بیکباره صلح‌را بجنگ وموالفت را بمخالفت ودوستی را بدشمنی مبدل گردانید وفتنهٔ جزوی را کلی ساخت وطبل کج‌رفتاری را بصدا درآورد ودیو لعین‌را ازخود خرسند گردانید مصدقات این مقال آنکه شخصی ازمحرمان ومعتبران سردار عبدالرحمن‌خان که محرم راز وصاحب اعتمادش بود و دائم اسرار مخفی سردار مذکور باوی بود وشخص مذکور را سردار عبدالرحمن خان هم نفس خود میدانست و ازین بیشتر محرم راز نداشت لاکن سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان دراین باب خوردسالی کرد وناتجربه کار بود چنانچه استاد میفرماید :

دراین زمانه که بردوست اعتمادی نیست — چگونه غره توان شد به گفتهٔ دشمن

واستاد دیگر میگوید :

رازمگشای بهرکس که درین مرکزخاك — سیر مکردیم بسی محرم اسرار نبود

* * *

ودیگری بیان میدارد :

چه زیبا گفته است آن مرد هشیار — که گر سر بایدت سر را نگهدار

مختصر کلام همان شخص محرم را از سردار عبدالرحمن خان خوفیه بحضور سردار محمد علی خان آمده یک خط بحضور شان داد سردار عالی مطالعه‌فرمودند ملاحظه‌کردندکه مهرسردار محمدافضل خان است که بعد از قسم وعهدنامه باسم‌سردار عبدالرحمن‌خان پسرخودنوشته وفرستاده‌بود شرح خط ازینقرار نوشته‌اند که‌فرزند من‌بعدازورود تاشقرغان رویدادرا دگرگون دیدم و از آمدن خود پشیمان شدم و چون فرصت ازدست رفته بود لاچار تحمل کردم و بعد ازان لاچار بدربار شیر خدا قسم و عهدنامه نمودم شاید که بتدبیر نجاتی حاصل گردد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 82 of 468

ممکن نشد بنابران بشما اطلاع میدهم که باید و شاید آمادهٔ کار خود باشید و لشکر خود را پراگنده نکنید و مکمل و مصلح داشته تا این نیازمند درگاه الهٔ فرصت یافته خواه شب و روز خود را بشما رسانم و هرگاه چنین نشود از تقدیرات الهی میدانم لاکن خط را بخوانید و فوراً بسوزانید و هوش کنید که احدی اطلاع نیابد زیرا که زمانه را اعتمادی نیست خصوص در این فرصت که دوست از دشمن جدا کردن بسی دشوار است.

شعر

در این زمانه که بر دوست اعتمادی نیست چگونه نیزه توان شد بگفتهٔ دشمن

ارجمندا بنی آدم مختلف اوضاع است و اعتباری ندارد مبادا کار بر سوائی انجامد و باعث خرابی دولتما و شما شود و بازچون خط سردار کلان از نظر گذارش یافت ساعتی سردار عالی سکوت ماندند و ازین قضیه غم سوز بحیرت فرو رفتند و متفکر شدند اتفاقاً درهمان حین سردار عبدالرحمن خان حاضر نبود و در تخته پل رفته بود سردار عالی مقدار بمداز تعمل بسیار همان شخص مجرم راز سردار عبدالرحمن خان را که نمک حرامی به بار خود نموده مجرم ساخت و سیاه روی دنیا و عقبا گردید زیرا که هر کسی که پاس نمک نکرد گویا شرمندهٔ دو جهان خواهد بود.

فرد

هر که نمک خورد نمکدان نشناخت در مذهب مردان جهان سگ به از وست

بهر حال شخص مجرم را با همان خط و یک پهر سواره بحضور بندگان عالی سرکار فرستاد و در ضمن آن عریضه کرد که فدایت گردم دشمن همه وقت دشمن است و با دشمن دوستی کردن بسی دشوار است تا چه ملاحظه اید کرد هرگاه دوستی میداشتند باعث چه بود که دریاچگاه سنگر زدند و جنگ کردند دریاچگاه بامر کدام شخص بود خدا نخواسته هرگاه دریاچگاه با لشکر سرکار فتوری میرفت یا در مقدمهٔ روسی بمداز ان معلوم میشد که چه نحو با سرکار رفتار میکردند چون اقبال پادشاه را خداوند بلند ساخته و دست ستیز و پای گریز ندارند اچار شیوهٔ دوستی بکار میبرند فدایت گردم هرگاه ذره پروری کسر نه زود تر با لشکرهای حضور ازول اجلال در مزار شریف فرمایند از مرحمت است تا سر رشتهٔ ترکستان بدرستی دسته شود و تدارک دشمن زودتر کرده آسودگی دست دهد باقی جواب بندگان سرکار پادشاه و صاحب اختیارند چه نحو که خیر دولت خداداد را میدانند مختار اند.

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

غلام خدمتگار و جان نثار و فرمان بردار خاکسار خدمتم اکنون راقم حروف و تحریر کنندهٔ این گزارشات در خصوص فقره که تحریر کردم مشوش است و عقلش تقاضا نمیکند بلکه از عقل بعید است هرگاه خردمندان صاحب عقل و دانایان روزگار خوب ملتفت شوند یقین دارم که عقل شان تقاضا نخواهد کرد زیرا که این چنین شخص بزرگ و کهنسال

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 83 of 468

که بزرگترین فرزندان امیر کبیر باشد و عمری بسلطنت بگذراند و چندین تجربه های دنیا را علاجه کرده باشد خصوص در یتوقت که لشکر بیگانه به نفس ولایت ترکستان رسیده واستقامت دارد و خود سردار مذکور بلشکر دشمن گویا اسیر باشد ودست ستیز نداشته باشد واختیار از دست رفته باشد بکدام عقل خط ومهر بفرزند خورد سال خود می نویسد و اختیار جنگ ومقدمه بوی میدهد هرگاه از ابتدا شورش میکردند جایز بود زیرا که لشکر و کشور داشتند فتح میکردند وخواه شکست می یافتند اکنون که از همه اختیار خارج شدند چگونه عقل تقاضا میکند لاکن از دوشق خارج نیست یکی از فتنه انگیزان ترکستان خواهد بود زیرا که سردار محمد اسلم خان ومحمد حسین خان از زمانی که از هرات فرار شده وارد ترکستان شدند ومدتی فتنه انگیزی وغمازی بکار بردند سردار کلان بسخن شان التفات نکرد یا که سردار محمد اسلم خان را از حضور خود براند ممکن است که سردار عبدالرحمن خان را که خورد سال بود با خود همدست کرده بهر عنوان که تو انسته مهر سردار کلان را سفید مهر گرفته ودر یتوقت بکار بردند تا فتنه خوابیده را بیدار کردند ومقصدشان که نفاق اندازی بود حاصل کردند وسلطنت را بر باد دادند دوم از خدمتگاران معتبر ترکستان که سالها از دولت ترکستان بعیش وعشرت میگذراندند لاکن در اصل وابسته نفاق بودند وشیوهٔ نفاق بکار میبردند چنانچه این رفتار در جمیع دربار افغانستان رواج داشت می شود که بکید کسیادان و بشیرین زبانی غمازان و فتنه انگیزان در جاده نیک حسن ظن قرار یافته مهر ساختگی کرده بودند و بمهر سردار محمد افضل خان مطابق نموده باشند در یتوقت سردار کلان بگفته اوشان عمل نکرد کیا دان کننده کار باتفاق همدیگر فتنه انگیزی بکار بردند ودولت بزرگی را بر باد دادند لاکن خود را شرمندهٔ دو جهانی ساختند البته از رتبهٔ بزرگی هم افتادند نصه کوتاه هیچ کسی تیشه به پای خویش نزده وراجع بخرابی خود نشده بازهم خداوند عالم بهتر میداند چیزیکه عقل تقاضا کرده تحریر کردم اما تقدیرات ازلی ما سوای عقل است چنانچه استاد می فرماید مثنوی :

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ — با قضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون قضا بیرون کند از چرخ سر — عاقلان گردند جمله کور و کر
ماهیان افتند از دریا بیرون — دام گیرد مرغ پران را زبون
این قضا بادیست سخت و تند خو — خلق چون خس عاجز اند پیش او

مختصر کلام اینقدر سخن ازین فقره تحریر شد بازهم الغیب عندالله خداوند عالم دانا و بیناست ونیکو از ضمیر بندگان خود میداند اکنون باز گردیم سر مطلب واز اصل مدعا سخن رانیم بهر حال چون عریضه سردار محمد عایخان معه شخص مجرم سردار عبدالرحمن خان وخط دست آویز بحضور سرکار عدالت گستر در تاشقرغان رسید و از حضور فیض ظهور گزارش یافت آتش غضب در کانون سینه شعله زدن گرفت وارزه در اندام مبارک افتاده وچنان غضبناک شد که کسی در مجلس بحضور شان یارای کلام نداشت وهمه چون نقش دیوار بیحس وحرکت بودند بعد از زمان طویل سردار سلطان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 84 of 468

علیخان را بحضور طلب کرده خط سردار محمدافضل خان رابوی دادند و مرحمت کردند که شما مردم فکر ناکرده متوجه زشت وزیبا ونتیجه وفراز نشده بدون تدبیر و تامل کار زرگ را کوچك می شمارید و عقل خدا داده راضایع ساخته حکم کنید که باید چنین شودزیرا که خودرا ذکی وصاحب فهم تدبیروعقل کامل می دانیدعاقبت عقل کامل شمارا اینگونه نتیجه می بخشدو کار سلطنت را بدینجامیرساند وکیل دولتین بایدچنین باشدو خیر خواه طرفین باید چنین کند که پادشاه خود رابدنام وبدعهد سازد وهم دولت بزرگی را برباد دهد وبرای پادشاه خود نام نیکو حاصل سازد تا جمیع افغانستان بدانند که سرکار امیرشیرعلیخان بعداز پدر بجای پدر به تخت افغانستان نشست اول حکمی که راند این بود که باپرادر بزرگ خود عهد نامه کردو بعدار عهدنامه محبوس ساخت وولایت ترکستان را که پدر داده بود بفریب ازوی بگرفت دربارهٔ بندگان سرکار خوب خیر خواهی کردید ودربارهٔ سردار محمدافضل خان بسیار نیکویی بجا آوردید حال رفته نزد سردار محمدافضل خان خط شان رابدهید که مطالعه کنند و جواب خط راحاصل کرده بیارید تااز حقیقت کار بندگان سرکار دانسته شده متوجه امورات خود شوند زیرا که شما براستی وصداقت سردارمحمدافضل خان قسم میخوردید و حال نیز جواب خط سردارمذکور رابصداقت معلوم کنید سردار سلطان علیخان باهزار خوف وبیم از حضوربندگان اقدس درخواسته نزد سردار کلان سردار محمدافضل خان رفت وخط سردار مذکور را بحضورشان داده جواب طلب شد سردارمحمدافضل خان خطرا کشاده مطالعه کرد خط ومهرخود را آشکار دیددانست کشتی دولت شان طوفانی شده وراه چاره مسدود گردید واین خط جوابی ندارد که صواب باشد امالاچار خودرا ازدست نداد. فرمودند که این خط غلط است واصلا بندگان عالی ازین خط خبرندارد هرکس اینخط راکرده باشد یقین دارم بدشمنی کرده است لاکن از مهر خودانسکارنمی کنم هر چند که مهر ازمن است اما شخصی بهر فریب که دانسته باشد مهر بندگان عالی را گرفته مهر کرده که قطعاً از ینکار اطلاعی ندارم وقسم میخورم که دشمنان درحق بندگان عالی اسبابی چیده اند وقصد شان بخرابی دولت بندگان عالی وبدنامی از پادشاه افغانستان است چنانچه مدتی سردار محمد اسلم در تخته پل بحضور بوده وهر قدر مکروفریبی که بخاطر داشت بکاربرد بندگان عالی قبولدار نشد یقین دارم که سبب این فتنه انگیزی و غمازی وباعث خرابی دولت بندگان ماشده باشد خصوص دراین زمانه که اصلابدوستی مردم اعتمادی نیست .

امید که بحضوربندگان اقدس بروید واز جانب بندگان عالی قسم یاد کنیدوعرض کنید که رگ وریشهٔ من ازینکار خبرندارد والحمدلله والمنه از فضل خداوند جانشین پدروز پادشاه افغانستان میباشید فکر کنید که بعد از قسم وعهد نامه ازمثل من شخصی چگونه اینکار صادر می شود هرگاه نفاق اندیش می بودم ممکن بود که در ابتدا حرکت میکردم زیرا که درآنوقت یك اعتباری داشتم ولشکر وکشور هم بقدر احوال خود موجود داشتم حال که خود را بخداوند سپردم وبندگان شمارا بزرگ پنداشتم و از همه دولت وعزت خود درگذشتم وبدولت شمامهمان شدم زدست تصرف خود را از جمیع

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 85 of 468

دولت خود کوتاه کردم یقین که از گوداه اینکار صادر نشود چگونه از بندگان ما خاطر اقدس قبول فرمایند .

فرد

امروز در قلمرو دل دست دست است خواهی تمارنش کن وخواهی خراب ساز

بارى چون کلام سردار کلان تمام شد سردار سلطان علیخان از نزد سردار مذکور برخاسته بحضور بندگان اقدس رسید و عرض داشت سردار کلان را بحضور فیض ظهور از اول تا به آخر بیان کرد لاکن سرکار امیر شیرعلیخان جمله بیان های سردار کلان را بهوی نخرید وزیاده برزیاده غضب کرد وزبان گهر بار بیان فرمود که دوستی فی مابین برطرف شد واتفاق ازمیان برداشته شد اکنون سزاوار است که بندگان سرکار خان اختیار را از دست ندهند وبگفته مردم زمانه عمل نکنند بعد ازان یک کیانی پلتن معه افسر نگرفتن سردار محمد افضل خان مقرر کرد که همه وس دارند حسب الامر یک کیانی پلتن رفته اطراف خیمه سردار کلان را گرفتند ودوستی بدشمنی مبدل شده

فصل دوم

مقدمه برپا شدن دولت ترکستان ومحبوس گردیدن سردار محمد افضل خان وتصرف نمودن سرکار امیر شیرعلیخان ترکستان را :

لهذا بعد از محبوسی سردار کلان سه پلتن واو ر جهت رساله فوراً بمزار شریف نزد سردار محمد علیخان فرستادند وفرمان نمودند که تا ورود بندگان اقدس متوجه امورات خود باشند که مبادا از لشکر تخته پز گزندی برسد اینک خود بندگان اقدس بادریای لشکر بفضل خداوند بی همتا بی میرسم لاکن درخصوص سردار محمد افضل خان هر چند اسم محبوسی داشت امادرعزت داری شان سرمویی تفاوت نکرد بلکه درعزت شان افزوده گردید وبیشتر وبیشتر متوجه عزت داری وبزرگی شان گردیدند مختصر کلام بعد ازفرستادن سه پلتن ودور مانت رساله خود بندگان سرکار را در کردند باقواج خون خوار که روز چهارم از تاشقرغان حرکت کرده عازم مزار شریف می گردیم باید آماده و تیار باشند چنانچه روز موعود از تاشقرغان مراجعت کرده روانه مزار شریف گردیدند دو منزل درین راه نموده روز سوم بیرون دروازه مزار شریف بجا تخته پل لشکرگاه کرده فرود آمدند وخیمه وبارگاه باوج شاه برپا کردند و خود بندگان اقدس بر تخت خسروی نزول اجلال فرموده بخیریت نشستند وبندگان عالی با لشکر کنی که درچوپان استقامت داشتند از آنجا کوچیده چون قطره بدریا پیوستند اکنون سرکار امیر شیرعلیخان را با قواج کابل در بیرون دروازه مزار شریف بجاه وجلال بگذارید .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 86 of 468

تا چند گنده از رویداد سردار عبدالرحمن خان شنو ید ا

درهمان حین که سردار مذکور از حضور سردار محمدعلی‌خان از اله چو پان به بهانه اموری کناره شد و از خط سردار کلان وشخص مجرم خود هم اصلا عداشت که بحضور سردار محمد علی‌خان رفته خط سردار کلان را داده بود و خطاو ملا زم هم بحضور سر کاراندی درتاشقرغان رفته انتظار فرمان سر کار بودند از ین رو هگذرهم خوف بسیاری بخاطر داشت زیرا که این واقعه‌جان گداز خانمان سوز باعث خرا بی دولت پدرشد وسلسله سلطنت ترکستان برباد رفت و خود سردار عبدا لرحمن خان از شدت غم واندوه مجنون واربا حوال خود نمی دانست باو جود اینقدر اسباب شکست چون غیرت ذاتی داشت مردانگی رااز دست نداده خود را درقطغن رسانید و بجمع آوری لشکر کمر بست وقصدمقدمه کرد وخواست که باشکر خود که همه فدائی بودند بالای سردار محمدعلی‌خان بمزار شریف رفته چپاول انداز د و سردار محمدعلی خان را دستگیر سازد که ناگاه خبر رسید که فوج‌سیاری‌ازتاشقرغان بحضور سر دار محمد علیخان حاضرشد وعنقریب خود بدگان سر کـــار با افراج خونخوار میرسد اشا قه دران چندنفر ازرگان‌دربار که بحضور سردار عبدالرحمن‌خان‌حاضر بودند از شورش و مقدمه مانع شدند وعرض کردند که‌مقابل شدن با لشکر کابل ممکن نیست بهتر آنست که‌خود راسرعشته کیم وازدشمن کناره شویم والا دستگیر خواهیم شدهرچند زودتر تدارک‌جان خودرا بکنیم بهتراست زیرا که دشمن کدر گیرودست ستیز کوتاه‌گشت بعداز برهه داشت معتبران حضور سردار عبدالرحمن خان که تدبیر را مقابل تقدیر ندید و سخن ناصحان پسند افتاد ودانست که کار دیگر گون ودولت پدرسرنگون وسلطنت ترکستان واژگون گردید ومکومت ترکستان ازدست رفت ثانی لشکر های تخته‌پل را مرخص خانه های شان‌نموده باقلیلی خدمتکار وخزینه وذخیره زرو جواهر که دوخزانه موجود داشته باخود گرفته بجانب بغلان درحله پیدا شدند خصوص از مجیوسی پدر که شنید روز روشن شب تاریک‌شد ودیگر های توقف نماند بهرحال‌باقی مانده اثاثه‌سلطنت وپادشاهی ازتوپ وتوپخانه وجباخانه واسباب دولت پادشاهی آن‌چیزی که‌باقی ماند بتاراج‌رفت چنانچه بسیاری آن را لشکر و نفری ترکستانی تاراج کرده عازم اوطان خودشدند ومابقی‌را ماندند به بتصرف لشکر مظفر تر کابل که بر کاب سردار عالی سردارمحمد غلیجان درمزارشریف بود درآمد اکثرین معتمر از رفقا رو کر دار سردار عبدالرحمان‌خان که‌درزمان خورد سالی‌داشت شبه تحریر کرده سر معائب باز کردیم‌سردار مذکور اززمان کوچکی صاحب کمال وشجاع وصاحب غیرت ود لاوری بودشوق تفنگ وذوق‌شکار ومابین‌بچگک وجدل بودوبهمین‌منوال پو میه می گـــذرانید لاکن‌فرمان برداری پدر که رضای خداوند درآنست بخاطرداشت ودردلاوری و شجاعت وسعاوت کمی و کوتاهی نداشت روزی دراپام خورد سالی که ممکتب میخواند خدمتکار وغلام‌بچه وچندنفر بخدمت‌شان مامور بود چون‌ازمکتب آزاد می شدند بشوق تفنگ زدن بیرون شهربرآمده نشانه‌میزدند روزی‌دربین تفنگ زدن فرمو داد که گلو له تفنگ آدم‌می کشد باخبر بعدازان غلام‌بچه‌خودرا چندقدم دور ایستا د کرده وبا تفنگ زد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 87 of 468

و مقتول شکرد و خندید چون این خبر بسردار کلان رسید غمگین شد و سردار عبدالرحمن خان را بحضور طلب کرده فحش داد وغضبناك بسردار مذکور نظر افگند وساعتی ازغضب سخن نکرد بعد فرمودند که هرگاه فرزند دیگر میداشتم فورا بعوض غلام بچه شمارا بقتل میرساندم اما چاره ندارم که فرزند دیگر ندارم اکنون سزاوار شما آنست که محبوس عمری باشید تاعبرت دیگران گردد چنانچه درکارخانه توپخانه یك سال بیشتر محبوس بود در مدت محبوسی لباس تازه نپوشید و موی سر نتراشید ومی گفت که امرپدر واجب وشخص گناهکار باید چرکین باشد هرگاه چنین نکنم گویا بی فرمانی پدر کرده باشم چنانچه بهمان منوال بسربرد تازمانی که ازقید رها شد وبحضور پدر رسید چون چشم سردار کلان بفرزند افتاد گریان شد واز گناه فرزند گذشت ودعای خیر دربارهٔ فرزند بادا رسانید این بود که خداوند عالم (ج) سردار عالی را سزاوار سلطنت افغانستان کرد وبدولتهای خارجه مشهور آفاق گشت چنانچه افغانستان بی نام ونشان را بانام ونشان کرد وهمسردول خارجه ساخت اکنون سرسخن باز گردیم مختصر کلام چون بندگان سرکار امیرشیرعلی خان باشکر ظفر اثر که همه چون ببربیابان وازد های دمان خودرا میدانستند وشب وروز مشتاق جنگ ومایل مقدمه بودند بعد ازورود مزارشریف و توقف نمودن قضیهٔ تخته پل و فرار شدن سردار عبدالرحمن خان شنیدند خصوص سردار عالی با لشکر رکابی صبح همان روز بسرعت تمام خود را درتخته پل رسانده وشهر تخته پل را باجمیع اثاثه سلطنت بتصرف خود آوردند و بعد ازان بحضور فیض ظهور بندگان اقدس عریضه فرستادند چون عریضه ازنظرمبارك سرکارذوی الاقتدار گزارش یافت فردای آن روز ازمزار شریف حرکت فرماشده بااقواج کابل درشهر تخته پل نزول اجلال فرمودند لاکن خودبندگان اقدس باقبایل لشکروبزرگان حضوروممتمدان دربار برکاب شان درتخته پل استقامت فرمودند وکلیه لشکر ظفراثررا بدور دروازه تخته پل برکاب سردارعالی فرود آوردند وخیمه وخرگاه براوج ماه برافراشتند وبخرسندی وخرمی گذرانده شب وروز ازخوان احسان بندگان عالی بهره مند وآسوده وبرقرار دادعیش میدادند مختصر کلام چندروزی که از رنج راه برآسودند و به عشرت گذرانیدند ثانی حسب الامر پادشاه نوی شوکت کارکنان حضور راجمع به سرشته ملکداری ونظام داری مامور شدند اول سردار فتح محمد خان که پسر وزیر محمداکبر خان وبرادرزادهٔ سرکار واقرون ازفرزندان سرکار خواستگار بود اورا بسریر سلطنت ترکستان مامور و به تخت اقرا سیابی سرافراز فرمودند وجمیع امر ونهی وفرمان فرمائی ترکستان را کماکان در قبضه اقتدار او تسلیم نمودند دوم سردار فیض محمدخان که برادر بندگان اقدس بودند وقبل ازین بامر امیرکبیر بحضور سردار محمدافضل خان مامور وحاکم آنجه بودند بقرار سابق ازحضور سرکار اشرف اقدس بخلعت های فاخره و شمشیر دسته مرصع و اسپان تازی نژاد بازین وبراق طلا، دانه نشان سرافراز گردیده باشوکت وشان عازم آنجه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 88 of 468

شدند لاکن بدربار عام که ازسپاه وفقراء حاضر بودند بندگان سرکار زبان گهربار رو بطرف سردار فیض‌محمد خان نموده جاری کردند که شما وسردار فتح محمدخان وجود بندگان سرکار میباشید وفی مابین شما باید فرق نباشد چنان سرشته ملک ودولت‌را انجام‌میدارید واتفاق‌می کنید وازنفاق کناره گیرمیشوید ویك وجودگی‌را ازدست نمیدهید و رضا وخوشنودی سرکار را طالب میباشید وباتفاق جمیع امورات ترکستان را چنان انجام میدهید که اول خوشنودی پروردگار درآن باشد و دوم خرسندی بندگان سرکاررا خواهان‌باشید زیرا که ازاتفاق همه امورات انجام‌پذیرد چنانچه فرموده است .

شعر

مورچگان گر یکدند اتفاق شیرژیان رابدرارند پوست

اضافه بران باوجود عموی بودن بحضور سردار فتح محمد خان فرمان برداربوده ازگفته حسابی سردار مذکور تجاوز نمیکنی ومتوجه احوال همدیگر میباشید واز نفاق تکرار میفرمائیم که دوری جوئید زیرا که نفاق باعث خرابی دولت‌است وسردار فتح‌محمد خان نیز باشما همین رفتاررا میدارد وشما را بزرگ خود دانسته و بصلاح و صوابدید شما بامور ملك ومال وسرشته ترکستان میکوشد البته اتفاق شما وسرشته ملك‌را باتفاق همدیگر انجام‌دادن رضامندی سرکار دران‌است لهذا بعدازمامورشدن سردار فیض‌محمد خان بحکومت آنچه وعظ ونصیحت کردن سرکار طرفین‌را بعدازان دیگر عاملان ملك وحاکمان ولایت را بحضور طلب کرده بعضی را برقرار وبرخی را عوض نمودند سردار سلطان مرادخان که صاحب حکومت قندوز وخان‌آباد وتوابعات قطغن بود بقرار سابق ازحضور مامور حکومت خودشدند وه خلعت‌های فاخره سرافراز گشته بجانب قطغن رانی شدند . میررستم خان که از پدر مامور بتولی باشی روضهٔ مبارکه وحکومت مزارشریف بودند بهمان‌منوال مامور شدند میرکلیم‌خان بقرارسابق حکمران شبرغان ومیرمحمد خان کوسه که در تمامی میرهای ازبکیه فتنه انگیز وسرشور وباجرئت بود آنهم بقرار سابق حاکم سریل گردیدند اما درزمان سردار محمدافضل‌خان سردار محمدزمان‌خان که‌حاکم سریل‌بود ومیرمحمدخان درکوهستانات سریل مامور بامر و نهی سردار محمدزمان خان عمل مینمود درینوقت حاکم باستقلال شد وسردار محمدزمان‌خان برکتاب سرکار والاتبار مامور دارالسلطنه کابل گردید خلاصه کلام دراول کتاب تحریر شد که خلص مینویسم دراین وقت هرگاه اینگونه سخن هارا خواهم که جزوار تقریر دارم وحاکم وعامل وغیر ذالك را درقید ترقیم جداگانه درآورم وشرح بدهم ممکن است که دفترها گنجایش آنرا نداشته باشد . بهرحال مدت دوماه ونیم بندگان سرکار اقدس درتخته‌پل بدولت واقبال در تخت اقراسیابی نشسته کارکنان حضور و مستوفیان صاحب کار و کار گزاران نزدیك ودورشب و روزسرشته ملك ترکستان را بسته حسب‌الامر بهر شهر ودیار وقصبه حاکم وعامل مقررفرمودند وبهر کدام از خوان‌احسان بندگان سرکار بهره‌مندوبخلعت‌های

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 89 of 468

فاخره سرافراز گشتند وبفرمان برداری و خدمتگاری سردار فتح‌محمد خان مامور
کردند وامر نمودند که از گفته حسابی سردار مذکور تجاوز ندارند وامر ونهی
سردار مذکور را براستی ودرستی قبول فرموده برخلاف آن عملی نکنند زیرا که
سردار فتح محمد خان قرزند سرکار است . بلکه بحضور
سرکار ازفرزندان اقدس عزیز تراست لهذابهمین منوال که سرشته ملک‌راانجام دادند
همچنین لشکر ترکستان را متوجه شدند بعضی کهنک‌پر ورده واحسان دیدهٔ سردار
محمدافضل خان‌بودند ازخدمت موقوف کرده اسباب پادشاهی را ازوی گرفته مرخص
خانه وجای‌شان فرمودند وبرخی راکه‌سزاوار خدمت وجان‌فشانی داشتند بخدمت مامور
کردند وداخل لشکر ظفراثرنمودند ونصیحت دادندکه‌نمک حلالی کنید واخلاص‌بسر کار
داشته‌باشید البته سزاوار احسان ورتبه‌خواهید شدخلص کلام درمدت‌دوماه‌ونیم ازجمیع
امور ترکستان ازملکی ونظامی وازجزوی وکلی فارغ شده انجام داد ند وامری باقی
نماند وهمه بکمال عظمت وشوکت اتمام یافت بعدازان کهخاطرفیض مظاهر بند گان
اقدس فارغ شدارادهٔ کردند که بیاری باری تعالی بروزنیک وساعت سعید ازتخته پل
بجانب دارالسلطنه کابل حرکت فرماشوند چنانچه سردار محمد علیخان کهعنان اختیار
جزوی وکلی بدست اقتدار شان بودبحضور فیض ظهور طلب کرده امر کردند که از
امور ترکستان بمرحمت خداوند سرکار اقدس آسوده خاطرشده اکنون بند گان
سرکار بفضل‌خداوند ارادهٔ دارالسلطنهٔ کابل‌دارندلازم کهدراین یکهفته‌سررشته لشکر
ظفراثررابخوبی ودرستی انجام داده آماده وتیار باشند کهمع الخیر عازم دارالسلطنه
خواهیم شدلهذابندگان عالی که سالار افواج وصاحب اختیار کل‌لشکر بودندبنابرامر
وفرمان بندگان اشرف‌اقدس همایون رجوع بتهیه وتدارک لشکرظفر اثرنموده جیب
ودامان شان‌را ازخوان احسان‌بی کران وخزینه موفوره چه‌از تنخواه وانعام واحسان
پرداخته جمیع لشکریان راازشاه وگداه وبزرگ وکوچك واقسروسیاهی‌وخان وخوانین
جمله‌را خرسند نمودند زیرا که جمله لشکریان بعداززمان‌طویل‌وسفرخیریت‌اثرعازم‌اوطان
خود بودند البته سزاوار ، صاحب سلطنت و مناسب بزرگی ولایق پادشاهی چنین
باشد کهجمیع لشکر وکشورخودرا ازخود خرسندگر داند وهمه‌را فدایی خود سازد
باری دراین یکهفته حسب‌الامر ازهمه امور لشکر و لشکریان واثاثه سلطنت فراغت
حاصل کرده بحضور اشرف اقدس همایون عرضه داشت نمودند ورضامندی سرکار
ذوی‌الاقتدار راحاصل‌نمودند بعدازان‌بندگان اقدس بقول نجومی کهدر کنار فلکیات
مشهور آفاق بودند ومهارت تمام‌داشتند ودایم‌درکاب ظفر شکوه مامور و مقرر بودند
بساعت سعید روز نیك از تخته پل حرکت فرمودند ودر مزار شریف بقدمبوسی
اسدالله‌الغالب علی ابن‌ابی طالب‌روضهٔ‌مبارك‌شان‌باهزارعجز وانکسار مشرف شدند .
و زیارت کردند ونذر زیادی باهل خدمه روضه مبارکه دادند ورخصت حاصل کردند
روزدیگر بفضل‌خداوند ونوکل باری‌تعالی عازم تاشقرغان‌شدند بعداز ورود تاشقرغان
سه‌روز توقف فرمودند که‌هرگاه شکست وریخت وبعضی امورات سپاه باقیما نده باشد
انجام بدهند زیرا که‌دیگرشهروقصبه تا ورود کابل نمیباشد بهر حال منزل بمنزل‌طی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 90 of 468

مراحل نموده مدبعد دادرسی وبازخواست رعیت وفقراء را بحضور سرکار تمام کرده
فوررسی میفرمودند واز روی مهر ومحبت باخورد وبزرگ تکلم کرده می گذشتند
ودعاو فاتحه میگرفتند وا نعام وبخشش وتو ازش مینمودند وطی منازل می کردند لا کن
منزلهارا مختصر میزدند کهاسب وآدم آسوده باشند زیرا که لشکر عظیم و راه کابل
همه کوه و کوتل بود هرگاه چنین نمی کردند جمیع لشکر که ازمور وملخ بیشتر بودند
بیك روزمنزل رسیده نمیتوانستند وبراگنده احوال می شدند مختصر کلام مدت بیست وشش
روز ازناشقرغان تاورود دارالسلطنه شهر کابل گزارش یافت : اینکه بفضل خداوند
بفتح وفیروزی دولت واقبال وارد دارالسلطنه کابل شدند لا کن روز ورود شهر کابل
خلق عظیم ازسپاه وفقراء وشاه وگداء وخردوبزرگ که باستقبال برآمده بودند هر یك
بترتیب وقاعده ایستاده چنانچه نظامی بیك جانب وملکی بدیگر طرف انتظار بندگان
اقدس میبردند تا اینکه بندگان سرکار اول بسپاه نظامی رسیدند و توقف کردند
زیرا که توپخانه ها بصدادر آمده وباتن هاسلامی گرفتند چون ازسلامی فارغ شدند بعد
ازان سرکار بلند اقبال بهریك ازافسر وسپاهی احوال پرسی ونوازش شاهانه ومحبت
پدری نمودند وگذشتند تا اینکه نوبت برعیت واعزه واشراف ملکی رسید، بندگان
امیرصاحب قدم بقدم باهریك اسم برده بزبان التفات نوازش فرمودند وگذشتند بعدازان
داخل شهر کابل شدند ملاحظه فرمودند که کوچه وبازار مملوازمردوزن مهاازعیال پیر
وجوان ازحدافزون همه امیدوار دیدار پادشاه خدا جوی بودندوپادشاه نیزشکرانگی
خداوندی رابجا آورده بازن ومرد وخرد وبزرگ چنان بزبان شیرین تکلم کردند
اظهار محبت فرمودند وچنان التفات کردند کهزن ومرد بهآواز بلنددر بارهٔ پادشاه
خداجوی خود دعاوفاتحه نمودند گویاعاشق دیدار پادشاه خود بودند تا اینکه بدولت
واقبال برتخت موروثی دربالاحصار رسیده بر قرار نشستند وشکر پروردگار عالم را
بجاآوردند لهذامدت سفرخیریت اثر ترکستان یکسال وسهماه کامل گزارش یافت
باری مختصر سخن روز دیگر مردمان کابل که پادشاه عدالت گستر خود را دیدند
وشادی نمودند وخرسندی کردند بعدازان فوج فوج بوالك بوالك بدربار گهربارشهریار
عدالت گستر وارد شده سلام می کردند وتا رنق خود را از حضور فیض ظهور
میگذراندند چنانچه ابتداء قاضی وقضات وعلماء ودوم تجار واهل تجارت وثالث اهل
کسبه صنف صنف سه روز پی درپی بالار مقامهای خود وارد حضور مهر ظهور شده
سلام ودعاومبارکبادی میکردندومیرفتند وازحضوربندگان خدایگان پادشاه قوی شوکت
چقدر که درمیزان عقل نگنجد نوازش ومهربانی شنیده وخلعتهای فاخره پوشیده مرخص
می شدند، چراچنین نباشد زیرا که پادشاه ذوی الاقتدار وفقرای آن دیارنشو ونما یافتهٔ
یکدیارند وپرورش شدهٔ یکشهر باید وشاید که پادشاه چنان که فرزند خودرا پرورش
میدهدهمچنان بافقرانوازش دارندوفقراورعیت هم چنان باشند که شب وروز پادشاه خودرا
ازدعافراموش ندارندخلاصه کلام ازمطلب سخن رانیم بندگان سرکاروپادشاه قوی شوکت
چون ازرفت وآمدمردم فارغ شدند وهرطائفه را مناسب حال ازجامه خلعت احسان
بهخلعتهای فاخره سرافرازفرمودند ومرخص کردندبعدازان مدتی بعیش وعشرت کوشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 91 of 468

وشب وروز داد عیش دادند وجشن خسروی نمودند وباشوکت وشان برتخت دارای برقرار وآسوده نشستند ومشغول عشرت بودند تامدت چهل روز بعد ورود دار السلطنة کابل بهمین منوال گذارش داشت ودادعیش داده با نر می وفرحت روزرا بشب وشب را بروز می آوردند چنانچه فلك کجرفتار ازمشاهدهٔ این جشن فیروزی وازین نشاط بهروزی رشك میبردوبه حسد می افزودودربغض وعداوت افزوده می ساخت وکینهٔ دیرینه را اخبار و فتنهٔ خوابیده را بیدار می کرد. بهرحال بطول انجامید بعد ازیکهفته که بندگان سرکار داخل دارالسلطنه شدند باوجود عیش وعشرت بهرشهر ودیار وقصبه که حاکم نشین بود رویدادن گستان وداخل شدن دارالسلطنهٔ کابل راهمهٔ گذارشات آن اطلاعاً فرمان فرستادندوهمه را براستی وخدمتگذاری ونمك حلالی ترغیب نموده نصیحت پدرانه کردند وبهریك مطابق رتبه وفراخور منزلت خلعت وانعام واسب وشمشیر احسان کردند وباعث سیاه بروری وفقیر نوازی سفارش کردند وترغیب بعدل وداد نمودند چون بفضل خداوند ازتمامی شهرهای افغانستان فارغ البال وآسوده شدند باردیگر بدرگاه خداوند شکر گذار شده سجده شکر بجا آوردند وآسوده خاطر نشستند تخمینا ازین رویداد مدت یکسال کم وبیش گذارش یافت واندوهی به پیرامون خاطر والا نرسید ولا کن فلك کینه خواه که در کمین نشسته بغم والم گرفتار بود وفرصت می جست دراینوقت اسبابی روبکار آمد که فلك کج رفتار را دست آویز غمازی شد آنکه دررفته ها رکان طلا پیدا شد وفلك کینه خواه را که انتظار فتنه انگیزی بود دست آویز کلی شد وطبل جرفتاری را بصدا درآورد وعالمی را بغم والم گرفتار کرده وآن همه عیش وعشرت را بغم مبدل ساخت.

مصدقات این مقال آنکه درقندهار بحضور زیارت بابای ولی درغل کوه کان طلاء پیدا شد وازفضل خداوندی یومیه ترقی کرده وطلاء زیادی بهم میرسید وطلاء احمری بعمل می آمد ودرخوابی وتازگی ثانی نداشت سردارمحمدامین خان که حاکم بالاستقلال قندهار بود آدمان صاحب اعتمادرا مامور نموده بودند که یومیه موجودشدگی رابحضور آورده تحویل صندوقخانه بدارند لا کن سردارمذکور بحضور بندگان سرکار اطلاع دهی نکردند وچندان متاعی بنظر نیاوردند که سزاوار اطلاع دهی بحضور سرکار باشد اما بهرشهر ودیار وقصبه شهرت یافته بود تا اینکه ازشخص دیگر بحضور بندگان اقدس عریضه رسید وسرکار اشرف اطلاع یافت وازین رهگذر بندگان امیر شیرعلیخان اندوهی بخاطر رسانیدند اما از کمال عظمت وبزرگی بخاطر حق بین ملال کلیه راه نیافته ویرای سردار محمد امین خان که برادر اصلی بودند واگذارشدند واسم نبردند چندی ازین امور گذارش یافت لا کن خوبی وصافی ویاکی طلاء یومیه گوشزد حضور بندگان اشرف اقدس می شد اتفاقاروزی درمجلس حضور سخن از کان طلاء افتاد وسرکار اقدس فرمودند که عجب دارم از سردار محمدامین خان که چرا اطلاع نداد ند وقدری نمونه نفرستادند سردارمحمد رفیق خان که وزیراعظم وفتنه انگیز افغانستان بودند دست آویز سخن یافته عرض کردند که باعث این کار سردارمحمد شریف خان است وتازمانی که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 92 of 468

درحضور سردارمحمد امین‌خان باشد البته‌نفاق می‌اندازد وسردار محمد امین خان را بحال‌خود نمی گذارد وبلکه‌اسباب‌های کلی ازنفاق بهم‌خواهد رسانید زیرا که اززمان خردسالی بهمین‌رفتارعمل کرده .

فرد

خوی بدرا طبیعتی که نشست نرودتا بوقت مرگ از دست

حال که سردار محمدامین خان‌از کسان طلاء عرضه‌داشت تکرر داد نقصانی ندارد ازحضور فرمان‌محبت آمیز فرستاده قدری ازنمونهٔ طلاء خواسته شود بلکه در ضمن آن ازحقیقت‌اصلی ومدعای سردارمحمدامین خان وسردار محمد شریف خان منظور و نظر حق‌بین‌بندگان اقدس‌میگرددبعد ازان‌بندگان سرکاراز‌طریق محبت فرمان‌شوق‌مندی وشفقت‌اسمی سردارمحمدامین‌خان فرستاد درضمن آن‌قدری ازنمونهٔ طلاء خواهش کردند وکلمهٔ‌چندی گله‌آمیز درفرمان درج کردند مدتی گذشت وجوابی نرسید و در مقابل فرمان‌سکوت ورزیدند ازین‌رهگذر طبیعت بندگان اشرف‌قدری مکدر شد وبه مجلس حضورخطاب کردند که‌انصاف‌دهید و ملاحظه فرمائید امروز که‌خداوندعالم‌فضل‌ومرحمت خود دولت افغانستان را بسر کار و الا سزاوار و مناسب دانسته‌لازم دارد که‌اشخاص دولتشر یك شکرگذار درگاه الهی‌باشند ودولت سرکار راازخود دانند خصوص سردار محمد امین خان که و جود و بسازوی سرکار اقدس است چقدر که تواند بدولت سرکار متوجه‌شودو کوشش دارد هرگاه در امورات‌سلطنت‌شکستی یابد وسهوو خطایی‌ملاحظه‌فرمایدفوراً عریضه بدارد وباختیار خود پیوندد وسرشته بدارد وخرسند باشد ودولت خدا داد را از خود قیاس کندو بخیر دولت کوشد کجا رو است که اندك چیزی‌که کسان‌طلاءباشدودر قندهار ازفضل خداوند وترقی سلطنت بهمرسدومدت یکسال بیشتر بگذردتا حال‌بحضور سرکار اطلاع ندهندوعرضه داشت نکنندپس دراینصورت از دیگران چه توقع وچه امید خدمت کنم ویا چگونه شکایت دارم بعداز بیان سرکار جمیع مجلس حضور سکوت ورزید ندو سربزیر افکندندسردارمحمدرفیق خان که‌سابق‌شمهٔ‌از کردارورفتار آن‌تحریر شددراینوقت سرسخن باز آمد ورجوع بشکایت نمودا کنون مجرر کتاب اول دوسه کلمه ازسردار محمدرفیق خان تحریر دارم ثانی سرمطلب باز گردم‌سردار محمدرفیق خان دراصل از طایفه لودین میباشد واززمان‌سابق بحضور سرکار امیرشیرعلیخان خدمتگاربود چنانچه بمنصب وزارت رسیدوازحضورپادشاه نوی شوکت لقب‌سرداری که سزاو ارقوم پادشاه است دریافت کردووزیراول‌شداماناامیرده درذات چندان صفائی‌نداشت وشخصی بودفتنه انگیز ومکار وفتنه طلب وسرشور ونمك حرام وهمیشه بخرابی دولت کمر بسته وشب و روز محرك فتنه‌انگیزی وفسادبود بلکه از کم‌ظرفی که درذات‌پست بود خود راسزاوار سلطنت می دانست وخواهش پادشاهی را داشت از ان سبب بسیار بخرابی ملك ودولت می کوشید ویاس نمك نمیداشت باری مجرر کتاب هرگاه‌از شخص مذکور وفتنه انگیزیزی مزبور واز غمازی رفتاروی تحریر دارم ازحدفراوان‌است ودفتر ها گنجایش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 93 of 468

ندارد ومطلب از دست میرود اکنون سرسخن باز گردیم مقصد از کان طلاء بود چنانچه سرکار امیرشیرعلیخان که ازسخن فارغ شدند واهل مجلس سکوت کـردند سر دار محمدرفیق خان که این چنین سخنهارا طالب بود واسباب فتنه انـگیزی را آماده یافت فوراً بسخن درآمده وچه نموه که عقل شیطانی مذکور بود سخن فتنه انگیزی را بکرسی نشاندواز سردارمحمدامین خان وسردار محمدشریف خان شکایت کردو داد سخنوری داد وسخنهای پارینه را که بجوی نمی‌ارزید بزیاد کرد وبحضور بنـدگان اقدس فتنه انـگیزی کرد وخاطر بندگان همایون را که ورت آمیز ساخت و کیادی خود را بکرسی نشانده مختصرکلام چون سرکارنیت بغیر بغرا بی دولت وبربادی خلق الله اغراضی نبودند ونیت شان خالص بود سخن سردار محمد رفیق خان را وقعی نهاده از گفتار ناصواب منع کرد و فرمان کرد که وزیر اعظم سلسله دوستی بجنبانند ونگار صواب راجع باشد وخبردولت را طالب و خواهان تا اینکه از در کید سخن راند وبحضور سرکارعرضه ادی کندوفرزندسرکار رابیگانه سازد امروز سردارمحمد امین خان فرزندوبازوی سرکاراست هرگاه ازآنها خطایی صادرشودبدولت سرکار نقصانی ندارد وسزاوارسرکارعفواست نه انتقام باری چون سخن سرکارتمام شد سردار محمد رفیق خان ازخجالت سرزیر افگند وسکوت نمود روز دیگر بندگان اقدس از روی مهرو محبت وبزرگی بجهت سردارمحمدامین خان فرمان فرستاد وسراسراز شفقت ومحبت در فرمان درج نمودند .

شرح فرمان بندگان اشرف اقدس والا :

ارجمند اقبال نشان سردارمحمد امین خان را خداوندعالم درحفظوحمایت خودبدارد آنچه از مرحمت خداوند شنیده می‌شود که درقندهار کان طلاءظاهر شده وازیکسال بیشتر است که منظور حضور بندگان اقدس گردیده سبب چه شد که تا حال اطلاع عریضه نگردید البته اطلاع دادن شما بحضور سرکاردوفایدهٔ کلی داشت یکی آنـکه شکریت خداوند راباداسانده دوم خرسندی سرکاراز کمال عقل ودانش او چندی سراسرظاهرمی‌شدنا این بود که وجود اقدس بی‌دولت بودواحتیاج بکان طلاءنداشت بلکه بندگان سرکار جمیع دولت افغانستان را طفیل سلامتی شما می‌کرد زیرا کـه فرزندوبازوی سرکار شما بودیدنا اینکه شماصاحب اختیارقندهارباشید دولت وسلطنت سرکاراز ان شما است فرقی نخواهد داشت توقع سرکار آنکه جزوی کاری که پیش آیداز کمال دانش باید اخبار کنید وخاطر بندگان اقدس را خرسند سازیـد بهر حال گذشته راگذشته باید پنداشت کان طلاءخواه جزوی خواه کلی سزاوار گفت وشنود نداردو انسان از سهووخطا خارج نیست خداوند هزار کان طلاء بشما لایق بیفزا البته بندگان سرکارشکر می‌کند واحتیاجی ندارد در اینوقت قدری نمونه گویا از طـلاء مذکور بحضور اقدس بفرستید تا حقیقت خوبی وزشتی کان بحضور دانسته شود ارجمند جای شکراست که درولایت افغانستان وزمان دولت خداداد این چنین کان طلاء ظاهر گردد کاش پروردگار عالم بهر شهر و دیار افغانستان از هر رقم کان خواء

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 94 of 468

طلا،وغیر آن عطا کند البته موجب مزید دولت وخرسندی سرکار است خصوص آن ارجمند که فرزند و برادر و بازوی سرکار است البته دولت شما وخود شما ازان سرکار خواهد بود وفرقی نباشد و آن ارجمند صاحب اختیار جمیع دولت پادشاه قوی شوکت میباشد

از برآمدن کان طلاء در قندهار افزونی دولت خداداد باید باشد وخاطر خطیر بندگان اقدس البته خرسند است بدون فکر وخیال وبدون کید وملال بخاطر حق بین خود چیزی نرسانید هرگاه خاطر ارجمندی خواسته باشد قدری نمونه گویا بفرستید منظور شود بمالیات قندهار محسوب خواهد شد وهرگاه بخاطر ارجمندی ملالی برسد موقوف باشد زیرا که بندگان سرکار باعظمت احتیاجی بان ندارد، ودرخزینه سرکار ازین رقم طلاء بسیار است وموجود ومهیا میباشد اگر آن ارجمندی خواسته باشند عرضه داشت بدارند که فرستاده شود دولت سرکار ازان شما است والسلام چون فرمان تمام شد بصحابت چاپار درقندهار بحضور سردار محمد امین خان فرستاده شد مدتی گذارش یافت وجواب فرمان نرسید ودرحکوت افزودند بعد از یکماه وچهل روز که جواب فرمان نرسید فرمان دیگر فرستاده شد لاکن شرح فرمان اول تحریر شد بهمین منوال سه فرمان از حضور فرستاده شد

هرسه فرمان سرکار را حکوت ورزیدند وجوابی نفرستادند لاکن از اخبارات خوفیه که از قندهار بحضور میرسید ظاهر می شد که محرک این فتنه وفساد سردار محمد شریف خان که برا درخود سرکار اقدس وسردار محمد امین خان است میباشد زیرا که از زمان امیر کبیر درقندهار بحضور سردار محمد امین خان مامور بودند وباعث این همه مانع شدن وفتنه انگیزی کردن وشب وروز از سرکار والا بحضور سردار محمد امین خان شکایت نمودند وفتنه خوابیده رابیدار کردن واتفاق را بهتفاق مبدل نمودن جمله فساد از سردار محمد شریف خان است وبومیه درمجالس بندگان اقدس را بهبدی یاد کردن پیشهٔ اوست همچنان که سردار محمد رفیق خان بحضور سرکار بخرابی دولت می کوشد سردار محمد شریف خان درقندهار نیز درفتنه انگیزی بهتر ازاست هرگاه محرر کتاب خواسته باشد که شمهٔ از رفتار و کردار و گفتار و غمازی وفتنه انگیزی سردار محمد شریف خان درقید تحریر درآورم یقین دارم که خواننده وسامع را ملال میرسد ومحرر کتاب راملامت میدارند پس بهتر آنست که ازین قضیه بگذرم واز مطلب سخن گویم تا دوستان ملال خاطر نشوند، اکنون سرکار ذوی الاقتدار پادشاه قوی شوکت سرکار امیر شیر علی خان رابرتخت دارالسلطنة کابل بعیش و عشرت بگذارید قدری از رویداد وگزارشات وواقعات قندهار ازحضور بندگان عالی سردار محمد امین خان وازپسرش سردار محمد اسمعیل خان شنوید، زیرا که فرموده استاد است ،

قطعه

قضا شخصی است پنج انگشت دارد — چو خواهد بر کسی محنت گمارد
دو بر چشمش نهد آنهم دوبر گوش — یکی در لب نهد گوید که خاموش

چنانچه گردشات فلکی که یکس پیش آید باید هم چنین کند تا عزت را بزحمت مبدل گرداند ودولت بزوالی رابرباد دهد ،

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 95 of 468

رباعی

دردا که درین سوزو گدازم کس نیست — همراه دراین راه درازم کس نیست
در قعر دلم چو اهر راز بسی است — اما چنگنم محرم رازم کس نیست

اکنون از گزارشات قندهار و کج رفتاری فتک کج رفتار شمهٔ تحریر داریم سردارمحمد امین خان سربرشوری داشت که همه وقت خودپسند وخودرای بود وسخن ناصواب خودرا قوی میدانست چنانچه ازخود پسندی همه وقت ذلیل وزبون بودباوجودی که باغیرت وشجاع ومردانه ودلاوربود ودرمردانگی وشمشیر ثانی نداشت .

« هر چه شاهان همه دارند توتنها داری » سردار محمد اسمعیل خان نادرشاه کن مدام برخلاف امرپدرحرکت می نمود وبعضی اوقات جاهلانه رفتار می نمود ودربسیاری امورات بی باکانه کار میکرد کهاز نامده بیرون بود وسزاوار شان بزرگی نبود چنانچه حرکات مذکور بحضور پدرنا گوار می افتاد اما باعث خرد سالی پدرش سردار محمد امین خان تحمل میکرد واشخاص حضور محمد اسمعیل خان را میفرمود که نصیحت کنید وبگوئید کهاین حرکات مناسب نیست باعث ذلت وخواری خواهد شدلا کن سردار محمداسمعیل خان باوجود نصایح درقبضیت می افزود وحرکات نامناسب خود را بومیه ترقی میداد تا از درجهٔ اعتبارساقط شد بازهم از حرکات خودپسندی دست نمی کشید بلکه بی شرمی را بالا گرفته چنانچه خدمت کاران معتبر حضور پدر را که بد میگفت وقحش میداد وسرزنش میکرد تا آنکه دونفر خدمتگاربزرگ پدر را بدون گناه محبوس کرد اما خدمتگاران پدرش ملاحظه می کردندوبحضورسردار محمدامین خان پدرش اظهار نمینمودندوسیروتحمل مینمودندبعداز آن که حرکت سردارمذکورازحد گذشت و کارخدمت گاران پدرش به مجبوسی رسید ورسوائی بالا گرفت پدرش سردارمحمد امین خان اطلاع یافت وتحقیق کرد وناچار خدمتگاران عرضه داشت نمودند چنانچه ازابتدا تاانتها سردار کلان واقف شد لا کن ازبی آبی خدمتگاران حضور خود خفه شدند وملال آگین گشتند زیرا که هریك ازخدمتگاران گویا پسر دار محمد امین خان برادر وفرزند بودند وعمرشان بحضور سردار کلان بخدمت گذاری وجان فشانی گذشته بود ازحد افزون اندوه ناك شده دیگر طاقت باقی نماند وبسیار خفه شدند تا چار فرزند خود را بحضور طلب کرد نصیحت کردند وسخن ازدرمهرومحبت زدند . وگفتند ای فرزند امروز بزرگ فرزندان شما میباشید لازم که جمیع امورات قندهار را سرشته کنیدوبعدل سردار محمد علیخان باز وی پدرشوید واز تمامی سپاه وفقرا باخبری داشته باشید چنانچه رعیت وسپاه بدولت خداداد فدائی شوند خصوص افواج نظامی ازتوپوتوپخانه وکارخانه جات وبراق واسلحه وجباخانه را چنان متوجه شوید که اثاری ازشکست وریخت باقی نماند زیرا که زمانه را دیگرگون میدانم البته ازین کردار شما پدر آسوده میشودلازم که اینهمین رفتارعمل کنید وپدر را ازخود خرسند سازید وملك ودولت را بخود بسته کنید زیرا که جانشین پدر می باشید تا اینکه عزت خود را بر باد ندهید

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 96 of 468

وخودرا مقابل خدمتگار میسازید اضافه اشخاصیکه خدمتگار قدیم بندگان ما میباشد باید اوشان را عزیز بدارید وعزت بدهید که فدائی ما و شما میباشند اکنون بعد ازین دیگر بی عقلی نکنید ونصیحت پدر را ازخاطر فراموش نسازید وبگفتار پدر عمل کنید باری چون سردار محمد امین خان فرزند خودرا کامل نصیحت دادند وازحضور مرخص کردند لاکن خوفیه شخصی مامور کردند که ازحرکات سردار محمد اسمعیل خان بوقت باخبر باشد وعرضه داشت حضور بدارد سردار محمد اسمعیل خان مذکور از حضور پدرش مرخص شد جمیع وعظ ونصیحت پدررا بچوی نخرید بلکه حرکات مذکور ازبد بترشد تا آنکه سردار کلان می خواستند که محبوس فرمایند و زنجیر بند بدارند بتعنفر خدمتگار حضور که دولتخواه بودند ونمک حلال بندگان عالی از محبوس نمودن سردار محمد اسمعیل خان مانع شدند ورنه تادیب میدادند اما

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست

چنانچه حرکات سردار محمداسماعیل خان اول اضافه ترشد و از حرکات بدخود دست نکشید بلکه افزون کرد تا آنکه فرار را برقرار اختیار کرد واراده نمود که ازقندهارفراری شود خدمتگار محمداسمعیل که لالهٔ مذکوربودواز خردسالی پرورش داده بود هرقدرشب وروز نصیحت دادقبول نشدخصوص دربابفرار ازشدن هرچندمانع شدسود نبخشید تا آنکه عزم فرار اختیار کرد بعدبحضورسردار محمد امین خان پدر خود آمده باسم شکار رخصت طلب کرد سردار کلان از بین فرزند هوشیاردید ودانست که خیال فاسد بسر دارد لاکن ازمهر پدری آغاز نصیحت کرد ممکن نشد و اظهارشکار کرد ثانی سردار محمد امین خان فرمان کرد که ای فرزند باشد که پیشمان شوید واز کردار خود برگردید اما درآنوقت سودنه بخشد اکنون شکار را بها نه میکنید و میروید مختارید ازجانب پدر مرخص هستید لاکن ظاهر وهویدا میدانم که چه خیال دارید وبکجا میروید وارادهٔ شما چیست هوشیار باشید که خاتمه آن سود نمی بخشد و پشیمانی بزر ما وردیافی شما دانید ، چنانچه شاعری میگوید :

بر سیه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ

خلاصه کلام سردار محمد امین خان چون فرزند خود را از فرمان بیرون دید مانع از رفتن نشد و بعنوان شکار مرخص کرد و بحال خودش واگذاشت سردار محمد اسمعیل خان با قلیلی سوار رکابی که اعتماد داشت و فرمان بردار می دانست بجانب کابل راه سپار شد تا اینکه داخل کابل گردید و بحضور بندگان اشرف اقدس امجد شهریار امیرشیرعلیخان وارد شد وازحضور سرکار نوازشات شاهانه دیدوسرافرازی کلی حاصل کردلاکن بندگان اقدس از ورود سردار محمد اسمعیل خان غفله شدند زیرا که وقت باریک ونقاضای زمانه بدومردم فتنه انگیزبسیار. خصوص دونفر شیطان که شب ور و زبخر ابی دولت طرفین می کوشیدند که یکی سردار محمد رفیق خان بحضور سرکار است ودوم سردار محمدشریف خان بحضور سردار محمد امین خان میباشد ومحرک فتنه و فساداست هرچند که امروز محمدرفیق خان درشیطانی مشهورشده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 97 of 468

وبندگان اقدس بگفتهٔ نا صواب مذکور عمل نمیدارد لاکن سردار محمد امین‌خان ازگفتهٔ سرد ار محمد شریف خان نمی گذرد و گفتهٔ اورا امین صواب میداند اضافه‌بران تقاضای زمانه چنین است که دوست از دشمن شناخته نمی شود بهر حال درین فرصت آمدن سردار محمد اسمعیل خان دست آویز فتنه‌جویان وفتنه انگیزان گردیده‌هر گاه توانند هزاران فتنه خوابیده را بیدار می سازند بنا بر ان سرکار امیر شیر علیخان درظاهر سردارمحمداسماعیلخان راتسلی میدادندلاکن درباطن‌دل گیر بودندچون چندروزی ازآمدن سردار محمد اسمعیل‌خان گزار ش‌یافت وازرنج‌راه‌بزآسودند واعزاز واکرام بسیارپدیدند روزی بندگان اقدس‌سردارمحمداسمعیل‌خان‌رابحضورطلب کرده نصیحت‌دادند وتسلی نمودند ودلاسا فرمودند بعدازان گفتند که ای فرزند فقط گردید که از حضور پدر کناره شدید وازفرمان پدر تجاوز نمودید وپدر را از خود خفه و خود را از حضور پدر محروم ساختید فرزند باید فرمان بردار پدر باشد نه برخلاف رضای پدر رفتارکند بازهم بندگان سرکار از شما خرسندم زیرا که بحضور سرکار ذوی الاقتدار مشرف شده‌خودرا آوارهٔ دشت غربت نساختید اکنون رضامندی بندگان اقدس دران است وخواهش دارم که‌عذرشما رابرای پدر شما فرمان بفرستم والتماس دارم که ازگناه شمابگذردوشما را طلب کند وحرکت‌شمارامعاف دارد اما احتیاط کنید وشرط احتیاط بجا آرید که فرمان برداری پدر و رضا و خوشنودی خدا و نه‌دست ومزید عمرودولت است بعدازاین ازامرپدر تجاوز نکنید وفرمان پدررا واجب‌وفرض دانید هرگاه فرزند ازامر پدر تجاوز کند یقین‌دارم که موجب غضب پرودگار است. اکنون بمنزل خود رفته آسوده خاطر باشید تاجواب فرمان برسد ثانی بعد از مرخص کردن سردار محمداسمعیل‌خان فرمانی بجهت پدرش سردار محمدامین‌خان باین‌مضمون فرستادند .

سواد فرمان بندگان اقدس درخصوص عذر خواهی سردار محمد اسمعیل خان حضور پدرش .

ارجمند اقبال نشان سردار محمدامین خان داد عزه واقبالهٔ ! ارجمندازشب‌وفراز عالمرا یقین که بعقل کامل وچشم بصیرت بخوب وجه پیموده باشید ونقاضای زمانه غدار را نیک ملاحظه فرموده باشید وفتنه انگیزان وغمازان را البته ازنظر گذرانده باشید ومردم فتنه انگیزرا میشناسید ومیدانید که چقدر کید دارند وچه نحوکیاندند و چگونه سلسله کیدرا به جنبش می آرند و بلباس دوستی هزاران دشمنی بپا میدارند پس دراینصورت خودرا ازشر حسودان وغمازان باید نگاهداشت وبروش زمانه باید رفتار کرد لاکن ازجنگ فتنه انگیزان باید خودرا محافظت ساخت ، کندورت وارد نشود چنانچه حرکات سردار محمداسمعیل‌خان از کید کیاندان وفتنهٔ فتنه‌جویان وغمازی غمازان خواهد بود والا چنین حرکت نمی‌باید کرد وبهرحال تقدیر چنین رفته بود .

شعر

قضا کار و زار نتوان کرد — گله از روزگار نتوان کرد
کردگار هرچه‌میکند نیکوست — حکم بر کردگار نتوان کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 98 of 468

اکنون ارجمند محمداسمعیل‌خان ازطریقه‌نادانی بحضور شما حرکات بجا کرده اما زجروزحمت و خواری ودربدری را بجود گرفت و حال تباه و سراسیمه احوال و پراگنده روزگار بحضور بندگان سرکار رسید باوجود بی امری پدر بندگان اقدس خرسندم که عازم حضور فیض ظهور گردید وبواعه نادانی وخردسالی عجباست که خودرا فرار دشت ادبار نکرد وامروز از کردار زشت خود پشیمان‌است‌وسرزنش بندگان اشرف اضافه بران است . اکنون عذر نادانی وخطا کاری اورا بحضور ارجمند اقبال نشان میتویسم و التماس ازان برادر خجسته خصال میدارم که باعث رضامندی سرکار ازگناه اوگذشته سردار محمداسمعیل خان را بگذارید وخطای اورا عفو دارید و خط تسلی برای مذکور بفرستید که بخاطر جمعی تمام بحضور شما فرستاده شود وبخاطر داشت سرکار نامبردهرا معاف دارید وگناه اورا بخشش کنید همین خجالت وشرمندگی برای مذکور کافی است وتقاضای خرد سالی سراسر ملامتی است زیاده براین موجب مزیدعافیت است والسلام .

مختصر کلام چون فرمان سرکار امیر شیرعلی‌خان بقندهار رسید و سردار عالی مقدار سردار محمدامین خان مطالعه کرد ازغضب برافروخت و آتش غضب در کانون سینه اش شعله زدن گرفت وفرزند خودرا بدگهت وزشتی یاد کرد وغرین نمود ودر مجلس بزبان خود جاری کرد ومرحمت فرمود که این چنین فرزند اراختیار پدر بیرون من که پدر باشم ازوی بیزارم خداورسول اکرم (ص) از وی بیزار باشد زیرا که زحمت ورنج وی بن بسیار رسیده است . امیدوارم که دردنیا ذلیل وزبون باشد ودر عقبا گرفتار غضب پروردگار گردد . روز نیکی وخوشودی نصیب وی نشود ومنشیان بمنشی حضور امر کرد که جواب فرمان سرکار والاتبار را عریضه کنید ودر عریضه عرضه داشت بدارید و درج کنید که اسمعیل نام فرزندی ندارم فرزند باید پدر تمر بخشد نانیکه زهر هلال شود وبحلق پدر ریزد عنان اختیارش بخودش واگذار شوید خواه حضور سرکار خواه فرار دشت‌ادبار گردد مختاراست وممکن‌نیست که اسمعیل نام را فرزند بدانم و طبیعت عالی مایل بوی شود رفتاری از وی مشاهده نکرده ام وکرداری ازوی صادر شده که سراسر ناموس شکن است بعد ازتحریر وتقریر نمودن بندگان عالی منشی حضور بدینمنوال عریضه نمود .

عریضهٔ سردارمحمدامین‌خان درجواب فرمان بندگان‌اقدس درخصوص عذر خواهی سردار محمد اسمعیل‌خان .

فدایت گردم فرمان بندگان شهریاری رسید . از نظر دعاگوی گزارش یافت وسه گردهسرافرازی حاصل شددر خصوص‌محمداسمعیل‌فرزندی که‌درعین کودکی وخردسالی حرکت بزرگی کند وخودرا ازنادانی صاحب عقل بلکه افلاطون زمان شمرد ازهمه اقبل پدرخودرا بچوی نخرد ومنظور ندارد وازفرمان پدر تجاوز کند وخدمتگاران حضور پدررا که هریك ازآنها بمنزلهٔ فرزند وبرادر وبازوی بندگان عالی میباشند واززمان قدیم تاحال شب وروز بخدمت حضور جان‌فشانی دارند یکذره ملاحظه پدررا

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 99 of 468

نکرده بدون گناه باختیارخود معبوس دارد وازپدرحذر نکند وخوف ندارد وچندین
حرکت های نامناسب ازوی صادر شود و بظهور رسد که هریك حرکات آن ناموس
شکن باشد واز خجالت سزاوار تحریر نباشد که بحضور مبارك عرضه داشت بدارم
عاقبت آن همه ناهنجاری و گستاخی باسم شکار اجازه بگیرد وفرار را برقرار اختیار
کند وبگوید که موجب بدنامی پدر است هرچند حضور سرکار که منزله پدر است
واردشده است بخاطر این نیازمند ملالی نمیرسد لاکن همین اسم فراری بشخص بزرگ
کافی است زیرا که مشهور آفاق میگردد امیدوارم که غلام نوازی کرده در باب
محمداسمعیل خان عفو فرمایند واز حضور مهر ظهور معاف دارند وعذر پدر آزار را
نخواهند که سزاوار حضور پدر وخواستن نیست و دیدار اورا دین بی دنیا دانم اما
تسلی خاطرداره که حضور سرکاراست لاکن نازنده باشم نخواهد که نام اورا زبان
آرم وبخاطر گذراتم من ازوی بیزارم خداورسول اکرم (ص) ازوی بیزارباشد زیاده
عمر ودولت وسلطنت درترقی وتزایدباد برپالعباد . خلاصه سخن چون عریضه سردار
محمدامین خان بحضور بندگان اقدس رسید ودانست که رفتن سردار محمداسمعیل خان
بحضور پدرممکن نیست ناچار سرشته کلی ازاسب واسباب ومنزل ومکان وخدمتکار
وازنقد وجنس برای سردار محمداسمعیل خان مقرر فرمودند وازهرباب وهر خصوص
تسلی داده بخدمت حضور مامور نمودند اضافه براین بجهت حضور سردار محمداسمعیل خان
یکصد نفر پلتن ویکصد سوار رساله مقرر کردند که شب و روز بخدمت شان حاضر
باشند وپهره داری کنند ودیگر خدمات شان را بجاآرند واز فرمان نجاوز نفرمایند
باری سخن بطول انجامید اکنون ازسردار محمداسمعیل خان شمهٔ تحریر دارم . آنکه
سردار محمداسمعیل خان برکاب سرکار قایم مقام شد واز حضور پدر دوری جست
وناامید گشت بعد ازان که مامور حضور بندگان اقدس شد رجوع فتنه انگیزی نمود
وشب وروز ازرفتار و کردار و گفتار و حرکات پدر خود بحضور بندگان شهریار
عرضه داشت مینمود وفتنه انگیزی میکرد وازبد رفتاری پدر شکایت میداشت وسخنهای
خوفیه پدر وسردار محمدشریف خان نموی خود را آغاز میکرد وبسیاری فتنه انگیزی
وغداری راجع بسردار محمدشریف خان کاکای خودمینمود بلکه لحظه‌ئی نمی گذشت وساعتی
نبود که یك فقره شکایت بحضور اقدس عرضه داشت نمی نمود ازان جمله حکایت کان
طلاء ونمودهٔ خواستن بندگان سرکار ومانع شدن سردار محمدشریف خان کاکای
خودرا بمکرات ومرات شرح حضوراقدس ساخته سخن چینی را بدرجهٔ اعلا رسانید وختم
کرد اضافه براین ازتجدید درودیوار وشیرازه و کندن خندق شهر ومرمت کاری آنها
وانبار نمودن غله واجناس دیگر ازاسباب قلعه‌داری وقلعه بندی مثلاً انجام ضروریات
آن که به کار سلطنت به کار میرود ودرحضور پدر وسردار محمدشریف خان ملاحظه
نموده بود یك یك عرضه داشت میساخت ویا بعضی اوقات که سخنهای خوفیه از تدابیر
ملك داری وسلطنت سردار محمدامین خان وسردار محمدشریف خان میزدند وسردار
محمداسمعیل خان که ازخود وفرزند بود می‌شنیدند هیچ یك را بافسی نماند وبحضور
سرکار ذوی‌الاقتدار بی کم و کاست عرضه‌داشت کرد ویومیه خاطرنشان گان اشرف را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 100 of 468

ملال آگین و کدورت آمیز نمود چنانچه خوفیه نویس بندگان سرکار که درقندهار مامور خوفیه و آشکار بودند آنها نیز رویداد گزارشات قندهار را مبنو شتند چون سرکار ظل‌الله مطابق مینمودند بسخن های سردار محمداسمعیل خان موافق می‌آمد وفرق نمیکرد ازان سبب درکدورت سرکار می‌افزود لاکن بندگان سرکار از کمال عظمت وبزرگی صبر می کردند وتحمل و بیکس اظهار نمیساختند و طاقت کرده شیوهٔ بزرگی به کار میبردند ورفتار پدرانه را پیشه کرده بخاطر خاطر نمی گذرانیدند که شاید سردار محمدامین خان ازین کردار ناصواب برگشته براه حق دعوت شود و از اندازهٔ خود تجاوز نفرماید بهمین منوال چندی گزارش یافت تا اینکه ظاهر شد که سردار محمدامین خان به گفتار ناهنجار سردار محمدشریف خان گرفتار آمده رجوع به خرابی وفتنه‌انگیزی دارند ومیخواهند که درمقابل سرکار تقابل ورزند بعدازان بندگان اشرف ازبسیار شنیدن واز اندازه افزون تحقیق کردن بتنگ آمدند واز ناچاری بسیار ناچار شدند وبحضور مجلس وبزرگان حضور وخدمتگاران نزدیک و دور که بحضور اقدس حاضر بودند اظهار فرمودند و بیان کردند که ای بزرگان در بار وای خلق خدا وای مردمانی که حضور دارید بندگان اشرف به گناه خود نمیدانند که موجب این همه کدورت چیست وایراد سرکار که تعلق به نفاق دارد کدام است که بومیه سردار محمدامین درنفاق می‌افزاید وازاتفاق دوری میکند خدا شاهد است که بندگان سرکار بازوی خود وفرزند خرد میدانم هرگاه ازطرف سرکار نتیجهٔ نفاق دست داده باشد کدام است شما که خیرخواه دولت خداداد میباشید ونمک پروردهٔ حضور سرکار هستید چرا بخیر سرکار نمی کوشید وموانع ازنفاق نمیدارید وبدون خوف ورجاء بعرض اقدس نمیرسانید خصوص برادران اگر از حضور سرکار بدرفتاری شده باشد که ازطرف حق بندگان اشرف بخطاء خود ندانند سبب چیست که بحضور عرضه داشت نمی‌نمائید کدام وقت باشد که ازطرف حق بندگان ما ازشما بتصفر خدمتگاران رنجش یافته باشد و شمارا مانع نموده باشد هرگاه قضیه سردار محمدافضل خان را مدنظر می آرند ودست آویز می‌سازند سزاوار است که تحقیق بدارند و سنجش نمایند و از حضور دست اویز طلبند تا سرکار جواب بگوید باوجودی که قضیه سردار محمدافضل‌خان اظهرمن‌الشمس است وبه‌جمیع شمایان وبه‌تمامی لشکر وسپاه وبزرگان قوم ومعتبران دربار که برکاب سرکار درترکستان حاضر بودند و حضور داشتند وبچشم سر ملاحظه نمودند ظاهر وهویداست وکما حقهٔ جمله شان میدانند ویقین دارم که غباری ازبدرفتاری دامنگیر سرکار نخواهد بود باوجود آن ازشما خدمتگاران لازم‌است که بی‌پرده سهو وخطای سرکار را اگر بدانید بحضوراقدس عرضه بدارید زیرا که سزاوار خدمتگاران حضور که نمک پروردهٔ حضور اند ومحرم راز . آنست که سخن حق‌را مضایقه ندارند وبگویند و سردار محمدامین خان باوجودیکه بازوی سرکار و قوت سلطنت افغانستان بندگان اقدس خودرا میداند ازین رهگذر هرگاه ملال خاطر شده باشند بمثل شمایان عرضه بدارند بلکه مانع شوند زیرا که بازوی سرکار وصاحب اختیار سلطنت افغانستان است بلا مضایقه سخن گویند وخیر وشر دولت خداداد را بعقل کامل سنجیده عرضه داشت بدارند البته فرمودهٔ ارجمندی رضا مندی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 101 of 468

سرکار است وهیچ وقت بندگان اشرف از گفتهٔ حسابی سردارمذکور آزرده خاطر نمیشود شاید ازقضیه سردار محمدافضل خان برعکس شنیده باشد بعدازاینکه عرضه داشت بدارد ازدوحال خالی نیست یا بندگان سرکار بدلیل وبرهان ملامتی را ازخود ردمیکنند یا عرضه داشت شان را تصدیق میدارد لاکن باعث کدورت شدن وباندك چیز خاطر خطیر بندگان ما را آزرده ساختن ازبهر چیست مختصر کلام بازهم بندگان سرکار از کمال بزرگی وعظمت شنیده را نشنیده انگاشته ازروی مهر ومحبت سخن می کردند باوجودیکه خوفیه نویسان روبداد ولایت ورفتار وکردار سردار محمد امین خان وسردار محمدشریف خان واراده نمودن وحرکات شان را ازروی تحقیق تشخیص کرده بدون کید وریاء بحضور سرکار اشرف والابی کم وکاست عریضه می کردند تامنظور حضور اقدس شده درانجام آن کوشند تازیانی که شخص فرستاده بعدازموعد امر شده ازقندهار بازگشت وبحضور بندگان اقدس رسید وجمیع احوالات وگزارشات و تمامی حرکات وکردار سردار محمدامین خان ومحرك فتنه وفسادبودن سردارمحمدشریف خان را کما حقه بعرض اقدس رسانید وبندگان سرکاررا بحیرت انداخت بعد ازان سرکار ذوی الاقتدار بعد ازتحمل بسیار واندیشه بی شمار مجلس کنکاش نمودند وازهر طایفه بزرگان توره را طلب فرمودند ومجلسی بزرگی که عبارت ازدوهزار نفر ازهرقوم جمع آمده بودند برپا کردند و بسزدن مبارك قدمان نمودند که ای مردم وای بزرگان افغانستان دانسته باشید وآگاه شوید که سردار محمدشریف خان شیطان وفتنه انگیز ونفاق اندیش است وشورش را برپا کرده وفتنه خوابیده را بیدار ساخته و اتفاق را به نفاق مبدل گردانیده چنانچه ازین کردار ورفتار قلك کج رفتاررا بحیرت انداخته اکنون بدانید وآگاه باشید که شهریار عدالت گستر را برقرار نماند وآسوده خاطر نگذاشت وفتنه انگیزی وغمازی را بپایان رسانید واتفاق از دست رفت حال لازم شد که صریح بجهت سردار محمدامین خان فرمان نفرستم واخباراتی که ازابتداء تاانتها بظهور رسیده وبه تحقیق پیوسته وحرکاتی که صادر شده همه را در فرمان درج بدارم ویك بیك جویاشوم وسبب آنهارا سوال نمایم وجواب طلب باشم تادیده شود که چه نحو جواب میدهد شما مردم که اقوام ولیك خوار و خدمتگار میباشید وخودرا دولت شریك وخیر خواه میدانید چگونه خیر وصلاح باشد ومصلحت بدانید بدون خوف ورجاء بعرض حضور برسانید ومضایقه ندارید وسخن را بحق وراستی بیان سازید اضافه بران شمارا بخداوند قسم میدهم که لحاظ بندگان اشرف را نکنید واز در راستی سخن گوئید بکدام جانب که گناه باشد بدون کم وزیاد عرضه دارید .

فرد :

مردرا دوستان صاحبدل　　زیور دین وزینت دنیا است :

زیرا که بندگان سرکار شمارا صادق میداند وحرف شمارابصدق میداند هرچند که خود بندگان اشرف جمیع امورات سلطنت خودرا کما حقه میداند لاکن امور دنیا و روش زمانه چنین است و مشورت خالی ازخلل است باری چون کلام سرکار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 102 of 468

تمام شد جمیع ارکان دولت متفق‌الکلمه فرمان شهریار والاتبار را حق گفتند و فرستادن فرمان را مصلحت دادند وخلاف قانون جهانداری را راجع بطرف سردار محمدامین خان نهادند وتسلیم یاد کردند که حق بجانب سرکار وخلاف آن بطرف سردار محمدامین خان است . بهر حال چون مجلس حضور تمام شد بعد ازان بندگان اقدس وپادشاه عدالت گستر بنا بمصلحت دید ارکان‌دولت بجهت سردارمحمدامین‌خان فرمان فرستادند باین مضمون :

(سوادفرمان سرکار والاتبار امیرشیرعلیخان باسم برادرمحمدامین‌خان)

ارجمند اقبال نشان برادر مهربان سردار محمدامین خان ازدور ونزدیك شنیده میشود واخبار های متواتر ازاطراف بحضور سرکار میرسد و از دوست ودشمن سخنهای ناصواب ونفاق اندیش مذکور حضور می گردد چنانچه سردار محمدشریف‌خان را محرك فتنه وفساد میدانند لاکن بندگان اقدس میداند که درضمیر محبت تخمیر شما اینچنین سخنهای نفاق اندیش که موجب خطر است تاثیر نمی‌بخشد بلکه واضح و روشن است که سخن چنین فتنه انگیزرا رونق سخن گفتن نمیدهد وبعقل کامل وضمیر روشن راجع شده نیازرا ازبنده ودوست را ازدشمن سوا میدارید باوجود آن همه مطمئن خاطری که بندگان اقدس ازارجمندی دارد باری ضمیر صافی‌نهاد چنان پرتو انداخت واقتضا نمود که ازطریقه محبت پروری اخبارات شنیده‌را اطلاعاً فرستاده وارجمندی‌را واقف گردانیم احتیاطاً این اخبارات اصل دارد یاخبر باوجود آن خاطر اقدس از رفتار وگفتار سردار محمدشریف خان که شب وروز بحضور شما حاضر است ونسبت برادری دارد چون بید لرزان است . صدقاً میدانم ویقین میدارم که سردار مذکور شب‌وروز باید از کید و کیادی فارغ نباشد زیرا که اززمان خردسالی سرشت او راجع بنفاق است ونفاق‌را دوست میدارد هرچند فرزند یك پدر ومادر است اما خداوند عالم (ج) پنج انگشت‌را برادر ساخته وبرابر نکرده هریك‌را خصلت دیگراست بعضی‌را رفتار نیکو عطا کرده وبرخی را برعکس آن چنانچه دشمن دانا ازدوست نادان بهتر است وفرموده استاد است .

فرد

خصم‌دانا که آفت جانست　　بهتر ازدوستی که نادانست

چنانچه ازاخبارات متواتر ظاهرمیشود که برج‌وباره ودروازه وخندق شهرازة قندهار را جدید تعمیر میدارید ومبالغ های خطیرصرف ومیل میدارید ارجمندا هرگاه راست باشد بکدام دولت فراوان وخزینه های بی‌پایان که درقندهار موجود دارید اینقدر مصارف‌میکنید وهرگاه شکست وریخت شده باشد وضرور شود مرمت باید کرد باین قدر مبالغ صرف خاك ولای که یك پول فائده ندارد ومعارج بیهوده نمود الحمدلله والمنه امروز ازفضل خداوند (ج) ودعای پدر بزرگوار بندگان اقدس میداند بل ظاهر است که خطة افغانستان آسوده و آرام است وازهیچ طرف غباری ندارد وملالی بهم نرسیده وامید ازدرگاه خداوند (ج) چنان است که بعدازین هم نرسد البته آن ارجمندی هم میدانند وهرگاه ازنزول اخبارات خاطر شما نگران است

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 103 of 468

واز حضور سر کار والا نیار مشوش خاطر وپریشان احوال میباشید خلاف محض است حاشا و کلا خداوند نخواسته باشد که درضمیر سر کار گذشته باشد ویابگذرد چگونه رواست که بندگان اشرف بازوی خود را قطع کند وبشکست دولت خود کوشد وخود را بدنام عالم سازد هیچ عاقل ودانا بلکه نادانی باشد که بدون درد والم از اندك اعضای خود که گویا یك دندان باشد بگذرد تا به قطع دست و پا چه رسد افضل از همه آنکه شنیده‌شد که مالیات ملك راازفقراء غله گرفته درشهر انبار کرده باشید و مثل آن از هراجناس واشیاء که تعلق به قلعه بندی داشته‌باشد انبار های وافر بهم رسانده باشید اکنون همه این حرکات که از انجا رات شنیده شده بلکه به تحقیق انجا میده موجب حیرت است! وسر کار والارا بحیرت انداخته باز هم بندگان اشرف امر می کنند که هرگاه یکان نتیجه از نفاق از حضور اقدس ظاهر شده باشد کدام است ممکن است کدازخاطر سر کار محو شده لازم آنکه اطلاعاً عرض داشت بدارید وسزاوار برادری را بجای آرید و گوشزد نمائید تا مقبقت آن منظور حضور اقدس شده ازان ازاده وفعل ناصواب دست کشیده شود وپیرا مون آن نگردد لاکن حضور اقدس هر چند ملاحظه میدارد متوجه دولت خدا داد میشود آثاری از این گونه درضمیر سر کار نمی گذرد ودر کتی که موجب خرابی دولت وبدنامی سر کار باشد قطعاً بعد نظر نمی آید هرگاه ایراد درنمونهٔ طلاء باشد سزا وار کمورث ندارد و نقصان پذیرنیست هرگاه آهنین از چندی سر دار محمد اسمعیل خان شما را متوحش ساخته باشد آنهم سزاوار اندیشه نباید بود فرزند شما و خود شما فرزند و بازوی سر کار و غم شریك می باشید و نیت حق طویت بندگان اقدس چنان است و چنان میخواهد که دشمن را بفضل خداوند بقوت و زور بازوی شما دفع سازد چه نحو میشود و چه گنجایش دارد که سر کار اشرف بازوی خود را قطع دارد و دشمن رابخود قوی سازد .

بهر حال خواهش اشرف اقدس از شما آنکه غماز فتنه انگیز بسیار است خصوص سردار محمد شریف خان که سرشت او پرورده آب و گل نفاق است و از زمان طفلی تا حال غیر از نفاق از وی چیز دیگرصادر نشده و بعد ازین چگونه خواهد شد شعر فردوسی در بارهٔ او مطابق است :

درختی کهتلخ است وی را سرشت — گر ش بر نشا نی بباغ بهشت
و رازجوی خسلد ش بهنگام آب — به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سر انجام گو هر بکار آ و رد — همان میوهٔ تلخ بار آ و رد

اکنون خرسندی و رضامندی حضور سر کار آنکه راجع به سخن آنها که غماز

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 104 of 468

وسخن چین باشد باید نشوید وبه عقل خدا دادهٔ خود عمل کنید وعاقلانه متوجه ضمیرحق بین صافی نهاد بندگان اقدس شوید وضمیر روشن منیرصاف اعتقاد خودرا ازین دغدغه صاف دارید وخودرا وسلطنت خودرا ازسرکار ودولت خداداد سرکارشهریار واز خود دانسته بادل قوی بامور ملك و سپاه و فقراء و رعیت پرداخته از طرف سرکار ذوی الاقتدار و بندگان اشرف مطمئن خاطر باشید که هیچ وقت بخرابی دولت خود وبدنامی وخرابی بازوی خود راجع نمیباشم بهمین گفتار خود خدا وند راشاهد میدارم که ازروی صدق وصفا است لازم که آن ارجمندی بخاطر جمع بی دغدغه گیادان رویداد وگدا رشات خود را با امورات سلطنتی وآسود گی سپاه وفقراء قلمی دارید واز اخبارات شنیده سرکار حکم در فرمان از طریقهٔ محبت درج است از حقیقت آن خاطر بندگان اقدس را جمع سازند اکنون هرگاه گناه سردار محمد اسمعیل خان راکه فرزند ما وشما است وگناهکار است عفودارند وازباعث خردسالی بخاطر داشت بندگان شهریاری ازگناه گذشته مذکور بگذرندوبخاطر داشت سرکارطلب حضور بدارند که فرستاده شود لاکن ازشخص نادان وجاهل خصوص از باعث خرد سالی امید عاقلی ودانائی داشتن نمی دشوار بلکه ممکن نیست و خواهدبود اما چه باید کرد.

فرزند اگر چه عیب ناك است　　در چشم پدر زعیب پاك است

مختصر کلام چون فرمان قضا جریان بندگان اقدس سرکار امیر شیر علیخان درقندهار رسیدومنظور حضور سردار محمد امین خان گردید واز نظر سردر مذکور گزارش یافت ومضمون مندرجه اش مفهوم گردید خصوص که فرمان سرکار ازنظر سردار محمد شریف خان گزارش یافت وشکایت خودرا درفرمان درج دید ازشدت غیظ چون مارا رقم بخود پیچید وازغلیان غضب کف از دهن سرداد ولرزه دراندامش افتاد چنانچه رشحه ولرزه خودرا سرشته کرده نمیتوانست باوجود آن زبان بشکایت باز کرد وبسی شکایت نمود وسخنهای بی باکانه اززشت بسیار گفت واز بزرگی برادر که پادشاه بود وبزرگ زادگی وبرادری خودشرم نداشت چنانچه ازطرف سرکار درطبیعت صافی طینت سردار محمدامین خان کدورت انداخت وملال آگین ساخت بمدازان سلسله نفاق را بجنبانید ودر فتنه انگیزی دادسخن وری داد ودر حضور مجلس به آواز بلند سرکار امیرشیر علیخان راسخن های نامزا وناهناسب گفت وپاس خاطر پادشاه رامنظور نکرد چنانچه سخن های مکر آمیز وبیان های شور انگیز مذکوره سردار محمد امین خان تأثیر نمود وقلباً سردار محمد امین خان ازطرف سرکار کدورت آمیزشد واز جاده مروت بدر گردیده راجع به نفاق گردید لهذا سردار محمد شریف خان چون کاررا بمدعای خود دریافت وسردار محمدامین خان رابا کید خود ازخود کرد وباسرکار امیر شیر علیخان دشمن ساخت وکیادی خودرا بحکرسی نشاند بعد ازان بسخن های مکر آمیز خودرابروی کار آورد وبحضور سردار محمد امین خان عرضه کرد که سرکار امیر شیر علیخان ماوشمارا بحال خودنمی گذارد کدبا حکومت قندهار که از پدر میراث داریم حکومت ورزم وبا دادپدر قناعت داریم اول فرمان اورا جواب باید

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 105 of 468

فرستاد دوم زود تر اندار کـ اشکر کشی باید شد و انجام اشکررا منظـم باید
کرد و آمادهٔ جنگ باید بود و لشکر کشیدن و آمدن سرکار اقدس را انتظار باید داشت
زیرا که سرکار از ما و شما شکایت کرده و بندگان ما باید از کردار وی شکایت
داریم و یقین داریم که عنقریب بادریای لشکر خود آمد و ما و شمارا آسوده و آرام
نخواهد ماند هرچند زود تر اندار کنید داریم بهتر است باری چون سلسله کید رباشد و فتنه
انگیزی سردار محمد شریف خان ثمر بخشد و هنان اختیار و در قبضهٔ اقتدار مذکور
شداول درجواب فرمان سرکار سکوت ورزید وجوابی نفرستاد دوم لشکرهای قندهاررا
آماده ومکمل ساخت سوم به تسخیر قلعه کلات که در آنوقت بدست سردار فتح محمد خان
پسر وزیر محمد اکبر خان بود کمر بست و اراده گرفتن کرد لهذا سردار محمد امین خان
سردار محمد شریف خان را به تهیه واندارک لشکر کشی در قندهار بگذارید

اکنون از حضور سرکار امیر شیر علی خان تحریر دارم.

لهذا بندگان اقدس بعداز فرستادن فرمان قندهار امیدوار جواب از حضور سردار
محمد امین خان بودند جواب نرسید هرچند که یومیه اخبارات نفاق مشوار از جزوی و کلی
از قندهار میرسیدا مابندگان اشرف درصبر وتحمل می افزودند وبزرگی را از دست
نمی دادند تا آنکه مدتی طول کشید وجوابی نرسید خیلی مزاج اقدس تغییر کرد و کدورت
آمد شد ناچار فرمان ثانی اسمی سردار محمد امین خان فرستا دند ومختصر حرف چند درج
کردند اعنی جواب نفرستادن وسکوت ورزیدن از بهر چیست پاسخ فرمان دوم از فرمان
اول اضافه ترطول کشید وجوابی بحضور اشرف اقدس نرسید چون فرمان ثانی تاخیر شد
وجوابی نرسید تاب وطاقت بحضور شهریار عدالت گستر باقی نماند و غضب برطبیعت
بندگان سرکار مستولی شد وبحیرت ماندند ومنفکـر شدند بهرحال چند روزی چنین
گذشت بازهم از کمال عظمت وبزرگی درصبر وشکیبائی اقرار دند فرمان ثالث باین
مضمون فرستادند که ارجمندا فرمان اول محبت آمیز وفرمان ثانی شفقت خیز به آن ارجمند
وبرادر پرستیز فرستاده شدوانتظار جواب مدتی گذارش یافت واز اخبار درگذشت
وجوابی نیامد ظاهر شد که دولت خداداد منظور نظر سردار محمد شریف خان شدوشما
نیز گفتهٔ اورا عمل کردید واتفاق مبدل گردانیدید بکردار خود مختارید اکنون لازم است
که باید وشاید جواب های بندگان اقدس را صریح در باب فقرات فرمان اول و فرمان دوم
بنگارید مبادا سردار محمد شریف خان غماز وفتنه انگیز که بخرابی دولت اقدا نستان
می کوشد سکوت ورزیدید فرمان سوم را سکوت نکنید وتا خیر ندارید که موجب
کدورت وباعث نفرقه وبربادی دولت خواهد شد دیگر بندگان اقدس طاقت نمی دارد هرچند
واضح است که عقل خدا داد را برباد دادید وبکید مکیدان گرفتار شدید و فتنه
انگیزان هنان اختیار را از دست شما ربودند وبخرابی دولت شما وبه نامی دولت خداداد
کوشیدند وفرمان های بندگان سرکار که سراسر نصیحت وشفقت بود در باب شما بجوی نگریدند
اکنون در امورات خود مختارید اما بطریق محبت التماس میدارم که جواب فرمان سرکار
را واضح بفرستید تا از روی عریضه شما دانستهٔ بندگان اشرف گردیده بعمل آورده شود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 106 of 468

تاکید است مختصر کسلام چون فرمان ثالث بقندهار رسید وسردار محمدامین خان وسردار محمد شریف خان مطالعه نمودند سردارمحمد شریف کمایهٔ فساد وکینه بود وفتنه‌را برپا موده بود جواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان رابدون امر واجازهٔ سردار محمد امین خان باختیار خود نوشته کرد وبحضور سرکار فرستاد .

سواد عریضه قندهار درجواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان ازجانب سردار محمد شریف‌خان فدایت شوم‌فرمان اول‌وثانی وثالث رسیده زیارت شدامیر کبیر جناب بندگان سرکار اشرف اقدس رایاد شاه خطهٔ افغانستان وجاه نشین مقرر میکردند ودگین‌دولت افغانستان را کماکان به تصرف بندگان سرکار درآوردند وبرادران واقوام وجمیع‌افغانستان رالامربفرمان برداری سرکار والافر مودند وجمله را نصیحت دادند کهازفرمان سرکار تجاوز ندارند وبامرونهی پادشاه خود باید مطابق فرمودهٔ خداورسول اکرم ص (بعمل) آرند اکنون اظهر من‌الشمس است که جمیع افغانستان تحت‌فرمان وخدمتگاروودعاگوی دولت خداداد امت‌اند بنابرین امید است که امیر کبیر درخصوص‌برادران واقوام وبزرگان افغانستان‌البته بجناب سرکارهمایون هم سفارش نموده‌باشند افضل‌ازهمه دربارهٔ برادران وجایداد موروثی‌شان بیشترتاکید وسفارش کرده‌باشند چون‌بندگان اقدس بدولت واقبال‌برتخت سلطنت افغانستان برقرار شدند هنوز سالی نگذشته بود که باندک بد رفتاری سردار محمداعظم خان بحرابی برادر بزرگ سردار محمدافضل‌خان کمربستندودولت عظمی‌خرج کردند ورنج سفر را برخود گرفتندتابه ترکستان مشرف شدند عاقبت نگذشتهٔ سردارمحمدرفیق‌خان که شکست دولت افغانستان را خواهانند یک رکن سلطنت خود را خراب کردند ومنک موروثی او را از تصرف او بدر نمودند اضافه براین همچنان شخص بزرگ که بزرگترین برادران بودند وسزاوار صدگونه نوازش داشتند هرچندگناه کارمی‌بودند مناسب ولایق حبس نبود ند هنوز همان قضیه انجام نیافته وزبانها جاریست وسالی ازین فتور وبد نامی نگذشته ومردم زمانه متحیرند وسبب قضیه رایکی ازدیگر سوال میکنند که چرابندگان اقدس چنین کردند قدایت گردد همان قضیه هنوز برپاست واز زبان مردم تا فتاده که خیال سرکار بحرابی قندهار کمر بسته وفوراً جزوی سخن را دست آویز میسازند چنانچه کمان طلاء که بنظر مردم مشهور آفاق گردیده لاکن طلبای موجود نشده هرچند درکان تردد ومخارج بیشتر میشود کمتربهم میرسد قندهاران وفتنه انگیزان آزادوات بزرگ قرار داده‌اند وبندگان سرکار بگفتهٔ اوشان عمل کرده طالب شده اند وطلب حضور فرمودند وحقیقت کمی وافزونی کان طلاء را بحضور مشخص نمی دارند انصاف باید کرد کجا سزاوار بزرگان و یاد شاهان خواهد بود عرضه داشت دیگر درخصوص شکست وریخت دیوار واطراف شهر قندهار که برهم وخراب شده‌بود بعد ازسفر هرات که خرابی وفرسودگی اوبه‌نظر معلوم می‌شد امربمرمت کاری فرموده شداین راسرکار ذوی الاقتدار بگفتهٔ فتنه انگیزان وغماز ان اسباب بزرگ پنداشته سبب آبادی اورا فرمان فرستا دند وحقیقت چون وچرای او را خواهش کردند خوشتر ازهمه نوازشات بندگان سرکار که غلام عقیدت کیش را فتنه انگیز خطاب کردند افضل آنکه مرحمت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 107 of 468

فرموده اند که ازرمان خورد سالی بپیشه غلام قمازی باشدالبته یقین خواهد بود زیرا که
پرورش یافته حضور بندگان اقدس میباشم واز طینت غلام میدانند و حال خداوند عالم
راگواه طینت خود میگیرم که شب وروز کشش و کوشش وسعی درراتفاق میدارم واز فاق
دوری میجویم باوجود آن از حضور سرکار نفاق اندیش مرتبه بزرگی یافته امروباین اسم
سرافرازی حاصل نموده ام پس دربنصورت پادشاه افغانستان وسریر آرای خطهٔ مذکور
پر ایاب وهر خصوص دربارهٔ دعا گویان مختارند وامرامر بندگان اقدس است واین
دعا گویان وخدمتگاران فرمان بردارند هرگاه مرحمت شهریاری این خدمتگاران را
سزاوار حکومت قندهار ولایق خدمتگاری ندانند مختارند فرمان عزل بفرستند البته
دعا گویان سررا قدم ساخته بحضور سرکار انور والا رسیده میشود امید است که
درحضور فیض ظهور بخدمت گذاری چندالی (کمش نرداری) ؟ سرافرازفرمائید زیرا
که چند الی حضور بهتراست ازحکومت قندهار وفخر غلامان استوالسلام ،خلاصهٔ سخن
چون عریضهٔ قندهار بحضور اقدس شهریاری واردشد واز حضور مبارک گذارش یافت
ومضمون عریضه کهسراسر فتنهانگیزی ونفاق بودسرکار عدالت گستر رابه غضب درآورد
وعریضهٔ مذکور را درحضور بزرگان مجلس خواندند وفرمان مبارک جاری کردند که
ای مردم امروز بفضل خداوند درافغانستان اسم پادشاهی بنام بندگان حضرت است
وجای نشین پدرمیباشم هرگاه افغانستان کهتابع فرمان سرکار اقدس میباشند امری
پیدا شود وظاهر گردد چنانچه کهان طلاء قندهار لازم خواهد بود که خود یا ملازمان ملک
وحاکمان ولایت بحضور سرکار عریضه بدارند یاده ، بعدازان که آنها غفلت ورزند
ویاسهوا فراموش دارند واطلاع عریضه ندارند وبندگان اقدس ازدیگر طرف اطلاع
یابند سزاواراست که فرمان فرستاده جویاشودیاخیرورفتن آنیکه سرکاراز خواست دارد
وجویا شود به حاکمان ولایت بدرسد وسلسله کید جنبانند وفتنه انگیزی را برپا دارند
وفرصت سرکار را بوهمی نگذارند بعد ازان چه توانی کرد واز کمال بزرگی وعظمت
وفرمان روائی چه باقی خواهد ماند انصاف دهید واز در انصاف بحضور اشرف عرض
دارید وسخن حق را بلا مضایقه وبلا ملاحظه اظهار دارید چه اگر حرف بندگان اشرف
وسخن سرکاردرخلاف مروت وانصاف باشد وازقاعده بیرون سخن کند واز در انصاف
تجاوز دارد باید سرکار راماتع شوید ونگذارید که دیگر ازین رهگذر خواه کان طلا
ویاامور دیگر باشد باز خواست دارد اضافه بران هرگاه دلیل دیگر ورفتار دیگر
وکردار دیگر که لازم باشد وسرکار نداند ومتوجه نشود ظاهر دارید تاسرکار
والا بار بهمان منوال رفتار وخود راازملامتی مردم واز خود وبیگانه نگاه دارد لهذا
چون کلام بندگان اقدس تمامشد جمیع برادران واقوام وورزگیان دربار باتفاق عریضه
داشت نمودند وفرمان بندگان اقدس را تقویت کردند وعرض داشت نمودند که امروز
خداوند عالم تاج وتخت وسلطنت افغانستان را بسرکار رعیت پرور لایق دیده وعطا
نموده وتمامی امر ونهی خطهٔ مذکور را در قبضهٔ اقتدار سرکار امر فرموده که
از جزوی وکلی اموری که ظاهر شود سزاوار است که سرکار نیک اختر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 108 of 468

باز خواست دارند و بجمیع خدمتگاران وحاکمان لازم است که هر امری باشد چه از جزوی و کلی بحضور فیض‌ظهور عرضه داشت بدارند وفرمان سرکار ومرحمت شهریار دراین خصوص حق است ودلیلی دیگر بهتر ازین بخاطر غلامان نمیرسد که بعرض اقدس رسانیده شود باری چون سخن بدینجا رسید سردار محمدرفیق خان که وزیراعظم بود ودرفتنه انگیزی وغمازی خیلی مهارت داشت بلکه در اساس تلبیس از وی پیش قدم ترموجود نمی‌شد چنانچه قبل ازین شمه‌ای ازسخن چینی وفتنه انگیزی مذکور تحریر شده بود ودراینوقت دست آویز فتنه انگیزی را دریافته بسخن درآمد بحضور سرکار والاتبار عرضه‌داشت نمود که‌فدایت شوم خدمتگاران حضورو وزراءودر باریان نزدیک ودور پوشیده سخن کردند وبو شیده بعرض حضور رسا ندند غلام تمك پرورده و خرد بزرگ شدهٔ حضور شهریار اقدس والامیباشم وحیات غلام حضور سرکاراست‌هرچند غلام راازعرضه داشت مانع دارند امارگ وریشه ام طاقت آورده نمیتواند غلام نیز چیزیکه بخاطر برسد بدون مضایقهٔ عرضه داشت میدارم با وجود که غلام در سه کلمه عرض کردم هرگاه اجازه باشد وازحضور مبارك امر فرمایند بدون خوف واضح بحضورفیض ظهور ازروی‌صدق وصداقت عرضه‌داشت میدارم.غلام‌نوازا این سلسلهٔ نفاق نه‌این‌است‌که امروز درافغانستان جاریست ازقدیم اینگونه رویدادواین طریقه گزارشات درعالم بوده وهست چنانچه درعصر آدم علیه السلام قابل درحق برادر خود هابیل‌چه کرد باوجودیکه اول دنیا وپیغمبر زاده بوداد و در تواریخ عالم از ین رقم بسیار ثبت‌است چنانچه درزمان فریدون پادشاه کیان که فرزند خود ایرج را به تخت سلطنت کیانی نشاندند سلم و تور که برادر بودند چه نوع ایرج را به قتل رسا ندند واورنگ‌زیب پسر شاه جهان باعث پنجروزه دولت دنیا که بقایی ندارد پدر را ازچشم محروم کردودو برادرخود را به قتل رسانیدند و خودرا بسلطنت عارضی پنجروزه باوجودیکه مبدا نست برقرارکرد ونادر شاه‌افشار همچنان فرزند خود را که برتخت دارای برنشاند عاقبت باندك‌حرفی ازدوچشم بیکار کرد هرگاه از پادشاهان قدیم خصوص ازطایفه کیان که‌سبب عمین حکومت بی‌بقاء پدر بفرزند وفرزند درحق پدر چه کردند تقریر دارم سخن‌بدرازمیکشد ومطلب غلام ازدست میرود لاکن درجمیع تواریخ عالم دراین‌خصوص نظرافگنده شود شاهد مدعا است وخلافی دران نیست فدایت گردم پادشاه وصاحب سلطنت که‌تخت نشین‌شد پدروبرادر وفرزند ندارد وهمه کس خواهش دارد که‌خودرا صاحب تاج وتخت سازد ویاد شاه گرداند اگرچه حال سلطنت نداشته باشدلاکن خداوند بهر کس لایق‌نمی بیندومناسب نمیداند امروز خداوندعالم پادشاهی افغانستان رابقامت سرکار سزاوار دانست وزیبادیده وعطاء فرموده هرگاه بدگمان اشرف میخواهند که برفتار امیر کبیر وفادارند خصوص بابرادران‌بسی دشوار است برادران امیر کبیر پنجنفر خدمتگار داشتند ودست تصرف‌شان ازهر خصوص کوتاه بود امروز ازامیر کبیر نوزده پسر موجود است وبسیاری آن لشکر وتوپخانه دارند وبحکومت میگذرانند وهمه شان خودرا چون سرکار والاتبار بزرگ میدانند لاکن نمیدانند واز حدخود تجاوز مینمایند و غلط مینماید الخ .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 109 of 468

فرد

چراغیرا کـه ایزد بر فروزد　　مرا نعکس پف کند ریشش بسوزد

***

باخدا داد گـان ستیزه مکن　　کـه خدا داد، را خدا داده است

مختصر کلام عرض غلام آنکه خواه برادر واقوام خواه خدمتـگار آنست که فرمان بردارو تابع فرمان باشد ویا خلاص گیرند دوبامر سرکار جان فدا کنندوحق نـمك خوارگی بجای آردالبته همان شخص توبرادر وخدمتگاراست زیرا که فرمان بردار است وپادشاه خودرا ظل الله وخودرا خدمتگار وجان فشان میداند درانصورت که تکین سلطنت راخداوند باکف کفایت سرکارعطا کرده زهی سعادت شخصی که تابع فرمان باشدوفرمان پادشاه رابخود واجب داند والبته روزافزون خواهد بود هرکس که ازفرمان پادشاه تجاوز کندویامرپادشاه عمل نکند وکیفرکارنقش بندد ورهیرابیس باشد البته سزای اودر کنارش داده شود تا گوش زدیگران گردد هرکدام بمرتبهٔ خود دانند وازحد خود تجاوز نفرمایند غلام چون اززمان طفلی و ایام خورد سالی دست پروردهٔ حضور وخدمتگار قدیم وتربیت یافته و نمك خواره ام عرضه داشتی که بعضا طر دارم وبه عقل ناقص دریافته باشم بدون کـم وزیاد وبدون شیب وفریب بعق وراستی بعرض حضور بندگـان اقدس برسانم و پاس نمك خواری بجای آرم زیاده براین امرتامر سرخکاراست. وحافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس. »

امور مملکت خویش خسروان دانند　　گدای گوشه نشینی تو حافظا معروش

خلاصه کلام هرچند سخن بطول انجامید لاکن مجبور کتاب ناچارم با ید بعضی رویدادراشرح واربنویسم تاخردمندان روزگار و دانشمندان کار وزار ازگزارشات چون وچرای رویداد آگاه شوند وبرایشان واضح وروشن وهویدا گردد بهرحال بعد ازبیان های سردار محمدرفیق خان سرکار ذوی الاقتدار پادشاه رعیت پرور شهریار خداجوی بفکر افتادند ومتفکر ماندند زیرا که نیت بندگان سرکـار امیر شیرعلیخان اصلا مایل وراغب به نفاق نبوده و میخواست که برقرار امیر کبیر بابر ادران ودیگر ان رفتار دارند لاکن تقاضای زمانه در ایام سلطنت سرکار بر عکس آن رفتار داشت چنانچه ازرفتار نفاق اندیش برادران و کردار و گفتارشان ظاهر شدبهرحال چند روزی درتحمل افزوده دیـگر درمجالس اظهار نمیفرمودند امادفعه دیـگر شخصی را خوفیه که خدمتگارصادق بود درقندهار فرستادند وامر کردند که چـگونـگی رویداد قندهار را کماحقه وبدون کم وزیاد بعرض اقدس عرضه دارد.

این بود که ازین واقعه یکماه ونیم گزارش یافت شخص فرستاده بازگشته بحضورسرکار واردشد وجمیع رویداد قندهار را ازجزوی وکیلی بخود مشخص کرده وملاحظه نموده بود بحضورسرکار بازگفت وهمه عرضه داشت مذکور ازنفاق ونفاق اندیشی که دیده بود بعرض اقدس رسانید وبغیر ازنفاق سخن دیگر ازقندهارنیاورده بودچنانچه افضل نفاق آنکه سردارمحمدشریف خان به تسخیر کلات کمرخود رابسته ومیخواهد که بزودی اشکر فرستاده تصرف بدارند چون سخن بدینجا پیوست خصوص تسخیر کلات که بعرض بندگـان والارسید دیگرصبروتحمل بسرکرادقس باقی نماند فوراً سردارمحمدعلیخان که ولیعهد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 110 of 468

و صاحب اختیار دولت افغانستان بوده بحضور مبارک طلب کرده امر فرمودند که زودی سرشته لشکر و انجام سفر را از هر خصوص آماده و تیار کرده شش ماهه تنخواه بجمیع لشکر و افواج خونخوار داده انتظار فرمان باشید که عنقریب بفضل خداوند عازم قندهار خواهیم شد و فوراً سه هزار لشکر جرار جنگ دیده بسرکردگان هوشیار مامور کلات بدارید که بلاتوقف خودرا بزودی در کلات رسانند و در کلات ازدست برد دشمن خود را نگاهداری مایند زیرا که سردار محمد شریف خان اراده دارد و میخواهد که بالای کلات لشکر گرفته برود و با عیال سردار فتح محمد خان مقدمه بدارد و شمشیر خودرا باعیال نشان بدهد و ظاهر سازد امازدرگاه خداوند امید وارم که عیال سردار فتح محمد خان باقبالی خاصه دار که در کلات موجود داشت از عهدهٔ سردار محمد شریف برآید مختصر کلام چون بندگان همایون سردار عالی سردار محمدعلی خان انجا بسفر رااامر فرمود داد و بعدازان رفتن قندهار رابخود جزم کرده روزرا بشب شب رابروز می آورد و خیال رفتن شان بجانب قندهار بسیار بود واراده و تلاش شان ازحد افزون چنانچه منشی حضوررااامر فرمودند که فرمان صریح بجهت سردار محمد امین خان تحریر کند حسب المهمان پذیر باشند .

(سوادفرمان سر کارامیرشیر علیخان درقندهار باسم سردارمحمدامین خان)

مدت یکسال بیشتر است که بندگان سر کار آن ارجمند برخوردار را بفرمان بسیار ازفرستادن زحمت داده چنانچه زمانی که ازسفر ترکستان باز گشته وارد کابل گردیدیم تا حال چندین فرمان محبت آمیز که سراسر شفقت ومحبت بود بجهت ارجمند فرستاده شد بلکه ارجمندی را بازوفرزند ودولت شریک ولهم خوار سر کار دانسته بطریق التماس بعضی مطالب رادرفرمان درج میفرمودم چنانچه نمونه طلاء دست آویز سخن چینان شد واین همه فتنه انگیزی برپا گشت و کیدو کیادی برروی کار آمدولانموقعه خواستن منظور ازشکر بت درگاه پروردگار وخرسندی حضوربندگان اقدس بود سبب توقف کردن وجواب نفرستادن چه شعور عکس آن رفتار نمودن ازچه روست اضافه بران بومیه اخبارات متوحش بحضور رسیدن وبه تحقیق پنجا میدن چرا از حضور اقدس کدام بدرفتاری صادر شده که باعث این همه کدورت ارجمندی گردیده وشما را بخوف وانداخته است خداشاهد احوال است که بندگان اقدس تا کنون دولت شما را ازخود میدانست وشمارا بازوی خود قرار میداد وچندین اخبارات تحقیق شده را که شنیده می شد ناشنیده می انگاشت وتحمل میکرد با وجودیکه حسبا مقه دانسته بندگان اقدس بود که فتنه انگیز بزرگ وسخن چین غماز محمد شریف خان که در حضور شما حاضر است یکه کلیه اخبارات راازدست شما ربوده اند چنانچه فرمان سر کار باسم شما فرستاده شد وجواب فرمان بهمر سردار محمد شریف خان بحضور اقدس رسید که سراسر نوشته مذکور ازاتفاق وفتنه انگیزی بود که تمامی عریضه اوچیزی نوشته بود که سزاوار شان خود مذکور میداشت اینقدر جرئت وبزرگی از کجا پیدا کرده که اینچنین

بادشاهان متاخرین (۱۰۰۰ جلد) ب محمد صادق ۲ نماینده مذکور ر باشنده محمدی رجب علی ۴ ر ۷ ر ۳۲

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 111 of 468

بی اد با نه عریضه گرده و سبب چیست که خود شما با اختیار خود عریضه نمی فرستید و هر مطلبی و خواهشی که داشته باشید در عریضهٔ خود درج نمی‌دارید وعنان اختیار خود رابسردار محمد شریف خان فسادپیشه وامیگذارید که خود را مشار الیه وصاحب اختیار میسازد وگستاخانه پیش‌میاید لهذا هرگاه عریضه مذکور بامرشما است عجباست وعقل خدادادهٔ شما کجارفت وحرمت برادری و بزرگی سرکار چراحك‌شدوهرگاه ازامرشمابیرون است عجب‌تر ازان است زیرا که نامبرده از گفتار های ناصواب خودمالی رابرباد داده ومیدهد چنانچه اظهر من الشمس است که خاطر شما را ازحضور سرکار وخاطر اقدس را ازشما آزرده ساخته ومیسازد پس دراین صورت که اختیار دارحضور شما سردار محمد شریف خان باشد ازحضور سرکار خبر بدهید که خوفیه سخن نکند ومطلب را مرداد اظهار بدارد چنانچه میرزا زکی‌در کتاب درةالدری تحریر کرده است:

قطعه

چون بوظلمون مباش هرلحظه برنگ — یارنگ چوموم باش یاسخت چوسنگ
یابرسر صلح باش یا برسر جنگ — یارومی‌روم باش یازنگی‌زنگ

مختصر کلام ارچندهرگاه نقصان وضرری ازحضور سرکار ذوی‌الاقتدار بشما رسیده‌باشد کدام است که بندگان اقدس بیدرفتاری خود نمیداند اما ظاهر وهویدا است که‌این همه زشتی ونفاق دلیل دیگر ندارد الاآنکه از صحبت وهم نشین‌بد وفتنه انگیزی‌آن چنانچه دراین آوان و دراین اوقات شنیده میشود که‌بخیال فاسد سردار محمد شریف خان اراده دارد که کلات‌را تسخیر کرده بتصرف خود در آورد اکنون فکر کنید وملاحظه بدارید که سردار فتح‌محمد خان برادر زادهٔ برادر بزرگ ما وشما است باوجودیکه کلات تصرف کردن بفضل خداوند واقبال پادشاه عدالت گستر آسان نیست بااینکه عیال‌سریرست کلات میباشد وفایل خاصه‌دار خدمتگاراست. پس‌دراینحال ظاهرشد که سخن غمازوفتنه انگیز بحضور شما تاثیر بخشیده ومیبخشد وشمارا وعقل‌شمارا ضایع‌ساخته‌وبرقرارنمیگذاردوهرگاه‌عقل‌وهوش‌و فکرشما ضایع‌شده باشدضایع‌چه‌تاثیرمیبخشد وارسال‌نامه‌های‌محبت آمیزچه‌سودزیرا که‌رهبرشما فتنه‌انگیزاست وشمامخلص وپیرو آن حال‌بضوربندگان اقدس لازم‌شد که‌مع الخیروالعافیه عازم قندهار شود چنانچه امروز اراده سرکار به‌آمدن قندهار جزم‌است انشاالله تعالی که عنقریب بفضل خداوند ومرحمت حق‌سبحانه وتعالی بادریای لشکر خونخواروامواج بی‌شمار کوچا کوچ‌عازم قندهار وملاقات برادرعالی مقدارخواهم شد امیداست که آن ارجمندی از روی محبت وبرادری مهمان پذیر باشند و بعد ازرسیدن قندهار آن‌برادر نیکو خصال از طریقه صداقت وراجع بعقل کامل خود شوند بلکه ازروی نصیحت‌بندگان اقدس

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 112 of 468

التماس میدارد که‌ازفتنه‌انگیز وغماز سخن‌چین بدرفتار کناره جویند که‌ازین زیاده ترموجب کدورت‌ورسوای نشودخلاص‌سخن‌چون فرمان شدگان‌سر کار روانه‌قندهارشد بعدازان برفتن قندهار عزم‌سر کار جزم‌شد که‌باید وشاید برودی عازم آنصوب شوند ودررفتن تاخیر ندارند چنانچه سردار محمد علیخان رابحضور مبارک‌طلب‌فرموده جویا شدند که‌قبل ازین درباب انجام رفتن سفر فرمان شده‌بود تاحال الینه سر شته لشکر واقواج ظفرائر رابخوبی ودرستی کرده باشید زیرا که بعدازفرمان فرستادن جای‌صبر وتحمل باقی‌نمانده بایدبرودی اراده‌شود اتفاقاً درهمان حین که‌طبیعت سر کار کدورت آمیز وملال آگین بود ازنقد برات ازلی ومقدرات لم‌یزلی که چون وچرارا درآن مدخلی نیست اسباب دیگر برویکار آمدکه سراسرنفاق‌بود چنانچه‌شاعر میفرماید -

قطعه

چون رفته بتقدیر دگر گون نشود — یکذره ازآنچه‌هست افزون نشود
هان تاجگر خویش زغم خون نکنید — کز خوردن غم‌بجز جگر خون نشود

مختصر کلام‌مصدقات این کدورت آنکه عریضه عیال سردار فتح‌محمد خان باتفاق سر کردگان خاصه‌دار که‌مامور کلات بودند بحضور شهریار بلند اقبال سر کاردوی الافتدار رسید مضمون عریضه آنکه فدایت گردیم‌سه‌یوم میشودسردارمحمد شریف‌خان بالشکر قراوان بتسخیر کلات وارداطراف قلعه‌شده وقلعه‌راچون تکین درمیان گرفت واطراف قلعه لشکر گاه ساخت لاکن تاحال مقدمه برپانشده اطلاعاً عریضه‌بحضور اقدس فرستاده شد امید واریم ازدرگاه الهی که بفضل کرد گار و طالع همایون سر کار دست تهی باخجالت بسیار برگردند وسردار مذکور بقیاس آنکه در کلات یک‌نفر عیال‌میباشد وفوراً کلات رامسخر میکنم زهی‌خام‌طمع‌از درگاه‌خداوندامیدوارم که‌چنان سرزنش دادم بجانب‌قندهار الفرار گویان فراردشت اه‌ازسازم که‌درچربده های‌روز گارثبت گردیده بیادگار باقی‌نماند اکنون محرر کتاب‌و تحریر کنندهٔ گزارشات بعرض خرد مندان دشوار پسند ودانایان دانشمند ونکته گیران روزگار میرساند که‌درافغانستان مقدمه‌جات بسیاری همیرسیده چنانچه یکجانب فقرأوجانب دیگر سپاه‌وبعضی جنگ های‌مختصر زیاد رخداده که‌چندان مطاعی درنزد جنگ‌های‌بزرگ نمی باشد هر گاه در تاریخ هشتاد ساله کتاب که تحریر میدارم بشمار می آورم افزون ازشمار بقلم می‌آید لاکن ازآنها درگذشتم ودر تواریخ هذا بحساب نشمردم مقدمه جاتی که‌بزرگ بود وطرفین آن دوپادشاه قوی شو کت بهم میزدند وجنگ میکردند وبهر جنگی خلقی ازطرفین کشته میشدند وبقتل میرسیدند و سلطنتی برباد میرفت وبزرگ پادشاهی ذلیل وزبون میگشت اینچنین مقدمه جات را فصل قرارداده در قید تحریر درآوردم وبهتر ومختصر دانستم تا برخوانندو و سامع و شنونده ملال نرسد وبذوق وشوق تمام ازنظر گذرانده تحریر کننده را که زحمت بیحد دیده بدعا یاد فرمایند -

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 113 of 468

فصل سوم مقدمهٔ قندهار در حدود جلتك وقتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان وشکست لشکر قندهار وفتح نمودن لشکر کابل

مختصر کلام چون عریضهٔ کلات منظور حضور سرکار امیر شیر علیخان گردید وآمدن سردار محمدشریف خان ورخصت فرمودن سردار محمدامین خان ومقدمه کردن باعیال برادر زاده خودشان آتش غضب در کانون سینهٔ سرکار شعله‌زن شد و متحیر ماند وبحیرت فرورفت وتعجب کرده که بمثل سردار محمد امین خان شخص کامل وعاقل وپادشاه زاده که‌چندین نشیب وفراز رابچشم نظر دیده وتجربه حاصل کرده بکدام دلیل وبکدام عقل و هشیاری میگذارد که سردار محمد شریف خان با لشکر بسیار بالای کلات بمقدمه یك نفر عیال که آنهم عیال سردار فتح محمد خان برادر زاده خود مذکور باشد ازهر افضل که‌بدون شوهر باشد وشوهر ش در ترکستان صاحب حکومت وهمه رابداند ومنظور نظرش باشد بکدام دلیل وبرهان وبکدام غیرت ومردانگی وبکدام ناموس‌خواهی سردارمذکوررامیفرستد که‌با لشکربسیار بجنگ عیال برود ومقدمه نماید بهرحال بعد ازفرمان سرکار که‌در مجالس مرحمت کردند فوراً درجواب سرکردگان کلات فرمان فرستادند ودرفرمان درج کردند که‌قبل ازین ازحضور اقدس لشکری آماده ومکمل بجانب کلات فرستاده شده‌البته‌وارد کلات‌شده‌باشند امیدوارم ازدرگاه خداوند که‌بعد ازورود بکلات سزای بد رفتاری سردار محمد شریف خان‌را در گذارش‌داده‌و شنده‌انشاالله تعالی‌خودبندگان‌سرکار بتوکل کردگاربا لشکرخونخوار وفوج بی‌شمارچون دریای موج‌دارعقریب کوچا کوچ‌عازم کلات‌وقندهار است‌لازم که کمر مردانگی بسته تا ورود بندگان‌سرکار کلات راپاسداری کنندونیکنامی وسرافرازی خودرا بحضور اقدس‌طالب‌باشند زیرا که ازمردان‌روزگار نام‌نیکودرعالم دنیابیادگار است خلاصه کلام هنوز فرمان سرکار درکلات نرسیده بود که لشکر نامور کلات بنزدیك کلات رسیدند ویك منزلی فرود آمدند که فردا باید بسردار محمدشریف خان ولشکر مذکور مقدمه کنند اماخبر ورودشان بکلات رسید لشکر قلیل حصار خرسندی کرده ازقلهٔ تارزیجك که‌مابین کلات است ومنزلگاه‌توپ‌بیست ویك توپ شادیانه زدند وگوشزد لشکر مخالف کردندلاکن لشکر قندهار که بدور قلعه افتاده بودند وبخیال گرفتن قلعه‌روزرا بشب میرساندند ازشنیدن این‌اخبارتاب وطاقت‌برای‌لشکرقندهار باقی نماندترك کلات گفتندوراه قندهاررا پیش گرفتنداهذاهنوز بندگان اقدس‌ازدارالسلطنه کابل حرکت‌فرمانشده بودند که عریضه‌سرکردگان کلات بحضور سرکار رسید مضمون عریضه آنکه باقبال پادشاه‌قوی شوکت بورود لشکر کابل دریکمنزلی کلات‌تاب و توان بلشکرقندهار باقی نمانده فرارداشت ادبار گردیده راه‌قندهار بادل پردرد سرگرفتند وخبرفراری شدن خودرا بسردار محمدامین خان مژده‌رسان کردندزیرا که باهر سردار مذکورآمده امیدوارفتح کلات بودند بعد از ان لشکر جرار کابل که کمر بجنگ بسته بودند وقصد مخالف کشی داشتند فردای آن واردشدند لهذابعد ازعریضه کلات سرکار اقدس سردار سالار وصاحب اختیار لشکر سردارمحمدعلیخان که‌قبل‌ازین‌تهیه وتدارك لشکررا بدرستی نموده‌بودند بحضورطلب کردامرفرمودند که‌لشکرنظام وافواج‌در یاموج

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 114 of 468

بیگی دویوم حرکت فرماشده کوچا کوچ لازم وروانه قندهارشوند وتاحدودمقر که سرحد کلات است رفته استقامت دارند وانتظار ورود بندگان اقدس باشند لاکن بخوبی ودوستی خودرا واشکرظفراثررا نگاهداری کرده شرط احتیاط که لازمه سپاهی گریست بجاآرند که انشاءالله تعالی بتوفیق کردگارعنقریب بندگان اقدس امجدوالا ازدنبال رسیده درمنزل مقرنزول اجلال میفرماید بعد ازان بتوکل خداوند باجمیع افواج خونخوار وتوپ وتوپخانه وآلاته ازمنزل مذکورحرکت فرماشده عازم مقصود میگردیم تاخداوند چیزیکه خواسته باشد ازپردهٔ غیب ظهور خواهدرسید اما بندگان سرکار بازهم رضاء بخرابی دولت خدا دادنمی باشد باوجوداینقدر بدرفتاری سردارمحمد امین خان هرگاه ازخواب غفلت بیدار شده بگفته فتنه انگیزان عمل نداردو باداب پیش آیدوملاقات سرکار را بخود سزوار داند وبی نفاق نگردد ونفاق اندیش را ازخوددور دارد البته بندگان اقدس نیت خرابی بهیچ بندهٔ خداوند اگرچه جزوی باشد ندارد خصوص بسردار محمدامین خان که فرزند وبرادروبازوی سرکاراست چگونه شررروامیداردوبخرابی فرزند خود کمر میبندد بلکه تیشه برپای خویش میزند وبخرابی دولت خود میکوشد ورکن سلطنت خودرا برباد میدهد وبازوی خودرا قطع میسازد امیدوارم ازدرگاه خداوند روزی که بعقل خداداد سردار محمدامین خان بی دغدغه بحضوراشرف مشرف شودوبدیدار خود سرکار والانبارا ازخودخرسند سازد درهمان منزل که ورود سرکار باشد خلعت واتمام باشمشیرجواهر نشان واسپان تازی نژاد بوی انعام فرموده از حضور فیض ظهورباسرافرازی نامبوایس بملک موروثی که قندهار باشد فرستاده شودوبندگان سرکار باالشکرجرار ازهمان منزل واپس عازم کابل شده شکریت خداوندرا بجاآرد زهی سعادت ونیک اختری سردارمذکور که براه حق دعوت شود زهی اقبال وفرخ فالی بندگان اشرف که بدون بدنامی دولت خداداد آسوده جانب مقصد بخرسندی مرحله پیما شودلاکن بفکر بندگان اقدس میرسد که امروز جمیع امور قندهار واختیارات کلی وجزوی تا آنکه عنان اختیار سردار محمدامین خان درقبضهٔ اقتدار سردارمحمد شریف خان فتنه انگیز ونفاق اندیش میباشد ومطابق نیت وگفتارسرکار سردارمذکور بعمل نیاورد وخود را ذلیل وزبون سازد وبرای سرکار بدنامی حاصل دارد وازجادهٔ خود تجاوزکند ورجوع بشکست دولت نمایدواینمعنی احوال که ظاهرملاحظه میرود باقی بماندبنابهٔ غفلت درگوش دارد وفریب سردار محمدشریف خان رفتاردارد ودرمقابل سرکاراشکرکشی کندچنانچه بالای کلات لشکرفرستاده وبی نیل مرام بازگشت بعدازان لازم می شود که بندگان سرکار درمقابل حرکات شان رفتار بدارد وسزای بدکرداری شان رادرکنار شان بدهد وفتنه انگیزی اورا که ظاهروهویداست بجزا وسزا برساند تا گوشزددوست ودشمن شود وهرکس ازجادهٔ خودتجاوز ندارد وعبرت مردم زمانه گردد هرگاه سرکار اقدس چنین نکنند وبازخواست ندارد پس ازمنزلت سرکارونشان سلطنت چه باقی خواهدماند وعظمت وشوکت پادشاهی چگونه خواهدشد اکنون درچند مجالس بندگان اقدس اینقدرسخن راندوبیان فرمود خداوندعالم رابصدق نیت خودشاهد گرفتم که بحق سخن کردم وبراستی بیان فرمودم اضافه براین بخاطرداشت ازچندی سردار محمدعلیخان که ولیعهدوجانشین بندگان سرکار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 115 of 468

است ودر باب کاکای خود سردار محمدامین خان همیشه ازدرصلح وصلاح سخن میزند ورجوع بصلح میدارد وهمه سخنهای ارجمندی بسر کار اقدس منظور راست و ازنیت صافی خود بحضور سرکار عرضه میدارد وحق بجانب ارجمندی است اول درجهانداری گمترقدم زده زیرا که خردسال است دوم بصحبت کاکای خود ملحق شده وازطینت ورفتارشان آگاهی ندارد باوجودیکه حرکات شان رادرنموله طلاء ولشکر فرستادن بالای کلات ملاحظه فرموده باآن همه راجع بصلح است . اکون که مع الخیر درمقابل سردار محمد امین خان کاکای خود ار جمندی رسید وحرکات شان راملاحظه فرمود و رفتارشان رابچشم سردید بعدازان بحقیقت شان میداند وآگاه میشود اکون بتوکل خداوند ارادهٔ رفتن وعزم سرکار جزم است ای فرزند زودتر بخیر وخوبی بالشکر جرار و افواج بی شمار که قبل ازین از حضور امر شده بود باید یکی دو یوم ازشهر کابل حرکت کرده عازم وروانه قندهار شوید وتاخیر ندارید تاروزیکه واردمنزل مقرشوید بعدازان درمنزل مقرتوقف میدارید هرگاه درغزنین بنا باعث آسودگی لشکر وآرامی اسپ واشتر یکی دویوم استقامت کنید جایز است لاکن تامنزل مقر کوچ کوچ میروید زیرا که دیگر جواب وسوال باقی نمانده وآنگاه که داخل مقرشدید تاورود سرکار شرط احتیاط بجامی آریدوامیدوار ورود بندگان سرکار میباشید که انشاءالله تعالی بندگان اقدس نیز عنقریب باافواج کوه پیکر ولشکر بی حدومراز دنبال شما درمنزل مقررسیده باهم ملحق میشویم و جانب قندهار باتفاق همدیگر چون سیل بی گمان خواهیم رفت مصرع تا یار کراخواهد ومیلش به کیباشد خلاصهٔ کلام حسب الامر سرکار والا بندگان سردار عالی مقدار باشکر فراوان و افواج بی پایان بافر فریدونی وشوکت جمشیدی وجرئت بهرامی وطنطنهٔ اسکندری اماده وتیار وبحضور سرکار باعث دعاوفاتحه رسیده اذن رفتن خواستند بندگان سرکار بازرگان دربار ازتخت دارائی حرکت فرماشده داخل لشکرگاه صفری شدند همچنان لشکری به نظام دیدند که چشم بهلنده ندیده بودند بعدازان یک یک سپاه را ازافسر و سپاهی از مد نظر گذرانده کمال پادشاهی وبزرگی را دربارهٔ سپاه بجاه آوردند ومرحمت شهریاری را بادارسا یدند وجمله لشکریان رااززیرقرآن بصحابت علماء وسادات گذرانده دعاوفاتحه دادند وبه فتح وفیروزی مرخص کردند بعدازان فرزندارجمند خودرا دربارهٔ لشکرنوازی نصیحت فرمودند وبدست مبارک شمشیر جواهرنشان باکمربند دانه نشان در کمرفرزندخود بسته باتفاق سادات وعلماً وبزرگان دربار دعاوفاتحه دادندوسواراسپ گلگون نژاد خانه زاد نمودند وازحضور مرخص فرمود درخودبندگان اقدس بدولت و اقبال بازگشته درتخت کیانی برقرار نشستند وسردار محمدعلیخان با لشکرهای فراوان چون ماه سریع السیرمنزل ومراحل طی کرده وارد غزنین شدند دو یوم اجازه توقف دادند . اکون چند کلمه از جای دیگر شنوید سردار محمداعظم خان که درکنارم وزمت حاکم بود وقبل ازان درو قت سفر ترکستان ومحبوس شدن سردار محمد افضل خان چقدر کوه بشری داشت بمثل سردار محمدشریف خان درنفاق تردد کرد وبخاطرداشت که شاید با سردار محمدافضل خان که برادر اصلی او بود متفق شده گوی مراد ازمیدان سلطنت افغانستان برباید ممکن نشد عاقبت که ترکستان ازتصرف سردار محمدافضل خان بر آمدودست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 116 of 468

انتظام سردار محمد اعظم خان کوتاه گشت ناچار در جا بداد موروثی خود که کرم وزرمت بود استقامت کرد و انتظار فرصت می جست در بنوقت که از نفاق سردار محمد امین خان و لشکر کشی دارالسلطنه کابل شنید و شب و روز آمده کارزار بود فوراً افواج خود را آماده و تیار کرده بفکر شیخون بود که شاید غفلتاً خود را بلشکر کابل اندازد و حمله ور شود چنانچه بهمین خیال باطل در حدود کرم وزرمت شب را روز میاورد و بجهت سردار محمد امین خان نیز مشفقانه سلام کرده خط دوستی میفرستاد و خود را پیوند میداد و شیوه غمازی بکار می برد و خواهش داشت که با سردار محمد شریف خان رابطهٔ دوستی پیدا کرده خرابی کلی بهمرسد چون دراین وقت که ازفرستادن لشکر کابل بجانب قندهار اطلاع یافت که سردار محمد علیخان با لشکر های فراوان بیشتر عازم مقر میباشند خیال کرد که بلشکر سردار مذکور دستبردی بدارد و غفلتاً شیخون زند بهمین ارادهٔ فاسد لشکرهای آمادهٔ خود را حرکت داد و نیت کرد که در بین راه کمین کرده چشم زخمی بلشکر ظفر اثر برساند و کاری از پیش برد لاکن شاعر میفرماید

فرد

جنگ و صلح ای محل ناید بکار　　جای گل گلباش جای خار خار

واستاد دیگر گفته

مکن ستیزه که چرخ از ستیزه کاری خویش　　ره ستیزه بیندد ستیزه کاران را

مختصر کلام سردار محمد علیخان که داخل قرنبین شده دو روز امر بتوقف لشکر فرمودند اتفاقاً این خبر گوشزد سردار مذکور شده بتحقیق رسیدند گان عالی رو بداد سردار محمد اعظم خان را بحضور یاد شاه قوی شوکت عرضه داشت نموده گزارشات که شنیده بودند در عریضه درج کردند و فرستادند و اجازه مقدمه خواستند و عرض کردند که یکنفر سر کردهٔ چرار با لشکر ظفر اثر در مقابل لشکر سردار محمد اعظم خان فرستاده شود تا دمار از روز گارشان برآورد باری چون عریضه سردار مذکور بحضور سرکار والا نیار رسید از حضور فیض ظهور گزارش یافت.

بعد ازان از حضور سرکار اجازه شد چون فرمان اجازه بسردار دلاور رسید پنجهزار از لشکر خونخوار با توپهای آتش بار از پیاده و سوار بسرکردگی جرنیل داود شاه خان که افسر بزرگ و سر کرده سترگ و دلاور میدان جنگ که خدمتگار قدیمی بود درمقابل لشکر سردار محمد اعظم خان فرستادند و سرکار امیر شیر علیخان از دارالسلطنه کابل سه هزار سوار و پیاده و توپخانه که همه نظامی بودند از حضور بکمک لشکر سردار مذکور مامور فرمودند که کوچا کوچ بلاتوقف خود را بلشکر جرنیل داود شاه خان برسانند و باتفاق همدیگر بجانب دشمن مرحله پیما شوند لاکن لشکر سردار عالی بچستی وچالاکی در حدود اشتر گردن خود را بلشکر دشمن رسانیده خیمه و خرگاه برپا کردند روز دیگر از نصیبه ازلی مقابل کوه بجنگ شدند و ساعتی از طرفین بجنگ کوشیدند و با توپ و تفنگ جنگ پیوستند.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 117 of 468

شعر

روز جنگ تو شود سرخ و سیاه از خون و گرد موج دریای محیط و اوج گردون برین

تا اینکه تاب و طاقت از لشکر سردار محمد اعظم خان برطرف شد و در مقابل لشکر کابل گمه همه چون شیر ژیان و ببر بیمان باك از مرگ نداشتند بجنگ شان طاقت نیاورده فراری شدند و بجانب کرم و زرمت فراردشت ادبار گردیدند بعد ازان لشکر ظفر اثر بافتح و فیروزی درمنزلگاه دشمن فرود آمده از اسب واشتر و خیمه و خرگاه و بارگاه که ازلشکر فراری باقی مانده بتاراج بردند و برقرار نشستند روز دیگر بقتل رسیدگان هردو لشکر و کشته شدگان طرفین را کفن کرده بخوبی و درستی دفن نمودند روز سوم بجانب کرم و زرمت با لشکر ظفر اثر راهی شدند تا اینکه بحدود کرم و زرمت رسیده با لشکر دشمن مقابل گردیدند و خیمه و خرگاه برپا کردند سه روز درمقابل همدیگر دست بازی داشتند و دستبردی بهمدیگر نکردند روز چهارم آواز کوس و کرنا از لشکر طرفین برآمد وازجا نبین جنگ درافتاد و مقدمه برپا شد و بجنگ درآمدند و جنگ پیوستند و جنگ درانداختند و داد مردانگی دادند و بدلاوری کوشیدند و سر موی درزد و خورد تقصیر نکردند و از کشته پشته ها ساختند و زمین معرکه را از خون دلیران گلگون نمودند درمردی و مردانگی و غیرت و ناموس داری داد مردانگی دادند تا اینکه از غیظ و غضب بسیار که طرفین در ناموس داری گرفتار غیرت بودند نوبت به تیغ تیز و خنجر خونریز و شمشیر بران رسید و باهمدیگر درآویختند و پی در پی حمله ها کردند تا زمانیکه حرکت در بدن شان باقی نماند با وجود آن میکوشیدند و داد دلاوری میدادند عاقبت شکست با لشکر کرم و زرمت افتاد و تاب و طاقت باقی نماند با تفاق سرکردهٔ بزرگ و سرکردگان دیگر فراری شده داخل قلعهٔ درهٔ کی که قلعه بزرگ و حاکم نشین بود درآمدند و دروازه ها را بستند و در و دیوار قلعه را فروگرفتند و رجوع بقلعه بندی نمودند اما لشکر کابل مست و مدهوش چون گرگ گرسنه و پلنگ درنده دست بشمشیر حمله ورشده لشکر دشمن را از پیرد گاه بدر کردند تا اینکه داخل قلعه گردند بعد ازان بفتح و فیروزی اردوی دشمن را تاراج کرده با آرامگاه خود که اردوی ظفر شکوه بود رفتند و برقرار نشستند و بعد از ساعتی بتدارك قلعه گیری کشتگان نمودند لاکن از بسیاری تردد که افزون پراگنده شده بودند شب را توقف کردند روز دیگر کشتگان طرفین را بخوبی و پاکیزگی دفن کردند و خود را آسوده کردند ثانی بتدبیر گرفتن قلعه مشورت نمودند اما لشکر خود را درمقابل قلعه بندی قلیل میدانستند زیرا که قلعه بزرگ و دست پروردهٔ چندساله سردار محمد اعظم خان بود و درمستحکمی از حد زیاد محکم البته سردار محمد اعظم خان که شخص صاحب تدبیر و دور اندیش بود سال پسال مرمت کاری کرده از روی عقل و دانش خاتمهٔ کار را مبدا نست اکنون چون سد سدید قلعه مذکور قوی و بزرگ و مستحکم بلکه حمله بردن بسی دشوار و بسا مشکل ظاهر میشد و سه هزار فقرا با عیال و اطفال درون قلعه نشیمن داشت با اینکه فقرا نامیده میشدند همه فدائی بخدمت سردار محمد اعظم خان بودند و عمری بخدمت شان آسوده و نوازش یافته و احسان دیده بخرسندی میگذرانیدند امروز باید و شاید که از سپاه نظامی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 118 of 468

زود تر جان فدا کنند و مضایقه ننمایند بنابران لشکر کابل متفکر بودند و مشورت می نمودند قضارا هنوز مشورت انجام نیافته بود که لشکر دارالسلطنه کابل ماموری گرم و وزمت بیك منزلی قلعه وارد شدند و خبر ورود خود را فوراً بخدمت جرنیل داود شاه خان و لشکر رکابی مذکور اطلاع دادند و بعد ازان که از جنگ شتابند بلا توقف حرکت کرده خود را بلشکر گاه جرنیل رسانیدند و بلشکر خونخوار پیوستند و ملاقات کردند و داخل مشورت شدند و حکمرانه مردی و مردانگی بستند و یاری حق سبحانه وتعالی و با اقبال پادشاه اسلام پناه دعا وفاتحه کردند بعد ازچهار جانب قلعه راچون نگین درمیان گرفتند ومحاصری کردند وبهر جانب قلعه دمدمه های ساختند وتوپهای آتش فشان رابصدا درآوردند وقلعگیان راازخواب غفلت بیدار نمودند وقلعه را بضرب توپ وتفنگ بلرزه انداختند وفقرای درون قلعه را ازضربت توپ وتفنگ بفغان آوردند چنانچه فغان شان بفلك رسید وفلك کجرفتار بحیرت افتاد ومتحیرمانه بهرحال مخلص کلام آنکه لشکردرون قلعه با وجود اینقدر پراگندگی اصلاً باك از مرگ خود نداشته بادل قوی داد مردانگی میدادند ودرمقابل دشمن قوی بمردانگی میکوشیدند ودرجنگ وجوش تقصیری نمیکردند و دلاورانه ازطرفین حمله وریودند همچنان بغیرت جنگ می کردند که گاه گاه لشکر کابل راالشکر قلعه پست می کردند چنانچه ازسنگرها برآمده بدشت فرارمی نمودند اما لشکر کابل این چنین شکست هارا بخاطر نیاورده بافلعگیان حمله میکردند ودلاورانه داخل قلعه می شدند وباتیغ وخنجر میزدند و میکشتند و کشته می شدند وشجاعانه شمشیرمیکردند ومیکوشیدند ومیجوشیدند وقتل وقتال مینمودند تا آنکه چهارساعت بخوبی مقدمه طول کشید و خلق انبوه ازجانبین کشته شدند وآثار فتح بهیچ طرف ظاهر نشد لاکن فقرای درون قلعه بستوه آمدند زیرا که منزل ومکان برای شان باقی نماند ازهمه افضل آنکه بسیاری عیال واطفال شان ازضرب توپ وتفنگ لشکر مقابل بقتل رسیده وند ازآنهم افزون تر ازگرسنگی وکم غلگی ففان شان بفلك رسیده بود ازبرای ماست مهتاب وازبرای فرس ان خود را بخورشید تسلی میدادند لاکن درکاهکشان فلك موجود نمی شد . گنده رانام وبرنج راشان نبود تابه پیکر غله چه رسد سبب آنکه دراوائل حال غفلت ورزیده اسباب قلعه بندی راآماده نکرده بودند ظاهراست که این چنین روزرا بخاطر نداشتند مغرور جان خود ودولت ولشکر خود بودند وبخیال خام وطمع نافرجام روزمی گذرانیدند اما ظاهروهویدا بود که سردار محمد اعظم خان دولت نداشت وعمرخودرا ولشکر خودرا بتدبیر نگاه میداشت باوجودآن هوای پادشاهی وسلطنت افغانستان شب وروز بخاطر داشت لاکن استاد میگوید . مصرع (این خیال است ومحال است وجنون) چنانچه از قلعه بندی دست تهی باید قیاس کرد ، بزرمی توان لشکر آراستن که بی زرنتوان سپاه خواستن .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 119 of 468

خلاصه کلام درقلعه بی غلگی دست داد وفغان مردم بفلك رسید چنانچه شاعری میفرماید :

فغان طفلکان در آسمان رفت زنان راشیر در پستان نمانده

بهرحال درقلعه غله وتمام غله موجود نمی شد وشکمهای مردم قلعه از انبار های جو وگندم داد خواه بودند تا اینکه بحضور سردار محمد اعظم خان داد خواه شدند وجمیع فقرا عریضه دادند ودرعریضه تحریر کردند که دست تهی قلعه بتنهایی دشوار تا چند گرسنه وقافه جنگ باید کرد وتا کی باین طریقه گیزارش خواهد یافت وچه نحو زندگانی خواهیم کرد جمیع دردها علاج پذیرد اما گرسنگی وقاقه گی که بغیر ازهلاك چاره ندارد امروزدرقلعه تعیناً دوازده هزارنفوس خواهدبود وغله در کهکشان فلك موجود نخواهد شد وحکم عنقاء خواهد داشت اکنون دوکار باید کرد که رضای فقراء درآن است وعلاج پذیر است اول آنکه ازقلعه برآمده باشان و شوکت مکمل ومسلح کمر بمردانگی بسته دلاورانه باالشکر کابل تقابل ورزند تاخداوندچیزیکه خواسته باشد بظهور خواهد رسانید هرگاه ازعهدهٔ مقابل شدن لشکر کابل برآمده نتوانند بهتر آنکه ازخون بناحق ریختن لشکر وفقرا بیچاره دست باز کشیده قلعه را واگذارید وفقرا وسپاه بفلکه خلق خدارا آسوده گذارید وبندگان عالی بی خوف ورجای فقرا ارادهٔ هرکجا وهر ولایت دارند میالغیر ولامانع بروند وفقرا مظلوم را که سالها بخدمت عالی متعالی جان فدا کردیم واز گرسنگی بهلاکت رسیده ایم ازقید گرسنگی رها کرده جان بخشی بدارند زیرا که طاقت گرسنگی اطفال کودکان را نداریم باقی جناب بندگان عالی که پادشاه وپادشاهزاده وحکمران مامردم فقرا اند وفقراچندین سالهاست پروردهٔ حضور عالی میباشیم بغیر دولت خود وغیر فقرا ذلیل خود بهتر می دانند خلاصه کلام از عرضداشت فقراء درون قلعه خاطر سردار محمد اعظم خان پراگنده شد وعنان اختیار وتدبیرات یومیه ازدست رفت ناچار باسر کردگان لشکر خود مشورت کردند ومصلحت رابراین قرار دادند که بدون ازجنگ فراری شدن مایهٔ ای ناموسی است یکدفعه بتوکل کردگار مقدم بمردانه باالشکر کابل میداریم وچقدر توانیم کوشش وکشش درجنگ میکنیم هرگاه فتح حاصل شد ونصیبهٔ ازلی بعزت عالی وسلطنت داری اودزهی فرخنده بخت وزهی فرخنده طالع وهرگاه تقدیر مقابل نیفتد وتدبیر دیگر گون شود وبخت برگردد ناچار فرار وبجانب پشاور راه سپار خواهیم شد . باری بعدازفرموده وگماشتهٔ بندگان عالی سردارمحمد اعظم خان سرکردگان لشکر ودلاوران شمشیرزن ومردان جنگ آزموده بهمین اراده کمر بمردانگی بستند وبا لشکر قلیل خود دست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 120 of 468

ازجان شستند وشروع بجنگ کردند ازآن جانب اشکر کابل که در بیرون شهرچون اژدهای دمان وچون ببر بیمان امید وار چنین روزی بودند وبشوق جنگ شب را بروز می آوردند چون این مژدهٔ جانفزا شنیدند پیغام دادند وبفرداستاد جواب وشنه فرستادند

فرد

براین مژده گرجان فشانم رواست کهاین مژده آسایش جان ماست

مختصر کلام روز دیگر مردان دلاور ورزم جویان قضاقدر وشجاعان طرفین و غیرتمندان دلاور بجنگ در آمدند وبانوپ وتفنگ مقدمه کردند تخمیناً یك ساعت کامل بعدازان نوبت بشمشیر بران وخنجرجانستان وسرنیزه خون افشان باهم درافتادند واز جان شیرین درگذشتند چنانچه جوی خون ازبدن رزم جویان جاری گردید واز کشته پشته ها ساختند وسرهای دلاوران چون هندوانه ابوجهل درصحرا غلطان میکردند وازخون شفق گون پیر وبرنا بردست وپا متا می استند وشیدیز دلاوران خسر و شکوه اززخم سیف وسنان گلگون گردید چنانچه فلك کجرفتار رااز ین مقدمه جان سوز و ازین غیرت ودلاوری وازین زدوخورد وکینه خواهی بقان درآور دند وفلك را بحیرت انداختند تااینکه نصف النهار شدوبهمین منوال بضرب توپ وتفنگ و شمشیربران و خنجر جگرشکاف جنگ پیوسته بوده وسرمویی درمردی ومردانگی وقتال وقتال تقصیری نکر دند وبه مردی کوشیدند وبغیرت جوشیدند وداد مردانگی دادند اما عنان اختیار چون درقبضهٔ اقتدار پروردگار است کوشش بندهٔ بیچاره سود نمی بخشد

قطعه

با قضا کارزار نتوان کرد گله از روزگار نتوان کرد

کردگارهرچه میکندنیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

تااینکه بعد ازنصف النهار تاب وطاقت برجگر لشکر قلعگیان باقی نماند وشکست فاحش کردند والفرار گویان بجانب قلعه روان شدند ودرمقابل لشکر کابل تاب نیاوردند فقرای بیچاره که در درون قلعه اسیر پنجهٔ اعتی حصاری بودند وازگرسنگی وقاقگی بجان آمده بودند الامان گویان درهای قلعه را گشودند ولشکر کوه پیکر بتاراج آوردند هرچند که جمیع مال واموال شان ازسپاه واقربا بستاراج رفت وآثاری باقی نماند وباوجود آنهم فقراً فلك زده که اطفال شان بهلاکت رسیده ودندازقبه گرسنگی نجات یافتند لاکن ازمال ومتاع ضروریهٔ خود جداشدند باز هم شکرانگی خداوند را بجا آورده خرسند بودند زیرا که زنده سر از چنین بلای بزرگ نجات یافتند وبسلامت برآمدند اکنون سردار محمد اعظم خان که قضیه را برعکس دید وتدبیر خودرا مقابل تقدیر نیافت ناچار باقلیل سرکرده وجزوی سپاه که باقی مانده بود بعداز فکر بسیار وتدبیر ازیك جانب قلعه برآمده باخوف ورجا فراری شدند اما لشکر ظفر اثر که فکر وذکرشان دستگیر کردن سردار محمد اعظم خان بود دراینوقت از بسیاری تردد وجنگ وجوش که ازطلوع آفتاب تا نصف النهار درجنگ بودند وبمردی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 121 of 468

ومردانگی شمشیر زدند تافتح‌را بخود حاصل کردند وبعد ازان سپاه ظفر پناه بتاراج گرفتار شدند جمله خرد وبزرگ اقسر وسپاهی‌ازگرفتن سردار محمداعظم خان فراموش کردند بعداز زمانی که باآرگاه خودرفتند وآسوده خاطر شدند نماز شام‌بخاطر آوردند لاکن تیر ارشصت رها شده بود چاره سودمند نشد بناری بعد از فتح قلعه و دره کی و فراری شدن سردار محمداعظم خان‌وروزدیگر بگرفتاری و سرشتهٔ قاتلان طرفین گرفتار بودند نامه را کفن کرده دفن نمودند وز خمی‌هارا بجراحهای قابل ودانا که رکابی بودند مقرر داشته تامعا لجه بدارند وفتح‌نامه‌وعریضه کردند یکی‌بحضورسرکار والاتبار ویکی بخدمت سردارعالی مقدار فرستادندوازغیرت ومردانگی‌لشکر ظفراثرخیلی درعریضه درج کردند بعدازان چندروز دیگر بسرشتهٔملک داری گذرانده هرکس‌را بخدمت مامور فرمودندوبقدر کفاف لشکری درحدود کرم‌و زرمت مقرر داشتند تاگزندی ازدشمن نرسدچون ازهمه امور ملک ولشکری آسوده خاطر ساخته منتظر فرمان بودند تااینکه ازحضور بندگان عالی‌فرمان رسید وطلب حضور نمودند ثانی بعد ازدوسه روز تهیه و تدارک رفتن رادیده روزدیگر حسب الامر باقتح وفیروزی از کرم وزرمت حرکت فرماشده کوچ کوچ منزل ومراحل طی‌فرموده مع‌الخیر والعافیه درمنزل مقر بلشکر بزرگ پیوستند وبحضور سردار عالی سردار سالار کل‌داخل شدند وسرافرازی کلی‌ازحضور عالی دریافتند چنانچه جرنیل داؤد شاه‌خان که سرکرده کل وبزرگ لشکروصاحب اختیار ملکی وجنگی بودند ازمرحمت واحسان عالی‌ومتعالی بنابر امروفرمان حضور اقدس‌سرکاروالاتبار ازاسب وپراق‌وشمشیر جواهر نشان وخلعت های‌فاخره سرافرازی حاصل کردند بعدازان بفرموده جرنیل‌مذکور بجمیع‌افسران که‌در مقدمه کرم وزرمت خدمت نموده بودند قرارمنصب وجاه‌عزت یافته ازحضور سرافرازی حاصل کردند.

(اکنون لازم‌افتاد که‌ازشیخ میرخان جرنیل شمهٔ تحریر دارم) زیرا که افسر کل وصاحب اختیار کل‌لشکر ازحضور پادشاه بود و بعدازین چندین قضیه ازنامبرده صادر می‌شود که موجب عبرت است باید خواننده وشنونده‌ازحقیقت اصلی‌مذکورآگاه باشند مختصر کلام نامبرده اززمان خردسالی‌نمک پرورده حضور سرکار ودست‌نشانده‌بندگان سردار عالی سردار محمد علیخان است‌ودراصل ازطایفهٔ کوهستان کابل‌قشلاق کاهدره که‌نزدیک شهر کابل است‌میباشد ونشو ونمایافتهٔ آنجاست وپدرواجداد آن‌متوطن‌قشلاق مذکور میباشد لاکن مردم‌شان جنگ‌جوی و ستیزه گرومدام فی‌مابین ازخودو بیگانه بشمشیرتیز عمرگذرانده اند چنانچه خودجرنیل درزمان خردسالی‌وغرورجوانی‌ازباعث دشمن داری بخدمت نوکری‌افتاد وبحضور اشرف اقدس خدمتگاری‌میداشت‌وچست وچالاک خدمت میکرد تااینکه مرتبه بزرگی یافت‌ویومیه ترقی کرد تابمرحمت‌خداوند ونظر پادشاه عدالت گستر بمنصب جرنیلی رسیددرهمان عصر وزمان ازرتبهٔ جرنیلی بزرگتر منصبی درافغانستان نبوداضافه بران ازحضور فیض ظهور الطاف ومهربانی دربارهٔ مذکوربدرجهٔ بودکه ثانی نداشت چنانچه جرنیل داؤدشاه‌خان باوجود اسم جرنیلی بحضور شیخ میرخان نائب‌بود باری سخن‌بطول انجام‌یافت اکنون‌شمهٔ‌ازرزگی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 122 of 468

جرنیل مذکور تحریر دارم واز رفتار و گفتار و کردار مذکور قدری بقیدقلم درآورم
نامبرده درمرتبه جرنیلی رسید ونوازش شاهانه اضافه بران شد یکبارگی از جادهٔ خود
تجاوز کردو یکباره ازدرجه اعتدال بیرون رفت وازشناخت خود دورافتادواز احدی چه خرد و
بزرگ وشاه و گدا حذر نکرد بلکه بحضور مذکور احدی اجازهٔ سخن کردن نداشت و مگر سخن
زدن بکسی نبود خصوص لشکر نظامی که گویا بندهٔ زرخریدوی باشند اضافه بران نادانی مذکور
بدرجه‌ای رسید وخودرا بدرجه‌ای قیاس کرد که احدی غیر از فرعون چنین نکرد ونخواهد کرد
بدذاتی مذکور بدرجه‌ای رسید که فرمان پادشاهی را منظور نمی کرد وکسی را بامر پادشاه
منصب نمیداد بلکه فرمان پادشاه را پاره میکرد والفاظ قبیح بزبان جاری میکرد که
سزاوار شان خوداو باشد مثلاً اگر فرمان سردارعالی که سردار سالار کل بوده است شخصی
بحضور شیخ میرخان می آورد فرمان را نخوانده پاره میکرد ومیگفت که هرگاه سالار
بدعد وسر کار اقدس امر کنند وچهار یار کبار متفق شوند ورسول خدارانمو ذبالله
و اسطه نمایند وخداوند عالم رحمت فرمایند بدانید وآگاه باشید که شیخ میرخان
نخواهد داد از آن سبب که فرمان ازمن است وازخواست گروکل اختیارمن هستم هرگاه
حرف مرا منظور ندارید هر کجارفته ازمن شکایت کنید باکی ندارم مختصر کلا رفتار
و کردار وگفتار جرنیل مذکور که راندهٔ خداورسول است بسیاراست هرگاه فقره فقره تحریر
دارم دفترها شرح کردار آنرا گنجایش نمی دارد لاکن مدعای تحریر کننده جای دیگر
است که باید دروقتش درقید تحریر درآورده شود نادانسته خرد مندان کرده خصوص
مرحمت واحسان سرکار ونمک حرامی جرنیل نمک حرام راخوبتر دانسته عالم گردانم
که بکدام درجه نمک حرامی کردتاحتی یادار خودرا که پرورش یافته حضورش بود
بقتل رسانیده که درجایش تحریر کرده خواهدشد فقرهٔ دیگرهرگاه از گفتار کفر
آمیز جرنیل مذکور بحضور سرکار خبرمیرسیدند گان اقدس نامبرده رابحضوررا طلب
کرده نصیحت میدادندوسرزنش میکردند ومانع می شدندخصوص ازالفاظ کفر که موجب
قصب پروردگاراست وبلای عظیم گرفتاری دارد جرنیل مذکور خودرا بفریب خلاص
میکرد وسخن کفر وقبیح خودرا بهانه رد میکرد ومی گفت خیردولت خداداداچنین
دیده میگویم وبخیر دولت سرکار بهمین منوال رفتار میدارم باوجودیکه خودرا بدنام
وقبیح میدانم خلق میسازم اماچون نمک خورده‌ام بخیرسلطنت میکوشم بندگان اقدس
میفرمودند که ای جرنیل غلط قیاس کردید وخطا فهمیدید هرگاه خیردولت چنین باشد
نکنید و واگذارید تدبیردانابسیار وسرزنش کردن مردم بیشمار است چه لازم که
خود را داخل کفر میسازید وسرکار والارا بدنام عالم مینمایید ازین گفتار تا هنجار
درگذرید وبدرگاه خداوند توبه کنید تاخداوند توبه شمارا قبول فرماید و بندگان
اقدس ازشمار ضامندی داردلاکن فرموده استاده است،

فرد

بسر سیه‌دل چه سود گفتن وعظ تسر ود میخ آهنین برسنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 123 of 468

گدایم بخت کسی را که افتد سیاه به آب زر و گوهر سفید توان کرد

وشاعر دیگر بیان نموده

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بوقت مرگ از دست

مختصر کلام تا اینکه خائنه جرنیل مذکور به قصاص خداوند گرفتار شده و بجزای اعمال خود رسیدن است چنانچه در وقتش تحریر کرده میشود اکنون از سر سخن باز گردیم و از مطالب تحریر داریم زیرا که لشکر ها در منزل مقرر انتظار تحریر کننده است و یومیه فرستاده و میفرستند که ای تقریر کننده کتاب از گرفتار نمودن جرنیل شیخ میرخان دست کشیده بداوید کردار مذکور عیان رهد از این یک یک ظهور میرسد که دانسته روزگار گردد اکنون راجع بحال لشکرگاه شویم نازودتر بافتح و فیروزی نازم قندهار شویم خلاصهٔ کلام چون قبل ازین تحریر شده بود که لشکرهای کرم وزرمت با فتح و فیروزی داخل مقر گردیده بر کاب بندگان عالی حاضر بودند لاکن بندگان سرکار و لانتدار سکندرشان دارا دربان اقدس امجد ارفع در دارالسلطنه کابل توقف داشته انتظار فتح وظفر لشکر ماموری کرم وزرمت بودند بعد ازان که مقدمهٔ مذکور انفصال شد و لشکرهای ماموری واپس داخل مقر شدند بعد بندگان سرکار از شهر کابل حرکت فرموده منزل بمنزل طی مراحل می فرمودند و چون ماه ربیع الثانی با فرقریدونی و شوکت جمشیدی وديدبه بهرامی طی منازل نموده روانه منزل مقصود بودند بهر منزل که سزاوار توقف میدانستند یکی دو روز استقامت میکردند تا اینکه بیک منزلی مقر نزدیک شدند سردار سالار لشکر مقر با چند نفر افسران زرگ از مقر سوار شده بحضور بندگان سرکار و لانتدار مشرف گردیده دو ساعت بحضور مبارک بودند و مدعا آن مرخص شدند فردای آنکه ورود بندگان سرکار در منزل مقر بود جمیع افواج ماموری مقرر ادر این راه بقاعده و قانون نظام مکمل و مسلح برده انتظار مشرف شدن سرکار والا را میکشیدند چون بندگان اقدس همچون آفتاب تابان نمایان شدند سالار لشکر بقانون نظام حکم سلامی دادند و هشت پات سلامی گرفته بعد بر کاب سرکار همایون قبل در منزل مقرر نزول اجلال فرموده بسرا پرده زرنگار و بارگاه شهریار فرود آمدند و بر تخت دارای برقرار شدند و چون جمشید جم نشستند و شکرانگی بدرگاه خداوند بجای آوردند و جشن خسروی برپا کردند و سه روز دادعیش دادند بعد از سه یوم که اندری از زحمت راه برآسودید روز دیگر افواج دلاور و لشکر فضفر اعنی لشکر ماموری کرم وزرمت را که شمشیر نمایان زده و فتح نمایان کرده دشمن را فرار داشت ادبار نمودند دراینوقت حضور سرکار که چون اکسیر اعظم است حاضر شده بنوازشهای شاهانه از حضور مبارک فراخور احوال و مطابق منصب خدمتهای فاخره پوشیدند و بمنصب نظامی سرافرازی حاصل کردند و باهزار نوازش و مهربانی از حضور مرخص شدند و لشکر مذکور در بارهٔ پادشاه دادگر عدالت گستر دعاوثنا کرده بخرسندی و سرفرازی بازگشته بخیمهای خود داخل شدند روز دوم سرکار اقدس افواج دیگر را فوج فوج بحضور مبارک طلب فرموده از نظر کیمیا اثر میگذرانیدند و با افسر وسپاهی نوازش و مهربانی نموده بهر کدام بقدر قوه و منصبشان از خوان احسان بیکران انعام میفرمودند و شفقت پدرانه مینمودند چنانچه روزی چند بهمین منوال گذارش یافت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 124 of 468

لاکن از توقف کردن بندگان سرکار درمنزل مقر وتحمل نمودن اقدس اشرف مقصد
از آوازه کردن و گوش زد سردار محمدامین خان نمودن بود که شاید کاروستیزه
بغیر انجامد وبه نیت حق طویت اصلاح بود و بجنگ کردن مایل نبودند چنانچه توقف دارالسلطنه
کابل هرچند در ظاهر انتظار احوال لشکر کرم وزرمت بود لاکن در باطن نیت خیریت
دولت طرفین بودند زیرا که گاه گاهم بزبان مبارک جاری میکردند که خرابی طرفین
خرابی دولت خداداد است وقطع باوری سرکار کردن است ازان سبب تاخیر مینمایم که شاید
سردار محمدامین خان از خواب غفلت بیدار شود وازدرصلح سخن کند وبعقل کامل خداداد راجع
شود وبداند که شکست طرفین خرابی خودمذکور است لازم که بندگان اقدس را بدر
بداند ونگفته شیطان ونماز وفتنه انگیز عمل نکند چنانچه تاحال که بفریب شیطان عمل
کرده چه ثمر بخشیده منزل مقرجای توقف نبود ونمیباشد بخاطر سرکار میرسد که شاید بعقل
کامل عریضه بحضور سرکار بفرستند وبراه حق دعوت شود بعدازان سردار محمد علیخان را
بخدمت شان بفرستم وسرافرازی برای مذکور حاصل دارم بهرحال چون چندروزی درمنزل
مقر گزارش یافت ازطرف قندهار آثار خوشی وفرحت وانجام صلح وصلاح دست نداد
بعدازان بندگان سرکار ناچارشده جمیع اقوام وبزرگان دربار ووزیران حضور
ومشیران نزدیک ودوررا بحضور طلب کرده مجلس کنکاش نمودند وسردار محمد علیخان
که شب وروز ازدرصلح سخن میزد واصلاراغب بجنگ نبودچنانچه درخلاء وملا بزبان
مبارک شان حرف صلح جاری بودونمیخواست که با سردار محمدامین خان که عموی شان بود
نفاضت شود وکار جنگ پیش آید ازان سبب درمجلس حضور حاضر شدند بعدازان درمجلس
کنکاش بندگان اقدس فرمودند که خاطر حق بین اقتضا میکند که ازهمین منزل مقر فرمانی
بجهت سردار محمدامین خان فرستاده شود وسخن های نصیحت آمیز وبیانهای محبت خیز
درفرمان درج شود شاید که ازخواب غفلت بیدار شود وبعقل خداداد عمل کند وپیرو سخن
فتنه انگیز ونمازنشود تا خلق خدادرامان ماندهرچند ظاهراست وبندگان سرکار آشکار
میداند که فتنه انگیز درحضور دارد ونمیگذارد که راجع بصلح گردد بلکه تاتواند کار
فتنه را بالا میگیرد وبریا میدارد عالمی را برباد دهد باوجود آن امروز که شما یان نمک
خوار وخدمتگار وخیرخواه دولت خداداد میباشید چیزیکه خیر وصلاح میدانید یا اینکه
بصلاح وصوابدید آن ارجمندی سردار محمد علیخان که بسیار مشتاق ملاقات عموی خود
میباشد وشبانه روز ازخاطرخود فراموش نمیدارد چندروزی بطریق مهمانی برکاب آن
ارجمندی عازم قندهار شوند البته درآنوقت التماس سرکار که آن ارجمندی از گذاه
سردار محمد اسمعیل خان هم بگذرد اورانیز برکاب ظفر انتساب باتفاق ارجمندی
سردار محمدعلیخان بجانب قندهار رهسپار شوند شرحی از سردار محمد اعظم خان نفاق
اندیش که دراین ایام بظهور رسیده اطلاع دهی فرمایم ارجمند سردار محمداعظم خان
که درکرم وزرمت استقامت داشت دایم اشکرآرایی کرده بقصدانتقام ازحضور سرکار
شیوهٔ غمازی پیشه داشت تااینکه بندگان اقدس درکابل وسردار محمدعلیخان روانه مقر
شدند درحدود قرنین خبرداران خردمند ارجمند که بی تحقیق رفته بودند پسردار مذکور

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 125 of 468

خبر دادند که سردار محمداعظم خان از کرم وزرمت حرکت کرده قصدشبا خون بلشکر ارجمندی در بین راه دارد سردار محمدعلیخان بحضور عرضداشت فرمودند وازحضورامرشد که جرنیل داودشاه با پنجهزار لشکر بجانب کرم وزرمت رفته سد راه لشکر سردار محمداعظم خان شودو ازحضور سرکار نیزسه‌هزار سوار وپیاده بنظامی‌آبیگمك جرنیل داودشاه‌خان فرستاده شدهنوز لشکر کابل‌ملحق نشده‌بودند که‌لشکر جرنیل مقابل شده رجوع بجنگ آور دند ازتفضلات الهی واقبال پادشاه خدا جوی دو مقدمه بزرگ را بی دریی فتح کردند وتا اینکه سردار نفاق اندیش بالشکر شکست خورده درقلعه دره‌گی که‌گویا پایتخت سردارمحمداعظم‌خان‌بودرسانیدندواطراف‌قلعه را گرفتنددرهمین فرصت که جرنیل‌بفکر قلعه گیری‌بودند لا کن لشکر خودرا قلیل‌میدا نستند که‌لشکر کابل رسید قلعه‌را چون‌نگین درمیان گرفتند وجنگ دراندا ختنداز‌فضل خداوند بانداك‌روز داخل قلعه شدند واز کشته پشته‌ها ساختند اضافه‌بران چقدرازمردم فقرا که درون قلعه بودند وبسیاری آن‌قسمایی سردارمحمد اعظم‌خان بودند بقتل‌رسیدند عاقبت سردارفتنه انگیز با قبیلی لشکر سوارراه فرارسر کرده‌وبجانب‌پشاور رهسپارشد وسرزنش کسلی‌یافت وازملك ومملکت دست‌تهی بیکاره جداشد اکنون خداوندعالم گواه ضمیرسر کار است که‌باوجود فتح وظفرخاطرحق بین‌بندگان اقدس ملال آگین شد زیراکه این کارها موجب نفاق است وسر کار اشرف نفاق را نمیخواهد وراجع بانفاق است عرضداشت بدرید تاسر کار همایون‌والا دانسته‌شده بخیردولت خودملاحظه فرماید بعدجمیع‌بزرگان دولت‌بانفاق امرسر کاررا جایزوخیر وصلاح‌دانسته بعرض‌حضوررساندند خصوص‌سردارعالی مقدار که‌فکروذکرشان صلح‌وصلاح‌بود ازامرسر کار عرضنمودند بعد ازان بامرپادشاه قوی‌شوکت‌منشی حضور فرمانی‌بجهت سردارمحمدامین‌خان باین‌مضمون نوشتندوبحضورفیض ظهور بندگان اقدس امجدارفع شهریارعدالت گستر منظور گردید .

سوادفرمانیکه‌ازحضورسر کار امیرشیر علیخان بسردار عالی سردار محمد امین خان در قندهار فرستاده شد .

ارجمندا قبال نشانا مدت دوسال کامل‌میشود که‌اقدس اشرف سر کار والا ازروی محبت و پدری وشفقت فرمانهای بی‌دریی فرستاده وسراسر سخن‌های پدرانه‌درفرمان قلمی گردید واز درمهر ومحبت سخن کرده امیدواربودم که‌منظور ارجمند خواهد شدلا کن‌تاثیر نبخشید وازنصیحت‌های پدرانه‌سر کارغمازی‌غمازان‌وفتنه انگیزی‌فتنه‌جویان خوبتر وبهتر منظورارجمندی گردید امادراین‌خصوص‌خاطر بندگان‌اقدس ملال آگین‌شد تا‌ازتقدیرات ازلی بندگان اقدس ناچارشده بالشکرهای فراوان‌وافواج بی‌پایان ازدارالسلطنه‌شهر کابل حرکت فرمانشده واردمنزل مقر گردید واستقامت فرماشد اکنون هم خاطربندگان اقدس‌خواهان‌دیدار ارجمندی‌میباشد که‌آن‌ارجمندهر گاه‌ازحضور سر کار کینه‌و کدورت دریافته باشد بخاطرحق بین‌خود راه‌نداده بادل قوی وخاطرجمع وقوت‌اسلام عازم‌حضور شده بملاقات اقدس برسند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 126 of 468

فرد

چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری

باری ارجمندا. بندگان سر کار با آمدن آن ارجمند دو مطلب حاصل میدارد کلیهٔ دیدار ارجمندی که مشتاق است ۰ دوم بسته شدن زبان بدگویان وسیاه روی شدن فتنه انگیزان بعد از آن به بیت خالص و صلاح آن ارجمند اقبال نشان بامید خداوند ثبت سر کار ازدو حال خالی نیست یا خود بندگان سر کار با ارجمندی سردار محمد علیخان باتفاق لشکر ظفر اثر دایس عازم دارالسلطنه کابل خواهیم شد ۰

خصوص ارجمندی که فرزند و بازوی سر کار است چگونه خدانخواسته بخرابی بازوی خود رضا میباشد ورو امیدارد. اکنون بندگان اقدس درمنزل مقرامید وار جواب باصواب است لهذا مجرد کتاب بعرض خردمندان میرساند که سر کار امیر شیرعلیخان از بسیاری نصیحت کافی وفرمانهای مجبت خیز نزدیك رسانده که کتاب تواریخ برشود ودرمقابل تقدیر بکار رود لاکن هزار فکروتدبیر وشفقت ونصایح درزد تقدیرات الهی نمی ارزد چنانچه فرمودهٔ استاد است ۰

بیت

هر آنش که دست قضا برفروخت همه فکر وتدبیرها را بسوخت

خلاصه کلام چند روزی که ازفرستادن فرمان گذشت وازجانب قندهار جوابی حاصل نشد مظنه شد که فرمان سر کار والاتبار را سکوت ورزیدند درجواب فرمان عریضه نفرستادند وبتدبیر جنگ شب وروز کوشش دارند وخود را آمادهٔ کارزار میسازند همین منوال اخبارات بتواتر ازقندهار بحضور سر کار میرسید ودر کدورت میافزود تاچار ارادهٔ سفر کرد و عازم قندهار شد اکنون بندگان اقدس را ازمنزل مقروانه قندهار باید ۰

چند کلمه ازروبداد و گزارشهای سردار محمدامین خان وقندهار شنوید

چنانچه قبل ازین تحریرشده بود که سردار محمدامین خان شب وروز بسر شته قلعه بندی وجمع آوری غله واجناس دیگر بجهت قلعه داری مشغول میباشند تا اینکه ازجمیع کار های شهر قندهار وازمرمت کاری درو دیوار وخندق وشیرازه جمع انبارهای غله وغیره اجناس دیگر که لازمه قلعه داری بود فارغ شدند وتمامی آن انجامیافت وفرمان سر کار که درین همین گیرودار رسیده بود اورا نیز سکوت ورزیدند واز بخت برگشتگی وغفلت جوابی نفرستادند اضافه بران ازتدارك وتهیهٔ لشکرهم آسوده خاطر شده جمیع لشکرهای خود را نیز مامور فرمودند ۰ اکنون از امور ملکی ولشکری کاری باقی نماند وهمه انجام پذیرفت ومتوجه آمدن لشکر کابل بودند اتفاقاً روزی سردار محمدامین خان بطریق سیاحت وتماشای شیرازه وخندق سوار اسپ گلگون نژاد گردیده دشت پیما شد ناگاه سوار که همه بزرگان دربار بودند باهم صحبت کنان میرفتند درین بازار پیره زنی سال خورده با دخمیده مقابل آمد سلام کرده ودعا گفت ثانی عرضداشت کرد که پادشاه من صاحب من رعیت پرور پادشاه عدالت گستر پادشاه فقیر نواز چه خیال دارید واین اندرزحمت ازبهر چیست که درمدت یکسال شب وروز گرفتار هستید دشمن دولت کدام است واز کدام جانب دشمن میاید ونام دشمن چیست سردار محمدامین خان شرح روبداد و آمدن امیر شیرعلیخان را بادریای لشکر بقصد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 127 of 468

ازعقل بعید است که سر کار امیر شیرعلیخان بخرابی احمدی رضا باشد و کوشش کند خصوص بخرابی شما چگونه کمر می بندد ودولت عظیمی خرج کرده لشکر کشی میکند وبالای شما می آید وبازوی خودرا قطع میسازد وخود رابدنام عالم میدارد نادر جریده های روز گار ثبت بدار ند خصوص برخلاف و صیت پدر چگونه عمل میکند امیر کبیر دروقت مرگ دربارهٔ برادران واقوام وجمیع خلق الله تاکید بسیار نموده بودند مگر امیر شیر علیخان بی فرمانی پدر خواهد کرد وبر خلاف وصیت پدر رفتار باید نمود این پیرزن فرسوده سال خورده که دعاگوی دیرینه و نمک خوار قدیمی جناب عالی میباشم ونشیب وفراز عالم رابسی پیموده ام چون جناب عالی خدا جوی وفقیر نواز ورعیت پرور ونیکو رفتار وخوش خلق وخوش گفتار میباشند دوکلمه که بخاطر نمک خوارم رسیده بعضور فیض ظهور جناب بندگان عالی عرضداشت کردم باقی حضور بند گانعالی صلاح دولت خدا داد را بهتر میدانند ،

بیت

امور مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش

باری از عرضداشت پیرزن قه دونای سردار محمد امین خان واشخاصیکه بر کاب شان حاضر بودندمات ومبهوت ماندند وبفکروعقل کامل وسخن های شایسته و رموز دان رمز گوی نیکو خصال شیرین زبان حق گوی صاحب جرائت بحیرت افتادند ثانی سردار محمد امین خان متحیرانه ازپیرزن سوال کرد که مادرک من عجباست ازعقل شما وعجب تر ازدلاوری وآفرین از گفتار پسندیده شما نمیدانم که این سخنها را از عقل ودانائی خود عرض کردید یا مجرک دارید بهر گونه سخن شما خیلی پسند افتاد وبند گان عالی را خوش آمد حال ازشما سوال میدارم که پس چه باید کرد امیر شیرعلیخان کوچا کوچ آمده در منزل مقر توقف دارد و دریای لشکر باخودآورده میخواهد ازما انتقام گیرد وقند هار را از تصرف ما بدر کند بلکه بطریق سردار محمد افضل خان محبوس دارد مگر مقدمه ترکستان را شنیده ندارید ویا خبر قضیه ترکستان بشما نرسیده وگوشزد شما نشده است در ثانی پیرزن بعرض عالی رسانیده اند که پادشاه من و رعیت پرور عدالت گستر من هرگاه شما فرمان برداری کنید

واز در ستیزه برنخیزید هیچوقت سر کار افغانس خیال بدی باشما نمیدارد خوب ملاحظه کنید واطراف این کار بزرگ را سنجیده قدم زنید وکوچک نشمرید که سراسر موجب خطراست اکنون که اجازه سخن کردن وتکلم نمودن وسخن رابحق گفتن امر کردید این دعاگوی دیرینه از روی صداقت مطابق عقل و دانش عرضداشت میدارم همان بهتر که با قلیل خدمتکار بلا فکر وتحمل ازقند هار حرکت فرمائیده بدون خوف یا خاطر جمع عازم مقر شوید و پادشاه وبرادر بزرگ که منزلی پدری دارد ملاقات کنید وخود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 128 of 468

را فرمانبر دار وسر کار اقدس را بزرگ وفرمان فرما دانید از درگاه خدا وند امید وارم که بفرحت وخوشی منظور شوید وبسر افرازی و خرسندی وایس مرخص شوید ونام نیکو در عالم گذارید خصوص که خلقی را ازقتل و قتال نجات بخشید بلکه ضمیر این دعا گوی دیرینه چنان اقتضا میکنید که درسلطنت شما افزود گردد و سرکار اقدس را ازخودمسرور گردانید اماشنیده دارم که بحضورشما غماز وفتنه انگیز بسیاراست وشمارا بحال خود نمی گذارند واز خرابی شما باکی ندارند اما خود جناب شما بفکر دور اندیش خود متوجه احوال خود شوید واطراف خود را به عقل خود ملاحظ کنید ودور ونزدیک کار را ازخیر وشر بسنجید کدام جانب که خیر باشد بعمل آرید هرگاه رفتن حضور سر کار اشرف را خیر ندانستید بعد از ان اراده مقدمه بدارید لاکن در مقدمه کردن هم خوب فکر کنیدواشکر خود رادر مقابل اشکر امیرشیرعلیخان بسنجید هرگاه ازعهدهٔ جنگ وتقابل شدن وشمشیر زدن مطابق اشکر سرکار برآمده میتوانید ازین چه بهترمردانه جنگ کنید وشمشیر زنید وانتقام ازدشمن قوی بکشید تادر روز گارهانام بماند ودوست ودشمن آفرین کنند لاکن ازقلعه بندی درگذرند وخلق درون قلعه رابایمال دشمن نسازند وازگرسنگی بهلاکت نرسانند زیرا پیرفرتوت سه قلعه بندی راملاحظ نموده امشخصی که در قلعه محبوس شد امید نیکی نبایدداشت وازنادرات است که نیکی ببیند بهتر آنست که استقبال اشکرد شمن رفته مردانه رزم کنید ومردانه شمشیر بزنید ومردانه بکوشید وجوشید توکلت علی الله مصرع ، دنایار کراخواهد ومیلش بکه باشد بازهم ای پادشاه عادل وفقیرنواز رعیت پرور یقین درعرضداشت نصیحت آمیز امیدوارم که رفتن شما بحضور سرکار امیر شیر علیخان سر اسر خیر است و خطری ندارد ظاهر است که اشکر شما درمقابل اشکر کابل قابل است وتاب مقدمه بادشمن قوی ندارند واز قلعه بندی چند روز هم امید ثمری نیست و هم خلقی بزحمت گرفتار میگردد وهم فقرای بیچاره ازگرسنگی بهلاکت میرسد وخاتمه آنهم ندامت بارمی آورد بل ظاهر است که شخص محبوس غیر ازندامت حاصلی ندارد زیرا که عاقبت آن بتنگدستی وگرسنگی وهلاکت وزبونی است وعاقبت قلعه بندی شما نیز چنین است وپشیمانی بارمی آورد باقی صاحب من گستاخی وزبان درازی ازحد گذشت امید عفو دارم. جناب سردارعالی مقدار که پادشاه قندهار است وفقیر نوازی ورعیت پروری شان ظاهر است خیر دولت وسلطنت خود رابهتر میدانند خلاصه کلام چون سخن عیال کهن سال رموزفهم رموزدان رموز گوی که از کمال دانائی سخن حق رابسرسی نشانند رخصت طلب شد سردار عالی مبلغ یکصد روپیه قندهاری به پیرزال انعام داده رخصت فرمودند بعدازآن به آواز بلند امر کردند که از قلعه بندی در گذشتم ودرمقابل دشمن خواهم رفت ومقابل خواهم شدتااز پردهٔ غیب چه بظهور خواهد آمد وبظهور خواهد پیوست باری چون عیال پیرزال ازحضور مرخص شد بندگان عالی امر کردند که جویاشوید واطلاع یابید که این عیال سال خورده باینقدر عقل ودانش وجرائت از کدام خاندان است وچگونه اینقدر فضل وسخنوری که سزاوار خردمندان است ازوی بظهوررسید لهذا بعدازتحقیق وتردد ظاهر شد که ازخاندان سردار کهندل خان وسردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 129 of 468

مهردل خان برادران امیر کبیر امیردوست محمد خان وپرورش یافته دست بزرگان است وسالش ازهشتاد گذشته است مدعا وخلاص سخن هرچند تحریر کننده گذارشها میخواهد که مختصر تقریر کند علاج پذیر نمیشود زیرا که بعضی فقره سخنهای پیدامی شود که بمثل پیرزن که چقدر کمال خودرا ظاهر ساخت باید درقید تحریر درآورده شود چارناچار باید داخل کتاب بدارم بهرحال چون عیال نیکوسیر حرفهای نصیحت آمیز خودرا بکرسی نشاند و بدون خوف وبیم سخن رابحق بازگفت ومرخص شد بعدازان سردار محمدامین خان متفکر وپراگنده شدوبخیال دور ودرازافتاد وبحیرت ماند که چه باید کرد چنانچه یکشبانه روزمتفکر ماند عقل راجع بحضور سرکار امیرشیرعلیخان می کرد ومیگفت که خیر دولت بحضور بندگان اقدس است که باید بروم وبرادر بزرگ خودرا که منزله پدری دارد سلام کنم سردار محمدشریف خان که بدخوی وبدرفتار بود ومحرک اینهمه فتنه انگیزی سردار مذکور بود برعکس آن گفتار میکرد خصوص که سردار محمدامین خان را راجع بصلح یافت از کردار بدخود ترسید زیرا که مایهٔ کل فسادبود باردیگر سلسله کیدرا بجنبانید و بحضور برادر خود عرض کرد که صاحب من چرا خودرا بازی میدهید کار ازکار گذشته است مگر فرموده استادرا نشنیده اید .

بیت

دشمن دانی درچه محل گردد دوست وانگاه که سیاهی زشب دور شود

درینوقت اسباب صلح ازمیان برچیده شد وکارفتنه وفساد بالا گرفت فکر باید کرد وخودرا پریشان نباید ساخت اختیارازخداوند است همان بهتر که سرشته برآمدن ودر مقابل دشمن رفتن وتدبیر جنگ کردن را تدارک کنیم امیر شیرعلیخان برادر خودرابهترمی شناخت که خود رای وخود پسند است ومزاج برقرار ندارد خصوص دولت عظیمی مخارج کرده وارادهٔ قندهار دارد ممکن نیست که از کردار خودباز ماند تاماوشمارا برباددهدو قندهار راازما وشمانستاند مگر رویداد ترکستان بماوشماعبرت نمی شود حالاازین خیالات درگذریم وعقل خدادادرابکار نیندازیم وتدبیر کاری را که پیش گرفته ایم ازدست ندهیم زودتر بتدارک لشکر کشی شویم که دشمن قوی نزدیک رسیده است وفرصت ندهد وعنقریب بخود قندهار میرسد هرگاه چنین شود دست تدبیر کوتاه خواهد شدباقی خود جناب شما بزرگ میباشید وبهترمیدانید اختیار بشماست لهذا چون عرضه داشت سردار محمد شریف خان تمام شد بعد بزرگان حضور وخدمتگاران دربار باتفاق سخن سردار محمد شریف خان را تقویت کردند وبعرض عالی رسانیدند که صلاح گردیم دست تدبیر کوتاه گشت واسباب صلح برباد شد حال کمر بردانگی بستن وبادشمن قوی مقابل شدن لازم افتاد اکنون ازغیرت و دلاوری وشمشیر زدن وشجاعت کردن سخن باید کردومردانه بمیدان جنگ رفته رزم مردانه باید نمود تانام نیکو حاصل وبخت کرایاری دهد توکلت علی الله ازین زیاده تدبیری بکار نیست حواله بتقدیر خداوندی است .

شعر

چون رفته بتقدیر دگر گون نشود یکذره ازآنچه هست افزون نشود

مختصر کلام بعداز عرضه داشت وزرا وبزرگان دربار عزم راجزم کرده امرفرمودند که پیش خانه وخیمه وخرگاه وبارگاوسراپرده های زرنگاررا ازشهربدر کردخود درحدود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 130 of 468

دمخواجه بدروازه کابلی برده برپا کنید این بود که جمیع اعزه واشراف و بزرگان دربار وتمای لشکر ازنظامی وملکی بذوق تمام فوراً در حدود دخواجه خیمه وخرگاه برپا کرند وبخاطر جمعی نشستند چنانچه یکهفته باعث امور چندی درده خواجه توقف کردند بعد ازیکهفته حسب الامر سردار عالی مقدار ازده خواجه حرکت فرماشده بتوکل خداوند یاد دیدیه واثاثه وشان وشوکت که سزاوارهم چنان یادار خاطر خواه وسردار داریا و پادشاه ذریخش باشد کوچا کوچ روانه بجانب کلات ومقابل لشکر دشمن شدند تا درحدود کلات رسیده نزول فرمودند وانتظار ورود لشکر دشمن قوی هیکل بودند لاکن تمامی سپاه از بزرگ و کوچك وجمیع لشکر ازشاه وگداوتااینکه مهتر ومصلی از کردار ورفتار و گفتار واحسانهای سرشار سردار محمدامین خان چنان دلخوش وخرسند بودند که گویا سفر سیر باغ وتماشای گل وریاحین رفته باشند ومقدمه راچنان خریدار بودند که شاید بمقدار سرخردل محبوب نمی نمودند بهرحال لشکر قندهاررا درحدود کلات باصدطمطراق باستقلال تمام وذوق مالا کلام بگذارید .

اکنون چند کلمه سخن ازلشکر دارا سلطنه کابل شنوید ،

که در منزل مقر بودند وارادهٔ حرکت داشتند لاکن انتظار مخبر و مکتوب بودند که درقندهار رفته بود ولشکر های قندهار را سررشته و انجام کرده در حدود کلات باصد شجاعت و دلاوری رسانید حال نوبت بلشکر کابل رسیده که بخیر وخوبی بساعت نیك حرکت بدهد خلاصه کلام سر کار امیرشیرعلیخان از کمال عظمت هرچند درمقر توقف کردن وانتظار جواب فرمان بودند که شاید سردار محمد امین خان راجع به عقل خود شده از بن خیال فاسد درگذرد وفی ما بین خون ریزی نشود وبی صلاح آید وخلقی درمهد امن وامان بماند ممکن نشد افضل ازان شنیدند که بالشکر بسیار ازقندهار حرکت کرده چون موج دریا بقصد جنگ درحدود کلات آمده انتظار کارو زار بالشکر بندگان جان سر کار مبیر ندلهذا چون این خبر بعرض بندگان اقدس رسید غضب برطبیعت شان مستولی شد تاب وطاقت باقی نماند فوراً حرکت فرماشدند فرار اخبر وحشت انگیز دیگر ازسر گرفته گان کلات رسید آنکه سردار محمدشریف خان که سرمایهٔ فساد ومعدن فتنه انگیزی است ومیخواهد که زودتر اسباب فتنه برپاشود نامبرده خودرا پیش جنگ لشکر قندهار ساخته با دوهزار سوار جرار وسپاه رزم دیده خون آشام ازلشکر گاه خود جداشده میخواهد که بلشکر ظفر اثر شباخون زند ودست بردی بدارد خصوص قصد آن دارد که شاید پیش خانه لشکر کابل راتاراج کنه وشمشیر خودرا لشکر اسازد تاغیرت ودلاوری خودرا ظاهر نماید لاکن ازین غافل است که لشکر کابل بلکه جمیع افغانستان سردار مذکور راخوب میشناسند باری چون خبر بحضور سر کار امیر شیرعلیخان رسید یاك آقاسی خوش دل خان پسر ایشك آقاسی شیردل خان رابایکهزار سوار وپیاده نظامی مامور پیش خانه فرمودند که منزل بمنزل باحتیاط تمام پیش خانه را برده برپادارند وشرط احتیاط که لازمه سپاهی گریست بجا آرند که از دست برد دشمن خودرا محافظت دارند باری لازم که شمه ای از قبله گاه خود مخبر کتاب تحریر دارم وسرمطلب باز گردم باری قبله گاه احمدعلیخان نامداشت درزمان شباب نوکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 131 of 468

معتبرنواب جبارخان بودند بعدازان بامرنواب بحضور پسرشان سردار عبدالغنی خان که داماد امیرکبیر بودند مامور شدند چون بخانهٔ شان فرزند خداوندعطا کرد بامرسردار عبدالعزیز خان مامور لانگی سردار عبدالعزیزخان پسرشان شدند درسن نزده سالگی سردارعبدالعزیز خان‌را سفرترکستان دستداد زمانیکه مقدمه سردار محمد افضل خان باامیر شیرعلی‌خان بظهور رسیده بود باز گشت ترکستان باعث امور چندی که لازمه تحریر نیداردمابین سردار عبد الغنی خان وقبله گاه محرر کتاب کهوث دستداد وجداگی شد ایشك آقاسی‌شیردل خان که سابقه روابط دوستی‌داشت قبله گاه‌محرر کتاب را بحضور خود بردند ودهسوار نوکری دادند درسفر قندهار همراه بودند در اینوقتیکه ایشك‌آقاسی خوشدل خان مامور خدمت پیش‌خانه شدند قبله گاه محرر کتاب راباتفاق پسرخود مامور پیش خانه کردند وصاحب اختیار پسرخود را نمودند ویزای‌پسر خودامر کردند کهخان اختیارشما باحمدعلی خان‌است از گفتهٔ مذکور نجا وزنکنید وبامرشان عمل بنمایید بعدازان ایشك آقاسی خوشدل خان‌پسرخودرا وقبله گاه‌محرر کتاب را بحضور پدر گاه اقدس بردند واز قبله گاه بحضور پادشاه زیاد تعریف وتمجید ودریاب سپاهی گیری وخردمندی ودلاوری عرضه داشت کردند ودعاوفاتحه گرفته مرخص فرمودند بعدازمرخصی‌حضوریادشاه باتفاق پیشخانه‌روانه‌منزل ماموری شدندودرمنزل‌رسیده اول‌جای بارگاه پادشاه وثانی نشانه‌های هرفوج‌را بقرار نظام داری برپا کردند وبعدازان که ازفوج‌نظامی فارغ‌شدند وهرفوجی بنظام جایدادند نوبت بدیگر اشخاص رسیدهرشخصی را ازشاه وگدا از کوچك وبزرگ وخوانین سوار وغیر ذالك مناسب حال شان جای خیمه وخرگاه مامور فرمودند چون از سرشته کل افواج فارغ‌شدند وخودرا آسوده‌خاطر ساختند چنانچه ظاهراست که فوج نظامی هرفوجی نشانی‌دارند که بلنط افغانستان چنده میباشند قاعده‌است که یکروز پیشتر درمنزل ثانی برپامیدارند چون فردا لشکرها واردمنزل مذکور میشوند هرفوج‌نشان‌خودرا ملاحظه کرده بجانب‌وی میبردند وبدون‌زحمت بخیمهٔ‌خود داخل میشوند تااینکه جمیع‌لشکر جاه بجاه میگردند بعدپیش خانه کش بطریق روزگذشته درمنزل ثانی رفته‌بقرار ماموری عمل‌میدارند خلاصهٔ کلام چون ازخدمات پیش خانه‌فارغ شدند بعدمتوجه سپاهی گیری وشرط‌احتیاط ازدشمن‌بجاه‌آورده شب‌رابپیداری وپهره‌داری بروز میاوردند لاکن احمدعلی‌خان کهصاحب‌اختیار کل‌مامور شده‌بود ودرعلم سپاهی‌گیری مهارت تمام داشت چهار نفر شخص هوشیار وازمردمان آنجاه که‌بلداطراف بودند بدست آورده مبلغی خدمتانه دادند وضامن گرفتند که خیانت نکنند وبصدق‌دل خدمت نمایند بعد تاسه فرسخی اطراف رفته متوجه شوند هرگاه آثاری ازلشکر بیگانه ظاهرشود فوراً خبربرسانند تاآماده کار زارشویم وبغفلت نمانیم اشخاص ماموری که زررا دیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 132 of 468

ومبلغ را از خواهش افزون یافتند بخدمت ماموری سررا قدم‌ساخته بذوق تمام عازم خدمت شدند چنانچه در باب شاعری فرموده :

بی‌زر منشین که کار زر دارد و زر　　پیش همه کس اعتبار زر دارد و زر
گویند که اعتبار از زر بهتر　　مشنو تو که اعتبار زر دارد و زر

مختصر سخن شب اول بخیر گذشت و روز شنبه ولازمه احتیاط بجا آورده شد این بود که فرداشب لشکر بر رکاب فوج فوج بقاعده وقانون نظام وارد شده هرفوج بجانب نشان خود رفته بجیمه وبار گاه خود جا داده شدند ایشک آقاسی خوشدل خان که از فرود آمدن لشکر ظفر اثر ومشرف شدن بندگان سر کار ظل الله بر بارگاه جمشیدی فارغ شده نزد توپی باتفاق احمدعلیخان صاحب اختیار بحضور بندگان اشرف اقدس رفته سلام کردند وشرایط آداب بجاء آوردند اول ربوت شب وشرط احتیاط ودوم ربوت فرود آمدن لشکر ظفر اثر را عرضه داشت کردند واز حضور مرخص شده وبقرار روز گذشته همه بپیش خانه ویکهزار سوار وپیاده ماموری روانهٔ منزل ثانی شدند وبعد از ساعتی که آسوده در منزل ثانی رسیدند ویکی دو ساعت توقف کردند بعد بقرار تفصیل روز گذشته خیمه وبارگاه وسراپردها را برپا کردند ونشانهای هر فوج را بقرار قاعده نظام برداشتند وخودرا آسوده خاطر نمودند وبرقرار بجیمه‌های خود نشستند قبل از ان نماز شام معتمدان اطراف رفته یکیکی از اوشان آمده خبر آورد که عاشب سردار محمد شریف خان بایکهزار پنجصد سوار چرار باشها شباخون میزنند وشمارا پراگنده میسازد چنانچه درفلان حدود کمین کرده انتظار تاریکی شب میباشند که بیاید وشایدباشما خودرا رسانده جنگ دراندازد اکنون خبر تحقیق همین است که بچشم سردیده عرض کردم . احتیاط شرط است . بعد ازبیان مذکور احمدعلیخان فوراً شخص دیگری فرستاد وامر کرد که رفته تحقیقات نموده زودتر خبر برساند مبادا سخن شخص اول کذب وتدبیر برعکس باشد شخص ثانی نماز خفتن باز آمد وسخن شخص اول را تصدیق کرد بعد مردو فرستاده را خلعت داده خورسند کردند بعد ازان ایشک آقاسی خوشدل خان واحمدعلی خان واشخاص معتبر که حاضر خدمت بودند جلگی مشورت نمودند چنانچه قرارداده که بیاری باری تعالی مکمل ومسلح لشکرگاه را بمردم متفرقه واگذار شده بگوشهٔ کمین سازیم وبدوجانب تقسیم شویم همینکه لشکر قندهار نزدیک بلشکرگاه ما برسد فرصت نداده از دوطرف چون بلای ناگهانی بسرعت تمام حمله آوریم وجنگ دراندازیم ودرفن وقتال تقصیری نداریم تاخواست خداوند چه باشد وفتح بکدام جانب حاصل شود وتابار کرا خواهد و میلش بکه باشد مختصر کلام بهمین منوال تدبیر کردند ودر کمین گاه رفتند چنانچه تدبیرشان مقابل تقدیر افتاد بعد از نصف شب سردار محمد شریف خان بایکهزار سوار ازپیش رو وپنجصد سوار ازجانب یمین بجانب پیش خانه حمله آوردند تخمیناً نیم کرور باقی مانده بود که بمنزل مقصود اعنی پیش خانه برسند که لشکر کابل از کمین گاه برآمده خودرا بلشکر قندهار زد نمودند بشه شیر حمله مردانه کردند وجنگ دراختند وپورش عظیم برپا نمودند تقریباً یک ساعت جنگ پیوسته بود که اقبت شکست باشکر قندهار افتاد وتاب وطاقت ازضرب دست لشکر مردانه برای شان باقی نماند الفرار کویان فرار دشت ادبار گردیدند وبجانب لشکر گاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 133 of 468

خود رفتند یکصدونزده نفر از کشته وزخمی و محبوس بتصرف لشکر ظفر اثر جنگجوی درآمد بمداز تحقیق محبوسین و کشته وزخمی شبا شب بحضور پادشاه ثبت بخیر وعدالت پرور عریضه نمودند وباقی مانده شب را بکمال خرسندی بروز آوردند لاکن قومی را که خداوند ذلیل وزبون گرداند قبل ازظهور مطلب نتیجه اورا ظاهر نشان میدهد تا خلق دیگر دیده ازوی عبرت گیرند وناخود قوم شاید ازان کردار پشیمان شوند چنانچه لشکر سردار محمد شریف خان قبل ازین ازشکست کلات ازدست عیال سردار فتح محمد خان باید عبرت میگرفت ودیگر بیرامون اینکار نمیگشت تااینچنین باردیگر رسوای عالم نمی شد وازدست لشکر پیش خانه شکست فاحش زمیافت خلاصهٔ کلام قریب نیم ساعت بصبح مانده خبرفتح بلشکر پادشاه دوی شوکت رسید وبحضور سر کار ذوی‌لا اقتدار منظور گردند درهمان حین بندگان اقدس ازخواب برخاسته بودند که عریضه ازحضور گذارش یافت واطلاع بفرموده سردار سالار کل هفت توپ زدند تاجمیع لشکر ظفر اثر آگاه شوند بهرحال فرداشد وبامر پادشاه ازمنزل مذکور حرکت فرمانشد نه وچون خرشید تابان روانه شدند تااینکه وارد منزلگاه شدند وبه ارگاه سلطنت جمشیدی رسیده برتخت دارایی نشستند بمداز برقرار شدن بندگان اقدس ایشک آقاسی خوشدل خان واحمد علی خان صاحب اختیار باسر کردگان دیگر بحضور سر کار اشرف اقدس رفته سلام کردند وبه آداب تمام ایستادند بعدازان پادشاه کیوان شکوه زبان گهربار توصیف ونجیب بسیار درباره مذکوران فرمودند ونوازشهای شاهانه ومرحمت های پدرانه درباره یک یک مرحمت کردند وخلعت انعام عطا نمودند وبلشکر پیش خانه که دلاوری ومردانگی کرده شمشیرزده بودند یکماهه تنخواه بخشش فرمودند وامر کردند که محبوسان لشکر سردار محمد شریف خان را بحضور انور پادشاه ظل الله منظور بدارند بمداز منظور شدن وبحضور حاضر شدن بندگان اقدس اشرف والانبار دربارهٔ محبوسان نوازشهای خسروانه نموده است واسباب شان که بتاراج رفته بود ودرنزد هر کس ازسپاه پیش خانه که تاراج کرده بودند بقیمت تمام خریده وایس بصاحبانش دادند واضافه برای فی نفر پنجروپیه تالشکر گاه قندهار رسیدن مخارج داد نوازحضور مرخص فرمودند وعنان اختیار رابخودشان امر کردند که هر کجا میروید مختارید کسی بشما مزاحم وغرضدار نمیشود از حضور سرکار آزاد میبا شید بمداز محبوسان کشته گان راامر بدفن فرمودند وزخمیها را بمریضخانه فرمودند که جراحان یومیه رفته معالجه نمایند بمدازان بدولت واقبال درتخت زرنگار نشسته طعام تناول فرمودند بمداز ساعتی روی بسر کرایه مجلس حضور کرده زبان دربار جاری کردند که ای بزرگان دربار شمارا بخدا قسم میدهم که بدون خوف وبیم سخن گویید وازحق نگذرید وسردار محمد علیخان که فرزند وجای نشین بندگان اقدس است اورانیز باشما همدست وهمزبان میفرمایم که سخن راسنجیده بدون خوف وبیم باتفاق شما بعرض اقدس برسانید وایکو ملاحظه کنید که گناه سر کار چیست ودرحق برادران ازحضور سر کار چه بدی رسیده باشد که اینچنین حرکات غیرمناسب دربارهٔ سر کار میدارند قبل ازین سردار محمد شریف خان بالای کلات لشکر کشید وباعیال تقابل ورزید وخواست که کلات را مسخر کند عاقبت شرمنده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 134 of 468

برگشت ودرمقابل عیال‌غیرت نکردوشکست یافت‌همان کردار باعث‌خجالت مذکور
نشدوبرای مذکور مرگ افضل بود واکنون که‌سرکار والا تبار هنوز درمقابل
سردارمحمدامین‌خان نرسیده ونقابل‌نشده‌خصوص‌نیت حق بین‌سرکاروراجع بصلح‌است‌شاید
وبفضل‌خداوند انجام‌صلح‌برپاشودوفتنه‌انگیز سیاه روی خیزدو کاراصلاح‌پذیرد وخواهش
ارجمندی سردار محمد علیخان بظهوررسد زیراکه ازکمال خداجویی وصلهٔ‌رحم طالب
صلح‌است وخرابی کاکنای خودراوبدنامی سرکار والا را نمیخواهد لاکن‌شیطان
فتنه‌انگیز سردارمحمدشریف‌خان که‌طالب‌جنگ و راغب بخرابی دولت‌است نمیخواهد
فوراً لشکرکشید ومقدمه کرد که‌شاید درصلح‌بسته گردد واسباب نفاق آماده‌شودتااینکه
ازنیت‌خالص سرکارشکست‌فاحش یافت‌وخجالت‌زده‌راه فرار پیش گرفت چنانچه‌ازاقبال
پادشاه ازمقدمه اینک آقاسی‌خوشدل خان که‌خرد سال است و یکنفر خرد سال کجا
وسردارمحمدشریف خان‌برادرسرکار کجابعدازان یکنفرشخص کهن سال‌تجربه کار
درلشکرپیش خانهٔ احمدعلیخان نام‌بود که گویاازتجربت ودلاوری وی که‌صاحب تدبیر بود
وبیک‌تدبیر نیکوهم چنان‌لشگری راشکست کلی‌دادوفرار دشت‌ادبارنمودپس‌ظاهراست
که‌این فتح‌های‌نمایان ازفضل خداونداست‌ونیت‌صافی‌نهاد سرکار اشرف است وشکست
سردار مذکور ازطینت بدوفعل شیطان‌است که‌درضمیر مذکور جای گرفته است وممکن
نیست که اینکار اصلاح‌پذیرد زیراکه‌عنان اختیارسردار محمدامین‌خان کلیه بتصرف
سردارمحمدشریف‌خان است بنا بخواهش ارجمندی سردار محمدعلیخان که خیرخواه
طرفین است بندگان سرکار سخن میکنم دیرحال توقع‌سرکار ازشما خدمتگاران
حضورآنکه بدون کیدوریاء وبدون خوف ورجاء وبدون‌تقیه جواب سرکار والا
تبارالحق وراستی بدهید وهرگاه نفاقی ازسرکار ظاهر شده‌باشد ودیده باشید
وباشنیده دارید بدون‌ریاء وبدون‌خوف ظاهرسازید زیرا که انسان ازنسیان وسهو
وخطاء خالی‌نیست تاسرکار والاباردر خود دانسته شود وخودرانگاهدارد زیرا
که‌این فرما نسرکار خاتمهٔ کار است ودیگر جای تدبیر باقی نمانده خصوص
سردارمحمد علیخان راخطاب میکنم که هرگاه چیزی بخاطرش برسدبدون مضایقه
بعرض اقدس‌برساند وخوفی ندارد بل‌ظاهرست که فرزند سرکار است وجای نشین
وصاحب اختیاردولت خداداراست‌نهایت‌خردسال‌است وتجربه کمترحاصل کرده‌خصوص
باعموهای خود نرسیده وصحبت نکرده وازطینت‌شان اطلاع ندارد وبنابران بندگان
اقدس اظهار میدارم‌نادانسته فرزندم شودوازشمایان که خدمتگار قدیمی ونمک‌خوار
صمیمی سرکار اشرف هستید وبندگان ما باشمایان اعتماد کلی دارد جواب باصواب
میخواهم اکنون سخن‌سرکار تمام‌شد وبعدازین هم‌جای تدبیر باقی نمانده باشمایان
لازم دارد که فکر خودرا یکجا کرده جواب سرکار را میگوئید لهذا ارکان
دولت باتفاق عرضه داشت نمودند که‌ازدارالسلطنهٔ‌وشهر کابل تاحال چقدر رویداد که
ازطرفین‌بظهور رسیده ما بندگان صداقت کیش ازروی‌صدق وصفا وبدون کیدوریاءقسم
میخوریم که‌بذات‌پاک خداوند که واقف‌سروالخفیات است که‌فرمان بندگان سرکار حق
وصدق‌است ودرصدق‌فرمان‌بندگان اقدس‌فتح کلات‌ازعیال وفتح‌دوم ازپیش خانه‌شاهداست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 135 of 468

وتصدیق قول خدمتگاران را میدارد وحاجت بدیگر دلیل و برهان ندارد خلاصه کلام چون مجلس گفتگوتمام شدبعدازان بندگان همایون ازجمله سردار محمداسمعیل خان رابحضور فیض ظهورطلب کردند .

اکنون چند کلمه از روبداد سردار محمد اسمعیل خان تحریر شود

قبل ازین ازپدر رنجه شدن سردار محمداسمعیل‌خان را تحریر نموده بودم چنانچه از همان زمان تاحال بحضور سرکار گویا بمثل سردار محمدعلیخان فرزند ارشد بود وبرورش یافته حضور و بخصوص بعزت میگذراند در اینوقت که فی مابین سرکار وسردار محمدامین خان پدر مذکور تقاضت دستداد وکار بمقابله رسید سر کار والا سردار محمداسمعیل‌خان رابحضور مبارک‌طلب کردند وفرمودندکه ای فرزندوقت باریک است ومقدمه پیش روآمد وتدبیر صلح چیده شد واسباب‌نفاق‌دستداد زیراکه درحضور سردارمحمدامین‌خان پدر شما بمثل سردارمحمدشریف خان فتنه‌انگیز وغماز رهبر است وعنان اختیار را بخود گرفته وعقل پدرشما راضایع کرده نمیخواهد که خلقی آسوده نشیند وانجام صلح اصلاح پذیرد وکار هرقدر بتغیرت‌رسد شبوروز بحضور پدر شما محرک‌فتنه‌وفساد است چنانچه نتیجهٔ آنرا ملاحظه‌نمودید اکنون خاطر سرکار چنان میخواهد ورضامندی اقدس‌ازدل وجان برآنست که مع‌الخیر والعافیه سر رشتهٔ خود را درست کنیدوهر قدر نقدوجنس بکار باشد موجود است دولت خدا ازان خودشما است بگیرید وبخدمت پدرکه نزدیك است بروید ورضای پدررا دریابید که رضامندی پدر خشنودی خداوند است هرگاه فضل خداوندشد وکار صلح انجام یافت وپدرشما فریب دشمن دوست نمارانخورد وبراه حق دعوت شد ودولت سرکاررا ازخود دانست وخود را وجودسرکارپنداشت بندگان اقدس ازخداوند چه میخواهد بعد ازان بهراموری که ارجمندی خرسند باشد ازحضور پدرشما اجازه گرفته میشود البته در آنوقت پدرشما امرسرکار راقبول میدارد هرگاه قضیه برعکس‌افتادوتقدیر نحوه دیگرشد وکار صلح انجام نیافت باید که شما بحضور پدرخدمتکارباشید وخرسندی پدر را دریابید لهذا بعداز فرمانهای سرکاروالا تبار سردار محمداسمعیل خان از استماع فرمان سرکار چون مار ارقم بخود پیچید وعرضه داشت نمودکه فدایت گردم‌مرحمت‌های شهریار بلند اقبال راشنیدم وسراسر بخیر غلام ذره پروری فرمودند اما غلام بصدق دل عرضه‌داشت میدارم که قطعاً ارادهٔ رفتن ندارم‌وبرفتن مایل‌نیستم‌وخواهش رفتن درضمیرم نمیگردد ورگ وریشه‌ام بآنجا نمیرخصت نمیدهدهرگاه‌سزاوارقتل‌باشم بقتل خودخرسندم ورفتن غلام ممکن نیست وروی رفتن ودیدار دیدن ثاب وطاقت‌ندارم وهرگاه سرکار اقدس غلام را سزاوار خدمت نمیدانند وباملالی بخاطر سرکارذوی‌الاقتدار رسیده باشدامر فرمایند تامقدمه آغشته گردن غلام را محبوس دارند و شرط احتیاط بجای آرند سرکار اقدس اشرف همایون از عرضداشت سردار محمداسمعیل خان لب به تبسم

پادشاهان متاخر (۱۰۰۰) محمد شیرخوانشته رابقلم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 136 of 468

کشودند ومرحمت فرمودند که ای فرزند سرکاروالا قطعا ازشما گذشت بخاطر ندارند وشمارا درمقابل ارجمندی سردارمحمدعلیخان فرزند ارشد ونوردیده میدانند .
لاکن ازملامتی زمانه بشما خدمت نمیفرمایم زیرا گفته‌اند انگیز بسیاروسخن چین بی‌شمار است‌معین نکته‌رادست آویز سخن کرده‌ملامتی رابحضور سرکارعاید میکنند والاشما سزاوار آن دارید که‌توپ وبنه ورساله بشمادادەشود ودرمقابل سردار محمدعلیخان خدمت کنید وبحضور سرکارجان فشانی‌دارید که درخصوص‌رفتن بحضور پدرهم ازنوازش پدری است که‌بندگان اقدس‌بشما فرمودند وخوب‌ملتفت‌شوید که سرکار والانیاز دربارهٔ شما نصیحت پدری نموده وخیرشمارا ملاحظه فرمودند باقی‌عنان اختیار بخود شماست خواه بخدمت پدرمیروید خواه حاضر حضوربندگان اقدس میباشید مختارید لهذا چون سخن‌بدینجا رسید سردار محمداسمعیل‌خان ازحضورمرخص‌شد ودربارگاه خودرفت‌ثانی سرکاراشرف بازرگان دربارخطاب کردند کاسردارمحمداسمعیل‌خان غافل‌بوده‌است وعقل کامل نداشته‌است یقین‌دارم که‌بدون‌موقع‌خواهد رفت‌امادرآنوقت بخدمت پدرهم قربی‌نداشته باشد وازحضور سرکارهم‌خجل زده‌بلکه مایوس خواهد ماند خلاصه کلام سخن‌بطول نیانجامد سرسخن‌بازگردیم وازلشکرکشی تحریردادیم .

مثنوی

کجا بودم اکنون فتادم کجا عنان سخن شد زچنگم رها

باری لشکرظفر اثر کابل‌منزل بمنزل چون آفتاب تابان‌نمایان طی‌منازل فرموده بیک‌منزلی کلات‌رسیدند لاکن‌لشکر قندهارازروزیکه درحدود کلات‌فرودآمده بودند یومیه‌دراطراف کلات‌ترکتازی داشتندولشکرآرایی‌مینمودند چنانچه‌اخبار شان‌روزمره متواتر بحضورافدس‌میرسیدامالشکر درون‌قلعه‌درمقابل لشکرقندهار میدان‌داری کرده جواب‌لشکرقندهار رامیدادند بهرحال چون‌لشکردارالسلطنه بیکمنزلی کلات‌رسیدند بعد ازان‌پیش‌خانه راممانعت‌شدند وامرنمودند که‌لشکر یکجا حرکت نمایند لاکن صبح‌وقت نیمساعت‌ازحرکت‌لشکر پیش‌خانه بارکرده‌سواران ماموری بایک رجمنت رساله پیش‌خانه راما بین‌گرفته بشرط‌احتیاط رهسپارشوند تادرحدود منزل‌گاه‌بعدازان بقراردستورالعمل سابقه‌خیمه وبارگاه‌را برپا دارند چنانچه‌بهمین منوال‌بیکمنزل حرکت فرماشدند اتفاقاً خبرداران ماموری خبررساندند که‌سردار محمدامین‌خان بالشکر کوه‌پیکر ازاطراف کلات‌کوچیده لب‌دریای جلنك که‌میدان وسیع‌وجای بزرگ که‌سزاوار مقدمه‌باشد فرود آمده‌ندوآب‌دریارا بتصرف خوددرآوردەدیگر جای‌فرودآمدن لشکرظفراثررا بجانب ممکن نیست‌ازشنیدن‌این اخبارسردارعالی مقدارسردارمحمد علیخان امرکردند که‌از مردمان کهن‌سال‌اطرافی رابیکی‌دونفر حاضرکنند چنانچه چندنفر مردمان سال‌خورده بحضورحاضرشدندسردارووالا تبارجویاشدند که اینحدود کماحقه‌بشمامعلوم‌است وواقف میباشید جای باشدکه سزاوار لشکر ظفراثروگنجایش افواج‌خجسته سررادداشته باشد ونزدیك به‌آب‌واز دشمن کناره‌باشدمردمان کهن‌سال عرضداشت نمودند که‌غیراز سرسه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 137 of 468

چشمه که نزدیک بدهات جانك میباشد دیگر جای مناسب نیست که بعقل مایان که فقرای سال‌خورده ودعاگوی دولت خداداد میباشیم هرچند نیك ملاحظه مید اریم ازین بهتر منزلگاه بدون ازینجا موجود نمیشود که گنجایش لشکرظفر شکوه‌را داشته‌باشد باوجود آنهم البته لشکر ظفراثر بزحمت جای‌خواهدشد زیراکه پیوسته بقشلاق است و آب خورهٔ قشلاق ازان سه‌چشمه‌است ومنظور بندگان عالی مقابل لشکردشمن‌است باید که بادشمن مقابل باشند پس‌در اینصورت از ناچاری سزا وار است قبل ازین لشکر قندهار از حدود کلات‌پیش‌دستی کرده جای‌مناسب‌ولب دریاوزمین هموارا گرفته بخاطر جمعی فرود آمدند وخودراولشکر خودرا آسوده خاطر نمودند وهرگاه بندگان سرکار یکفر سخ دورتر رامنظور کنندوامرفرمایند جای‌خوب ولب آب ممکن است بندگان عالی که شیر را در مقابل غیرت و دلاوری خود چون روباه بی دست و پا نمیشمرد فرمودند که ازدشمن دورفتن گویا درنزد دشمن خودرا ذلیل و زبون کردن است اصلا این سخن ممکن‌نیست همان‌زمین سر چشمه را بارادهٔ خداوندی لشکر گاه میسازم بعدازآن خودبندگان سردارعالی مقدار باچند نفر خاصان حضور وهمان سال خوردگان‌رعیتی سوار شده بسرچشمهٔ ماموری رفتند ومتوجه شدند واطراف چشمه ها رابچشم سردیدند وخوب ملاحظه فرمودند که گنجایش لشکر ظفر اثررا دارد یاخیر بعد ازسنجش بسیار وتحقیقات بی‌شمار متفق الکلمه فرمودند که از ناچاری احتمال گنجایش دارد وبزحمت تمام ممکن است که جای بجای شوند وبا طراف سر چشمه فرود آیند وبدون ازاین دیگرجای مسطح بنظر نرسیده بعدازان باتفاق باز گشته داخل لشکرگاه شدند وبحضور بندگان اقدس رسیده وعرضداشت نمودند سرکار والاتبار کههموقت بارادهٔ خداوند حرکت میفرمودند بعد ازبیان سردار محمدعلیخان وخاصان حضورکه سرچشمه رفته‌بودند تکیه‌برضمایر الهی‌کرده بادل قوی‌ونیت خالص امرفرمودند که افواج ظفرشکوه بتوکل خداوند حرکت‌کرده درمنزل سرچشمه فرود آیند چنانچه بندگان عالی‌سردار محمدعلیخان که سالار کل وافواج دارکل اختیار بودند بامر بندگان امیرصاحب باقبلی سوار وسرکرده وخدمتگار زودتر رفته متوجه لشکرگاه شدند بعدازان ازدنبال فوج‌فوج لشکرها حرکت کرده می‌آمدند وبقاعده وقانون نظام فرود میاوردند و متوجه مردم بودند که فی‌مابین فوج سخن پیدا نشود وباعث گفتگونشود وبهریك ازمردم سپاه‌که میرسیدند مهجت و نصیحتی دادند وسخن خوش میگفتند وتسلی میدادند که‌هفته‌ای بیش‌درینجا استقامت‌نداریم زیراکه‌هردو لشکر مقابل شده خواه صلح‌خواه جنگ بدوسه یوم انجام میپاید وفرصت نزدیك است بهمین منوال مهجت کرده افواج را امتر لکاه میدادند وفوج هم بولك‌بولك وارد میشدند وخیمه وخرگاه برپامیکردند تااینکه ازتفضلات الهی واقبال شهنشاه والاشکوه جمیع افواج خونخوار ولشکر شمشیرزن بی‌شمار جای‌بجای شدند ازقدرت کامله خداوندی همچنان افواج بی‌شمار که ازموروملخ بیشتر بودند باین‌چنین زمین ناهموارکه اصلا گنجایش لشکرنداشت چنان‌بفراغت وآسودگی جای‌بجای شدندکه گویا قطعا تنگی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 138 of 468

وضیقی نداشت وازعالم غیبی مددی حاصل شدونظر مرحمت پروردگار دربالای لشکر ظفراثر افتاد که بدون چون وچرا بفرا خی وخرمی گنجایش یافتند وخیمه وبارگاه برافراشتند وسرداران وبزرگان وخوانین لشکر که مرتبه بزرگی داشتند بهریك منزلگاه فراخ وجای مناسب دادند که به آسودگی وفراخی جای ومنزل گیرند بعدازتمامی لشکر که بفتح وفیروزی داخل منزلگاه شدند سرکار شهریار ـ ذوی الاقتدار بافر فریدونی وبدیهٔ کیکاؤسی وشوکت جمشیدی واردمنزل ظفرقرین گردیده برتخت دارای فرود آمده نشستند وخود را ولشکر خود را به آواز بلند بظل حمایت الهی سپردند وجمیع سرداران وبزرگان وافسران لشکر برکاب سردار محمد علیخان بحضور بندگان اشرف همایون آمده سلام کردند ومبارك بادگفتند ومرخص شدند بعدازان سردارسالارکل سردار محمد علیخان وافسران بزرگ بمنزل جرنیل شیخ میرخان وجرنیل داود شاه خان ودیگر افسران سواراسپ گلگون قبای خوش رفتار بادپا شده چون تماشای گل وریاحین بادل قوی خرامان خرامان اطراف لشکرگاه راکه تقریباً یك فرسخ نجومی بیشتر میشد بچشم بصیرت تماشاکرده بهرجای بهره وفراول گذاشتند که متوجه احوال دشمن بوده محافظت لشکر ظفر شکوه را بدرستی بدارند وشرط احتیاط بجا آرند چون از اطراف لشکر فارغ شدند ملاحظه نمودند که یك تپهٔ بزرگ که عبارت از یك کوه کوچك درین هرد و لشکر خصوص بلشکر ظفر اثر نزدیك و سر کوب لشکر کاه و هرگاه دشمن تصرف کنند احدی از خیمه و خرگاه آبادی در لشکر گاه نمیماند وباعث خرابی وشکست لشکر گاه خواهد شد فوراً خود بنفس گان عالی باتفاق افسران وسوار رساله که برکاب حاضر بودند بتلاش تمام خودرا بسر تپه رسانده بتصرف درآوردند بعد یك پلتن مکمل ویکطرف رساله مامور تپه کردند که محافظت دارند درثانی دوعراده توپ قاطری آتش فشان نیز مقرر فرمودند که بالای تپه برده متوجه ورود دشمن باشند وغفلت نورزند وشرط احتیاط که لازمه هوشیاری است بجای آرند خلاصهٔ کلام چون ازامور تپه واطراف لشکر گاه آسوده شدند باز گشته وارد لشکر گاه شدند مختصر کلام چون درمنزل جلنك منزلگاه کردند وبرقرار شدند ثانی سرکار نیت بخیر یاد شاه خدای جوی سرکار امیرشیر علی خان مجلس کنکاش کرده بزرگان دربار وسرکردگان ملك وسپاه را طلب حضور نموده بزبان جاری کردند وفرمودند که بارها اززبان سرکار شنیده دارید که نیت سرکار اتفاق است ونفاق رانمیخواهد ودایم ازدرصلح سخن میزند وازنقاضت وستیزه دوری میکند ازدرگاه خداوند امید وارم که اول فضل الهی و دوم داد پدر وسوم نیت خالص بندگان سرکار بهرجای که لشکر ظفر اثر روآرد فتح وظفر همعنان باشد یاری بخاطر حق جویست سرکار اقدس خطورمیکند که یکبار دیگر که آخرین وعظ ونصیحت است برای سردار محمد امین خان خط نصیحت آمیز فرستاده شود هرگاه بیت یاری کند واقبال مددگاری نماید وطالع راهبری دارد ودولت ازوی نگشته باشد ونکبت دامنگیرنشده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 139 of 468

باشد البته بسمع قبول اصغا میدارد براه حق دعوت میشود بعد ازان خلقی آسوده وبندگان سرکار رضا مند وبطر فین خرسندی حاصل میشود وهر گا بفعل شیطان گرفتار باشد وبگفتهٔ ابلیس پلید وفتنه انگیز عمل نماید وازدر ستیزه برخیزد وفرمان سرکار را وقعی نه‌نهد البته ذمه سرکار بری خواهد بود چنانچه قبل ازین بکرات ومرات چقدر فرمان نصیحت آمیز وخطوط محبت خیز و سخنهای شفقت انگیز که ازطریق برادری، نه ازشیوه بزرگی برای سردار مذکور فرستاده شد و بجوی منظور نشد حال نیز چنین باشد الحکمة اکنون شمایان که نمک خوار و بزرگان دربار وکار کنان کل اختیار میباشید چه صلاح و چگونه خیر میدانید عرضداشت بدارید سرکار والا ازابتدا تاانتها بمصلحت شما عمل فرموده زیرا که خیر خواه دولت خدا داد میباشید چنانچه نوشته استادان است.

بیت

هرکرا دانش است بسیاری نکند بی مشاورت کاری

لاکن درمقابل سخنهای محبت آمیز سرکار وبیان های صلح آمیز بندگان اقدس هاتف غیبی ندا میدهد،

بیت

هرآتش که دست قضا برفروخت همه فکرو تدبیر ها را بسوخت

مختصر کلام بعد از فرمان سرکار جمیع بزرگان دربار که بجهة مشورت جمع آمده بودند وازنظامی وملکی افسران بزرگ همه بودند باتفاق عرضداشت کردند که تصدق حضورمبارك گردیم هرچند میدانیم !

شعر

برسیاه دل چه سود گفتن وعظ نرود میخ آهنین برسنگ

باوجود آن ازاول تاآخر بندگان سرکار بزرگی بکاربرده اند اکنون هم ازروی بزرگی ومرحمت فرمانی بفرستند شاید خاتمه کار بعقل عطا کردگی بروی کارآیدوازسرستیزه برخیزد براه‌حق دعوت شود عجب نیست وهر گاه چنین نشود ودیولعین رهبر شود بدابحال خودش ازحضور سرکارذره‌ای ازبزرگی کاسته نمی‌شود لهذا بعد از مشورت بزرگان حضور امر پادشاه بدبیر صاحب تدبیر چنان شد که نامه مختصری فوراً تحریر نمایند

سوادنامه بندگان سرکار اقدس امجد والا امیرشیر علیخان

از چندا قبل از بین ازدارالسلطنه کابل تاحال چند فرمان محبت وچقدر نامه شفقت بجناب برادر والا گهر فرستاده شد جوابی که سزاوار محبت باشد بحضور نرسید تاتقدیر خداوندی که‌دربارگاه عظمت اوجای چون و چرانیست بندگان سرکار را بادریای لشکر باین وادی رسانیداین را از تقدیرات ازلی ومقدرات لم‌یزلی دانسته ومیدانم وازکشش آب ودانه قیاس میکنم و شما نیز ورود خود رادراین حدود همچنان دانید و خرسند باشیداکنون نگارش میشودکه آن ارجمند بعقل خدا داد خویش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 140 of 468

عمل کرده دولت خداداد را ازان خود بداند وبادل قوی وحوصلهٔ شگرف بدون خوف وبیم عازم حضورشوید.

وسرکار والارا ازخود خرسندسازید وملاقات را غنیمت شمرید وغیاری بغاطر حق بین خود نرسانید نخواهد گفت سرکار والا تبار بدون سبب بازوی خود را قطع کرده خودرا بدنام عالم سازد هرگاه درین خصوص حرفی بخاطر ارجمندی بر سد ویا قمازان راه فتنه انگیزی پیشگیرند ارجمندی سردار محمد علیخان که آرزو مند دیدارخجسته آثار عموی خودمیباشد ومشتاق ملاقات آن ارجمندی میباشد وشوق خدمت شمارادارد بخدمت میفرستم که بیم رکاب آن ارجمندی عازم حضور شوند والسلام. لهذا چون فرمان سرکار بحضور محمدامین خان سردار رسید مطالعه کردند بعد باین مضمون جواب فرمانرا عریضه فرستادند:

سوادعریضهٔ سردار محمد امین خان در جواب فرمان سرکار امیر شیر علیخان

فدایت شوم فرمان فضاجریان بندگان همایون سرکارا مجد اقدس اشرف والا رسید بوسیده برتارك گذاشته شد وهمه فرمان سرکار که درنامهٔ شفقت انگیز درج بودسراسر مهرومحبت ونوازش پدرانه بودودربارهٔ غلام قدوی ازابتداء تاانتها بزرگانه رفتارمی کردند کماحقه غلام جان نثاردانسته امالاکن غلام عقیدت فرجام شمه ای عرضداشت میکنم که هرگاه خدمتگار صمیمی غلام رامیدانستند همین فرمان را از دارالسلطنه کابل مرحمت میفرمودند خصوص که شب وروز آرزومند دیدار منور آثار فرزندارجمند سردارمحمدعلیخان بهزارشوق وذوق بودم زمانی که داخل شهر قندهار میشدند زهی نیك بختی وزهی فرخنده حالی غلام قدوی که بازوی خود را بچشم سر میدیدم وهزاره هزار شکر بدرگاه احدیت مینمودم ومدتی بامروفرمان سرکبا ردرقندهار استقامت کرده بعدازان غلام قدوی باتفاق ارجمندی وتمونه کان طلا بحضور پادشاه ظل الله وارد کابل شده چندی بحضور فیض ظهور بخدمت گزاری مسر ورمیشدم موجب اینقدر زحمت ورنج بندگان سرکار وباعث مخارج بسیار وسرگردانی بیشمار نمی شد اضافه بران خودغلام ازحقیقت کان طلاء وحاصل یومیه آن بحضور مبارك عرضداشت میکردم افضل ازان درفرمان آخری ازدارالسلطنه کابل که مرحمت فرموده بودند غلام را بهمان پذیری امر نموده بودند بنابران غلام عقیدت فرجام با قلیلی لشکر اقبال دریای لشکر خونخوار برآمده امیدوارم که جان فداسازم زحمت کشیدن ارجمندی سردارمحمد علیخان را باوجود آنکه سالهای دراز آرزومند دیدار شان بودم درینوقت رضایا آمدن ارجمندی وزحمت شان نمیدادم که تااینجا نزدغلام زحمت کشیده بیایند باقی غلام شب وروز دولت سرکار را ازدرگاه خداوندخواهانم والسلام مخلص کلام چون عریضه سردارمحمدامین خان بحضور سرکار رسیده وسراسر سخن ازنفاق زده بودند بندگان اقدس دانستند که انفصال این امر بدون ازدم شمشیر بران بدیگر طریقه ممکن نیست ونصیحت بفضیحت انجام یافت بعدازان تن بتقدیرالهی داده آماده کارزار شدند وبزبان مبارك فرمودند:

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 141 of 468

دراین دریای بی پایان دراین طوفان شورافزاء

دل افکندیم بسم‌الله ومجر یها ومرسها

اکنون راقم حروف وتحریر کننده تواریخ وتقریر کننده این کتاب بی نظیرمیتو یسد که سردارمحمدامین خان ولشکرقلیل اوراقلیل نباید گفت زیراکه سردار مذکور با سرکار غضنفر یرادراست وفرزندیك پدرومادراست چقدرشجاعت ودلاوری که دروجود سرکاراست باسردار مذکوراست ودرشمشیر زنی ودلاوری ومردانگی کم وکاستی باسردارمذکور درمقابل شمشیرزنی سرکارنیست چنانچه تمامی مقدمه هاییکه در کتاب هذا درج است بسیاری آنراتحریرکننده کتاب دیده وباقی مقدمه‌هارا بتحقیق رسانده و بصحت نموده داخل کتاب کرده‌ام لاکن بمثل این مقدمه بزرگ وخون‌ریزی وقتل‌وقتال ندیده ونشنیده ام که‌درشمار دوازده هزار محسوب میشدند این‌چنین‌جان فدا و دلا ور وشیرزن بودند ومیدان‌رزم غضنفری داشتند که‌کمتردرمقدمه های قدیم درکتابها درج‌شده باشد چنانچه استاد میفرماید مصرع

دو صد مرد جنگی به از صد هزار ، هر چند که در مقدمه تحریر میدارد امامختصری ازان‌را مینویسم تالایات حرف تحریر کننده شود چنانچه هشت هزار آن درمیدان رزم‌ومیدان کارزارجان‌خودرا فدای یادار خود نمودند وازجان‌شیرین دست شستندوحق نمك‌خوردگی بجای آوردندونوازشات چندسالهٔ یادارخود را باداء رساندند وچهارهزار لشکر پراکنده شکه‌نداوند در عمر شان مهلت داد زنده بدر از مرده بعضی زخمی وبرخی مجروح پسر اگنده احوال فرار قدها رشد نمد سردار محمدامین‌خان باجمیع بزرگان حضوروافسران نزدیك‌ودورکه جمله‌چون رستم زال درمیدان‌قتال بدلاوری بردندپرکاب یادارجان نثارکردند وچون پروین گردماه بخاك هلاك افتادندوحق عزت ونمکخوارگی بجای آوردند حتی‌دودانه‌کلپ‌تیکر که‌بمبلغ بسیار ازهندوستان خریده بحضور آورده بودند ومدتی نمکخورده بودند یاس‌نمك بجای آورده بحضوریادارجان فداکردند لهذاهرچندسخن بطول انجامیافت لاکن لازم افتاد که‌درمقابل خدمتگاران سردارمحمد امین خان شمه‌ای ازخدمتگاران حضور سردار محمدعلیخان تحریرکرده شودتادانسته خواننده وسامع گرددهمان قدر خدمتگار بزرگ که‌همه‌خودرا اصل‌واصیل‌زاده ودلاور وشمشیرزن گفته‌درحضور سردارعالی سالهای سال بنوازش ومهربانی میگذراندند وبندگان‌عالی درخصوص خدمتگاران حضور درداد ودهش سرموی تقصیر نکرده‌وکمال‌محبت وشفقت ولطف ومرحمت‌را در بارهٔ شان دریغ نداشت چنانچه‌هریك ازاوشان برتبه‌بزرگی وسلطنت رسیده نام‌ونشان یافتند ازآنجمله جرنیل شیخ‌مبرخان که‌شمهٔ دراول حال‌تحریرشده وبعد ازین‌نیز درمقدمه بیشتر وبهتر تقریرخواهد شدعاقبت درروز مقدمه‌ورزم که خودسردارعالی مقتول شد احدی ازین بزرگان نمك‌حرام مقتول نشدند ودرحضور یادار خودجان فداکردند ازین رهگذر بودکه سرکارامیرشیرعلیخان‌به‌تمامی آنهاطعنه میزدند وبدمیگفتند وازحضورمیراندند مردمانی که‌ازین قضیه‌آگاه نبودند میگفتند که سرکار امیرشیرعلیخان خشکی شده ودربالای مردم‌کم‌دماغی میکندچگونه خشکی‌نشود وکم‌دماغی نکند وفحش ندهد که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 142 of 468

آن‌چنان پسر شجیع ودلاور که خداوند هر گونه خوبی از غیرت ومردی ودلاوری وعقل وهوش وفکر وتدبیر وامور سلطنتی جبله بوی عطا کرده بود یکه وتنها درمیدان رزم مقتول شود وازجمله این نمک حرامان که ازحضور سردار عالی مقام صاحب نام و نشان شده بودند یکی بقتل نرسند حق سرکار است که خشکی شود وفحش بدهد واز حضور برانند بازهم پادشاه خداجوی عدالت پرور بودند والاجمله اشخاص بزرگان حضور سردار عالی سزاوار قتل داشتند که باید چان‌واری میشدند تا عبرت دیگران میشد وباردیگر این چنین نمک‌حرامی هیچ کس در خدمت یادار خود نمی کردند اکنون از اصل مطلب سخن رانیم زیرا که لشکر طرفین آماده جنگ اند. و بهوای جنگ شب را بروز میاورند باری چون کار مصالحه بقتله انجام یافت بعدازان متوجه امور لشکری شدند سردار محمدعلیخان وبعضی افسران بزرگ ویکطرف رساله نزدیک به نماز عصر اطراف لشکرگاه را بچشم سردیده دربارهٔ پهره‌داران وافسران ماموری سفارش نموده بجانب تپه رایی شدند چون بالای تپه نزول فرمودند ومتوجه پهره‌داران وخدمتگاران بودند وساعتی گزارش نیافته بود که خبرداران اطراقی خبر آوردند که سردار محمدشریف‌خان با توپ وپلتن ورساله بقصد دستگیر کردن سردار محمد علیخان عازم تپه میباشد وعنقریب میرسد سردار محمدعلیخان که اینچنین روز را از خداوند میخواست مرحمت فرمودند.

بیا بیا که خوش آمدت مرا ز آمدنت هزار توپ رتانگ باد فدای هر قدمت

* * *

برین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

زیرا که سردار عالی را خداوند سزاوار هر گونه مردانگی وغیرت دانسته بودچه از سخاوت وشجاعت در آفاق طاق بود آمدن سردار محمدشریف خان را بدووجه از خداوند خواهان بودیکی بسبب غیرت ودلاوری دوم باعث بغض وعداوت زیرا که معدن این غوغا وفساد وخونریزی تمام سردار محمدشریف‌خان بود بهرحال اینبود که سردار محمد شریف خان نماز خفتن قریب بالشکر رکابی نزدیک به تپه رسیدند بعد از خفتن از طرفین جنگ پیوسته شد وباسردار عالی توپ های آتش فشان از بالای تپه بصداء در آمدند و گوشزد دوست و دشمن نمودند بعد از آتش فشانی توپها نوبت به پلتن ورساله رسید وبامر سردار غضنفر از بالای تپه آتش افشانی گردید وتپه در کوره حدادی سا خنند ولشکر قندهار درمقابل لشکر بالای تپه از زیر کوتل داد مردانگی دادند وبا تپ وتفنگ جنگ مردانه درانداختند لاکن سردار عالی تفنگ مارتین بدست چون شیرغرا ن وبیر بیان بهرجانب خروشان وجنگ جویان تاخت وتازمی نمودند ولشکر ظفرائر را تلقین رزم می کردند ودرمقابل ان سردار محمدشریف‌خان که خودرا بزرگ وشمشیرزن میپنداشت همچنان کمر بمردانگی بسته بالشکر قندهار نبردمردانه میکردند که فلک تحسین وآفرین درغیرت ومردانگی خان می نمود وازسر آتش افشانی لشکرطرفین شب تار چون روز روشن نمایان گردید چنانچه ساعت ده بچه شب تا ساعت دو بچه بعد از نصف شب که چهار ساعت نجو می باشد ازطرفین با توپ و تفنگ جنگ پیوسته بود دلاوران

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 143 of 468

جانبین درشمشیر زنی ومردا نگی تقصیری نکردند لاکن سه نوبت لشکر قندهار تلاش گرفتن سرتپه کردند که شاید تپه را تصرف کنند بلکه بجبال سردار محمد علیخان ودستگیر ساختن شان تلاش بسیاری کردند امادلاوران سرتپه چنان سرزنش میدادند ودرمقابل حمله لشکر قندهار حمله مردانه میکردند وشکست میدادند که بالفرار گویان فراردشت ادبار میباختند اضافه بران لشکرهای بزرگ باطراف لشکرگاه خود کاسه مهتاب ها روشن کرده باخبر لشکرگاه خود بودند وتماشای آتش ریزی و آتش افشانی گلوله ریزی توپ وتفنگ سرتپه را میکردند زیراکه اززیرو بالای تپه مذکور اطراف هردو لشکر روشن ونمایان بودوچون روز روشن ظاهر وهویدا گردیده خلقی طرفین مشاهده میکردند هنوز درعین شدت مقدمه وجنگ وجوش ورزم برپا بوده وداد مردی ومردانگی میدادند که از حضور بندگان اقدس والاتبار سرکار ذوی الاقتدار امیرشیر علیخان دوهزار سوار وپیاده که همه شمشیرزن ودلاور بودند مامور تپه نمودند وچون بلای ناگهانی وچون آفت زمینی چست وچالاک خودرا بلشکر زیر تپه تعلق سردار محمدشریف خان زدند ودست به تفنگ صف شکن وشمشیر قراب افگن کرده حمله ورشدند ودرقتل وقتال سرموئی تقصیر نکردند اضافه بران لشکر سردار محمدعلیخان ازبالای تپه سرازیر شده خودرا بصف لشکر قندهار زدند وازکشته پشته ها کردند باندک کروفری ازمیان برداشتند وتاحدود لشکرگاه شان فراری نبودند سردار محمد شریف خان که دایم بامیدفتح می آمدورزم آزمایی میکرد وآرزومندفتح می بود عاقبت بحال تباه ازفتح حاصلی نکرده بیچاره وبینوا راه فرار سرمیکرد وفراردشت ادبارمیشد وبغیر ازشکست روی فتح را ندیده ودرآینه خیال ملاحظه نکرده بحسرت میماند لاکن بارجود آنقدر شکست بی دربی که باوی دستمیداد وپیش می آمد باز بهوای جنگ آماده می شدوازشکست های خودخجل نمیگشت وشرم سارنمی شد وبازهم بامید فتح کردن جنبش میکرد وشورش مینمود لاکن دلاور بی اقبال بودیاری سخن بطول انجامید وازمطلب باز ماندیم اکنون رجوع بمقصد داریم مختصر کلام سردارمحمد شریف خان که لشکر خودرا پراکنده دیدراه فرار پیش گرفت وبجانب لشکرگاه خود فراری شد سردار محمد علیخان که چون شیرژیان بالای تپه بادل قوی بادشمن برستیزه درآمیخته بودند وازفضل خداوند فتح حاصل کردند ثانی بفتح وفیروزی دربالای تپه آسوده نشستند وسر بسجده شکر گذاشتند وبالشکر ظفراثر تپه ازدر مهر ومحبت سخن میکردند واز غیرت ومردانگی لشکرخود دربارهٔ شان تمجیدوتحسین میفرمودند وبهریک وعده های بزرگانه مینمودند.

خلاصه کلام دوساعت ازشب مانده استراحت کردند وهمچنان کمر بسته مایل بخواب شدند ولحظهٔ راحت فرمودند فتارا درین راحت خواب وحشت انگیز دیده از خواب جستند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 144 of 468

ومتفکر نشسته ودیگر مایل بخواب نشدند خدمتگا را نیکه چون پروانه بدور آنسرور فرزانه جمع بودند ازپریشا نی یادار خود متحیر ماندند هرچند عرضداشت کردند وسبب پرسیدن سردار باغیرت ازروی دلاوری ومردانگی اظهار نفرمودند و بصحبت گزراندند اماحوال شان متغیرودگر گون بودتاآنکه صبح شد و شفق بخونریزی لشکر طرفین دمید وسردار عالی بافتح وفیروزی ازبالای تپه فرود آمده داخل لشکر گاه شدند.

اکنون چند کلمه ازحضور سر کار امیرشیر علیخان شنوید :

لهذا چون شب مقد مه‌تپه وآمدن سردار محمد شریف خان باتوپ وسوار و پیاده واطراف تپه‌را احاطه کردن منظور حضور شد ازین رهگذر که واقعه جان سوز بود آتش غیرت سرکار شعله‌زدن گرفت ودریای غضب بجوش آمد بزبان گهربار فرمودند که سردار محمد شریف خان فتنه انگیز فتنه‌را برپاکرد وآتشی افروخت که عالمی رابه شعله آن‌سوخت ومردم رابه‌قتل درداد وبازوهارا قطع کرد و ذرهٔ ازصله رحم باقی نماند شبی نمی‌گذرد که فتنه‌ای بروز میکند و روزی بشب نمیرسد که یك اسباب فتنه‌ای برپامیکند اماشکر میکنم وخرسندم که ازنیت فاسد همه وقت به غضب خداوند گرفتا رشده سرزنش می‌یابد وشکست فاحش میخورد وسر کار اقدس تاحال بصبر وتحمل گذارنده نیت خونریزی ندارم وقصدم آنکه خونریزی نشود شاید سردار محمدامین خان‌راجع به‌عقل خدادادشود وبخرابی دولت‌خداداد کمر نه‌بندد چنانچه بندگان اشرف‌دایم‌بسردار محمدعلیخان که‌ولی عهددولت‌خداداد است خطاب‌میکردم که فرزندمن راجع بمصلح است چنین نخواهد بود مقصد خود سرکار راجع بصلح کردن بود سخن‌صلح رابزبان والیعهد فرزند خود جاری میکردم .

والا دشمن بدرالبته دشمن فرزنداست اکنون دانسته شدکه این شیطان فتنه‌انگیز نمی گذارد پس لازم شد بسر کار والاتبار که بتوکل پروردگار ارادهٔ مقدمه کرده خود و درا ولشکر خودرا بخداوند عالم گذاشته ضمیر سرکار است سپارم ولشکر رزم دیده را بمیدان جنگ که‌میدانی است خون‌آشام بفرستم بعد ازان حواله بتقدیر نمایم تاخدا وند چه خواسته‌باشد بظهور انجامد بغیر ازین چارهٔ نیست

فرد

هرآتش که‌دست‌قضا برفروخت همه‌فکر وتدبیر ها را بسوخت

بهر حال هنوز سخن لشکر کشی بزبان مبارك جاری نشده بود که‌از اردوی ظفر شکوه خبر رسید که سردارمحمداسمعیل خان باقبای خدمت‌گذار خودکه‌سابقه داشت از اردو فرار وبجا نب لشکر گاه قندهار رهسپار شد ازشنیدن این‌اخبار زیاده برزیاده بنده گان اقدس غضبناك گردیده با وجود آن تبسم کرده فرمودند که رفتن سردار محمداسمعیل خان نتیجه دیگراز نفاق‌دست دادکه بایدوشاید جنگ بزرگ‌پیش‌آید وقتل بزرگ‌برپاشود،بعد ع تایار کرا خواهد وپیش بکه باشد بعد ازان عزم رادر جنگ جزم کردند وفرمودند که‌باید بزبان شمشیر سخن کرده‌شودچون کمار بجنگ بپوسته

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 145 of 468

شدبا فسران نظا می و ملکی امر کردند که با ارادهٔ خداوندی فردا صبح بعداز فراغ نما ز بامداد جمیع لشکر کوه پیکر خون آشام را مکمل ومسلح فوج فوج چون دریای‌مواج‌صف بصف چون اژدهای دمان‌اماده وتیارانتظاراامرسر کار باشند مختصر کلام‌صبح صادق دمید وفلك کینه جوگمر بکینه‌د یربنه‌بر بست و صدارا بقتل لشکریان بلند آو ازه کردا ند و افسر ان بز رگ‌و سر کرد گا ن صاحب ند بیر بنابر امر بنده‌گان‌اقدس بقانون نظام جمع لشکرخونخوار واقواج بی‌شماررابشمار آورده مکمل ومسلح سا خته صف بصف ایستا ده منتظر فر مان وانتظار سردار عالی مقدار سردار سالار کل اختیا ر بود ند سر دار دلاور باوجودژلکی شب که‌در بالای تپه‌بجنگ بودند وتاصبح داد مردانگی داده بفتح وفیروزی فرودآمده فوراً کمر بجنگ بستند . ونصرمن اللّٰو فتح قریب خوا ندندوخودرا ازخود ومنفر وزره‌چون کوه آهنین ساخته مکمل ومسلح بلشکر گاه افواج ظفر شکوه آمد ندوفوج فوج بنظر ترحم ومرحمت دیدند ویا یك یك ازدر لطف ونوازش در آمدند وبد رانه شفقت ورز یدند و انتظار ورود سر کار غضنفر شهریار بلند اقبال بودند تاانیکه بند گان سر کار امیر شیر علیخان بافر قریدونی و شوکت جمشیدی وصولت‌بهرامی سواراسپ گلگون نژاد کوه پیکر ها مو نوردد شت پیما گردیده چون شیرژیان وپیر بیان و رستم دا ستان وارد لشکرگاه شدند وصف بصف افواج نظا می رااز نظر کیمیا اثرگذر انیدند وتحسین وآفر ین گفتند وکمال عظمت وبزر گی رادر بارهٔ لشکر یان بجا آوردند و شفقت ومهر با نی‌پدرا نه‌رابیك یك ادانمودند وسورهٔ انافتحنا راخو انده بلشکر جنگجوی‌و افواج ظفر شکوه دمیدند ودرظل‌خداوندقهار وپرور دگار بی‌نیاز و کریم کارساز ور حیم بنده نواز سپردند بعدازان چون‌آفتاب تابان‌وچون خورشید نمایا ن بالای تپه بلند ی که چشم انداز مقدمه جای بود بر آمدند واز عقاب گلگون قباب فرود آمده بالای کرسی کیکاوسی نشستند و جمیع افسران‌خردو بزرگ‌را بحضور فیض ظهور طلب کرده همه رابنو ازش خسروانه سر افسر ازنمودند بعد بهریك افسران تلقین جنگ‌را آزموده‌شیوهٔمیدان داری‌وطریقه‌جنگجوئی آموختندو بشمشیرمردانگی وغیرت ودلاوری‌از روی‌محبت‌سخن کردندو به‌نبرد گاه‌مقرر فرمودند چون‌جمیع‌افسران‌مرخص‌شده‌هریك بجانب فوج خودرفتند بعد فرزندار شد ارجمند سردار محمد علیخان که ولیعهد سلطنت‌و جا نشین‌پدر بودند و بحضور حاضر خدمت و جان فشا نی از حضور انور امیدوار بودندنزدیك طلب کرده لبك‌در بر کشیدند وبسروروی فرزند عزیزخود بوسه زدند واشك‌ازگو شه چشم جاری کردند وبعد اوند سپرده مرخص میدان نمودند لهذا چون سردار دلاور سر دار محمد علیخان از حضور بندگان‌اشرف اقدس والادعا وفا تبعه گرفته مرخص میدان شدند و بمیدان جنگ ونزد افواج خصم افگن رسیدند بمداطراف مقد مه جا ی را بنظر تد قیق ملا حظه فرموده هر فو جی را با تو پ و تو یخانه مکمل بسر جا که لازم جنگ و سرو کوب لشکر دشمن بود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 146 of 468

مامورین مقرر فرمودند چون ازتمامی افواج فارغ شدند وهریك رابجای ماموری امر کردند ودوبلتن ویك رساله باهشت عراده توپ جلوی نزدخودنگاهداشتند وشرط احتیاط بجاآوردند که هرگاه ازلشکردشمن گزندی بلشکر ظفراثر برسدفوراً لشکری ازحضور بکمك فرستاده شود وخود بندگان سردارسالار چون آفتاب روشن ظاهر وهویدا دربالای بلندی مابین لشکرگاه نمایان ایستاده متوجه لشکردشمن بودند که چگونه بالشکرظفراثر تقابل میورزند وچه نحومقابل میکردند اکنون لشکر ظفراثررا باسردار دلاور در میدان رزم آماده وتیار بگذارید.

چند کلمه ازلشکر جنگ جوی جنگ طلب شمشیرزن صف شکن قندهار شنوید:

سردار محمدامینخان که شجاعت ذاتی داشت ودرمیدان رزم شیر ژیان را بنظر نمی آوردند اول این فرداستادرا بزبان گهربار ادانمودند.

بیت

روزجنگ تو شود سرخ وسیاه ازخون وگرد موج دریای محیط واوج گردون برین

باری سردار شیردل صبح وقت که نماز بامداد راادا کردند ودعاوفاتحه درباره کل لشکریان گرفتن و لشکرخودرا مکمل ومسلح نموده متوجه حرکت لشکر دشمن بودند که بچه منوال حرکت میدارند وتقابل میشوند چون لشکر کابل راآماده جنگ دیدند وصف آرائی آنرا ملاحظه فرمودند بعدازان بتوکل خداوند چون اژدهای دمان مکمل سوار اسپ کوه پیکررزم آزمای دشت پیماشده نصرمن الله وفتح قریب را بزبان راندند وفوج خونخوار جنگ دیدهٔ خود رابهمان منوال مقابل لشکرکابل صف بصف در میدان رزم ایستاده کرده تقابل ساختند هرچند که لشکرقندهار درمقابل لشکرکابل قلیل بودند لاکن باك ازکمی وزیادی نکرده هرفوجی رادرمقابل فوج بسیار تقابل کردند که گویا چون شیرژیان محسوب بشمار می آمدند وانتظار لشکر دشمن وپیوسته شدن جنگ میبودند سردارمحمد شریف خان که شب ازمقدمه تیه شکست خورده و خجالت زده بحضور سردارمحمدامین خان انتظارفرمان بودند سردارمذکور رابحضورطلب کرده اول از شکست شب بالای تیه تسلی دادند وفرمودند که باتقدیر ستیزه نباید کرد این شکست تقدیری بود دخل به خجالت ندارد بعد ازان سرکرده سوار مامورفرمودند وامر کردند که آمادهٔ کارروزباشیدو بهرجانب که شکست پیداشود باسوارکابی خودمکمل رفته مدد فرمائیدوخودرا بکمك برسانید اکنون شمهٔ ازسردارمحمداسمعیل خان تحریر کرده سرمطلب بازگردیم سردار مذکور که ازلشکرسرکار امیرشیرعلیخان فراری شده بلشکرگاه پدرخودوارد شداز حضور سردارمحمد امینخان پدرخودامیدوار سردارسالاری بود که بلشکر قندهارصاحب اختیار شده ودرمقابل سردارمحمدعلیخان دادمردانگی بدهدزمانی که آمدن سردار مذکور را بحضور سردارمحمد امین خان پدرش رپوت کردندگویا دنیاسرپدرش حلقه شد واز غضب بلرزه درآمد وبزبان مبارك جاری کردند که تمامی این فساد وفتنه انگیزی دامنگیر سردارمحمد اسمعیل است اکنون شما خدمتگاران که بمنزله برادر وبازوی بندگان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 147 of 468

عالی‌هستید احتیاط کنید وواسطهٔ نامبرده نشوید که بذات‌خداوند قسم‌میخورم که طاقت دیدارمذکور راندارم خصوص که‌مذکور راسر کرده لشکرچگونه خواهم ساخت اصلا ممکن‌نیست وخاطرخواهی نکنید که‌ازشما نیز بزارخواهم‌شد حال‌باعث خرسندی شما که‌فرزند عالی هستید وسالها جان‌فشانی کردید ازگناه مذکور گذشتم در لشکر گاه استقامت کرده‌تماشای جنگ‌پدر راملاحظه نماید اضافه‌براین‌سخن نکنید که موجب رنجش بندگان عالی‌دراین موقع که‌باریك افتاده می‌شود خاص‌کلام بعدازان که سردارمحمدشریف‌خان مامورسوارشد وسررشتهٔ سردارمحمد اسمعیلخان هم‌انجام یافت وصبح‌صادق دمیدوفلك کینه‌جوکه‌امیدوارچنین‌روزی بودوبمرادخویش واصل‌شدوطبل کج رفتاری‌را بلنداوازه کرداول‌طلوع آفتاب‌ازدوجانب صدای‌طبل‌وکوس و کرنا برآمده درمیدان رزم‌زلزله درانداخت وتوپهای‌تنین‌تن‌گردون وطن‌چون شیرغریده عربده‌گویا آوازمیداد وآتش‌فشانی میکردوتفنگهای ازدردهان‌غلغله درگنبد دوارافکندومیدان جنگ را ازدودتوپ وتفنگ چون‌شب‌دیجور سیاه وتاریك گردانید سر های چوا نان ودلاوران مردمیدان چون‌کوی درمیدان رزم‌بهرطرف غلطان‌می‌گشت وزمین نبردگاه ازخون‌دلاوران چون‌لاله زارگلگون شدوجوی‌خون ازبدن‌غضنفران چون‌آبروان روان گردید دستان جان‌ستان شقایق وشقوق ازهرطرف ظاهر میساخت سم‌بدرآسای تازی نژادان هلال‌زمین برآبروی‌هلال آسمان حاجب‌گردید میدان‌وسیع برجاوهٔ اسپان وسیع تنگ‌شد درآن‌روزکه‌بازار قیامت‌برپا بود برکسی‌توان وتاب نماندی زیرا که خنجر پهلوشکاف دران‌معرکه جان‌سوزسینه وجگرسلاوران چاك کردی خصوص‌دلیران‌خشم‌گین بهر جانب که حمله‌ور میگشتند مانند شیر غضبناك غضب‌میکردند وبهادران جنگجوی بهرطرف که‌روی می‌آوردند باسیف تیزسرهای دشمنان‌چون‌هندوانه ابوجهل در صحرا غلطان‌می کردندوازخون شفق‌گون‌پیرو برنا بردست‌ویا جنامی‌بست وشدیدلاوران‌خسرو شکوه اززخم‌سیف وسنان‌گلگون گردیدمختصر کلام‌درکشتن وبستن‌وزدن‌سرمویی تقصیر نکردند وجان‌بهم درافتاده بودندودادمردانگی‌میدادند که‌گویا ملك‌الموت ازکردار شان‌بحیرت درافتاده وفلك کج‌رفتارمتحیر مانده.

شعر

دودریای لشکر بجوش آمدند　　دلیران بهم‌در خروش آمدند

چنانچه‌ازطلوع صبح‌وقت آفتاب‌تا نصفنهار همچنان جنگ‌پیوسته بود وفلك کج‌رفتار بزیان‌حال ترغیب‌جنگ می کرد وندا درمیداد :

فرد:

روزجنگ‌است‌وجنگ‌باید کرد　　کوشش نام‌ونشگ باید کرد

لاکن‌هاتف‌قضا برفوج‌جنگجوی کینه‌خواه‌لشکر قندهار جزآیت‌لاقاسم البوعمن امرالله نخواندی و سورکبار دهل آوازه فتح بگوش هوش لشکر کابل می‌شنواند باری سردارمحمدشریفخان که باسواران رکابی اماده وتیار ایستاده بودند درهمین فرصت اردوی سرکارامیرشیرعلیخان راخالی یافتندفوراًازگوشه میدان‌غفلة درپالای اردوی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 148 of 468

لشکر کابل چپاول انداختند وقصد تاراج کردن داشتند چنانچه نزدیك بلشکرگاه کابل رسیده بودند سرکار امیر شیر علیخان که در بالای تپه بلندی نشسته بودند و متوجه اطراف لشکرگاه بودند نظرشان بجانب لشکر سردار محمد شریفخان افتاد که بتلاش تمام عازم لشکرگاه کابل است و نزدیك رسیده فوراً تدبیری بکار برده شخصی را بطریق سوار قندهار مرتب کرده از زبان سردار محمد اسمعیل خان بسردار محمد شریفخان پیغام فرستادند که سردار محمد امینخان پدرمن بتیر قضا درگذشت ودر لشکر قندهار شکست افتاد ولشکر مدعی بلشکرگاه ما داخل شده تاراج دارد زود تر خودرا برسانید که امدوار آمدن شما میباشم مبادا که بدست دشمن اسیر شویم بهتر آنکه باتفاق عازم قندهار شده شاید سرشتهٔ بکار بریم چون شخص فرستاده بحضور سردار محمد شریفخان رسید و بیان واقعه را عرضداشت کرد سردار محمد شریفخان از خوف جان واپس عازم لشکرگاه قندهار شد وقضیه را بر عکس دید و میدان فتح شده را در یافته بحیرت ماند و راه چاره را مسدود دید لاچار صبر و شکیبای نمود لاکن بندگان سرکاری امیر شیر علیخان خوب تدبیری در عین شورش جنگ بکار برد که سزاوار تحسین است چنانچه فرمودهٔ استاد است :

مثنوی

یك تدبیر نیکو آن توان کرد — که نتوان با سپاهی بیکران کرد
بشمشیر از یکی تا ده توان کشت — برای لشکری را بشکنی پشت

قصه کوتاه مردان طرفین و دلاوران جانبین وشجاعان رزم آزما بهمین احوال میکوشیدند وغیرت مندانه میخروشیدند و بدلاوری و مردانگی می افرودند ودر بازار جان فروشی جان خودرا بخدمت یادار خود بحوی نمیخریدند ودر گوهر نه دلاوری واقسام اقسام مردی ومردانگی در مقاتله صرفه نمی نمودند و باهمدیگر بضرب خنجر خونریز بخنجر زده دشمن راازیادر می آوردند چنانچه استاد میفرماید .

بیت

دولشکر چه گویم که دریای خون — به بسیاری از آب دریا فزون
بتد بیر خون ریختن تا خستند — بهم تیغ ورایت بسر افراختند

چنانچه ازطلوع آفتاب تاساعت یك پهره روز لشکر طرفین داد مردی ومردانگی دادند وحمله‌های مردانه افگندند ودرقتل وقتال وکشتن وبستن قصوری نکردند وهمچنان دشت بزرگی راکه میدان رزمگاه بود از کشته وزخمی مملو کردند وملك الموت را ازبسیاری کشته بفغان درآوردند و چندین درجه شکست بلشکر طرفین دست میداد ووارد می‌شد چنانچه از رزمگاه کناره می‌شدند لاکن سرکردگان صاحب تدبیروجنگ دیده داشتند زود خودداری میکردند ولشکر پراگنده‌را بمردی وغیرت انجام داده بجنگ ترغیب مینمودند ومرگ خودرا افضل ازشکست میدانستند تاساعت یك پهره روز بهمین منوال بازار ملك الموت گرم بود تاآنکه سردار محمد علیخان که در بالای بلندی بهرطرف نظر افگنده متوجه گیر ودار لشکر ظفر اثر بودند وبهر جانب که اندك شکست پیدامیشد ازحضور لشکرفرستاده کمك میدادند وباری می نمودند وجرنیل شیخ میرخان که سر کردهٔ بزرگ وصاحب اختیار کل افواج ظفر شکوه بودند برکاب

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 149 of 468

سردار عالی باسه‌پلتن مکمل ومه رجمیت رساله نامدار همرا ایستاده بهر جانب متوجه بود باری میکردند وانتظار فرمان بندگان عالی بروند که قضای الهی وگردشهای فلکی ازجانب لشکر قندهار سردار محمدامین‌خان باسواران رکابی که‌همه چون کوه آهن درزیر خفتان‌وجوشن‌غرق بودند بمثل‌شیرژیان وببریان بجانب سردار محمدعلیخان باجوش وخروش آمدندسردار محمد علیخان که‌کاکای خود را مشاهده کردند اینهم چون شیرژیان وازدهای دمان بافرفریدون وشوکت جمشیدی‌وصولت بهرامی بادن قوی وشجاعت یلی ازبالای تپه فرود آمده ازدرمهر ومحبت ذاتی باوجود قتال بسیاری بجانب سردار محمدامین‌خان کاکای خود روانه‌شدند باوجود دشمنی و اینقدر معرکه بزرگ که‌ظاهر وهویداست‌دل سردار مذکور مایل‌بدوستی حضور سردار محمدامینخان بود لاکن فلک‌کینه جوکه اینچنین روزرا ازخداوند میخواست تبسم کنان درین زمین وزمان آواز میدادومیگفت. این‌خیال استومحال است وجنون‌بهرحال چون هردو شخص بزرگ باهمدیگر نزدیک شدند جرنیل شیخ میرخان که بااقواج خونخو را بسر کاب سردار عالی مقدار حاضر بودند واین‌چنین روزرا ازخداوندخواهان و اینگونه فرصت راشب وروز جویان زیراکه‌ازبدرفتاری خودباخلق‌خدا ازسردار عالی ترسان وارزان می‌بود وفرصت میجست دراینوقت که‌بازار ملک‌الموت گرم بود وایرادی برای جرنیل مذکور پیدا نمی‌شد فرصت ملاقات بادوپادشاه بزرگ ودوسر کرده نامدار نداده ونخواست که‌باهم نزدیک‌شوند وبدیدار همدیگرمسرور گردند شایدباوجود خونریزی ازدرصلح سخن سازند فورابه‌پلتن ورساله امر کرد و حکم‌شلک داد که‌به تفنگهای آتش فشان دود از نهاد دوست ودشمن برآرند ودو پادشاه بزرگ را با خاک زمین یکسان کنند بقدرت کامله خداوندی که دربارگاه جلالش جای چون و چرا نیست بمجرد آواز تفنگ چقدر سوار وپیاده که‌ازدوطرف برکاب دوپادشاه بزرگ حاضر بودند از فریوس زین بخاک زمین یکسان شدند و بخاک هلاک افتادند اکنون جرنیل غافل ازخداوند چگونه سه هزار تفنگچی امرکرد که‌گویا از آسمان تگرگ بارید همچنان گلوله ریزی‌شد و قتل عام کرد ودو پادشاه نوجوان دلاور را مقتول ساخت وپادشاه بزرگ جلیل‌الشان خود را بی‌بازو وبی‌فرزند ساخته بدنام عالم کرد و خاک اوبار برتارک سرکار والانبار امیر شیر علیخان ریخت چنانچه فلک کج رفتار ازین غم‌وغصه بغصه درآمدوخونابه ازجگرریخت ولشکر کابل را بماتم بزرگ نشاند که تاقیامت این داغ برجگر اهل کابل باقی ماند ولشکر قندهار را با خاک تباه تباه کرد چنانچه اهل قندهار بدیدار آن‌سردارولاور والانبار عاشق و نگران بودند عاقبت‌پادشاه خودرا بدشت‌کین کشته مانده بجانب‌قندهار فراری شدند وبا هزار ناله وافغان فغان کرده میرفتند چنانچه در این خصوص دونوجوان رشید پادشاه زاده استاد میفرماید :

مثنوی

چنیدم همه شوریدهٔ می پرست بغم خانه میگفت و جامی بدست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 150 of 468

که ناید ازین گرسی زر نشان — بباین مغره بیرون زدو نان دونان
بجزخون مردم درین خشت نیست — بجزخاك خوبان دراین دشت نیست
که هرکس دراین دور گردون بود — زگردون درونش پرازخون بود
که دارا که دارای آفاق بود — بدار ندگی درجهان طاق بود
چو زین دار ششدر فرو بردرخت — نبودش بجز گور وتابوت وتخت

لهذا دوسه افراداز استاد دیگر بمدنظراست که باید درهمین موقع درکتاب درج شوده

فرد

هرکه آمددر جهان یورز شرور — عاقبت می بریدش رفتن بگور
دررهٔ عقباست دنیا چون پلی — بی پناه جائی وویران منزلی
دل منه براین پل پر ترس وبیم — بیرك رمسا زو مشو اینجا مقیم
نزد اهل معنی این کاخ پنج — هست چون ویرانهٔ خالی زگنج
من گرفم خود تو بی بهرام گور — خواهی افتاد آخر اندر دام گور
هیچکس رانیست زین منزل گریز — از گدا وشاه واز برنا وپیر

خلص کلام افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه دردآلوداست وثبات این شکر ستان هلاهل اندود عالم عالم سرابیست تشنه وفریب منزلی است پرفراز ونشیب مستی این بزم رادربی خماریست وعاقبت این سودارا درسر بخاری است.

فرد

کدام دل که درین واقعه جگرخون نیست — کدام دیده کزین حادثه گرگون نیست

این تودهٔ خاك گذاشتنی وگذشتنی است واین تیره مغاك پرکردنی وانباشتنی پیوندها همه بریدنی است وخونابها همه کشیدنی. خلاصه کلام هرگاه ازین قصهٔ جان سوز دفترها راتحریر دار شمه ازین سوزوگداز تقریرنکرده باشم زیراکه این دونهال سلطنت رفتاری بخلق خدانکرده بودندومحبتی نورزیده بودند که تامادام قیامت ازخاطر خلق محوشوند پس بهتر آنست که ازین وادی هولناك قلم راکشیده راجع بمطلب داریم لهذاقبل ازین تحریر شد که در پانزده مقدمه افغانستان که درقید تحریر است وداخل کتاب تواریخ گردیده ا ینچنین جنگ بزرگ وقتال عظیم نشده بود زیراکه دوشیر شر زه بالشکر های قضنفر رو برو افتاده ومقابل گردیده وتقابل ورزیده گاهی چنین اتفاق نیفتاده بودبلکه در هیچ عصر وزمان کهن سالهای روز گار بخاطر نیاورده تاریخهای متاخردرکتب درج نفرموده ومنظور نظراحدی نگردید بهرحال تا آنکه ندای غیبی ندادرداد که ای لشکر قندهار وای افواج خونخوار تاچند کشش وکوشش می دارید وترکی ستیزه می کنید.

فرد

بزورواز نشاید رداحکام قضا کردند — نمی زیبد کسی را درقضاچون وچرا کردند

سرکرد بزرگ شما که سردار محمد امین خان بود بقتل رسید وافواج شما ازکشته پشته ها پرشد وقلیلی باقی مانده که آنهم بعضی زخمی وبرخی بدتراز آن زیاد براین کوشش بی فایده است سردنمی بخشد.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 151 of 468

قطعه

بـاقضا کـارو زار نتوان کـرد گله ازروزگار نتوان کرد
کار دگار هرچه میکند نیکو است حکم پر کردگار نتوان کرد

باری لشکر پرشتر قندهار کهازقبل سردارنامدار سردار محمدامین‌خان شنیدند دست ازجنگ کشیدندوبا صدآه وحسرت‌اقرار گویان‌راه‌قندهارسر کردندسردارمحمداسمعیل‌خان کهشب آخری ازاشکر گاه کابل فرار وبلشکر قندهار ملحق شده بود لاکن سردار محمدامین خان پدر مذکور بنظر ترحم بوی ندیده امربخیمه‌گاه کرده بود دراینوقت باسردار محمدشریف‌خان کهمایهٔ فساد وباعث اینهمه خرابی طرفین شده بود متفق بجانب قندهار رهسپار شد واشکر کابل بافتح وفیروزی بلشکر گاه قندهار وقته خیمه وخرگاه وبارگاه وسراپرده واسباب وانجام بسیار ازنقد وجنس بتاراج بردند وبلشکرگاه خود باز گشته برقرار شدند. اکنون ازحضور سرکار والاتبار امیرشیرعلیخان شنویدحضور سرکار اشرف والا درمقدمه جای بالای تپه برقرار نشسته بودند کهخبرقتل‌سردار محمدامین‌خان بحضور رسید دربادی‌نهاد سرکار برآمد وبیتاب وار بلرزه در افتاد بسی طاقت گردید تاآنکه مقدمه آخرشد واشکرقندهار فرار دشت ادبارگردید واشکر کابل‌بفتح وفیروزی عازم لشکرگاه خود شدند سرکار اقدس ازمرگ برادر پراگنده احوال از بالای تپه برخاسته بجانب لشکرگاه نزول اجلال فرمودند دردین‌راه‌خبر رسید که سردار محمدعلیخان مجروح‌شده وزخم شمشیر برداشته است.چون خبر زخمی شدن سردارمحمدعلیخان گوشزد سرکار شد بدریای غم فرورفت وباهزاران‌غم‌واندوه داخل بارگاه سراپرده‌شدفوراشخصی رافرستادند کهرفته سردار مذکور را بچشم سر ملاحظه نماید وازحقیقت زخم دانسته‌شود که‌چه‌نحو زخم است زیرا که سرکار اقدس را طاقت تحمل نیست مستوفی عبدالرازق خان چون شخص کهن سال و کار زار دیده بود واز زمان امیر کبیر باقی مانده بحضور اقدس اشرف‌همایون خدمتگار بلکه بمرتبهٔ پدرقریب ومنزلت داشت وروزمقدمه‌مامور توپ‌قندوزی کهبزرگترین توپها بود بامرسرکارمقرربودند چنانچه کلیه لشکر قندهار راتوپ‌قندوزی پراگنده‌ساخت لاکن همچنان شخص ذکی و کهن سال وصاحب دقل ودانا بود که امیر کبیر بی‌امری مستوفی مذکور را نمیکرد دراینوقت کهقضیه قندهار اتفاق افتاد شب و روز امیر شیرعلیخان‌را نصیحت میداد وبیمیگفت وسرزنش میکرد وازدر صلح‌سخن میزددراین فرصت از قتل عمدو سردار بزرگ اطلاع داشت و فرصت عرض کردن بحضور سرکار می‌جست بهرحال‌چون بندگان اقدس داخل بارگاه شد بعد مستوفی خفیه چیان وتخت روان بجهت نعش درسردار بزرگ فرستادند که از مقدمه جای سردار محمدعلیخان را درجیان وسردار محمد امین خان‌را درتخت‌روان داخل اردو بدارند امامرکسار امیرشیرعلیخان با وجودیکه ازمرگ فرزند خود خبرنداشت سیماب وار تپیدن میکردو یکجا برقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 152 of 468

نبود گاه درخیمه گردش کنان میگشت وگاه ازخیمه‌بدرشده دیوانه‌وار بهرجانب نگاه حسرت آلود میکرد وآه می کشید واشك حسرت ازدیدهٔ خونبار قطره‌قطره‌می‌بارید وهرلحظه بطریق‌التماس ازمستوفی عبدالرزاق‌خان سوال‌میکردومیگفت چراتاخیردرآمدن سردارمحمدعلیخان است سبب‌چیست مستوفی‌دانا وعاقل از روی تدبیر سخن میکرد وتسلی میداد وازپادشاهان‌قدیم‌وکردارشهای آنها سخن میزد وحکایت مینمود وبندگان اقدس‌را بسخن گرفتار میساخت لاکن احوال سرکار بهیچ گونه آرام نداشت و مضطرب احوال میگشت وبیهوشانه سخن میکرد ومستوفی مذکوربفریب‌بازی میداد تاآنکه جیان ازدور نمایان شد واطراف آن سوار وپیاده بسیار بودندسرکار دادیده‌بیرون بارگاه برآمده نگاه‌میکرد تاجیان نزدیك شد از مستوفی سوال کرد که سردار محمدعلیخان جوان رشید ومرد شجاع وشخص غیور وصاحب غیرت بود چرا دراز افتاده ومابین جیان ظاهر نمیشود چون کار بدینجا رسید بیکبار مستوفی دستار خودرا بزمین زده خودرا بخاك افکند وفریاد برآورد که‌ای پادشاه خودپسند خودرای خانه‌خودراخراب کردید وبنیاد خودرا ازبیخ بر کندید وجگرعالم‌را کباب‌نمودیدفرزندرشید خودرا بقتل دادید سردار دلاورجان بحق تسلیم کرد جزع‌وفزع بی‌فایده چه سود ازسال سفر هرات تاحال‌چقدر وعظ و نصیحت کردم نشنیدید وسخن‌فتنه‌انگیز وغمازونمك‌حرام عمل کردید تاخانمه کار پسر جوان رشید باغیرت بیست‌ویکساله خودرا مهه برادر شجیع که‌بازوی سرکار بود بقتل رسانیدیدوخودرا بی فرزند نمودید نمیدانم که‌بعداز قتل این دوسردار بزرگ که‌گویا دو رکن دولت بودند چه خواهی کرد وازسلطنت چه‌بهره خواهی برد واین سلطنت بچه کار خواهدآمد اکنون ازین دیوانگی وغیرها چه سود و ازگریه وفغان که کار از دست رفته چه حاصل حال صبر باید کرد تن به‌تقدیر باید داد الصبر مفتاح‌الفرج صبر رضای خداوند است صبر پیشهٔ بزرگان‌است‌صبر شیوهٔ آزادگان است ازبی‌طاقتی چه‌سودوچه‌حاصل تیریکه‌ازشست رها شده باز بدست نیاید امروز پادشاهی افغانستان که ولایت‌مشهوراست‌بنصرف‌شمااست ونام پادشاهی دارید خصوص که‌همچنین مقدمه بزرگ دست‌داده ویراکندگی کلی پیش آمده وخلقی تباه شده وعالمی برباد رفته اکنون سزاوار سلطنت وپادشاهی آنست که باك‌ازمرگ دونوجوان ندارید وخودرا ازغم واندوه نگاهدارید و متوجه امور دولت وسلطنت شوید وپیش رفت کار دولتی را ملاحظه فرمائید در نظام داری ملك خرابی بسیاری دست داده باید سرشته شود و شرط احتیاط بکار رود که مبادا نقصان بدیرد و در امور دولتی خللی پیدا شود در این دهر روزمان از دوست خالص دشمن کذاب و منافق دیرا راست باید از بین کدورت وپراکندگی‌در گذرید وخودرا زیاده براین بدنام عالم‌نسازید همین قتل برادر وفرزند کفاف است وفغان کردن حاصل ندارد هرچیزی که تقدیررفته بود پیش آمد وظهور پیوست .

قطعه

گرشود ذرات‌عالم هیچ هیچ — با قضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون‌قضا بیرون کند ازچرخ‌سر — عاقلان گردند جمله کورو کر
ماهیان افتند از دریا برون — دام گیرد مرغ‌پران‌را زبون
این‌قضا دیست سخت وتندخو — خلق‌چون‌خس‌عاجزاندرپیش‌او

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 153 of 468

مختصر کلام باوجود این قدروعظ ونصیحت وبعضی حرفهای فضیحت آمیز که مستوفی مذکور بحضور سرکار نمودبده عرضه کرد وتسلی داد وازنشیب وفراز عالم باز گفت امابحضور امیرشیرعلیخان یکاره تاثیرنکرد وخصوص که ازمرگ فرزندشنید ونعش اورا دربارگاه خود خوابیده‌دید یکپاره جنون بروی مستولی شد و دیوانگی دست داده چنانچه ازجنون بسیار هرلحظه خودرا برنعش فرزند می‌انداخت وبه آوازبلند فریاد میزد وفغان میکرد ودل تنگی میتمود چنانکه مردمانیکه باطراف بارگاه جمع بود از مرگ یادارخود فغان میداشتندهمه‌را پراگنده‌ساخت وازدیك بارگاه نماند ولحظه‌بلحظه خودرا برزمین میزد ودورنعش فرزندمیگشت وفریادمیتمود وبطرزوحشی وجنون‌زدگان سخن‌میکرد واز سرتاپای فرزندرا بوسه میداد وآه دردناك ازجگرآتش‌بار میکشید وازنالهٔ جان سوزش دل سنگ آب میشد ومردم لشکری که پروردهٔ حضور سردار عالی بودند از مرگ بندگان عالی خصوص ازبی‌طاقتی سرکار جمله‌بگریه وناله وزاری فغان کشیده بزدیك بارگاه جمع بودند قضارا درهمین‌فرصت که غوغای‌سرکار بلندبود نعش‌سردار محمدامین خان وارد لشکرگاه شد وزدیك بارگاه سرکاررسید ومردهٔ برادررا دیدفوراً ازبارگاه برآمده برنعش برادر تاخت وبدورش گردش کرد وفغان‌بملکوت رسانید بعد بغضب تمام امر کرد که این‌مرده حق محمدرفیق‌خان است که مایهٔ‌فساد ومعدن فتنه‌انگیزی‌وغمازی‌اوشده تاکاررا بایتجاه رسانید وبازوی سرکاررا قطع کرد برده مرده‌را بوی سپارید وبگویید که بمدعای خود رسیدید ویابافی‌مانده خواهدبود ازین‌زیاد چه خواهی کرد بازوی بندگان اقدس را بریدید وچشم بصیرت سرکاررا بداغ‌فرزند بی‌نورساختید زیاده‌برین چه باقیمانده ـ خلص کلام مستوفی عبدالرزاق‌خان‌دید که نصیحت‌بسرکار تاثیرنمی کند وعقل‌ازسرکار ضایع‌شده‌باری بهرعنوان که‌مستوفی مذکوردانست وطریقهٔ تسلی‌بود یکدرجه سرکار اقدس‌را بسخن در آورد واجازه گرفت که‌نعش‌سردار محمدعلیخان ارسال‌دارالسلطنه کابل‌ومرده‌سردار محمدامین‌خان بجانب‌قندهار فرستاده‌شود چنانچه بهمین‌منوال سرشته هردونعش سردار بزرگ را بیك‌شب نموده نعش‌سردار نوجوان سردار محمد علیخان‌را بالای‌فیل کوه‌پیکر باخدمتگاران قابل وهوشیار ودوطرب رساله مکمل جانب کابل فرستادند ونعش سردار عالی مقدار سردار محمدامین‌خان‌رابعزت‌تمام بالای‌فیل وخدمتگاران‌معتمد ودوطرب رساله مکمل قندهاری مامورفرمودند بعدازان امر کردند که‌جمیع مردکان هردولشکررا باتفاق فقراء اطرافی بخوبی‌ودرستی کفن کرده دفن‌نمودند واسماس مجروح وزخمی لشکر طرفین‌را بخیمه های جداگانه امر کردند که جراحان‌قابل بدرستی معالجه بدارند اکنون چون بشمار آوردند ازلشکرقندهارهشت‌هزار مقتول‌ومجروح وازلشکر ظفراثر دارالسلطنه کابل دوهزاربیشتر مقتول وازسه‌صدنفر بیشتر مجروح‌شده بودند لهذا قبل‌ازین محرر کتاب نوشته بود که‌در پانزده‌مقدمه بزرگ که داخل کتاب‌است اینچنین‌مقدمه قوی پیش‌نیامده‌بود ازطلوع آفتاب تاساعت یك‌بجهٔ پیشین روز که عبارت ازهفت ساعت نجومی باشد دو لشکر شمشیرزن باهردوپادشاه‌شیردل غضنفرفر درقتال‌وقتال تقصیری‌نکردند ولحظه‌بلحظه قدم پیش‌گذاشته بجانب‌دشمن می آمدند تاکار ازتوپ‌وتفنگ برطرف شد ونوبت‌به تیغ‌تیز وخنجر خونریز رسید وداد‌مردانگی دادند تازمانیکه هردوسر کرده بزرگ که پیش جنگ لشکر طرفین

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 154 of 468

بودند بقتل رسیدند وجنگ تمام شد تحریر کننده را یقین است که در این عصر وزمان اینچنین مقدمه در کتب تواریخ زمانه متاخر دست نداده باشد بهرحال سر سخن باز گردیم این بود که باعث شکست وریخت لشکر طرفین یکدقیقهٔ دیگر در آنجا توقف نشد تا مقتولان دفن شدند ومجروحان بجراحان سپرده شدند وشکست وریخت لشکرها انجام یافت لاکن جمیع کارهای دولتی را مستوفی عبدالرزاق خان سرشته میکند ویحضور سرکار امیرشیرعلیخان طاقت حرف زدن نبود واحدی بحضور سرکار رفته نمیتوانست تابسخن زدن چه رسد بعد از یك هفته که جمیع امور انجام یافت ازمنزل خونخوار خون آشام جلتك حرکت فرماشده بتوکل خداوند داوری لشکر وافواج فتح وظفر چون آفتاب تابان منزل ومراحل طی کرده بجانب قندهار روان شدند تا آنکه درقلعهٔ اعظم فرود آمده خیمه وخرگاه وبارگاه وسراپرده برپا کردند وبرقرار نشستند اکنون لشکر ظفرا ثررا در قلعهٔ اعظم باشوکت وشان ودبدبه واثاثه تمام بگذارید ،

چند کلمه از رویداد قندهار و لشکر شکست خورده و گزارشهای سردار محمد امین خان شنوید

قبل ازین تحریر شد که سردار محمد شریف خان وسردار محمداسمعیل خان که از مقدمه جای فرار کرده داخل قندهار شدند ثانی بند بر جنگ کمر بستند وامیدوار لشکرشکست یافته بودند که البته وارد قندهار خواهند شد تا آنکه امیر محمد خان نام که خزینه دار کل وخدمتگار معتبر ونمك خوار قدیمی بردیاسه اك روپیه مال خزینه وارد شد وارادهٔ سردارمحمد شریف خان وسردار محمد اسمعیل خان را بمقدمه در یافت وعرضداشت نمود که بکدام دولت وخزینه بکدام لشکر واثاثه که موجود میکنید وازدرستیزمی درائید وباآن چنان پادشاه بزرك ولشکر بی شمار که کاوگیر است مقابل میشو ید وارادهٔ جنگ میدان ویاقلعه بندی بخاطر خود میگذرانید هرگاه بامید لشکر قندهار می باشید ممکن نیست همه بقتل رسیدند ومجروح شدند وقلیلی که باقی مانده آنهاهم نیمه نیمه الیته پراگنده احوال بخانه های خود رفته باشند وبچند مدت جمع آوری خرا هد شد افضل آنکه بدشمن قوی دشمنی نکنید ازین ارادهٔ باطل گذرید امروز وفردا وارد قندهار میشود بهتر آنکه آسوده استقامت کنید وبهیچ طرف حرکت ندارید سرکار امیرشیرعلیخان بعد ازین بشما جز وستم نمی رساند بلکه نوازش ومرحمت میدارد البته شما امید وار نیکی ومهربانی ازحضور اقدس باشید بلکه امیدوار حکومت قندهار باشید زیرا که ملك موروثی شما است باید وشاید بشما ازطریقهٔ بزرگی واگذارشود ودرحق شما ازمهر ومحبت سخن سازد اکنون حق بجانب سرکار است از داغ برادر وفرزند جگر کباب است ملاجی ندارد الا آنکه شمارا ازحضور خود خرسند کند تاقدری از داغ برادر تسلی یابد مختصر کلام بعد از عرضداشت ناظر امیرمحمدخان سردار محمدشریف خان میخواست که از کبدوقتنه انگیزی درآید وازترس جان خود که ارادهٔ فرار بخاطر دارد سردار محمد اسمعیل خان را باخود متفق کرده همسفر سازد قضارا هنوز سردار محمدشریف خان لب نکشاده بود وفرصت سخن کردن نرسیده بود که کهفرمان سرکار امیر شیرعلیخان اسمی سردار محمداسمعیل خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 155 of 468

رسیدونسای نامه‌نوشته بودندباین مضمون . سواد فرمان سرکار ارجمند بحضوربندگان قدس ، اخبار ازطرف شمارسیده که‌بعضی غمازان وفتنه انگیزان دفساد پیشگان که دایم سخن‌چینی کرده خرد را خیر خواه ومعتبر ونیك حلال‌نظم میدهند امروزمیخواهند که آن ارجمندی رابفتنه انگیزی ازجاده‌عقل که‌شرف‌انسان است دور دارند واسبابرا پیدا کنند که‌موجب‌خرابی وبربادی‌آن ارجمندگردد لهذاامرمیشود که‌سخن غمازان و فتنه انگیزان که‌سراسرفریب است منظور نفرموده بعقل کامل خداداد عمل کنید وخودرا آوارهٔدشت غربت‌نسازید وبخاطر جمعی تمام آسوده وبرقرار باشید که منظور سرکاراینست که‌شمارا جانشین پدر ساخته حکومت قندهار که موروثی پدرشماست بشما تفویض شود از چندا بتقدیر ازلی‌سرپیچی نتوان کرد ازسخنهٔ گذشته احوال چقدر فرمانهای نصیحت آمیز فرستادیم وچگونه تدبیرها بکار بردیم که‌شاید برادرمن یکی ازآنهارا قبول فرماید وازدر صلح سخن‌سازد چون‌تقدیر ازلی‌رفته بودنه‌پیرسردنه بخشیدچگونه بندگان اقدس بقتل برادر که بازوی‌سرکاربود رواداربشد وفرزند جانشین خودرا چنین کشته میدید و جگر خودرا بداغ‌برادر و فرزند کباب میساخت لا کن فرمودهٔ استاد است .

قطعه

با قضا کارو زار نتوان کرد — گله از روزگار نتوان کرد
کردگار هرچه میکندنیکوست — حکم بر کرد کار نتوان کرد

ارچندباوجود تقدیر رفته لا کن درامور دنیاتدبیر هم نشان‌تقدیر است انسان کوشش باید کرد وبهر کار ملاحظه باید فرمود بمدارزان عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار است‌چه نحویکه خیروصلاح بندگان خود را میداند بظهور میرساند امابندگان اقدس ظاهر وهویدا میداند که‌دشمن خانگی که‌دوست نمای‌جان‌گدازاست بحضور شما حاضراست وشب وروز محرك فتنه وفساد است چنانچه در حق پدرشما وبدنامی سرکار فتنه انگیزی کردنداعقل پدرشمارا ربودوعالمی رابرباد داد البه‌لازم بچرب زبانی آن عمل نکنید وفریب نخورید که‌بندگان سرکار مقدمه جنك وقتل برادر وفرزند خودرا ازغمازی مذکور میدانم زیرا که اززمان طفلی رفتار و کردار مذکور فتنه انگیزی و فساد پیشگی بوده وتازمان مرگ باقی خواهد بود .

فرد

خوی بد در طبیعتی که‌نشست — نرود تابوقت مرگ ازدست

بهر حال خودرا از چرب زبانی بلنکه ازصحبت مذکور کناره دارید وآسوده خاطر باشید که سرکار والا درقندهار بگاه توقف کرده باز میگردد وبه بفضل خداوند عازم کابل میشود وملك قندهار کما کان بشما تعلق میدارد بندگان سرکار ازشما امیدوار فرزندی بلکه شیوهٔ برادری توقع میکنند والسلام باری چون فرمان سرکار رسید سردارمحمد اسمعیل خان آسوده خاطرشد باتفاق بزرگان وافسران و سرکردگان نظامی‌وملکی که‌قابلی‌ازمقدمه ومرگ نجات‌یافته درقندهاررسیده بو دندوبعد ت سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 156 of 468

واسمعیل خان حاضر گشته آماده امر وفرمان بودند به مجلد دید اوشان روز ورود بندگان اقدس دربیرون شهر بدر وازه کابلی باستقبال سرکار اشرف اقدس والا برآمدند ودر پهلوی افواج نظامی فوج کابل ایستاده انتظار ورود بندگان اقدس بودند بعد از ساعتی بندگان پادشاه غوی شوکت سرکار همایون فال و شهریار بلند اقبال بافر فریدونی و شوکت جمشیدی وصولت بهرامی چون ماه جهانتاب سوار فیل کوه پیکر هامون گرد دریا نورد دشت پیما باافواج رکابی از توپخانه ورساله وپلتن که دایم مامور خدمت حضور فیض ظهور بندگان اقدس بودند بفرد یك فوج نظامی رسیده ایستاده افواج ظفر اثر باموزیك هشت پات سلامی گرفتند و توپخانها جمله آتش فشانی کرده چون از سلامی تمام شدند بعد سرکار ذوی الاقتدار از اول فوج تا آخرفوج بایك یك از لشکربطریق پیدری قدواز ش کرده میگذشتند لاکن خودبندگان سرکاربافواج بیشمار ازدماغ سرکرده جان نثار اعتی سردار محمدعلیخان بگریه وزاری بودند وفغان میکردند تا اینکه چون ماه جهانتاب داخل شهر قندهار گردیدند وباخلق خدا که درکوچه و بازار به تماشای آن شهریار ایستاده بودند ازدرمهرومحبت سخن میزدند ومیگذشتند تااینکه بدولت واقبال ازدروازه هرات چون خرشید تابان بر آمده در زیر کوه نگار داخل باغ سردار محمد امین خان شدند واز فیل زرین فیافرود آمده به تخت زرنگار نشستند وافواج ظفر شکوه بعد ازسلامی حضور سرکار فوج فوج بولك بولك از دنبال سرکار همایون فال از دروازهٔ کابلی داخل شهر شده از دروازه هرات بدر شده وارد کوه نگار که منزل گاه بود فرود آمده بخیمه و خرگاه وبار گاه خود جای بجای گردیده آسوده نشستند سردار محمد اسمعیل خان بعد ازینکه تملی از حضور رسید در ارگ قندهار به جهت ورود بندگان شهریاری منزل ومکان اعلی که سزاوار همچنان پادشاه غوی شوکت باشد ترتیب نموده انتظار ورود بندگان سرکار ذوی الاقتدار بودند چنانچه بعرض پادشاه غوی شوکت رسانیدند اما سرکارداغ دیده رجوع بارك نه نمودند وفرصت ملاحظه کردن وبجای برادر به تخت نشستن را بخود مناسب ندیدند بنابران درباغ تشریف فرماشدند لاکن روز ورود باغ سه روزفرمان شد که سلامی مردم بحضورسرکارموقوف باشد روز چهارم امر است هر کس بحضور حاضر شود ممکن است تااینکه روز چهارم حسب الامرسرکارازمردمان اعزه وشرافطایفه قندهار بفرموده سردارمحمد اسمعیل خان عازم حضورشدند اول اشخاصی که بامرسرکاروارد حضورشدند سردارمحمد شریف خان وسردارمحمد اسمعیل خان بودند که بحضور آمده سلام کردند وشرایط آداب بجای آوردند سرکار والاتبار که سردار محمد اسمعیل خان را بحضور دیدند بی اختیار اشك از چشم جاری کردند وردیك طلب کرده تنگ دربر گرفتند و ازسرروی شان بوسه زدند و محبت پدری را دربارهٔ شان بادا رسانیدند واز هر خصوص تسلی دادند وفرمودند که تقدیر از لی چنین رفته بود چار ناچار صبر باید کرد چنانچه فرموده شاعر است ،

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 157 of 468

شعر

قضا شخصی است پنج انگشت دارد که خواهد بسر کسی محنت گذارد

دو بر چشمش نهد دو بر بنا گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

لا کن ارجمندا خانهٔ فتنه‌انگیز وفسادپیشه خراب‌شود که‌درعالم‌ظاهرچنین اسباب‌رابیشه کرده تااین چنین‌خرابی دستداد دانسته‌ارجمندی باشد که سر کاروالاچندروزی درقندهار استقامت دارد بعدازان بجانب‌دارالسلطنه کابل‌مراجعت‌میکنداماخواهش‌سر کار ازارجمندی آنکه بعقل کامل وفکرصواب خود راجع شده عمل کند وسخن فتنه انگیز وسخن چین را قبول ندارد که‌خرابی بارمی‌آورد هرگاه‌از خدمتگاران پدرشما که صادق وخدمتگار ونمک حلال وخیرخواه باشد بحضورخود نگاه‌دارید وهرگاه اشخاص فتنه‌انگیز وغماز و فساد پیشه باشدازوی دوری‌جویید وبحضور نمائید که باعث‌خرابی‌دولت است تازمانیکه پدر زنده باشد رفتار فرزندیگراست وقتیکه‌پدرنباشد بایدفرزند جای نشین پدرشود ونام پدر را به‌نیکی برآرد وبعمل رفتارپدر باخلق‌خدارفتار دارد ودوست‌را از دشمن فرق سازد وبتجرب زیادی بعضی مردم فریب‌نخورد وشب وروز متوجه امورات ملکی ومالی باشد اضافه برآن دولت خدادرا ازخود دانسته بایندگان سر کار بجای‌برادر بارخود وبرادری کند وداغ فرزند راازدل سر کار برآرد زیرا که‌فرزند وبرادر زاده فرقی‌ندارد باید غم برادر وفرزندراازخاطرسر کار محوسازد واکنون‌ولایت قندهار وسلطنت آن کماکان بشما تعلق دارد بجای پدربحکومت میرائی نشسته حکومت کنیدوبابرادران خودپدری‌نمایید وعیال واطفال‌پدرخود را بعزت و نوازش نگاهدارید و همیشه متوجه احوال شان باشید بلکه از زمان پدربهتر دربارهٔشان‌نوازش کنید که‌رضامندی سر کاردرآنست ودوم‌امرونهی‌خود را بحضور سر کار عرضه‌دارید وخواهان رضامندی بندگان‌اقدس باشید هرگاه سردار محمد امین‌خان پدرشما مقتول‌شد بازی سر کار قطع‌شد وهرگاه سردار محمد عثمان بقتل رسید فرزند بندگان‌اقدس بودالبته داغ‌هردو درگ بجگرسر کارتاقیامت باقی خواهد ماند باری چون ازنصیحت سردارمحمد اسمعیل‌خان فارغ‌شدند ثانی قدری سکوت ورزیدند وبدیگر جانب سخن کردند بعدازان متوجه‌سردار محمد شریف خان گردیده لحظهٔ بجانب مذکور نگاه غضب آلوده نمودند وبعدازاندك فرصتی فرمودند که‌پدرادخویش که سالهاشاید ازو مند بودید رسیدیدوبازوی سر کاررا قطع کرده ودیدهٔاقدس رابی نور نمودید نمیدانم که بعد ازین چه‌خواهی کردوچه‌نیت‌داشته‌باشیدوبکدام‌فکر وانریشه‌خرابی‌دولت رامیخواهید وقتل کدام یکی رامنظور دارید وچگونه سلسلهٔ کیدرا می‌جنبانید واچنه بخرابی‌میکوشید وفتنه انگیزی میدارید لا کن گناه شمانمیباشد زیرا که‌اززمان کودکی‌این مرض‌فتنه‌انگیزی بشماست وازخردی پرورش یافته سخن چینی وغمازی میباشید وعیب را بخود نمیگرید چون فرمان سر کارتمام شد سردارمحمد شریف‌خان بدون خوف وبیم بجرأت تمام بحضوراقدس عرضداشت کرد که‌خدانخواسته‌باشدنیت‌من‌بقتل‌برادروفرزندرشید برادرراضی‌باشدویابخاطرم خطورنموده‌باشدهرگاه‌برادر وفرزندبرادرمقتول‌شد مگربازووفرزندمن نبودند و کمرمن بقتل شان‌نشکست وجگرم بداغ‌دونو جوان کباب نشدلا کن صریح میدانم هرقدر شکست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 158 of 468

گه بدولت خداداد رسید وبمد ازین هرگاه برصد ازحضور خودسر کار است زیرا که فتنه انگیزان بسیار بحضور سر کار است و بندگان اقدس را فریب داده ومیدهند وبازهم دست ازفتنه انگیزی برنمی دارند وسر کار اشرف والا نیز مدام بسعی آنها عمل کرده وخواهد کرد لهذا چون سردار محمد شریف خان جسارت ورزیده وبا کافه سفن کرده وگناخانه پیش آمد ازحرکت سردار مذکور ارزه براعضای بندگان اقدس افتاد وغیظ وغضب برطبیعت سر کار اشرف مستولی شد فوراً کردار های ناصواب سردار مذکور را یک بیک بدلایل وبرهان جداگانه بخاطر مذکور داده فقره فقره بحضور مردمانیات فرمودند بعداز ان امر کردند که دیگر منظور حضور نشوند وفرمان محبوسی کردند که درزندان پادشاهی زندانی باشند و از حضور بدر کردند معتوق عبدالرزاق خان باین امر راضی نشده حکم کردند که سردار محمد شریف خان بحرم سرای خود محبوس باشد وشب وروز ازحرم سرای خود بیرون نشوند و بجای کس نروند وهیچ کس بحضور سردار مذکور نروند که موجب بازخواست کلی میشوند هرگاه خود سردار محمد شریف خان ازحرم سرای خود بدر شوند ویاحرکت بجا کنند جزای بزرگ داده میشوند وسرزنش کلی می یابند مختصر کلام چون سردار محمد شریف خان راازحضور اقدس امجدوالا برآوردند ومحبوس وازحکم حرم سرای خودش کردند باردیگر سر کار خداجوی سردار محمد اسمعیل خان رانوازش ومرحمت پدری فرموده امر کردند فرداافره واشراف قندهار که سزاوار حضور باشند باتفاق خود آورده یک بیک را بانام ونشان وقرب ومنزلت شان منظور کنید تادر مقابل عزت شان از حضور سر افراز کردند در خصوص حکومت شما وسلطنت قندهار باید با وشان داشته شود که در هر خصوص بامرونهی شما عمل بدارند واز گفته حسابی شما سرمویی تجاوز ننمایند چنانچه حسب الامر بندگان اقدس سردار محمد اسمعیل خان جمیع بزرگان قندهار را از حضور سر کار گذرانده وبهر کدام مطابق رتبه ومنزلت شان از حضور نوازش یافته سر افرازی حاصل کردند وبهر یک درخصوص سردار محمد اسمعیل خان سفارش فرمودند ودانسته او شان کردند که جای نشین پدر و حاکم بالا مستقلال ولایت قندهار است بباید وشاید از گفته حسابی سردار مذکور بدر نشوید و فرمان او را فرمان حضور بندگان اقدس بدانید باری چون از مردم اعزه واشراف وخوانین ملکی وغیر وذالک فارغ شدند ثانی امر کردند که اول لشکر قندهار وسرکردگان باوقار که برکاب سردار محمد امین خان درمقدمه رفته بودند ازحضور یکقدر بعداز ان لشکر دارالسلطنه کابل چنانچه دفتر نویس لشکر قندهار بحضور آمده ابتداء بزرگان حضور سردار محمد امین خان را بحضور طلب کردند ازتمامی بزرگان حضور سردار مذکور قلیلی باقیمانده بودند که ازحضور گذشتند و دیگر تمامی بزرگان و دلاوران و نمک خوارگان برکاب یادار خود جان داده بمردانگی مقتول شدند ونام نیکو برای باز ماندگان خود باقیماندند بعداز ان نوبت بلشکر نظامی رسید آنها نیز قلیل باقیمانده بودند که از جمله دوازده هزار چهار هزار هم پراگنده احوال وزخمی ومجروح از حضور سر کارشان داده گذشتند وهشت هزار لشکر مردانه بمیدان رزم برکاب یادار جان دادند وحق نمک خوارگی بجای آوردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 159 of 468

اکنون چون فوج قندهار ازحضورسر کارسان داده گذشت نوبت بلشکرظفر اثر دارالسلطنه کابل رسید اول ازحضور فیض ظهور بندگان اقدس امرشد که بزرگان حضور سردار محمد علیخان ازحضور بگذرند سبب آنکه بعد ازمقدمه جلتک بندگان سرکار بومیه ملاحظه میفرمودند که بزرگان دربار سردارمحمدعلیخان که هریک صاحب جاه ومال ودولت وبزرگی شده بودند همه درقیدحیات وبومیه بحضور آمده سلام میکنند تعجب میکردند وبحسرت مینگریستند واظهار نمیکردند امابدل میگفتند چه شد که سردار محمدعلیخان مقتول شد ویکی ازبزرگان حضورش مقتول شدند وپاس نمک خواری بجای نیاوردند تاآنکه درقندهار امر شد که لشکرها بحضور آمده سان بدهند وازحضور بگذرند اول بزرگان حضورسردار محمدعلیخان رابحضور طلب کردند ملاحظه فرمودند که جمله درقیدمیباشند الابادارشان یکه ونتهایه قتل رسیده بعدازان یک بیک رانزدیک خواستند فرمودند که سردارخودرا کجاماند وخودشما بسرافرازی تمام زنده میگردید ظاهرشد که ناموس ومردی ندارید زهرخوردن ازین زندگی بشمابهتراست بعدازین بحضور نیامده ترک نوکری کنید ودر کنار عیال ازبین خود بعشرت بگذرانید چنانچه هشت نفر ازبزرگان حضور سردارمقتول راحکم چوب زدن وریش برباد دادن امر کرد وجمله را ازنوکری موقوف ساخت لاکن بعد ازموقوف کردن اعزه واشراف حضور سردارمحمد علیخان لشکر نظامیرا امر کرد که هرروز یکفوج بحضور آمده سان بدهند چنانچه حسب الامر بمعرفت جرنیل شیخ میرخان روزاول یکفوج بحضور آمده سلامی گرفتند چون نظر بندگان اقدس بجرنیل مسند آرا افتاد وناامیرده رازنده دید ازقبر کردن پلتن بامر شیخ میرخان وقتل سردارمحمد علیخان بخاطر آمد یکباره بندگان سرکار ازاختیار بیرون شد وشیخ میرخان جرنیل رابحضور طلب کرد سوال کرد که سردار محمدعلیخان راچه کردید بعدازان چقدر فحش دادوبد گفت وازحضور براند این بود که بعد ازان مزاج سرکار تغییر کلی پیدا کرد وهمچنان پادشاه عادل خداجوی که شب وروز باخلق خدا ازفقرا وسپاه نوازش ورفتار میکرد وبیکدام درجه جواب وسوال می نمود والفت میکرد وشفقت می ورزید دربنوقت چنان بی طاقت وکم دماغ شده بود که امکان سخن کردن سخن شنیدن نداشت ودو کلمه سخن بحضورشان تکرار نمی شد ازین رهگذر چندین امور سلطنتی تاخیرافتاد وبسیاری کارهای پادشاهی معطل ماند وقاعده درباردارى وعرضداد فقراوسپاه برهم خورد وقطعا بحضور مبارک عرضداشت نمی شد وبقرار سابق بتخت عدالت نمی نشست وهرگاه ساعتی دربار می کردند ومردم فقرا راجم بعرضداشت میشدند آنهم ازیکساعت بیش نبود وفورا مزاج شان تغییرمیافت وبعضی اشخاص را که بمدنظر اقدس نمک حرام ظاهرمیشدفحش میداد وازحضور میراندلا کن حق بجانب سرکارداغ دیده بود چنانچه بیکجا برقرار نبودند وسیماب وارتپیدن میگرفتند وبسیاری روز رابگردش میگذراندند کلیه کم دماغی سرکار اقدس اشرف همایون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 160 of 468

دربارهٔ بزرگان وافسران کابل بود که سالها ازدولت خداداد صاحب نام ونشان شده
ازبزرگی مشهور آفاق شده بودند لاکن درمقدمه جای یکی بر کاب پادار خودجان
ندادند ودرپهلوی سردارمحمد علیخان بقتل نرسیدند وهمه زنده وحیات ازمقدمه برگشته
یومیه بحضور می آمدند بداغ سردار محمد علیخان را تازه میکردند خصوص که
ازافسران قندهار بخاطرسر کارمی آمد که همه بمردانگی بر کاب پادارخودجان داده بودند
دود ازنهادسر کاربر آمده بدرجه بیهوشی تاری میشدند وبغضب می آمدندوبناید سخن میکردند
ولیحه به لیحه ازخدمتگاران سردارمحمد امین خان وقلزشان یادمی آوردند وبمجلس بناید
کرده میگفتند کهای مردم انصاف بدهید وازسخن حق نگذرید که ازخدمتگاران سردار
محمد امین خان یکی باقی نمانده وجان خود را فدای پادار خود کردند
وازخدمتگاران فرزند من یکی بقتل نرسید ظاهراست که درروزمقدمه ازحضورپادارخود
کناره بودند ودوری جستند مگر سردار محمد علیخان درباره اوشان
مرحمت ونوازش نکرده بودند که اقلاً یکنفر بر کاب شان جان ندادند وسر کار چگر سوخته
فرزندرشید خودرا یکه وتنها کشته دید جمله خدمتگاران سردار محمد علی خان سزاوار
قتل است یاخیر؟؟ اهل مجلس ازبیان سر کار جمله سکوت ورزیدند مختصر کلام تحریر کننده
تواریخ مدا هرگاه خواسته باشم که ازین گونه رویداد درقید تحریر درآورم سهو جهت
تطویل کلام است بلکه چندین گزارشهای دیگر درضمن آن پیدا می شود که دفترها
گنجایش نمی دارد وازمقصد دورافتاده میشود اکنون حبیب الامر بندگان اقدس هرروز
یکفوج بحضورانور بندگان سر کار خداجوی رعیت پرور آمده سلامی میگرفتند ویک یک
متطورنظر کیمیااثر میشدند وسر کار قوی شوکت ازدرمهر ومحبت سخن میزدند و نوازش
میکردند ومرحمت میفرمودند کهای فرزندان سر کار همگی شمایان بمثل سردارمحمد علیخان
فرزند سر کار می باشید وبر کاب پادشاه خودجان فدا کردید ودرمردی ومردانگی وغیرت
ودلاوری سرموئی بخدمت پادار خود تقصیری نکردید تا زمانیکه فتح حاصل گردید
هرنقصانی که باشد بافسران نامردوبی مرحمت است که سالها بدولت خداداد عیش کردند
عاقبت بخدمت پادارخود نامردی کردند وبه نمک خوارگی نمک حرامی کردند ازین رهگذراست
که سر کار اشرف کدورت میکنند وفحش میدهد شمامردم سیاه خرسندباشید که بندگان اقدس
ازشما بمرتبهٔ فرزندی خرسند است بهرحال هرروز بهمین منوال یکفوج ازحضور میگذشت
لاکن بندگان اشرف یومیه افسران را کدورت میکرد وبد میگفت بمضی روز یکساعت
بیشتر طاقت نمی کردند ومرخص میفرمودند وبکبار مزاج اقدس تغییرمی یافت واحوال اشرف
دیگرگون میشد وبزبان مبارک میفرمودند فلان حاضر غیرفلان حاضر احمدحاضر محمود حاضر
جمله کرچ بند سبیل دراز بروت چنگ حاضر محمد علی پسر امیر شیر علیخان چرا غایب
اما بهمجردی که این سخن بزبان سر کار جاری میشد روبا یطرف جرنیل شیخ میر خان ودیگر
افسران میکرد ومیفرمود جناب شما جرنیل کل وصاحب اختیار فوج حاضر و افسران شما
جمله حاضر محمدعلی چرا غایب ای نمک حرام ن ازافسران قندهار بایستی گرفت وخودرا
بهتیغ باید کشت هرگاه غیرت باشد ازین زندگی مرگ بشما افضل است ثانی فحش میداد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 161 of 468

وبدمیگفت وتوبیخ میکرد وازحضورمیراند چنانچه‌مدت‌یکماه براین منوال گـزارش یافت
خصوص‌جرنیل شیخ‌میرخان را هرروزه طعنه جرنیل اسحق افسر بزرگ قندهار را میداد
ومیفرمودند کهای‌جرنیل نامرد بی ناموس جرنیل اسحـق دوساعت از بادار خود پیشتر
خودرا به‌قتل‌داد ومرگ بادارخودرا ندید وجناب‌شما بدست‌خود بادار خودرا به قتل‌دادید
وزنده میگردید ازشما سوال‌دارم مرگ بشما افضل‌است یازندگی بنامردی باری سخن
بطول انجام‌یافت عاقبت از کم‌دماغی سر کار وتغییر یافتن مزاج اقـدس بسیاری امور
پادشاهی ازفوجی وملکی معطل‌ماند فغان‌ازمردم سرشته دار برخـواست با وجود یکه
مستوفی عبدالرزاق خان که شرح‌احوال اورا سابق‌تحریر نموده بودم و مرد کهن سال
خدمتگار قدیمی واززمان امیر کبیر بود وبیوسته بحضورسر کار حاضرومتوجه حضور انور
و کارهای سلطنتی قندهاربودند ومعیشه بندگان اقدس‌را متوجه وخیرخواه دولتی و ملتی
چنانچه دروقت کدورت‌وغضب سر کار نصیحت گر وفصیحت گوی‌بی‌بدکانه زیرا که وصیت
امیر کبیر درباره مستوفی مذکورشده بود که ازسخن مذکور تجاوز ندار نـد بنا بران
بسیاری اوقات که بندگان‌اشرف غضب‌میکرد مستوفی خود را شریك سخن کـرده فکر
سر کاررا بطرف‌دیگر راجع‌میکرد ودرخلوت نصیحت میداد وسرزنش مینمود و خدمات
دربار وامور سلطنتی‌را بدون‌اجازه پادشاه باختیارخود پیشرفت‌میداد چنانچه امورقندهار
کهپراگنده احوال‌شده بود باتفاق سردارمحمد اسمعیل‌خان حا کم‌قندهار سر شته میکردند
ودادرسی فقراء وسرشته‌داری نظام‌را بطوری ودرحدی انجام‌میدادنـد واز بسیاری کارها
وامورقندهار کهسردارمحمد اسمعیل‌خان رسیده‌نمیتوانست خصوص که درپای لشکر کابل
یومیه مخارج طلب‌بود وفقراء قندهار ذلیل وپریشان ازبسیاری لشکر کشی سابقهٔ زمان
سردارمحمدامین‌خان بود بامصلحت دید مستوفی سردارمحمداسمعیل‌خان بدون‌امر وفرمان
سر کارسردار محمدابراهیم‌خان که برادرسردارمحمدعظیمان بودندحا کم شهر قندهار مقرر
کردند که تاجندی متر به عرض‌داد فقراء قندهارشوند مقـدمین‌منوال جمیع اموردولتی
رامستوفی‌مذکور جمع‌آوری کرده انجام‌میداد لاکن بوقت مناسب که خلوت بود وفرصت
می‌یافت بعرض اقدس رسانده منظور میکرد اما با همه جان فشا نی و زحمت شب و روز
مستوفی ومتوجه بودن بامورات سلطنتی بازهم چندین کارات دولتی مهمل میماند و تنزل
میکرد خصوص از کم دماغی سر کار مردم زمانه رنجیده خاطرشـده از حضور بندگـان
اقدس دوری می جستند مگر اشخاصیکه که کاردارمدت واقسر نظامی بودنداز ناچاری
بحضور می‌آمدند والاحالت حضور یـا کسی نمانده خوف کـلی داشتند تااینکه مدت
سه‌ماه ازورودسر کار درقندهار گزارش یافت وقتی ازاوقات شخصی خبر آ ورد که‌سردار
محمد اسمعیل خان شبها خوفه باسردار محمد شریف‌خان میباشدومدتی صحبت میدارند
وسخن‌دربرده می گو یند احتمال دارد که‌سخن‌چینی وفتنه‌انـگیزی باشد ز یرا که عادت
سردار محمد شریف خان از زمان اود کـی سخن چینی است باری بـعد از بیان شخص
بندگان اقدس‌ازشنیدن این مقوله متفکرشد وازسردار محمداسمعیل‌خان کدورت گـرفت
وملال خاطر شد باوجودآن ا ز بهار فکر ودر ظاهر چیزی نـگفت امادرباطن بجستجوی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 162 of 468

مطلب شد وشخص دانا و هوشیاری را که مردراست گوی وشمس صاحب اعتماد بود مقرر کرد که درخلاء وملاء متوجه احوال وحرکات وسکنات سردار محمد اسمعیل خان بوده ملاحظه کنند ودرمجلس وخلوت خصوصاً درحرم سرای مذکور آدم مقرر فرماید وبه‌بینند که چگونه رفتار دارد وچه نحو گفتار میکنند ودربارهٔ سرکار چه خیال دارد تا از هما نقرار بعمل آورده‌شود مختصر کلام شخص تحقیق کننده بعد از تفحص بسیار وتحقیق بی شمار ظاهر ساخت که هرشب بیاسردار محمد شریف خان سه‌ساعت صحبت دارند ودروقت صحبت احدی نزدیک شان رفته‌نمیتواند وسخن را آهسته خفیه میگویند باوجود آن چند نکته ازگفتار های شان ظاهر شد که‌نیت شان درباره سرکار نیت‌بهتر نیست چنانچه از زبان سردار محمد اسمعیل‌خان‌شنیدم که‌بحضورسردارمحمدشریف خان بیان‌میکرد .

فرد

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی

خلاصه کلام رفتار و گردار سردار محمد اسمعیل‌خان بحضور بندگان اقدس‌برخلاف امرسرکار برد چنانچه بمعاً فیوماً به‌تحقیق میانجامید که‌بوی‌نفاق ازسردار محمداسمعیل‌خان ظاهر میشود ازین رهگذر خاطر خطیر بندگان اقدس دایم مکدر بود ودرظاهر اظهار نمیکرد چنانچه فرموده شاعر است .

شعر

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به‌آب زمزم و کوثرسفید نتوان کرد

بهرحال بندگان اقدس باین بود که‌رگ وریشه سردار محمد اسمعیل خان‌را ظاهر وهویدا نمیدانست وتا دانسته نامبرده را سریر سلطنت قندهار نشانیده بود خوب‌میدانست که‌سردار محمد اسمعیل خان آخ بدراست شخصیکه پدر ازوی بیزار شد (بنه خداوند ورسول ا کرم ا ص) ازوی بیزار است چگونه خوبی وچه‌نحو عزت خواهد دید دایم باید ذلیل‌وزبون باشد لاکن ایرادی بود که بندگان اقدس ازخود دور کرده و حقیقت نیکی خودرا وروزگشتگی اورا مردم ظاهر ساخت ودانسته کرد یاری سرسخن باز گردیم بعداز گردار بد سردار محمد اسمعیل‌خان‌بندگان شهریار ذوی الاقتدار سرکار امیر شیرعلیخان بمصلحت دید مستوفی عبدالرزاق خان که‌منزله پدری داشت رجوع‌بکار دولت ونظام داری ملک نمودند اول آنکه چندی درقندهار باید توقف دارند وسررشته ملک داری را انجام بدهند ودیگر تدارک دارالسلطنه کابل رادیده خالی نگذارند چنانچه سردار محمد ابراهیم خان که‌بامر سردار محمد اسمعیل خان وسلاح دید مستوفی چندی حاکم شهر قندهار بودند مامور دارالسلطنه کابل شدندوایشان آقاسی شیردل خان که‌شخص کهن‌سال کاردیده بودند وازمعتبران حضور امیر کبیر باز مانده باوجود افغان بودن چنان ذکی وعاقل ورموز فهم ودربار دیده بودند که‌سزاوار تحسین داشتندخصوص درغیرت وشجاعت ودلاوری کمی و کوتاهی بوشان نبود ودیگر سردار محمد رفیق خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 163 of 468

که وزیر اعظم حضور بودند وجرنیل شیخ میرخان که سرکرده کل افواج ظفر شکوه بودند هرچند که این دوشخص را تدبیری بر آب سردارمحمدابراهیم خان به کابل فرستادند و کابل را کلیه امنیت وآسوده پنداشتند لا کن از تقدیر آگاه نبودند که خانه کابل را آتش خواهد گرفت ظاهراً آسودگی قندهار وولی فرمانی سردار محمداسمعیل خان را ملاحظه فرمودند که مبادا از بن دوشخص گویا نمك حرامی صادر شود وبا سردار محمد اسمعیل خان خوفیه متفق شوند بهر حال سخن بسیار است هرگاه تحریر کنندهٔ کتاب رجوع بسخن پردازی دارد ازمطلب دور می افتد باری بعد از مامور شدن این سه شخص بزرگ شانزده عراده توپ جلوی وفاطری وهشت پلتن وسه رجمنت رساله مقرر نمودند وبعداز مکمل شدن جمیع شان را ازافسرو سپاهی بحضور انورطلب نموده نصیحت فرمودند وامر کردند که هراموری باشد بمشورت همدیگر انجام داده ویکی از گفته دیگری تجاوز ندارد و بخیر دولت کوشیده گرد نفاق نگردند واتفاق را ازدست ندهند ورضامندی سرکاررا خواهان باشند خصوص سردار محمد ابراهیم خان راامر کردند که از گفته باصواب وزراء تجاوز نفرمایند وبمشورت شان عمل دارند تازمانیکه بندگان اقدس از سرشته قندهار خاطر جمع شده حرکت فرمای دارالسلطنه کابل شوند لهذا بعداز فرمان فتا جریان بندگان سرکار سردار محمد ابراهیم خان باتفاق برزگان دربار ووزراء و افواج ماموری بساعت نیك ازحضور فیض گنجور بندگان شهریاری دعا وفاتحه گرفته عازم دارا لسلطنه کابل گردیدند تااینکه وارد کابل شده سریر سلطنت نشستند اکنون از حضور سرکار سخن گفته شود بعداز فرستادن سردار محمد ابراهیم خان باافواج بی شمار بجانب کابل جناب سرکارامیر شیرعلیخان جرنیل داردشاه خان که اسم جمیلی داشت لا کن باب شیخ میرخان جرنیل بودند بحضورطلب گردیده سفارش افواج راوی امر نمودند وفرمودند که جمیع نظام داری تعلق بشما دارد باید شب وروز متوجه افواج ظفر شکوه باشید که باز خواست لشکر ارجزوی وکلی ازشما میشود ودیگر افسران نظامی را امر کردند که بقرار قاعده وقانون نظام داری بامر ونهی جرنیل مذکور عمل دارند واز گفته حسابی جرنیل تجاوز ندارند بعداز آن دیگر اشخاص که مامور خدمات ملکی وملتی بودند وبه آنها نیز امر کردند که متوجه امور وخدمات خود باشید که یك بیك باز خواست ازشما میشودودر خدمات خود ساعی باشید وتغافلی ورزید بعد ازان که از امورات آنها فارغ شدند خود بندگان اقدس برتخت سلطنت قندهار آسوده و برقرار نشستند ومتوجه امور ملکی وملتی شدند لا کن درباب سردار محمداسمعیل خان که دل ملال خاطر بردند بنا بران شب وروز متوجه حرکات وسکنات سردار مذکور بوده و از رفتار وگفتار وکردار شان اطلاع داشتند زیرا که معتمدان حق بین وحق گوی مامور فرموده بودند که یومیه اخبار صحیح وسخن تحقیق بدون کم وکاست بحضورا قدس عرضداشت میکردند هنوز چندی نگذشته بود که فلك کج رفتار شیوه دیگر بکار برد وسردار فلك زده را ببلای قوی تر گرفتار کرد چنانچه شاعر میگوید :

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 164 of 468

شعر

بی زبان باش نه بینی که قلم تازبان یافت سرش درخطر است

مصداق این مقال آنکه روزی سردار محمد اسمعیل‌خان درحرم سرای بمنزل یکنفر عیال خود داخل شد ومیخواست که استراحت نماید اتفاقاً بدیوار پشت آئینه عکس سردار محمدامین خان پدرخودرا دید وغمگین شد وفوراً بقدمگار منزل امر کرد که عکس پدرم را ازمدنظر کنار کنید که طاقت مشاهده آن راندارم ازان سبب که من زند باشم وخون پدررا ازقاتل نستانم وقاتل رابه تخت سلطنت پدرم آسوده به بینم البته ازعکس پدر خجالت میکشم امیدوارم که خداوند مرا قوی سازد وقوت انتقام بدهد تا قاتل پدرم را قاتل شوم وخون پدر ازدشمن بستانم این سخن رابیان کرده وآه آتش بار ازجگر بر کشید از گردشات زمانه غدارو کج رفتاری فلک کج رفتار آگاه نبود که درپس پرده چقدر بازی های تازه بروی کار می آورد چنانچه فرموده اسناد است ،

لب بکشائی اگرت نوش ها ست کزپس دیوار بسی گوشها ست

قصه کوتاه واقعه نویس خفیه همین قضیه گفتگوی سردار محمد اسمعیل خان رابحضور رسانیده عرضداشت کردند بندگان اقدس ازشنیدن این واقعه چنان کداز بیک باره غضبناک شده آتش غضب شعله زدن گرفت وطاقت تحمل باقی نماند فردای آن روز که سردارمحمداسمعیل خان بدربار آمد وبحضور رسیده سلام کرد سر کار امیر شیر علیخان سردار مذکور را نزدیک خود طلب کرده فرمودند که ای فرزند تا چند طاقت کشم چقدر اخبار را شنیده ناشنیده پندارم هرقدر تحمل کردم ودرنادانی و خورد سالی شما محسوب کرده خودرا تسلی دادم روز بروز حرکات شما بر خلاف راه حق افزون شده تا اینکه بندگان اقدس را قاتل پدر خود خطاب کردید هرگاه قتل کردم دو بازوی خود را قطع کردم سردار محمد امین خان برادر اصلی و سردارمحمد علی خان فرزند صلبی بندگان اشرف بشما چه ضرر ونقصان رسیده که ارادهٔ انتقام میدارید و سر کار را قاتل ودشمن می‌شمارید از روز ورود سر کار در قندهار بومیه بشما نوازش وبدری کرده توقع برادری وفرزندی داشتم وبجای برادر خود حکومت قندهار را بشما واگذار شدم وبخاطر اقدس خطورمیکرد که داغ برادروداغ فرزند را شما ازخاطر سر کار محو سازید وطریقه فرزندی را بدرجه اتم برسانید که از مرگ برادر وفرزند فراموش دارم امانداشتم که شما قاتل سر کارمیباشدو بندگان اشرف رادشمن میدانید ازاول سر کار خدا جوی از طینت بد بشما میدانست خصوص نارضامندی پدراز شما ظاهرونادانی وروز گشتگی شما افضل ازان اما ازننگ زمانه که عیب نگیرند ازهمه اعمال بدبشما گذشتم وبخود قیاس کردم که شاید خداوند توفیق نیکی اعطا کند وبفضل خود عقل کامل نصیب گردانند لاکن بشما برعکس آن دیدم وبومیه از شما برگشتگی بخت ظاهر شد ،

بیت

هرلحظه وهر ساعت یک پیشه نو آرد شیرین ترو زیبا ترازشیوه پیشش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 165 of 468

پس درین صورت که شما بگفتهٔ شیطان عمل دارید وخود رای وخود پسند باشید
وهمنشین شما کاکای دلسوز شما سردار محمد شریف خان باشد وشبها بخلوت صحبت
بدارید وبیوسته بشما راه نمائی کند وشمارا از شاهراه عقل وهوش کناره کند وبندگان
اقدس را که باشما برادرانه رفتار میکردند عاقبت دشمن بشمار آرد بهتر آنست که شما در
قندهار استقامت نکنید واز نظر سر کار کناره شوید یکی دو یوم سرشته خود را
کرده رواه دارالسلطنه کابل شوید وسردار محمدشریف خان که خیرخواه پدر شما بود
دوست جانی شما است وبشما رهبر است چنانچه شما رابمنزل خود بدلت گرفتار کرده هرگاه
خواهش دارید وخودش رضاء میدهد باشما همسفر شود ورفیق راه گردد وباتفاق عازم
کابل گردد بهتراست البته امر سرکار که صادر شد تجاوز نداردبزودی تدارك خودرا
دیده بسرعت تمام روانه کابل شوید که زیاده برین تاخیر شما در قندهار باعث خرابی
وذلت است خلاصه کلام شخص معتبری از حضور سرکار مقرر شد که ما بین یکهفته
سردارمحمد اسمعیل خان را باتفاق سردار محمد شریف خان روانه کابل بدارد چنانچه
بعداز موعد یکهفته ما مور دارالسلطنه کابل شده بعد از چندی وارد کابل شدندوبهمرای
سردارمحمد ابراهیم خان ملاقات فرمودندوباهریك منزل ومکان لایق که سزاوارشان وبزرگی
شان داشت دادندخصوص حرمت سردارمحمدشریف خانرا که بزرگ وبرادرسرکاروالا بودند
بجای آوردند وهر وقتیکه داخل دربار میشدند سردار محمدابراهیم خان قدر است ازمسند
سلطنت برخاسته عزت میکردند ودر پهلوی خود بمسند می نشاندند وصلاح وصواب دید آن
عمل میکردند لاکن در خصوص سردار محمدشریف خان بجانب کابل رفتن متوقی
عبدالرزاق خان صلاح نمیداست ومصلحت نمیداد وشب وروز بحضور سرکار عرضداشت
میکرد که ای پادشاه نیت بخیر وای صاحب سلطنت رعیت پرور قبل ازین دوتفر شیطان
فتنه انگیز را در کابل فرستادید و کابل را پایتخت وامنیت دانستید صحیح فرمودید
لاکن اخبارات ترکستان وبی باکی سردار فتح محمد خان راهکرر می شنوید خدا نخواسته
ممکن است که شیطانها اتفاق کرده سردار عبدالرحمن خان که دربخارا میباشد عریضه
کرده طلب دارند وشورشی برپا کنند زیرا که سرشت افغانستان از قدیم فتنه انگیزی
است خصوص که سردار محمد شریف خان کمال فتنه انگیزی را دارد هرگاه
فتنه انگیز سوم داخل آن دو شیطان لعین شود گو یا افغانستان را بر باد
میدهند از همه افضل تر که سردار محمد اسمعیل خان نادان بدست برگشته
همراه است چه لازم دارد که شیطان دیگری را ازدست داده میفرستید که باهم متفق شده
کمر بخرابی دولت بندند خصوص که سردار محمد ابراهیم خان که مستدنشین کابل است
عقل کامل ندارد واز غیرت ومردی وشجاعت بری است ظاهراست که فریب آنهارا خورده
تیشه دریای خویش زند هرگاه عرضداشت غلام ندوی رامنظور نماید سردار محمدشریف
را از رفتن کابل مانع شوید والاخرابی دولت افغانستان را آماده باشید لاکن بندگان اقدس
را که دولت گشتگی پیش آمده بودحرف ناصح تاثیر نمی بخشید وازحرف ناصواب خود
بر نمیگشت غافیت سخن که در جواب متوقی پیدا کرد وجواب گفت این بود که هرگاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 166 of 468

سردار محمدشریف خان معطل شود و کابل نرود و درقندهار بماند یقین که بغضب سرکار گرفتار خواهدشد بعد ازقرمان اقدس مستوفی عرضداشت نمود که هرگاه چنین باشد بهتر آنست که بجانب هندوستان اخراج کرده شود مقصد که در فرستادن کابل رضا نمیدهم ومصلحت نمیدانم امابعد برگشتگی و گردش فلکی ماسوای عقل است چنانچه هر قدر مستوفی سخن کرد ونصیحت داد بحضور اقدس برعکس افتاد .

شعر

هر آنش که دست قضا بر فروخت همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

عاقبت باتفاق سردار محمد اسمعیل خان کابل فرستاده شد لاکن مردمان بالا چرکسی کابل تمثیل دارند یکی کم دو بسیار سه مردار کهانشاءالله وتعالی اگر حیات باقی بود از قساداندیشی این سه نفر بعایش تقریر خواهدشد چنانچه دولت خداداد وسلطنت پرزگی را برباد دادند اکنون سرکار ذوی الاقتدار پادشاه قوی شوکت وامیر افغانستان سرکار امیر شیرعلی خان را برتخت حکمرانی درقندهار باشان وشوکت وجلال در عیش و عشرت بگذارید چند کلمه سخن از رویداد ترکستان وگزارشهای آن بنویسد .

لهذا قبل ازین ازگزارشهای ترکستان ومحبوسی سردار اکلان سردار محمدافضل خان وفراری سردار نوجوان سردار عبدالرحمن خان بجانب بخارا وبرتخت حکمرانی ترکستان نشستن سردار فتح محمدخان پسروزیر محمدا کبرخان بمروفرمان سرکار شیرعلیخان تحریر شده بود حال نیز ازواقعات وگزارشهای ترکستان شمهٔ درینجا تحریر درآورده میشود وامید است که سامع شوید واز رفتار زمانه عبرت بگیرید باری سردار فتح محمدخان که بحکم سرکار امیرشیر علیخان برتخت سلطنت ترکستان برقرار شدند وفرمان فرمای ولایت مذکور گردیدندوسرکار امیرشیرعلی خان ازترکستان عازم کابل شدند بعدازان که سردار فتح محمدخان برتخت دارائی نشستند چون شهزاده بلند اقبال و یادشاه زادهٔ نوجوان بودند خصوص که سرکار امیر شیر علیخان از فرزندان خود عزیز تر میدانست بسیاری اوقات رابسیر وصفا وشکار میگذراندند وداد عیش میدادند وبساز وسرودراغب وما یل بودند ودرقید حکومت وفرمان فرمائی نبودند وبدادرسی فقراء وسیاه کمتر میرسیدند وازجمیع امورات ملك چه سیاه ورعیت آگاه بود ند وبی تحقیق نمیگذشتند و اشخاصیکه مامور خدمات ملك وقظام بودند باك ازملك خوارگی نداشتند وبه نفس اماره خود کرفتاروشب رابروز می آوردند وروزرا بشب میرساندند ویا کی ازبندهٔ بادارخود نمیکرد ند وپنج نفر خدمتکار دیگر که مامور خدمات حضور سردارمذکور بودند وصاحب عقل ودانا ونمك حلال بودند وشب وروز عرضداشت میکردند واز خرابی ملك وسیاه وظلم وستم و جبر حاکمان ولایت وعاملان ملك واقسران نظام خبر میدادند منظور نمیشد بلکه برعکس آن عمل میکردند خصوص سردار فیض محمدخان پسرامیر اکبر امیردوست محمد خان که درآنوقت حاکم آقچه بودند وبامر سرکار امیر شیرعلیخان که سفارش نموده بودند هرقدر محبت ونوازش فرموده نصیحت میدادند ودلیل وبرهان میگفتند ودر خلاء وملاء سخن میکردند وسرزنش میدادند تاثیر نمی بخشید بلکه برضدآن عمل می نمودند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 167 of 468

وبیشتر از پیشتر بکار کنان ولایت را گذار میشدند و سخن سردار فیض محمدخان را باو جود یکه مرتبهٔ پدری و رتبهٔ بزرگی وعمونی داشتند منظور نمی فرمودند و به نظر حقارت میدیدند ثابت سردار فیض محمد خان که مرتبه پدری و رتبه خود را کناره کشیدند و از وعظ و نصیحت دستبردار شدند و رخصت حاصل کرده عازم آنجه شده متوجه امور خود گردیدند و خودداری میکردند تا کار بر سوائی انجام یافت اعنی سپاه و فقراء از سردار فتح محمد خان دلگیر و آزرده خاطر شدند و در کدورت افزودند لهذا از کدورت سپاه و فقرا و برای غماز ان و فتنه جویان و سخن چینان دست آویز کلی دستداد و متوجه خرابی مذکور شدند و تدبیرها کردند و چندین نفر را که همه در فتنه انگیزی شهره آفاق بودند بدور خود جمع آوردند و شب و روز فرصت می جستند زیرا که ظلم و تعدی حاکمان و کار کنان از حد گذشت و بیباکی و بی خبری سردار فتح محمدخان از اندازه دور شد چنانچه استاد میفرماید

قضا شخصی است پنج از گشت دارد — که خواهد بر کسی محنت گذارد
دو بر چشمش نهد دو بر بنا گوش — یکی بر لب نهد گوید که خاموش

باری هرچند فقراء عرض وداد کردند بجائی نرسید عاقبت بزرگان سپاه و معتبران فقراء یکجا نشسته بیک خیال را بهر طرف جولان دادند تا راه نجات برای خود یابند و خودرا و ناموس خودرا از دست برد زدورهزن که حاکمان ظالم و پادشاه بیباک و بی خبر باشد خلاص سازند بهمین اندیشه و فکر و خیال سال دیگر گزارش یافت و راه چاره مسدود بود تا اینکه استادان غماز و فتنه جویان فتنه ساز بهمدیگر دمساز شده راه چاره را پیدا کردند برین منوال رای همه قرار یافت و سپاه و فقراء اتفاق کردند که سردار عبدالرحمن خان در بخارا میباشند عریضه کرده طلب کنند و پادشاه ترکستان سازند زیرا که ترکستان ملک موروثی ایشان چون اتفاق شان برقرار شد اضافه بران از کدورت سردار فیض محمدخان باسردار فتح محمدخان اطلاع داشتند و واقف بودند که سردار فتح محمدخان باوی کدورت دارد و بزرگی سردار فیض محمدخان را وقعی نگذاشته تا اینکه سردار فیض محمدخان از تخته پل عازم آنجه شدند خواستند اول سردار فیض محمد خان را سپاه و فقراء با خود متفق سازند چنانچه اول عریضهٔ دادرسی در آنجه بخدمت سردار فیض محمدخان فرستادند و سردار مذکور را باخود بسته کردند بعد عریضه دیگر جمیع افسران سپاه و بزرگان فقراء باتفاق همدیگر که تمامی عریضه شان احوال بیچاره گی و عذر آمیز دوداد رسی و غمخواری سپاه و فقراء بود در بخارا فرستاده سردار عبدالرحمن خان را به عهد و قسم و پیمان طلب کردند و قدوم فیض لزوم سردار عالی را برخود و جمیع مردم ترکستان مبارک گرفتند و در عریضه جمهوری خود التماس کرده این بیت را داخل کردند

فرد

رواق منظر چشم ما آشیانهٔ تست — کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 168 of 468

مختصر کلام چون عریضه مردم فقراء وسیاه دربخا را به نظر فیض اثر سردار دلاور عبدالرحمن خان رسید وازنظر گذارش یافت فوراً سرشته خودرا نموده بتوکل خداوند عازم ترکستان شدند چندی دراین راه توقف کرده منزل می‌نمودند سبب آنکه یومیه بترکستان آدم میفرستادند ودرخلاء وملاء باحوال مردم ترکستان ازسیاه و فقراء آگاه میشدند تاینکه درلب دریای آمو رسیدند ونصر من‌الله وفتح‌قریب راخوانده بخود دیدند وکمر بمردانگی بسته بادل قوی وغیرت ذاتی وشجاعت جبلی ازادهٔ گرفتن ترکستان را بخود جزم کردند وازدرگاه خداوند امیدوار فتح ونصرت بودند اکنون تحریر کنندهٔ این کتاب بی‌نظیرمیتویسدوبعرض خردمندان‌روزگار میرساند که انصاف‌بایددادو بمردی ومردانگی سردار مذکور آفرین باید گفت اول آنکه صغرسن وبنوجوان وناتجربه کار دوم شخصی که یکه‌تنها یکنفر مرد کهن سال تجربه آموخته با وی همراه نباشد که ازنشیب وفراز دنیاسخن کندسوم دست تهی که مایه اد یار است وجمیع امور دنیا وابسته بوی است وبدون آن پیشرفت کار نیست چنانچه شاعر میگوید شعر:

بی زر منشین که کار زر دارد زر — پیش همه اعتبار زر دارد زر
گویند که اختیار را زر بهتر — مشنو تو که اختیار زر دارد زر

چهارم درمقابل دشمن قوی بمثل‌پادشاه افغانستان پنجه دادن وتقابل ورزیدن کمال غیرت وشجاعت است که‌سردارمذکور اراده کرده‌است بهرحال سرمطلب باز کردیم وسخن را مختصر تحریر داریم بعد ازان که درلب دریای آمو رسیدند بجهت بعضی اشخاص که خدمتگار سابقه بودند وامید واری داشتند فرمان فرستادند واز آمدن خود درلب‌دریا اطلاع دادند وامر کردند ودرفرمان نوشتندکه‌خبر ورود بندگان عالی‌را بمردم ترکستان اشتهار دارند وگوشزد بکنندو آوازه دراندازند چنانچه بعضی بزرگان ومعتبران‌ونام آوران ترکستان که‌قسم کرده‌بودند وعهدنامه‌فرستادامیدوار آمدن سردارعبدالرحمن‌خان بودند خوفیه مبلغ‌های فراوان می‌فرستادند وبعضی اشخاص شان درلب دریا رفته عهد نامه کرده واپس می‌آمدند بلکه عهدنامه‌های مردم‌را بجمع برده منظور میکردند وعهدوپیمان رادوباره موکد بقسم میگردانیدند اما سردار عبدالرحمن خان امیدوار خط سردار فیض‌محمدخان بودند وکلیه تسلی بخط سردار مذکور داشتند واز زمانی که‌درلب‌دریای آمو رسیده بودند مقرر بجهة سردار فیض محمدخان فرمان محبت آمیز و خط شفقت خیز بقسم موکد کرده‌میفرستادند وعذر بسیاری می نوشتند و التماس بسیار میکردند خصوص درباب سردار فتح محمدخان وقطع سلسله دوستی ورابطهٔ یك جهتی که باید و شاید قطع مراوده کرده بابندگان ماپیوند یك‌جهتی بدارند زیرا که ازاخبارات شنیده داریم که سردار فتح‌محمدخان با جناب شما برعکس محبت رفتارمیدارد ومرتبه بزرگی شما را وفعی نمیگذارد خلص کلام چون خط های سردار عبدالرحمن‌خان بحضور سردار فیض محمد خان متواتر میرسید وسر اسر شفقت و محبت می نوشت والتماس یاری و مددگاری می نمود ازان‌طرف که‌حاکم ولایت سردار فتح‌محمدخان بودازدر ستیزه و کینه رفتار میکرد بلکه دشمن می‌پنداشت وبزرگی سردار فیض‌محمدخان رابجوی نمی‌خرید افضل از ان اخبارات

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 169 of 468

متوحش ازقندهار و کابل میرسید وشکست دولت را می‌شنید عاقبت مصلحت را چنان دید که باشرایط چند با سردار عبدالرحمن خان پیوند کند وبعدازان از جانب خود نامه محبت آمیز باهمان شرایط مذکور که بخاطر داشت بجهة سردار عبدالرحمن خان فرستادند و خواهش کردند که بدون خوف وبیم مع الخیر والعافیه عازم شهر آقچه شوید که ان شاءالله وتعالی در آقچه ملاقات کرده بتوکل خداوند بصلاح وصوابدید همدیگر در شکست دشمن قوی اراده کنیم وبفضل خداوند کمر بمردانگی بسته داریم و بجانب مذکور روانه شویم

«تا یار کرا خواهد وحیلش بکه باشد» هرچند دشمن قوی است ودرعالم ظاهر باعتبار است لاکن خداوند بزرگتر وقوی‌تر است ازدرگاه خداوند امیدواریم وتکیه برضمائیر الهی میداریم زیرا که یاربی کسان پروردگاراست لهذا چون خط سردار فیض محمد خان بحضور بندگان سردار عالی سردار عبدالرحمن خان رسید وسراسر ازشفقت و مهربانی نوشته بود گویا سردار عالی حیات تازه یافت وگر فتن ترکستان را بفال نیکو گرفت وتصمیم عزم راجزم کرد وقیت سفر کرد از دریای آمو گذشت

وفرامن الله وفتح قریبرا بزبان مبارك جاری ساخت وبادل قوی وحوصله شگرف قدم بولایت موروثی نهاد وبدون خوف وبیم داخل آقچه شدند وبا سردار فیض محمد خان ملحق گردیدند وملاقات دوستانه محبت های برادرانه فرمودند وبعیش نشستند و بعشرت صحبت کردند واز مردی سخن راندند مدت سه روز بصحبت وعیش وعشرت گذراندند روز چهارم قسم کردند وعهد نامه بستند وپیمان نمودند وباین منوال طرفین اقرار نامه نوشتند که هرگاه بفضل خداوند پای تخت کابل بتصرف درآید ودریای تخت قائم مقام وبرقرار شویم حکومت ترکستان کما کان ازسردار فیض محمد خان باشد وامرونهی ودخل وخرج ترکستان بخود سردار مذکور تعلق داشته باشد وهرگاه افغانستان بتصرف نیاید وترکستان باقی بماند باتفاق حکمرانی کرده بقرار رفتار سردار کلان که بابرادران رفتار میکرد باهم همچنان رفتار کنیم واتفاق که موجب ترقی دولت است ازدست ندهیم و نفاق که مایهٔ خرابی کل است پیرامون آن نگردیم مختصر کلام بهمین منوال عهد نامه را بقرآن خداوند مستحکم کردند وقرآن خداوند را مهر کردند ودست خط نمودند وباقرار خود ضامن گرفتند چون ازطرفین تسلی یافتند بعده تهیه وتدارك لشکر کشی شده دربین یکهفته لشکر های مکمل ومصلح سررشته کردند وپیش خانه را بجانب بلخ وتخته پل برآوردند وتکیه بر ضمائیر الهی کرده بهر طرف فرمان قرار دادند وآوازه درانداختند ودرجمیع هجده نهر واطراف آن اشتهار دادند چنانچه درتمامی ملك وکوچه وبازار آوازه درافتاد و مردم سیاه و فقراء خبر یافتند وبی باکانه سخن میزدند وخوف ازسردار فتح محمد خان و حاکمان مذکور نمی کردند وبر ملائمی گفتند که سردار عبدالرحمن غازی بااقراج بسیار چون موج دریای عمان بجانب تخته پل روان میباشد چه آوازبلند آمدن سردار مذکوررا با همدیگر مبارك باد میگفتند وذوق میکردند وخورسندی مینمودند وملازمان سردار فتح محمد خان که در کوچه وبازار میگشتند می‌شنیدند وبحضور سردار فتح محمد خان عرضه داشت میداشتند لاکن سردار فتح محمد خان از بسیاری غفلت وغرور منظور نمی کرد وباك نمیداشت تادشمن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 170 of 468

گلو گیرشد و کار بر سوائی انجام یافت وسر شته ازدست رفت وطاشت ازبام افتاد وبربادی سردارفتح‌محمدخان بدهن عام افتاد ودشمن داخل هجده نهر شد وبه حدود نهر چهار بولك رسید خدمتگاران سردارفتح‌محمدخان که‌سابق تاحال ازطریقه نمك‌خوارگی ناچاربودند وبحضور سردار فتح‌محمدخان آمده بدون خوف وبیم عرضه داشت مینمودند وعرض‌میکردند که‌ای شاهزاده بلند اقبال تا کی بگفتهٔ‌نمك حرامان غفلت میورزید وتاچند ازملك وسپاه‌بی‌خبر میمانید دشمن قوی شد وبدروازه رسید وگلوگیر گردید هرگاه ازعهدهٔ لشکر کشی برآمده میتوانید وخواهان جنگ هستیدولشکررا ازخودمیدانید زودتر تدارك کنید که‌فرصت غنیمت است ودرتاخیر آفت‌هاست وهرگاه معالجه نمیتوانید هنوز هم وقت است وکمتر فرصت باقی‌است زودتر عازم تا شقرغان شوید و تفنگ‌چی را بدشمن واگذارید که‌مبادا دستگیر شوید وماخدمتگاران کم‌طالع وبخت برگشته بحضورسر کار امیر شیرعلیخان به‌قتل نرسیم علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد که خاتمه حسرت کردن سود نمیبخشد لاکن اکثر کنان و کنارگذاران حضور سردار فتح‌محمدخان که بسر بان بازی وسخن پردازی سردارمذکور را فریب میدادند وبه نفس اماره خودگرفتار بودند وپاس‌نمك خوارگی بخاطر نداشتند حال که‌قضیه را برعکس دیدند ودولت بادار خودرابرباد یافتند بحیرت ماندند وراه چاره را مسدود دیدند هنوز هم ازسخن آوری ومنافقی دست نکشیده بشجاعت سخن می گردند خلاصهٔ کلام بعد ازعرضه داشت پنج‌نفر خدمتگار صادق که بدون کیدوریا بحضور سردار کم‌اقبال عرضه داشت کردند بعدازان ازخواب گران بیدار شدهٔ به تهیه‌وتدارك لشکر کشی شدندهرچند بقول‌مردم کوچه وبازار گویا جویای کوتل میگویندکه سودنمی بخشد چنانچه سردار فتح محمدخان شش‌ماهه تنخواه بلشکر میداد ومحبت میکرد ووعده های کلی بزبان میراندلاکن ازلشکریان نتیجهٔ برعکس میدیدند شش‌ماهه تنخواه را میگرفتند وبحضور سردارعبدالرحمن خان‌سلام میرفتند وانعام‌میگرفتندواحسان میدیدند وعهدوپیمان کرده کمر بخدمتش می‌بستند وباامرسردار دلاور بمقدمهٔ سردار فتح‌محمد خان می‌آمدند تاآنکه خاتمه غفلت سردار فتح‌محمد خان‌را بدون جنگ و جدل فراری ساخت اکنون محرر کتاب بعرض خرد مندان سخن رس میرساند که‌سردار فتح‌محمد خان شهزاده عالی مقدار وپادشاه زادهٔ بلند اقبال‌ودلخواه پادشاه ذوی‌الاقتدار بود ازکمال جاه و بزرگی وبلند پردازی که‌درطینت داشت اصلا بحکومت سر فرو نمی‌آورد وهم چنین ترکستان بزرگ‌رابچوی نمی‌پنداشت‌تابه امورات ملکی‌وسپاه چه‌رسد چنانچه خدمتی که بخدمتگاران خود فرموده بودند هرگاه خدمت گار ملك وسپاه جمله را بر باد میدادند باز خواست نمیکردند وسخن دیگری را هم در بارهٔ خدمتگاران خود قبول نمینمودند از ین رفتار شهزادگی بود که ترکستان برباد رفت وازین بی‌خبری وکم دماغی بود که‌سخن ناصح تأثیر نمیکرد تاهم‌چنین ولایت‌بزرگی بی‌جنگ وجدل برباد شد وازدست رفت و موجب خجالت وباعث کم‌خدمتی بحضور پادشاه شدلاکن این‌حرکات سردار مذکور شیوهٔ بزرگی نه‌رفتارشهزادگی ونه طریقه‌سریرآرائی رامیماند زیرا که‌هرنوع پادشاه پاشهنشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 171 of 468

اگر بودی باید و شاید که از سیاه و فقراء باخبر بودی و داد رسی میکردی و سیاست مبذر مودی تا سلسلهٔ ملك و ملت بجای ماندی تا اینکه بقول راوی شنیده دارم که در زمان حکومت هرات پنج من تبریزی گلابانون صرف لباس کردی و لباس را تا یوشیده بخشش فرمودی و خدمتگاران نمك حرام دادی عجب از این بزرگی و عجب از این شهزادگی که خاتمهٔ این رفتار یك ولایت بزرگی از سوء تدبیر بدون جنگ و جدل بر باد داد و شهزاده بلند اقبال فراری شود ای تحریر کنندهٔ کتاب از این وادی خطرناك در گذر قصه خوانی کو تاه دار و از مطلب سخن کنید تا بفضل خداوند این کتاب بزرگ انجام یابد.

فصل چهارم

مقدمهٔ بر باد شدن ترکستان از دست سردار فتح محمدخان و تصرف نمودن سردار عبدالرحمن خان ترکستان را

فرد

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

بهرحال سرسخن باز کردیم لهذا چون سردار فتح محمدخان از سوء تدبیر و بی خبری ترکستان را بر باد داد و از تخته پل فرار تاشقرغان گردید و تخته پل و بلخ را واگزار شد سردار صاحب تدبیر سردار عبدالرحمن خان که در هجده نهر رسیده بودند و تدبیرات کلی بکار میبردند در اینوقت که فرار شدن سردار فتح محمدخان بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان کوشزد شد و متواتر خبر رسید فوراً حرکت فرمودند و بسرعت خودرا در تخته پل رسانیدند و باشوکت وشان بر تخت سلطنت مورثی با کمال اجلال نشستند واول تخت نشستن چنین عجز و نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برزمین سوده بدرگاه پروردگار کارساز سجدات شکر بجای آوردند چون یکهفته از ورود تخته پل گذارش یافت ثانی لشکر ترتیب کرده بجنگ سردار فتح محمدخان در تاشقرغان فرستادند سردار فتح محمدخان که در تاشقرغان بعد از فراری تخته پل توقف داشتند در اینوقت که لشکر فرستادن سردار عبدالرحمن خان را کوش زد شدند تاب مقاومت در خود جنگ باخود ندیده وراه چاره را مسدود یافت با هزار غم واندوه از تاشقرغان فرار و بجانب غوری راه سپار شدند و تاشقرغان نیز ضمیمه ملك مورثی شد بعد ازان که سردار صاحب تدبیر مدعی را فراری کرده و در تخته پل آسوده بر تخت حکمرانی نشست لشکریکه آماده کرده بودند هر روز فوج فوج بحضور طلب کرده از نظر میگذراندند والفت و نوازش برادرانه باخورد و بزرگ سپاه مینمودند و احسان را در بسیغ تبقیر مودند از حضور مرخص میکردند بعد ازان که از سپاه فارغ شدند و سپاه را مایل بخود دیدند نوبت بفقراء رسید واز هر ولایت بزرگان و کار کنان و عاملان را بحضور طلب کرده باهریك از خورد و بزرگ مهر و محبت کرده خلعت های فاخره دادند واز حضور مرخص نمودند اما سپاه و فقرائ قدوم فیض لزوم بندگان عالی را بخود مبارك شمرده شب و روز در بارهٔ شان مشغول دعاء گوئی بودند تا اینکه از بن مرحله چهار ماه گذارش یافت و آسودگی دست داد بعد ازان بتدارك

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 172 of 468

لشکر گیری واشکر کشی شدند ولشکر در خور جنگ شر سته نمودند بعد بمصلحت دید بزر گان دربار وار کان دولت که همه جان فشان بودند لشکرهارا بجانب غوری مامور فرمودند زیرا که سردار فتح محمد خان بامید کمک لشکر دارالسلطنه کابل در غوری استقامت داشتند لا از اررویداد کابل حضور سردار محمدابراهیم خان از سوء تدبیر وبی خبری خبر داشتند که بزرگان در بار کابل جمله در جاده نمک حرامان قدم زده اند وقصد خرابی دولت خداداد سر کارامیر شیرعلیخان رادارند و کمر بخرابی سردار محمدابراهیم خان بسته اند ومیخواهند که پای تخت پادشاه که کابل باشد بر باد بدهند قصه کوتاه سردار عبدالرحمن خان که مقرر پیش جنگ ولشکر کشی بودند باوجودیکه از رکاب ظفر انتساب خود بیشتر لشکر بجانب غوری فرستاده بود غیرت دامنگیر شد سردار فیض محمدخان که سابق حاکم آنجه بود. وبعداز آن باتفاق سردار باغیرت درتخته پل استقامت داشتند دراینوقت حاکم ترکستان را مامور فرمودند وخود سردارعالی سردار عبدالرحمن خان با دبدبه وشوکت بالشکر رکابی از تخته پل حرکت فرموده روانه غوری شدند تا اینکه درای ویك بلشکر سابق که از حضور فرستاده بودند ملحق گردیده بجانب غوری طی مراحل و منازل نمودند چون بدهنهٔ شبر رسیدند وفود آمدند ونزدیك بمعرکه شدند آوازه درافتاد سردار فتح محمدخان که در غوری وطن کرده امیدوار لشکر کابل بودند تاهمانوقت آثاری از جانب کابل ظاهر نشد وبایوس گردیدند و درمقابل دشمن گلو گیر تقابل ورزیده نمیتوانستند ناچار ترك غوری گفته باخد متگاران نمك حرام بجانب کابل خنده زنان رهسپار شدند وهمچنان ولایت بزرگ که را مشهور آقاق بود باتوپ وتوپخانه وسپاه ولشکر بی شمارو گذارشدند .

بیت :-

کسی را که تیره شود روز گار همه آن کند کش نیاید بکار

باری ازاقبال سردار دلاور شمهٔ تحریر داریم .

شعر :

باخدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده است

سردار عبدالرحمن خان که سرشت مذکور غیرت ودلاوری بود از زمان خورد سالی رفتار وگفتارو کردار شان ازشمشیر وجنگ وجدل ظاهر میشد دراینوقت از تفضلات الهی ولایت ترکستان کما کان بوی تفویض شد وسریر آرای ولایت مذکور گردید وفرمان فرمای صفحه جات ترکستان که پای تخت اقرا سیاب ظاهر ومشهورست بفضل خداوند بدست آمد ودر غوری بالشکرهای ماموری استقامت فرمودند لاکن متوجه کابل واطراف کابل بوده بمشورت بزرگان حضور کمر به تسخیر دارالسلطنه کابل بسته بازرگان ولایت کابل فرمان حجت آمیز فرستاد از ورد خود درغوری اطلاع دهی فرمودند و ترغیب بفرمان برداری نمودند وعهد وپیمان را موکد بقسم کرده در فرمان وعده ووعید بسیاری درج کردند واز بدرفتاری سر کار امیر شیر علی خان بمردم خطا به فرمودند ودردل مردم از بد رفتاری سر کار مذکور خوف وبیم انداختند وراجع بجانب خود مینمودند خصوص ازسردار محمدابراهیم خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 173 of 468

که در اینوقت سریرآرای کابل بمردم شکایت نوشتند ودرفرمان خود درج کردند که سردار محمد ابراهیم خان از امورات سلطنتی خارج است و کم جرأت و خود رای میباشد ازعهدهٔ جنگ و لشکر کشی و مقابل شدن بلشکر ظفر بنده گان ما بر آمده نمیتواند واشخاصیکه خدمتگار سردار محمد ابراهیم خان میباشند ومردمان شمشیر زن صاحب تدبیر هستندجمله از حضورسردار مذکورآزرده خاطر خصوصیاز حضورسر کارامیرشیرعلیخان ترسان و لرزان میباشند آلا اشك ، قاسی شیر دل خان آنهم یقین دارم که ازرفتار بد سردار محمد ابراهیم خان بدل آزرده باشد بهر حال، خواهش بندگان عالی ما از شما مردم آنکه کمر بمردانگی بسته امیدوار ورود بندگان ما باشید کهعنقریب بفضل خداوند بادریای لشکر عازم دارالسلطنه کابل میباشیم تا خواست خداوند چیزیکه باشد بظهور خواهد رسانید باری بعد از فرستادن فرمان باطراف کابل وآوازه ورود خود را اشتهار دادند ثانی بهتهیه وتدارك لشکر کشی شده شب وروز اسباب سفر خیریتاثر کابل راهکمل ساخته درگرفتن لشکروسرشته نمودن وآنجام کردن لحظهٔ غفلت نمیکردند وبفضل خداوند گرفتندارالسلطنه کابل را بخود مصمم کرده شب وروز خودرا بارادهٔ آن میگذراندند اتفاقاً درهمین فرصت که متوجه لشکر گیری وانجام سفر بودند که سردار کلان سردار محمد اعظم خان رسید ووارد غوری شد وبلشکر گاه سردار عالی سردار عبدالرحمن خان چون قطره بدریا پیوست لاکن در این مدت مدید سردار محمد اعظم خان که از جایداد پدری کرم وزرمت قرار بودند چندی در پشاور و خاك انگلیس و برخی باطراف کابل و کوهستانات نزدیك بکرم وزرمت شب را بروز میآوردند وفرصت میجستند تااینکه خبر ورود سردار عبدالرحمن خان درترکستان وبعدازان درغوری رسید فورآعازم غوری شده بحضور سردار عبدالرحمن خان وارد شدند وبدیدار همدیگرمسرور گردیدهبرتخت سلطنت نشستند بعد رجوع بمشورت نمودند ورفتن کابل وبا دشمن قوی مقابله کردن را بخود جزم کردند فقرا هنوز درغوری استقامت داشتند کهعریضههای مردم کابل و کوهستانات درجواب فرمان بندهگانعالی متواتر رسید وهمه قدوم فیض لزوم سردار عبدالرحمنخان را مبارك دانستند ثانی عزم رفتن را بجانب کابل جزم کرده بسرعت تمام انجام سفررا آماده ساختند وبیاری باری تعالی آخر ماه میزان ازغوری حرکت فرما شده قطع منازل وطی مراحل نمودند تااینکه درمنزلخنجان نزولاجلال فرمودند وخیمه وخرگاهوبارگاه وسرا پرده باوج ماه رساندند لهذا چون منزل خنجان بیوسته نکوتر هندوکش و کوتل مذکور مابین ترکستان و کابل میباشد وخود منزل خنجان ازآب خاك ترکستانشمرده میشود بنابران استقامت کردند وشرط احتیاط بجا آوردند زیرا که ملك جدید و اعتبار زمانه کمر وخزانه تایابومردم دناوزمانهغدار ازطلب زرآشناوبی سیمهدنیا واسته بزر

وانکس که بیزراست چون مرغ بیبال وپراست

پس در اینصورت تدبیر نیکوبکار است چنانچه استاد می فرماید .

قطعه

بیك تدبیر نیکوآن توان کرد — که نتوان باسپاه بی گران کرد
بشمشیرازیکی تاده توان کشت — برائی لشکری را بشکنی پشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 174 of 468

اکنون شرط احتیاط لازم اشخاصی را که اسمدار فرمان فرستاده شده آنها بزرگ قوم وصاحب اعتبار می باشند اما بسیاری کارهای زمانه برعکس می افتد میشود که از لفظ خود برگردند و ددگاری دروقت گیرودار نکنند امروز بندگان ما وشما با آن طایفه ملاقی نشدیم واز رفتار آنها وصدق و کذب شان آگاه نیستیم خصوص ازبی دولتی ما و شما آنها اطلاع ندارند وهمه مردم زمانه زرطلب می باشد ازهمه افضل که دشمن قوی وصاحب اعتبار است وبندگان ما چندان اعتباری نداریم خدانخواسته قضیه برعکس نه افتد و کاربخرابی منجر نشود بهتر آنست که چندی درخنجان توقف داریم وتدبیررا ازدست ندهیم تاخود را از طرف بزرگان کابل جمع سازیم ثانی بتوکل خداوند از کوتل هندوکش بگذریم و کار را حواله بتقدیر بداریم تارضای الهی چه باشد بهرحال بعداز مصلحت دید بزرگان حضور مدت یکماه درخنجان توقف فرمودند و بمردم کابل واطراف کابل از ورود خنجان اطلاع دادند وتسلی نامه طلب کردند چنانچه بعدازفرمان ثانی عریضه های مردم کابل بتواتر بحضور سردارصاحب تدبیر رسیده خواهش قدوم میمنت لزوم را بزود ترین اوقات نموده بودند بعدازان بارادهٔ خداوند وبمصلحت دیدوزراء وارکان دولت ازمنزل خنجان حرکت کرده از کوتل هندوکش گذشتندوبیاری باری تعالی واردغوربند شدند محال غوربند تا چهاریکار که نفس کوهستان است سه منزل تفاوت دارد خلاصه کلام درغوربند رسیده بارگاه وسراپرده رازدند واستقامت غوربندرا چندی برخود لازم شمردند وباطراف کابل خبرداد ند چنانچه فوج فوج وبولك بولك ازمردم اطراف کابل بحضور سردار عبدالرحمن خان میرسیدند وبخلعت های فاخره سرافراز میشدند وداخل خدمت میگردیدند وبجمع آوری لشکر جدید یکه گویا ازمردم اطرافی بودند میکوشید ند وازحضور میگذرانیدند وتنخواه مخارج گویا میگرفتند ولشکری ترتیب میکردند وبندگان عالی از اثنال بزرگی شب وروز متوجه احوال شان بودند قضارا هنوز ازاستقامت غوربند چندی گذارش نیافته بود که لشکر سرما وزمستان سخت پیداشد وخنك وصاعقهٔ پیش آمد زیرا که ابتدای زمستان بود وخنك وبرف عالم را فروگرفت وبه قصد قتل لشکر ترکستان که مسافر بودند کمربست ولشکر مذکور را مابین گرفت وحصاری کرد وچنان صاعقه وخنك دامنگیرشد ونتیجه بخشید که طاقت دم زدن وحرکت کردن باقی نماند وازچهارجانب صاعقهٔ ظلمانی وبادسخت لشکر ترکستان رافروگرفت وپراکنده ساخت وطاقت برآمدن ازخیمه وخرگاه باقی نماند وسردار دلاور که صاحب تدبیر بود درنزد صاعقه وخنك ازتدبیر بازماند ومتوحش گردید راه چاره را مسدود یافت وبحیرت فرورفت ومتحیرماند اتفاقا هنوز ازغم والم خنك وصاعقه وبادسخت وزحمت های آن نجاتی حاصل نشده بود که ازجانب دیگر لشکر جوع ازکمین گاه برآمده و لشکر کشیده وتاختن آوردوشب خون زده قیمتی پیش آمد چنانچه لشکر ترکستان آمادهٔ مرگ شدند بلکه روزی چند از قیمتی نگذشته بود که قحطی طاهر شد و اسب وآدم شب ها گرسنه ماندند سبب آنکه غوربند جای لشکرگاه نبود واین قدرلشکر بزرگ را یکهفته مخارج داده نمیتوانست وراه ترکستان بسته شد و کوتل هندوکش را برف زیر کرده وراه رفت وآمد بند گردید از گرسنگی بهلاکت رسیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 175 of 468

وروی نان‌را ندیدند مگر بخواب وخیال بانتظارهٔ فرس ماه که خودرا تسلی میدادند لا کن سردار عبدالرحمن خان که سرکرده لشکر پرور بود چنان رفتار مردانه باخورد وبزرگ افواج میکردند که لشکریان از گرسنگی فراموش میکردند وبر کباب سردار ظفر اثرجان میدادند اما خودسردار عالی‌ازبسیاری غم‌واندوه وپریشانی گرسنگی افواج خونخوار خودچنان پراکنده بود که جمیع تدبیرات‌را فراموش نموده بود وخور و خواب نداشت زیرا که دراطراف غوربند نامونشان‌غله‌نبودوچون عنقانابداشت ونشانی بدست نیز ولهای گریز اکنون لشکر ترکستان‌را درتنگنای غوربند گرفتار جوع وخون‌وثائقه مجبوس‌وار بنگدارید تادر عاقبت ظاهرشود زیرا کسخن مشهورست .

مصرع

قدرعافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید

ظاهراست که هیچ هوش بی‌نیش نباشد وهیچ‌شادی بی‌غم وانده دین نمیشود وهرنشیب فرازی دارد وهر فرازنشیبی زیرا که غم وشادی دردنیا پیوسته بهم‌می باشد کسخن بزرگان است « تاغم‌نخوری بغم کسان نرسی » چنانچه وقتی درجهان جنگ‌های تماری ملاحظه نمودم که‌ادرشاه افشار که‌سه‌ولیم اقلیم‌را تصرف کرده وتاج‌بخشی‌نمود دراوائل سلطنت مدت دوازده سال زمستان وتابستان گرمی وسردی ندیده شب وروز کمربسته پای‌ازر کباب نکشید تادوازده سال دیگر سریر آراءشده وبراحت کیانی نشست‌ومشهور آفاق گردید وجهان‌گیر نام گشید باری سرسخن باز گردیم وازمطلب شمه‌بیان سازیم اکنون سردار عالی‌مقدار سردار عبدالرحمن خان‌را درغوربند گرسنه وتشنه گرفتار ساخته وخنک درتنگنای حیرت واگذاریم وازجای دیگر سخن رانیم باری چند کلمه سخن ازرویداد دارالسلطنه کابل وحکمرانی سردار محمدابراهیم خان وسوء تدبیرات سردار مذکور تحریر داریم قبل ازین تحریر شده بود که‌سردار محمد ابراهیم خان ازفندهار بامربندگان سرکار امیرشیر علیخان بحکومت کابل سر برفراز شده درتخت کابل نشسته حکمرانی میکردند درایامیکه سردار عبدالرحمن‌خان بالشکر ترکستان درغوری رسید سردار فتح‌محمد خان ازغوری فراری شده وارد کابل شد بدارالسلطنه کابل آوازه درافتاد وغوغای ازرگی پیداشد بلکه این غوغا از فتنه انگیزان حضور ودربار ان پرشر وشور وفساد پیشگان نزدیک ودور که‌دایم بخرابی دولت خداداد کمربسته داشتند برپا شده بود وشب وروز سردار محمدابراهیم خان‌را که ازعقل بری بود بسخن های چرب‌وشیرین فریب میدادند چنانچه شاعر میگوید :

فرد

هرلحظه وهرساعت بنگ پیشهٔ نوآرد شیرین‌تر وزیباتر از شیوهٔ پیشینش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 176 of 468

زیرا که این فتنه‌انگیزان از حضور سرکارتر سان وارزان بودند وحضور سردار محمدابراهیم خان‌را دولت عظما میدانستند ونفس‌را غنیمت میشمردند بهرحال کلیه مقید ومدعا اینجاست که‌سردار محمدابراهیم خان ازعقل‌بری وازشجاعت بی نصیب و ازطالع قطعاً بی‌طالع بود . بنابران دربین دوست ودشمن فرق کرده نمیتوانستند چنانچه دوشخص شیطان قوی هیکل که‌یکی سردار محمدرفیق‌خان ویکی جرنیل شیخ‌میر خان درحضور داشتند ودشمنی کردن شان ظاهر وهویدا بود وخلق افغانستان میدانند که اول محبوسی سردار کلان سردار محمداعظم خان که بزرگ پسران امیر کبیر بود و اصلاً خیال خرابی سرکار امیرشیرعلیخان را بخاطر نداشت وسرکار مذکور را جای‌نشین پدر میدانستند بتدبیر خرابی سردار مذکور سردار محمدرفیق‌خان کوشید تامحبوس گردانید وسرکار امیرشیرعلیخان‌را بدلام کرد دوم‌قتل سردار محمدامین خان وسردارمحمدعلیخان که‌هردو بازوی سرکار بودند بفتنه‌انگیزی هردو شیطان که‌شیخ میرخان جرنیل ومحمدرفیق خان باشد بقتل رسیدند اکنون نوبت کابل که‌پای‌تخت است رسیده باری سردار محمدابراهیم خان از گفته اوشان که دو وزیر بزرگ است نمیگذشتند خصوص که‌سردار محمد شریف‌خان باآن دوتقر پیوسته شد وسردار محمداسمعیل خان ضمیمه آنها گویا چهار رکن دولت بودند بهرحال سردار محمدابراهیم خان که این اشخاص را دولت شریک وخدمتگار صادق میدانستند بابعضی افسران دیگر بحضور طلب نموده مشورت کردند آنها که‌قبل ازین هرچهار نفربخرابی دولت ناعی بودند وفرصت می جستند دراینوقت سردار محمدابراهیم خان را بفریب بازداشته امروز وفردا کرده روزشماری میکردند ایشک آقاسی شیردل خان که‌مرد کهن‌سال وخدمتگار قدیمی بودند عرض میکردند وتدبیر اینگونه‌شان میدادند اورا فتنه‌انگیزان افغان حکومی می‌نامیدند وسخن ایشک آقاسی مذکور را وقعی نمی‌نهادند تااینکه لشکر ترکستان از کوتل هندوکش گذشته وارد غوربند شد وخبر بدارالسلطنه کابل رسید بمداوآن سردار شجاع سردار محمدابراهیم خان چهار رکن دولت خودرا بحضور طلب کرده مشورت خواستند آنها که انتظار همین فرصت بودند مشورت دادند که لشکری درخور جنگ سردار عبدالرحمن خان باید فرستاده شود ودیگر لشکر بحضور بندگان عالی آماده وتیار باشد هرگاه بخدمت بکار شود ازحضور باید فرستاده شود لاکن درمجلس کنکاش فی‌مابین سردار محمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان قدری گفتگو پیدا شد وبرخاسته همدیگر سخن کردند سردار هوشیار سردار محمدابراهیم خان طرفداری بجانب جرنیل شیخ میرخان نمود ازین رهگذر سردار محمدرفیق خان کدورت گرفت وبی‌باک بیان کرده که‌هرگاه شیخ میرخان جرنیل اعتبار بلشکر دارد که‌جرنیل است اگر خواسته‌باشم فوراً ازجیب خود پادشاه چندی برآورده میتوانم این را گفت وازجای خود برخواست وعازم‌خانه شد فردا ظاهر شد که‌سردار محمدرفیق‌خان شباشب ازمنزل فرارای شده وبانب کوهستان که‌دوستان بسیاری داشت سفر کرده چنانچه چندی در کوهستانات گردش میکرد ومردم‌رابه‌فتنه‌انگیزی‌وباغی گری تلقین‌مینمود تا اینکه آوازه‌آمدن سردارعبدالرحمن خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 177 of 468

اشتهار یافت اضافه بر آن خطوط سردار مذکور باسم هرکس از بزرگان کوهستان رسید سردار محمدرفیق خان متحیر ماند وازحضور سردار عبدالرحمن‌خان ترسان ولرزان بود بفکر دورودراز افتاد فضارا درهمین فرصت لشکر های کابل بسرکردگی جرنیل شیخ‌میر خان وارد چهاریکار شد لاکن سردار محمدشریف خان که سرکرده فساد پیشگان بود وبزرگ فتنه‌انگیزان بجهت سردار محمد رفیق خان خط وآدم فرستاد وبیان کرد که دراین موقع که وقت کار است تدبیررا از دست ندهید فرصتی است که‌باید وشاید سلطنت افغانستان بدست آید ودولت خدادادرا تصرف‌داریم وهمان عهدو پیمان ماوشما بجای آورده‌شود زیراکه هردو جانب که‌خودرا پادشاه میدانند ودعوای سلطنت دارند ذلیل وخواراست ویا ندك فرصت برباد داده میشوند اکنون شیخ میرخان جرنیل راتلقین نموده ایم عذر شمارا میکند بعدازان اتفاق کنید وتدبیر را از دست ندهید شاید زودتر انجام‌یابد و در کار خیرحاجت هیچ استخاره نیست » این‌بود که‌سردار محمد رفیق خان بامر سردار محمدشریف خان وارد چهاریکار شد جرنیل شیخ میرخان که‌سه‌روم پیشتر در چهاریکار توقف داشتند ازورود سردار محمد رفیق خان شنیده درمنزل شان رفته عذر گفتند وقسم کردند واتفاق‌نمودند بعدازان بخدمت سردار محمد ابراهیم‌خان عریضه‌عذر آمیز فرستادند وازحضور سردار مذکور بمصلحت دیدسردار محمد شریف خان که کاکه صاحب‌وخیرخواه دولت‌بود خلعت های فاخره بجهت‌سردار محمدرفیق خان فرستاده فرمان کردند که‌شما وجرنیل شیخ‌میرخان باتفاق همدیگر بخرابی دولت دشمن کوشید که‌خوب بهنگ افتاد ورهانشود زودتر ازمیان بردارید مختصر کلام هردو سر کرده فتنه انگیررجوع به‌تدبیر خرابی دولت دارالسلطنه کابل نموده چنان‌قرار دادند ومصلحت دیدند که‌باید وشاید سردار محمد شریف خان در چهاریکار برسد باهم متفق شویم وبصوابدیدهمدیگرسرشته کنیم‌چنانچه‌ایمین‌تدبیر بجهت سردار محمد ابراهیم‌خان عریضه نمودند که‌صاحبا غلام نوازاوهرچند که‌در کابل بحضور شهزاده بلند اقبال‌بعرض رسانده نتوانستیم‌وموقع عرضداشت نیافتیم امابحضور بندگان عالی ظاهراست که طبیعت بندگان اقدس درباره غلامان مکرر است واین‌غلامان‌صمیمی که‌نمك‌خوارگی قدیمی‌داریم واز زمان کودکی تاحال دست‌پروردهٔ حضور سردار ذوی الاقتداریم وقصد آن‌داریم که خون خودرا برکاب پادشاه قوی شوکت بریزیم وجان خودرا فداسازیم لاکن وقت‌باریك وتقاضای زمان‌بوقلمون‌وفتنه‌انگیز وغماز بسیاراست امیدغلامان‌اینکه‌سردارمحمدشریف‌خان که‌بزرگ‌وعموی شهزاده والاجا میباشد هرچندازنظر سرکار اقدس افتاده باشدبازهم برادر وبازوی سرکار است دولت خواه‌دولت خداداده است این غلامان قدوی خواهش میداریم که‌ازحضور مامور این خدمت خود وسرپرست غلامان وباز خواست کننده لشکر ظفر اثر گرددانیته نیکوخواهدبود وهم‌ازباعث‌لشکرظفر اثر خوشنراست‌وقوی‌دل‌میگردد وهم خدمتی که‌ازغلامان صادرشود وبظهور برسد موجب قبول حضور شهزاده بلند اقبال خواهدشد اضافه براین‌در مقابل لشکر دشمن باید هم چنین شخص بزرگی مقابل باشد خصوص درامورات دنیوی و تدبیرات لشکری کامل دانائی دارد امید

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 178 of 468

از درگاه خداوند داریم که‌مقارب لشکر براگندهٔ ترکستان را که‌یك نان محتاج اند واز هجوم اشکرصاعقه وخنك وسرما درون خیمه‌وخرگاه حصاری یافتان شهزاده بلندا قبال یك حمله مردانه قرار دشت ادبار گردانیم لهذا چون‌سردار محمد رفیق خان و جبرئیل شیخ میر خان عریضهٔ خودرا بحضور سردار عالی فرستادند و منظور حضور شد بندگان سردار محمد ابراهیم خان که کمال عقل و معدن شجاعت بودند ازخان‌زدل خورسندشده دربارهٔ دوسرکردهٔ مکار و دوتیك حرام بدرفتار تحسین وآفرین گفتند زیرا که خدمتگار قدیمی ونمك‌حلال صمیمی میدانستند ودردربارعام به آواز بلند ازراستی وجان‌فشانی‌شان اظهار کردند باری بعداز کمال خورسندی فوراً بمنزل سردار محمدشریف‌خان که‌کا رفته کمال عزت بجای آوردند واجازه دادند که باید زودتر تدارك کرده خودرا درچهاریکار باشکر خون خوار برسانید وسرپرستی ونظام‌داری لشکر ظفرائررا بخوبی ودرستی بدارید زیراکه دولت خداداد ازان شماست و کمورث بندگان اقدس را عین‌محبت بدانید سردارمحمد شریف‌خان که مایهٔ‌فساد وسرشته دار فتنه‌انگیزی وتدبیرغمازی بود واین‌تدبیرهم بفرمودهٔ خود سردارمذکور سرشته شده بود سکوت‌ورزید باری بعداز بیان سردار محمدابراهیم که‌بحضور که‌کا صاحب‌خود عرضه نمود سردار محمد شریف خان درابتداء خودرا بدرتجاهل زده عذر نارفتن کرد ودرثانی سردارصاحب عقل وشجاع‌را ازخود خورسند کرده تدارك رفتن نمود وازذوق رفتن بدل این‌بیت را ادا میکرد ،

فرد

برین مژده گر جان‌فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

بعدازان سردار محمدابراهیم‌خان ازخدمت که‌کا برگشت ایشك اقاسی شیردل خان که‌کهن‌سال وفدا شده دولت خداداد بود وازین‌گونه نشیب وفراز بسیاردیده بود بحضور سردار محمدابراهیم‌خان آمده عرضه کرد که رفتن سردارمحمد شریف خان و یادونفر فتنه‌انگیز منفی‌شدن‌اصلا مصلحت‌نیست زیرا که این‌تدبیرازخودسردار محمد شریف خان است ویومیه فی‌مابین ارسال ومرسول دارند وهرسه‌نفر که معدن فساداند بغرابی دولت خداداد کمربسته‌اند بمجردیکه سردارمحمدشریف خان درچهاریکار برسد وبادونفر شیطان سابق همراه شود البته باسردار عبدالرحمن خان قسم‌کرده فوراً ازتنگ نی نمورینه که‌قحط سالی نان‌وغله وقحط سالی چوب‌وهیزم وهجوم‌صاعقه وبرف‌وخنك‌است برآورده بتدبیرتیکو داخل کوهستان میدارند که‌گویا بدون چون‌وچرا وخوف وبیم وجنگ و جدل کابل‌را بوی‌تفویض‌میسازند ودولت خدادادرا برباددیدهندازبرای‌خدا تاچندسخن ناصح‌را نمی‌شنوید وکارسلطنت‌را سهل‌میگیرید ودشمن خانگی‌را صاحب‌اختیار میسازید ودرمقابل دشمن میفرستید وشیشه برپای خویش میزنید احتیاط کنید وسردار محمد شریف خان را در کابل نگاه دارید باوجود کابل بودن باز هم احتیاط اورا کرده باشید که دشمن قوی هیکل است وبادو شیطان دیگر هم عهد وهم پیمان است واین تدبیر کلی‌بود که یکباربردند وازروی تزویر بحضور شما عریضه کردند والاهیچ کس بالادست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 179 of 468

خودرا نخواسته ونمی‌خواهد ومرتبهٔ بزرگی خودرا پست‌نمی کند ودیگری را بخودبزرگ نمی سازد باز هم از برای خدا تاکی شهزادگی کرده تدبیر را از دست مدهید هرگاه عرض غلام قدوی راقبول میدارید و سردار محمد شریف خان را از رفتن مانع میدارید خوب والا این بیرغلام را بدنام نسازید ومرخص کنید که‌بحضور بندگان اقدس در قندهار بروم وخودرا ازین رسوائی نجات بخشم .

فرد

بسا نام نیکوی پنجاه سال که یک کار زشتش کند پایمال

سردار محمد ابراهیم خان که‌بوی زبانی آنهافریب خورده بود بسخن ایشك اقاسی اصلا التفات نکرده جواب ناصواب گفت و سخت پیش آمد بعد از آن ایشك آقاسی شیردل خان که‌شخص عاقل ومرد جهاندیده و کهن‌سال وتجربه آموخته بود احوال کابل را دیگرگون وتخت وبخت سردار محمد ابراهیم خان را سرنگون دید بارتحمل بخود ندیده ازبدنامی ترسید وباوجود زمستان وخنك وبرف بسیار تدارك سفر کرده و با چند خدمتگار روانهٔ قندهار شد وپسر خود ایشك آقاسی خوشدل خان را بحضور سردار محمدابراهیم خان گذاشته دعا وفاتحه گرفته کوچا کوچ عازم قندهار گردید و بزحمت بسیار از رباط برف و خنك وصاعقه خود را در روز هفدهم بحضور بندگان سرکار امیرشیرعلیخان رسانید هرچند سرکار اشرف اقدس‌ازحرکت‌مذکور وبدون امرواجازه آمدن قندهار ملال خاطر شد و روزی‌چند کدورت آمیز گردید واز نظر انداخت لاکن ایشك آقاسی شیردل‌خان جوابهای باصواب‌عرضه‌داشت کرده خودرا از ایرادبری کرد واز ملامتی باز کشید وحقیقت کلی‌را صریحااز جزوی و کلی‌بحضور سرکار دانسته کرد یك بیك عرضه داشت نمود باری ، از گذارشات کابل و سوء تدبیر سردار صاحب عقل وخرابی دارالسلطنه تحریر کرده شود سردار محمد ابراهیم خان سر شته کارهای خود سردار محمد شریف‌خان رااز کلی وجزوی نموده بصلاح وصواب سردار محمدرفیق‌خان وجرنیل شیخ میرخان در چهاربکار مقابل لشکر دشمن فرستاد تاآنکه سردار محمدشریف خان در چهاربکار رسیده داخل لشکرگاه شد وبرفیقان خود ملحق گردید وتدبیرشان مقابل تقدیر افتاد. ثانی هرسه ملحد نمك حرام بخرابی دولت سرکار امیر شیر علیخان کمر بستند ونمك‌خوارگی را از نظر دور ساختند و عداوت و کینهٔ دیرینه را بعد نظر آوردند وسه نفر غماز فتنه انگیز که خود را صاحب اختیار کلی دیدند به نمك حرامی خودارا شکر گذار شدند زیرا که بمراد خود رسیدند وبعداز آن در باب شکست دولت خداداد که‌نمك پرورده خاندان آن‌بودند تدبیرها کردند واندیشه ها نمودند تارای‌شان بد بشگونه قرار گرفت و ابتدا ء عریضهٔ صداقت فریضه بحضور سردار عالی سردار عبدالرحمن خان می‌فرستیم وبه‌شرایطی‌چند که‌هرگاه‌بماوشما عهد وقسم کندولایت افغانستان‌را بوی تفویض میداریم ، چنانچه بقرآن خدا و ند (ج) دستخط و مهر کرده برای ما و شما بفرستد که خاطر شویم بعد از آن امیدواریم که‌خدمت های کلی بحضور شان بداریم باری بدین قرار در کلام الله شریف دستخط بدارند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 180 of 468

که ابتدا تا انتها که دولت خدا داد بر قرار باشد بما چهار نفر بدی نکنندوز جروزحمت نرسانند و عزیز ومحکوم بدارند و سردار محمد شریف خان که سلطنت قندهار بمیراث داشت بازبطریق سابق سریر آرای قندهار شوداوامرونهی خودرا بحضور بفرستد جرنیل شیخ میرخان بقرار سابق حکمران لشکر وفرمان فرمای افواج ظفر شکوه باشد ودرعزت وجاه ورتبه مذکور ببافرایند وعزیزتر بدارند وصدراعظمی دولت افغانستان را بقرار سابق به سردار محمد رفیق خان بدهند وبحضور پادشاه مقدم باشند و سردار محمد اسمعیل خان سالار وفرمان فرمای لشکر قندهار بوده از امرونهی بندگان سرکار بدرنشوند ودرباره مایان سخن احدی را قبول ندارند وماچهارنفر نیزعهدنامه میکنیم وپیمان میداریم وبقرآن خداوند دست مانده قسم میخوریم ودستخط ومهر میزنیم وبحضور بندگان عالی میگذاریم که بصدق دل وصفای باطن خدمت میکنیم وجان فشانی مینمائیم خصوص درینوقت که برحمت خنك وقحطی وگرسنگی گرفتارند کوشش کرده بامیدخداوند اززحمت برآریم ودیگر دار السلطنه کابل را ازدست سردار محمدابراهیم خان بدر کرده بتصرف سردار عالی مقدار بدهیم ودر خدمت وجان فشانی کمربسته تارمقی که دربدن داریم خدمت گذاری کنیم ودشمن دولت شان راذلیل وزبون سازیم وتاتوانیم درتصرف کردن افغانستان کوشش کنیم تازمانی که دولت افغان بدست آید وجمیع افغانستان بتصرف در آید اما بشرایط همین سه خواهش که درابتداء تقریر نموده ایم منظور کنند وعهدنامه بفرستند بامید خداوند بدون جنگ وجدل وتدبیر نیکو دولت افغانستان راازتصرف امیر شیرعلیخان بر آورده درقبضهٔ اقتدار شان درآوریم خلاصه کلام بهمین تدبیری رای شان قرار گرفت بعد ازان قی مابین خودعهدنامه را تازه کردند وبقرایی دولت امیرشیرعلیخان کمربستند و پنجاه ساله نمك خوارگی رابرطرف نمودند اماازحق نمك خوارگی که سودهٔ الماس است فراموش کردند

فرد

هر که نمك خوردو نمکدان نشناخت درمذهب رندان جهان سنگ بهازوست

لهذا چون سخن ازنمك خوارگی درمیان آمد دوسه کلمه شرح وارتحریر میدارم تادانسته سامعان گردد که نمك سودهٔ الماس است عاقبت نتیجه میبخشد زیرا که قبل ازین سه نفر رادراصل ونسب شان ودونفر که یکی سردارمحمد رفیق خان ودیگری شیخ میرخان جرنیل باشددراوایل کتاب نوشته ام بتکرار نمی پردازم وسردارمحمد شریف خان هرچندبرادر سرکار امیرشیرعلیخان است اما شمهٔ ازآن هم تحریر شده حاجت بتکرار ندارد لاکن هریك ازینها در وقتش نتیجهٔ نمك حرامی را می بینند ودرقید تحریر درآورده می شود و بعذاب الیم گرفتار می گردند چنانچه مخبر کتاب عجب میدارم ازین سه شخص نمك حرام که خود را افلاطون عصر خود میدانند چگونه می شود که پنجاه ساله نمك خوارگی را برباد دهند وباسردار عالی سردار عبدالرحمن خان عهد نامه می کنند و خود را پیوند میدهند مگر نمی دانند که سردار عبدالرحمن خان هم پادشاه زاده می باشد وعقل کامل دارد نمی فرمایند که بانمك پروردهٔ پنجاه ساله چه پاس نمك کردید که بادولت جدید بندگان عالی بکنید همان بهتر که جسد پلید شما یان بمثل طوق لعنت شیطان بجانب جهنم حواله شود تاخلقی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 181 of 468

از رفتار بد وفتنه انگیزی شمایان درمهد امن وامان وآسایش بما فند چنانچه خاتمه کار همچنین شد وبجهنم واصل شدند ونك سر کار امیرشیرعلی خان نتیجه بخشید وپنجاه ساله نوازش سر کار بظهور پیوند داد وازین مرتبه بزرگی چه باشد که سر دار محمد رفیق خان از بسیاری بزرگی هرروز ازجیب خود بزبان پادشاه میساخت وشیخ میر خان بداد خداورسول اکرم (ص) اقرار نمی کرد ومی گفت تامن ندهم ممکن نیست که نمو ذ با ته خداوند بدهد سردار محمد شریف خان باوجود آنقدر خرابی‌های دولت که سر کاروالا را بی برادر وفرزندکرد از طر یقهٔ عدالت و خدا جوئی بار دیگر با تفاق سردار محمد اسماعیل خان سریر آرای قندهار امر کرد تاخطای دیگر از آن شان صادر گشت و از قندهار عزل شد ند فرموده استاد است .

فرد

توچاهی کندهٔ دردل که خلقی را درا نداری نمی ترسی ازان روزیکه خودرادرمیان بینی

اکنون اگرخواسته باشم که از ین رقم تحریر دارم دفترها گنجایش نمی دارد بهتر آنکه سرمطلب باز گردیم وازشکرتر کستان سازسخن کنیم زیرا که در تنگنای غوربند گرفتار دربلای عظیم می باشند که یکی سرما وخنك وبرف وبخ وباد سخت که جمله قاتل ودوم گرسنگی و فاقه گی حکمه بجای پاست ما هتاب وبجای نان قرص آفتاب می ایسید ند وتفنگ پلیدنخودرا تسلی میدادند واز گرسنگی بتان جوین محتاج لاکن عتقاوار دریس پر دهٔ کوه قاف نام داشت ونشان نداشت لازم که کوشش کنیم وقلم دوزبان را رام به تحریر داریم شاید بفضل خدا وند زود تر از قید گرسنگی بفراخ نامی روزی وفراوانی رزق مقدری برسد وآسوده گر دند باری هنوز سردار محمد شریف خان ورفیقانش گرفتار فکر واندیشه بود ند ویك خیال را بهر جانب جولان میدا دند وسرشته تدبیر را نمی یافتند که چگونه باید کرد وپیوند خود را چه نحو بسته خواهم نمود غریق بحر فکر واندیشه بود ند که ناگاه تدبیر شان مقابل تقدیر افتاد ونامه محبت آمیز از حضور سردار عبدالرحمن خان اسمی هرسه نفر رسید وعذر بسیار و شفقت های بی شمار درنامه درج نموده بودند چون نامه سردار عالی مقدار منظور هرسه نفر غمخوار اعنی سردار محمد شریف خان وسردارمحمد رفیق خان وجرنیل شیخ میر خان بود گردار شد از ذوق در پیرهن نمی گنجیدند وتقدیر را مطابق تدبیر خود دیدند ثانی به صلاح وصوابدید یکدیگر ازروی شوق وخرسندی درجواب نامهٔ سردار عبدالرحمن خان عریضه نوشتند اول نامه ازورود سردار مذکور بخاك افغانستان وتصرف ترکستان ورسیدن غوربند مبارکباد عرض کردند دوم مطلب های خودرا که در بالاذکر نموده شد درعریضه درج کردند وبحضور فیض ظهور سردار عالی مقدار فرستادند وانتظار جواب عریضه خود بودند لهذا چون عریضه سردار محمد شریف خان ورفیقانش بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان رسید واز نظر گذارش یافت ازخرسندی وفرحت افسران افسرده دل ویرا گشته احوال را بحضورطلب کرده نامه را خواندند وبه آواز بلند فتح دارالسلطنه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 182 of 468

کابل مبارك باد گفتند بعد ازان خود سردار لشکر کش باغیرت بهیه های سپاهی
رفته عریضه را خوانده مبارك بادی دادند ومردم پریشان احوال خودرا تسلی فرموده
بعدازان مجلس کنکاش فرموده بمصاحت دید افسران وزرگان دربار وخدمتگاران
حضور فرمان محبت آمیز تحریر کرده سه قاره مطلب های شان را درفرمان درج کرده
با کلام الله شریف بهدتانه کرده بودند بدست خط مبارك نوشته مهر کرده فورا
برای شان فرستاد تا که هرگاه ازروی شوق ومحبت امید وارم که زحمت یك شاهد
رابخود گرفته تشریف فرمای اینصوب شوید تا بملاقات همدیگر بعد از طول عمر وایام
بسیارواصل شده بدیدار منور آثار آن عزیزان مسرور گردیده سخن های مخفی که بما هر
خطور کرده ومیکند بدون تامل بعبارت گفت وشنید بداریم زیرا که قلم و کاغذ محرم
این راز نبوده و میباشد خصوص عهد نامه را بزبان اظهار داریم تاطرفین اوطرفین آسوده
خاطر شوند زهی فرخنده ساعتی که بدین مقصدومدعا واصل گردیم وبملاقات حضورهمدیگر
بعدازسال های درازمسرور وخرسند شویم خلاصه کلام چون فرمان را بصوابدید بزرگان
دربار بجهة سردار محمد شریف خان وسردار محمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان فرستاد تا
وخودرا سزاوار سلطنت دارا ساخته بمعرکی این سه قتالنگ پر دیدند وامید وار
ملاقات شان بردند وآسوده خاطر شدند بعد فردای آن روز ازشوق بدیارحضور وعهدوپیمان
سه نفر کذاب منافق را بحضور لشکرهای گرسنه ویراگندهٔ خودشان دادند وخواندند
واشکرخودرا تسلی دادند ومیار کباد گفتند وهمه را از بابت زحمت وگرسنگی وسرما
بنوازش شاهانه امیدوار ساختند و وعده های بسیار دادند این بود
که روز دیگر حسب الامر سردار محمد شریف خان از منزل غوریانه حرکت فرما شده
زرگوئل مانك گذر دیك بهچارپکار بود فرود آمدند وانتظار ملاقات سردار محمد شریف
خان ورفیقانش بود نه داری در زمانی که فرمان تسلی وعهد نامه سردار عبدالرحمن خان
بحضور سردار محمد شریف خان ورفیقانش رسید ومطالعه نمودند و خرسند شدند بعدازان
ارادهٔ رفتن کردند لاکن قبل از ان غلهٔ بسیاری از هر اشیاء وهر اجناس از خورد
وغیر آن تاگوسفند وگاو وبیده شباشب خرفیه فرستادند واشکر گرسنه را سیر کردند
وازغله گی برآوردند بعد ازان از دنبال غله یکنفر خدمتگار بادستمال خود را پیشتر
خرفیه فرستادند واز ورود خود اطلاعه می نمودند بعد ازان خود شان خرفیه در ساعت
هفت بجه شب با سه خدمتگار معتمد خود از خیمه برآمده چند نفر از لشکریان احدی
آگاه نشد عزیزا که سپاهی مردم ملك ملال بودند روانه مقصد شدند ودرساعت ده بجه شب
درلشکرگاه سردار صاحب تدبر بلند اقبال وارد گردیدند اما سردار عبدالرحمن خان
چون ازآمدن شان واقف بودند بابه پاعت بزرگی سردار محمد شریف خان که عموی
سردار عالی میشدند از لشکرگاه خود نیم فرسخ راه استقبال کردند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 183 of 468

تا اینکه در بین راه با هم ملحق شدند وملاقات دوستانه نمودند وهمدیگررا تنگ‌در بر گرفتند وشوق مندی وخرسندی کردند و باذوق تمام صحبت کنان داخل اشکر گاه شدند ودربارگاه و سرا پرده رسیده نشستند وصحبت‌های متفرق از هرهگذر بسیارنمودند تا بی‌طعام آورده وتناول نمودند بعد از طعام باز صحبت کنن سر مطلب آمدند واز عهد نامه سخن راندند وخاتمه کلاء الله شریف را حاضر کرده مابین گذاشتند وهمان عهد نامه که سابق ذکر شده بود و در ارسال و مرسول طرفین که خطوط کرده به همدیگر فرستاده بودند قبول نمودند و عهد نامه‌را یک بیک بر بان آورده دست بقرآن مجید زدند وعهدهای خودرا پختم موکد کردند تا آنکه جمیع خواهشهای طرفین که در عهد نامه درج بود تمام شد بعد طرفین بقران مجید وقرمان حمید دست خطومهر کردندبه وآداب تمام یکی دیگری سپردند بعد سردار محمد شریف خان ملاحظه کرد که صبح نزدیک وصحبت گرم وسفر خطرناک و منزل دور همان بهتر که رخصت حاصل کرده زودتر عازم اشکر گاه شویم تا پرده کار نکرد وبجای ماند هرگاه مشغول صحبت شویم تمامی ندارد فرصت باقیست ودارالسلطنه نزدیک هر گاه حیات باقی باشد چندین صحبتها خواهیم کرد بعد رخصت حاصل کرده از خیمگاه بر آمدند وتا خیلی راه صحبت کنان پیاده رفتند از آنجا سردار محمد شریف خان ورفقایش سوار اسپ شده از حضور سردار عبدالرحمن خان‌ها و فاتحه گرفته وبجانب اشکر گاه خود راهی شدند شفق صبح داخل اشکر گاه گردیده در بستر راحت استراحت فرمودند بعد از راحت کردن و برخاستن رجوع بتدبیر آمدن اشکر ترکستان بجانب کوهستان نمودند وبصدق دل کمر بخرابی دولت سر کار امیر شیرعلی خان بستند و هرسه کاد که مایهٔ این همه فساد بودند و معدن اینکار فریب وباعث خرابی و شکست دولت خداداد کیی بخاطر آورده بجهة سردار محمد ابراهیم خان در کابل بلفظ عریضه‌از طرف خود عریضه فرستادند بدین مضمون ؛

شرح عریضه سردار محمد شریف خان

ارجمند اقبال نشان تا چندروزی فکر واندیشه کرده از روی تدبیر لشکر ظفر اثر را یکمنزل بجانب کابل حرکت دادیم وخواستیم که لشکرترکستان آگاه شده فیاض ضعف بدولت خداداد فرمایند واز کوتل جلنك باینطرف وارد شوند آن زمان با قبال شهزاده بلند اقبال گویا به فیض لشکر ازدردهان درآمده میشوند بمدارزان بتوفیق الهی و اقبال شاهنشاهی بیك چپاول مردانه وشبخون دلاورانه دمارازروزگارشان برآورده امید واریم که باجمیع اعزه واشراف وخورد وبزرگ ومنتفسی ازلشکرشان باقی نگذاشته بمثل کوك شکار شکار سازیم امّا فه بر آن بهمین تدبیر نیکو سر کردهٔ کل اختیار وشهزاده پیش جنگ شان که سردار عبدالرحمن خان باشد بدست آید وعالمی آسوده خاطر شوند والسلام؛

یادداشت مترجم ب سیدامان الله خ مجتبی و سید اعظم ۳۳۳ ۱۲ ۷

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 184 of 468

لهذا چون خط سردار محمدشریف خان ازحضور سردار دانشمند سردار محمدابراهیم‌خان گزارش یافت سردار مذکور بیاید وتحسین وآفرین بکاکاه صاحب تدبیر خود نمود خصوص فخر و مباهات کرده بمجلس اظهار کرد که کاکا صاحب چقدر بندگان ما را دوست میدارد وعزت میکند که با وجود بزرگی بخط خود لفظ عریضه مینویسد بعد ازان جمیع تدبیرات سردار محمد شریف خان کاکای خودرا منظور کرده وپسندخاطر نمود بعضی خدمتگاران حضور که قضیه وفتنه انگیزی کاکاصاحب را دانسته بعرض حضور رساندند بندگان عالی ملال خاطر شده منع فرمودند که دریاب کاکا صاحب دوباره شکایت نکنید که‌سرزنش میشوید لاکن سردارصاحب کمال ازفضل وکمال بری‌بود ازین غافل که کاکا لشکر ترکستان را ازتشکستهای غور بند که گرفتار صدگونه بلا بودند و ممالکرا برحیات راجح میدانستند بدر کرده درفراخنای‌روزی‌رساند وحیات تازه برای‌شان عطا کردند بلکه دارالسلطنهٔ کابل را تمامی بخشیدند و بندگان عالی‌را که بلند اقبال میگفتند بیکباره از اقبال بی اقبال کرده بد نام عالم نمودند خصوص که سردار محمد اسمعیل خان شخص چهارم از جمله آنها محسوب میشد بمصلحت بحضور سردار محمد ابراهیم خان در کابل گذاشته بودند وشب و روز بحضور سردار مذکور سخن پردازی میکرد ومراتب کرامات میبخشید وبمخن های سردار محمد ابراهیم خان تعریف وتوصیف وتمجید مینمود وسردار عالی از کمال بسیاروعقل کامل یقین‌میکرد و خرسندمیشد وبخود فخر می‌نمود چنانچه ازمحبت بسیار سردار محمد اسمعیل خان را از خود جدا نمیکرد لاکن سردار محمداسمعیل خان مذکور هم چند را زسه نفر غماز فتنه انگیز که میتوانست تعریف می‌نمود وخدمتهای شان را بحضور بندگان عالم مجرای میکرد اما پنج نفر خدمت گاران دیگر که‌نمک خور وجان فدا ودعاگوی صمیمی بودند وبجان‌ودل درخدمت میکوشیدند بحضور سردار محمدابراهیم خان آمده عرضداشت نمودند و خوف ورجا از فتنه انگیزان نکرده به آواز بلند بی باکانه سخن کردند که ای سردار بیخبر وای شهزاده بی اطلاع وای پادشاه بی‌پروا این تدبیر سردار محمدشریف‌خان ورفیقانش عین تزویر است وشهزاده بلند اقبال نمیدانند لاکن بدانند که هرچهارنفر دشمن دولت است واین تدبیر شکست لشکر ظفر اثر است بلکه خرابی دارالسلطنهٔ کابل تصور کنید وغافل نشوید که عنقریب دولت خداداد برباد خواهد شد ازبرای خدا سرکار وا لا شهزاده را سراوار سلطنهٔ کابل دانسته فرستاده است باخبر شوید واسم بزرگی‌خودرا بمت نکنید وبدانید که دشمن دوست نمی شود فرستادن سردار محمد شریف‌خان محض غلط بود و بدست خود دشمن را صاحب اختیار نموده فرستادید باز هم درگاه متوجه مهمات شوید وعنان اختیار را بدیگری نگذارید فرصت یافتیست زود تر پنه بیر امور سلطنتی پردازید وعلاج دشمن را بزودی بکنید که کار ازدست‌رفته‌است ازغلامان وخدمتگاران حق‌نمک خوارگی‌بود بعرض حضور رسانیده شد باقی شهزاده بلند اقبال بهتر میدانند بیت ؛

امور مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشه‌نشینی‌تو حافظاسخرو ش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 185 of 468

وخدمتگار دیگری تقویت قول‌شمس اول‌را کرده سخنهای پسندیده عرضداشت کرد وخاتمه بیان کرد ،

« حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس » ،

خدمتگار سومین حرف زد وعرضداشت کرد لاکن فرموده شاعراست :

قطعه

قضا شخصی است پنج انگشت دارد — که خواهد بر کسی محنت گذارد

دو برچشمش نهدو بر پنا گوش — یکی برلب نهد گوید که خاموش

مصدقات این تحریر واشعار درشان سردار محمد ابراهیم‌خان موافق می‌آید زیرا که اگر باوجود خود از عقل بری بود اما خدمتگاران صاحب عقل وصاحب تدبیر بحضور شان بسیار بودند و دیگر مشورت را خدا و ند امر کرده است اضافه بران معنی وزیر بحضور پادشاه مقرر کردن باعث چیست ! پشت که پادشاه با وزیران حضوربهر امور سلطنتی مشورت باید کرد بعد ازان حواله بتقدیر باید نمود .

فرد

هر کی را دانش است بسیاری — نکند بی مشاورت کاری

باری قصه دراز شد باید سر سخن بازگردیم و از مدعا سخن سازیم اکنون چند کلمه سخن از سردار کلان سردارمحمد اعظم‌خان در قید قلم درآورده شود بعد ازان‌رجوع بلشکر کشی و تدبیرات بزرگانه سردار محمد شریف خان و رفیقانش بداریم ، زمانیکه سردار بلند اقبال از خنجان اخیر ولایت خود بتوفیق پروردگار حرکت فرماشده‌از کوتل هندوکش گذشته وارد غوربند شدندلاکن تمامی کوهستانات را می دانستند و به تنگی و فراخی مذکور واقف بودند بهمرای سردار محمد اعظم خان عموی‌خود مشورت کردند که غوربند جای تنگ و درون دره وغله کم یاب البته طاقت مخارج ندارد خصوص ملکث دیگری که تعلق بکتایل دارد اضافه بران چندی در آنجا استقامت باید کرد تاشاید که فضل خداوند کشایش کند وسر فرازی حاصل داردلاکن درباب‌مخارج‌لشکر تدبیری بکار برده شود که لشکر ظفر اثر پراگنده نشوند .

ز باعی

تا نکنی جای قدم استوار — پای منه در طلب هیچ کار

در همه کاری که درآئی نخست — زخمهٔ بیرون شدنش کن درست

بهر حال بعد از مشورت سردار محمداعظم خان و بندگان عالی چنان مصلحت دیدند که سردار کلان چند روزی در خنجان توقف کرده جمع آوری غله بجهة آسودگی لشکر ظفر اثر بدارند که مبادا تنگدستی وپریشانی پیش‌آید و پراگندگی دامنگیر شود زیرا که اوائل زمستان است و اعتباری ندارد و در ملکث غیر توقف کردن از هر خصوص جایز نیست مختصر کلام سردار کلان در خنجان توقف کردند وبندگان عالی با لشکر جرار در غوربند رسیده منزل کردند از قضای الهی زمستان با برف وخنکث و

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 186 of 468

صاعقه و باد سخت داخل شد و لشکر سرما هجوم آورد چنانچه در بین یکهفته راهها را مسدود کرد ولشکر وافواج ظفر شکوه را در درهٔ غورنند وتنگنای درهٔ تنگ حصاری کرد خصوص کوتل هندوکش از برف و یخ وسرما بسته شد وراه رفت وآمد مسدود گشت که اصلا ممکن رفتن نماند هرقدر سردار کلان تدبیر کرد وتردد نمود علاج کشادن نشد وشبوروز برف باریدن گرفت وسرما وخنك باشدیر های صاعقه بار ساعت بساعت شدت کرد وبدرجهٔ رسید که مرغ هوا وجانور زمین بهلاکت رسیدند مردم ازخانهها بدر شده نتوانستند چنانچه شمهٔ ازلشکر غورینه وپریشانی احوال وصدمه خشقبل ازین تحریر شده بود ازان سبب سردار محمداعظم خان درخنجان ماند وعلاج غله فرستادن و یاخود شان درغورینه آمدن ممکن نبود بنابران درزمان عهد وپیمان وقسم که فی مابین سردار عالی مقدار سردار عبد الرحمن خان وسردار محمد شریف خان انجام می یافت اسم سردار محمد اعظم خان ذکر کرده نشد زیرا که داخل مجلس گفتگو وعهدنامه نبودند اظهار این بزبان قلم نیاوردندازین رهگذرشد هرچند که اززبان راوی فقره دیگر شنیدم که ماندن سردار کلان درخنجان تدبیری بود که بعهدنامه داخل نشوند تادروقتش ازین نمك حرامان هرگاه خطائی تازه صادر شود قصاص باید شد ازباعث همین فقره تدبیر کرده خودرا از لشکر کناره کردند تا بعهدنامه شریك نشوند بلکه بقول راوی دیگر که در غورینه بودند زمانی که اسباب رفت وآمد وعهد نامه فیمابین سردار عالی و سردار محمد شریف خان پیداشد ازروی تدبیر بزحمت کلی خود را درخنجان رساندند وتوقف خنجان راشهرت دادند الغیب عندالله بهرحال سرمطلب بازگردیم زیرا که سخن بدراز کشید و مقصد از حضور سردار محمد ابراهیم خان بود وغرضداشت خدمتگاران حضور ازطریقه نمك خوارگی وشکایت سردار محمد شریف خان و رفقائش لاکن سردار محمدابراهیم خان اصلا بسخن ناصحان عمل نکرده حرف خدمتگاران راوانمی نگذاشت وتقویت قول سردارمحمدشریف خان رانموده سر ازسخن گفت وخلاف اورانش کالحجر داشته امیدوار فتح بود ویخاطر میگذراند که بیکی دوروع فتح نامه خواهد رسید مختصر کلام چون سردار عالی سردار عبدالرحمن خان تدبیر سردار محمد شریف خان ورفیقانش ازتنگنای غورینه برآمده بفراخنای کوهستان رسیدند ولشکر گرسنه خودرا سیر آب کردند وخودرا از پریشانی لشکر آسوده نمودند ثانی متوجه مردم کوهستان شدند چنانچه هرروزه ازمردم کوهستان فوج فوج از بزرگ و کوچك و حاکم وعامل و کدخدا بحضور سردار عبدالرحمن خان که دولت واقبال پیشرو بود حاضر میشدند وازخوان احسان بندگان عالی از نقد و جنس وخلعت وانعام سرافراز گردیده از نوازشهای شاهانه مسرور وخرسند میگشتند و کمر بخدمت می بستند وبجان ودل خدمت میکردند اما ازطرف لشکر کابل سردار محمد شریف خان فتنه انگیز که ترك ننگ وناموس کرده بغرایی دولت برادر اصلی خود کمر بسته بود احیانا ازحضور سردار عبدالرحمن خان چه خیال بسته بود که این قدر شورش وغرایی دولت برادر اصلی خود چه نحو نیکی خواهد دید وسزاوار حکومت قندهار چگونه خواهد بود وبازمانی شود که همین کردار ملعنه زوی مذکور شود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 187 of 468

وپشیمانی بار آورد آنوقت چه حاصل وچه‌سود بخشد باری‌این‌گونه سخنها تحریر کردن سودنمی‌دارد بهتر آنکه سرمطلب باز گردیم وزودتر لشکر طرفین راآسوده سازیم واز محبوسی وگرفتاری خنک‌وساخته برهانیم وتحریررانیز مختصرداریم سردارمحمدشریف‌خان که‌خمیر مایهٔ این‌همه‌شورش وفسادبود باتفاق رفقا که‌آنها هم‌مایهٔ هزارمن فتنه‌جوئی وفتنه انگیزی بودند تدبیر دیگر کرده یومیه لشکر های دار السلطنه را یك یك دو، دو دهده ازاردوی ظفر شکوه مرخص‌خانه های‌شان فرمودند سرما وخنك رادست‌آویز برای شان میگرفتند تااینکه کم‌ازلشکریان باقیمانده واردو ازلشکر خالی شد وخیمه‌ها بی صاحب ماند بعدازان بحضور سردارمحمد ابراهیم‌خان عریضه گردند .

شرح عریضه ، ار جمندا قبال‌نشان هرچند زبان سخن گردن نداریم و از خجالت وشرمندگی مرگ‌را بزندگی ترجیح‌میدانیم لاکن‌ناچار شده‌باهزار غم‌واندوه و خجالت عرضداشت میداریم ارشد ارجمندا تدبیرمقابل تقدیر نافتاد وموجب‌خجالت بادعاگویان شد لشکر سر کار ازاندیشه وخنك وسرما وساعته وبرف وبادهرشب پنج‌پنج دهده بدون امر واجازه افسرخود فرار منزل ومکان‌خود شده وبیشونه وقابلی باقی مانده آنهاهم احتمال رفتن و فرار شدن دارند هرچند این دعاگویان وخجالت زدگان سعی و کوشش میداریم وامیدوار نوازش ومهربانی ازحضور لامع النور شاهزاده‌بلند اقبال میکنم سود نمی بخشد اکنون این‌خجالت افزون‌از خجالت‌سابقه شدوعلامه‌بخت برگشتگی ماظاهروهویدا گردید چنانچه‌دعا گوی کم‌اقبال خواست که‌خدمت کم‌وجان فدا سازد وخجالت دیرینه‌را ازخود دورسازد لاکن‌فرموده‌شاعراست .

شعر

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه — بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

باوجودیکه عنان‌اختیار درقبضهٔ اقتدارپروردگاراست وبنده‌را قدرت‌دمزدن‌وچون‌چرا نیست امادرعالم‌ظاهر که‌بامردم‌سروکارالناس کاراست‌بدنامی کلی‌برای‌دعاگوی کم‌طالع‌حاصل شد بهرحال چیزیکه نصیب ازلی ومقدرات لم‌یزلی بود بظهور پیوست .

رباعی

چون‌رفته بتقدیر دگرگون نشود — یکذره ازآنچه هست افزون نشود

هان‌ناجگر خویش‌رغم‌خون نکنی — کز خوردن غم‌بجز جگرخون نشود

بهرحال ارجمند اقبال‌نشان هرچند که دعاگوی ریش سفید وعموی جناب‌شهزاده والاجاه میباشم لاکن‌درامور دنیوی وصاحب سلطنت ودولت قوی‌شوکت آن‌ارجمند بلندا قبال میباشم لاکن‌درامور دنیوی وصاحب سلطنت ودولت قوی‌شوکت آن‌ارجمند بلندا قبال فرمان‌فرما ومایندگان فرمان بردار چیزی که امروفرمان شاهزاده بلندطالع‌باشد اجازه فرمایند که ازهمانقرار بعمل‌آورده شود وبرای دعاگوی سرافرازی حاصل گردد مختصر سخن‌چون عریضه سردارمحمد شریف‌خان در کابل‌رسید وازنظر شاهزاده صاحب‌عقل که خودرا افلاطون عصردرعقل و دانش میدانست گزارش یافت‌سخن ناصحان بظهور پیوست بعدازان غریق دریای حیرت‌شد وبچهارسوی فکر و اندیشه شتدر ماند واز خجالت از خدمتگاران دوباره‌مشورت‌خواسته‌نتوانست وخدمتگاران نیز که رویداد راخراب ودولت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 188 of 468

قوی‌شوکت بندگان اقدس را برباد وسرنگون دیدند ازبدنامی خود گزیده د یگر سخن‌نکر دندواب فروبستند تااینکه‌سردارمحمد ابراهیم‌خان‌ازفکرات بسیار دیگر علاجی نیافته ناچا رامر فرمودند که‌دربیرون‌شهر کابل‌درباغ‌شاه‌خیمه‌وبارگاه‌وسراپرده برپا کردند واراده نمودند که‌تاسه‌روز تهیه وتدارك لشکرحضور راسرشته نموده روز چهارم کوچ درمقابل دشمن‌رفته تقابل ورزند تادشمن راسیر وخراب نمایند چنانچه لشکریان از ملکی وچشکی همه‌درباغ شاه‌خیمه‌وخرگاه برپا کرده انتظار فرمان بودند وزبان حال میگفتند مصرع. وازدوست یك اشاره‌ازماسردودیدن ..

وخودبندگان‌شاهزاده والاجاه‌باقر قریدونی وشوکت جمشیدی وصولت بهرامی سوار اسپ کوه پیکرباد پاشده درباغ شاه‌بسر ایردهٔ زرنگار نزول‌اجلال فرمودند و فرمانی برای‌با قیمانده لشکرپرا گنده که درمقابل دشمن فرستاده بودند نوشته فرستادند بدینمنوال که‌اطلاع دادمیشود شمالشکریان را که‌خود بندگانی عالی با لشکر های ظفر اثر بپای فرمان‌شما میرسندوبندگان عالی‌ازشما لشکریان بسی‌خرسند ومسرورند زیرا که باشمابرادری نیست‌وهمه‌نمك حلال‌وخدمتگار بلکه فرزند سرکار والاتبار میباشندودر خدمت‌وجان فشانی ازجان خودمضایقه‌نکر دندلاکن‌سه سرکرده بزرگ که‌باشما بودندو هر یك‌درعالم تدبیرخودرا افلاطون دهرمیدانستند در اینوقت ازتدبیرات عاقلانه شان کار دولت‌وسلطنت بدینجای‌قرارگرفت که‌ظاهر میدانید و هویدامی بینیدناچار سرکرده دیگر فوراً بشمافرستادم که‌سرپرستی شمارابخوبی ودرستی کرده انتظار ورود بندگان ماباشید وسه‌نفربزرگان‌شما را که‌پاس‌نمك بجا نیاوردند ازسرکردگی لشکر شما عزل کرده طلب حضور فرمودیم چنانچه‌یك فرمان بسردار محمدشریف خان‌وسردارمحمد رفیق خان وجرنیل شیخ میرخان فرستاد امرکردند که بدون فرمان و ملاحظه فرمودن بلامعطلی عازم‌حضور شویداین‌بودکه‌سرکرده جدیدواردلشکر گاه‌شدوفرمان رسمی سردار محمد شریف‌خان رادادند وخودمتوجه لشکرپرا گنده‌شدند سردارمحمد شریف خان ورفیقانش بملاحظه فرمان‌باترس وبیم‌روانه دارالسلطنه کابل‌شده بحضور سردار عالی سردار محمد ابراهیم‌خان رسیدندوملاقات نمودندوهدر کم‌طالعی وبدبختی‌برگشتگی خود را کردندوآسوده نشستندواز خوف‌وبیم حضور که بخاطر داشتند برجستند وخاطر جمع شدند .

اکنون‌از حضوربندگان‌سردارعبدالرحمن خان که دولت واقبال پیشرو لشکرظفر اثرشان بودچند کلمه تحریر شود .

لهذاچون اسباب‌خرابی بدولت کابل پیش‌آمد وگذارش آن گوشزد سردار عالی‌شد ومنتظرچنین روزی بودند فرصت‌را غنیمت‌شمرده بفضل خداوند کمر به‌تسخیر دارالسلطنه کابل‌بسته تدبیررفتن کردند خصوص که سه‌نفرشخص بزرگ قوی‌هیکل صاحب تدبیر بمثل سردارمحمد شریف‌خان ورفیقانش رابدولت خود گرویده دیدند افضل‌ازان به نفی دشمن شریك‌یافتن قوی‌دل‌شده لشکرترکستان رامکمل‌ومصلح کردند وازمردم کوهستان کابل شش‌هزار مردمهر کن یعنه کار تفنگچی که‌درشب‌تار چشم موررا خطا نمی کرد ند یا

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 189 of 468

بزرگان‌شان بحضور طلب‌کرده بنوازش شاهانه‌سرافراز نموده بلشکرخود ملحق‌ساختند
وبجانب دارالسلطنه حرکت‌فرما شدندلشکریراگذشته کابل در مقابل دشمن تقابل ورزیده
بودند بخودتاب‌مقاومت ندیده ناچار بجانب‌کابل مراجعت کردند وداخل بـاغ شاه
بلشکر کابل ملحق گردیدند لشکر ترکستان که‌چنین روزی را بخواب وخیال نمیدیدند
تابه بیداری چه‌رسد بدون خوف ودرقرباغ کهدامن‌درمنزلی کابل نزول اجلال فرمودند
وخیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند لاکن خبر ورود لشکر ترکستان بتواتر در کابل
میرسید و دشمن خانگی اعنی سردار محمد شریف خان و رفیقانش که درتدبیر خرابی
دولت میکوشیدند بحضور سردار محمد ابراهیم خان درمشورتی داد سخن میدادند
ودرخرابی دولت چقدر که گنجایش داشت وتدبیر می‌یافتند بعمل می آوردند زیرا که
اعتباری برایشان بدولت خداداد باقی‌نمانده بود وبدولت جدید که خداوند بـرای سردار
بلنداقبال سردار عبدالرحمن خان عطاء کرده بود باید بطریق پینهٔ چهودی که‌حرفی‌است
مابین عوام پیوند میکردند بهرحال سردار محمدابراهیم‌خان که ازعقل بری بودندا وجود
اینقدر شکست کهازین‌سه غماز دیده بودند بازهم سخن هرسه سخن‌چین‌را ازسخن تمامی
خدمتگاران افضل دانسته بتدبیر آنهاعمل میکردند چنانچه خدمتگاران‌صادق راجع بودند
که‌درمقابل دشمن رفته‌جنگ دراندازند زیرا که‌اعتبار سلطنت بانها بود این سه نفر غماز
سردارمدکور را ازرفتن وجنگ کردن ومقابل شدن‌بالشکر دشمن مانع‌میشدند ودرتاخیر
می‌افزودند وعرشب درباغ شاه شکست انداخته پنج نفر ده‌نفر سپاهی‌را بفریب فرار خانه
وجای‌شان میکردند تاوقتی که کار برسوائی انجام یافت و قوه بشری درلشکر بـاغ‌شاه
باقی‌نماند وبی‌اعتباری‌دستاویزان سردار محمدابراهیم خان بمدازخرابی بصردراجع
بطرف خدمتگاران دلشکسته شدند وفرمودند که‌سراسر خطاازمن است تا حال بفریب
سه‌نفرغماز فتنه‌انگیز دولت بزرگی‌را بربباد دادم وسخن‌اصحان‌را نشنیدم و خودرابدنام
ابدی کردم اکنون با وجودی که اعتبار باقی نمانده‌و کار برسوائی‌رسیده هرگاه شما
پنج نفر چیزی کهصلاح میدانیدبعرض حضور برسانید شاید کاری ازپیش برده‌شودزودتر
تدارک باید کرد وعاقبت شش ماهه‌تنخواه طلاء سرخ بلشکر داده شد لاکن بقول مردم
راوی که این طریقه تنخواه جو پای کوتل است چنانچه جمیع باغ شاه را طـلای سرخ
سردار عالی سرخ روی نموده بود چراچنین‌نشودوباغ‌شاه ازطلاء سرخ روی وسـرفراز
نگردد یکنفر مرد سپاهی ازیکدفعه تاپنج دفعه بحضور آمده رقمرقم‌برده گاه‌احمدگاه
محمود اسم‌مانده طلاء میگرفت وراه خانه راپیش آمد خود کرده فراری می‌شد وشخصی
نبود که‌تشخیص میکردتا آنکه تمامی لشکرازطلاء مسرور شده ومامور گشتند لاکن روز
طلاء میگرفتند وشب درجادهٔ تیک هرامان قدم زده بفرمودهٔ جرنیل شیخ میرجان بجانب
خانه‌های خود میرفتند اما شاهزادهبلند اقبال ازین‌حادثه‌بی‌خبروهرشب ریوت می‌آوردند
که‌تمامی لشکرهـا درخیمه‌ها موجود وحاضرند اشخاصیکه ازین‌واقعه اطـلاع داشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 190 of 468

ازبی‌بازخواستی وترس محمد شریف‌خان بحضور شاهزاده روز گذشته اظهار نمیکردند تا آنکه روز چهارم بعد ازتنخواه ملاء سردار عالی عزم جنگ کردند وخواستند که در مقابل دشمن بروند وتقابل شوند ودشمن را بضرب شمشیر بران آوارگدشت گریست پدارند اما ازین غافل که دشمنان قوی هیکل دوست نمای خانگی به نفس نفیس بندگان عالی شریک ووزیروکیل دربار وصاحب اختیار لشکر هرساعت وهرلحظه بهرابی دولت قدیری بکار میبرند چنانچه فرموده استاد است :

شعر :

هرلحظه وهر ساعت یک پیشه‌ور آرد شیرین تر وزیبا تر از شیوهٔ پیشینش

مختصر کلام سردار عالی مقدار رفتن‌را حزم کردند آزمان واقف شدند که ازلشکریان جز خیمه‌خالی متنفسی باقی نمانده بمجرد اصلاع یافتن عقل وهوش ازسر بندگان عالی رفت وبحال‌خود در مانده وبدریای حیرت فرو رفت وراه چاره را مسدود دید و دارالسلطنه کابل که پایتخت پادشاه افغانستان بود برباد شد وبکام دشمن رفت شاهزاده صاحب‌تدبیر خودرای خود بسته تدبیر دولت‌را درحصاری دید بمدارات باحال‌تباه‌ازباغ شاهبار گاه وسرابردهٔ‌ارژنگار راه کنده باهزاران مصارف طلاء باز گشته دربالاحصار کابل حصاری شد ودروازه‌های بالاحصار را بروی دشمن بستند خلاصهٔ مدعا ومختصرسخن چون سردار محمدابراهیم خان حصاری شد ازین قضیه روح افزاسه‌نفر اخلاص کیش وجان فدا سردار عبدالرحمن‌خان صاحب اقبال یعنی‌سردارمحمدشریف‌خان وسردار محمد رفیق خان وجرنیل شیخ‌میر خان که خرابی دولت سرکار امیر شیرعلی‌خان را بدمهٔ گرفته بودند خدوفیه عریضه شوق‌مندی بحضور سردار عبدالرحمن خان فرستادند وپایتخت کابل‌زامبارک باد گفتندوبخدمت وگردار خود فخرومباهات نمودند وخدمت خودراتقریر کردند وعهد نمودن خودرابجای آوردند ودرعریضه درج‌نموده بودند که‌شاهزادهرادربالاحصار کابل‌حصاری کردیم‌وخودرا هم باتفاق شاهزاده والاجای‌حصاری نمودیم‌وبحضورشان درحصار شبرا بروز وروزرا بشب می‌آریم وانتظار ورود بندگان عالی راداریم که بدون چون و چرا وخوف بخاطر جمعی تمام برودی عازم کابل شوید امیدواریم که احدی سدراه بندگان عالی نشود وخدا و ند پای تخت اقتدار شما را بشما مبارک گرداند اضافه بر ان ازاستقامت سردار محمد ابراهیم‌خان در بالاحصار آسوده باشید وخاطر جمع دارید که هفتهٔ بیش نیست حصار را باصاحب حصاربحضور عالی‌باندک روز تسلیم میداریم وعهدی که بندگان عالی کرده بودیم بفضل خداوند باتمام میرسانیم بعدازان عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است ودر امور دنیوی بحضور شهزاده شهریار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 191 of 468

بیت

امروز در ظفر و دارد دست دست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز

والسلام والاکرام ، باری چون عریضه دوستان صمیمی و خدمت گذاران جان فشانی بحضور بندگان سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان رسید از شوق بسیار که مشتاق چنین روزی بودند فورا لشکرها را جمع زده مبارک باد گفتند وحکم حرکت دادند و کوچ کوچ بدون خوف وبیم بقاعده وقانون نظام طی منازل کرده داخل شهر کابل شدند وشهر پای تخت را تصرف نمودند وبدرگاه ایزدی سجدات شکر بجای آوردند که این چنین ولایت بزرگی را باچنان صاحب دولت بزرگ از تصرف شان برآورده بدون جنگ وجدل وخون ریزی بتصرف دولت خدا داد که بنظر احدی نمی آمد واعتباری نداشت درآورده سزاوار سلطنت دید وبزرگ دولتی را عطا کرد باری بعد از ورود شهر کابل باطراف بالاحصار ازچهار جانب اشکر نظامی وایله جاری از مردم کوهستان گذاشتند وبالاحصار راچون سنگین دربین گرفتند وراه رفت وآمد مردم را ازبالاحصار مسدود کردند بعد ازان حضورخود بندگان عالی وسردار باهیبت وصاحب اقبال باتفاق سردارمحمد اعظم خان عموی شان دراندرابی کابل بجای سردارعبدالغنی خان فرود آمدند واستقامت فرمودند وبتدبیر تسخیر بالا حصار شدند لاکن آسوده خاطر بودند وملالی بخاطر نداشتند ازان سبب که چهارنفر دوست وخدمت گار صمیمی اعنی سردار محمد شریف خان وسردار محمد رفیق خان، محمد اسمعیل خان و جرنیل شیخ میرخان درحضوردشمن مسند نشینی داشتند ومیدانستند که شب وروز محرک فتنه انگیزی وخرابی دولت بالاحصار هستند امروز وفردا شهزاده والاجاه را که ازعقل بری میباشد ازحصاربری میارند وبغیردولت خداداد ماطالب وراغب وشکست دولت سرکار امیرشیر علی خان را سرنگون میخواهند وفرصت میجویند خلاصه کلام مدت هشت روز سردار والاجاه سردار محمد ابراهیم خان دربالاحصارحصاری بودند وازطرفین جنگ پیوسته بود وبضرب توپ وتفنگ مقدمه میکردند ودرتوپ جنگی وجنگ وجدل تقصیرنکردند روزهشتم سردار حصاری سردار محمدابراهیم خان با ارکان دولت خود که حصاری بودندمشورت کردند وفرمودند که تیر ند پیرازشست قضارها گردیده وازین رفتار وکردار بدست نمی آید واز حصاری بودن هیچ تدبیری ومطلبی حاصل نمی شود همان بهتر که از ین حصاری بگذریم ومردم راآسوده خاطرسازیم وغوغای بقا یده رافرو نشانیم یکنفر خیر متکاران صادق ونمکخوار سرفرورده جواب ندادند وسکوت ورزیدند وچهار نفرفتنه انگیز که مایهٔ فساد بودند وبخرابی دولت میکوشیدند سخن سردار محمدابراهیم خان راتقویت کردند وازروی فریب تسلی دادند تاآنکه چهارساعت نجومی فیمابین خیر متکاران صادق ودولت خواهان کاذب گفتگوشد وسخن های غلیظ فی طرفین گفتند وشنیدند عاقبت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 192 of 468

سخن غمازان پیشرفت کرد و بکرسی نشست وعرضداشت خدمتگاران منظور بندگان عالی نشد بعد ازان جمیع خدمتگاران قدائی را عذرخواست والتماس فرمود ورضا مندی کرده مرخص خانه های شان فرمود و خودسردار دولت بسا خته با دل مجروح وملال آگین ترک سلطنت گفته بعزم سرای والدهٔ خود رفتند و آسوده نشستند و بقول شاعر عمل نمودند چوی ازمردی خود کم کن وفراغت باش .

رباعی

بختی دارم چوچشم خسرو همه خواب چشمی دارم چوحسن شیرین همه آب
چشمی دارم چو جان مجنون همه درد جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

مختصر کلام سخن بطول انجامید ترسم که ملال‌خواننده وشنونده نشود، باری چون سردار محمد ابراهیم خان ترک سلطنت گفت و بگوشهٔ منزل حجله نشین شد بعد ازان سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان وسردار محمداعظم بانهزار شان‌وشوکت‌داخل بالاحصار شده به تخت دارالسلطنه شهر کابل نشست وسجدات شکر بدرگاه ایزد بی همتا بادا رسانیده آسوده خاطر شد چنانچه بعد ازرنجهای بسیار بفضل خداوند براحت رسید مصرع «ناغم نخوری به غم کسان کی نرسی»

فصل پنجم

بر بادشدن دارالسلطنه‌شهر کابل ازسوء تدبیرسردارمحمدابراهیم‌خان‌وتصرف نمودن‌سردارصاحب‌تدبیرسردارعبدالرحمن خان بعقل کامل وتدبیرنیکو .

کجا بودم اکنون فتادم کجا عنان سخن شد ز چنگم رها
بچنگک آورم بار دیگرچوهوط بفرمان حی الذی لا یموت

باری سر سخن باز گردیم چون سردار بلند اقبال برتخت سلطنت نشست وحکمرانی نمود ویومیه نقاره‌ها بنام دولت خداداد بصدا در آمد ازین رهگذر کدورتی بخاطر سردار محمد ابراهیم خان پیدا شد زیرا که پادشاه زاده وحکمران بود بیکبا ره خود را عزل وبی اختیار دید خصوص ازصدای نقاره ها که بنام دشمن‌زده میشد بی‌طاقت شده خواست که‌ازین شهر وحصار پرفتور ویر غوغا بدر شود بهمن خیال روزی از منزل بر آ مده با دو سه خدمتگار دیگر ارادهٔ رفتن کرد لا کن بطرزی‌رفتار کرد وروانه شد که سر اوار تحریر ندارد آنرا هم تدبیر دانسته‌بود ازتقدیرات از لی بدروازه شاهشهید بدست ا فتاد وگرفتار پهره داران دروازه‌گردید ثانی به‌امرسردار عبدالرحمن خان ازقید پهره دارها رها یافته وایس داخل حرم سرای والده خود گردید ودیگر زحمتی نرساندند زیرا که طبیعت و کمال سردار مذکور ظاهر بود هر چند تحریر کنندهٔ کتاب این قضیه را خیال تحریر کردن نداشت زیرا که شخصی بزرگ راسخن زشت یاد کردن چندان لطفی نداشت لاکن‌ازنا خردمندان روزگار ترسیدم که سخن گفتن‌مفت‌است‌وپول‌مصارف نمی‌شود، خواهند ایراد گرفت وخواهند گفت که این قضیه مشهور را که‌داخل‌کتاب نکرده ظاهر شد که چندین قضیه دیگرازقلم تحریر کننده‌باقی .اندهباشدوالا بشخص‌بزرگ باوجودیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 193 of 468

گردشات فلکی عین وقتار دربارهٔ مذکور بادار مانده باشد لازم تحریر نداشت و شخص شهزاده
راسپك یاد کردن مناسب نبود هرچند که جمیع ولایت کابل از خاص و عام از این قضیه
آگاهند بهر حال سر مطلب بازگردیم خلاصه کلام چون سردار عالی مقدار از زحمت
اشکر کشی و رنج سفر آسوده خاطر شده بر تخت سلطنت قرار یافت و پا بتخت کابل
بتصرف درآمد بعد ازان باتفاق سردار محمد اعظم خان سردار محمد شریف خان
وسردار محمد اسمعیل خان ومحمدرفیق خان وجرنیل شیخ میرخان را بحضور طلب کرده به
نوازشات شاهانه سرافراز فرمودند و آنها نیز خدمت های بزرگانه خودرا تکرار در مجلس
خاص یك بیك تقریر کرده درخدمات خود فخر وبباهات میکردند وسردار عالیمقدار را
ازخدمات آینده اعنی مقدمه سرکار امیر شیرعلیخان تسلی میدادندوعرضداشت میکردند
که امروز وفردا سردار امیر شیر علیخان بادریای لشکر از قندهار حرکت کرده بجانب
کابل میرسد ومزاج شان را کما حقه از زمان خورد حالی تا حال میدانیم زیرا که
بخدمت شان عمر گذرانده ایم از درگاه خداوند امیدواریم که بتدبیرات عاقلانه که مطابق
مزاج سرکار است لشکر بی کرانه شان راشکست فاحش داده فرار دشت اد یار بداریم
همچنان که خدمت دارالسلطنه کابل باسانی انجام داده شد مقدمه امیر شیر علیخان را نیز
بزودی بپایان امر بفرمائید که بفضل خدارند و باقبال شهزاده بلند اقبال بزود ترین اوقات
بر انجام آن تدبیرات نیکو انجام بدهیم ویا تمام برسانیم لاکن عرضداشت میداریم که
آسوده خاطر نشوید وتدارك لشکر گیری و کشور ستانی درامورسلطنتی را زودتر انجام
بدهید که عنقریب آمدن سرکار امیرشیرعلیخان ظاهرمیشود باید درآنوقت آماده وتیار
باشید بهرحال بعد ازعرضداشت آنها جناب بندگان عالی متوجه کارات دولتی وامورات
سلطنتی شدند وبهر عنوان که ممکن بودسرشته بودند زیرا که حضور خودسردار دلاور از
آمدن سرکار امیرشیرعلیخان خوف کلی بخاطر داشتند وسر کار افسر رادشمن قوی
میدانستند وپادشاه غیور صاحب شجاع که مشهورآفاق نامیده میشد ند یقین مینمودند که
بعد ازسال نو که نوروز ۱۲۹۶ افروز است بلا تحمل باتان وشوکت و جلال عازم کابل
خواهند شد ازین باعث شب وروز خواب وآرام نداشتند و بپرداخت لشکر گیری و سر شته
لشکر کشی وآماده نمودن لشکربجهت تقابل دشمن قوی هیکل بسرعت میکوشیدند چنانچه
باطراف کابل که مردمان مشهور وقوم دار و بر رگان نامدار بودند فرمان
فرستادند و طلب حضور فرمودند و بهر کدام بنوازشات شاهانه از
نقد و جنس انعام و اکرام و احسان نموده بخدمتی مامور خدمت کردند و دربا ب
مقدمه با سرکار امیر شیر علیخان با هر یك از آنها اطلاع داده ترغیب میفرمودند و از
دولت خداداد امیدوار میساختند مختصر کلام شیوهٔ دادگری و دادگستری و رفتار
بزرگانه وکردار شاهانه با سپاه و فقرا بهم میرسانند و بمعرفت جرنیل شیخ میرخان
از لشکر سرکار و امیرشیرعلیخان که در کابل مانده بودند هر کس را که نمك خوار
سرکار والاتبار میدانستند از نوکری موقوف و اسباب سرکاری را از مذکور میگرفتند
واشخاصی را که سزاوار خدمتگاری و خدمت گذاری میدیدند و جرنیل مذکور منظور

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 194 of 468

میکردند داخل خدمت مینمودند و نوازش میفرمودند از سابق وبهتر و خوبتر رفتار میکردند خلاصه کلام در باب رفتار و کردار با شاه و گدا و خورد و کلان چه از سپاه و فقرا کم و کاستی نمی نمودند و خلق کابل نیز همچنان با بندگان عالی گرویده بودند که از جان خود مضایقه نمیکردند باری در موعد یك زمستان با وجود کم دولتی که جدید به تخت سلطنت کابل نشسته بودند بمقدار قوه و بقدر طاقت که گویا لطف خوش و نوازشات شاها نه باشد لشکری بهم رسانده تهیه و تدارك دولت خود را آماده نمودند و امیدوار آمدن امیر شیر علیخان از قندهار بجانب کابل بودند و ظن داشتند که در ماه حمل باید و شاید که سرکار والاتبار از قندهار حرکت فرما شده بسرعت خواهد آمد اما سعی کرده بزرگ که فتنه انگیزان مشهور و معروف بودند و بومیه بندگان عالی را تسلی میدادند و بتدبیرات خود مغرور و بلکه حکم در مقابل تقدیر مینمودند لاکن سردار شجاعت پیشه سردار عالی مقدار اعنی سردار عبدالرحمن خان هر چند در ظاهر تقویت سخن او شان را میکردند زیرا که صاحب مطلب بودند اما در باطن یقین میدانستند که با سرکار امیر شیر علیخان که عمری نوزاش فرموده بمرتبه بزرگی رسانده بودند عاقبت باوی چه رفتار کردند که بیکباره دولت خدا داد من خدمت کنند و پاس نمکت بدارند و براستی قدم زنند لاکن فرموده استاد است .

فرد

با خود کج و با ما کج و با خلق خدا کج آخر نشوی راست بگو تا بکجا کج

بهر حال سخن بطول انجامید و باعث تطویل کلام شد بهر حال سردار محمد اعظم خان و سردار عالی تبار سردار عبدالرحمن خان را در تخت دارالسلطنه شهر کابل به عیش و عشرت بگذارید . اکنون ،

چند کلمه سخن ازحضور سرکار امیر شیر علیخان شنوید

قطعه

آه ازین روزگار بر گشته که زمن لحظه لحظه برگردد
گر فلك را بکام خود خواهم او بکام کسی دگر گردد
و رز جام نشاط باده خورم باده خونابهٔ جگر گردد
ور قدم بر بساط سبزه نهم سبزه در حال تیشتر گردد
لیك با این خوشم که طالع من نتواند از ین بتر گردد

لهذا از اینکه سردار عبدالرحمن خان از بخارا حرکت فرماشده داخل ترکستان شدند و ترکستان را از تصرف سردار فتح محمد خان باتفاق سردار فیض محمد خان بدر کردند تا اکنون که بر تخت سلطنت دارائی دارالسلطنه شهر کابل رسیده فرمان فرمای کابل شدند بتواتر اخبارات و احوالات و گزارشهای شان در قندهار بحضور بندگان سرکار شهریار امیر شیر علیخان میرسید و بومیه سرکار ذوی الاقتدار آگاه بود و بی کم و کاست اطلاع داشت تا وقتیکه اینکث آقاسی شیر دل خان در عین شدت سرما و خشك

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 195 of 468

ورمستان سخت با قلیل خدمتکار خود را بتدبیر از کابل و حضور سردار محمدابراهیم خان نجات داده بر حمت تمام وارد قندهار شدند و بحضور سرکار همایون مشرف گردیدند و خودرا از بدنامی ابدی نجات بخشیدند هر چند که سر کار امیر شیر علیخان از ورود ایشک آقاسی شیردل خان و بدون اجازه و فرمان آمدن مذکور از کابل خاطر خطیر شان آزرده شد فحش دادند و بد گفتند و کدورت کردند و فرمودند که چرا بی امری کردید و بدون فرمان بحضور آمدید شما را بخدمت فرزندم از چه سبب مقرر کردم دانستم که سردار محمدابراهیم خان از عقل دور است و سزاوار حکومت نیست و اشخاص حضور همه فتنه انگیز اند شما مرد کهن سال و بزرگ میباشید جواب فتنه انگیزان را داده متوجه کارهای سردارمذکور بوده هرگاه از طریقه سلامت تجاوز کند سر زنش کنید و باختیار خودش نگذارید عاقبت جان خود را غنیمت شمردید و خود را آسوده کردید اکنون این چه بی فرمانی بود که از شما مرد کهن سال صادر شد بعد از کدورت سر کار ایشک آقاسی شیر دل خان که شخص برده بار نکته رس رموز فهم جهان دیده بودند و چند سالی بحضور امیر کبیر پرورش یافته حضور بودند و چنین خدمات را بشایستگی انجام میدادند بعد از خفقان سر کار بدو زانوی ادب نشسته بعرض اقدس رسانیدند که قدایت شوم جمیع بزرگان دربار و درباریان صاحب اختیار و افسران نامدار شب و روز بحضور شاهزاده بلند اقبال بخدمت بودند و همه اوشان از بزرگ و کوچک واقف هستند که شهزاده والا جاه از عقل بری و از هوش و فکر بیگانه و فتنه انگیز و غماز و سخن چین محرم راز و بقول خودشان دولت شریک و غم خوار و برعکس دولت شریکان این پیر غلام بحضور شهزاده نادان یکسفر نادان در نزد غیر شریک های فتنه انگیز و شهزاده سخن رو خصوص سردارمحمد شریف خان عموی شهزاده خود پسند که فرمان مذکور نقش کالحجر و وحی آسمانی بحضور شهزاده بلند اقبال محسوب میشد این غلام تاب و طاقت آورده میتوانست دانستم که جان فشانی و خدمتگاری غلام در نزد فتنه انگیزان بجوی نمی ارزد و عاقبت بدون گناه عظیم گرفتار شده شصت ساله خدمت پیر غلام برباد فنا میرود زیرا که شهزاده قطعاً نادان و خود پسند و پیرو سخن چینان و دوست فتنه انگیزان نا چار خود را از بدنامی کناره نمودم و در آخر عمر خود را بدنام ابدی و رسوای سرمدی نخواستم وقتل حضور بندگان اقدس را افضل واشرف بجان خود دانسته عازم حضور فیض ظهور شدم و خود را از جرگه نمک حرامان و منافقان خارج کردم هر چند بحضور شاهزاده والاجاه نادان شمرده شدم اما بعقل کوتاه خسیر خود را بحضور سرکار اقدس دانسته مشرف گردیدم و چندالی حضور اقدس را بهاز سلطنت کابل افغانستان قیاس کردم اکنون سرکار اشرف اقدس در باره پیر غلام مختارند

بیت

امروز در قلمرو دل دست دست تست خواهی عمارتش کن و خواهی خراب ساز

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 196 of 468

خلاصهٔ کلام بندگان اقدس بعد از عرضه داشت ایشک آقاسی شیر دل خان دیگر کیفیت نکرد زیرا که بندگان سر کار شب و روز از احوالات کابل آگاه بودند و از بی گناهی ایشک آقاسی شیردل خان مذکور میدانستند و از نصایح مدبرانه که در بارهٔ سردار محمد ابراهیم خان شب و روز مینمودند واقف بودند اما کدورت و خفقان سر کار بر وهمیه افزون و آتش غضب میشکرد و غضب آلود میگشت و قرار ارادهٔ کابل می کردند لاکن بزرگان بحضور مانع میشدند وتسلی میدادند ودلیل وبرهان می گفتند وازمقدمه‌های زمان ماضی و کتابهای تواریخ سخن می کردند تا اینکه بندگان اقدس را از غیظ وغضب می شاندند تا اینکه خبر برباد شدن کابل بحضور اشرف همایون رسید یکپاره غضب برطبیعت سر کار مستولی شد و آتش غضب شعله زدن گرفت اما از مستان مانع ازسفر کردن بود ناچار تحمل می فرمودند خصوص خدمت گاران صاحب تدبیر بمثل مستوفی عبدالرزاق خان که شخص کهن سال صاحب تجربه بودند وایشک آقاسی شیر دل خان وجرنیل داؤدشاه خان ودیگر کارگذاران حضور حاضر بودند وازصبر وتحمل وشکیبائی شب وروز سخن میکردند وبندگان اقدس را تسلی وخاطر جمعی میدادند وهمه اطمینان خاطر می نمودند ودلیلهای کلی وبرهان‌های تادلیل می گفتند وخاطر اقدس را تسلی می دادند سر کار متوجه سخن بزرگان دربار میشدند بمصلحت دید بزرگان حضور ومعتمدان فرد بفرد ودور عمل میکردند وتحمل می نمودند را تظار سال نو ماه حمل می شدند لاکن جمیع بزرگان ملکی ونظامی راهشورت وزراء بحضور مذهب کرده اول بر بادشدن کابل را بچگونگی آن وفتنه انگیزی رابی کم و کاست بمردم اطلاع دادند بعد از آن امر بتهیه وتدارک لشکر و سرشته وانجام سفر نمودند وبرف گهربار جاری گردید که از زمستان وبرف وخنک وباران دو ماه باقی مانده وفرصت دارید درموعد همین دو ماه چقدر شکست وریخت لشکر وتهیه و تدارک آن باشد از جزوی و کلی بسرعت تمام کوشیده آماده وتیار سازید که بتوکل خداوند روز نوروز عالم افروز سه روز جشن خسروی برپا کرده شهر قندهار را از چراغان وآتش بازی چون کورهٔ آتش ساخته بعیرصندی می گذرانیم وخلق قندهار را از تماشای آن مسرور ومتور بگردانیم روز چهارم بفضل خداوند بدون چون وچرا از قندهار حرکت فرماشده کوچا کوچ چون سیل بیکران بجانب کابل عازم وروانه می شویم ودرمقابل دشمن کینه فتنه انگیزی غداران خود را پادشاه قوی هیکل ساخته وامروز سلطنت کابل را تصرف کرده وپای تخت را ازسر کردهٔ نادان وخودرای گرفته وتقاره بنام خویش میزند بلکه تمام حرامیان حضور سر کار چقدر تسلی میدهد از ردی خواهم رفت و ثقابل خواهم شد تاخواست خداوند چیزی که باشد ظهور خواهد کرد سپه مصرع ،

تا یار که را خواهد و میلش بکه باشد

مختصر کلام بعد از فرمان قضا جریان سر کار اشرف ولا تبار ونوازش‌های بیشمار تمامی افسران کارگذار وسر کردگان نامدار از ملکی ونظامی با خرسندی بسیار و فرحت وخوشی بی شمار بسرشته لشکر وانجام سفر واسباب جنگ و جدل از جزوی و کلی متوجه شده شب وروز می کوشیدند ولحظهٔ آرام نبودند تا اینکه درموعد امر وفرمان از جمیع امور

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 197 of 468

لشکری وخدمات ماموری تعلق خودرا انجام دادند بعد از آنکه خدمات ماموری خود فارغ شدند بحضور بندگان اقدس حاضرشده خدمات شایستهٔ خود را عرضه داشت نمودند وازحضور فیض ظهور بندگان سرکار والاتبارسرافرازی حاصل کرده موجب تحسین وآفرین شدند بعد دربارهٔ دولت خدا داد جمیع اقسران وسرکردگان شاه وگداء دعا وفاتحه نموده فتح ونصرت رادربارهٔ سرکار ازدرگاه خداوند غفار خواسته و درخصوص مقدمه جنگ وجدل وجان‌فشانی وسرفدا کردن وجان خودرا برکاب پادشاه ظل‌الله دادن ازضمیر صافی‌نهاد قسم بزبان جاری کردند همه‌را برذمه گرفتند وبندگان اقدس از انجام یافتن امورلشکری واقواج ظفر شکوه بکلی جمع گردید بعد ازحضور مهر ظهور سه‌ماهه تنخواه وسه‌ماهه مقابل تنخواه انعام ویکدست‌دربشی نظامی که هر ساله دو نوبت مامور دارند امرشد که برودی بلشکریان داده آماده سفر خیریت اثر باشند که در یازده هم ماه‌حمل ازقندهار حرکت‌فرماشده‌بجانب کابل‌سفر خواهم کرد لهذا تاز مانی که ماه حمل داخل‌شد ونوروز عالم افروز ظاهروجهان‌را ازبادبهاری سرسبز وخرم گردانید ودل های افسرده‌را از بوی گل وریاحین خرم ومعطرساخت و بادوروزی گل‌های شکوفه را شکوفه ریزکرد ودماغها راتر وتازه گردانید سرکار ظل‌الله وپادشاه رعیت پرور امیر باتدبیر درابتدای حمل‌یکهفته جشن خسروی فرمودند ودر باغ سردار محمدامین خان که گویا قطعهٔ جنت‌بود ودم ازبهشت حورسرشت می‌زد وآبش از چشمهٔ سلسبیل شمرده میشد جشن مذکور ترتیب‌یافت وجمیع اسباب عیش وعشرت موجود ومهیا گردید چنانچه صبح و شام ازطعام خانهٔ پادشاهی شاه‌وگداء سپاه وفقراء دو وقته دسترخوان گسترده طعام تناول می‌کردند ومانع از احدی نبود وازخان احسانش جملهٔ خلق الله مسرور و منور شب را بروز می‌آوردند وروز را بشب می‌رساندند وبندگان همایون بوجود مسعود در تخت دارائی نشسته ازاقسر وسپاهی وجمیع افواج ظفر شکوه واز خورد وبزرگ بامر شاهنشاهی بحضور اقدس حاضر وداخل‌مجلس سازوسرود ونوش ونعمت سرسبز وخرم‌بدون خوف‌ورجاء دادخوشدلی دادند و بعیش وعشرت کوشیدند تااینکه موعد یکهفته باتمام رسید وداد عیش وخرمی دادشد بعد از آن امرسرکار اقدس و فرمان اشرف سرکارظل‌الله جاری‌شد که بطالع‌مسعود وساعت نیک ازشهر قندهارحرکت کرده درپیرون دروازه کابلی لشکرگاه کرده خیمه وبارگاه وسراپرده برپا سازند و بجمیع لشکر ظفر اثر اطلاع بدهند که توقف درمنزل گاه چندروزاست که اضافه از یکهفته نباشد باید وشاید که تدارکات خودرا هریک برودی انجام دارند وکم و کاستی باقی نماند که روزهشتم روز حرکت است چنانچه حسب الامرجمیع لشکریان بیرون دروازهٔ کابلی خیمه وخرگاه برپا کرده منتظر فرمان بودند تااینکه روز حرکت شد هرچند بارگاه وسراپردهٔ زرنگار منفق بلشکریان بدروازهٔ کابلی برپاشده بود لاکن شهریار کشورستان درباغ سردار محمد امین خان اسقامت فرمابودند روزحرکت ازباغ سردار محمد امین خان بافر فریدونی وشوکت جمشیدی وصلابت کیکاوسی سوار اسپ تازی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 198 of 468

نژاد گلگون رکاب گردیده چون کوه آهن وچون سکندر رومی بادند به بهر امی از درون شهر قندهار گذشته تاجمیع مردم شهر ازپیرو جوان ازسید وعام قاضی و قضات تجارواهل کسبه و کوچك وبزرگ زن ومرد که میگذشتند تواضع وتشکریسم کرده دعا وفاتحه میگرفتند تااینکه وارد بارگاه وسراپرده شدند وبرتخت دارائی نشستند زدعا وفاتحه کردند بعد ازان بتوکل خداوند ازمنزل مذکور حرکت فرما شده در منزل قلعه اعظم فرود آمدند ومنزلگاه کردند وسه روز دیگر توقف فرمودند که هر گاه شکست ورخت باقی باشد سرشته گیرند زیرا که قندهار نزدیك است بعد بفضل الهی ازمنزل مذکور حرکت خواهیم کرد چنانچه بمداز موعدسه روز بیکباره در پای اشکر بجوش آمده یامریادشاه قوی شوکت حرکت فرمودند ومنزل بمنزل چون خرشید تابان طی مراحل مینمودند تااینکه روز پنجم وارد کیلات شدند بعدازان بتایر آسایش اسپ وآدم واستراحت لشکریان پنجروز امربتوقف فرمودند واستقامت نمودند چون موعد مذکور باتمام رسید فرمان قضا جریان پادشاه رعیت پرور وامیرصاحب تدبیر جاری شد حسب الامر ازمنزل کیلات حرکت کرده بادریای لشکروافواج بی شماربفضل کردگار وتوکل خداوند قهارنصرامن الله وفتح قریب بریان بیان کردوتوکلت علی الله ازضمیر صافی نهاد بزبان شهر یارجاری فرمود طی مراحل وقطع منازل بسرعت تمام چون ماه جهانتاب وچون خرشید عالم گیر فرموده درمنزل مقرنزول اجلال فرمودند ویکشب دیگر به مصلحت دید وزراء وارکان دولت درمنزل مقراستقامت کردند روز دیگرازمنزل مقرحرکت نموده روانه دارالسلطنه کابل شدند لاکن درطبیعت سر شاردوی الاقتدار نقصان کلی پیداشده بود که همین فکرخطا ونقصان که دست داده بودباعث خرابی دولت و شکست سلطنت وبربادی پادشاهی شد اعنی مغرور دلاوری وشمشیروبسیاری لشکرواعتبار نام و نشان خود بودند وبخاطرنرساندند که خداوند عالم در کلام مجید وفرقان حمید بحبیب خود رسول اکرم صلی الله علیه واله خبرداده است که کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله . اعنی خداوند بزرگ است ومیتواند که لشکر قلیل را غالب سازد بلشکر کثیر وباد شاه جلیل الشان را ازتخت ممکن به تختهٔ تابوت اندازد وشخص بی نام و نشان را بسلطنت وباد شاهی رسانده مشهور آفاق گرداند چنانچه فر موذهٔ استاد است :

فرد

بزورو زرنشاید رد احکام قضا کردن نمی‌زیبد کسی را درقضا چون وچرا کردن

بهر حال مختصر بهتر این بود که روزی دیگر از منزل مقر حرکت کرده چون آفتاب جهانتاب بادریای لشکر بجانب دارالسلطنه کابل بقصد انتقام چون سیل بیکران روانه شده طی منازل قطع مراحل می‌نمودند تااینکه درحدود قره باغ غزنی نزول اجلال فرمودند وخیمه وخرگاه وسراپردهٔ زرنگار برپا کردند اکنون بندگان سرکار ذوی‌الاقتدار را بالشکر خونخوار وموج بی مقدار وسپاه بی شمار وافسران جان نثار درحدود قره باغ برقرار با کمال شوکت ووقار وجان فدایی بندگان سرکار بعیش وخرمی بگذارید تاپنجروزی که تقدیرفرصت داده شب رابروز آرند وروزرا بشب رسانند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 199 of 468

زیرا که از پادشاه و وزیر و سپاه مغرور بسیاری خود هستند تا زمانیکه وقت گریبت برای شان بانگیبت دامنگیر گردد ، زهی شان و زهی شوکت زهی جاه

لهذا چند کلمه از رویداد گزارشهای دارالسلطنهٔ شهر کابل وحضور بندگان سردار عالی تبار سردار محمد اعظم خان وبندگان سردار اقبال نشان سردار عبدالرحمن خان شنوید :

قبل ازین تحریر شده بود درزمانی که پرتخت دارالسلطنهٔ شهر کابل آسوده وبرقرار شدند بهداران استراحت و آسودگی را ازخود دور کرده وشب وروز متوجه امور سلطنتی وجمع آوری لشکر و سپاه وسرشته داری انجام سفر خیبریت اثر وگرد آوردن خزینه و دفینه جهة مصارف لشکر واشکریان بودند ولحظهٔ آرام وبرقرار نبودند خصوص چهار شخص صاحب تدبیر عاقل دانا که در علم فتنه انگیزی طاق و در خطهٔ افغانستان منور آفاق بودند سردار محمد شریف خان وسردار محمد اسمعیل خان وسردارمحمد رفیق خان وسرانیل شیخ میرخان که هر چهار نفر نمک حرام در ات سرکار امیر شیر علیخان بودند وازترس وبیم سرکار مذکور کهنمک حرامی کرده سلطنتی بزرگ را برباد داده بودند ناچار بحضوربندگان سردار عبدالرحمن خان بخدمت میکوشیدند ودرجان فشانی سرمو تی تقصیر نمی کردند وساعت بساعت متوجه امور ملکی واشکری بودند و لحظه بلحظه بسرشته داری کوشش میکردند ودر تدارک لشکر کشی وانجام سفر شبوروز آرام نداشتند زیرا که ازجان خود خوف زیادی ازحضور سرکار امیرشیرعلیخان داشتند باید وشاید در شکست سرکارمذکور میکوشیدند وبرعکس آن درخدمت سردار عالی تبار سردار عبدالرحمن خان باعث فتح نمودن وخلاصی جان خود کوشش میکردند ودر خدمت گزاری سرموئی تقصیر نمی نمودند لاکن درخدمات خود فخر ومباهات میداشتند وبومیه خدمتهای خودرا منظور میکردند وازحضور بندگان عالی امیدوار نوازشهای کلی بودند کهمربی صاحب ملک وولایت شوند بلکه بزرگی شان درمقابل خود عالی متعالی مقابل باشند اما محرر کتاب ازاوشان سوال میداردکه باسرکار امیر شیرعلیخان کهنمک پروردهٔحضور شان بودید عاقبت چه کردید که بخدمت بندگان سردار عبدالرحمن خان بکشید عقل افلاطونی کجا ماند که خودرا سزاوار آن دانسته بودید اما ظاهراست که ابلیس هم ازعقل بسیار گرفتار طوق لعنت شد چنانچه شاعر فرموده است :

«این خیال است ومحال است وجنون» ازآن گذشته شخصی بابرادر اصلی خود کمر بخرابی وی بندد بادشمن وی چگونه کمر بخدمت می بندد وبصدق دل خدمت کند لاکن نمک که سودهٔ الماس است وسرکار امیر شیرعلیخان براستی داده بایدوشاید کهدر خانهٔ بسزای اعمال خود گرفتار آیند مختصر کلام سردار صاحب تدبیر سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 200 of 468

عبدالرحمن خان از افواج رکابی ترکستان وسپاه جدید کابل چقدر که موجود و مهیا نموده بودند درزمان هشت ماه بهم رسانیده بودند ازفضل خداوند و اقبال بندگان عالی مکمل ومصلح کرده گوش به آواز دشمن بودند لا کن خوف کلی ازدشمن قوی بخاطر داشتند ومتحیر مانده بودند اما سردار محمد رفیق خان وجرنیل شیخ میرخان کهبرودة حضور سرکار امیرشیرعلیخان بودند ومزاج سرکار مدکـور را مبدا نسبتند خصوص سردار محمد رفیق خان که سر کردهٔ منافقان وفتنه انگیزان بودند ومزاج زشت و زیبای سرکار اطلاع کلی داشتند ودر تلبیس خود را افضل از ابلیس می دانستند بادل قوی بحضور سردار عبدالرحمن خان خاطر جمعی میدادندوبعرض عالی میرسانیدند کـه مزاج امیر شیرعلیخان در امور مدنکی ونظامی نه غلامان ظاهر است واز کلی وجزوی رفتار و کردار و گفتار سرکار اقدس را میدانیم واطلاع داریم اضافه بران دامن تدبیرفراخ است وانشاء الله تعالی بتدبیر نیکو جواب خواهیم گفت بل ظاهر است کـه در میدان نبرد و جنگ ومقدمه تاب ومقاومت باسرکار والاتبار امیر شیرعلیخان نداریم زیرا که برکاب شان دریای لشکر و همه جان نثار و فدائی میباشند ودر دلاوری وشجاعت کمی و کوتاهی ندارند اما ازدرگاه خداوند امیدواریم که تدبیر کافی همان دریای لشکر ظفر اثر و افواج پر غرررا با همین لشکر قلیل که بحضور بندگان عالی حاضر است جواب گفته باقبال بندگان عالی وطالع همایونی برباد خواهیم داد .

بیک تدبیر نیکو آن توان کرد	که نتوان باسپاهی گران کرد
بشمشیرازیکی‌تاده توان کشت	برایی لشکری را بشکند پشت

خلاصه‌سخن تااینکه آمدن سرکار امیرشیرعلیخان بادریای‌مواج اعنی‌لشکر بی‌حدوشمار ازقندهار حرکت فرماشده بجانب کابل روانه‌شدند وبسرعت طی‌مراحل ومنازل‌میفرمودند چون این‌سخن‌گوشزد حضورعالی‌نیار سردار عبدالرحمن خان‌شد وبه‌تحقیق‌پیوست بمازان سردار والاتبار صاحب تدبیر لشکر کش که ازآمدن سرکار امیر شیر علیخان کما حقه دانسته‌گردیدند هرچند که قبل‌ازین متوجه امـور لشکری وآماده تقابل وجنگ بودند والطاف‌خوش ونوازش شاهانه ترتیب لشکر باوجود بی‌دولتی نموده‌بودند دراینوقت بیشتر وبسرعت‌تمام‌تر بسرشتهٔ لشکر کشی وشکست وریخت لشکریان شـده لشکری بهم‌رسانیدند بعدتکیه برضمایر الهی نموده خیمه وخرگاه وبارگاه وسراپردهٔ زرنگاررا درده بوری که‌منزل‌اول لشکرگاه است برپا کردند وعمله‌باشی حضورحسب‌الامر بمردم سپاه اطلاعداد وآوازبرآورد که توقف دهبوری ازیکهفته زیادنیست مرگاه شکست‌وریخت‌داشته‌باشید ازخوردوبزرگ آماده کنید وبدانید که دشمن‌قوی بادریای‌لشکر ازقندهار حرکت کرده بسرعت‌می‌آید چنانچه بعدیکهفته ازدهبوری حرکت فرماشده بادل‌قوی وحوصله شـگرف وشجاعت بسیاروغیرت تمام بجانب‌دشمن رفته وبسرعت طی‌منازل نمودند تااینکه درقرغین که‌تعلق بدارالسلطنه کابل بود خود را رسانیدند وبارگاه وسراپـرده برپا کردند ومنتظرآمدن دشمن بودند .

اکنون ازسردار کلان دوسه کلمه درقید تحریر درآورده شود .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 201 of 468

سردار کلان سردار محمداعظم خان که شخص زکی ودانای روز گار وصاحب تدبیر ودوراندیش بودند چنانچه در جمیع پسران امیر کبیر از اقبال کم وارتدبیر دنیوی درهر خصوص افزون بل مشهور ومعروف دراامی که لشکر قابل ازده بوری حرکت کرده درمقابل دشمن روانه شدند سردار صاحب تدبیر بفکر دوراندیش دانستند که تقابل شدن لشکر قلیل کابل درحت لشکر کثیر قندهار ممکن نیست وازعقل بعیداست بنابران پی چاره جویی گردیده پیاله خیال را بهرطرف جولان دادند عاقبت فکرشان بدینگونه قرار یافت که تدبیری بکاربرده خودبجانب کرم وزرمت که چایدادقدیم شان بود وبعدار تصرف کابل بدست آمده است بروند واز آنجا بسرعت تمام لشکری موجود ومهیا کرده ازراه لوگر درحدود غزنین خودرا باشکر موجودی لشکرکابل وملاقات سردارعالی تبار سردارعبدالرحمن خان برسانندوملحق شوند چنانچه به همین تدبیر از کابل نجات یافته بجانب مقصود مرحله پیما شدند تااینکه خود را بکرم وزرمت رسانده متوجه جمع آوری لشکر جدید گردیدند امااین تدبیر ناپسندیده واین جمع آوری لشکر از جمله محالات زیرا که دشمن گیلو گیر است بهر حال از بن گونه رویدادسزاوار تحریروتقریر ندارد سردار کلان را در کرم وزرمت بجمع آوری لشکر بگذاریم .

اکنون از حضوربندگان سردارعبدالرحمن خان دلاورصاحب شجاع شمه شنوید

بعدازانی که تکیه بر ضمایر الهی کرده از کابل وارد غزنین شدند وانتظار آمدن لشکر قندهار بودند لاکن بابزرگان دربار شب و روز مجلس گفتگوی جنگ وتدبیرات مقدمه کردن قرین بریا بود وهریک سخنی از تدبیر مقدمه میگفتند ومی شنیدند امابومیه اخبار های وحشت انگیز از جانب لشکر قندهارمیرسید ودرخوف وبیم شان افزوده میشد لاکن باوجودیکه عرصه راتنگ ویای گریز را لنگ و دشمن قوی را در مقابل گیلو گیر میدیدند در صبر وشکیبای می افزودند وتوکل بخداوند کرده بیاری باری تعالی امیدوار بودند وزبان گهربار میگفتند الصبر مفتاح الفرج وبارادهٔ خداوندی لشکر گذار بود شب را بروز می آوردند سردار محمد رفیق خان که شخصی صاحب تدبیر ومزاج دان بندگان سرکار امیرشیرعلیخان بودند درینوقت بحضوربندگان عالی وزیر اول صاحب اقتدار دربار گهربار محسوب می شدند شب وروز بحضور عالی والانیار تسلی میدادند وعرضداشت میکردند که اول عنان اختیار در قبضه اقتدار پروردگار است وبنده را درآن مدخلی نیست دوم امیدوارم ازدرگاه خداوند که بتدبیر نیکو همچنان شکست فاحش بلشکر قندهار اندازم که بروز گار ها یادگار بماند .

فرد

کار هاراست کند عامل کامل بسخن که بصد لشکر جرار میسر نشود

مختصر کلام تا اینکه سرکار امیر شیر علیخان بادریای افواج بی شمار در حدود قره باغ غزنین وارد شدند و سراپرده برپا کردند چنانچه دربین هردولشکر دو منزل باقیماند که تقابل شوند چون این خبروحشت افزا گوش زد بندگان سردار عالی گردید وبه تحقیق پیوست متفکر شدند و غم فرو رفتند وبحیرت ماندند خصوص ازجانب کرم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 202 of 468

وزرمت وناامیدی ازنیامدن لشکر آنچنان بسیار ملول خاطرشدند زیرا که چند ین خطوط های بی‌دربی در کرم وزرمت فرستاد وجوابیکه بایدوشاید گفته شود از آنطرف نشنیدند بلکه درسکوت افزودند هرچند تکرار هم خط فرستاد فرمودند که دشمن گلوگیر شده وفرصت تنگ آمده زودتر خود را برسانید حاصلی پیدا نشدازین رهگذر سرداردلاور باوجود شجاعت ودلاوری پریشان احوال شدند ومتحیر ماندند که باین لشکر قلیل در مقابل دشمن قوی چگونه تقابل خواهم شد وغائبانه اینکار بکجا انجام خواهدیافت مختصر کلام سردار محمد رفیق خان که بندگان عالی را مفکر وپریشان دیدند آغاز سخن کردند وعرضداشت نمودند که غلایت شوم آسوده خاطر باشید و خود را پراگنده احوال نسازید مزاج سرکار اقدس را خوب میدانم وخوب می شناسم لاکن تدبیری بخاطر غلام رسیده هرگاه فرمان باشد عرضداشت میدارم ازحضور انور بندگان عالی امرشد بعد ازان عرضداشت کرد که غلام هرچند ملاحظ میکنم وتدبیر خودرا بهرطرف جولان میدهم در دشت وصحرا تقابل شدن ازعقل دوراست زیرا که لشکر ابدک داریم وبیک حمله مردانه لشکر دشمن زیرو زبر میشویم وبرباد میرویم باید موصمی باشد که اطراف آن کوه باشد وراه رفت وآمد از دیگر جانب مسدود باشد تادشمن ازمقابل اررو برو جنگ اندازد اما سنگری مستحکم زده شود ولشکر درون سنگری باشد و قسطها از سنگر بدر نشوند وبمون از فرمان افسر خود حرکت ندارند که مبادا لشکر دشمن بافسران صاحب تدبیر شان از کمال عقل تدبیری بکار برده فضائی بلشکر قابل عالی ترسانند امروز همچنان تقدیری پیش آمده وبکام نهنگ افتاده ایم بغیر ازهمین تدبیر دیگر علاجی نیست .

بزور وزرنشاید رد احکام قضا کردن نمی زیبد کسی را درقضا چون وچرا کردن

هر گاه چنین بودی چرا تاحال لشکر کرم وزرمت بمارسیده هرگاه لشکر انجام نشدی باعث تسلی خاطر بندگان عالی ولشکر ظفر اثر باوجود قلیلی خودبندگان سردار کلان لازم وسزاوار آمدن داشت وباید وشاید که قبراز مقدمه بلشکرگاه میرسیدند واز آمدن شان البته لشکر ظفراثر قوی دل می بودند ـ ودردلاوری شان می افزودند لاکن از درگاه خداوند امیدوارم که همین تدبیر نیکو که غلام فکر نموده امدرمقابل دشمن مقابل شویم شاید بفضل خداوند فتح حاصل کنیم هرگاه ازین تدبیر بگذریم بظاهر است که لشکر قندهار عالم را فروگرفته بیک حمله مردانه لشکر کابل را ازمقدمه جای بر کنده فراردشت ادبار خواهد کرد واضافه بران ممکن است که همه بزرگان وسرکردگان دستگیر خواهند شدخصوص ازحضور بندگان عالی که آب حیات ماغلامان است میترسیم که خدا نخواسته قضیه برعکس نافتدبهر حال تدبیر نیکوست ودست بتیز کوتاه چنانچه حکمای روزگار فرموده اند .

(بیت)

چوخصم قصدتو کرد ازبرای دفع ضرر بجد وجهد ترسد آزمان تومعذوری

مختصر عرضداشت آنکه غلام که بدولت خدا داد گرویده ام وخدمتگارم وجان فشانی دارم واز خدمتگاران حضور امیر شیرعلیخان اطلاع دارم که صاحب تدبیر بمثل مستوفی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 203 of 468

عبدالرزاق بسیار است که مریك مقدمه هارا بتدبیر طی کرده اند وجنگها رادیده اند ممکن است که پیش ازجنگ چهار اطراف لشکر کابل را حصاری کنند وآدمان صاحب تدبیر واقتدار دلاور مهٔ ر دارند تا آماده فراری باشند وماوشما را فرصت گریز ندهند ودستگیر سازند اما غلام قدری و جان نثار صمیمی خیر دولت خداداد را بهمین منوال دیده بحضور مبارك عرضداشت نمودم وفرموده بزرگان است .

قطعه

یك تدبیر نیکو آن تـوان کـرد که نتوان باسپاه بی کران کرد
بشمشیر آن توان جانـی ربـودن بفکری شاید اقـلیـمی گشادن

خلاصه کلام بعد از عرضداشت سردار محمد رفیق خان بندگان سردار عالی مقدار تدبیران محمد رفیق خان رامنظور کردند وپسند خاطر نمودند اما بعضی خدمت گاران وبزرگان حضور این رای را نپسندیدند وبعرض بندگان عالی رساندند که ازمقابل دشمن واپس حرکت کردن موجب شکست است وبی اعتباری درنـزد مردم وغوغای خلق الله وشهرت عالم خصوص لشکر افغانستان را یك اشاره بهمین منوال کافی است ونتیجه بربادی میبخشد اضافه بران لشکریان دل شکسته میشوند وفقرا ازدولت خداداد رو گردان وناامید میگردند بلکه بدشمن قوی وابسته خواهندشد زیرا که دشمن گلو گیر وفرصت تنگ ووقت باریك تدبیر کردن فرصت میخواهد درین وقت بغیر ازمقابل شدن ونکبه برخداوند نمودن دیگر علاجی نیست سردار محمد رفیق خان که این تدبیررا از کمال عقل ودانش بسته وصلاح دولت را چنین میدانست درمقابل سوالهای بزرگان دربارجواب های پسندیده گفته تدبیر خودرا منظور کرد وسخن خودرا بکرسی نشاند وجا نـفشانی خودرا ظاهر کرد چنانچه بندگان سردار عبدالرحمن خان وبزرگان دربار درصداقت وتدبیر مذکور تصدیق کردند واجازهٔ این خدمت سرشتهٔ تدبیر ماموری را اختیار بوی دادند بعداز آن بامرسردار محمد رفیق خان اول شب ازخزینه حرکت کرده وتمامی توپخانه وپلتن ورساله وجمیع اثاثهٔ سلطنت بجانب شیخ آباد روانه شدند وبسرعت میراندند نزدیك صبح صادق درمنزل شیخ آباد رسیدند وموافق تدبیر شان عمل نمودند وجای بجای موافق فرموده سردار محمد رفیق خان فرود آمدند وخیمه و بارگاه برپا کردند بعد ازآن بلا تعمل بندگان سردار دلاور وصاحب شجاعت سردار عبدالرحمن خان وسردار محمد رفیق خان ودیگر بزرگان دربار سوار واطراف کوه ودره وجای سنگرهارا بچشم بصیرت ملاحظه فرمود موافق تدبیر که مطابق تقدیر بود حد بحد لشکر را ازسوار وپیاده وتوپخانه تقسیم کرده امر بکندن سنگر کردند و درین یك شب ویك روز همچنان سنگری کنده مکمل کردند که گویا سد سکندر چون خاطرشان از کندن سنگر وجای بجای شدند لشکر جمع شد بعداز آن لشکر هارا معهٔ توپخانه حد بحد درسنگر هاتقسیم کرده خاطر خودرا ازجانب دشمن کاز اطراف غایبه می نمودند جمع ساختند زیرا که بغیر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 204 of 468

ازمقابل دیگررائی باقی نماند که دشمن حمله کند چون از همه کنار آسوده شدند انتظار ورود دشمن بودند اکنون لشکر قلیل دارا السلطنت کابل را درسنگرهای شیخ آباد بگذارید که آمدهٔ آمدن لشکر قندهار باشند .

چند کلمه سخن از لشکر قندهار و حضور سند گان سر کار باوقار امیر شیر علیخان والا تبار شنوید ...

چون لشکر کابل ازغزنین برگشته درمنزل شیخ آباد فرود آمده سنگری شدند این خبردرهرجا اشتهار یافت ومردم طرافی شنیدند حمله گی اردوی سردار عالی سردار عبدالرحمن خان دل شکسته شده بلکه بدولت سرکار امیر شیرعلی خان رجوع نمودند واز نوازشهای سرکار اقدس امید وار گردیدند خصوص لشکر قندها و از شنیدن این اخبار درقوت ومغروری افزودند وبسیاری لشکر خودرا فقیر کردند ومباهات نمودند و یقین داشتند که لشکر کابل تاب وطاقت جنگ مارا بخود ندیده فراری شدند لا کن بزرگان دربارسرکار اشرف خصوص متوفی عبدالرزاق خان که مرد کهن سال سپاه پیشه وتجربه کار بودند وقتنه انگیزی سردار محمد رفیق خان رامید انستند وازتدبیرات مذکور اطلاع داشتند واضح می گفتند که این باز گشتن شکست لشکر کابل نیست این تدبیر سردار محمد رفیق خان است درین تاب مقرور نباید شد وشرط احتیاط به کار باید برد میشود که محمد رفیق خان فریبی به کار برده باشد ازین رهگذر خرسند نباید شد وهوشیار باید بود ومتوجه لشکریان خودشده درمقابل تدبیر دشمن تدبیر نیکو وا حتیاط کلی باید کرد وازبسیاری لشکر طفراثر وقلیلی لشکر دشمن مغرور نباید شد ازهمه افضل آن که توکل باخداوند باید کرد چنانچه قول حکماست :

« بیت »

سپاهی لشکر نه بدیه کار دوصدمرد جنگی به ازصدهزار فرد

همین تمام سر ایده تدبیر کار مدار ای دشمن به از کار زار

مختصر کلام سر کار امیرشیرعلی خان که گرفتار غیظ و غضب بودند نصایح بزرگان خصوص متوفی مذکور که شخص ذکی ونکته رس بودند بحضور پادشاه پر تاثیر قبول نمی افتاد وسودنمی بخشید وتلاش بسیار دررفتن وبدشمن مقابل شدن داشتند وبهمین اراده ونیت کوچا کوچ داخل غزنین شدند وغزنین به تصرف در آمده سه یوم در غزنین توقف فرموده بندگان سردار کلان سردار محمد افضل خان برادر بزرگ سرکار اقدس که محبوس حضور بودند وارقندهار برکاب آورده شده بودند درهٔ زرین محبوس وار معطل کردند وآدمان صاحب فهم وخدمت گاران معتمد به خدمتشان مقرر فرمودند و امر کردند که درخدمت سرکار کلان شرط احتیاط بجای آرند وبخوب و جه نگاهدارند ودرخدمت گذاری شان مضایقه ندارند وبخاطر نگذارند که سردار عبدالرحمن خان بدشمنی سرکار کمر بسته وامروز بحضور سرکار مقابل شده ومقدمه میدارد هر کس به نفس خود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 205 of 468

حاکم است لا کن عزت سردار بزرگ را بقرار سابقه بدار یه بمدار آن بندگان سرکار اقدس باافواج خون‌خوار واشکری چون موروملخ وسیاه بی‌شمار ازغزنین حرکت کرده باصد جوش وخروش بجانب دشمن مرحله پیما شدند لا کن بسرعت وتلاش می رفتند و قصد خرابی دشمن بخاطر داشتند اما ازگفتهٔ استاد بی خبر ماندند .

فرد

هر که در کار ها شتاب کند خانهٔ عقل خود خراب کند

بهرحال روزچهارم درحدود شیخ آباد بمقابل دشمن رسیده جبه وخرگاه وبارگاه وسراپرده‌ها برپا کردند لاکن بقدرت کامله پروردگار لشکر قدمار نگهپنا یک فرسخ جای بلکه بیشتر لشکرگاه نموده بودند اما ازکمال غرور وغیوراسکر کابل رادرمقابل لشکر خود چون ذره می‌شمردند وبنظر نمی آوردند ومنظور نمی کردند واز مغروری فوراً مایل بمقدمه بودند وبخاطر می گذرانند که‌یک حمله مردانه اشکر کابل راقرار دشت اده ار خواهیم کرد امـا از تقدیـرات ازلی ومقدرات لـم‌یـزلـی آگاه نبودند که امریست مهمی‌ودر کمی وسیاری لشکر دخلی ندارد اختیاراین‌امر باخداونداست وقتیکه جاری‌سازد ممکن‌است اضافه‌یران کج رفتاری ملك‌وبدرفتاری آن همه‌وقت ظاهر وهویدا چنانچه در کتب های سلف چندین پادشاهان قوی‌شوکت‌را باملك‌لشکری که بنظر نمی آمدی برباد دادی وفرار دشت‌ادبار نمودی تا این است که کاربالشکر بسیاراست خداوند میداند وتقدیرات ازلی چنانچه فرموده استاد است .

(مثنوی)

گرشود ذرات عالم پیچ پیچ باقضای ایزدی هیچ اند هیچ
چون‌قضابیرون کندازچرخ‌سر عاقلان جمله گردند کور و کر
ماهیان افتند از دریا برون دام گیرد مرغ پران رازبون
این‌قضا بادیست‌سخت وتندرو خلق‌چون‌خس‌عاجزانه‌پیش‌او

خلص کلام مستوفی عبدالرزاق‌خان که‌امیر کبیررا خدمتگار بود وبیدگار مانده اند وشخص کهن‌سال ودرحضور سرکار ازطریقه صداقت بی‌باکانه سخن‌میزند وسراسر خیرخواه دولت خداداد بودند ودرامور دنیوی وتدبیرات زمانه قدار خیلی‌باخبر بلکه‌معدن تدبیر خصوص درخطهٔ افغانستان که از جزوی کلی میدانستند این بود که در کارها وتدبیرات سردار محمدرفیق‌خان اطلاع‌داشتند ویوما فیوما بعرض حضور بندگان اقدس میرسانیدند وهرساعت گستاخانه پیش می آمدند وسخن ازخیرخواهی میزدند خصوص دراین موقع که سرکار اشرف رادر صبروتحمل تلقین میکردند واختیار سرکار نمی گذاشتند وعرضه میکردند که ازدرگاه خداوند امیدوارم که درمدت سه روز بخط وخطوط جمیع افسران کابل‌را بحضورسرکار خدمتگار وازلشکر کابل پراکنده احوال‌ساخته بدون‌جنگ‌وجدل باوجود مکر وفریب سردار محمد رفیق‌خان شکست کلی داده امیدوارم که افسران لشکر کابل‌را دستگیر وبحضور شهریار بلند اقبال حاضرسازم وجمله لشکریان شان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 206 of 468

درحضور اقدس فرمان بردار ومطیع ومنقاد گردانیم سر کار امیر شیرعلیخان را که بخت برگشته واقبال سرنگون گردیده بود سخن مستوفی که سراسر تدبیر بود واز در خیرخواهی حق گوئی میکرد اصلا تاثیر نکرد وسود نبخشید باوجود نصایح پدرانه وبزرگانه مستوفی را اکنون درنزد تقدیر باطل محسوب کنیم چنانچه شاعری میگوید :

(رباعی)

چون رفته بتقدیر دگر گون نشود — یکذره از آنچه هست افزون نشود
عمان تاجگر خویش زغم خون نکنید — کزخوردن غم بجز جگر خون نشود

زیرا که تقدیر ازلی بهفتح لشکر کابل رفته زد باید وشاید که چنین می شد بهرحال سر کار امیر شیرعلیخان که روز گشنگی پیش رو داشت بغیر از جنگ حرفی دیگر بزبان جاری نمی کرد وسخن ازمقدمه میزد تاآنکه روز گذشته وشب ظلمانی پیش آمد وبزرگان دربار درمجلس حضور گفتگو داشتند بعضی راجع بتدبیر وبرخی راجع به مقدمه وبندگان اقدس متوجه گفتگوی اوشان بودند فقرا یکدانه زمردی که در خزانه داشتند بخاطر آمد درآنوقت ناصرحسین علیخان خزانه دار بودند زمردرا بندگان اقدس بحضور طلب کردند وتماشا میکردند این بود که سر کار اقدس استراحت کردند وزمرد درغل متکا ماندتاآنکه صبح شد وبندگان سر کار حکم جنگ دادند بعدازآنکه جنگ درانداخته شد بندگان سر کار سوارشده دربالای پشته متوجه تدبیرات جنگ شدند تاآنکه شکست افتاد وفراری شدند زمرد مفقود شد مگر گاهگاهی بخاطر اقدس میرسید که زمرد درخزینه داراست خزینه دار رایقین حاصل بود که حضور سر کار است بهرحال شرح حکایت زمرد بسیار است امادرو قتش تحریر کرده میشود حال از شرح مقدمه وخونریزی بیان کرده شود مختصر کلام سر کار صاحب لشکر وبندگان اشرف از مغروری زور وقوت بسیاری لشکر واعتبار کلی که باوجود مبارک خود میدیدند گویافتح رایجانب خود حکم میکردند و شکست رایجانب لشکر کابل چنانچه ازمغروری بسیار درهمان شب که صبح مقدمه کردند ناصرحسین علیخان را که درآن وقت خزانه دار بودند بحضور طلب کرده اول زمردرا خواهش نمودند بعدامر فرمودند که یادوهزار سوار جرار وافسران کار دار صاحب اعتبار شیاشب سوار اسپان تازی نژاد گردیده درعقب لشکر سردارعالی تبار سردار عبدالرحمن خان که جانب کابل وطرف لهوگرد باشد فورآروید وراها راباآدمان هوشیار سپارید وانتظار شکست لشکر کابل باشید واحتیاط کنید که بعدازشکست سردار محمدشریف خان وسردارعالی مقدار که سپردیخداوند دارد سردارمحمد رفیق خان وجرنیل شیخ میرخان ودیگر افسران فراری نشوند وبجنگ شیردلان خونخوار افتند وگرفتار شیرمردان کارزار گردند که احدی ازسر کردگان شان ازدست دلاوران غیرت مندرها نشود زهی مردی ودلاوری ونمک خواره گی شمایان که همچنین خدمتی رابسرانجام رسانید وخاطر عاطر بندگان اقدس رازیاد ازخود خرسندی سابق مسرور وخرسند بسازید و امیدوار نوازش های شاهانه سراسر باشید لاکن شاعر میگوید :

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 207 of 468

مکن ستیزه که چرخ از ستیز کاری خویش ره ستیزه به بندد ستیزه کاران را

باری مستوفی عبدالرزاق خان وایشك آقاسی شیردل خان ودیگر بزرگان دربار از اول شب تا نصف شب بحضور اقدس اشرف عرضداشت نمودند وسخن از صبر وشکیبائی زدند ودفعه دیگر از عرضداشت های سابقه که بالا ذکر شده تکرار نمودند مفید نافتاده ومنظور سر کار اقدس نشده فایت مستوفی مذکور که از امیر کبیر پیرات مانده بودند بجرئت تمام بلا خوف و بیم سخن های تلخ وبیان های زشت بحضور سرکار عرضداشت کردند وسه روز مهلت خواستند که اختیار مقدمه را بمن گذارید تا در مقابل تدبیر مجمع رفیق خان تدبیری بکار برده بدون جنگ وجدل شکستی بلشکر کابل اندازیم وباعث خونریزی نشود و خلقی در مهد امن وامان آسوده بماند امادر مقابل عرضداشت مستوفی و بزرگان ناصح قضای ربانی با آواز بلند این بیت اداء میکرده

فرد

هر آنش که دست قضا برفروخت همه فکر وتدبیر ها را بسوخت

سر کار امیر شیرعلی خان که کرفتار کمند تقدیر بودند وقضای الهی نمیگذاشت وقت کینه جو بقصد انتقام کمر بسته بود وطبل کج رفتاری می زد البته که سخن ناصح تاثیرنمی بخشید وسد می افتاد وسرحصار بحث برگشته برضد آن عمل می کرد تا عالمی برباد میرفت و خلقی تباه می شد وروزگار آشفته تر بازلف تو یا کارمن .

فصل ششم مقدمهٔ شیخ آباد و ازسوء تدبیر شکست لشکر سر کار امیر شیرعلی خان وفتح نمودن سردار عالیمقدار سردار عبد الرحمن خان از تدبیر نیکو ونجات سردار کلان سردار محمد افضل خان از محذوری

بیت

ساقی بیا که یار زرخ پرده بر گرفت کار چراغ خاوریان باز در گرفت

خلص کلام تا اینکه شب گذشت وصبح صادق دمید وقلك کینه جو بعرایی لشکر طرفین کمر بربست وطبل کج رفتاری زد وشمشیر کین بقتل لشکر جانبین از خلاف بر کشید ودست قضا آمادهٔ قتل عالم شد واز آستین بخون ریزی مردم برآورد مصداق این مقال آن که طلوع آفتاب از لشکر طرفین صدای قد قتله مو منین از میان هوا بآواز بلند برخاست گوشزد لشکریان شد زیرا که هردو لشکر درمقابل همدیگر فوج فوج بولك بولك صف صف مکمل وآراسته انتظار فرمان وامید وار جنگ و آمادهٔ مرگ بودند تا اینکه بندگان سرکار شهریار دارا دربان سکندرشان برفرقدریدونی وشوکت جمشیدی وصلابت بهرامی وحمیت نادری چون آفتاب تابان وچون خورشید درخشان در بالای تپه بلندی که مشرف بجنگ جای بود ظاهر ونمایان بر کرسی زرنگار نشسته فرمان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 208 of 468

جنگ داداد وامر بمقدمه نمودند بهمین منوال لشکر کابل نیز آمادهٔ جنگ بودند وجنگ درا نداختند که ناگاه رعد آسای توپهای آتش‌فشان زمین رزمرا بر لرزه آوردند وازدود تیغ زمین معرکه را غیره گون ساختند زمانی نگذشته بود که آواز جگر سوز غم اندوز دیگر بر آمد یعنی تفنگ های از دردهان مارتین زلزله در گنبد افلاک انداخت وجگرهای سوخته دلان را بداغ جدائی مجروح کرد و بداغ یتیمی گر فتار ساخت وفلك کج رفتار رالزخود خرسند نمود گویافیامت صغرا برپا گشت خصوص ازصدای نقاره‌خانه‌ها که گوش فلك‌را کرساخت وباآواز بلند بادلاوران طرفین و جوانان جانبین کمر بکین بستند ودرقتل وقتال خون‌ریزی تقصیری نکردند وبه‌قتل‌همدیگر دست‌ازآستین برآوردند وازجان شیرین دست شستند لا کن لشکر کابل ازاطراف سنگر جدانمی‌شدند وحمله‌های مردانه می کردند ودرون سنگر میرفتند زیرا که کلیه تدبیر شان همین بود و از حضور افسران صاحب تدبیر چنین امرشده بوداما لشکر سر کار اشرف چون موج خون خو اه فوج فوج درمیدان رزم به‌لشکر کابل حمله‌می آوردند بضرب شمشیر وخنجر جگر شکاف داد مردانگی میدادند ودر کشتن وستن کوتاهی نمی کردندلا کن بهداز گیرودار بسیار توپهای آتش‌فشان سنگر لشکر قندهار را پس می‌نمودند وا طراف سنگر را از دشمن دلاور خالی‌می کردندباردیگرلشکرتیردپیشه‌قندهار حمله بسنگرمیبردند وبغیرت می کوشیدند وخودرا بسنگر می‌زدند وبضرب‌خنجرجگرشکاف جگردشمن‌راشکاف‌میکردند ودر مردی دادمردانگی میدادند لا کن چون عنان اختیار درقبضهٔ اقتدار پرور دگار است سنگر دشمن رانصرف کرده نتوانستندبه‌همین‌منوال‌چندین دفعه لشکر دلاور قندهار دست بشمشیر برش برده درون سنگر حمله می کردند ومد تی داد مردانگی میدادند از کثرت پشته‌ها می‌ساختند عاقبت شکست‌یافته برمی‌گشتند وفتح حاصل نمی‌شد اکنون چند افرادی ازدفترشاه نامه بخاطر آمد که سزاوار همین جنگ است .

شعر

چو برزد سراز برج خر چنگ هور — جهان شدپراز جنگ‌وآهنگ‌وشور
سپاه دو کشور کشیده بدصف — همه جنگ برلب آورده کف
بیاند خبر امان بقلب‌سپاه — بسر برنهاد آن‌خجسته‌کلاه
چوهردو سپاه اندر آمد زجای — تو گفتی که‌دارد درودست وپای
سپهشد زگرد سیه آفتاب — زپیکان الماس وپیر عقاب
زبس نالهٔ بوق و بانگ سپاه — زگر ز یلان‌اندران رزم گاه
خر اب گشت آهن و کوه و سنگ — بدر یا نهنگ و بها مون پلنگ
زمین پر ز جوش و هوا پر خر وش — هنر بر زبان را بدرید گوش
همه ریگه خون و سر و دست وپای — زمین را همی دل بر آمد زجای
همه بوم و بر زیر نعل ا ندرون — چو گر باس آهار داده بخون
حصاری بدا ز پیش قلب سپاه — برآورده ا ز پیل و بر بست راه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 209 of 468

ز صدمه و ق ببلا ن بیا ر بـ ـد تیر — بر آمد خر و شید ن دار و گـ ـیر
بر قتند پیـ ـلا ن و نیـ ـز ه د ر ا ن — هم از قلب لشکر سپاهی گـ ـر ا ن

مختصر کلام سخن بطول انجام یافت لا کن خداوند عالم بحرمت سید کو نین سردار محمد رفیق خان را بغضب خود گرفتار سازد وبلای عظیم واگذارد که تدبیر فتنه انگیزی بکار برده ودر زمین تنگ وجای ضیق مقدمه برپا کرده که گویا قتل عالم شد و زمین نبردگاه باخون جوانان آمیخته بلکه جویهای خون از بین دلاوران چون جیحون جاری ومیدان جنگ مملو از کشته وزخمی که اقلا راه رفت و آمد باقی نمانده بود خلاصه سخن مقدمه بطول انجام یافت ومراجعه سر کار امیر شیر علیخان که اسمش شیر بود ودر شیردلی وشجاعت درمیدان جنگ شیررا درمقابل خود چون روبهٔ بی دست وپا میدانست ازبالای کرسی حرکت میکرد ومیخواست که بوجود مسعود خود بسنگر کابل حمله ور شود وبزرگان حضور که باطراف سر کار حاضر خدمت بودند وهمه جان نثار بند گان شهریاری را باختیار خود نمی گذاشتند وازصبر وشکیبای سخن میزدند تا زمانی که نصف النهار شده لا کن همچنان جنگ پیوسته بود که آواز توپ و تفنگ گوش فلکرا کر میساخت وخنجر تیز و شمشیر خون ریز بدن جوانان ودلاوران رامجروح ساخته در زمین نبرد جوی خون جاری میکرد عاقبت بالشکر قندهار سستی پیداشد وطاقت جنگ باقی نماند ازین رهگذر آتش غضب سر کار امیر شیر علیخان شعله زدن گرفت ولرزه در بدن ازصبر وتحمل ازجای بر خواستند و کمر بجنگ بستند لا کن افسرانی که درمیدان نبرد منجر ویراگنده بهرسو نگران بودند ازمشاهده حرکت سر کار غیرت دامنگیرشان گردیده لشکر شکست خورده خودرا باردیگر بجنگ تحریص وترغیب نموده بسنگر دشمن حمله ور شدند وتاجان درتن ورمق دربدن داشتند بمردی جنگ پیوستند رخود را درون سنگر انداختند ودرون سنگررا مملو از کشته وزخمی نمودند چنانچه لشکر کابل را مقابله ازسنگر بدر کردند وفراری ساختند امانقدیر الهی راخواهند که بکوشش چاره کنند امریست محال وخیالیست باطل وفرموده استاد است :

رباعی

با قضا کار وزار نتوان کرد — گله از روزگار نتوان کرد
کار دگار هر چه میکند نیکو است — حکم بر کردگار نتوان کرد

باری احوال درون سنگر دشمن بالشکر قندهار دستداد که شرح آن سزاوار تحریر نیست چنانچه مات ومبهوت ماندند نه دست ستیز ونه پای گریز برای شان باقیماند سر کار ذوی الاقتدار ازمشاهده این حال ازسخنهای نصیحت آمیز مستوفی بخاطر آورده این بیت را بزبان جاری فرمودند .

فرد

هر که در کارها شتاب کند — خانهٔ عقل خود خراب کند

ودراین خصوص شاعری میگوید .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 210 of 468

فرد

چون نهال شتاب پشتابی بر رده ـد میوهٔ پشیمانی

مختصر کلام تا اینکه پرا کنده گی بسیار روی آورد و شکست فاحش دستداد بندگان سر کار امیرشیر علی خان که پادشاه غیور و شمصی شجاع و مرد میدان دلاور ی بود ند این چنین روزرا در آینه خیال ندیده و بخواب وخیال خود شکست را راه نمیدادند در اینوقت بچشم سرملاحظه میفرمایند گویا مرگ را بعزت گی ترجیح داده از کرسی بر خاستند بادل قوی وشرکت حمشیدی وصولت بهرامی بر پشت اسپ کوه پیکر بیادرفتار سوار وبادو هزار مردان دلاور جنگ دیدهٔ میدان کار زار که همه جان فدا وجان نثار که در میدان رزم رستم دل وحریفهٔ روزگار بودند بر کاب سر کارسوار وبجانب سنگر دشمن جلو ریز رفتند وخودرا درون سنگر زدند وسر کار اقبال هم بود مبارك از جمیع سواران قدم پیشتر گذاشته باصولت بهرامی جنگ پیوستند وباشمشیر کین حمله ورشدند وقتل وقتال بسیاری کردند چنانچه فلك کینه جو باهزار کج رفتاری بدست وبازوی یاد شاه دلاور تحسین وآفرین گفتند وبسیاری سنگر هارا زور بازوی دلاوری بدست آوردند و لشکر کابل را از سنگر بر آورده فراری نمودند قبیلی از لشکر ها بدامنه کوه بود باقیماندند چون احوال لشکر کابل دیگر گون شد بندگان سردار شیردل سردار عبدالرحمن خان که در غیرت ومردانگی ودرشمشیر کین وشجاعت مشهور آفاق شده بود نازیك جانب سردار محمد رفیق خان رامور کردند که از سنگر بغل کوه بضرب توپ لشکر قندهار راقرصت ندهند و چنان بزنید که ازضرب گلوله توپ آسوده نمانند وازطرف دیگر خود بندگان عالی باهزار سوار و پیاده بوجود مبارك بجانب سنگر لشکر خود که تصرف دشمن شده بود حمله ور شدند وبمردانگی داد مردانگی داده خودرا بلشکر قندهار زدند ودرد ازنهاد لشکر قندهار بر آور دند بضرب شمشیر وخنجر کین ازبدن دلاوران طرفین جوی خون جاری کردند وتو پهای تفنگ تن گردون وطن چون شیر غرنده عربده کنان آواز میدادند وزمین کار وزار را بلرزه در آوردند تا اینکه ضعف قوی از لشکر قندهار پیداشد مستوفی عبدالرزاق خان و بزرگان دیگر که چون پروانه بدور شاه جمع بودند و احوال رادیگر گون و بخت را سرنگون دیدند فوراً سر کار امیرشیرعلیخان را از سنگر بر آورده در تپه متری انگاه داشتند درین حال که جوش وخروش مقدمه ویراکندگی احوال سر کار امیر شیر علیخان میباشد چندفردی ازافراد استاد بخاطر مقرر کتاب آمد که مطابق بطالع سر کار پرستیزه سر کار امیرشیرعلیخان است که باید درین موقع درج شود .

شعر

آه ازین روزگار بر گشته که زمن لحظه لحظه بر گردد
گر فلك را بکام خود خواهم او بکام کسی دگر گردد
ور ز جام نشاط باده خورم باده خونابهٔ جگر گردد
ور قدم بر بساط عیش نهم عیش درحال نیشتر گردد
ای بسا این خوشم که طالع من نتواند از ین بتر گردد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 211 of 468

مختصر کلام سر کار امیرشیرعلی‌خان هر لحظه وهرساعت لب میگزیدند و چون شیر نخشم تغیر میدند وچون پریشان میغر وشیدند وم جوشیدند وازاختیار بیرون حرکت میکردند وطاقت نمی‌آوردند چنانچه بعداز چند دقیقه بیاردیگر بلشکر دشمن حمله کردند وخودرا درون سنگر زدند ودر کشتن وبستن وقتل وقتال تقصیری نکردند بمرحلهٔ رسانیدند و قتل کردند که بازار ملک الموت گرم وملک الموت بفغان آمدناما هاتف غیبی ندا در میداد که ای پادشاه ستیزه گرواي سر کار شتاب کار

شعر

مکن ستیزه که چرخ از ستیزه کاری خویش
رهٔ ستیزه بسه بندد ستیزه کاران را

باری تا اینکه ازتقدیرات ازلی باوجود جنگ قوی وتصرف کردن سنگرهای دشمن شکست غیبی بلشکر قندهار افتاد وبدون از اختیار سررا ازپا نشناخته از سنگر فراری شدند وتاهمان تپه مقرری رفته توقف کردند ومتوجه لشکرخود شدند وملاحظه فرمودند که قلیلی ازلشکر رکابی باقیمانده وباقی همه از رکاب سرکشان من فداکردند وخون خود را بحضور یادار خود ریختند وحق نمک خوار گی بجای آوردند لاکن سر کار دلاور ستیزه گر باوجود اینقدر شکست وپراگندگی باز هم بلشکر دشمن غضبناک نظر افگندند ودشمن را قوی وروجودخودرا قلیل دید طاقت نیاورده بی اختیار بجانب سنگردشمن روانه شد واین نوبت گویا جنون یا طبیعت سر کار مستولی شده بود و جمیع اندام شان بلرزه افتاده بدون ازچون وچرا ومصلحت دید بررکاب خودرا بسنگر دشمن رسانید ولشکر رکابی نیز خود را بسر کار دلاور رسانیده جنگ پیوستند اما همین لشکر قلیل فدائی چون پروانه بگرد شاه جمع ومتوجه سر کار بودند که دربدن مبارکشان نقصانی نرسد که برای خدمتگار وجان فداء آب حیات میباشند و منزلهٔ خدمتگار وجان فشانی اوشان را میدانند مختصر کلام نمدارداخل شدن سنگرسر کارشتاب کاربی‌هوشانه بلشکر دشمن در افتادند واز کشته پشته ها ساختند حکه خداوند (ج) باز دیگر صحر رکتاب دعامیکند که سردار محمدرفیق‌خان‌را دردین ودنیا به غضب خود گرفتار سازد که دراین چند نوبت مقدمه وحمله کردن چقدر خلقی ازطرفین مقتول شد وبقتل رسید وتباه گردید هرگاه مقدمه درمیدان وسیع می بود این قدر خلق تباه می‌شد ونه اینقدر مقدمه طول میکشید هرچند در امور سلطنت خوب تدبیری بود امادرقتل وقتال‌عالمی غرق شد وبرباد فنارفت وهزاران طفل بی پدر وهزاران پدر بی‌پسرگردید که خداوند عالم بازخواست همه را از محمدرفیق‌خان کندبلکه‌برخودش‌نشان بدهدباری‌ازمقدمه‌سخن‌رانیم‌وسر کارستم دارا بندای غیبی ازسنگر بر آورد بهرحال تخمیناً نیم ساعت دران سنگر جنگ شد لاکن لشکرقندهارکه قلیلی باقیمانده بود وتاب و طاقت مقدمه هم نبود زیرا که از حرکت مانده بودند ازطلوع آفتاب الی دوساعت از نصف‌النهار گذشته بود که جنگ میکردند وندای غیبی نیز به آواز فصیح ندا میداد که ای سر کار دلاور تا چند ستیزه میداری عنان اختیار درقبضهٔ اقتدار پروردگار است ؛

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 212 of 468

بزور و زر نشاید رد احکام قضا کردن
نمی زیبد کسی را در قضا چون وچرا کردن
اکنون ازین دلاوری و مغروری درگذرید »

فرد

بمرد و صاف ترا کار نیست دم در کش
که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است

باری کار جنگ بجائی رسید و بدر جه کشید که تاب جنگ باقی نماند و طاقت لشکر قلیل سر کار بخت بر گشته چنان شد که نه پای گریز و نه دست ستیز ماند ومبهوت ماندند وگلهه احوال شان پراگنده گردید چرا چنین پراگنده نشوند سه حملهٔ مردانه نمودند و بهر حمله تقریباً یکساعت مقدمه میکردند چنانچه از دوهزار جان فدا ششصد نفر باقی ماندند ودیگران جان فدا کردند خصوص سر کار امیر شیرعلیخان که شیردل وصاحب شمشیر در کم وبیش لشکر باك نداشتند ودرمیدان رزم خودرا چون رستم میدانستند که ازهیبتش زهره شیردلان آب میشد درسنگر دشمن مغرور وبی باك ایستاده بودند وکسی جرئت نداشت که بالای شیر غیور آمده دستگیر سازند تا اینکه مستوفی عبدالرزاق خان وایشك آقاسی شیردل خان وبعضی خدمتگاران حضور ازجلو سر کار پر غیظ کرفته ازسنگر دشمن بر آوردند وبعرض اقدس رسانیدند که ای پادشاه دلاور وای سلطان عضنفر فر تاج بند باتقدیر سنیزه میدارید و خود را بدریای آتش میزنید سه حمله مردانه کردید و خود را قریب دریای آتش فرمود بدو هزار سوار جرار خونخوار را بخاك افکنند بد وبقتل دادید و بازو های خود را قطع کردید اکنون قلیلی باقی مانده که آنهم زنده بتر ازمرده صبر باید کرد وخودرا اسیر دشمن نباید ساخت پنج نفر خدمتکاری که باقیمانده ازحضور مبارك نامید نکنید زیرا که حیات سر کار برای خدمتکار آب حیات است تن بتقدیر الهی باید داد وامید وار فتح وفیروزی ازدرگاه خداوند باید بود ازین گونه شکست بپادشاهان سلف بسی رویداده عاقبت بفضل خداوند فتح کرده اند بهتر آنست که دست ازجنگ کشیده داریم وخودرا بسرعت قندهار برسانیم وتدارك لشکر گیری وانجام کار وسرشته لشکر شویم بار دیگر بامید خداوند بالای دشمن لشکر کشیده عازم گردیم ومردانه جنگ در اندازیم شاید بفضل خداوند فتح حاصل کنیم دراینوقت خودرا ازچنگال دشمن کناره سازیم تاخدانکرده آسیبی برسد بعدازان باقبال پادشاه تردد و کوشش بکار بریم تا انتقام از دشمن بکشیم زمانه ازین شیب وفراز بسیار دارد گهی پشت برین وگهی زین به پشت شاعر میگوید »

فرد

مرا بعیر زما نه همین پسند آمد که خوب وبد روزشت درگذراست »

مختصر کلام بعداز عرضداشت مستوفی مذکور وبزرگان حضور سر کار والانبار را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 213 of 468

از جنگ جای بدر کرده باهزار غم وانبوه بالای تپه رده امحظه توقف کردند بمداران بجانب غرنین راهی شدند اما بدرجه سرکار اقدس غضب ناك بودند که بااحدی تکلم میکردند واصلا شهریاردل آزار حال رفتن نداشتند مگر خدمتگاران جان فدا داشتند وباختیار سرکار نمی گذاشتند تاوقتی که درحدود روضه پیکفر سعی بغرنین پو فرسیدند ساعتی توقف کردند ملاحظه فرمودند که مستوفی عبدالرزاق خان درر کاب حاضر نیستند یقین شد که درباز گشت اسب مستوفی با گلوله توپ ازپای درافتاده و خودش کوردستگیر دشمن گردیده ازین رهگذر گویا سر کار غم رسیده غم د افزوده واشك ازگوشه چشم جاری گردید وازباعث سردار محمد افضل خان بسرعت خودرا در غرنین رسانیدند وخواستند که سردار کلان را با خود گیر قلعه روا نه قلعه هار شوند چون نزدیك بدروازه رسیدند ملاحظه نمودند که در های شهر غرنین بسته وقاره خانه بنام امیر سردار محمد افضل خان میزنند وسردار مذکور را ازحبس بر آورده در تخت حکمرانی نشانده مردم مبارك می آیند سر کار امیرشیر علی خان ازدیدن این واقعه های جان گدازد بدریای حیرت فرورفته متفکر شدند واین بیت را بزبان مبارك جاری کردند .

فرد

یك گردش چرخ نیلو فری نه نادر بجا ماند و نه نادری

باری کلیه کدورت سر کار از گرفتاری مستوفی عبدالرزاق خان وقتل اپشك آقاسی امیر جانخان برادر کوچك اپشك آقاسی شیردل خان که در حمله آخری درون سنگر بقتل رسیده بود باردیگر اثك ازدیده های سر کاردل شکسته جاری شد و دانستند که برگشت دولت وخرابی سلطنت چنین است ونتیجه بخت برگشته کی هرساعت کمورتی ظاهر میسازد ناچار صبر وشکیبائی ورزیده ان بقضای الهی درداده ورجوع بخداوند آوردند وازاسپ فرود آمده بخاك افتادند وعجز وعاجزی کردند و تضرع نمودند چنانچه ساعتی بخاك افتاده گریه وزاری درگاه الهی کردند تااینکه خدمتگاران جان فداالتماس کرده از خاك بر داشتند بمداران خفیه شخصی را در لشکر گاه سردار صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان فرستادند که ازرویداد مستوفی وچگونگی احوال مذکور اطلاع یافته خبر تحقیق برساند هرگاه بقتل رسیده باشد گویا داغ امیر دوباره تازه شد وسر کار کم اقبال تازه بی پدر گردید وهرگاه ازفضلات الهی در قید حیات باشد واسیر دشمن شده باشد تدبیر نجات باید کرد واز درگاه خداوند امید وار باید بود وهرگاه اسیردشمن نشده باشدوپنهان گردیده به تردد خلاصی آن باید کوشید زیراهم چنان که حیات سرکار بشما خدمتگاران حیات می بخشد حیات مستوفی یقین که حیات سرکار است لهذا بمداز فرستادن آدم بجستجوی مستوفی عبدالرزاق خان و سفارشات سرکار درهرخصوص وبهرعنوان باعث نجات مذکور چنانچه زبان مبارك فرمودند که هر ومانی مستوفی بحضور سرکار برسد البته شمس واسطه از حضور اقدس سزاوار هرا را ن احسان است زیرا که آوردن مستوفی خدمتی بزرگ است مطابق آن ازحضور امید وار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 214 of 468

نواز ش باشد . محاصر کلات سر کار دل شکستهٔ شکست یافته از غزنین حرکت کرده کوچا کوچ بسرعت تمام وارد کلات شدند سه شب در کلات توقف کرده‌اند روانهٔ قندهار شدند روز پنجم داخل گردیدند واستقامت نمودند بعد از چند روزی متوجه لشکر گیری وامور سلطنتی شدند زیرا که دشمن در کمین داشتند خصوص قلعه کلات که درین راه کابل بود فورا لشکری درخور خدمت کلات سرشته کرده فرستادند که کلات را محافظت دارند وشرط احتیاط بسته لازمه سپاهی گری است بجای آوردند که مبادا دشمن از کمین در آید وسراسر بجانب قندها رایی شوند بهرحال چون خاطر اقدس اشرف از امور کلات فارغ شدند باوجود پریشانی روزگار وبراگندگی احوال وعدم اندوخته بسیار متوجه لشکری ولشکر گیری وانجام لشکر جمع آوری وشکست وریخت سلطنتی شده شب وروز بتدارک سفر دار السلطنه کابل وانتقام از دشمن قوی کشیدن تردد داشتند وبت لحظه قرار نبود . چنانچه از هرات هم لشکری مکمل اسباب با توپخانه وانجام آن بسرعت تمام طلب حضور گردند گویا درمدت پنج ماه لشکری مهم رسانده مکمل ومصلح ساختند وبقصد استقرار کمر بستند واراده سفر بجانب دشمن کردند .

اکنون سر کار امیر شیرعلیخان را بالشکر مکمل اسباب در قندهار آماده و تیار بگذارید ، چند کلمه از حضور سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان شنوید .

چون از مرحمت پروردگار وانظار فیض اثر کردگار وخداوند جبار این چنین فتح نمایان که اصلا بعقل گنجایش نداشت ودر نظر بشر قطعا تقاضائی کرد خداوند عالم بکرم فیاض والطاف دربارهٔ سردار صاحب اقبال تفاگرد بالشکر قبل درمنزل شیخ آباد درمقابل دریای لشکر مقابل افتاد وفتح نصیب سردار مهد گردیده وبمنزل امیر شیرعلیخان پادشاه بزرگ از دست لشکر قابل مذکور شکست یافته فرار داشت اوبار گردید بعد ازین فتح بزرگ که بفضل خداوند نصیب روزگار سردار عالی شد بندگان عالی ازین نعمای بزرگ پروردگاری بخاک افتاده سجدات شکر بجای آوردند بعد ازان که دشمن قوی فراری شد یکهفته درمنزل شیخ آباد استقامت فرموده شکست وریخت لشکر طرفین را جمع آوردند وامور چندی را انجام دادند اما خاطر مبارکشان ازطرف پدر بزرگوارشان سردار کلان جمع بود زیرا که بعد از فتح یک رسالهٔ مکمل باسه صد سوار خوانین فورا بجهت محافظت وخدمات شان درغزنین فرستاده بودند ازان سبب که آسوده بودند متوجه شکست وریخت واسباب وانجام لشکریان در شیخ آباد توقف داشتند معاصر کلاه دریکهفته از جمیع امور لشکری ودفن قاتلان وسرشته زخمی ها آسوده شدند چنانچه بجهت زخمی ها خیمه جداگانه زده جراحان قابل مامور مقرر کردند که معالجه بدارند بعد مقتولین را که بشمار آوردند پنجهزار نفر بیشتر درصدت هشت ساعت مقدمه بقتل رسیده ویکهزار و ششصد نفر مجروح بقلم درآوردند بهرحال خیمه بارگاه واثاثهٔ سلطنت که از لشکرقندهار در لشکرگاهشان باقیمانده بود جمع آوری کردند وبتصرف در آوردند وبزرگان دربار امیر شیرعلیخان که دستگیر شده بودند بقتل میرسانی میدالر زاق خان که بجنگ حضور سر کار امیر شیر علیخان در میدان بحمله سوم اسپش بضرب گلوله توپ ازپای درآمد وگرفتار شد تامیر ده را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 215 of 468

محبوس نظر بند و دیگران را محبوس مطلق فرمودند ناظر حسین علی خان که با دو هزار سوار حراره کابل را مسدود نموده بودند چون قصبه در عکس افتاد همان دو هزار سوار مطیع فرمان خودش نامبرده را محبوس و به خدمت بندگان سردار عالیمقدار رساند و بهمین خدمت کردن و دست آویز بردن گویا خودرا خدمتگار نمک حلال بقلم دادند این از جملهٔ صفت های مردم افغانستان است بلکه بهمین کردار خود فن و مباهات می کنند ازین باعث بود که چندسال پی در پی مقدمه شد و عالمی تباه شدند زیرا که نمک حرامی را بخود قیاس نمک حلالی می دادند مگر نمی دانند که نمک سودمند الماس است باید وشاید که نمک گیر شده برباد فنا روند و بهمین منوال مقدمه پیش آید و تباه شوند بلکه بقول راوی که مشهور است می گویند که از شومی شوم می سوزد شهر روم و چنانچه بسیاری مردم بواسطهٔ نمک حرامی الیشها تلف رسیدند و تباه شدند بهرحال سر مطلب باز گردیم بعد که بندگان عالی درین یکهفته از شکست و ریخت لشکر طرفین آسوده خاطر شدند بعدازان بوجود مسعود خود بندگان عالی بادیده وشوکت روانهٔ غزنین و بر کنار همایون یک پلتن و یک رساله وشش عراده توپ همراه و بجهت سواری پدر بزرگوار خود یک زنجیر فیل مکمل اسباب که حوزه آن ازطلا مرتب شده به استقبال شان همراه برده بود ند یک شب براه منزل نموده روز دیگر وارد شهر غزنین شدند و به قدمبوسی حضور فیض ظهور پدر مهربان که آرزو مند بودند مشرف گردیدند وخودرا به قدمبوسی انداخته فغان ازدل برداشتند و به گریه وشادی در آمدند وسردار کلان که این چنین روزی را بخواب وخیال نمیگذرانیدند از دیدار فرزند دل بند مسرور ومنور شده تشنگ دربغل گرفتند و اشک شادی از گوشهٔ چشم جاری کردند وبرسر وروی فرزند خود بوسه میزدند و ازبغل جدا نمی کردند بعد از آن بخاک افتاده سجدات شکر بدرگاه ایزد متعال ادا می نمودند خصوص ازدیدار فرزند که در بساط همین یک فرزند داشتند چنانچه شاعر میفرماید ؛

شعر

چه خوش باشد که بعداز غم کشیدن — خدا روزی کند دیدار دیدن
چه خوش باشد که بعداز انتظاری — بامیدی رسد امید واری

مختصر کلام بعدازملاقات امر کردند که گاو وگوسفند بسیارخیرات فرمودند ومبلغ زیادی چه از حضور بندگان عالی وچه ازخدمتگاران وبزرگان حضور که جان فشان بودند بجهة خیرات بحضور آوردند و همه را برگدایان وبیتوایان وبیچاره گان دادند ومعمور گردانیدند و یکشب در غزنین توقف نموده روز دیگر بدولت و اقبال از غزنین حرکت فرما شده باشان وشوکت وفرفریند ولی سوار قبل کوه پیکر به جانب شیخ آباد که لشکرگاه بود روانه شدند روز دیگر وارد لشکرگاه گردید. اعزه واشراف بزرگان در بارگه با استقبال رفته بودند یک بیک منظور حضور بندگان سردار کلان شدند

آریانا دایرة المعارف ... زیر نظر محمد ...

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 216 of 468

دینو ازشات پدرانه مسرورنمودند بعد از آن بصف‌افواج ظفر شکوه رسیده از ابتدا تا آخر صف پیاده ملاقات کرده محبت پدرانه فرمودند وبامهر ومحبت سخن کردند و داخل اردوی دلاور که همه ظفر اثر بودند وارد شدند وبدولت و اقبال به تخت سلطنت نشستند وبا امر سردار عالی عبدالرحمن‌خان یکصدویک توپ شادیانه زدند روز اول دربار خاص فرمودند روز دویم مردم سپاه ازملکی ونظامی بحضور آمده مبارک بادی کردند وازحضورنوازش ومهربانی دیدند بهرحال سه‌روزدرمنزل شیخ‌آباد توقف کرده بهمین منوال گذارش یافت تا تمام مردم ازسپاه وفقراء از حضورگذشتند ودر ضمن آن بعضی شکست وریخت دیگر که باقی مانده بود انجام یافت اکنون ازسردار عالی سردار محمد اعظم خان ورویداد آن‌شنوید زمانیکه سردار محمداعظم‌خان ازدارالسلطنهٔ کابل بجهت لشکرکشی هرات وزرمت رفته بودند که به تعجیل لشکری بهم برسانند وبسرعت خود را بالشکر جمع آمده در لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان ملحق سازند وبالشکر دشمن د ر آمیزند وجنگ دراندازند ازتدبیرات‌ازلی‌در کارهای شان تخیرافتاد ودرمقدمه وروز جنگ وگیرودار قباحت صحرا رسیده نتوانستند بعد از ورود سردار بزرگ ازغزنین درشیخ آباد سردار محمداعظم‌خان مذکور وارد حضور شده بخدمت برادر کلان ملاقات فرمودند وازدیدار همدیگر مسرور گردیدند وازشوق بسیار به‌آو از بلندگریهٔ شادی نمودند ومدتی‌در آغوش هم بودند وهمدیگر را تنگ دربر گرفتند چنانچه از سوز وگداز گریهٔ شان چرگان دربار بگریه شدند واز زحمت‌های دربدری ومحبوسی یادآورده اظهار برداشتنوعافیت که بفضل خداوند بدولت عظماً که سلطنت افغانستان باشد رسیدهمه را بجا طر آورده سجدات شکربدرگاه خالق بیچون بادا رسانیدند . بعدازآن که ازدیدارهمدیگرمسرور گردیدند بتوکل خداوند ارادهٔ کابل نمودند واز منزل شیخ‌آباد بدولت واقبال‌سر کت فرما شده منزل به منزل نزول اجلال که همه تفضلات الهی بود فرموده لاکن با رعیت هر منزل از سر محبت پدرانه اظهار نوازی کرده ودعا وفاتحه می‌گرفتند تا بیک منزلی شهر کابل رسیدند خیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند وآسوده نشسته بزرگان کابل از هرطایفه یکی دونفر چه از علماء و سادات وتجار واز هر اصناف بدرجهٔ وارد حضور مهر ظهور شده ملاقات نمودند وازحضور نوازش ومهربانی دیدند ومرخص شدند تا اینکه شب گذشت وفردا روز شد ازطرف شهر کابل اول سپاه نظام فوج فوج بوالک بو لک برآمده با کمال نظام هرفوج مکمل با توپخانه ماموری‌خود صف کشیده ایستادند وجانب دیگر مردم فقراء ازشاه وگدا اصناف اصناف با کمال آداب وترتیب ایستادند و منتظر ورود پادشاه اسلام پناه بودند تا اینکه پاد شاه ذوی‌الاقتدار در بالای حوزهٔ فیل سوار وبزرگان اقوام ومعتبران دربار واقواج رکابی ازپیاده وسوار به رکاب شان و ثیار بامر فریدونی وصلابت دارائی روانه شدند تازمانی که بابتداء لشکر نظامی داخل شده در اول افواج ایستادند ولشکر ظفر اثر بقاعده وقانون نظام هشت پات سلامی گرفتند وتوپ های آتش فشان که مامور هرفوج بودند آتش فشانی کردند چون سلامی آخرشد بعد از ان پادشاه قوی شوکت‌از اول فوج الاخیر آن یافسر وسپاهی ازدر مهر و محبت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 217 of 468

احوال پرسی ونوازش فرموده گفتند تا اینکه نوبت بفقراء رسید ابتداء از علما و سادات وقاضی وقضات واخیار وغیر تجار ودیگر اصناف جداگانه بامر طایفه ازطریقهٔ پدری نوازش فرموده صحبت‌های مشفقانه کردند ودرمقابل مهر ومرحمت پادشاه فقراء کابل دعا گوئی نمودند ومبارکباد گفتند وخانه دادند وگفتند تخمیناً ازافواج نظامی تافقراء سه ساعت نجومی طول کشید تا پادشاه اسلام از سپاه و فقراء فارغ شدند بعد داخل شهر کابل گردیدند همچنان صحبت و گفتار گنه با مردم سپاه و فقراء در بیرون نموده بودند در شهر نیز با جمع فقراء که در کوچه و بازار ها از مرد و زن ایستاده منتظر دیدار پادشاه بودند بایک یک نوازش ومهربانی فرمودند ومحبت پدرانه گردند وبقرار رفتار امیر کبیر با مردوعیال واطفال صحبت نمودند تاوارد بالاحصار شدند بافقرای بالاحصار نیز بهمین طرز رفتار وروس فرمودند بعد بطالع مسعود واقبال فرخنده در عمارت باغ که پایتخت امیر کبیر بود فرود آمده شکرگذار درگاه الهی شدند وبسم الله الرحمن الرحیم بزبان مبارک جاری کرده برتخت سلطنت موروثی بر آمده نشسته ویکصد ویکتوپ از بالاحصار بامر بنده گان سردار شادیانه زدند زمانی نشسته بامر همان صحبت کردند بعد از آن بجهته مسافرت وذله گی دوروز مردمانرا از سلام حضور مانع شدند تا فدری آسوده گی دست دهد روز سوم ازحضور فرمان شد بعد از آن مردمان اخیره واشراف دارالسلطنهٔ کابل فوج فوج اصناف اصناف درجه درجه ابتداء از علماء وفضلاء بعد سادات وتجار واهل گنبه بحضور آمده سلام کردند وتواضع نمودند وتحفه وارمغان‌های خودرا ازحضور گذراندند ومبارک گفتند واز جامه خانه احسان بنده گان سرکار بخلعت‌های فاخره سرفراز شدند ومرخص گردیدند بعداز آن نظامی بقاعده وقانون نظام فوج فوج وارد حضور شده بنوازشات شهریاری سرفرازی حاصل کردند مختصر کلام مدت یکهفته بهمین منوال گذارش یافت چون رفت بر آمد مردم تمام شد روز جمعه امر شد که درمسجد جامع جمع شوند چنانچه بعد از نماز جمعه خطیب بالای منبر بر آمده خطبه فرایی بزبان عربی بنام نامی بنده گان سرکار ذوی الاقتدار امیر این الامیر امیر محمد افضل خان خواندند وسکهٔ دولت خداداد افغانستان را باسم آنسرور دارا دربان زدند ومبارک باد کردند بعد از آن امر فرمودند که هفت شبانه روز از پیر وجوان وشاه وگدا وخورد و کلان رجوع بشادی دارند وبازار ها را آئینه بندان وشبها تاصبح چراغان کنند و کوچه هارا نیز چراغان وزینت بدهند وجمیع ساز وسرود وسازنده های کاردر طایفه در کابل جمع بوده حد بحد در کوچه وبازار و افواج تقسیم دارند وشب با آتش بازی تا صبح گذرانند وروزها بعیش وعشرت وخورسندی بشب رسانند چنانچه شب ها سردار کلان سردار محمد اعظم خان وسردار عالی سردار عبدالرحمن خان وبعضی بزرگان بتماشای شهر وبازار وچراغان یاد موسوار خراماں خراماں سیر کرده می گفتند وبعد از سر مهر ومحبت ونوازش فرموده خورسندی می نمودند بهمین طریقه هفت شبانه روز بعیش وخورمی گذراندند مدداد عیش دادند لا کن بهمین هفت شبانه روز بزرگان ولایت واقسران سپاه ازخوان بی کران پادشاه عدالت گستر شب وروز طعام تناول

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 218 of 468

میکردند تا اینکه روز هفتم شد بعد از آن به خدمتهای فاخره نظامی وملکی سرفراز گردیدند ودعا وفاتحه دربارهٔ پادشاه اسلام پناه نمودند ومرخص شدند .

باب سوم سلطنت بزرگان والانبار امیر محمد افضل خان بدستیاری سردار عبدالرحمن خان مشتمل بر سه فصل در تاریخ سنهٔ یکهزار ودوصدو هشتادوسه هجری تا نهایت سنهٔ یکهزار دوصدوهشتادو چهار هجری مدت سلطنت دو سال:

اکنون چون نوبت سلطنت افغانستان بنام نامی سر کار والانبار رسید وبر تخت عدالت نشست بعد ازان جمعی بزرگان واکابر حضور را جمع آورده مجلس بزرگی برپا کردند کنکاش فرمودند ومصلحت کردند اول اینکه طریقهٔ سلطنت وحکمرانی بقاعده و قانون که درزمان امیر کبیر جاری بود بهمان منوال باخلق خدا رفتار باید کرد وذره تجاوز نباید کرد امروز که بندگان سرکار را خداوند اقتدار سزاوار تخت کابل داشته سخن سرکار صدق است باید وشاید که بهمان رفتار عمل باید کرد قبل ازاین هرنوع گذشته باشد خواه ظلم خواه عدل گذشته را گذشته محسوب است شما بزرگان امر پادشاه را بامردم فقرای خود در ساند وداشته کنید که تمامی فقراء که فرزندان پادشاه هستند گوشزد شوند اکنون سرشتهٔ حضور باتفاق شما بزرگان ومصلحت دید شما ارکان دولت بسته شود تا هر کس با مور و خدمات خود بماند سردار محمد اعظم خان که برادر سر کار والانبار میباشد بعد ت حضور وصاحب اختیار کل ممالک مامور است وسردار عبدالرحمن خان صاحب اختیار کل افواج و بمنصب سردار سپه سالار سرفراز است بعد ازان هرشخصی را فراخور رتبه ومضایق منزلت خواه از افوام سر کار وخواه بزرگان خواه از هر طایفهٔ که باشند وسزاوار منصب دیدند از حضور سر افراز گردانیدند و صلب و تنخواه برای شان مقرر کردند و مامور بخدمات فرمودند اشخاص نظامی در افواج واشخاص ملکی درمسند از حضور مرخص شدند وبخدمات ماموری خود رفتند چون ازاین امور فارغ شدند وآسوده خاطر گشتند بعد دولت واقبال بر تخت دارالسلطنه شهر کابل برقرار نشستند وچندی بعد از گذشت بسیار داد وعیش وخورمی دادند وبه عیش وعشرت گذراندند وشکریت خداوندی را زبان جاری داشتند لاکن از جانب قندهار وحضور سر کار امیر شیر علی خان خوف کلی بخاطر بود یقین داشتند که امروز فردا از قندهار حرکت خواهد کرد چنانچه یومیه اخبارهای وحشت انگیز می شنیدند وگاه وبیگاه گوشزد می شدند که امیر شیرعلی خان یک لحظه آسوده خاطر نمی باشد وشب وروز متوجه لشکر گیری بوده خیال دارد که از دولت خدا دادانتقام کشند بنا باعث همین خیال سردار سالار سردار عبدالرحمن خان که سخن قندهار ولشکر کشی امیر شیرعلی خان را ازحضور سر کار می شنیدند شب وروز به تهیه لشکرداری ولشکر کشی وانجام نظام وامور افواج ظفرائر بوده لحظه تغافل نمیکردند چنانچه درزمان اندک از جمیع امور لوازمات سفر ولشکر کشی آسوده شده آماده کارزار شدند وبحضور بندگان اعلی عرضه داشت کردند لاکن سردار سالار اراده آن داشت که زود تر عازم قندهار شوند ودشمن را فرصت پیش دستی نه دهند لامعطل بامر وفرمان سر کار والانبار بودند اکنون بندگان اشرف

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 219 of 468

اقدس را به عیش وعشرت بگذارید وسالار فوج را بسرشته لشکر کشی و انجام لشکر آماده گی سفر آماده دارید .

(وسه کلمه از بزرگان در باره شنویدن سردار محمدشریف خان وسردار ولی محمدخان

برادر پسردار فیض محمد خان که حاکم کل ترکستان است وسردار محمد اصغر خان وسردار محمد رفیق وبزرگان دیگر که هریك خودرا خان میدانند که گویاسر کار اقدس را این اشخاص بسرتخت کابل نشانده باشند وبا وجودی که بحضور سر کار که سزاوار هرگونه عزت هستند و اعتبار کلی دارند بهرحسان سخن مختصر بشنوند گان سر کار که ابتدای سلطنت شان بود و دوست از دشمن کمتر فرق می شد ناپران درخلا وملا جویای حرکات شان می بودند وچند شخص صادقی را چیت اخبار مامور فرموده بودند تا اینکه اخبار های متواتر از حضور سردار محمد شریف خان وغیره آوردند مقصد آنکه شیها بخلوت صحبت میدارند واز هردر سخن میرانند و سخن می گویند چنانچه بسیاری اوقات درضمن صحبت میگویند که پادشاهی را از سر کار امیر شیرعلیخان هایان گرفتیم وسر کار والا را از قید رها کرده به تخت سلطنت کابل مانشاندیم ظاهر است که درشیخ آباد نشسته بسر کامل هایان فایده کرد وسر کار امیرشیرعلیخان راشکست فاحش دادند بران چندین خدمتهای بزرگ کردیم که سراسر جان فشانی وسراسر جان بازی بود لاکن از حضور اقدس همچنان که امیدوار بودیم بهمان امیدواری نرسیدیم بلکه عزت سابقه کمتر شده باری چون این خبرها بسواسعهٔ شخص صادق بتواتر بحضور سر کار رسید بیشتر امر بتحقیق فرمودند وبهتر وواضح تر شنیدند افضل از اخبار بعضی حرکتهای گستاخانه بحضور بندگان اقدس از اوشان صادر می شد که کمابیش موجب کدورت میگشت ودر کینهٔ دیرینه بحضور اقدس اشرف می افزود تازمانی که اخبار قندهار رسید که سر کار امیر شیرعلیخان لشکر های خود را مکمل اسباب ساخته اراده آمدن بجانب کابل دارد و سردار فتح محمد خان پاسه پلتن ویك فوج رساله وشش عراده توپ جاوی ویکهزار سوار ملکی در منزل مقر ما مور فرمودند چنانچه سردار مذکور از قندهار حرکت فرموده کوچا کوچ وارد اولنك رباط مقر گردیده سنگرزدند واطراف لشکر را چون سد سکندر مستحکم کردند و انتظار ورود سر کار امیر شیرعلیخان می باشند که از قندهار با افواج مکمل برسند بعدآن بقصد انتقام جانب دشمن رایی شوند لهذا ازشنیدن آن که سراسر واقعه جانفرسا بود سر کار بلند اقبال وسردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان بخلوت نشسته گفتگاش کردند که دشمن بسرعت عازم کابل است لازم که باید شمایان افواج ظفر امواج خود را بسرعت آماده کنید وبزودی باید باستقبال دشمن بروید وتقابل شوید وتگذارید که از حدود مقر ما بپنجاب قدم پیش بگذارد لاکن اول باید علاج دشمن خانگی بباید کرد سردار محمد شریف خان برادر اصلی امیر شیر علی خان و محمد رفیق خان خدمتگار قدیمی سر کار امیر مذکور با امیرشیر علیخان چه کردند که بادولت خداداد ما وشما کند اکنون سردار محمد شریف خان چندان مطاعی نیست و کارش سهل است وبهروقت ممکن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 220 of 468

گرفتن دارد ابتدا ازکمز نمار کچه اعنی سردار محمدرفیق خان بایدنجات داد زیرا که هیجوقت این چنین دشمن قوی مغرور دوست دولت خداداد نمیشود سردار عبدالرحمن خان بحضور سر کار اقدس عرضه کرد که فرمان سر کار واجب واهر سر کار بغلام جان نثار فرض و لازم است امـا غلام بهمرای سردار محمد رفیق خان عهد نامه کرده ام وقسم بزبان غلام جاری شده ازین رهگذرغلام را اطلاع نداده بمعرفت سردار محمد اعظم خان کاکا علاج باید کرد بعدازان سردار محمد اعظم خان که صاحب تدبیر و دور اندیش بودند اطراف کار را بعقل کامل ملاحظه فرموده بعد ازان از روی تدبیر سردار محمد اسمعیل خان رابخلوت طلب فرموده اول صحبت های پدرانه ونصیحت های مشفقانه نمودند ثانی بیان فرمودند که امیر شیر علی خان با لشکر های فراوان عازم این صوب روان وقبل از خود سردار فتح محمد خان را با لشکر بسیار در حدود مقر اولتك ربـاط موضعی است فرستاده اند که مدافع لشکرظفر اثر گردد اکنون لازم افتاده که بلاتعمل و بلا توقف بندگان ماوسردار سالار لشکر بمثل شما ازجندان بالشکر های آماده وتیار باید باستقبال لشکرقندهار برویم ومقابل شویم تادیده شود که ازپرده غیبی چه ظهورمیرسدلا ان فتنه انگیزی وفتنه جوی وحرکات نمازی سردار محمد رفیق خان ظاهر است و همه ماوشما میدانیم وبچشم سرملاحظه میفرمائید چنانچه اسباب انگیزی سابقه مذکور نه عالمی را برباد داد خصوص در فتنه انگیزی همچنان شخصی است که سر کار امیر شیر علیخان را بقتل برادرکه بمثل سردار محمد امین خان پدر شما وقتل سردار محمد علی خان کـه دردولت افغانستان مثال نداشت فریب داد تاهردو بازوی سر کار امیرشیرعلیخان قطع شد ودولت امیـر شیـر علیـخان را بـاد داد وبپاس نمك عمـری را بخاطـر نیـاورد معلوم است کـه این چنـین دشمن خانگی رااول علاج باید کردهر چند که خون ریختن آن ناپاك قطرهٔ نیست ودر مقابل خون دوشخص بزرگ بچوی نمی ارزد اما از وجود شومش عالمـی آرام می شود خصوص افغانستان ازهمه بیشتر احتیاط آنکه امروز روانه سفرخیریت اثر میباشیم باید وشاید که از گزند مذکور خود رافارغ ساخته روانه شویم .

مختصر کلام تاآنکه مصلحت قرار یافت وسردار محمـد اسمعیل خان قتل مذکور را بذمه گرفتند وفرصت جستند روزی نماز پیشین که جمع مجلسیان از حضور مرخص شده بمنزل خود رفتند سردار محمد اعظم و سردار محمد اسمعیل خان چنان قرارداد دادند که سردار کلان بحرم سرای خود برود وسردار محمد اسمعیل خان چند نفر از مردم نظامی که دیوسیرت باشند بگوشهٔ پنهان دارند وشهباز خان راکه در آنوقت جلاد باشی بود دند درزد محمد رفیق خان بفرستند وتکلیف آمدن کنند ویا تفاق خود شهباز خان گرفته بیاورند بهر حال شهباز خان از روی تدبیر رقعه حاصل کرده در منزل محمد رفیق خان رفتند ورقعه سردار کلان را که طلب حضور نوشته بودند بوی دادند وخوانده شد لاکن سردار محمد رفیق خان که سرمایه غمازان وفتنه انگیزان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 221 of 468

فوراً از چنین شبهار خان در یافت وخواست که تدبیری بکار برد و نجات حاصل کند اما تقدیر نگذاشت :

فرد

بسو قت نفاذ قضا و قدر همه زیر کان کور گردند و کر

فرد

هر آتش که دست قضا برفروخت همه فکر و تدبیر ها را بسوخت

باری سردار محمد رفیق خان که راه چاره را مسدود دید ودر تدبیر متفکر ماند تا چهار رجوع به شهباز خان کرد وعذر وتضرع نمود و زاری کرد و التماس بنا مبلغ افزون پیش گرفت اما ممکن نشد ثانی باخوف ورجاء با تفاق شهباز خان روانه شدند تا اینکه به بالاحصار رسیدند و در سرا چه داخل گردیدند و چشم سردار محمد رفیق خان به برادر محمد اسمعیل خان افتاد ودر حضور شان دربوسیر شان را ملا حظه نمود آنوقت دانست که مما ملهٔ چیست وبرای چه آورده اند ناچار سکوت ورزید وبا حوال پراختلال خود متحیر ماند وبا وجود آن رجوع بالتماس نمود و اظهار فروتنی کرد سردار محمد اسمعیل خان تبسم فرمودند وافراد استاد را بریان جاری فرموده بیان کردند :

جامه‌ات زین خم نمی آید بیرون هر بار حرج رنگک هادارد جهان مغرور آرایش مباش

باری جلادان بدون تأمل فور ریسمان بگردنش انداخته هلاک کردند واز وجود شومش دولت افغانستان را آسوده نمودند خلاصه الام بعد از قتل سردار محمد رفیق خان احوال سردار محمد شریف خان دیگرگون شد بفکر افتاد ومتفکر شد وفکر کرد که بحضور سرکار امیر شیر علیخان اصلا ممکن و فتن نیست زیرا بکدام دلیل وبکدام کردار وبکدام رفتار رفته منظور شویم وهر گاه در کابل مانده استقامت کنیم ظاهر است که شب وروز بخوف میگذرد و بکدام امید واری خواهیم گذرانید عاقبت رفتن قندهار را بخود مصمم کرده خواست که باتفاق سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد اسمعیل خان خود فیروز نه شود چنانچه با سردار محمد اسمعیل خان برادر رادهٔ خود خلوت کرده اظهار مطلب کرد سردار محمد اسمعیل خان بدلیل های واضح سخنهای سردار محمد شریف خان را رد کرده درجواب گفت که امیر محمد افضل خان هرگاه بما و شما احسان نکنند امید است که بدی هم نخواهند کرد زیرا که خدمت کردیم و جانفشانی نمودیم لاکن رفتاری و کرداری از ما وشما در بارهٔ امیر شیر علیخان صادر نشده که آرزوی خدمت سرکار شان را بکنیم البته ملا حظه باید کرد وفکر خود را بهر جانب دوانید واطراف کار خود را بعقل دور اندیش نظر افگنده تا نی ارادهٔ کنید .

بیت

تا نگفتی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار
در همه کار یکه در آئی نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 222 of 468

سر دار محمد شریف خان که خیال رفتن و حرکت کردن بجانب سر کار امیر شیر علیخان ندید سکوت ورزید .

ودیگر سخن نکرد ودرظاهر سخن مذکور راقبول کرداما درباطن بزه رفتن رابا خود جزم کرد وخوفیه سردار محمدابراهیم خان رابا خود همراه کرده شب و روزفرصت می جست تاآنکه فرصت یافته باچندنفر خدمتگار وسردار محمد ابراهیم خان شبانه ازشهر کابل برآمده روانه قندهار شدند وبسرعت میراندند ومنزل میز دندتاخود را در اولنگ ربط مقر بلشکر سردار فتح محمد خان رسانده باسردارمذکور ملاقات کردند گویا بجان قاسد ازمرگ جستند وبهر حال امیر صاحب تدبیر امیر محمد افضل خان که پرمیه ازحرکات شان مبدا نست واطلاع داشت واما درشان سردار محمد شریف خان مردی میدید باك نمی کرد تااین بود که صبح آنشب که سردار محمدشریف خان فرارمی شدند سر کار والااطلاع یافتند خصوص که بعضی ازخدمتگاران صبح آنروز بحضور عرضداشت میکردندبندگان سر کار خنده می نمود و میفرمودند که سر کار اقدس ازرفتن شان خرسند شده زیرا که امری بود دشوار هر گاه محبوس میکرد بدنام عالم میشد و مردم میگفتند که بقصد سر کار امیر شیرعلیخان برادر اورا باخدمتهای بزرگ محبوس کرده لاکن کسی از حقیقت مذکور اطلاع نداشت که باعث چیست و اگر نه یومیه از حرکات شان واقف بوده اما میدانستم که در شان خود مردی ندارد اکنون خوشوقتم که بدون از بدنامی از حضور کناره شد و باختیار خود رفت سرکار اقدس آسوده گردید لهذا بعد از فراری سردار محمد شریف خان وقتل محمد رفیق خان خاطر سرکار اقدس والاجمع شده شکر انگی بدرگاه ایزد بیچون بادارسانیدند بعد ازان به تهیه لشکر کشی وانجام سفر رفتن کوشید ند ودرودی سرشته نمودند وبامر سر کار والاتبار سردارمحمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان باتوپخانه ولشکر های خونخوار وافواج بیشمار از پلتن ورساله وخاصه دار که در قلیل زمان مکمل نموده بودند بامر وفرمان سر کار از دارالسلطنه شهر کابل یاد بدیه و واثابة بسیار حرکت کرده ودر ده بوری که منزلگاه اول است فرود آمده خیمه وبارگاه وسرا پرده بر پا کردند وسه روزبه سبب بعضی امور لشکری وانجام سفر وشکست وریخت افواج توقف نمودند . روز چهارم از حضور بندگان ذوی الاقتدار دعا وظائفه گرفته از منزل ده بوری حرکت فرماشده بجانب قندهار وتقابل دشمن روانه شدند تااینکه وارد قرابن شدند پنجروز دیگر درآنجا بجهت بعضی امور استقامت فرمودند اکنون از سپاه داری وسپاه نوازی ولشکر کشی درسفر شمهٔ ازرفتار و کردار وگفتار سردار والاتبار سردار عبدالرحمن خان درقید تحریر در آورم زیرا که کمتر لشکر کشی این چنین پیدا شود بلکه درکتب ماضی به نظر نرسیده گویا پدری است درنوازش فرزند چنانچه ازابتدای برآمدن سفر تازمان که واپس مراجعت میکنند ویمزانگی خود میرسند درجمیع لشکر ازشاه وگدا زبزرگ و کوچك افسروسپاهی هرشخصی رافراخور رتبه ومطابق ومنزلت ازنقدوجنس مخارج یومیه از آرد وبرنج وگوسفند الی همه میدهند تااینکه نیاکو وچرس وتریاك که بعضی لشکریان گرفتارند بدون آن زندگی ندارند در صندوقخانه موجود ومهیا دارند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 223 of 468

وبعرفت افسران مقرر پادشاه میدهند تا آسوده خاطر بگذرانند بهمین منوال در باره سپاه نوازش و مهربانی میدارند وخرسندی سپاه را خواهان اضافه ران هر نماز پیشین یا از دیگ بهنگام عصر باچند نفر خاصان حضور از ارگاه برآمده بجانب لشکر وسپاه پیاده خواهان خواهان بجمله گاه اوشان رفته محبت درادراه کرده سوال میکنند که امشب چگونه طبخ کردید و کی تناول میکشید بلکه بعضی اوقات ازطعام شان خواه خام خواه پخته باشد مهر ومحبت خواهش میکنند وهمانجا بحضور سپه تناول کرده بخانه میروند وبه بعضی اعام مینمودند مقصد که همچنین رفتار باسپاه میکردند وسپاه راجودزر خرید مینمودند اکنون سرمطلب باز کردیم روز چهارم از قرابن مکمل ومسلح حرکت فرموده روانه شدند هرچند در قرابن پنجروزامر توقف بود چون خبر دشمن بتواتر رسید روز چهارم حرکت فرما شدند و توقف را جایز ندانستند بهرحال منزل زده وارد مقر شدند چون سردار فتح محمدخان درمنزل اولنگ رباط لشکر گاه کرده سنگری بودند بنابران بمصلحت دید سردار معه اعظم خان که صاحب اند بر و د ور اندیش بودند بجانب قندهار صلاح ندیدند وفرمودند که هرگاه بجانب قندهار روانه شویم سر کار امیرشیر علیخان از بیش رود وازدنبال سردار فتح محمد خان حمله ور میشوند ولشکر ظفراثر درمابین میگیرند . بهتر انست که فردا درمقابل سردار فتح محمدخان رفته لشکر گاه سازیم وجنگ دراندازیم تاخداوند چیزیکه خواسته باشدظهور خواهد رسیدوسر نوشت ازلی ظاهرخواهد گردید باری چون شب گذشت وفرداشد ازمنزل مقر کوچیده باتوکل خداوند دراولنگ رباط مقابل لشکر فتح محمدخان فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپا کردند یکروزاز جانبین توقف شدروز دیگر درمقابل همدیگر نیز توقف کردند باری درمقدمه درکی کرم وزرمت که جنگ شده بود درقید تحریر درآورده بودم که چندین مقدمه‌های کوچك راداخل کتاب نکرده درفصل قرار نداده بودم چنانچه مقدمهٔ هذا نیز درقید فصل نیاورده ازجمله جنگ های ضر و ری محسوب است وداسته خرد مندان روزگار نمودم که ایراد نگیرند ودر دایرهٔ محرر کتاب بدنگویند وسر زنش ندهند مختصر کلام دوروز درمقابل همدیگر توقف کرده جنگ انداخته ، روز سوم ازدو جانب آواز کوس و کرنا بر آمد ،

مقدمه اولنگ رباط وشکست لشکر قندهار وفتح کردن افواج کابل

چنانچه بعداز آواز کوس و کرنا ازدو جانب افواج ظفرشکوه درمقدمه جای صف بسته وصف آرائی کرده انتظار فرمان جنگ بود تا اینکه ازدو طرف حکم جنگ داده شدوجنگ پیوستند وجنگ دراندا ختند وبضرب توپ وتفنگ زمین معرکه را قیر گون نمودند وزاژه در گنبد دوار افگندند لاکن لشکر قندهار سنگری بودند وازدرون سنگر مقدمه میکردند چنانچه ازطلوع آفتاب تاساعت یازده بچه روز بانوپ وتفنگ پیوسته بود ومردانه میکوشیدند ودلاورانه جنگ میکردند وسرمویی درجنگ تقصیر نمیکردند وحملهٔ مردانه می نمودند ودرغیرت ومردانگی داد غیرت ومردانگی میدادند اما بطرفین فتح حاصل نشد .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 224 of 468

سردار سالار دلاور سردار عبدالرحمن‌خان که در جنگ چون شیر حمله بود ودردلاوری چون رستم زال بعدازان که فتح حاصل نشد تاب وطاقت آن بر مکر آن شمشیرزن میدان نبرد ؛ باقی نمانده بیاری باری تعالی لشکر ظفر اثررا بالای سنگر حمله ور ساخت وبوجود مبارك با لشکر خود بسنگر دشمن درآمده مدت یکساعت در روی سنگر جنگ مردانه کرده وبالخ وخنجر مگر شکاف با هلدیگر دراندادند و از گشته پشته ها ساختند تا آنکه بلشکر قندهار تاب وطاقت باقی نماند وازسنگر برآمده فرار ی شدند ؛

قطعه

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ | با قضای ایزدی هیچ اند وهیچ
چون قضا بیرون کند از چرخ سر | جمله کور و کر عمیان گردند جمله کور و کر
ماهیان افتند از دریا برون | دام گیرد مرغ پران را زبون
این قضا بادست سخت و تندخو | حلق عاجز چون بود درپیش او

خلص کلام لشکر قندهار چنان پراگنده احوال فراری شدند که در سه ساعت آثاری از ایشان سوای کشته وزخمی باقی نماند و الفرار گویان بجانب قندها روانه شدند ولشکر کابل بافتح وفیروزی سنگر هارا تصرف کردند وارد وی سردار فتح محمدخان را به تاراج بردنموبخیمه‌گاه‌خود آسوده وبرقرارنشستند سه روز دیگر توقف شد تامقتولان دفن شدند و زخمی هارا به لشکرگاه آورده و بجراحان قابل سپرد ند تا معالجه بدارند وباقی شکست و ریخت و خیمه وبارگاه سردارفتح‌محمدخان کهبرجاه مانده‌بود بتصرف دولت خدا داد درآوردند وفتح وفیروزی وبدولت واقبال ازجمع امورات لشکر فارغ شدند وبدرگاه الهی شکرگذار شده سجدهٔ شکر بجا آوردند روز دیگر پسه نو فیق خداوندی بادل قوی وحوصله شگرف و سر دا نگی تمام و دلاوری مالا کلام ازمنزل مذکور حرکت فرماشده بجانب‌دشمن‌مرحلهٔ پیماگردیدند و راه مقصدپیش گرفتند یکی دو منزل رفته بودند که‌خبر ورود سر کار امیرشیرعلیخان گوشزد سردار محمد اعظم‌خان وسردار سالار شدچنانچه سر کار امیرشیرعلیخان بادریای لشکردرحدود کلات آمده لشکر گاه ساخته اند و ارادهٔ پیش آمدن بخاطردارند لا کن تلاش سر کار امیرشیرعلیخان اینکه زودتر بلشکر سردار فتح‌محمدخان ملحق شوند که‌جنگ انبوه‌شود

هرچه دانم خواست نه آن میشود | هرچه خدا خواست همان میشود

باری چون سر کار برگشته اقبال درحدود کلات رسیدند وخیمه‌وبارگاه برپا کردند ساعتی نگذشته بود که شکست سردار فتح محمدخان رسید ازین‌شکست سر کار اشرف بیکباره دل شکسته شدند وغمگین گردیدند چنانچه طاقت حرکت کردن باقینماند و درهمانجا توقف کردند وآماده جنگ شدند وانتظار ورود لشکر دشمن بودند تااینکه افواج ظفر امواج کابل چون سیل بی‌کران بیك منزلی کلات رسیدند روزدیگر از آنجا حرکت فرما شده درمقابل لشکر قندهار فرود آمدند وبارگاه وسراپرده‌ها برپا کردند وبرقرار نشستند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 225 of 468

فصل اول - مقدمه کیلات باسر کنا امیرشیرعلی خان وشکست لشکر قندهار وتصرف نمودن سردار عبدالرحمن خان قندهار را

اکنون چون شب اول که لشکرهای طرفین مقابل افتاده بودند دست بردی بهمدیگر نکردند وتأمل کردند روز دیگر فلک کج رفتار طبل کج رفتاری را بلند آوازه گردانیده و قصد قتل لشکر طرفین کرد چنانچه ازدوجانب افواج خونخوار ولشکر بیشمار کمر بمردی ومردانگی بستند وفوج فوج وارد رزمگاه گردیدند وصفها آراسته کردند و انتظار فرمان بودند تازمانیکه فرمان قتال لشکرطرفین آواز برآمد وتوپهای آتش فشان را آتش دادند وزمین معمر کهرا ازدود تاریک سیاه وتاریک گردانیدند وجهان را فروگرفت اضافه بر آن تفنگهای مارتین زلزله درگنبد افلاک انداخت وهزاران پسر بی پدرشده وبداغ فرزند کباب گردیدند وبسیران بی پدرشده بداغ یتیمی سوختند گویا فلک کینه جو کینهٔ دیرینه را بنیاد کرد وقصاص ازدود مان ها گرفت وخاندانها را بسوخت وزمین معرکه را ازخون جوانان لاله گون ساخت وازبس دلاوران جوی خون جاری کرد واطبیر بلید که سالها بهمین آرزو روزرا بشب میرسانید بمرادخویش واصل شد وازقتل جوانان وکشته شدن دلاوران میباید ودرزمین وزمان قتال مسلمین آوازمیکرد وار گردار فلک کج رفتار دست بدست می زد وخرسندی مینمود زیرا که بهرطرف سرهای جوانان ودلاوران چون گوی درمیدان غلطان میدید تاآنکه نوبت بشمشیر کین وخنجر جان شکاف رسید وهردولشکر بهم در افتادند ودرقتل وقتال تقصیری نکردند واز کشته پشته ها ساختند گویا ذاتی قاتل همدیگر بودند وقصاص ازهمدیگر می گرفتند ای کاش که با خنجر کین جنگ بوسه می بود ازیک طرف آوازتوپهای جان سوز وازدیگرطرف تفنگهای مارتین که زمین معمر کهرا سیاه وتاریک گردانیده گلوله ریزی میکرد گویا از آسمان تگرگ می بارید قصه کوتاه بدرجهٔ مقدمه وزد وخورد برپا بود سته فلک کج رفتار باهمه کج رفتاری دل بسوختن وملک الموت به فغان آمد واز قتل جوانان داد خواه گشت مختصر کلام مدت شش ساعت در قتل و قتال و کشتن وبستن و فرزندان یتیم شدن وجگر پدران بداغ فرزند کباب شدن گذشت گویا این چنین مقدمه جان گداز کمتر شنیده ونظر رسیده باشد زیرا که نفسی آرام نبودند ولحظهٔ بی زدوخورد نگذرا نیدند تاآنکه هاتف غیبی ندا درداد که ای لشکر قندهار وای ستیزه گرافواج بیشمار وای نبردآزمایان کارو زار وای شیره مردان نامدار تا کی وتاچند ستیزه میدارید وباقدیر اردرستیزه می برایید وقلک کج رفتار رایه کینه می آرید .

شعر

جنگ و صلح بی محل ناید بکار جای گل ، گل باش جای خارخار

اکنون تن به قضای الهی دردهید و صبرو شکیبائی پیشه کنید وجان باقیمانده رایه سلامت برید که فرموده اعتادست .

شعر

با قضا کارو زار نتوان کرد گیله ازروز گار نتوان کرد
کردکار هر چه میکند نیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 226 of 468

خلاصه تحریر و بیان تقریر انکه سر کار امیرشیرعلیخان چون لشکر خودرا پراگنده دیده مشاهده کرد از غضب بر آشفت و بدریای حیرت فرورفت چنانچه بدن مبارکشان بلرزه در آمد ومتفکر بهر جانب نظر میکرد وراه چاره را مسدود میدید امامیخواست که خود را بدریای آتش زند شاید که گوی مراد از میدان نبرد تواند برد لاکن خدمتگاران صاحب تدبیر که همه جان فشان بحضور بودند وحیات سر کار امیرشیرعلی خان را حیات جان وزندگانی خود میدانستند به حرکت کردن جنگ نمیگذاشتند وبصبر و تحمل تسلی میدادند وتاانکه شکست لشکر قندهار نزدیک شد وسرکار امیرشیرعلی خان که بالای تپه نشسته ملاحظه مینمودند ازعقب بسیار طاقت تحمل باقی نماند وآشفته حال چون شیرشرزه از جای برجستند وسوار اسپ باد رفتار شدند ودست بشمشیر خود را بقصاب لشکر دشمن زدند وخدمتگاران هم درسواران رستمی که چون پروانه بدور آن شهسوار جمع بودند وهمه جان نثار وفدائی بر کباب سر کار بلشکر دشمن حمله ورشدند وجنگ درافکندند واز کشته پشته ها ساختند تا زمانیکه نصرت ومردانگی و بالشمشیر کین لشکر کابل را پس کرد بسوار میدان نبرد بر آوردند وفراری نمودند تا چه از حدود لشکر گاه دورساختند گویا ازلشکر کابل اعتباری باقی نماند و شکست فاحش خوردند تا آنکه فوت کج رفتار باوجود کینه خواهی و کج رفتاری ازین دست وبازو وار ایـن غیرت ومردانگی وازین نهور وشجاعت ودلاوری دربارهٔ سر کارامیرشیرعلیخان انگشت حیرت بدندان تفکر میگزید وهزاران احسن وآفرین میخواند لاکن تقدیر درضد آن سخن میکرد بهر حال تخمیناً یکساعت کامل همچنین بالشمشیر بران فتن و نتال نمودند گویاسر کار امیرشیر علی خان یک شیرشرزه بودند که بهر جانب حمله میکردند خلق زیادی هلاک می افگندند وخدمتگاران نیز پروانه واربدور آن سر کار جمع وحمله مردانه بـه دشمن میکردند بحضور سرورفرزانه میکردند تاوقتیکه اطراف سر کارامیرشیرعلی خان ازخدمتگاران جان نثار خالی شدوهمه چون بنات النعش بمیدان جنگ کشته وزخمی افتادند وقلیلی ازبزرگان حضور وانه لی ازسوار رکابی باقی ماندند بلکه ان سرکار ازملاحظهٔ این احوال متفکر وپراگنده شده وطریق دریای حیرت گشت ودرمابین جنگ جای بمال تباه متحیرانه بهرجانب نگران بودند خدمتگاران حضور که قلیلی باقی مانده بودند وپروانه وار گرد شمع دایره کرده بودند چون احوال را دیگرگون ویحت بد سر کاررا سرنگون دیدند عرضداشت کردند که جانهای ماخدمتگاران طفیل سر کاراست خواه امروز خواه دیگروقت چنانچه دیگر خدمتگاران که جان خودرا فدا کرده وبر کباب سر کار جانبازی کردند بجان دادند اما حیات سر کار آب حیاتی است برای خدمتگاران. امیدواریم که دیگر تردد نکنید وخود را زود در ازمابین دشمن بدر کنید زیرا که دست ستیزه کوتاه ودستبرد قوی گریبان گیر وفرصت اندک. مبادا که قضیه برعکس افتد آنزمان مرگ برای ما خدمتگاران بهتراست از حیاتی که بحضور شما باشد سر کار دلشکسته ازغضب که در آنوقت بخاطر داشت وازحود بیخود بود اصلا بسخن خدمتگاران ملتفت نشده قصد حمله داشت پنجنفر خدمتگار سر کار اشرف را با اختیار خود نداشته از جنگ جای برآوردند وبجانب قندهار با هزاران

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 227 of 468

فرموادوه روانه شدند و بندگان اقدس را از چنگ دشمن رها کردند لا ان در دلاوری سرکار امیرشیرعلیخان آفرین باید گفت و در مردانگی شان تحسین باید کرد زیرا حمله هائیکه سرکار باغیرت باوجود شریف بلشکر کابل کردبغیر از نادر که در کتاب جهان کشائی نادری خوانده بودم بدیگر پادشاه گوشزد نشده یقین است که بعملهٔ سرکار هرگاه لشکر نادر شاه تاجیک میبود و بمثل اصحاب ترک اقدس میداشت طاقت کرده نمیتوانست امامرار تحسین و هزار آفرین بمردی و مردانگی و دلاوری و رشادت و شجاعت بندگان عالی حالا ر لشکر سردار عبدالرحمن خان باغیرت چنانچه شاعرفرموده .

شعر

ازمرگ میندیش وعمر رفته مخور کین هردو بوقت خویش ناچار رسد

لا کن باوجودفرد استاده جان برای آدمی بسی شیرین است وازجان گذشتن بسی دشوار چنانچه مجرر کتاب شش مقدمه رادیده اید به قسم مقدمه حاضر بودم مختصر کلام مطلب اردست نرود سه خصلت به فضل خداوند دردار سالار میسر بود که سه آن نام نیک و دریافت اول داد پروردگار دوم دعای پدر سوم بفضل خداوند شجاعت ذاتی خصلت چهارم شخص لشکر کشی که خرسندی لشکررا قوت تدبیر میداشت وتدبیر در کار بود چنانچه درمقابل حمله سرکار امیر شیرعلیخان طاقت کرده هرحمله سرکار جگر سوخته بغضب می آورد، سردارعالی دست شمشیر حمله ورمیشد ومردی جواب میداد وهمچنان دشمن قوی را ازخود دورمیکرد اضافه بران ازغیرت ومردانگی لشکرشکست خورده را دوباره بجنگ آورده مقدمه میکرد ودشمنرا عجب می نشاند تاخاتمه دشمن را ذلیل ساخت وفراری کرد باری چون لشکر قندهار شکست خورده فراری شدند ولشکر کابل به فتح وپیروزی ظفریافتند بمدازان لشکر گاه لشکر قندهار رابتاراج بردند وجیب ودامان را ازنقد و جنس پرساخته وبعیمه گاه خود آرام نشستند وبمرشتهٔ زخمی ومقتولان درمقدمه جای توقف کردند تامقتولان رادفن کنند وزخمی هارا بجراحان قابل سپرد دارند تا معالجه مایند ودیگر شکست وریخت لشکر طرفین راجمع آورو بمارند اکنون لشکر کابل رافتح وفیروزی درحدود کلات بقدمه جای بگزاریم ..

چند کلمه از سرکار امیر شیر علی خان شنوید

که شکست فاحش فته جانب قندهار روانه شدند باهزاران غموانده طی مرا حل وقطع منازل می نمودند امامر کار امیرشیرعلیخان بدرجهٔ غضبناک بودند وچنین درچنین انداخته رفتار می کردند که بااحدی طاقت سخن کردن نبود وبندگان سرکارهم بااحدی تکلم نمیکردند قبله قبلگینی سرکار اربابت پنج نفر خدمت گاران حضوربود که همه جانهای خودرا فدای رکاب سرکار نموده بحضور بادار جان داده زیراکه عمرش بخدمت سرکار در کمال نمک حلالی وراستی خدمت کرده گویا برادر بلکه بازو شمرده میشدند که صورت سرکار ازین سبب رود واگر نه برباد شدن تخت ودولت را ذرهٔ خاطر قبض مظاهر نیاورده باک نداشتند ودرخصوص خرابی سلطنت اردگاه خداوند امیدوار بودند وبارها بزبان جاری میکردند که تاجان درتن ورمق دربدن دارند دست ازمقدمه برنمیدارند وجنگ وجدل

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 228 of 468

میکنم با خداوند فتح حاصل میکنند و بازسلطنت میرسم و باجان را بسراینسکار می سازم
و بخداوند میسپارم. مختصر کلام حق جانب امیرشیرعلیخان دلشکسته بود که با بسه ازدواج
خدمتگاران خفه میشد زیرا که هریك از آنها رفیق وهمدم وموانس سرکار بودنسه یاری
بهداز فرارشدن مذکور بمنزل نزول اجلال میفرمودند تاآنجکه در منزل خیل آخند رسیدند
سرکاروالا چنانچه که خفه بودند همچنان ازطول سفروتردد جنگ ذله شده بودند که طاقت
حرکت باقی نمانده بود ازاسب گوه پیکر فرود آمده ساعتی متفکر بگوشهٔ درختی استراحت
فرمودند وخواستند که قدری راحت کنند وازرنج راه برآسایند سردارمحمد شریف خان
که ازمقدمه اولنگ رباط باتفاق سردار فتح محمد خان باردوی سرکار امیر شیرعلیخان
آمده حضور داشتند لاکن بندگان سرکار تاهمان یوم باسردار محمد شریف خان ملاقات
نکرده تکلم نفرموده بودند واصلا بحضور نخواسته گم اتفاقی می نمودند سردار
مذکور که سرکار والا را دلگیر و پریشان دیده محبت بسرادری طاقت
نیاورده بحضور آمدند وسلام کردند ولحظهٔ تحمل نموده درثنای عرضداشت کردندکه
بنده توازا خدا نخواهد کدرهائی خاطرخاطربندگان افسس کدورت ورزددرقندهارازدولت
خداداد سرکار دوازده لك روپیه بخته کابلی موجود دارم فدای قدم مبارك باشد
برسرین قندهار بحضورآورده تسلیم کارگزار میدارم لفوراً باردیگر آماده کار
وزار شده انجام لشکر درست گردد ودوباره قصه انتقام ازدشمن ازدی حرکت فرمایند
لاکن خداوند غفاری ازباعث امور دنیوی بخاطر خاطر نرساند لهذا چون عسر ضداشت
سردار محمد شریف خان تمام شد وسرکار افسس شنیدند از غضب استراحت را زحمت مبدل
گرده از جای جستند ونشستند زیرا که سرکار اشرف پادشاه غیورشجاعت پیشه بودند
طاقت این چنین سخنهارا نمی آوردند بقهروغضب فرمودند کهشاید بخاطر شمارسیده باشد
کهاز رهگذر دولت وبرباد شدن سلطنت خاطر اشرف بندگان افدس دلگیر است
وبایندگان سرکار کهدولت شده باشد غلط قیاس کردید وبینه راه فکر نمودید از قتل
خدمتگاران خود کههمه بمنزله برادر وبازوی سرکاربودند خفه میباشم که هریك از آنها
جان فدا بودند وبحضور سرکارجان نثار کردند وعمری بحضورسرکار گذرانده وبخدمت
گزاری وراستی صرف عمرخود کرده بودند وسرمویی درصداقت شان خلل پذیر نشده بود
ایکاش بمثل شمابرادر دشمن هزار کشته میشدیك ازآنها تلف نمی شدند شماقسم برادری
دارید وخود را برادر میدانید لاکن برادری شماظاهر است کهدوبازوی مرافطع کردید
دولت سرکاررا بر بادادید ودشمن سرکاربوند دادید تازمانیکه حاصل خودرادیدید
ناچار بحضور سرکار آمدید هنوز همزبان گویا وچشم بینا دارید چراشرم نمیدارید
وخجالت نمیکشید که بحضور آمده سخن میکنید واظهار فروتنی میدارید بحال هم اقبال شما
بلندی کرد کهبا ارجمندی سردار فتح محمد خان ملاقات کردید وارجمندی را واسطه بهبود
کردا بیدید والاقسم بذات خداوند است که هرگاه دیگر واسطه می آمد به مجرد یکه
چشم سرکار می افتاد وشمارا میدید بغیرازقتل دیگر چیزی ازحضور نمی شنیدید باری بعد
از فرمان سرکار که بفیض با سردار محمد شریف خان خطاب کرد تانی صفدر علیخان که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 229 of 468

خزانه داربود بحضور طلب کرده امر کردند که صناج جواهر را حاضر کنند وقتیکه صناج بحضور آورده شد وخالی کردند گویا زمین جبین آخند را جلوه گرو سبز ومنور ساخته تخمیناً یک سیر وزن جواهرات میشدوهردانه آن مثلاً خراج مملکت بشمار می آمد ومحسوب میگردید بهداران بامرسر کار برداشتند ثانی سر کاردن آورده از بغل مبارک خود خریطهٔ چرمی بر آورده وبزمین ریختند زمین را گویا شعله در بر گرفتند مثانچه جواهرات صناج درمقابل یکدانه این قرار وقیمتی نداشت وازفرط بیکدانهٔ آن صرافان ازدرک عاجز وقاصر بودند خلاصه کلام چون دانه هارا از هم دور کردند بعد از آن سر کار امیرشیر علیخان ازروی غضب سردار محمدشریف خان رابدگفتند وغرین کردند ومردنش دادند وبار دیگر قسم یاد کردند که هروقت سردار محمد شریف خان بحضور می آمد میخواهم که خون برادر وفرزند خود را ازوی بستانم اضافه براین بادی دولت وخرابی سلطنت ودربدری سر کار وشکست بی درپی حمله را از غازی وفتنه انگیزی سردار محمدشریف خان است اکنون سخن بموقع دیگر وشکست وقتل عالم ازفتنه انگیزی سردار محمدشریف خان است اکنون سخن بموقع اتفاق افتاد چنانچه قبل ازین درمقدمه شیخ آباد شمهٔ تحریر نموده بودم دربیوفت نیز قدری ازرویداد آن قلمی دارم تاسبب اوت جبلی و لئامت بعضی بندگان سر کار طاهر و هویدا وروشن گردد باری شب شیخ آباد که صبح آن مقدمه برپاشد سر کار والا تبار یکدانه زمردی داشت که بقدر تخم مرغ درنزد خزانه از حسین علیخان بود همان شب بحضور طلب کرد خزانه دار بحضور آورد تسلیم کرد ورفت ویقین کردخزانه دار که بندگان سر کار در نزد خود نگاه میدارد این بود که زمرد دربغل متکا ماند وسر کار والا تبار فراموش کرده صبح آن قدمه شد وبسر کار شکست افتاد وزمرد در زمین شیخ آباد فراموش شده ماند درین فرصت که جواهرات منظور شد بهمازان بندگان سر کار زمرد را ازصفدرعلیخان برادر ناظر حسین علیخان که حضور داشت طلب کرد زیرا که خزینه دار درمقدمه شیخ آباد مجبوس شده بود صفدر علیخان عرضداشت کرد که فدایت گردم زمرد تسلیم خود سر کار سات درشب شیخ آباد خزینه دار بحضور آورده سپرده است سر کار افدس فرمودند که راست عرض کردید لاکن بعد از ملاحظه واپس بخزینه دار سپرده شد چنانچه حال بحضور سر کار واپس دادن زمرد روشن است مختصر کلام زمرد مابین خزینه دار وسر کار مفقود شد اماعقیدهٔ سر کار در تسلیم کردن زمرد بخزینه دار کامل بود ویقین سر کار لا کلام حاصل که زمرد نزد خزینه دار میباشد وهردو برادر باتفاق پنهان نموده اند لا کن ازسخاوت جبلی که در ذات سر کار وصفات دائمی که درسرشت بندگان اقدس بود دیگر بزبان مبارک جاری فرمودند واظهار نکردند مگر گاهی بخاطر اقدس میرسد ومیفرمایند که حسین علیخان خزانه دار قدیمی خدمتگار و نمک حلال وجان نثار زمرد را پنهان کرده باشد وپاس خدمتهای خودرا که عمری نموده بود بجا نیاورد البته صاحب دولت شدن آنها فخر حضور سر کار است لا کن نه باین طریق

فـــرد

کمانی که بدر ا پسند بده اند ندا نم زنیکی چه بد دیده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 230 of 468

بهرحال اماندگان اشرف پاس خدمت‌های اوشان را بخاطر داشته درظاهر اینمیکردند باوجودیکه فتنه انگیزان دایم غمازی می کردند وسخن چینی می نمودند ومی خواستند که خدمتگاران بحضور بادار لیک حراء قرار بدهند وبدارا از خدمتگار آزرده خاطر سازند اماندگان اشرف تبسم فرموده ومی خندیدند ومانع می شدند وسر زنش میکردند وبعداز این مرحمت می نمودند که خدمتگاران لازم نیست که شکایت خدمتگاران دیگر را بحضور بادار بدارند اضافه بر آن باصفدرعلی خان خزینه‌دار که برادر ناظر حسین علیخان بودند شب وروز محبت می کردند وازسابق بیشتر نوازش می فرمودند و تسلی میدادند که دولت سرکار تباه شد وکارورها دولت برباد رفت درضمن این قدر دولت عظیم هرگاه یک دانه زمرد برباد شد چه ضرر دارد سلامتی سرکار باشد شما باشید ازما یکه خورد سال بودید تا حال خدمت کردید وجانفشانی نمودید خانه برادر شما حسین علیخان بدست دشمن افتاد امیدوارندگانی ندارد یکدانه زمرد که عبارت ازمبلغی باشد چه لازم که باعث آن غصه شوید دیگر حرف زمرد بخاطر نگذرانید زیرا که بسیاری بخاطر پند گان سرکار نمی رسد لهذا باوجودیکه سرکار تسلی دادند وغلام نوازی کردند اما صفدرعلی خان شب وروز بخجالت می گذراند وبایستی بخداوند النجا می کرد وازدرگاه الهی سخن زمرد را آشکار می خواست زیرا که درو جود پاک ونمک حلال وخدمتگار صادق بودند تا اینکه خداوند عالم صبرشان را سرور کرد وزمرد اززمین شیخ آباد برآمد وبمعرفت یک نفر دهقان صاحب زمین بواسطهٔ حاکم قرین بحضور سرکار اشرف رسید وخزانه‌دار که صفدرعلی خان وناظر حسین علیخان باشند ازعیب پاک شدند وازخجالت بر آمدند و درنمک حلالی و راستی و صداقت شان افزوده شد انشا الله وتعالی بقیه دارد باقی ماند حکایت زمرد را درموقع باقی وبحضور سرکار رسیدن تحریر میدارم اکنون سرمطلب باز گردیم واز اصل مدعا سخن سازیم چون سرکار امیر شیرعلی خان از گفتگوی جوا هرات و سر زانش سردار محمد شیر یف خان فارغ شدند ساعتی راحت نمودند وآسوده شدند بعدازآن به ارادهٔ خداوندی ازخیل آخند سواراسپ نادرقلی شده بجانب قندهار رهسپار گردیدند تا اینکه روز سوم باوجود شکست وپراکندگی بسیار دل قوی وحوصله شگرف وغیرت و مردانگی واردشهر قندهار شده بدولت واقبال داخل ارگ بالاحصار شده برتخت احمدشاهی نشستند وبدرگاه خداوند شکرگذار شدند بعدازآن مردم قندهار خیل خیل طایفه بطایفه اصناف اصناف اعم و اشراف خورد وبزرگ بحضور آمده سلام می کردند وازحضور نوازش ومهربانی دیده و محبت پدرانه وتسلی جداگانه میدادند ومرخص میشدند چند روزی بهمین منوال گزارش یافت وازذلگی سفر همه برآمدند و آسوده شده خاطر جمع حاصل کردند بعد پنج نفر بزرگان حضورواران دولت را بحضور طلب کرده مصلحت نمودند که دشمن قوی نزدیک وگلوگیر و عنقریب میرسد امروز برای سرکار ازانجام لشکر گیری ولشکر کشی چیزی باقی نمانده هرگاه بخواهیم که لشکری بسازیم وتوپ وتوپخانه را سرشته کنیم وشکست وریخت لشکررا انجام بدهیم کجا فرصت باقی است افلا شتاء مهلت می خواهد که تا اندك

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 231 of 468

لشکری انجام داده سرشته وآماده کنیم پس بهتراست کهازقندهار بگذریم وبجانب فراه وهرات روانه شویم الحمد لله والمنه مجموع لشکردرهرات آماده وتیار داریم بعدازآنکه وارد شدیم بخاطرجمع وآسودگی تدارک لشکر وسرشته لشکرکشی کنیم زیرا کهملك خودسر کار ودست دشمن کوتاهست بعدازانجام امیدوارم کهبالای دشمن حرکت کنیم وتقابل ورزیم تاخدا وند چیز یکه خواسته باشدبظهور برساند لاکن بندگان سرکار تاجان درتن دارم ورمق دربدن دارم ترك این کار نخواهم کرد ودشمن را آسوده نخواهم گذاشت اکنون درین خصوص شمایان کهفرزند وبازوی سرکار وشریك اقدس می باشید چهرای میزنید وچهمصلحت میدهید بحضور عرضداشت کنید بعدازفرمان سرکار ار کان دولت وبزرگان حضور باتفاق متفق الکلمه بعرض اقدس رسانیدند که فرمان فرمان سرکار و امر امر اقدس است وازین بهتر مصلحت نیست وسراسر صواباست وبغیر ازاین دیگر علاج نیست وبهتر ازاین بهنصورنمی آید کهغلامان عرضداشت بداریم مختصر کلام بعد ازبیان خدمت گاران ارادهٔ سفرخیریت اثر بجانب هرات نمودند لاحقن درجمیع این رویداد ومجلس های گفتگاش سردار محمدشریف خان داخل نبودند بلکهبندگان سرکار از حضور مانع فرموده بودند بهرحال سخن مختصر تا اینکه سرکار شیردل وشجاع دراین سهروز تهیه وتدارك نموده چیزیکه لازمهحضورداشت از جزئی و کلی انجام کرده وسرشته نمودندبعداز قندهاروا گذار شدهبهتوکل کردگار بادل قوی وقهرت ودلاوری بجانب گرشك وفراه مراجعت کردند منزل ومراحل طی کرده داخل گرشك وبعدازروزی چند درفراه رسیدند اصتقامت فرمودند وباندك روزسرشتهٔ گرشك وفراه خودرا آسودهساخته بجانب هرات رهسپار شدند تااینکه مم الخیر والعافیه وارد هراتگردیده بر تخت دارالسلطنه هرات برقرار نشستند وتن به رضای خداوند دادند سردارمحمد یعقوب خان کهحاکم هرات بودند وفرامرز خان سپاهسالار کهمامور خدمتهرات بودند کمربهخدمت بندگان اقدس بسته شب و روز بخدمت گذاری وجانفشانی خدمتمی کردند وبامرسرکار والاتبار بهتهیه وتدارك لشکر گیری شدند اضافه برآن لشکر جدید هم ازهرطایفه میگرفتند وداخل لشکر کهنه گی میکردند ودرگرفتن اشکر وانجام سفر وتهیه وتدارك مقدمه بدشمن خودتلاش بسیار داشتندچنانچه شبوروز آرام وقرارند اشتند اکنون سرکار امیرشیرعلیخان رادرهراتبرتخت سلطنت آسوده ومتوجه لشکر گیری بگذاریم تاسرداستانشان رسیدند چند کلمهازرویداد لشکر کابل وگذارشات قندهارشنو یم .

ابتدا ازسردار محمد شریف خان تحریر کرده سر سخن باز کردیم شاعر فرموده ،

توچاهی کنده ئی دراصل که خلقرا درانداری
نمیترسی ازان روزی که خودرا درمیان بینی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 232 of 468

میدانات این مقال حکایت سردار محمد شریف خان که از فتنه انگیزی مسد اور عالمی خراب شد وسلطنت بزرگی برباد رفت چنانچه قبل ازین بچند درجه درقید تحریر در آمده داخل کتاب گردید اکنون فرصتی که سردار محمد رفیق خان مقتول شد سردار محمد شریف خان مابین خوف ورجاء درماند تابه اتفاق سردار محمد ابراهیم خان در لشکر سردار فتح محمد خان رفت وبعد از شکست سردار فتح محمد خان بلشکر امیر شیر علی خان رسید ازان سبب که بحضور سر کار شرمنده وخجل بود وعزت درحضور اقدس ندید بلکه ازحضور مانع شد ثانی بخود ملاحظه کرد که اصلا سر کار امیر شیر علی خان التفاتی نکرده ومنظور نظر نداشت بلکه دشمن پنداشت، لاچار بر کاب امیر شیر علی خان بجانب هرات نرفته درقندهار توقف کرد وعریضهٔ عذر آمیز از بابت گناه خود وروپیدا درفتن امیر شیر علی خان را ازقندهار درعریضه درج کرده وبه حضور سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان فرستاد وخود مدتی در قندهار توقف داشت، سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان سالار لشکر که بعد ازفتح درحدود کلات توقف داشتند وسررشته شکست وریخت لشکررا انجام میدادند تا اینکه ازجمیع کرات لشکر ظفر اثر ولشکر شکست خورده قندهار آسوده شدند بعد به توکل خداوند بجانب قندهار روانه گردیدند یک منزل حرکت فرموده بودند که عریضهٔ سردار محمد شریف خان رسید وازنصر گذارش یافت بسرداران بدولت واقبال منزل به منزل حرکت فرماشده واردشهر قندهار شدند وبه تخت دارائی وسلطنت قندهار برنشستند اما بخاطر داشتند وبخاطر می گذراندند که درقندهار سررشته وسامان لشکرهای خودرا فوری نموده بعد از نوروز عالم افروز بجانب هرات سفر کنند شاید که به فضل خداوند یکباره سلطنت افغانستان را تصرف دارند چنانچه شب وروز فکر بندگان سردار سالار همین بود ومتوجه لشکر انجام اساسهٔ دولت خدا داد بودند وسعی و کوشش می نمودند وتلاش بسیار می کردند اما شاعر می گوید،

چو رفته به تقدیر دگرگون نشود
یک ذره ازانچه هست افزون نشود
هان تا جگر خویش زغم خون نکنید
کز خوردن غم بجز جگر خون نشود

اکنون سردار کبلان سردار محمد اعظم خان وسردار سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان رادرقندهار بسررشته لشکر کبری وتدارک سفر خیریت اثر بجانب هرات بگذارید تا چندی برتخت احمدشاهی برقرار نشسته متوجه امور لشکری باشند وداد عیش وعشرت بدهند، چند کلمه سخن از واقعات وگذارشات دار السلطنته کابل واز غداری زمانهٔ غدار وکج رفتاری فلک کج رفتار شنوید، زیرا فلک کینه جو همیشه درخطهٔ پاک افغانستان طبل کج رفتاری بصدا درآورده چندین هزار دلاوران نبرد پیشه وشجاعان شیر بیشه را بخاک وخون آغشته نموده وهزاران ماه رویان دلپذیر ومهوشان عنبر بوی بی نظیر را اثر پنجهٔ خانمانسوز گردانیده ولباس ماتم وقرین غم به ماتم نشانده وهزاران کودک بی هزار شیرخوار مرا درگهواره بداغ یتیمی سوخته ولباس بی پدری برای شان دوخته وبقامت شان پوشانیده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 233 of 468

وهزاران پدر مهربان را که سال های دراز فرزند را بخون جگر پرورده کرده عاقبت به آتش فراق سوخته وداغ بدل گذاشته چنانچه بسال های دراز فراموش نشود هنوز کینهٔ فلك کینه جوازخطهٔ خاك افغانستان تمام نشده ودوباره طبل کج رفتاری می نوازد وکمر انتقام بکین خون جوانان بربسته می دارد وطبل کج رفتاری را بلند آوازه می گرداند ومی خواهد که باز سلسله های قدیم را برباد دهد وچندین دودمان هارا دود ازنهاد برآورد واسیر پنجهٔ بلا سازد ای دل از کج رفتاری فلك بی بنیاد ندانم که خطهٔ پاك افغانستان با فلك بهانه جو چه ستم رسانیده که این قدر انتقام می کشد وهنوز به آرزوی خود نمی رسد وبه مراد خویش واصل نمی شود وبجانب فلك دامن به کمر برزده واز هرگوشه و کنار غوغا می اندازد وفغان بر می خیزاند وغلغله می کند وفی مابین افغانستان مقدمه برپا می کند وجنگ بپوست می سازد وچنانچه درین باب شاعر می گوید ،

اگر شکایت کویم ز چرخ نیست صواب
وگر عتاب کنم بافلك چه سود عتاب
چنانچه خیمهٔ نیلو فری مرا شکست
شکسته بادش میخ و کسسته باد طناب

و شاعر دیگر فرموده ،

شرح این هجران و این سوز جگر
این زمان بگذار تاوقت دگر

اکنون مصداق این مقال وبیان این شورش و غوغا در خطهٔ افغانستان آنکه قبل ازین چقدر از قتل وقتال تحریر شده بود وحال نیز قلم دوزبان رجوع به تحریر شورش نمود وار شورش تقریر می سازد بلکه تاختم کتاب قلم سخن ازشورش نخاطر دارد وبیان ازشورش خواهد بود چنانچه سابق براین ازعهدهٔ سردار فیض محمد خان وسردارعالی سردارعبدالرحمن خان در قید قلم درآورده بودم که بشرایط سلطنت افغانستان بامرف درآمد حکومت ترکستان باختیار سردار فیض محمد خان باشد وسردار فیض محمد خان بقرار سابقه امر ونهی خودرا بحضور سر کار ارسال ومرسوم بدارد ودر این وقت که به فضل خداوند پایتخت کابل به تصرف امیر محمد افضل خان درآمد وپادشاه افغانستان شد و کارکنان هرولایت را لازم به فرمان برداری کنند وتابع امرونهی ظاهری پادشاه باشند وفرمان پادشاه را جاری شمرند وبقرار قاعده وقانون مالیات بدهند و دایم روبداد ولایت را بحضور پادشاه بفرستند وتجاوز ندارند لاکن سردار فیض محمد خان با وجود عهد نامه ازین رفتاربری بوده خودرا صاحب سریر ترکستان میدانست وپادشاه افغانستان را منظور نمی کرد چنانچه هرسال تا رتقی که گویا مأمور بود به حضور نمی فرستادهر گاه ازحضورپادشاه فرمان می شد وجزئی خدمتی می فرمودند تأخیرمی کرد وبه عمل نمی آورد بلکه گاه گاه برملا وخفا درخلوت ومجالس اظهارمیداشت که ازطفیل دولت وغیرت وتردد من که کمر سردار عبدالرحمن خان را بستم افغانستان بتصرف سر کارامیرمحمد افضل خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 234 of 468

در آمد وپادشاه شدند واز حبس رها گردیدند وبارها به تکرار همین فقره را بزبان جاری می کرد ومنت می گذاشت وبه کردارخود فخر می نمود ومباهات می کرد وباك ازشهرت نمی کرد ازان گذشته سردارولی محمد خان برادربزرگ سردارقیض محمد خان که درکابل بحضور بندگان سرکار بافر بب ومنزلت بسیار بود این هم برفتار برادر دیده رفتار می کرد ودرخلاء وملاء سخن های کم وزیاد که مرا سر ساعت روز گشتگی برای شان بود اظهارمی کرد ومی گفت وباك نداشت بارجود یکه پیوسته اخبار مذکور به حضور بندگان اقدس می رسید وسرکاراشرف بقاطر نگرفته درصبر و تحمل می افزودند تااینکه بی باکی وسخن کردن سردار محمد ولی خان گوش زد سخن چینان وفتنه انگیزان گردید ویومیه بحضور سرکار والا تبار رفته عرض داشت می کردند وخاطرخطیر سرکاراقدس را متوحش می نمودند اضافه برآن اخبار کدورت آمیزمکرر از ترکستان می رسید ودر کدورت سردار قیض محمد خان می افزود تاروزی اتفاق افتاد ویك خط به مهر سردار ولی محمد خان ازین راه ترکستان بدست آمد ومنظور حضور بندگان اشرف شد واز نظر گذارش یافت وسخن های خوف ورجاء وبیان های تهدید درخط مذکور درج بود که از حضور سرکار برای برادر خود سردارقیض محمد خان نوشته بود واز حضور اقدس برادرخودرا نامید گردانیده خوف زیادی نشان داده بود گویاسرکار والا عنقریب ترکستان را باید ازسردارقیض محمد خان بگیرد یکه سردار مذکور را از حکومت ترکستان عزل کرده هرگاه ممکن شود وعلاج پذیرد محبوس کابل سازد یکه درکاهد ارسالی خود تقریر نموده بود که متوجه احوال خود شده به لشکر حضور خود پرداخت دارد تا دروقت کاربراگنده وپریشان نشوید ودرزیر دشمن قوی ضعیف نگردید لذاچون بندگان اقدس ازخط فتنه انگیزسردار ولی محمد خان مراسر اطلاع یافت غضب برطبیعت اقدس اشرف استیلا یافت و طاقت تحمل باقی نماند سردار ولی محمد خان را بحضور طلب کرده فرمودند که جواب خط خودرا به حضور مجلس به سرکار اقدس بگوئید وهرجائی که شکایت کردید یك یك ظاهر کنید تابزرگان حضور درحق وباطل آن سخن براستی کنند واز حق نگذرند وملاحظهٔ حضوررا نکنند وآن چیزی که حق باشد بگویند وبیان براستی بیارند . باری سردارولی محمد خان که خطاکار وگناه کاربود وتحریر خط مذکورسراسر برخلاف حق وجادهٔ فتنه انگیزی بود جوابی نداشت سکوت ورزید وسربزیر افگند .

استاد می گوید :

«چرا کاری کند عاقل که باز آرد پشیمانی »

ودیگری می فرماید :

سخن سنجیده گوی تادوست رادشمن نگردانی
به حرف بی تامل آشنا بیگانه می گردد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 235 of 468

استاد ثالث بیان می نماید :

تا نکنی جای قدم استوار　　پای منه در طلب هیچکار

باهمه کاری که درآئی نخست　　رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

مختصر کلام بالا جواب شدن وسکوت ورزیدن وسر بزیر افکندن بعد ازان بندگان اقدس از بزرگان حضور سوال کردند که سزا وار شخص مکار وفتنه انگیز وکذاب چیست ؟ خصوص شخصی که بزرگ وپادشاه زاده باشدوازبزرگی ونام ونشان خود خجالت نکشد ودولتی را بهغازی خراب کند وبرباد بدهد وعالمی را تباه گرداند شما که حضور دارید ازروی حق وراستی بدون کذب دربارهٔ اوچه حکم می کنیدوسزاوارچه نه نمی می بینید جمله باتفاق عرض نمودند که این چنین شخص بندهٔ ناشکر است واز درگاه خداوند غافل افتاده است . سزاوار این کس قتل وزنجیر است تاعبرت دیگران شود بعد بندگان اشرف ازروی غضب سردار ولی محمد خان را محبوس فرمودند وازفتنه انگیزی مذکور فارغ شدند بعد ازان سر کار والا تبار از روی فکر وتدبیر دانستند که معاملهٔ ترکستان و کابل بر هم خورد ودو ستی بدشمنی مبدل گردید ورشتهٔ که پیوند شده بود از گرداید سردار ولی محمدخان بگسلید وخرابی دست داد . حال باید وشاید که بندگان سر کار علاج کار را پیش گیرد وتدارک این واقعه را سررشته بدارد زیرا که ازمحبوس شدن سردار ولی محمدخان البته سردار قیض محمد خان یورش سر داده ورجوع بخرابی می کند . بهتر آنست کهزودتر لشکری بفرستیم وسرحدات را محکم بداریم چنانچه شش هزار لشکر مکمل الاسباب ازسوار وپیاده باشت عراده توپ به سر کردگی سردار محمدسرورخان وجرنیل شیخ میر خان ودیگر افسران جنگ دید بجانب ترکستان فرستادند وامر کردند که تاسرحدات خود رفته استقامت کنید و سرحدات خودرا بهخوبی باخبری وبه هوشیاری شب وروز نگهداری کنیدویومیه اخبارات ترکستان را دانسته شود وبسی کم و کاست بحضور بندگان اقدس عریضه بدارید لهذا بعدازفرمان پادشاه رعیت پرور سردار محمدسرور خان حسب الامر سر کار باافواج خو نخوار ولشکر بی شمار از دارالسلطنهٔ کابل حرکت فرما شده منزل و مراحل طی فرموده بلا توقف درحدود آب کلید رسیده خیمه وبارگاه وسرا پرده برپا کردند بعد ازان متوجه ترکستان وسرحدات آن وحضور سردار قیض محمدخان شدند چنانچه قبل آدمان هشیار وکاردان به جهة روبداد ترکستان فرستاده بودند . درین وقت که وارد آب کلید شدند خبر داران مامور خبرآوردند که سردار قیض محمدخان قبل ازین به چند روز لشکر جای خودرادرحدود آب کلید فرستاده آماده وتیار می باشند وسه منزل از حدود ترکستان پیشتر تجاوز کرده درسرحدات کابل کهدخل بهجمع وخرج ترکستان داشت وارد شده منزل کرده اند.مختصر کلام لشکر کابل ولشکر ترکستان درمقابل همدگر افتاده وشب ها هردو جانب گرمه برآورده متوجه لشکرگاه خود بودند تا دشمن گز نمی تر ساند ودستبرد نکند چنانچه یک هفته بهمین منوال گذارش یافت لاکن سردار امیرمحمد افضل خان مکرر بهجهة سردارمحمدسرورخان فرمان می فرستاد واز جنگ منع می کرد ومی نوشت که خود داری کنید ورجوع به جنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 236 of 468

ندارید تاوقتیکه دشمن شمارا لاچار سازد وعرصه را برشما تنگ گرداند بعد ازان اختیار جنگ با شماست به هر حال بسو میه متوجه لشکر طرفین بود ند وخود داری می کردند لاکن لشکر ترکستان یومیه مایل به جنگ بودندولشکر آرائی کرده رجوع به مقدمه می نمودند لشکر کابل خصوص جرنیل شیخ میرخان که جنگ دیده وجنگ آزموده بودند درصبر و تحمل می افزودند وتدبیرمی کردند ومی خواستند که دشمن رابه تدبیر زبون سازند وبه لشکر دشمن گلوگیر شکست اندازند امالشکر ترکستان فرصت نمی داد وهرروزه اطراف لشکر کابل را چپاول می زد تاآینکه یك هفته در مقابل همدیگر گذارش یافت ولشکر کابل به تنگ آمده ورجوع به مقدمه کردند .

فصل دوم مقدمهٔ آب کلید که ما بین راه کابل وترکستان است وشکست لشکر کابل وفتح لشکر ترکستان

لهذا بعد ازان که لشکر طرفین آمادهٔ کارزار شدند مقدمه را باخود مصمم گردانیدند و کمر به مردانگی بستندو به میدان جنگ رفته صفوف راست کردند وانتظار فرمان بودند تاآینکه ازهر دو جانب صدای ترم و کرنا برآمد وقلك کینه خواه وفتنه انگیزرا روزی خوشی دست دادو به خورسندی تمام آوازداد قدغل مسلمین این بود که صدای رعد آسای برق نمای توپهای آتش فشان زلزله در کنید دوارانداخت و تفنگهای مارتین خانما نسوز زمین معمر که را به جنبش افگند چنانچه زمین معمر که ویرد گاه ازدودتوپ وتفنگ چون شب ظلمانی سیاه وتاریك گردیده بود که دوست ازدشمن شناخته نمی شد باوجود آن زمین جنگ جاومیدان رزم گاه ازخون بهن دلاوران چون جوی چهار جانب روان و سرهای جوانان از ضرب دست یلان باضرب شمشیر بران چون گوی در میدان بهر طرف روان می بود واز خون جوانان وبهن دلاوران جمع جنگ جاه باغات آغشته ویکسان شده بود معهذا آنکه لشکر طرفین واقواج جانبین داد مردانگی دادندو درغیرت ومردانگی کمی و کوتاهی نکردند ودر قتل وقتال بسیار سرموی تقصیر نه نمودند واز گشته پشته ها ساختند و میدان جنگ را مملو از کشته وزخمی نمودند وهزاران پدررا بی فرزند وفرزندان را بی پدر کرده بداغ یتیمی سوختند وچندین عیال و اطفال را درجرگه یتیمان و بی کسان ماندند وهنوز دست ازقتل باز نمی دارند تافرصتی که طرفین ازقوت دست ریزو افتادند ودرمیدان جنگ متفکر به حال خود درماندند . نه دست ستیزونه پای گریز لاکن تقدیر ربانی را کوشش سود نبخشد وتردد بسیار فایده ندارد چنانچه استاد می فرماید :

بافضا کار زار نتوان کرد
گله از روزگار نتوان کرد
کردگار هر چه می کند نیکوست
حکم بر کرد گار نتوان کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 237 of 468

خلاصهٔ سخن ازطلوع آفتاب الی نصف النهار جنگ پیوسته بودو درزد و خورد کمی وکوتاهی نکردند وبه‌مردی کوشیدند وبه‌مر دانگی جوشیدند ودادمر دانگی دادند تازمانی که یک پاره شکست فاحش به لشکر کابل افتاد وروی‌از معرکه گرداندند وفراری شدند وراه کابل پیش گرفتند وهمچنان شکست فاحش خورد نبه که سر ازپا نمی شناختند مشاعر می گوید:

جامه‌اش‌زین غم نمی‌آید برون هربار سرخ
رنگ هادارد‌بهارو جنگ‌را آسایش مباش

اکنون محرر کتاب لاچار است که دیده وشنیده رابابد وشاید داخل کتاب کند یک‌را‌یک‌وبدرابه‌ی رسدحال‌لازم‌افتاد فقرهٔ که‌شنیده دارم‌تحریرنمایم هرچندازشخص کامل نشنیده ام اما به صدق اقرب است مختصر مدعا اینکه سردار محمد رفیق خان در کابل مقتول شد و سردار محمد شریف خان بجانب قندهار فرار گردید جرنیل شیخ میرخان مابین خوف و رجاء شب را بروز می آورد خصوص در وقتیکه سردار کابلان سردار محمد اعظم خان وسردار کل سردار عبدالرحمن خان بالشکر های فراوان بجانب قندهار روان شدند وجرنیل شیخ میر خان را سرکردهٔ لشکر نمودند ودر کابل ماندند خیلی خوف بالای مذکور غالب شد وقصد کرد که از کابل فرار شود اما نشد ومصلحت ندید لاچار در کابل به حضور سرکار اشرف خود داری کرده متوجهٔ احوال پر اختلال خود می بود اتفاقاً اسبابی پیش آمد که گویا باعث نجات جرنیل مذکور شد. اینکه باسردار محمد سرور خان مأمور سفر ترکستان شد و در آب کابه منزل کرد همینکه خیمه وبارگاه برپا شد ولشکر یان جا بجا شدند از همان فرصت جرنیل شیخ میر خان به لشکر ترکستان را بطه کرد وخود را به قسم وعهد نامه پیوند داد وخرابی لشکر کابل را به ذمه گرفت این بود که در یک هفته چند نوبت لشکر ترکستان حمله کردند وجرنیل مذکور لشکر کابل را مانع شدند که تقابل ورزند زیرا که مقصدی ازخود داشتند واز حضور سردار محمد سرور خان به تدبیر رد می کردند تا اینکه کار لشکر کابل پراگنده شد وغیرت دا منگیر گشت بعدازان به جنگ افتادند وداد مردانگی دادند چنانچه لشکر ترکستان را عقب نشانده بازو جود این قدر مردانگی وجنگ آزمائی یک باره شکست خورده وپراگنده شدند بعد از شکست تامی لشکر کابل متحیر و متفکر به‌احوال پر اختلال خود ندانسته یکی از دیگری سوال می کردند که این چگونه شکست بود که به لشکرما لشکریان دست داد اکنون ظاهر شدکه‌این تفرقه افتادن وبعد از فتح نمایان شکست فاحش خوردن نتیجهٔ نمک حرامی جرنیل شیخ‌میر خان است که‌به‌تدبیر برای لشکر کابل خرابی پیش آمد قصه‌کوتاه این‌بود که‌لشکر کابل فراری شدند وازمعرکه روی‌برتافتند ومنهزم گردیدند سردار عالی محمد سرور خان که‌درمیدان جنگ چون شیرژیان استاده بودند وترغیب جنگ می کردند چون کارلشکر خودرا دگرگون دیدند باقلیل‌خدمتگار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 238 of 468

دست از جنگ کشیده باهزار غم واندوه بجانب کابل فراری شدند بعد ازآن لشکر ترکستان که ظاهر وهویدا عقب رفته بودند ونا دانسته فتح برای شان گویا ازغیب حاصل شد ناصر الامن عنداللہ ازعالم غیب تائید ایزدی مددگار گشت بافتح و فیروزی جیب و دامان رااز تاراج لشکر گاه کابل پرساخته به خیمه و بارگاه خودرفتند وبه قرار نشستند وبه عیش وعشرت کوشیدند بعدمتوجه قتل گاه شدند ومقتولین لشکر طرفین را دفن کردند وزخم مجروح هارا بجراحان قابل وداشتند سپردند تامعالجه بدارند درباب شیخ میر خان جرنیل که باعث شکست لشکر کابل شده بوددرین وقت درگوشهٔ نشسته تماشای هردولشکررا می کرد متوجه فرار شدن بندگان سردار محمدسرور خان بود که زودتر برطرف شوند تانیک حرامی مذکور بهتر به لشکر ترکستان ظاهر گردد بهرحال بعدازفتح وفیروزی که وارد لشکر گاه خود شدند بعدازآن بهامر سرکردهٔ لشکر ترکستان جرنیل شیخ میر خان که باعث شکست لشکر کابل شده بودنامبرده رابه عزت تمام ازجنگ جاگرفته داخل لشکر گاه خود کردند وخیمه وسرایرده برای جرنیل مذکور برپا نمودند وشب وروز در عزت مذکور می افزودند بعد ازان رویداد جنگ وشکست لشکر کابل وته بیرات جرنیل شیخ میرخان درذابل شدن افواج کابل وفتح لشکر ترکستان را باخدماتیکه از ایران ترکستانی بهظهور رسیده بود بحضور سردارقیض محمدخان عریضه فرستادند بعد از چندی خلعت های نظامی بهجهت افسران لشکر باافزونی تنخواه و نوازشات بسیار فرستادند ودر فرمان جمیع افسران را بامنصب افزون امیدوار نمودند وفرمان دیگر اسمی جرنیل شیخ میرخان که سراسر نوازشات ومهربانی بود باخلعت جرنیلی ویك قبضه شمشیر جوهر نشان ویك راس اسپ کوه پیکر تازی نژاد بازین وبراق طلا فرستاده باموجب تحسین وآفرین طلب حضور فرمودند چنانچه جرنیل مذکور را با اعزاز واکرام تمام خیمه و بارگاه وخدمتگاران رساله وپلتن جانب تخته پل بحضور سردارقیض محمدخان فرستادند ولشکر آب کلید درحدود آب کلید آماده وتیار وتیکه داری سرحدات خودرا می کردند و امیدوار آمدن لشکر کابل بودند اکنون لشکر ترکستان رابه عیش وعشرت بگذارید وچند کلمه از دارالسلطنهٔ شهر کابل وحضور سرکار امیر محمد افضل خان شنو ید ،

لهذا چون سردار محمد سرور خان از آب کلید شکست یافته با لشکر پراگنده وارد دارالسلطنهٔ شهر کابل شدند سرکار امیرمحمد افضل خان از مشاهدهٔ این احوال متفکر ومتحیر شده غریق دریای حیرت گشته پیك خیال را بهرطرف جولان داده بعد ازفکر واندیشهٔ بی شمار وتأمل بسیار راجع بهطلب سردار محمد اعظم خان وسردار سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان شدند چنانچه به این عنوان فرمان فرستادند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 239 of 468

(سوادفرمان پندگان سرکار)

ارجمندا سردار محمد سرور خان از تقدیرات ازلی از مقدمه آب کلید شکست یافته وارد کابل شدند تامیرده را بخدمت شما فرستاده درقندهار حاکم بگذارید وامرو نهی قندهار را بوی تسلیم کنند وبقدر کفاف که لازم میدانید لشکر بگذارید وبردی سرشته قندهار را بسته کرده خود شمایان بلاتعمل عازم کابل شوید ودرآمدن خود تاخیر نکنید وبسرعت عازم حضور فیض ظهور شوید که در تاخیر آفتهاست طالب را زیان دارد . لهذا چون فرمان سرکار والاتبار درقندهار بحضور سردار کلان وسردار سالار رسید وازشکست لشکر خود شنیدند متحیر وپریشان شدند بعدازان بصلاح وصواب دید سردار کلان دربین کهفته خودرا از سرشته قندهار فارغ ساخته وخودرا بالشکر کافی آماده سفر دارالسلطنه نمودند بعد از ان سردار محمدسرورخان راحاکم بالاستقلال باافواج نظامی وملکی فرموده وسردار محمد عزیز خان را که برادر سردار محمد سرورخان بود بسپاه سالارلشکر قندهارساخته باخلعتهای فاخره سرافرازفرمودند وسردارمحمد شریف خان که درقندهار معطل شده بودند نامبرده را دلاسا کرده بهمراهی خودعازم کابل شدند ودومنزل رابکی کرده بسرعت تمام خودرا با لشکریان وارد کابل نموده بحضور سرکار والاتبار رسیدند وچون قضیه بدرپا پیوستند سرکار ذری الاقتدار از دیدار سردار کلان وفرزند دلبند مسرورگردیده بملاقات سردار محمدشریف خان خرسند شدند ودربارهٔ سردار مذکور محبت ونوازش فرموده مسند نشین بارگاه وپهلونشین اقدس والانمودند خلاصه کلام مدت قلیلی ازآمدن سردار کلان و سردار عبدالرحمن خان درکابل گذشته بود که خبروحشت انگیز واخبار سراسر ستیز از ترکستان رسید مضمون اخبار آنکه بعدازمقدمه آب کلیدسردار فیض محمدخان بسی متفکر شده ازحضور سرکاربعزوف کلی شب را بروزمی آورد عاقبت بسرکار امیرشیرعلیخان عریضه فرستاده وخواهش کرد که پندگان سرکار عازم ترکستان شوند که غلام بجان ودل بخدمت حضورشان جان فدا کنم این بود که محمد علم خان پیشخدمت ازهرات بامر سرکار عازم ترکستان شد واز سردار فیض محمدخان عهدنامه گرفت ویا قرآن مهر کرده وعریضهٔ اخلاص مندی واپس روانه هرات گردید احتمال دارد که پندگان امیرشیرعلیخان عنقریب عازم ترکستان شوند چنانچه مردم ترکستان کما حقه میدانندودرتمامی ترکستان شهرت یافته وبربان مردم جاری است باری سرکار امیر محمد افضل خان که این اخبارا ملاحظه کرد واز نظر گذرانیدنست که سردار فیض محمدخان ازفتنه انگیزی دست برنمی دارد بعدازان امر به تهیه لشکر کردند ولشکر دارالسلطنه کابل رامنظم فرمودند ورفتن ترکستان رابخودمصمم نمودند لاکن سردار سالار عبدالرحمن خان مایل برفتن ترکستان نبودند وازطریقه صلح وصلاح سخن میکردند ودر تاخیر می افزودند زیرا که باسردار فیض محمد خان عهدنامه کرده بودندو بخاطر داشتند که عهد شکنی نشود امابندگان سرکار مقدمه آب کلیدرابیان میکردند ومیفرمودند که عهدشکنی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 240 of 468

از سردار فیض‌محمدخان مظهور نیست اکنون زودتر لازم‌تر کستان شرید ودشمن رافرصت
ندهید که قوی میشود لهذا بهمین گفتگو شب را بروز می آوردند که خبرورود امیرشیر علیخان
بترکستان رسید واخبار رسیدن شان در کابل بحضور سر کار والا نیز اخبارشد بعد ازان
بندگان اقدس در غضب گردیده فوراً سردار ولی‌محمد خان رامحبوس وار بجانب قندهار
فرستادندوسردار عبدالرحمن‌خان رااز برفتن ترکستان کردا کنون‌سردارعبدالرحمن خان
راهنه تهیه وتدارک لشکر کشی وعزم رفتن ترکستان بگذارید
چند کلمه‌سخن ازروئیداد ترکستان وورودسر کار امیر شیر علیخان بترکستان شنو ید ،

چون‌قبل‌ازین ازورودامیر شیرعلیخان ازهرات بترکستان‌بخواهش سردارفیض‌محمد خان
تحریر نموده‌بودم که‌سردار فیض‌محمدخان باعهدنامه وقرآن‌مهر کرده‌سر کارامیرشیر علیخان
رابترکستان‌طلب کرده بودندحال‌از رویدادترکستان‌وگزارشهای فیما بین‌امیرشیر علیخان
وسردار فیض محمدخان تحریر میدارم بعد از آنکه سر کار امیر شیر علیخان بعهد
و قسم از هرات وارد ترکستان شدند وسردار فیض محمد خان
بحضور سر کار شب وروز بخدمت گزاری و کمربندان قشانی بسته لحظهٔ تغافل نمی‌ورزید
چنانچه درزمان آنکه سرشتهٔ لشکرهای ترکستان‌را موده بحضور بندگان اقدس‌خدمت
خود را منظور گردند بعد ازان سر کار والاازتخته‌پل حرکت‌فرماشده بالشکر کثیر
سردار فیض‌محمدخان بادریای‌لشکر که ازموروملخ بیشتربود وارد منزل گورمار شدند
وخیمه‌وبارگاه بارج ماه رسانیدند ویکهفته باعث بعضی امور لشکری و بجهت برخی‌انجام
سفردرمنزل‌مذکور توقف کردند باقیمانده شکست وریخت‌لشکری باقی نماند ومکمل‌شود
زیرا که‌طول‌سفردشمن قوی‌پیش‌روبیاشد، اکنون قلم‌دوزبان رجوع بشکایت‌داردومیخواهد
که‌شمهٔ ازافغانستان وزمانه بدرفتار ونفاق مردم افغانستان وکمی وخورد وبزرگ
شکایت کرده ثانی ازمطلب سخن‌راند چنانچه دوبرادر درخطهٔ افغانستان باید نفاق اندیش
باشدهرگاه نفاق‌را ازدست بدهندگویا درعظمت وشوکتشان نقصانی‌پدیدآید ومردی
ومردانگی‌شان خلل کلی پیدا کند واین تقریری که محرر کتاب تحریر میدارم در جمیع
مردم ولایت ظاهراست مصدقات این‌مقال رویداد سردار فیض محمد خان وامیر شیرعلیخان
است‌بهزار عهد وقسم امیرشیر علیخان‌را از هرات بالتماس خود اهش کردند وسر کار
امیرشیر علیخان‌را پادشاه وخودرا فرمان بردار قسم خوردند دراینوقت که‌پنج روزی‌از
ورودسر کاردرترکستان گزارش‌یافت همان‌عهدوقسم باقی نمانده‌وخیال سردارفیض‌محمدخان
فاسدگشت وجمع‌امور ملکی ونظامی‌را باختیارخود انجام میداد وبسر کار والا رپوت
نمی کردند وبزرگی‌سر کار را اصلامنظور نمی‌نمودند وبرعکس قسم‌عمل‌می کردندزیرا که
درعهدنامه داخل کرده بودند که هیچ امری‌را بدون‌فرمان سر کار نکنم خواه‌جزوی باشد
خواه کلی‌اما حال‌ازهمه گذشته خودرا سریر آرای ملک وولایت دانستند وسر کاراقدس‌را
بچوی‌پشته نکردند بلکه‌درحکم نظربند محسوب نمودند لاکن‌بندگان امیرشیرعلیخان که
پادشاه زیرک وصاحب تدبیر وسیاه پیشه‌بودند شب‌وفراز دنیارابسی دیده وپیموده بودند
اصلا بخاطراو نمیگذراندند ودر تحمل می افزودند وصبرو شکیبائی میکردند چنانچه استاد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 241 of 468

میفرماید مصرعه برغر بزک چون ... افتد تحمل ایدش بخلس کلام ازرفتار و کردار سردارفیض محمدخان مبال مذکور شنیده ویك بیك اطلاع یافت سردارفیض محمد خان شوهر خودرا بحرم سرای طلب کرده سرزنش کرده وفرمود که این چه رفتار است وا ی چه کرداراست که باصر کبارامیرشیر علیخان پیشه کرده اید وهم چنین پادشاه بزرگ را ازمملکت بقسم آورده امروز بخیال نمی گیرید گویا قطر بند کرده ومنظور نمیدارید وخودرا بدام عالم میسازید فردا بدنامی را چه نحو ازخود دفع میکنید ازین خیال باطل درگذرید وزودتر معالجه کنید وبحضور پادشاه قوی شکن رفته عذر کنید و بندگان سرکار را از خود خرسند بگردانید خصوص که اینچنین مقدمه بزرگ پیش رو دارید وکوه گیر است باری ،

شعر

بر سیاه دل چه سود گفتن وعظ بر و د میخ آهنین بر سنگ

بهرحال سردار لشکر برادر عبدالرحمن خان که جمع ترکستان را بوی تفویض کرده وخطهٔ ترکستان را بوی بخشیده قابت سردارمذکور چه وقا کرده که باصر کبارامیرشیرعلیخان کهمهمان است وفا کند باری آن مرد که مال سردارفیض محمدخان نصیحت کرد وسرزنش نمود ودلیل گفت سودمند نشده تاثیر نه بخشیدلاکن شاعر میگوید ،

فرد

دهقان سال خورده چه خوش گفت باپسر کی ورچشم من بجز از کشته ندروی

اکنون چون سخن ازسردار فیض محمد خان درمیان آمد مخبر کتاب ازهمان زمان حکایتی دارم که مناسب همین موقع است که بایدتحریر دارم تا در کتاب هذا یادگار بماند تقاره شاه نام بقیری بود قوی هیکل سیط بازو پیرو مرشد سردار فیض محمد خان بود وسردارمذکور چنان مرید بااخلاص بود که سخن ازرا وحی آسمانی درباره خود میدانست روزی پیرازعالم کرامات سردار فیض محمد خان را پادشاه ساخت واقتدارستان را تا دروازهٔ صندل بوی عطا فرمود سردار مذکور چنان قدرت وخرسندی از کرامات پیر حاصل کرد که یکصدویکتوپ تادیانه فرمود وچنان عقیده کرده که دیگرجای چون وچرا باقی نماند وبصدق سرچون کرد وخودرا پادشاه قوی شوکت قیاس کرده تا دروازهٔ صندل خودرا فرمان فرمادید این بود که بچال قاصد بمساز ورود سر کبارامیرشیرعلیخان راانتظار نکرده گویا گرفتارمیکرد وخاطرداشت که سلطنت افغانستان را چون چون وچرا نه میدارم وخودرا ازافغانستان فارغ ساخته بمداران دیار هندوستان قدم رنجه کرده تا دروازهٔ صندل رفته بهرشهر وبیار حاکم می گذارم و واپس در کابل آمده استقامت میفرمایم وسکه وخطبه بنام نامی خود میزند ازقضای الهی سردار مذکور کابل را ندیده در قلعهٔ الا داد خان پنج شیر بضرب گلولهٔ توپ ازپای در آمد وبمرادخویش واصل شد وپیر بیچاره کذاب برآمد باری از کردار و گفتار ورفتار خود پیر سخن رانم وسرمطلب بازگردم در زمان حکومت نایب محمدعلم خان که مخبر کتاب در ترکستان بود مه پیرسردارمذکور محمدخان تقاره شاه مذکور باغچهٔ گل کاری آبشار خوبی داشت که مشهور تکیه خانه پنامیدند دوار گلهای رنگارنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 242 of 468

وسبزه زارهای دلپذیر وآثار های بی نظیر که دمار از فردوس برین میبرد مملو وتماشا جای خوبی بود چنانچه درشهر ودیار ازین گونه باغچه‌ها موجوداست وهرروزه خیل خیل مردم بتماشای سبزه وریاحین وسازوسرود رفته ساعتی توقف میدارند ودماغ هارا معطر کرده برمی گردند خصوص چرسی وبنگی وگو کناری که گویا منزل‌شان در آنجاست لاکن خود نقاره‌شاه که پیر دیراست درگوشهٔ بهبت‌خود سکوی مناسب ساخته دارد که ازچرس وبنگ وغیره درحضورش موجوداست هر کس خواه چرسی وخواه بنگی وغیره چیزی که خواهش کند وجه گرفته میدهد مقصد کم کرارشهای‌شان از بقرار است وخود نقاره شاه قاعدهٔ داشت که یک یک نقاره کلی بزرگی داشت که روزبازار نقاره‌را بدست گرفته دربازار دوکان بدوکان گدائی میکرد ومردمان ازروی اخلاصی که باوی داشتند درنقارهٔ مذکور نقدوجنس میانداختند چنانچه نقاره مذکور ازوجه گدائی چه ازنقد وچه ازجنس پرمی شد تاآنکه مرگ دامنگیرشد ونقاره شاه فوت کرد نایب محمدعالم خان که سرپرآرای ترکستان بود محرر کتاب راحضورخود طلب کرد امر کرد که مردمان دربارهٔ نقاره شاه سخن میکنند که صاحب دولت‌است ودولت مذکور درتهزمین دفن‌است باید در منزل مذکور بروید وتمامی خانه‌ودر ودیوار خانه مذکور را تماکسانه زیروزبر کنید وگوشهٔ ازمنزل مذکور باقی نماندتاآنکه سقف‌خانه مذکور خالی‌از چیزی‌نباشد زیرا که این سخن اززبان مردمان‌دانا شنیده‌میشود ودلیل واضح‌هم دارد که این شخص پیر مرشد سردار فیض‌محمدخان بوده‌است. بهرحال محرر کتاب درمنزل نقاره شاه رفتم وحسب‌الامر زمین خانه‌را ابتدا کافتم ازطلاء وروپیه قران وتنکه بهارائو یکوزه ها یافتم ودریک کوزه یاموی خطائی چندانه دیدم افطرازنقره کوزه های روغن‌زرد وروغن دنبه وخم های برنج وماش وفروت وغیر وذالک مملو دیدم که تمامی کرم زده وخراب‌تر شده بمردم نشان داده بهاک‌زمین یکسان کردم چنانچه مردم که حضورداشتند ربچشم‌سردیدند بحیرت افتادند بلکه ملامتی نقارهشاه بسیارگفتن های که اسمورم نداشتند وبعضی‌مردمان که‌اخلاص کیش بودند نقصان کلی کرد وبدنام زمانه ورسوای ازخود وبیگانه شدند. میتصر کلام سخن بدراز کشید.

شعر

کجا بودم اکنون فتادم کجا — عنان سخن شد ز چنگم رها
بچنگک آورم بار دیگرچه حوت — فرمان حی الذی لا یموت

ابتدا سردار فیض محمد خان که بامر پیر چهانگیرشده بود بدون ازفرمان سرکار امیرشیرعلیخان از گورمار حرکت‌فرماشدند روزدوم درقصبهٔ تاشقرغان رسیده سه‌روزدیگر توقف کردند واستقامت‌نمودند که هرگاه بعضی‌امور ضروری باشد انجام داده عازم سفر گردند چنانچه بعدرشته نمودن بعضی انجام‌سفری ازتاشقرغان مراجعت کرده بادبد به واحتشام ازراه غوری‌عازم‌دارالسلطنه کابل‌شدند امارقتار وکردار سردار فیض محمد خان یومیه ازحداعتدال تجاوزمی‌نمود. باوجودیکه پادشاه زاده‌بود لاکن بایندگی سلطنت بزرگ ارسیده بودند بیکباره ازجادهٔ‌خود تجاوز کرده مغرور حرف نقارهشاه ومغرور

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 243 of 468

دولت وشوکت واشکر بی‌شمار خودشده یکروز باعث حرکت کردن ازحضور سرکار
امیر شیرعلیخان نمی گذشتند واطلاع نمی‌دادند بلکه بمعرفت دیگری ریوت نمی کردند
منزل بمنزل باختیارخود منزل میزدند اماسرکار ذوی‌الاقتدار از کمال بزرگی وشوکت اصلا
بخاطر نمی گرفتند وقرارسابق بخوشدلی ومحبت می گذراندند وباسم امیری قناعت کرده
شبرا بروزمی آوردند ومنزل ومراحل طی‌فرموده باسردار فیض‌محمدخان‌ازدرمهر ومحبت
سخن‌میکردند تااینکه وارد غوری‌شدند وچندروزی درغوری استقامت کردند تااسب وآدم
قدری آسوده‌شده آسایش یابند چون‌چندیومی گزارش یافت واز جمع کار های دولتی
ولشکری فارغ‌شدند بعدازآن مکمل ومسلح باشوکت جمشیدی ودبدبهٔ دارائی و صولت
کی‌خسروی وحشمت‌سکندری ازغوری بجانب‌دارالسلطنه کابل حرکت‌فرما شد ند اکنون
سردار فیض محمد خان را با لشکر تسر گستان وسر کار دل شکسته ا قد س والا
امیر شیر علیخان رواه بجانب کابل در رفتن بنگذ اریم چند کلمه از رویداد
دارالسلطنه کابل و حضور سرکار امیر محمد افضل خان شنو یده ،
لذا یومیه‌اخبارات متواتر که‌همه صحت داشت ازترکستان بحضور سرکاروالاتبار در کابل
میرسید وبنده گان اقدس‌سردار سالارلشکرسردار والا عبدالرحمن خان را برفتن ترغیب
میکرد وتا کید می‌فرمود لاکن سردار عبدالر حمن‌خان درصبر و تحمل می افزود و باعث
قسم‌می‌خواست که‌عهد شکنی‌ازطرف سردار فیض محمد خان بظهور پیوندد دوتا زمانی که
از کوتل هندوکش نگذرد از کابل حرکت نمود ، چنانچه دو این باب سرکار اشرف
از فرزند خود سردار عبدالر حمن خان آزرده خاطر بو دند تا اینکه و اضح سر دار
عبدالرحمن‌خان رابحضور طلب کرده امرفرمودند که‌ای‌فرزند مدعی‌با دریای‌لشکرنزدیك
شد کناره گیر کشت سیب تا خیر چیست و مقصد از تحمل کدام هر گناه دشمن قوی داخل
کوهستان شد گویا کابل ازدست رفت زیرا که سر کار امیرشیرعلی‌خان بالشکر است
ودر کابل اعتبار کلی دارد بعد ازان عرصه‌تنگ می‌شود وراه چاره مسدود می گردد
خوب میدانید که‌مردم افغانستان نفاق اندیش است ونفاق‌را دوست میدارند وشب وروز
بی‌نفاق هستند خصوص می خواهند که درهرسال وماه یك پادشاه جدیدبدست آیند وبجنگ
آرند تاموجب طوفی‌شان گردد واز پاد شاه نو جیب و دامان را پرساز ند چون بندگان
سرکار اینقدر تکلم فرمودندودرباب رفتن تکرار نمودند بعدازان سردار عبدالرحمن خان
درمقابل فرمان های سرکار دلیل‌های قاطع وبرهان‌های‌ساطع درخصوص عهد وپیمان‌وقسم
عرضه‌داشت نموده خودرا از گناه بحضور سرکاربری‌ساخت وبندگان‌اقدس‌را ازبیان حالتی
موافق وسخن‌های لایق خورسند گردانیدند واز حضور فیض ظهور اجازهٔ لشکر کشی
گرفت لهذا چون لشکرهائی دارالسلطنه قبل‌ازان مکمل‌و مصلح‌وآماده‌و تیار بود فورا
حرکت فرمودند درخصوص لشکر داری و لشکر کشی و غم خواری لشکر ومتوجه بودن
درجزوی و کلی شان بندگان سردار عبدالرحمن‌خان ثانی نداشت وشاهزاده‌هائی افغانستان
بجز ازسردارمحمدعلی‌خان‌مرحومی کسی بااوهمسری‌نمیتوانست کرد چنانچه‌قبل ازین تحریر
نموده بودم که‌بالشکر یان گویا برادر بود ورفتار پدری میکرد علی الخصوص در قانون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 244 of 468

جنگ ونظام داری درخطهٔ افغانستان طاق بود بهرحال چون خاطر عالی متعالی اعلی
سردار سالار دلاور وازمکمل شدن و امورات لشکری از جزوی و کلی جمع شده
ولشکرهارا درپیرون شهر حرکت دادند بعدازان بحضور پادشاه قوی شوکت رسیده عرضه
داشت کردند وفرمان رفتن خواستند بندگان اقدس که قبل ازین از زبان فرزند خود
حرف عهد نامه شنیده بودند امر کردند که هرگاه چنین باشد چند روزی تحمل کنند
تاسردار فیض محمدخان از کوتل هندوکش بانجانب حرکت کند وعهد و قسمی که شما
باخداوند بسته داشتید بجا آورده شود بعدازان ازدرگاه خداوند امیدوارم که به همین
نسبت فتح کامل حاصل کنید خاص کلام هنوز سردار عبدالرحمن خان از کابل ازحضور
سرکار حرکت نکرده بودند که ازقضای الهی بندگان اقدس ناخوش وبستری شدند ومرض
دامنگیر اوشده وساعت بساعت مرض قوی گشت حکمای حاذق وطبیبان صادق که همه درعلم
طب وحکمت حکیمی افلاطون عصر وزمان خود بودند شب وروز معالجه می کردند وبحضور
حاضر بودند وزمان به زمان متوجه لحظه به لحظه پرداخت در مرض می کردند ولمحهٔ
کناره نمی شدند اما فائده حاصل نمیکرد زیرا که حکیم مطلق پروردگار برحق بود
وقدرت کامله خداوندی دخلی بمعالجه بنده بی اختیار ندارد.

(رباعی)

چون حاصل عمر فریبی ودمیست — روداد مکن گرت بهردم سنمی است
مغرور مشو بخود که اصل من و تو — گردی و شراری ونسیمی و دمیست

بهرحال مقصد دگراست این بود که حاکم نشین های کوهستان ازحدود پنج شیر وبجرو
وغیره که پیوسته بسرحد ترکستان بودند متواتر عریضه میفرستادند ورپوت پومبه راعیکردند
که سرکار امیر شیر علیخان وسردار فیض محمد خان با دریای لشکر از جانب خوست
واندرآب عازم کوهستان است وبدو سه یوم نزدیک پنج شیر وبجرو میشوند اطلاع عریضه
نمودیم اضافه بر آن مردم فقراچه نحو درمقابل لشکر نظامی استقامت خواهد کرد و چگونه
تقابل ورزیده وبایچه منوال گوشمال کنار لشکر دشمن را دست برد خواهد زد هرگاه
سردار سالار لشکر غلام نوازی کرده قبل از ورود سالار فوج نظامی از سوار و پیاده
بسرعت مرحمت فرماشوند عجب نیست و ممکن است که بعد ازان شب وروز از هرجانب
که توانیم دست بردی بداریم وشب خونی بزنیم وهرگاه علاج یدبرد وزدو خوردی نم
بکنیم تا چند روزی که بندگان سردار بالشکر های خونخوار برسند ولشکر ترکستان را
سر زنش بدهند لهذا چون عریضه حاکم پنج شیر وغیره رسید وازنظرگزارش یافت فورا
سردار عالی مقدار بحضور رسیدند گان اشرف وقته رخصت حاصل کردند
ودعا وفاتحه گرفته با دریائی لشکروافواج بیحد و مر ازشهر کابل حرکت فرماشدند
وبسرعت کوچا کوچ خودرا در منزل چهارپکار رسانیده خیمه وبارگاه وسرایردهٔ زرنگار
برپا کردند وسه روز درمنزل مذکور توقف فرمودند اینبود که عریضه دیگر از حاکم
پنج شیر رسید که لشکر ترکستان در نزدیک پنج شیر رسیدند وغلام خودرا باندیر از دست
برد دشمن نگاه داری کرده انتظار ورود قدوم فیض لزوم بندگان عالی میباشم لهذا

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 245 of 468

سردار دلاوره سردار عبدا لرحمن خان که عریضه ثانی را ملا حظه فرمودند تاب وطاقت
برجگر شهزاده غضنفر باقی نمانده بسرعت حرکت فرمودند وخود را بافواج
خونخوار دراب دریای چهاریکار رسانیده فرود آمدند فردای آن از دریا گذشته بجانب
دشمن مرحله پیما شدند تااینکه دراب دریای کوهستان رسیده بارگاه باوج ماه رسانیدند
وبادل قوی وحشمت وجاه برتخت سلطنت نشستند از آنجانب لشکر ترکستان از حدود
پنجشیر حرکت کرده چون موج دریا نزدیک قلعه الله داد لشکر گاه ساختند و بارگاه
باوج ثریا برپا کردند وانتظار لشکر دشمن می کشیدند چنانچه سردار شیرشکار دشمن
افگن سردارعبدالرحمن خان از ورود لشکر ترکستان شنیده بسرعت تمام چون شیر غضنفر
نزدیک قلعه الله داد خان رسیده سد راه دشمن شدند گویا لشکرطرفین انتظار مقدمه بودند

فصل سوم

مقدمه لشکر کابل باالشکر ترکستان درحدود قلعه الله دادخان وشکست لشکر ترکستان بر کاب سر کار امیر شیرعلیخان وفتح کردن لشکر کابل (بر کاب سردار عبدالرحمن خان)

مختصر کلام چون هردو لشکر .....

مختصر کلام چون هردو لشکر درمقابل همدیگر افتاده شب را بخیال جنگ بروز آوردند اما بندگان سردار عبدالرحمن خان دربیان حال این مقال رابیان می فرمود،

یا کار بکام دل مجروح شود — یا مرغ دلم برفلک روح شود
امید من آنست بدرگاه خدا — کابواب سعادت همه مفتوح شود

لاکن هاتف غیبی دربارهٔ لشکر ترکستان وفتح کردن سردار فیض محمد خان این بیت را ادا می کرد،

بیت

زان بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد — درده که نشاط عمرطی خواهم کرد
مستم کن بیخبر زاحوال جهان — تاسر جهان گویت ای سره مرد

خلاصه مدعا اینکه بندگان سردار عبدالرحمن خان را مقصد این بود که عهد شکنی ازحضور بندگان ما نشود ودست برد اول از طرف سردار فیض محمد خان بظهور رسید چنانچه در جمیع افسران نظامی دید که خبر داده بودند که پیش دستی نکنند و بدشمن واگذارید که ابتداء ازدشمن حرکت بیجا صادرشود بعد ازان ازدرگاه خداوند امیدوارم که فتح وظفرهم عنان لشکر ظفراثر باشد باری سخن بطول نکشد که دو جانب لشکرها انتظار جنگ میباشند و کمر به جنگ بسته اند .

« تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد »

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 246 of 468

اما سردار فیض محمد خان که خودرا یامر تقاره‌شاه فقیر پادشاه با لاستقلال وبحیال خود صاحب سریر دولت افغانستان‌تا در وازهٔ صندل‌افضل‌ازان لشکر بی شمار درمدنظر موجود داشت از جادهٔ خود تجاوز کرده ومغرور شد بخاطر می‌گذراند که اول‌دشمن فعلی را ازپیش برداشته و ذلیل میکنم وفرار دشت ادبار می‌سازم بعدازان سر کارامیر شیرعلی خان‌را که‌نظر بند یا حضورم است محبوس مطلق می‌دارم امید است که بهمین تدبیر سلطنت افغانستان بدون مخل بدست آید و دشمن‌باقی‌نمانده وخطبه بنام نامی خود خوانده سکه باسم سامی‌خود زنم وملک‌موروثی که‌ازپدر باقی مانده کما کان تصرف دارم لا کن استاد می گوید :

« این خیال است و محال است و جنون »

ودرین خیال باطل حکیم دیگر می فرماید :

فرد

جامه ات زین خم نمی آید برون هربار سرخ
رنگ ها دارد جهان مغرور آرایش مباش

وشاعر دیگری می نویسد :

فرد

ترسم نروی بکعبه ای اعرابی کین ره که‌تومیروی‌بتر کستان است

بهرحال سردارفیض محمد خان همین مقصد خود را بعد مت کاران معتبر ومعتمدان دربار دانسته کرده امید وار به چنین روزی بودند لا کن از تقدیر از لی وا قف نبوده مغرور جان خود و گرفتار کبر و نخوت بوده به غفلت می گذراند فرد استاد است:

فرد

تکبر عزا زیل‌را خوار کرد بر ندان لعنت گرفتار کرد

اکنون مقدمه در مابین درلشکر ماند وسخن متفرق افتاد فاما مقرر کتاب‌لاچار است که اول ازهر گوشه و کنار که نتیجه می‌دهد داخل کند ثانی از مقدمه سخن رانند حالا لازم افتاد که شمهٔ از رویداد سردار عبدالرحمن خان ولشکریان سردار مذکور تحریر گردد روزیکه لشکر کابل‌بر کتاب سالار خود ازدریای کوهستان گذشته درحدود قلعه الله داد خان لشکرگاه فرمودند مردم کوتاه اندیش کوهستان که مدام شورانگیز بودند واینچنین روز ها را از خداوند می خواستند خصوص که اخبار ناخوش سر کار افدس را در کابل شنیدنداضافه‌بران متواتر فرمان های امیرشیرعلیخان‌برای شان‌میرسید ومردم کوتاه‌اندیش‌فتنه‌جوی‌فوراً ازدولت کابل‌روگردان‌می‌شدند چنانچه‌تمام‌مردم کوهستان سربشورش برداشتند وازهر جانب دست‌تعدی دراز کرده لب‌دریای کوهستان وپنج شیررا حصاری کردند وراه رفت‌وآمدرا مسدودنمودند وارسال ومرسول کابل بسته‌شدازین‌رهگذر بندگان عالی‌پراگنده وپریشان روزگار گردیدند زیرا که ناخوشی سر کار وبی فرمانی مردم کوهستان وارسال‌ومرسول راه کابل بکلی‌مسدود ودشمن‌قوی در مقابل بودن خیلی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 247 of 468

پریشانی بزرگ است لاکن سردار دلاور باوجود اینقدر کدورت وپریشانی تکیه بر رضای الهی نموده بادل قوی چون سمر سکندر پابرجاه و چون کوه البرز درمین خود رستمی کشاده پیشانی باشجاعت بسیار با دوست ودشمن سخن می کردند واصلا در ظاهر کدورت باخودنمی گرفتند وخودرا بمردانگی ودلاوری نگاهداشته بارادهٔ خداوند کریم شکرگذار بودندوخودرا بالشکر ظفراثر بخداوند سپرده مردانه وار درمقابل دشمن ایستاده بودندتا اینکه بنجروزی ازین گذارش یافت امامردار فیض محمدخان بهمان خیال فاسد که دامن گیرشده بود سر کار امیر شیرعلی خان رادرلشکر گاه معطل کرده خودرا پیش جنگ ساخته باشکر مورومارعازم جنگ شدند واز بالای کوه بچه بادریای لشکر رجوع بجنگ کردند ولشکرخودرافوج فوج بولك بولك صف بسته بقاعده وقانون نظام داری در کوه بچه ایستاده کردند و بلشکر دشمن نشان دادند ومنتظر جنگ بودند لهذا چون لشکر ترکستان صف هاراست کردند ازینجانب سردار دلاور باغیرت تمام بعداز صف آرایی لشکردشمن لشکرهٔ ی خودرا بمیدان رزم درمقابل لشکر مدعی فوج فوج مکمل ومسلح آوردند وصف آرایی کردند درهمان حین سردارفیض محمدخان که از بالای تپه نظر بمیمنه ومیسرهٔ وصف آرایی لشکر ذیل افگنده اند وملاحظه کردند خندیدند وبزبان جاری کردند که این لشکر وخدمه ها از مردم فولان است بالشکر گاه سردار عبدالرحمن خان است ظاهرشد که این تکبیری بود که دراول مقدمه ازسردارفیض محمدخان بظهور پیوست وبغضب الهی گرفتار گردید مختصر کلام تااینکه آواز رعدآسای توپهای آتش فشان ازجانب لشکر ترکستان زازله درگنبد دوار انداخت تخمیناً پنج دقیقه بامر سردار دلاور عبدالرحمن خان لشکر کابل توقف کردند واجازه جنگ ندادند تااین که ازضرب توپهای لشکر ترکستان زمین معرکه قیر گون گردید وسیاه وتاریك شد باری چون عهدشکنی از جانب لشکر ترکستان بظهور پیوست بعد ازان سردار باوفا چون عهدوپیمان خودرا بوفا انجام دادندوتوپهای زازله آسارا حکم بردن کردندوتفنگهای خونفشانرا بخونفشانی اجازه دادند باوجودیکه لشکر کابل درمیدان وسیع ولشکر ترکستان در بالای تپه وبلندی بودند وازطرفین میزدندوآواز توپ وتفنگ بالابود چنانچه دوساعت بضرب توپ وتفنگ جنگ پیوسته بود وزمین معرکه را بلرزه درآورده بودند وازدودتوپ وتفنگ هواسیاه وتاریك گردید وزمین رزمگاه ظاهرنمی شد ویکی بدیگری نمیدید مختصر کلام سه ساعت همین منوال مقدمه برپا بود و در زدن و کشتن لشکرطرفین کمی و کوتاهی نکردند چنانچه رزمگاه وزمین معرکه که از کشته وزخمی مملوشده بودباوجود آن و بت جنگ باشمشیر تیروخنجر جنگ شگاف رسیدوباهم در افتادند واز کشته پشته ها ساختند وهزاران پیروبرنا بخاك وخون یکسان وسرهای جوانان ودلاوران چون گوی درمیدان بهرطرف غلطان وخون مبارزان ومردان چون جوی آب روان گردید لاکن لشکر کابل بجانب تپه پیش قدمی کرده بودندبقدرت کامهٔ خداوندی که چون وچرارا درآن مدخل نیست یکباره ازدوجانب شکست بلشکر کابل افتادیکی پنج توپی که بطرف تپه بمقدمه دشمن رفته بودند چنان گرفتار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 248 of 468

لشکردشمن شدند و گرداگردشان را لشکرترکستان گرفت که اصلا بخود ندانستند سلام کردند و بامر سردار فیض محمدخان از طریقه سپاهی گری بگوشه نشستند و بحال پراختلال خود ندانستند واز جانب دیگر از درهٔ سنجن چهارهزار سوار از یکه از کوتل فرود آمده بخیال آنکه پشت لشکر کابل را بگیرند از اینطرف بندگان سردار عبد الرحمن خان بسر کردگی سردار محمد یوسف خان لشکری بانویغانه قاطری فرستاده بودند که سدراه لشکر ترکستان شده بلکه فرارشان ادبار بدارند از قضای الهی لشکرترکستان غالب آمده لشکر کابل را شکست فاحش دادند چنانچه شکستن فریب باردو رسیدند وقلیلی لشکر که عبارت ازشش عراده توپ وسه پلتن وسه رجمنت رساله بحضور سردار عالی مقدار سالار لشکر کابل باقی مانده بود اضافه بران ازدنبال مردم کوهستان که درجادهٔ نهک حرامی قدبزده بودند لب دریای کوهستان را چنان سد بسته بودند که گویا بلسکه مرغ بال دار پرنزند اما سردار سالار با غیرت که تکیه برضای الهی کرده بود باوجود این همه شکست وخرابی که بحضور ملاحظه می فرمود باک نمیداشت وچون کوه با برجاء بود و مردانه درمیدان رزم قدم استوار داشت وخودرا بخداوند سپرده بودند بهرحال یکساعت بهمین پریشانی گذشت وسردار فیض محمد خان که درپای کوه بچه بالای سنگ بلندی نشسته دوربین دست تماشا می کرد لشکرخودرا ترغیب بجنگ می نمود ذولی کرد لا ان حواجه می فرماید .

شعر

نه هر که چهره برافروخت دایری داند نه هر که آئینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند

خلاصه کلا از تقدیرات ازلی توپچی حضور سردار عبدالرحمن خان سردار فیض محمدخان را بتوپ نشانه کرده آتش داد گلولهٔ توپ بسنگ بزرگی خورد که سه قدم از سردار فیض محمدخان فاصله بود، تودهٔ بزرگی از سنگ بضرب گلوله توپ جداشده درران سردار تکر خورد که از بالای سنگ بزیر افتاد وفوراً جان بجهان آفرین سپرد وحق بجای خود قرار گرفت وعهدی که با کلام الله شریف بسته بود مطابق آن نتیجه دریافت وبجزای اعمال خود رسید

هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می کن و من علیها فان

دراین باب شاعر می فرماید :

فرد

نیکو مثلی است آنکه هر کس بد کرد بد بادگری نکرد هم باخود کرد

رباعی

غره چه شوی بمسکن و کاشانه در عمر که هست جا ستش افسانه
درخانهٔ صرصری چه افروزی شمع در رهگذر سیل چه سازی خانه

فرد

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

بهرحال سخن بطول انجامید ومطلب باز ماند سرسخن باز گردیم ورویداد مقدمه را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 249 of 468

انجام دهیم لهذا چون سردار فیض‌محمد خان بقتل رسید به‌یک باره بزرگان حضورش بشورش جمع آمدند وخلق زیادی ازلشکر یان گرداگردش گرفتند ازین طرف سردار عالی وسالار صاحب غیرت که‌درصف لشکرقلیل خود مردانه ایستاده بودند با وجود یکه دوربین بدست‌بهرجانب نظر می‌افگندند وملاحظه می‌فرمودند ازگردشدن لشکرترکستان بدور سردار فیض‌محمد خان متحیر ومتفکر مانده فکر می‌زدند و بزرگان حضور هرکس سخنی عرضه‌داشت می کردند که‌ناگاه غوغا بلندشد واقسواج کابل که پنج فوج‌از نا چاری و گرفتاری قبل ازدوساعت گویاازدولت خداداد روگردان‌شده سلام کرده بودند وبه‌گوشه نشسته انتظار امر سردار فیض‌محمد خان می‌بردند چون‌قضیه بر عکس افتاد فورا ازجای برخاسته چپاول زدند ودست اندازی کردند وبحضور سردار تاج بخش عوض گناه ازلاچاری‌خود آدم فرستادند وازقتل سردار فیض‌محمدخان عرضه داشت نمودند و از فتح مبارك باد گفتند لهذا قتل‌سردارفیض محمدخان بهرده لشکر ظاهرشد و لشکر ترکستان که سراسر فتح نموده‌بودند شکست غیبی خوردند ودل‌شکسته‌شدند ودست‌ازجنگ باز داشته فراری شدند لشکر کابل که شکست فاحش یافته بود نه حال چون شیر غران وببر بیان به‌لشکرترکستان افتاده قتل‌بسیار نمودند وبعد ازآن دست به‌تاراج ماندند و بجانب لشکرگاه ترکستان که‌تخمینا ازیکفرسخ ازجنگ‌جاه دوری‌داشت روانه‌شدند وفوج فوج بتلاش تمام خودرا رساندند وازنقد وجنس واسپ واشتر و خزانه و غیره اشیا فراوان از خیمه‌گاه لشکر ترکستان‌به‌یغما بردند اکنون ازچهارهزارسوار ازیکیه‌وجانب صنجن که‌در دشت لشکر کابل راشکست فاحش داد نزدیك لشکرگاه کابل گیرو دار داشتند در اینوقت ازدست لشکر کابل کوك شکارشده تمامی‌شان به چنگ افتادند ودستگیر شدند خلاصه کلام‌پنج ساعت مقدمه طول انجامید واز کشته وزخمی یکهزارو هفتصد نفر بقلم آمد بسیاری آن‌ازلشکر کابل بودندکه‌دردشت ایستاده جنگ می کردند واز ضرب توپ وتفنگ لشکر دشمن بقتل رسیدند ولشکر ترکستان درکوه‌پچه وتپه بلندی بودند کمتر کشته وزخمی شدند بهرحال هرگاه‌از اسیران لشکرترکستان تحریر کنم از شمار بیرون وازحد افزون است لاکن‌سردار خداموی از کمال بزرگی وصاف‌دلی و اعتقاد تمام جمع اسیران رابازدادوعمله‌را آزادفرمودند که بجانب‌اوطان‌خودبروندوقاتلان(مقتول)رادرمدت پنجروز کفن کرده‌بخاك سپردند وزخمی‌ها و مجروح ها را بجراحان فرمودند که بخوبی ودرستی معالجه بدارند واشخاصیکه در هم چنین موقع باریك که‌سرا سر خطر بود نمك حرامی نموده بودند وسزاوارقتل داشتند زیرا که کمر بخدایی‌دولت خداداد بسته بودند همه‌را بخشیدند ازگناه‌بزرگ‌شان گذشتند وعفو فرمودند ومرحمت بزرگانه دربارهٔ شان بادارها ندند اضافه بران مهربانی کردند ومرحمت نمودند خلاصه کلام که‌بندگان سردار باو قوارطریقه بزرگی احدی‌را سرزنش نفرمودند وتعذیب نکردند وهمه‌را ازحضور عفوساختند وبکمال‌شجاعت اضافه بران باهریك نوازش ومهربانی فرمودند بمداز امورات متفرقه وآزادی گناه گار وعفو نمودن خلق‌الله‌بقرار قوه بشری سجدات شکر بجای آوردند وبدرگاه ایزد متعال زاری وتضرع وفروتنی کردند زیرا که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 250 of 468

این چنین حادثه جان فرسا وشکست طرفین وخرابی مردم کوهستانی از دنبال جانب کابل گاهی اتفاق نیافتاده بود وبندگان عالی ندیده بودند لاکن شاعر فرموده .

فرد

آفرین خدای یاد برد ری که از و ماند این چنین پسری

بلی ظاهر است که هرگاه سردار دلاور درمیدان رزم غیرت وشجاعت نمی کردند وبمردانگی قدم استوار داشته نمی ایستادند وخودرا ازدم توپ وتفنگ دشمن کنار نمی کردند البته دولت قوی شوکت ازدست رفته وپای تخت کابل برباد می شد بعدازان آثاری باقی نمی ماند زیرا که مردم افغانستان بعدازسفر هرات قاعده بدست گرفته اند وهر سال دوپادشاه می خواهند تاجیب و دامان شان از زروزیور پرشود . . . . . .

اکنون از مطلب سخن را نیم مقصد ازین فتح غیبی بود که خداوند عالم عطا کرده وبندگان عالی سردار عبدالرحمن خان را نیکنام گردانید لاکن سردار باغیرت را سه چیز اتفاق افتاد وبفضل خداوند فتح حاصل شد اول تقدیر ازل دویم فروتنی بندگان عالی بدرگاه ایزدی سوم قدم استوار داشتن درمیدان کارزار و مردانگی پابرجای ایستادن در رزم گاه ازین سبب خداوند این چنین فتح نمایان عطا کرد ودشمن قوی را سرنگون ساخت بهرحال فروتنی وعجزوعاجزی خوب دولتی است بنده را درحضور پروردگار عالم خوب می سازد . وپروردگار دوست می دارد بندهٔ خودرا فروتنی کند وعزیز وگرامی می سازد چنانچه شاعر می گوید .

فرد

درنا امیدی بسی امیداست پایان شب سیاه سفید است

خلاصه سخن چون سردار سالار لشکر ظفر اثر بافتح وفیروزی آسوده خاطر شدند واز شکست وریخت لشکر طرفین فارغ گشتند وجمیع مال واموال واثاثه وبارگاه وسراپرده هائی که از لشکر دشمن باقی مانده بود همه بتصرف دولت خداداد درآمد ودیگر اموری باقی نماند بعد ازان سردار عالی مقدار ارادهٔ کابل نمودند زیرا که سر کار امیر محمد افضل خان پدرشان در بستر مرض وناخوشی افتاده بودند وبندگان عالی خاطر شان ازان سبب پریشان بود بنابران بتلاش تمام خودرا ازجمیع امورات لشکری فارغ ساخته بعد از یکهفته از قلعه الله داد خان حرکت فرما شده باشوکت جمشیدی ودبدبهٔ دارائی عازم دارالسلطنهٔ شهر کابل شدند وبسرعت منزل میزدند ودر منزل را یکی می نمودند و کوشش داشتند که زود تر بحضور پادشاه قوی شوکت اعنی قبله گاه معظم خود برسند که مبادا مرگ دامن گیر شود و دیدار بقیامت بماند تا اینکه بفتح وفیروزی داخل دارالسلطنهٔ کابل شده بقدمبوسی حضور پادشاه رعیت پرور مشرف شدند وقدم مبارک پدر بزرگوار را بردیده نهادند وبفرحت وخورسندی از حضور سرکار مرخص شده بمنزل خود رفتند وجای بجای گردیدند لاکن امید صحت مندی از حضور سرکار نداشتند زیرا که بوقت مرض اقدس اشرف ترقی داشت وحکمای عصر و زمانه که حضور داشتند ازمعالجه باز مانده بودند وانتظار ورود بندگان سردار عالی مقدار را داشته شب را بروز می آوردند چنانچه شاعر گفته است .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 251 of 468

مصرع

چون قضا آید طبیب ابله شود

قصه کوتاه بعد ازملاقات سردار سالار حضور سرکار والا تبار بومیه مرض اقدس ترقی می کرد گویا بندگان اشرف امیدوار دیدارفرزند خود بودند چنانچه حکمای حاذق دست از معالجه کشیده بحضور سردار عالی سالار لشکر آمده عرضه داشت کردند وجواب دادند اکنون معالجه نباید کرد وهرگ بدر آمده دق الباب میکند مختصر کلام سردار کلان سردار محمد اعظم خان وسردار سالار لشکر سردار عبدالرحمن خان ازحیات سرکار مایوس گردیده امید خودرا از زندگانی سرکار قطع کردند وخود بندگان سرکار شخص کهن سال وتجربه آموز بودند ازمرض خود مرگ را در یافتند واززندگی خود نا امید شدند بعد ازان سردار عبدالرحمن خان را بخلوت طلب کرده فرمودند که ای فرزند وای نور دیده مرض سرکار اقدس دیگر گون است و مرگ در رسیده سردار محمد اعظم خان برادر سرکار است و باشما بجای پدر است امروز سرکار اقدس خواهش دارد که سردارمحمد اعظم خان را بجای خود جانشین قراردهد وامیر افغانستان خوانده شود شما که صاحب اختیار پدر میباشیدچه مصلحت میدانید رضامندی دارید باخیر لازم که ازضمیر صافی نهاد باعتقاد کامل سخن کنید وبعقیدهٔ صافی جواب بدهیدواظهارخلاف بحضور پدر نکنید وبحق بیان دارید که امروز سرکار اشرف حیات است ودانسته شودواز همانقرار بعمل آورد سردارعالی گهرسردار عبدالرحمن خان ازجای برخواسته دست بادب عرضه نمود که غلام خودرا فرزند نمیدانم وتوقع فرزندی ندارم خدمتگار وفرمان برادرم امر سرکار وفرمان فرمان سرکار است آنچیزی که بخاطر سرکار اقدس خطور کرده باشدزودتر بعمل آرند ودرحیات خود بحضور فیض ظهور تمام فرمایند وخاطرحق بین را بکلی جمع دارند که خورسندی غلام دران است سرکاروالا ازعرضه داشت فرزند خورسند شده دست بدعابرداشت ودربارهٔ فرزند عزیز خود دعا کرد ودربغل گرفته ازسرووی فرزندبوسه زد بعدبهمان خلوت که درحضوراحدی نبود سردارمحمداعظم خان را طلب کرده بحضورسردار عبدالرحمن خان فرمود که ای برادر عمر آخرشده ومرگ دامن گیر گشته زمانی که سرکار والاجهان فانی را بدرود کرد وبخاک سپردید وباز گشتید این تخت وتاج ازان شما ست وفرزندمن سردار عبدالرحمن خان باشما خدمتگاروفرمان بردار است لاکن دربارهٔ فرزندم پدری کنیدوفرزندم شمارا بجای پدر قبول دارد اماوصیتی باشمامی دارم همچنین که سرکاروالا تبارشمارا بجای خود امیرافغانستان برقرارفرمود بعدازشماهرگاه فرزندم درقید حیات باشد بجای شما پادشاه شود ورجوع بفرزندان خودنکنید وصیت دیگر ازحضور امراست که دامن اتفاق را ازدست ندهید وپیرامون نفاق نگردید زیرا که زمانه غدار وسخن چین فتنه انگیز بسیار لازم آنکه مردمان شریر وفتنه انگیزرا بحضور خود راه ندهید وحرف شان را منظور نکنید بلکه از حضور برانید وسرزنش بدهید تاعبرت دیگران شود ودر حضور شمایان غمازی نکنند باقی شمارا بخداوند سپردم دربارهٔ سرکار دعا کنید که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 252 of 468

خداوندعالم ارکناه بندهٔ گناهکار درگذاه بگذرد ومغفرت نمایدا کنون از حضور سرکار مرخص رفته امورات سلطنت خودرا انجام بدهید ومتوجه سلطنت وپادشاهی خود شوید خلاصه کلام بعدازوصیت سرکاربروزپنجم مرض بندگان اقدس ترقی کرده وقریب الموت شد چنانچه همان یوم جهان فانی راپدرود کرده بعالم بقاشتافت وبکشاده پیشانی بجهان جاودانی رخت برابست وداع حسرت واندوه بردل بازماندگان ودوستان باقی گذاشت لهذا بعدازوفات سرکارمردم کابل ازشاه وگدا وقاضی وعلماء وتجار واهل کسبه واعیان سپاه وبزرگان لشکر بحضور بندگان سردار کلان وسردار سالار جمع آمدند وجمیع افواج را بسر آوردند این بود که فوقا بلند شد وجنازه پادشاه را با هزاران شور وفغان از حرم بر آوردند وباصد گونه نوحه وفغان روانه شدند تمامی مردم اشک از چشم جاری داشتند سپاه فقرا وشاه وگداء خوردوبزرگ درجلو حاضربودند تاینکه حسب الامر خسرو سرکار اقدس درقلعه حشمت خان دفن کردند ودر بالای قبر خیمه زدند وچهل شبانه روز قاری قرآن مقررفرمودنددعا وفاتحه بودند وبدولت واقبال برگشته باجمیع مردم داخل دیوان خانه شدند وسه روز فاتحه گرفته فوج فوج بولك بولك از سپاه و رعیت بزرگ و کوچك وارد حضور شده فاتحه می کردند روز سوم ختم قرآن کرده جمیع سپاه وفقراء و شه وگدا طعام خوردند لاکن سردار سالار افواج بعد تناول طعام و فاتحه مردم را از رفتن مانع شدند وامر توقف کردند چون مردم معطل شدند سردار سالار کلاه وشمشیر وکمر بند ودستار سرکار مرحومی رابحضور شاه وگداء که جمع شان حاضر بودند طلب کرده بدست مبارك کلاه پادشاهی رابر تارك سردار محمداعظم خان گذاشته کمر بند وشمشیر را بکمر شان بسته بجای پدرخود امیرمحمد افضل خان بر تخت سلطنت افغانستان نشانده ندومبارکباد دادند ومبارکباد گفتندو کمر بخدمت شان ببستند وایستادند بعد ازان جمیع مردم ازشاه وگداء وسپاه وفقراء و اعزه واشراف بقاعده قانون فوج فوج بولك بولك بهمان مجلس بحضور آمده مبارك باد می کردند ازحضور مرخص می شدند. الحمدلله والمنه شکر گذارم مرخداوندی را که صحت جسمانی را تندرستی تن وتوفیق تحریر نمودن ونوشتن عطا کرد تاینکه جلد اول کتاب توزیخ پادشاهان متاخرین افغانستان انجام یافت وختم شد اکنون التماس از کرم خردمندان ودشمنان آنکه هرکجا سهو وخطائی که لازمه طبع انسان خصوص متخیل این نادانست ملاحظه فرمایند دراصلاح من کوشند زیرا که درایام کهن سالی وجلای وطن ودست تهی درقید تحریر درآوردم وانجام پذیرفت والسلام!

هرکه خواند دعا طمع دارم ز آنکه من بندهٔ گنه کارم

* * *

عمرت درازباد برین ختم شد سخن بیرون نمی نهم زره اختصار پای

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 253 of 468

مجله آریانا و مجله افغانستان

انجمن تاریخ دولتی به موقوته دارد که بنام مجلهٔ آریانا و مجلهٔ افغانستان به اوقات معین نشر میشود . کسانیکه به تاریخ افغانستان علاقه دارند ومیخواهند تتبعات نویسندگان افغانی را تعقیب کنند از اشتراک وخواندن مجله های مذکور ناگزیر هستند

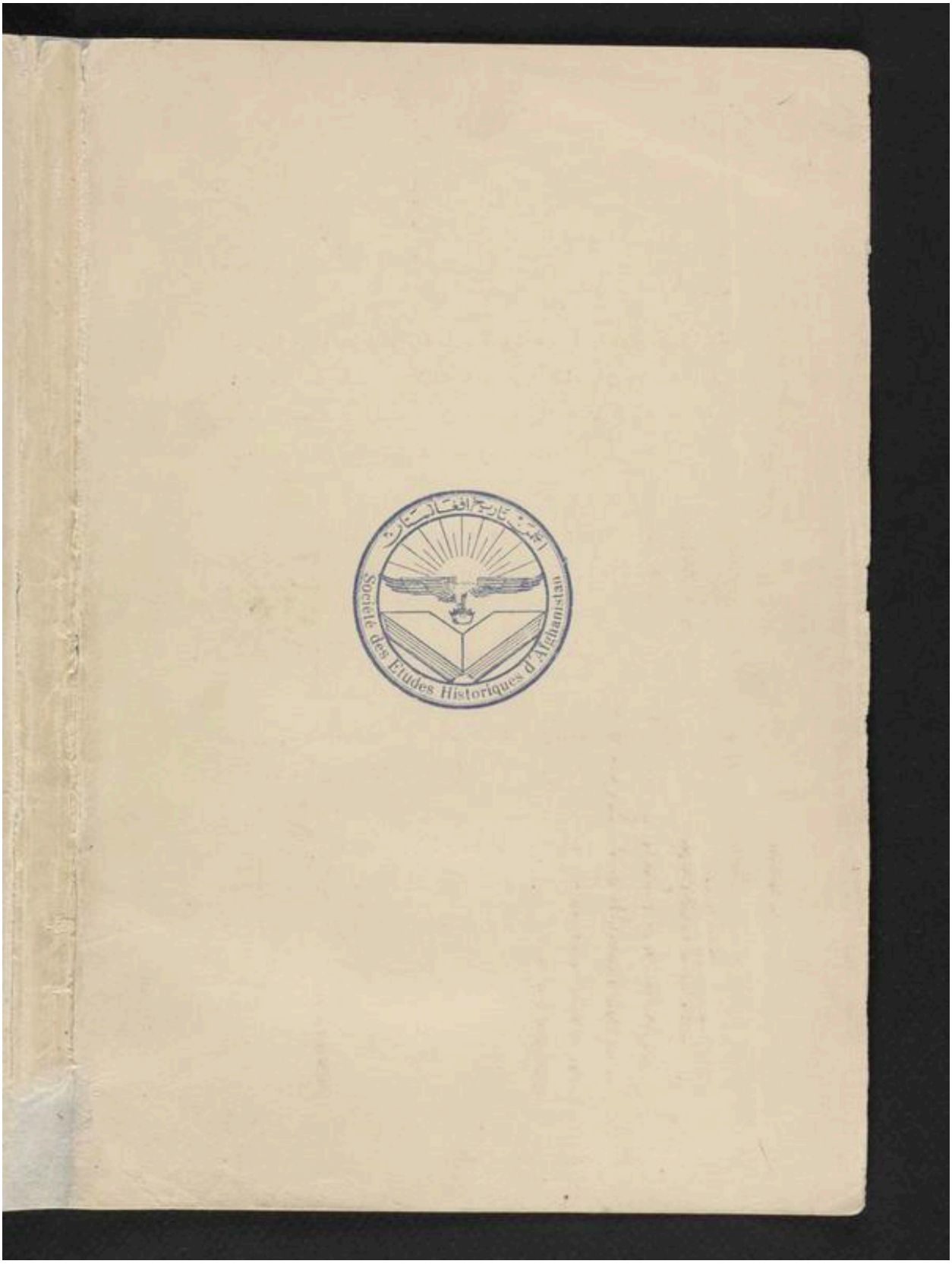
مجله آریانا ۱۳ سال ست که تاسیس شده ومرتب در اول هرماه شمسی در ٦٤ صفحه نشر میشود اشتراک سالیانهٔ آن در کابل (۲٤) افغانی درولایات افغانستان (۲۸) افغانی وبرای خارج (۲) دولار میباشد .

مجله افغانستان وارد دهمین سال نشر اتی خود شده وهر سه ماه یکمرتبه بهزبان های خارجی فرانسه وانگلیسی در (٦۲) صفحه نشر میشود . این مجله درخارج مملکت شهرت بین المللی پیدا کرده قیمت اشتراک سالانه آن در کابل (٤۰) افغانی در ولایات (٤۱٫۵۰) افغانی ودرخارج (٤) دولار است .

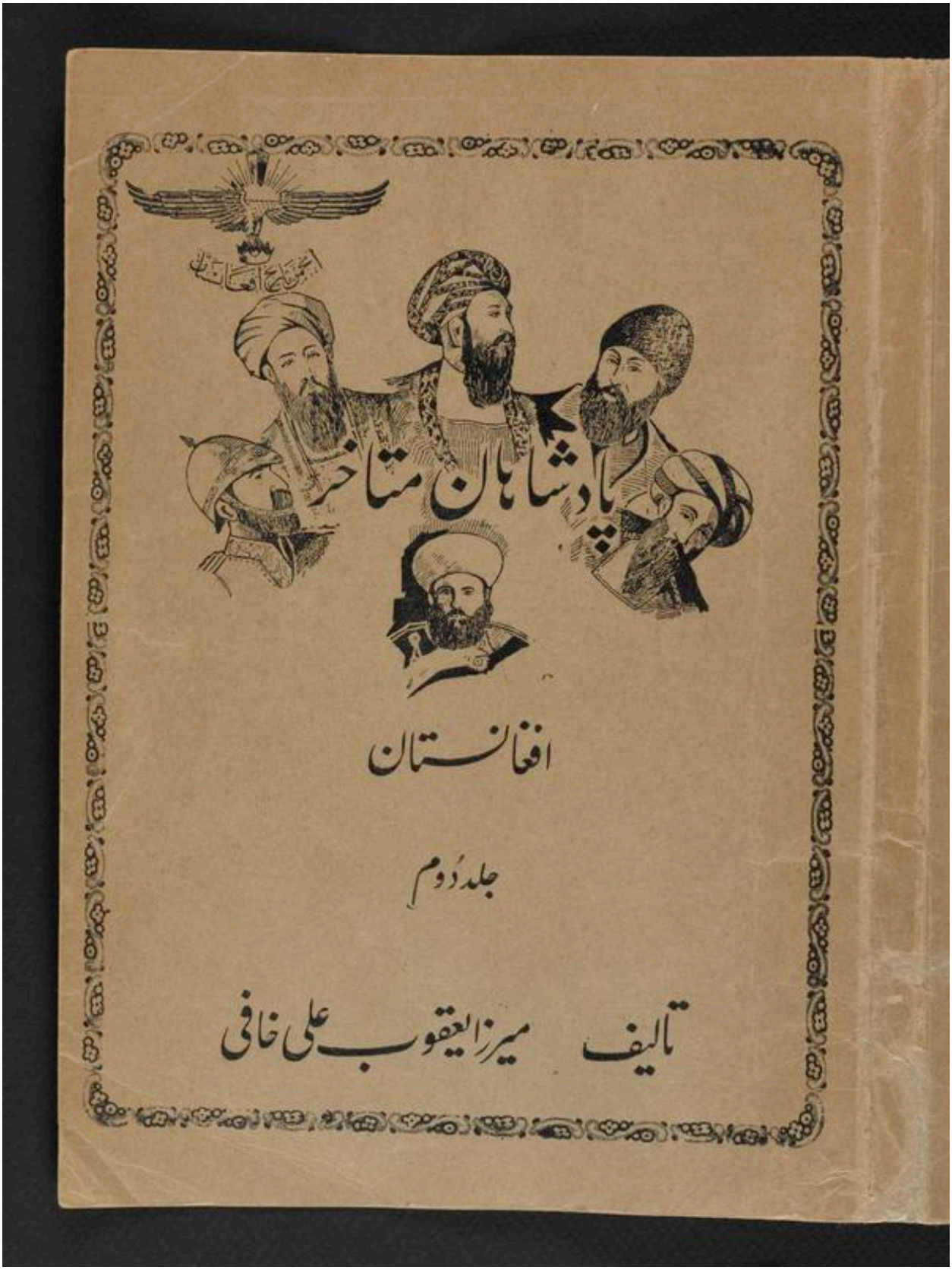
به مجله های آریانا وافغانستان مشترک شوید کولکسیون هر کدام ازمجله های مذکور بحیث بهترین کتب وبهترین ماخذ سالیان دراز در کتابخانه شخصی شما باقی خواهد ماند وهرچه وقت ازان بگذرد قیمت آن بیشتر خواهد شد .

مطبعه عمومی کابل

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 254 of 468



http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 255 of 468



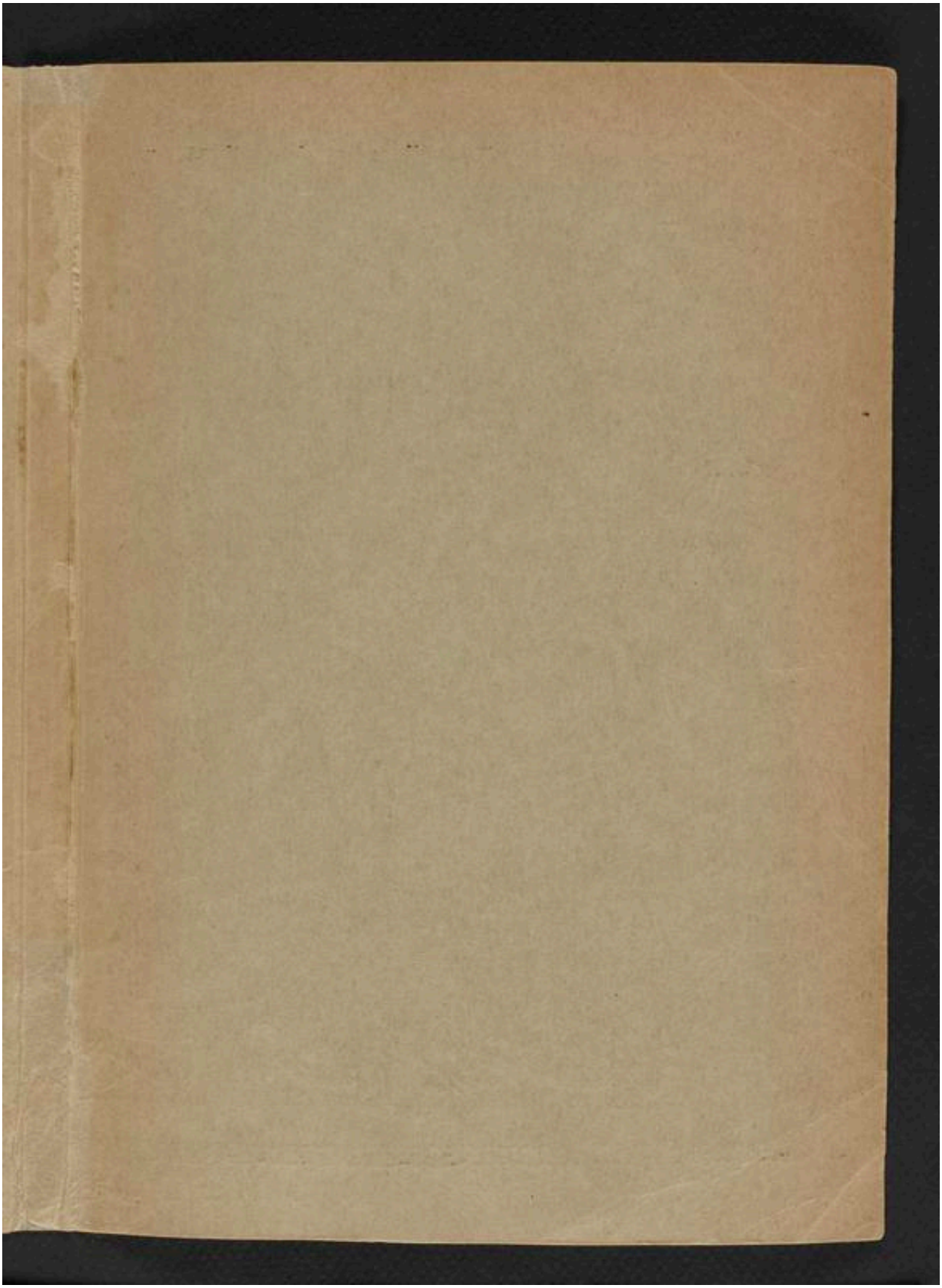
پادشاهان متاخر

افغانستان

جلد دوم

تالیف میرزا یعقوب علی خافی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 256 of 468



http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 257 of 468



شمارهٔ مسلسل: ۴۹

پادشاهان متاخر افغانستان

جلد دوم

نگارش

میرزا یعقوب علی خافی

تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد

دولتی مطبعه

۳۰ میزان ۱۳۳۶

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 258 of 468

یادآوری

درمقدمه ئی که برای جلد اول «پادشاهان متاخر افغانستان» بتاریخ ۲۸ نور ۱۳۳٤ نوشتیم چگونگی صورت پیدا شدن دو جلد کتاب خطی به تفاوت زمان و مکان وصورت خریداری آن برای کتابخانه موزهٔ کابل وشرح حال مختصر مولف میرزا یعقوب علی خانی واهمیت مولفهٔ او از نظر تاریخ معاصر (دورهٔ محمد زائی) وصورت طبع آن درمجلهٔ آریانا وعلیحده، شرح داده شده است که تکرار آن ضرورت ندارد.

قراریکه در اخیر مقدمه وعده داده شده بود اینک جلد دوم این اثر مفید که اصل نسخهٔ خطی شامل ٤٨٣ صفحه میباشد به خوانندگان گرامی تقدیم میشود.

جلددوم پادشاهان متاخر افغانستان ازشماره نهم سال سیزده تا شماره دهم سال پانزده در بیست و پنج شماره مجله آریانا مرتب بصورت مقاله چاپ شده و مانند جلد اول یکهزار نسخه علیحده هم طبع گردیده است.

باو جودیکه طبع این دوجلد کتاب شش ونیم سال وقت گرفته است انجمن تاریخ بسیارمسروراست که بالاخره بعد از انتظار زیاد توفیق یافت که این اثر مفیدوقیمتدار را که در تاریخ معاصر افغانستان یك ماخذ مهم ومغتنم بشمارمیرود به دسترس علاقمندان تاریخ کشور قرار میدهد.

۲۰ میزان ۱۳۳٦ «احمد علی کهزاد»

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 259 of 468

بسم الله الرحمن الرحیم

پادشاهان متاخر (جلد دوم)

گوناگون نیایش مرداوری را که وجود بشر را از کار خانه عنایت خود کسوت حیات پوشانید وتیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت .

نظم

نامش بزبان گفتنم از بیخرد بست — وصفش بدهان کفتنم از بیخرد بست
فی الجمله چنانست که دانم گفتن — انصاف چنان گفتنم از بی خرد بست

وجهان جهان ستایش مرشمع سفارت را که سر فراران انجمن خردویقین را فروغ ایمان وتوردین بخشید وجاباز ان بساط معرفت وکمال را پروانه جمال جهان آرای خود گردانید.

نظم

آنسرور کائنات وان خیر بشر — جبریل امین زقرب او دست بسر
خاک کف پاش سر مه دیده جم — خاشاک سر اش افسر اسکندر

اینک نگارنده این داستان روح افزاء وتحریر کنندهٔ این رویداد دلکشا العبد ذلیل میرزا یعقوبعلی ولد احمد علیخان قوم خافی محله چهار دول ساکن دارالسلطنه شهر کابل می نویسد که بمرحمت خداوند ومددکاری سیه کوبین جلداول کتاب تسواریخ پادشاهان متاخر افغانستان باتمام رسید ودرتحریر وترقیم درآمد اکنون بتوکل خداوند ونظر مرحمت فیاض علی مرتضی رجوع نمودم بجلد دوم تاریخ پادشاهان افغانستان چون ابتداء جلداول از سلطنت امیر کبیر امیردوست محمد خان بنیاد کرده تا اخیر سلطنت سر کار امیر محمد افضل خان باتمام رسید وختم گردید حال از ابتداء سلطنت سر کار امیر محمد اعظم خان شرح میدارم بجلددوم. امیدوارم از درگاه خداوند کریم ورحیم که صحت جسمانی وتن تندرست وخاطر جمع وتوفیق نوشتن عطا فرماید تا بزودی انجام پذیرد ان شاء الله تعالی

باب چهارم. ذکر سلطنت سر کار عدالت گستر امیر محمد اعظم خان

مشتمل بر سه فصل

از تاریخ سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری تا غایت ۱۲۸۶ ه مدت سلطنت سر کار مذکور یکسال و هشت ماه قمری .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 260 of 468

نظم

مبارك ای هنر مندان که امروز مهیا شد سر مه اهل نظر شد
زهی مجموعه فرهنگ و دانش که در عالم زمفیو لی سمر شد

مختصر سخن بدہ ازانکه بسر حمت خداوند صاحب تاج و تخت افغانستان گردیدند این بود که پنج روز مردم کابل از سیاه و فقراء بولك بولك فوج فوج بحضور آمده مبارك باد میگردند و بازمی گشتند تا اینکه روز جمعه در مسجد جامع جمع آمده نماز جمعه را بادا رسانیدند بعدازان خطیب بالای منبر برآمده خطبه را بنام نامی سرکار اشرف اقدس امیر محمد اعظم خان خوا ندند وسکه دولت خداداد افغانستان را بنام نامی شان زدند چون ازهمه امورات سلطنتی فارغ شدند بعدازان روزی چند بعیش و عشرت و کامرانی برتخت فیروز بخت نشستند وداد عیش و کامرانی دادند اکنون سرکار ذوی الاقتدار عدالت گستر سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان رابدار السلطنه شهر کابل بگذارید چند کلمه سخن از رویداد امیر شیر علیخان شنو بد زیرا که گردش چرخ فلك است لهذا قبل ازین تحریر شده بود که سرکار اشرف بهامر سردار فیض محمد خان ازلاچاری در حدود پنجشیر دراشکر گاه توقف داشتند وقت ازانی که سردار فیض محمد خان پیش جنگ شده در قلعه الدادخان مقابل سردار خداداد سردار عبدالرحمن خان بجنگ رفتند وسرکار امیر شیر علیخان را در پونه معطل کردند سرکار والا باوجود خرابی وشکست پی درپی که دیده بودند بازهم شیر شرزه را بنظر نمی آوردند ازین حرکات سردار فیض محمد خان بسی کدورت آمیز شدند زیرا که این چنین زبونی را بعمر ندیده واصلا بخود قیاس نمیکردند بنابران غریق دریای حیرت بودند وبهر جانب پیك خیال را جولان میدادند لاکن راه چاره رانمیبود می دیدند عاقبت بخنده شدند وشکر کردند بدرگاه خداوند توبه و تضرع نمودند بعد فرمودند مصرع، دمرغ زیرك چون بدام افتد تحمل باید شه بازی بعداز فکر بسیار بسوا بدید خدمتگاران حضور که همه فدائی بودند در اشکر گاه باتفاق قلیلی لشکر از ماندند لاکن بعداز فرصتی که تحمل کرده بودند بیکباره چنون برطبیعت سرکار مستولی گردید از جای جستند بهمین لشکر قلیل بجانب قلعه الدادخان بسرعت روانه شدند باوجودیکه از نیت فاسد سردار فیض محمد خان کماحقه می دانستند اما طافت زبونی را سزاوار شان وشوکت خود ندانسته مائل بجنگ شدند در بینه راه رسیده بودند که قضیه قتل سردار فیض محمد خان باشکست لشکر شنیدند وشکست خورده را ملاحظه فرمودند از مشاهده این احوال متفکر ماندند گاه از کج رفتاری فلك می خندیدند و گاه غمگین می شدند واقراد شاعر را در باره سردار فیض محمد خان خواندند .

قسم د

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر ای نور چشم من به جز از کشته ندروی

خلص کلام ساعتی توقف کرده با خاصان حضور مشوره کردند وفرمودند که تدبیر اینکار چیست سرکار والا را بنظر می رسد که با همین لشکر قلیل واشکر شکست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 261 of 468

خورده را با خود بیوند داده در مقابل صفی رفته جنگ درانداز یم وامیدوار درگاه خداوند شویم تاخواست الهی چه باشد خدمتگاران فدائی عرضه داشت کردند که فرمان سرکار عین صوابست لاکن غلامان جان نثار بحضور عرضه داشت می دارد لشکری که بحضور است از اعتبار دوراست زیرا که تمك خوار دیگر پست بیگانه را اعتماد نشاید مبادا قضیه برعکس افتد این غلامان را یقین حاصل است که مردم افغانستان پاس نگی وپاس نمك نمیدارند خصوصا بدوجهة بدی خواهند کرد اول کج رفتاری چرخ فلك دوم بیگانه بودن لشکر مذکور خدانخواسته می شود که بندگان اقدس را دست آویز گناه خود کرده بحضور دشمن روانه شوند پس همان بهتر که از بن اراده پرخطر بگذرید واپس عازم ترکستان شوید وازدشمن کنوکیسر کناره گزید زیرا که دست ستیز کوتاه واسباب جنگ آماده نیست باقی بندگان اقدس مختارند چون عرضه داشت خدمتگاران تمام شد سرکار والا تبار منظور فرمودند و بتدبیر خودرا از چنگ لشکر کابلی رها نموده بجانب ترکستان مرحله پیماء شدند جرنیل شیخ میرخان نمك حرام که بدو دولت نمك حرامی کرده درین وقت متحیر مانده جانب کابل از ترس رفته نتوانست لاچار بر کاب سرکار امیر ضیغم علیخان همراه شدتا اینکه وارد غوری گردید روزی چند بندگان سرکار در غوری توقف کردند لاکن در ضمن اسفاهت غوری وجه بسیاری از مردم صاحب دولت بطریق مساعده حاصل کردند وروانه هیبك وتاشقرغان شدند وازانجا نیز مبالغی وجه نقد ازسوداگروبای ومیان دار تحصیل نمودند وروانه مزارشریف وتخته پل گردیدند وآسوده خاطر درتخته پل توقف فرمودند بعد ازان متوجه امورات سلطنتی شدند وجمع میر های ازبکی را بحضور طلب کرده عزت دادند وهریك را بخدمت ملکی مامور فرمودند امامبلغ های کلی ازاوشان دریافت کردند ازمردمان صاحب دولت خصوصا مالدار گوسفند واشتر که هریك دولت عظیم داشتند چقدر ممکن بود وجه گرفتند ومساعده نام گذاشتند اما از تاریخ ورود تخته پل شب وروز متوجه شدند و تردد کردند که شاید لشکری بسرهم رسانند ودار دیگر بجانب دشمن اراده رفتن کنند وازدشمن قوی انتقام گیرند ممکن نشد زیرا که سردار فیض محمدخان ازنیت باطل و خیال فاسد بخود قرار داده بود که باید وشاید پادشاه افغانستان خواهم شد لازم که باتحصیل بسیار واشکر بی شمار باتوپ خانه وانجام افزون ازقیاس بادشمن قوی تقابل ورزم و فرصت نداده شکست فاحش بدهم ازان سبب جمیع اثاثه سلطنتی را باخود برده بود در ترکستان اسباب باقی نگذاشته زیرا که خودرا تخت نشین دارالسلطنة کابل پنداشته بود مصرع « و این خیال است ومحال است وجنون » اما ازدرگاه خداوند که خالق مور ومار است وعنان اختیار در قبضه اقتدار اوست غافل ماند و از کلام الله شریف که فرستادة پروردگار است خوف نکرد که ابتداء با بندگان سردار عبدالرحمن خان قسم کرده وبندگان سردار عبدالرحمن خان احسان کلی کرده که حکومت کل ترکستان را بوی انعام کرد و دویم سرکار امیر شیر علیخان را باعزه وقسم از هرات طلب کرده و ذلیل ساخت بلکه نظر بند فرمود ازین رهگذر بمراد نرسید و بغضب خداوند گرفتار گردید فرد ،

تو چاهی کندة در دل که خلقی را در انداری
نمی ترسی ازان روزی که خودرا درمیان بینی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 262 of 468

ر مختصر سلام سر کار امیر شیرعلی خان چند وقت که درتخته پل بودند هرچند کوشش کردند که شاید ازترکستان لشکری سرشته کرده عازم کابل شوند موجود نشد اضا فه برای لشکری که در خود ترکستان ممکن شود مجا فظت ترکستان را کنند مهیا نگردید متفکر ومضطرشده ثانی خدمتگاران حضوررا جمع آورده مشورت فرمودند عاقبت رفتن هرات را بخود مصمم کردند زیرا که تدبیر دیگرندیدند یاری چون ارادهٔ رفتن هراترا بخود جزم کردند رجوع به سرشته ترکستان نمودند چنانچه بقرار سال های سابق که میرهای ازبکیه بهر شهر وقصبه حاکم بودند بهمان منوال اراده فرمودند و جمیع میرهای ازبکیه را بحضور طلب کرده امر کردند که بندگان اقدس میخواهند که در بارهٔ شما احسان شاهانه کنند وشما میرزاده هارا بقرار سابق بجایداد های قدیمی حاکم مقررفرماید لا کن شرائط سر کار با شمایان اینکه بامردم فقراء از ترک وتاجك واقغان بد رفتاری وظلم وستم نکنیدوعدالت ورزید ومرور ومواسات کنید دیگر دور اندیشی کرده خود را محکوم سر کار بدانید ودایم عریضه جات خود را بحضور اقدس بفرستید و از فرمان سر کار تجاوز ننمایید وبی فرمانی نکنند که موجب سقط است وشکر گذار درگاه الهی بوده دعای دولت خداداد را شب وروز وردزبان بدارید بندگان سر کارهرقدر تحمل کردم استقامت ترکستانرا علاج پذیر ندیدم در مدت توقف هرقدر تردد وکوشش نمودم که لشکر بهم رسد ممکن نشد سردار فیض محمد خان بعد برگشته بخیال فاسد ترکستان را زیر وزبر کرده چیزی از اسباب لشکری باقی نمانده که بندگان سر کار بامیدآن در ترکستان توقف بدارد درین وقت بارادهٔ خداوندی بجانب هرات روانه میگردم وامیدوارم ازدرگاه ایزدی که در مدت شش ماه توقف هرات جمیع اسباب وانجام لشکری را آماده سازم وسرشته بدارم وبقصد انتقام دشمن کمر بسته روانه شدم باشما هم دران حین فرمان فرستاده می شود باید بورود فرمان مکمل وآماده وتیار باشید اکنون بشمایان امر است که درین فرصت که فرصت باقی است چند نفر شخص قواعدی از مردم افغان وازبك که بنظام تعلیم گرفته باشند موجود کنید و لشکری از طائفهٔ افغان وازبك بهم رسانید وبفرمائید که بقانون نظام مشق قواعد تعلیم بگیرند ودر علم قواعد وقانون نظام مهارت تمام یابند ولشکر آماده ومکمل شوند و سعی کنید که هرچند زود تر بهمه قانون نظام ونظام داری بدانند بهتر است بعدازان بحضور والا عریضه کنید ونفری شانرا بنویسید که ازهرات تفنگ وغیره انعام واسباب برایشان فرستاده شود وبهرفوج موزیکان لازم که باید ازحضور فرستاده گردد وهرگاه درترکستان نوا عدی نباشد عریضه کنید که چند نفری از هرات بفرستم که بفرمان شما عمل نمایند وبامر شما قواعد بدهند تا زمانیکه مع الخیر بجانب دشمن روانه شویم باید که آماده باشند لا کن فرمان سر کار را سهل نگیرید زود تر سرشته کنید وکمر بمردانگی بسته دارید که ان شاء الله تعالی زودازدشمن انتقام کشیده شود اضا فه بران خاطر بندگان اقدس ونیت حق طویت سر کار چنان اقتضاء میدارد که فرزند بفرزند بقرار قدیم شمایان حکمران ترکستان باشید و فرمان روائی کنید لا کن بشمایان هم لازم که در بارهٔ سر کار باید که بصدق دل وصافی اعتقاد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 263 of 468

خدمتگذاری کنید و خلاف امر همایون بعمل نیاورید زیرا که این حکمرانی ترکستان احسانی است که بعداز سال های دراز بندگان اقدس با شما یان روا میدارند بخاطر نرسانید که سرکار والا یك ذره باشما یان احتیاجی داشته باشند واز لاچاری ترکستان را بشما واگذارند الحمدلله و المنة امروز سرکار ذوی الاقتدار ازعهدهٔ ملك داری برامده می تواند وممکن است که فورا لشکرمکمل اسباب از هرات طلب کرده ترکستانرا محافظت کند وسررشته بدارد وحکمرانی نماید لیکن سراسر نیکی ومروت واحسانی است که بندگان اقدس باشما روامیدارند باید که شما میرهای ولایت که همه بزرگ زاده می باشید کمر بمردی ومردانگی بسته شبوروز متوجه امرسرکار وخدمت باشید وفرمان اقدس را جایز شمرید باز هم خوب دانسته باشید که فرمان سرکار خیر وخیریت بجانب شما یان است باقی شما میدانید بمصلحت جان خود رجوع بعقل خداداد نمائید وملاحظه بدارید

مختصر کلام بعداز نوازشات سرکار جمیع میرهای ازبکیه که حاضر بوده ازجای جسته دست بدعا برداشتند ودر بارهٔ پادشاه تاج بخش ظل الله از صدق دل دعا کردند و هریك میرها جدا گانه نوازشات شهریاری راتصدیق نمودند و کمر بخدمت بستند و عهد وپیمانرا بقرآن خداوند مو کد گردند وجان فشانی را به راستی وصداقت برذمه گیرفتند

بعدازان امیرشیرعلیخان ولایت ترکستانرا بقرار قدیم تقسیم کرده بمیرهای ازبکیه عطا فرمودند سردار سلطان مراد خان پسر میر آ تالیق حاکم قندوز وخان آباد و تالقان وجمیع قطغن امرفرمودند وبمنصب اتالیقی سرافراز نمودند میرصدور حاکم حاکم تاشقرغان و ایبك و توابعات آن ومیر اسلم خان کوسه که مایه صد هزار فتنه وشورش بود حاکم مزارشریف وعزدهنهراضافه برآن متولی باشی روضهٔ مبارك شد خدا اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب و میر اتالیق پسر صدور حاکم آقچه و اطراف آن ومیر حکیم خان حاکم شبرغان

ومیرحکومت خان حاکم اندخوی که بعدازفوت پدر میر دولت خان بجایش جانشین بدرو حاکم اندخوی شد ومیرمحمد خان کوسه بیگ اربیگی که در عالم فتنه انگیزی وغمازی بهزار درجه از میررستم خان افزون ودر شیطانی ونمك حرامی از حد شمار بیرون بود حاکم سرپل و کوهستانات

آن باضافه حاکمی سنگ چهارك که آن هم ولایت بزرگ وخاصنشین بود بوی تفویض شد وباقی میرهای دیگری نه چیزی بودند ونام برخود حسنی ندارند هریك بقدر مرتبه ماه مورعصیه ها گردیدند بعدازان بندگان سرکار جمیع میرهارا به خلعت های فاخره سرافراز نمودند میرها که اینقدر مرحمت شهریاری را درباره خود دیدند هر کدام قدر قوه واخلاص باطنی که درظاهر بحضور اقدس داشتند مبلغ های خطیر بطریق ارمغان بحضور آوردند منظور کردند اضافه از وجه نقد اجناسهای قیمت بها که سزاوار حضور پادشاه دیدند ازحضور گزرا نیدند بعدازان فرمان های میرکاری را حاصل کردند بسریر حکومت نشستند خلاصه کلام چون سررشته ترکستان بسته شد وخاطر اقدس جمع گردیده بتوکل خداوند باهشت عراده توپ ودویلتن وسه رجمنت رساله وسوار کابی از تخته پل حرکت فرماشد وعیال سردار فیض محمد خان که سرکار اقدس ازوی خیلی رضامند بودند همراه گرفته بجانب هرات راه سپار شدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 264 of 468

اکنون فقره چندی از جرنیل شیخ میرخان تحریر کرده تا نی سر مطلب باز میروم چنانچه شرح رویداد مذکور

راسابق درنیودقلم درآورده بودم حال شمه تحریر میدارم درزمان شباب ومستی نامدت بسیاری نمک پرورده وپرورش یافته حضور سر کار امیر شیرعلیخان بودند در ثانی نمک حرامی کرده بدولت سرکار اشرف امیر محمدافضل خان بسته شدند درجنگ آب کلید که بر کاب سردار محمدسرورخان رفته بودند جرنیل کل افواج بودند وبسر معتبری داشتند درا نجا نیز نمک حرامی کرده باعث شکست لشکر محمدسرور خان شدند و بلشکر ترکستان پیوستند مدت مدیدی بحضور سردار فیض محمدخان بسر افرازی گذراندند تا اینکه سردار فیض محمدخان مقتول شد جرنیل مذکور متفکر ماند وراه چاره را مسدود دید ناچیت بر کاب امیر شیر علیخان ازحدود پنجشیر عازم ترکستان شدند پرویزشاه خان که بحضور سر کار معتبر بودند لا کن ازقدیم دشمن ذاتی جرنیل شیخ میرخان درولایت بوده فرصت می جستند درین وقت از حضور سر کار دشمن خودرا طالب گار شده سر کار امیر شیر علیخان که خرابی سلطنت خود را ازدست سردار محمدصدیق خان وجرنیل شیخ میرخان میدانستند قتل مذکوررا امر کردند واجازه فرمودند

پرویزشاه خان درحدود خواجه دو کوه توابع شبرغان جرنیل مذکوررا بادو نفر اقوامشان برده بقتل رساندند واقشا استاذرا ازخبث طینت آن ناپاک نمک حرام پاک کرده امیداست که خیرالدنیا والاخره شده باشند بهرحال روز دیگر ازشبرغان مراجعت فرمود روزسوم وارد سرپل شدند وشب درسرپل توقف فرمودند میرمحمدخان حاکم سرپل درخدمت گذاری ومهمان پذیری بحضور سر کار والاتبار کمی و کوتاهی نکردند ودرخور گنجایش کمر بخدمت بستند واز جمیع میوه جات فصلی گذراندند وخورسندی حضور اقدس رادریافتند بعداز دروز ازحدود سرپل حرکت

کرده روز ششم درحدود میمنه رسیده لشکر گاه نمودند میرحسین خان والی میمنه هرچند که قانون درآمدن ازشهر نداشتند ولیکن بزدانقل یکدیگر وداستانقل سپاه سالار خودرا باتحفه وارمغانهای

بسیار وجهت لشکریان رکابی بطریق مهمانی اسباب زیاد فرستادند وعذر خودرا ازحضور فیض ظهور بندگان اقدس خواستند لا کن عذرمیر حسین والی عذربتر ازگناه بود زیرا که استقبال پادشاه بزرگ برآمدن سزاوار بزرگی خودمیر مذکور وخورسندی بندگان اقدس میشد اما بندگان سر کار ازطریقه بزرگی اصلاً بخاطر مبارک نرسانده یکشب استقامت کردند وسخن نکردند وفرموده استاد را بزبان مبارک جاری کردانیدند. مصرع

هرسخن جائی وهرنکته مکانی دارد

چنانچه دران فرصت موقع سخن کردن نداشت تحمل کردند وصبر نمودند روز دیگراز حدود میمنه حرکت فرموده بجانب هرات راه سپار شدند امادرهیچ مقام توقف نفرموده منزل ومراحل طی نموده تا اینکه داخل خاک هرات گشتند بعدازان اسمعی سردار محمدیعقوب خان وقرامرزخان سپه سالار که درهرات مامور بودند فرمان اطلاعدهی فرستادند وازورود سر کار بخاک هرات آگاهی دادند چنانچه روز ورود بندگان اقدس درشهر هرات جمیع افواج را بانامی قواز شاه وگداو بزرگ وکوچک باستقبال حضور دربیرون شهر کشیده صف آرائی کرده بقاعده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 265 of 468

وقانون استادند این بود که بندگان سرکار دل مجروح وقلب شکسته داخل لشکر ناشده توقف کردند تازمانیکه سلامتی تمام شده بعد بندگان اقدس بایک یک سپاه نوازش ومرحمت فرموده گذشتند هم چنین بامردم فقرا ازسیدوسادات وقاضی وقضات وعلماء وفضلاء وفقیر وبی نوا مرحمت کرده گذشتند لاکن سردار محمدیعقوب خان وسپاه سالار در خدمت گذاری بندگان پادشاه قوی شوکت آزرده خاطر درعین فرولتی خدمت می کردند تاینکه داخل شهر هرات گردیدند گویا سرموی درجان نثاری تقصیری نکرد چون وارد شهر شد پادشاه دلاور وسرکار فضلفر قرین جلال وشوکت واقبال در باغ شاهی برتخت دارایی دارالسلطنه هرات آسوده برقرار نشستند از رنج راه بر آسوده خاطر نثاری سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپه سالار چنان کمر بخدمت گذاری و جانفشانی بسته داشتند ومتوجه امرسرکار بودند که گویا جمیع کدورت های سابقه را ازدل سرکار بدر کردند وباخلاص وصداقت می کوشیدند تااینکه فرمان سرکار بگرفتن لشکر صادر شد وفرمان کردند که ازسوار وپیاده لشکری بسرعت گرفته جمع آوری دارند که باید در مدت شش ماه افواج قدیمی وجدیدی مکمل گردیده ازنظر فیض اثر گذارش بامواجب ملکی ونظامی انجام پذیرد که آثاری باقی نماند زیرا که بندگان اقدس اضافه ازشش ماه طاقت وصبر وتحمل ندارد لزوم که بعد ازموعد مأموری بقصد انتظام روانه گردم تاکید است مختصر کلام بنابر امرسرکار همایون بندگان عالی سردار محمد یعقوب خان وسپاه سالار شب روز متوجه لشکر گیری شده لحظه آسوده وآرام نبودند چنانچه درمقابل فوج قدیمی لشکر جدیدی گرفته مکمل کردند بقانون نظام وقواعد آموخته کردند که فرق درلشکر قدیم وجدید باقی نماند هردو لشکر بیک قانون قواعد میکردند و آماده ومکمل بودند خلاصه سخن در مدت شش ماه اضافه تر و بهتر ازجمیع کارات نظام داری سرشته کردند واسباب سفر را مکمل و مدلح نمودند چنانچه چشم بیننده کمتر دیده باشد چنانچه سرداران هزاران تحسین وآفرین گردیدند چون ازهمه امورنظام داری ازجزوی و کلی فراغت حاصل کردند بعد ازان بحضور بندگان اقدس رسیده عرضه داشت کردند که حسب الامر وفرمان سرکار جمیع افواج را از سوار وپیاده وتوپخانه وخاصه دار وسردار ملکی یومیه از حضور گذرانده موجب تحسین و آفرین گردیده اند تا اینکه جمع توپخانه ولشکر وافواج از سوار وپیاده منظور حضور فیض ظهور شده از نظر سرکار والانثار گذارش یافت خاطر خطیر سرکار از سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار مسرور و خورسند گردیده بخلعت های فاخره وشمشیر جواهر نشان واسپان تازی نژاد بازین زرین طلاودانه نشان سرفرازی حاصل کردند وآماده خدمت وفرمان حضور بودند لهذا چون سرکار اشرف ازجانب لشکر وا نجام سفر آسوده خاطر شدند بعد از ان عزم رفتن را بخود جزم کردند وارادهٔ رفتن نمودند قضا را قرعه انداز بحضور سردار عالی سردار محمدیعقوب خان عریضه فرستاد و عرضداشت کردند که سرکار شنیده میشود که عزم سفردارند بجانب دشمن روانه میشوند لاکن در قرعه چنان نظر افگنده شد که ستاره سرکار امیر شیر علیخان در مقابل ستاره سردار عالی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 266 of 468

سردار عبدالرحمن خان پیش جنگ ولشکر کش افواج کابل است مقابل نمی آید هر قدر که بندگان سرکار بوجود مبارك مقابل شوند وجنگ در اندازند فتح بجانب لشکر کابل است وشکست بجانب سرکار اما ستارهٔ عالی که بعلم قرعه تقسیم کرده شد درمقابل دشمن بلند وفتح وظفر ازجانب شما است هرگاه سرکار والارا درهرات بازداشته خود جناب عالی بالشکرهای ظفر اثر ارادهٔ رفتن بسردشمن کند امیدوارم که دعا گوی از فرموده قرعه دروغگوی نشده بقول قرعه فتح وظفرهم عنان لشکر عالی خواهد بود باقی جناب مولا یم مختار نصر وحافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس» رای سردار محمد یعقوب خان وفرامرز سپاسالار باپنجنفر خدمتگار معتمد خود مشورت کرده باتفاق حضور بندگان اقدس رفته شرح قرعه انداز وبیان قرعه راه عرض داشت نمودند پادشاه غیور سرکار والا ازشنیدن این خبر غضبناك شد نوشته قرعه انداز را منظور نکردند غضب آلوده امر کردند تارمق دربدن اقدس است بدیگری خدمت نمی فرمایم وازقضای الهی سرنمی تابم اجابقدرت سرکار کجا پیش میدارد که خود بگوشه نشسته شمارا بمقدمه بفرستم بوجودی که شما فرزند و سپاه سالار بحضور بندگان ما از فرزند عزیز تر ومکرم لاکن بسرکار والا این چنین طاقت نمیباشد که این خدمت بزرگ را بشما تسلیم بدارم خلاصه کلام چند روز بهمین منوال گفتگوی فی ما بین سردار محمد یعقوب خان وسپاه سالار وسرکار باغیرت بود بندگان اقدس از گفته خود تجاوز نمی فرمودند تا اینکه پنجنفر خدمتکاران حضور سردار محمد یعقوب خان متفق شده قرعه انداز را بحضور آورده بحضور حضرت الا هر قرعه انداخته بدون کم و کاست وبغیر از خوف ورجاء بعرض اقدس اشرف رسانیدند بلکه تکرار عرض نمودند و هر گاه بحکم قرعه بندگان سرکار عمل کنند باید بروند ودر هرات توقف فرمایند ومقدمه را به سردار محمد یعقوب خان امر فرمایند که ستاره سردار مذکور بلند است وفتح وظفر همراه است ان شاء الله تعالی که بحضور سرکار والا نیز سرافراز گردند غلام نیز درو غگوی نگردم بهرحال چون سخن قرعه انداز تمام شد ازحضور مرخص گردیده بدربار پنج تن بزرگان حضور وخدمتگاران معتمد وارکان دولت باتفاق عرض داشت نمودند وسرکار والا را مانع ازرفتن شدند وسردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار مأمور ومقرر شد که بزودی تدارك وتهیه لشکر کشی کرده بتوکل خداوند اراده باری تعالی بادریای افواج ولشکر امواج بجانب قندهار روانه شوند اکنون سرکار امیر شیرعلیخان رادرهرات برتخت دار سلطنه وسردار محمد یعقوبخان وفرامرزخان را بتهیه لشکر کشی در هرات بگذارید.

چند کلمه از رویداد ترکستان و گذارشات میرهای ازبکیه و کردار ورفتار شان شنوید.

چنانچه قبل ازین تحریر شد که سرکار امیر شیرعلی خان ازلاچاری که در ترکستان انجام سلطنت باقی نبود روزچند بتردد و کوشش در ترکستان گذراند علاج پذیر نشد متحیر ماندند عاقبت ازروی لاچاری ترکستانرا تقسیم به میرهای ازبکی میر دند وسفارش کرد نسد وتحقیقات نمود ند.

بادهای مشاهیر ۱۰۰۰ سیدامان الله حمه روف احمد علی رجمیلی بوم ۲۰۲۲ ۱۳۴۲

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 267 of 468

وفرمودند که هریك حدود خودرا سررشته بدارند بعد ازرفتن سر کار امیرشیرعلیخا ن ازترکستان بجانب هرات میرهای مذکور بی‌اتفاقی وخود سری راشروع نموده وهر کدام درحوزه معینه خود بنای حکومت را گذا شتند .... (۱)

چند کلمه سخن ازدارالسلطنه شهر کابل وحضورسر کار امیرمحمداعظم خان شنوید

قبل ازین تحریر شده بود که سر کارامیر محمداعظم‌خان‌پادشاه افغانستان‌شدندو کوس دولت بنام نامی‌شان زده شد ودرتخت سلطنت داد عیش داده عدالت گستری می نمو د ند لا کن در عیش وعشر ت کما حقه روز ر ا بشب وشبرابروز می آوردند وقطعا غم‌وغصه را بپرامون‌خاطراشرف‌نمی‌گذاشتند مختصر کلام‌اززمانیکه امیر شیرعلیخان‌ترکستا نرا به مزر های ازبکیه تقسیم کرده عازم هرات شدند همان وقت به سر کار والا از ترکستان اخبا ر شد که ترکستان ولایت بزرگ‌وسرپرست ندارد هرچند زود ترحاکم بالا ستقلال و لشکری ازحضور مأمور شود بهتراست چنانچه ازاخبار ترکستان بندگان اقدس محرور گردیده باسر دار سالار لشکر عبدالرحمن خان بخلو ت کنکاش کردندوفرمودند که هرچندارا ده سفر قندها ر جز م است لا کن رفتن ترکستان جزم تراست زیرا که و لا یت بی سر است وصاحب وسرپر ست ندارد مصلحت بندگان اقدس ا ینستکه بوجود مبا رك بندگان سردار عالی روانه ترکستان شده ولایت ترکستا نرا سررشته بدارند بعداز آن حکومت ترکستا نرا تفویض سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمدامین خان بدارندوسردار مذکور رابسرپرحکم رانی مأمور فرمایند زیرا که درین مدت که سرد ا ر محمد اسمعیل خان حضور دارند شب وروز صداقت ورزیده بطریق محبت ویك رنگی قدم‌می‌زنند ورفتار می‌دارند ازین رهگذر خیلی بندگان اقدس خورسند است واز جمله فرزندان سر کار است بهر حال بعد از آن بنابر امرسر کاربه‌تهیه وتدار ك لشکر کوشیده سردار سالا ر بامروفرمان‌سر کار درین یك ماه‌بخوبی‌ودرستی امورات‌لشکررا انجام دادند وبصلاح وصوابدید بندگان اقدس سردارمحمد اسمعیل خان را همراه گرفته‌واشکری‌ا زسواروپیاده وتوپخانه بخدمت سردار مذکور مامور ومقرر فرمودند اضافه بران خودسردار مذکورهم سوار رکابی داشتندوازحضور هم سه‌هزار لشکر بخدمت شان مامورشد بعدازا ن بحضور سر کار والاتبار رفته اجازهٔ سفر ترکستان گرفتند وحسب الامرباعث نیك ازدارالسلطنه شهر کابل بادریای لشکر حرکت فرماشدند وبسرعت منازل ومراحل‌طی‌نمودند تا اینکه مع‌الخیروارد آبیك که‌سرحدترکستان‌است‌شدند وخیمه وبارگاه باوج مامرساندند بعد ازورد

(۱) روی بعضی سطور کتاب در اثر آب رسیدگی ، پریدگی ورنگ رفتگی هایی راه یافته وخواندن آنرا ناممکن ساخته آن حصه ها باعلامت ... .. نشا ن داده می‌شود.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 268 of 468

آبیك د ر تمام ترکستان آوازه درافتاد و اشتهارشد میرهای نمك‌حرام که‌در پنج روزه حکومت عارضی ازجادهٔ خودتجاوز کرده بودند فرار دشت ادبارگردیدند .
اکنون‌ازبندگان‌سردارمردانه وغیرتمند دیندار اعنی‌سیف افغانستان‌سردار عبدالرحمن‌خان غازی شنوید که بادریای لشکر درای بیگ‌اسعة مت داشتندلهذا روزی‌چند جهة امورات جهانداری وبعض تحقیقات رویدادافغانیه ترکستان درآنجالشکر گاه کرده بودند .
سردار عالی مقدار بعد از ورود ای بسیك مردم از بکیه را وحشی زده دیدند رجوع بتدبیرنهادندو از قول استاد عمل فرمودند

رباعی

بیك مدبیر نیکو آن توان کرد — که بتوان باسپاه بی کران کرد
بشمشیر اربکی‌تاده توان کشت — برائی لشکری را بشکسته پشت

چنانچه اعزه واشراف مردم ای‌یك را بحضور طلب کرده نوازش ومهربانی فرمودند وخلعت های فاخره پوشاندند وازخوف بان برآورده آسوده گردانیدند ازین رهگذر که در هرشهر ودیار وقصبه وده ودهات شهرت یافت‌بسیاری مردم‌های‌اربکیه که‌پنهان و فراری بودند واپس آمدند واز حضور سردار صاحب تدبیر بهره مند شده بمنزل و ماوای خود برقرارگشتند چون این سخن درترکستان مشهور وروشن‌گردید مردم از بکیه کلهم بخاطر جمع بجای خود آمده دعای دولت خداداد سردار عالی را نمودند و از عدالت بندگان عالی چقدر مسرور وخورسند بوده میرهای خود را نفرین می کردند اکنون لازم‌که مردم ازبکیه دعای دولت خداداد بندگان عالی را بکنند ومیرهای خود را نفرین بدارند ...

خلاصه سخن بندگان سردار چون از امورات‌ای‌یك فارغ آسوده شدند ومردم مذکور را از وحشی طبیعتی الملك تسکین دادند بمدازان‌از ای یك باراده پروردگاری حرکت فرما شده سه‌منزل دربین راه نموده روز چهارم وارد تاشقرغان شدندلاکن‌درهر منزل که فرود می آمدند بمردمان آنجا خیلی نوازش و مهربانی می‌نمودند چون وارد تاشقرغان گردیدند بدرجهٔ محبت و نوازش‌ورفتار یك‌رابیشه کردند که‌آفرین به بزرگی وآفرین بتدبیر کامل وآفرین بصبر وشکیبائی همچنان پادشاه غیور ...

بهمه خلعت‌های‌فاخره عطا کنند وبسخن های چرب وشیرین تسلی بخشند وبزبان مبارك جاری فرمایندکه باشما مردم‌گناهی نیست بدکردار دیگر است وگناه‌گار دیگر هست گناه خداوند آنهارا سرزنش کند وبدست افتادند آن زمان ملاحظه می کنیدکه چگونه جزا داده می‌شود لاکن شنیده می‌شود که گناه‌گاران فرار دشت ادبار شده اند اما فقرای بیچاره از کوچك وبزرگ واعزه و اشراف وقاضی وقضات وتمام مردم‌که هستند در قید پادشاه وصاحب حکومت می باشند ومجبورند که‌هرامری صاحب حکومت فرماید چار لاچار باید فرمان برداری بکنند وبجای آرند هرگاه تاخیر کنند البته صاحب حکومت بجزا میرساند وسرزنش می کند شما مردم آسوده بمنزل ومکان‌خود سرگرم بیچارگی باشید..

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 269 of 468

روزششم ازمزار شریف حرکت فرماشده داخل تخته پل شدند و برتخت موروثی پدر برقرارخودنشستندلا کن استقامت تخته پل ازیکماه بیشتر نشد قصه کوتاه درزمان توقف تخته پل از قلعه هجده نهر خبر رسید که پسر میرانالیق قلعه را مرمت کاری دارد و بومیه دور و دیوار وخندق رامرد کارانداخته مکمل می سازد ارادہ مقدمه بالشکر ظفراثردارد هرگاه درمیدان تقابل نشود قصد قلعه بندی داشته بخیال باطل خود می خواهد که قصاص ازلشکر خونخوار بگیرد چون این خبر بحضور سردار غضنفرا ثر رسید برکاب بندگان شان گوچا کوچ منزل زده خودرا با دریای لشکر در حدود مملکت رسانیدند وقلعه را چون نگین درمیان گرفتند وچهار اطراف قلعه را لشکر گاه کردندوامربسنگر نمودند لهذا هرچند مملکت قصبه کوچک بود اما در بالای تپه بلندی اتفاق افتاده بود بناءان مستحکم بود چنانچه نقب زدن ممکن نبود بلپسی دشوار بهرحال بعداز سنگرها بهجنگ پیوستند وچنگ انداختند وشب وروز زدوخورد می کردند وداد مردانگی می دادند و قصد خون خواهی داشتند و تردد بیش ازپیش می نمودند اما فائده حاصل نمی شد زیرا که عنان اختیاردرقبضهٔ اقتدار پروردگار بود ازان سبب کوشش سود نمی بخشید وراه چاره مسدود تااینکه مدت دوماه قلعه بندی شد و گرفتن قلعه میسر نگردید وشکریان را کدورت دستداد لاکن غیرت دین داری نمی گذاشت ومی گفت که باید وشاید از گرفتن قلعه دست کشیده نداریم وتاجان دربدن داریم می جوشیم ومی کوشیم وا میدواریم از درگاه خداوند که خاتمه کار فتح حاصل سازیم بهمین منوال شب وروز می گذراندند گاه گاه بچنگ میشدند گاه درصبر وتحمل می افزودند می گفتند که هرگاه یکسال گذرد وقلعه بندی شود تامیسر نکنیم ازین اراده برنمی گردیم چنانچه اطراف قلعه را ازچهار جانب سخت گرفته بودند که پشه پرنده نمی توانست وراه رفت وآمد مسدود بود که هرگاه پرنده از بالای قلعه می گذشت بهتیر می زدند وسرنگون می ساختند اما شاعر می گوید .

فرد

مکن ستیزه که چرخ ازستیزه کاری خویش ره ستیزه بهبندد ستیزه کاران را

مختصر سخن مقرر فی مابین جنگ وجوش بود قضارا شدت تموز وگرمی هوا درهمین گرمی جنگ پیش آمد ولشکر ظفراثردامن گیر شده چنانچه ناخوشی بسیار دست داد وبستری شدندگویا چشم زخمی رسید وبهر خیمه ازده نفر سپاهی یکی دونفر صحت ماند و باقی بستری بودند ازین رهگذر بندگان دارا دربان عالی مقدار متفکر شدند وبحیرت ماندند هرگاه اطراف قلعه را واگذار شود ودر باغات که آبها جاریست بروند اشخاص درون قلعه فراخ روزی وآسوده خاطر می شوند وهر گاه باطراف قلعه باشند وقلعه را تنگ بگیرند تف باد وگرمی هوا بلشکر ظفر اثرخرابی میرساند چنانچه بومیه مرض با فواج ظفر امواج ترقی می کند ولشکریان خیلی بهتنگ آمده اند عاقبت مریض هارا در باغات خیمه زده نزدیک آبشار می بردند اما از غیرت وناموس داری قلعه رابیشتر از پیشتر حصار می کردند چنانچه ازغله ودانه بهتنگ آمده بودند اضافه بران ازضرب توپ وتفنگ درودیوار قلعه باقی نمانده بود وفرسوده شده بود بلکه منزل ومکان درون قلعه بخاک دان دهر برابر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 270 of 468

وآثاری باقی نمانده بخاك زبین یکسان گردیده بودومردم قلعه بسیاری بغرگاه وبگوشه های دیوار پناه برده زندگانی می کردند وشب وروز بعذاب الیم گرفتار بودند تا اینکه مدت قلعه بندی از سه ماه تجاوز کردوخوراکه درون قلعه باقی نماند وگرسنگی دستدادوروزها رابفاقه گی بشب میرساند وشبهارا بجرنقیل بروز می آوردندتا کار درون قلعه بجایی رسید کههرشب پنج پنج دهده ازدرون قلعه بدر شده خودرابه لشکرگاه میرسانیدندومرگ خودرا بخود شرف دانسته بحضور مبارك رفته سلام می کردند تا عاقبت بدرون قلعه قلیلی باقی ماند وآنهم مرگ هارا برزندگی افضل می دانستند زیراکه بهلاکت رسیده بودند شبها ارجای هاست مهتاب می ایستادند وروز ها بجای نان بقرص آفتاب قناعت میکردند مختصر کلام چند روز دیگر بهمین منوال گذارش یافت وهردوجانب بهتنگ آمدند خصوص افواج خونخوار که گاهی این چنین زبونی را ندیده بودند که اندك لشکری مدت سه ماه سدراه شان گردد وبادریای لشکر مقدمه کند عاقبت باوجود تا خوشی بسیار و پراکنده گی بیشمار اتفاق کرده یکشب ازچهار جانب پرش پرده خودرا درون قلعه زدند وبمردانگی خود را بدروازه رسانیده دررا کشادند ولشکریان داخل قلعه شدند وهرجانب دست بقتل گذاشتند وقتل نمودند و در قتل مردم قلعه سر مویی تقصیر نکردند و از غیض و غضب متنفسی باقی نگذاشتند وخوردو بزرگ قلعه را تمام کردند لاکن باخیر وفرمان سردار عالیقدر باعیال واطفال درون قلعه غرضدار نشدندوبسلامت گذاشتندالا آنکه پسر میر اتالیق خودبه از قلعه برآمده بجانب آقچه فراری گردیده وباقی زنده جان ازمردم ازیکه درون قلعه زنده نماندند الا اطفال صغیر و عیال های جوان و پیر و دختران بکر خواه صغیر و کبیر که درحفظ خداوند یامر یاد شاه صاحب تدبیر محفوظ ماندند واحدی ازسپاه پیرامون شان نگشتند ودست بی ناموسی دراز نکردند ولحاظ خدا ورسول خدا وغیرت دینداری را بجا آوردند وغرضدار نشدند بهرحال پنجروز در مملك توقف کرده بمعرفت مردم فقراء مقتولان رادفن فرمودند بعدازان کوچ کوچ درحدود آنچه رسیده منزل گاه کردند وخیمه وبارگاه باوج ماه رساندند لاکن مردم آقچه بر گشته بخت که دروقت شورش ازیکه خودرادا خل نکرده دور اندیشی نموده بودند در اینوقت که سزاوار احسان ونوازش بودند پسر میر اتالیق را جای دادند ویاری کردند و فریب نامبرده را خوردند وازدولت خدادادروگردان شدند ونکبه بر حصار فرسوده نمودند وخاك ادبار برفرق روزگار خود ریختند وخودرا بدنام دولت خداداد کردند و رجوع بجنگ آوردند وجنگ انداختندودرمقابل دولت خدا داد خودرامقابل داشتندوخاتمه خودرا بعذاب الیم گرفتار کردند خلاصه کلام بندگان سالاربالشکر جرار چون باطراف قلعه رسیدند وبخت برگشته گی و رفتار بد وکردار زشت مردم اقچه را دیدند تعجب نمودند و فرمودند زهی افعال بد که در زمان صغیان ازیکه چگونه دور اندیشی و عاقبت بینی حال که وقت عزت پیش آمد خود را بذلت گرفتار کردند واز باعث یکسر منافق کذاب پسر مرا تالیق خان بدنام دولت خداداد نمودند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 271 of 468

فرد

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به‌آب زمزم و کوثر سفید نتوانکرد

باری جناب سردار غضنفرغضب آمیز شدند باوجود آن در بارهٔ مردم اقچه خیال بندگان عالی بخرابی نبود ومدنظر شان نیکی بود مدعا بدست آوردن پسر میراتالیق را داشتند لاکن مردم اقچه ازروی نادانی بخرابی خود کمر بستند و پیرو حرف دشمن شدند چنانچه درهمان حین میر کلیم خان که میر شیرغان بود ند ومیر حکومت خان که میر اندخوی بود ند هردو باتفاق بحضور فیض ظهور بندگان عالی آمده سلام کردند وبقدر قوه ارمغان های خود را منظور حضور نمود ند و از حضور بخلعت های فاخره سرافراز شده هریك‌صاحب حکومت وولایت خود شده از حضورمرخص شدند اضافه بران میرحکیم خان میر شیرغان دختری درپس پردهٔ عصمت داشت از شرافت طالع و اقبال بلند بحضور سالار نامزد نمودند گویا شریك دولت خداداد شدند قصه کوتاه جناب بندگان عالی که بخت برگشته گی مردم اقچه‌را دیدند هرچند که یکهفته تاخیر کردند که شاید مردم اقچه براه حق دعوت شوند نشد ثانی بافسران لشکر وسپاه امر کردند که فوراً قلعه را حصاری کنند و باطراف قلعه سنگر بزنند واز چهار جانب قلعه را درمیان بگیرند. حسب‌الامر دلاوران لشکرو افسران دلاور قلعه را درمیان گرفتند وچنان کردند که‌یکنفر مرد وزن از درون شهر بدر شده‌نمی توانست بهمین منوال چهارده روز جنگ پیوسته بود ومردم قلعه ازبخت برگشته گی درقلعه داری خود کمی وکوتاهی نکرد ند و بافواج ظفر امواج زدو خورد می‌نمود ند ومتوجه خاتمه کار خود نبود ند که تا چند قلعه داری باید کرد ویا به امید واری که‌از کدام جانب لشکر خواهد آمد ویاری خواهد کرد اضافه بران قلعه بند ی اسباب ها ی زیادی بکار دارد اول خوراکه دویم توپ و توپ خانه لشکری باشد که بامدعی تقابل گردد و جنگ انداز د وداد مردانگی بدهد هیچ یك در قلعه بندی نباشد عاقبت چه‌باید کرد بغیر ازسردادن وبنیاد خود را از بیخ وبن بر کندن.

فرد

قضا چون زگردون برآوردسر همه عاقلان کور گردند وکر

بهرحال مدت قلیل که عبارت ازچهارده روز باشد بمردم قلعه تنگ سختی پیش آمد وغله نایاب‌شد بلکه درگاه گاه کشان فلك پیدا نشد لاچار به‌تنگ آمدند وشب‌ها بگرسنه گی وداد وفریاد صبح می‌شد وروز ها به‌قرص آفتاب دیده خورسندبودند لاکن ازدهن توپ وتفنگ سیر می‌شدند عاقبت باقعال بدو کردارزشت‌خود دانستند بحال تباه خود پی‌بردند ازپسرمیراتالیق‌رو گردان شد ند وقصد کردند که پسر میراتالیق‌را محبوس سازند وبحضور سردار و الا گهر برده دست آویز گناه خود کنند لاکن پسر میر اتالیق که از ابتدا از مردم اقچه بجان خود میترسید ولرزان بود وشب‌وروز مابین خوف و رجا می گذراند دراینوقت خیالات مردم اقچه را در بارهٔ خود بد دید بفکر جان خود شد ویا پنجنفر خدمتگار خود مصلحت کرده نصف شب از قلعه بر آمده خود به‌جانب میمنه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 272 of 468

راه سپار گـردیـد افواج خونخوار ولشکر جرار که شب وروز متوجه قلعه بودند وبقصد انتقام پسرمیر اتالیق بیشتر می کوشیدند از رفتن مذکور اطلاع یافته فوراً سوار رساله راءمقرر فرمودند چنانچه اول روز سوار مذکور رسیده پسرمیراتالیق‌را از بین‌راه گرفته محبوس آوردند وپنجنفرخدمتکار مذکور د ر حدود سنگر بدست افتا دند واسیر پنجه شیرشکاران حمله ور شدندوجملهٔرا برنجیر و شدوزولانه بلشکر گاه‌آور دند بعدازان که‌بحضور بندگان عالی‌منظور کردندحسب الامردرلشکر گاه‌داربرپاکردپسرمیراتالیق را باخدمتگاران مذکور بدار کشیدند واز وجود ناپاك شان جهان راپاك گردانیدند بعد از دارکشیدن پسر میر اتالیق مردمان افچه روی نیاز و التجا بحضور سردار سالار خداجوی آوردند وعذر نادانی خودرا کردندو از حضور پادشاه عدالت گستر نوازش ومهربانی دیدند وگناه شان عفو و بخشیده شد مگر اشخاص که‌شریروفتنه انگیز بودند دربنوقت که بدست افتادند همه را بقتل رسانیدند بعد ازان بخاطر جمعی تمام چند روزی در باغات افچه لشکر گاه نموده به عیش و عشرت نشستند وخوا ستندکه قـدری لشکریان آسوده خاطر شوند زیرا که زحمت بسیار کشیده بودند خصوص که درباب لشکر داری ولشکر کشی وغم خواری افواج مقابل باید گان سردار ارجمند خان در افغانستان نمی گذرد وصا ق بر ایشهم یقین نگذشته باشد وبعد از ا ین هم نخواهد گذشت‌گو یا سایر سپاهی لشکر خود را فرزند عزیز می‌دانست ونوازش میفرمود چنا نچه شمهٔ از سپاه نوازی بندگان شان را قبل ازین درقید تحریر درآورده بودم باری سخن بدیگر جای بود هنوز یکهفته درباغات افچه توقف نشده بود که‌فلك کج رفتار رشك باحوال‌لشکرجرار برده طبل کج رفتاری زدو کینه دیرین را بخاطر آورد و بقصد خون ریزی دست و بازو کشاد مصدقات این مقال آنکه خبر رسید که میرمحمدخان کوسه و یگلر بیگی سریل که باتفاق میر رستم‌خان کوسه فرار دریای آمویه‌شده بجانب بخارا راه سپار گردیده بودند دراین موقع باز از دریا بجانب تر کستان گذشته وارد اندخوی شدند فضلفرخان پدر حکومت خان که‌حاکم اندخوی بودند بامیر محمدخان کوسه متفق شده بجانب میمنه روانه شدند از این خبر پنج روزی نگذشته بود که ازشبرغان خبررسید آنکه میر حکیم خان حاکم شبرغان که قبل ازین باتفاق حاکم اندخوی بقدمبوسی حضور بندگان سالار رسیده سرافراز شده‌بودند وواپس‌حکمران‌ولایت‌خود گردیده بوده‌خاطرجمع‌می گذراندند اضافه بران میرحکیم‌خان‌دخترخودرا نامزدحضورعالی‌نموده سزاوار احسان‌ونوازش بودند خوف بیجا کرده بقریب میرمحمدخان کوسه قریب خورده ترك‌عزت‌خود کردند واز راه آبدان عبدالله خان ازبك بسرعت تمام بجانب میمنه فراری شدند لهذا چـون بندگان سردار سالار متواتر این اخبارات را شنیدند ومتوجه امورات شدند متفکر ماندند زیرا که‌سردار عدالت گستر صاحب تدبیروصاحب اندیشه ومناصب فکر دوراندیش بـودند ازین خبرهای پی‌درپی بفکر درماندند چنا نچه فرموده شاعر است شعر

تانکنی بنای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که در اینی‌درنخست رخنهٔ بیرون‌شد ش کن‌درست

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 273 of 468

بهرحال بعد از فکر بسیار سردار عالی مقدار رجوع به مشورت کرده سردار محمد اسمعیل خان پسر عموی بندگان عالی که از کابل تا حال همراه بود نـد بادیگر بزرگان در بار و اقسران نامدار را بحضور طلب کنکاش فرمودند وابتداء سخن که بخاطر عالی خطور می‌نمود فرمودند که ای بزرگان حضور در این فرصت رفتـن ما وشما بجانب میمنه بسی دشوار است بدو واسطه اول آنکه تسخیر کـردن میمنه سخت ودشوار بل‌ممکن نیست ومرور ایام وامتداد زمان بکار دارد زیرا که ولایت بزرگـی و مشهور راست اگـلا یـکسال کـامل فـرصت مـی خـواهـد کـه تامیمنه انـفصال پـذیـرد و بامید خداوند شاید فتـح شود دویم سر کار شیرعلیخان در هرات می‌باشد تاین است که‌درهرات قناعت کرده آسوده نشیند یقین دارم که عنقریب‌ازیکجانب صدای‌لشکر کشی شان ظاهر شود البته در آنوقت ضرور میشود که باید در مقابل شان لشکر کشی کـنیم ومقابل شویم هرگاه امروز خودرا گرفتار میمنه سازیم وبجانب‌میمنه راه سپار شویم بعد ازان بسی دشوار خواهد شد وعاقبت به ششدر حیرت خو اهیم ماند و خدا نخواسته نقصان کلی پیدا خواهد شد دراین باب بخاطر عاطر میرسد که از آنچه حرکت فرما شده درشیرخان نزول اجلال فرمائیم . ویك فرمان بجهةوالی میمنه بفرستیم وازدوستی ومحبت بعدازان ازخوف ورجا سخن کنیم و همین اشخاص نمك حرام‌را طلب داریم هرگاه فرمان عالی را منظور کردند وتصدیق نمودندومیرهای‌فراری‌را بحضور فرستادند فهو المراد وزهی خوش بختی و زهی اقبال وطالع نیکو بعد ازان‌چقدرنوازش ومهربانی را سزاوار شان وشوکت والی بـاهد ازحضور کرده میشود ومیمنه را سالهای سال حکمرانی خواهد کرد وهرگاه بخت برگشتگی‌باشد وبرعکس آن عمل کنندومیرها رانزدخود نگاه‌دارد بعدازان بماوشما لازم دارد که‌باید بالشکرهای خون‌خوار بتوفیق خداوند عازم میمنه شویم وتن بتقدیر الهی داده میمنه را حصاری کنیم وکمر بمردانگی بسته داریم تاخواست خداوند چیزی که باشد بظهور خواهد رسید باری بعد ازامرسردار عبدالرحمن خان صاحب تدبیر جمله بزرگان دربار وسردار محمد اسمعیل خان مشورت بندگان سردار صاحب عالی مقدارا پسندیده‌منظور کردند ورای همه بزرگان بر این قرار گرفت بعد ازان به مصلحت دید بزرگان فرمانی اسمی والی میمنه میر حسین خان فرستادند .

شرح فرمان : دوستی وصداقت نشان سردار میر حسین خان والی میمنه بـو فور مهربانی بندگان سالار سرفراز باشند شنیده باشید که میررستم‌خان ومیر محمد خان کوسه بکلابر بیگی سریل باتفاق مردم ازیکیه آبیك وتاشقرغان وعجده‌کهر الی اقچه وسریل چه ظلمی بود که نه کردند تاآینکه ازتقدیرات ازلی‌هر یکی بقصدقصاص بقصاص خود رسیدند الا چند نفری که درنزد شما آمده‌اند بندگان‌عالی خواهش‌میدارد که آن مردمان شریر فتنه انگیز که بخت برگشته اند دست بسته‌بحضور بفرستندوخودرا ودولت خودرا ازنکبت آن منافقان محفوظ و مصون دارند وآسوده خاطر بولایت میمنه حکمرانی کنند وقدر دوستی دولت خدا داد را دانسته شکر گـذار درگاه خداوندی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 274 of 468

باشند ورمانی که فتنه انگیزان بحضور برسند و بقصاص خود که بد کرده اند رسانده شوند بندگان عالی وایس بجانب دارالسلطنه کابل اراده دارند ومع الخیرمیروند وا ز شما سراسر مسرور وخورسند گردیده دولت خداداد را ازخود وخود را دولت شکر یك بندگان اقدس بدانندوالسلام لهذا چون فرمان بندگان عالی بجانب میمنه رفت بعد ازان از آنجه حرکت کرده وارد شبرغان شدند و توقف فرمودند و انتظار جواب فرمان بود تا اینکه میرحسین خان والی میمنه بحضور بندگان عالی متعالی رسیده ازنظر گذارش یافت

مضمون عریضهٔ والی میمنه

آنکه غلام نوازا بنده پرورا فرمان حضور رسید مضمون آن دانسته دعاگوی شد ذره پرورا هیچکس پناه آورنده را ازدرخانهٔ خود نرانده وناامید نکرده وپناه داده اند ونوازش کرده اند امرور اینها امید کرده درمیمنه وارد شده اند اکنون التماس از حضور فیض ظهور بندگان عالی میدارم که همین اشخاص گناهکار رابباین غلام و دعا گوی انعام فرمایند ودولت میمنه را ازخودشمارند وغلام را ازجملهٔ خدمت گاران مخلص شمرند انشاءالله تعالی غلام همه وقت خودرا خدمت گار وتوقع خدمت گذاری دارم ومی خواهم که غلام رابصدق دل منظور حضور مهرظهور بدارند زیاده ایام عمر و دولت درترقی وتزاید باد .

مختصر کلام بعد از فرستادن عریضهٔ میرحسین خان والی دانست که بایدوشاید لشکر افغان بقصد انتقام وارد میمنه شوند لازم که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد ضرور شد که بزودی سرشته ولایت خودرا ازهرخصوص انجام بدهم واسباب قلعه داری وقلعه بندی را آماده وفراوان سازیم چنانچه هشت هزار نفرمرد جنگی جنگ دیده و مهرگن که در کار تفنگ دادمردانگی داده درشب تارچشم موررا بتفنگ می زد بمرون قلعه جمع کرده آوردند ودیگر ازهراجناس خورا که اسپ وآدم مثلا جووگندم وبرنج وروغن وگوسفند وگاو واسپ واشتر حتی کاه وبید وهمه وغیره اسباب قلعه داری که از جملهٔ ضروریات باشد بسرعت تمام جمع آوردند وانبار نمودند تخمینا دوساله اسباب جنگ را ازهراشیاء که لازم وملزوم بود آماده کردند انتظار ورود لشکر افغان بودند باری بندگان سردار سالار که در شبرغان انتظار جواب فرمان بوده شب رابروز می آوردند لاکن بعضی اوقات در مجلس می فرمودند که آمادهٔ سفر میمنه باشید زیرا که میرحسین خان والی میمنه ضرب دست مانده البته پناه آورنده هارا بحضور نمی فرستد وجواب میدهد بعد از آن لازم می شود که بالای میمنه سفر کنیم تا اینکه بعد ازچندی عریضه رسید و مضمون عریضه معلوم شد و چون کار صلح بجنگ افتاده حضور بندگان عالی بغیر از رفتن بجانب میمنه دیگر علاجی ندیدند که بایدبادریای لشکر لازم میمنه شوند این بود که بساعت نیك ازشبرغان لشکر ظفر اثر را دوتقسیم فرموده نصف لشکر جرار ازراه سریل ومناصفه را ازآبدان عبدالله خان بسرعت برق وباد بجانب میمنه امر فرمودند وحرکت دادند این بود که بصولت واقبال بادبدبه وشوکت چون موج سکندر رومی وچون لشکر فریدون وچون صولت بهرامی وارد میمنه شدندودر نخل تپه تلاش خان که سرکوب بود فرود آمدند وخیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدندو برتخت دارائی برقرار نشستند بعد از آن به مصلحت دید بزرگان وسرکردگان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 275 of 468

لشکر فرمانی ازطریقهٔ بزرگی که سزاوار شاه نست برای والی فرستادند باین مضمون سواد،

فرمان بندگان سردار سالار

عالیجاه عزت آگاه میر حسین خان والی را آنکه عزت نشانا باوجود زحمت کشیدن ورنج راه را دیدن وبادربای لشکر واردمیمنه شدن ومبلغ های کلی صرف لشکر کردن ودولت های خطیر معارج نمودن بازهم ازروی بزرگی و محبت ودوستی خصوص که طینت بندگان عالی بغرایبی احدی ذاتی نبوده و می باشد باران بخاطرعاطر گذشت که دفعهٔ دیگر اطلاعا فرمان جهة آن صداقت نشان بفرستم که حالاهم ممکن است هر گاه میرهای نمک حرام که قراری مدینه می باشند آن عالیجاه بحضور بفرستند موجب انبساط و باعث محبت و را بطهٔ دوستی افزون و بر زیاد می گردد بعد از ان بندگان عالی بدون جنگ وجدل و بهر و محبت باز گشته میمنه را بشماوا گذار میشود که بخاطر جمعی حکمران بوده بادولت خدادادرابطهٔ دوستی قدیمی را از دست نداده خودرا ازجملهٔ دولت خواهان دولت قوی شوکت شمرید وامیدوار نوازش ومهربانی باشید اضافه بران ازباغت پنجنفر آدمهای نمک حرام خود را وفقرای خودرا واشکر پادشاه عدالت گستر را رنجه ساختن و خودرا دشمن دولت نمودن سزاوار شان خود ندانید زیرا که بندگان عالی از سر اینکار میگذرد تا زمانی که مقصد حاصل نشود همان بهتر که با صلاح انجام یابد وبهور صندی تمام شود باقی شما میدانید هر کسی مصلحت خویش نکو میداند، خلاصه سخن چون فرمان سردار عالی مقدار منظور میرحسین خان والی شد ومطالعه نمود مطابق عریضه اول عریضه فرستاد بدینموجب

شرح عریضه میرحسین خان والی میمنه!

صاحبا ذرهٔ پرورا غلام نوازا عنایت شوم فرمان قضا جریان را مطالعه کرده از ترک گذاشتم ازقدم رنجه کردن و زحمت ورنج راه کشیدن ودرولایت میمنه تشریف آوردن و غلام را سرافراز نمودن غلام عقیدت کیش بسی مسرور و سر فراز شدم و دعای دولت قوی شوکت را نمودم وسرافرازی حاصل کردم اما التماس می کنند غلام که این اشخاص گناهکار که سراسر خطا کارند وگناه شان ظاهر وهویداست لاکن درزمانه رسمی است که پناه آورنده را پناه می دهند امر و ز غلام صداقت کیش ازحضور فیض ظهور امیداورم که قلم عفو بر جریده این اشخاص گناهکار کشیده بغلام عنایت فرمایند وما بین دوست ودشمن غلام راسر افراز دارند زیرا درعفو لذتی است که درانتقام نیست چونکه غلام لاچار گرفتار شده ازلاچاری فرستادن ممکن نیست وبدنام عالم میشوم هر چند که آنها سزاوار قتل میباشند باوجود آن از انتقام عفو افضل است و غلام توقع عفو می دارم باقی جناب بندگان عالی متعالی پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 276 of 468

وصاحب اختیارند لهذا چون عرضه والی منظور حضور بندگان عالی شد دانستند که والی میمنه درغفلت مانده ومغرور شیوار میمنه می باشد انفصال این امر جز بآن شمشیر دیگر نحو ممکن نیست.

فصل اول

مقدمه قلعه بندی میمنه بمعرفت بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان سالار

لهذا چون والی میمنه بغفلت ماند واز دولت قوی شوکت روگردان شده مغرور چهار دیوار میمنه گردید وصلح را بجنگ مبدل کرد بعد از آن بندگان عالی بتوکل خدا وند رجوع بمقدمه نمودند واشکر ها را بااطراف شهر میمنه تقسیم کردند چنانچه یکطرف شهر را سردار باوقار سردار محمد اسمعیل خان رزمه گرفت واشکر خود را مامور کردند وجمیع اقسام اشکر هریك جای مامور افواج خودرا سنگر زدند و مقدمه سنگر های خود شده جنگ درانداختند ومقدمه کردند وشب وروزدر کوچه سلامت وثقب کندن ساعی بودند وآن چیزی که لازمه قلعه گیری وسنگرزدن بود درانداك وقتی بجاه آوردند وهر فوجی درجانب سنگر خود سعی وکوشش می نمودند کهزودتر خود را بلب خندق رسانند وداد مردانگی بدهند تا اینکه جمیع سنگر ها بلب خندق رسید وجنگ پیوسته شد وراجع به ثقب پر اندن گردیدند وچندین نقب ها پرانده دود ازنهاد قلعه گیان بر آوردند واضافه بر آن درهرجانب شهر چندین مقدمه هازده بودند که سرکوبی قلعه گیان شده بود وتوپ های آتش نفس ازدمدمه شب ورزو خانمان هارا برباد میداد وفغان از مردم میمنه بر آورده بود خلاصه کلام شبودوز جنگ و مقدمه ازدوجانب برپابود وشورش و غوغا ساعت بساعت افزون میشد لاکن درمقابل اشکریان مردم میمنه تیز جنگ مردانه می کردند وبضرب توپ وتفنگ چندین نفر ازافواج رابربادفنامیدادند چنانچه دمدمه های سرکوبی شهر راضرب توپ کهدربالای حصارمیمنه بود کن فیکون می ساختندبهرحال شب وروز از طرفین داد مردانگی داده میکوشیدند ومی خروشیدندودرجنگ وجدل سرمویی تقصیر نمی کردندازهمه افضل آنکه مهرگن های مردم درون شهرشب وروز شکاراشکر بیان می نمودند وتیر بهنشان میزدند وقتل اشکریان را می کشیدند شمشیری که تعلق اشکریان داشت وغیرت ردلاوری که حق مردم افغان بودازمردم میمنه صادر می شد اضافه براین شب ها مردم شهری چون شرغران بسنگرهای اشکریان شباخون میزدند ودست وگریبان جنگ می کردند تاحتی که بعضی شب ها اشکرظفراثررا ازسنگر بدرمی نمودندوفراری می ساختندوهم چنین اشکریان ظفراثردرون قلعه درآمده ودوازنهادمردم میمنه میبر آوردند عاقبت شباخون زدن ازطرفین رسم شدوهرشب اشکریان مردانه وار درون قلعه در آمده چندین خانه وخرگاه ومردم قلعه را تاراج کرده آتش میزدند لاکن خلق از طرفین کشته می شد وقتل میرسید مردم قلعه نیز چنین شباخون زده قصاص می گرفتند وداد مردانگی می دادند چنانچه سزاوار آفرین بودند ودیگرزبردستی مردم شهرازین رهگذر بود که دوتوپ بزرگ صف شکن درون قلعه داشتند که یکی توپ قندوزی نام داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 277 of 468

ونام آوربزه ویکی توپ زازله که آنهم مشهور ومعروف بود وآتش نفس می نامیدند و شب وروز قتل لشکریان می کردند خصوص دمدمه های لشکریان را سر نگون می ساختند وباخاك زمین یکسان می نمودند چنانچه ازضرب همان دو توپ بزرگ جمیع لشکریان را بهتك آورده بودند ونفس بنفس بدم کشیده قتل لشکریان را می برآوردند و مقابل درمقابل کارمی فرمودند افضل ازان دوتوپ چی آن سپاهیان درعجیب بودند که این چنین توپ چی ازطایفه ازبك صادر نمی شود بعمل نمی آید شاید ازه دخارجه باشد تاخاتمه ظاهرشد که ایرانی بوده است مختصر کلام درجنگ وجدل وشمشیر زنی ودلاوری طرفین داد مردانگی می دادند خصوص مردم میمنه که درعین فقرائی که اصلاً ازنظام داری واقف نیستند و بودند درمقابل لشکر بانظام همسری کرده شب وروز تقابل می ورزیدند وبمردانگی مقابل شده می کوشیدند.

فرد

آفرین خدای بر پدری که ازو مانند این چنین پسری

باری چون یکطرف شهر میمنه تعلق سردار محمد اسمعیل خان داشت وسنگر ها زده لشکر گاه کرده بودند وبرذمه شان مامورومقرر شده بود چنان جنگ های مردانه نموده شبها بدرون شهر رفته شباخون میزدند که از مردی وغیرت شان ازعالم بالا احسن وآفرین می شنیدند چندین شورش های دیگر برپامی کردند ودر جنگ می افزودند که فلك کج رفتار حسرت کش آن کردار می شد اما قه بران خود سرد ار دلاور باکمال شجاعت ومردانگی چندین دفعه دست بشمشیر باتفاق لشکریان خود را بدرون شهر انداخته مردانه وار جنگ می کردند چنانچه اینطریقه مردانگی ازسر کرده جزرگ خارج ازعقل بود باید بوجود مبارك خود نمیرفت لاکن سردار مذکور جان خود را مقابل بجان سپاه خود دانسته نمی شد که بالشکریان همراه میرفتند ودرجنگ شریك می شدند وتا از کشته پشته ها نمی ساختند ازمیدان جنگ بدر نمی گشتند هرچند افسران حضور شان مانع می شدند افزون تر بجنگ می کوشیدند وهرنوبت که جنگ می انداختند به نسبت تسخیر کردن وشهر را تصرف نمودن کمربسته داخل شهرمی شدند ودرجنگ کوشش کرده قصد گرفتن داشتند ومی خواستند که تسخیر نمودن شهر میمنه بنام نامی شان قرار یابد لاکن تقدیر الهی را کوشش نمی باید وازتلاش کردن سود نمی بخشد ازان سبب دست تهی باز می گشتند چنانچه در این باب شاعر فرماید.

مثنوی

باقضا کارزار نتوان کرد کاه از رو ز گار نتوانکرد
کرد کارهرچه می کند نیکوست حکم بر کرد کار نتوان کرد

بهر حال مقدمه وجنگ وشورش جانب سردار دلاور سردار محمد اسمعیل خان از هر جانب بیشتر بود چنانچه مردم میمنه بنامه دلاوری و مردانگی که شب وروز بظهور میرسانیدند ازجانب سردار مذکور هراسان و خوفناك بودند بنابران مردمان مهر کن ودلاور وجنگ جوی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 278 of 468

درمقابل لشکر سردار محمد اسمعیل‌خان مامور ومقرر کرده بودند که‌همه شمشیرزن‌وچون شیرغران دلاور ومرد میدان محسوب می‌شدند امامردار باغیرت که شب‌و روز جنگ می‌انداخت وجنگجوی بودند یاران بسیاری لشکر سردار مذکور ازسوار وپیاده به قتل رسیده بودند ازین رهگذر دایم دلگیر بود بعقفان می گذرا ندند زیرا که نوکر پرور ودرباره نوکر خدمتگار شیوه داد گستری می‌نمودند مختصر سخن شرح رزم و پیکار جنگ ومقدمه طرف سردار محمد اسمعیل‌خان ازحد افزون است وقتل وقتال بسیار و غوغای شب‌وروز جانب شان ازشمار بیرون است لاکن سخن بطول انجام یا فتن چندان رغبت وزیبت نمی‌بخشد خلص آنکه مدت هفت ماه کامل بهمین منوال ازطرفین جنگ و شورش بدرجه اعلا بر پابود وچنین داد مردانگی می دادند وجنگ های مردانه می کردند وسه‌نوبت درمدت مذکور رفت وآمد ایلچی‌شد که شاید اصلاح شود وبصلح آنجا منجر ممکن نشد زیرا که مدعای سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن‌خان دست آوردن میرهای فراری بود ومیرحسین خان والی ازین امرا با می کرد ومیرها را ممکن دادن نبود وسردار مذکور ازین امر نمی‌گذشت وازمیمنه بازگشت نمی کرد تا اینکه مقصد حاصل نمی‌شد اکنون سردار عبدالرحمن‌خان‌وسردار محمد اسمعیل‌خان رافا درباری لشکر باطراف شهر میمنه در سنگر ومیرحسین‌خان والی رابدرون‌شهرحصاری‌وقلعه‌بند بگذارید

چند کلمه سخن ازحضور سر کار والا تبار امیرشیر علی‌خان که‌درهرات استقامت دارد وارادهٔ لشکر کشی بجانب قندهار می نماید شنوید

لهذاچون فیل‌ازین‌درقیدتحریر درآورده بودم که‌سر کارامیرشیرعلیخان بعد ازمقدمه های بسیار که از تقدیرات ازلی شکست یافته بود ودرهرات توقف داشته شب وروز بسر شته لشکر گیری ولشکر کشی وقصد انتقام بسرمیبرد لاکن بامر قرعه‌ومشورت بزرگان در بار مبارک خود چنان کنکاش شده بود که بندگان سر کار بوجود مبارک توقف هرات وسردار محمدیعقوب‌خان وفرامرزخان سپه‌سالار مامور سفرخیریت اثربجانب قندهار شوند چنانچه درمدت هشت‌ماه از سرشته لشکر وشکست وریخت لشکریان وگرفتن لشکر جدید وتهیه وتدارک سفرخیریت اثر ازانجام خودرا فارغ ساخته لشکر قدیمی وجدیدی را مکمل نموده از حضور فیض ظهور بندگان‌اقدس گذرانیدند وموجب تحسین‌و آفرین گردیده خلعت های فاخره واسپان عربی مازین وبیراق‌طلا وشمشیر دانه‌نشان ازحضور سر افرازی حاصل کردند بعدازان‌بامر وفرمان سر کار اشرف اقدس مقرر سفرخریت اثر جانب قندهار گردیدند وبساعت‌نیک وروز خوش از شهر هرات برآمده بدروازهٔ قندهارخیمه‌وبارگاه باوج‌ماه رسانیدند ناگاه‌سبب‌امورچندیکه‌ذکرآنجاء توقف نمودندوبعضی امورات جهانداری که لازم‌بود سرشته کردندبعد بجهة اجازه‌حرکت بحضور شهریارذوی‌الاقتدار عرضه داشت کردند بندگان اقدس‌بوجود مبارک‌باخواص حضور وبزرگان درد یک‌ودوروشیران دربار درلشکرگاه تشریف فرما شده‌جمیع لشکر جرار واقواج‌خونخوار که عازم‌سفرقندهار بودند همه را ازحضور مهرظهور گذرانده ودعا وثنا تحه دا ندودر پناه خداوند سپرده‌تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 279 of 468

لشکریان‌را از زیر کلام الله شریف گذرانده بجانب قندهار مرخص‌فرمودند بعد بندگان سر کار بدولت واقبال وا پس‌وارد شهر هرات گردیده آسوده خاطر به تخت دارالسلطنه هرات نشستند اکنون سردار محمدیعقوب خان وفرامرزخان سپهسالار که اتفاق لشکر خون خوار و چون دریای مواج منزل بمنزل ایلغار می نمودند تا اینکه وارد فراه شدند اما بتواتر این اخبار بقندهار میرسید درآنوقت سردار محمد سرور خان حاکم قندهار بودند و سردار محمدعزیز خان سپاه سالار لشکر لاکن در مقضی امورات جهانداری بسی باکانه حرکت می کردند هرچند سردار محمدسرور خان نصیحت می‌دادند و نصایح میفرمودند سود نمی‌بخشید بلکه در کدورت می‌افزود تا اینکه خفقان و کدورت بالا گرفتن زیرا که سردار محمد عزیزخان ماسوای عقل حرکت می کرد و خودرای بودند عاقبت از حضور سردار محمدسرور خان درقندهار بسرآمده‌درفراه رسید وآوازه در افتاده وبی‌دربی خبر رسیده وبهر جاه بزبانها جاری شد سردار محمد سرور خان بجهت سردار محمدعزیز خان فرمان فرستاده طلب حضور نمودند سردارمحمدعزیز خان که مغرور جوانی وشباب‌بود وازغیوری فرمان سردار محمد سرور خان عمل نکرده از دهرا هود باهمان‌لشکر قلیل که همراه داشتند حرکت فرما شده کوچا کوچ روانه کشك نخود شدند وبحضور سردار محمدسرور خان خط فرستادند واطلاع دادند که‌مایان بجانب کشك نخود روانه شدیم‌واهید واریم که برودی افواجی در خور جنگ مدعی بفرستید که زودتر مقابل دشمن رویم ودانسته باشید که دشمن‌بالشکر بی‌شمار عازم اینصوب‌است در فرستادن لشکر مرحمت کرده احتیاط کنید که لشکر بسیاری بفرستید تا درمقابل دشمن ذلیل‌وزبون شویم لهذا چون عریضه سردار محمد عزیزخان در قندهار رسید واز نظر سردار محمدسرور خان گذارش یافت خیالی کدورت آمیز شد ویا پنجنفر بزرگان حضور مشورت کردند عاقبت سخن بدینجا قرار گرفت که وقت کدورت‌نیست فرصت تنگ ودشمن عنقریب گلو گیر سرشت لشکر باید کرد و بسرعت باید فرستاد زیرا که ازپی اعتدالی سردار جوان بخت چهار اطراف‌قندهار بشورش است واز خدمت سردار محمدعزیزخان هر اطراف آن داد خواه چنانچه از حضور شان بسی بی‌ناموسی هادیده الله امیدوار یك نامه سردار محمد یعقوب می‌باشند بعد از عرضه داشت بزرگان حضور سردار محمدسرور خان لاچار دوازده عراده توپ وهشت پلتن‌مکمل‌و دور جمعت رساله وهشت بیرق خاصه دار وجزایر چی وچهار صد سوار ولایتی که همه سرداران‌وبزرگان قندهار بودند ویکنفر ازبزرگان دربار بافرمان نصیحت آمیز فرستاده امر کردند که چون لشکرهای ظفر شکوه درکشك نخود باشما برسند بعد حرکت فرماشده بسرعت‌خود را بلب در پای گرشك برسانید ودرآنجا خیمه وبارگاه برپاسازید ولشکر گاه کشید و استقامت نمائید تازمانی که ازحضور فیض ظهور بندگان سرکار فرمان‌برسد زیرا که تمامی قصه‌راعریضه فرستاده انتظار جواب میباشیم بعد ازان که‌فرمان رسید ازهمان قرار بشما دستورالعمل فرستاده می‌شود البته از قرار دستور العمل که امرسرکارواالاثبار است بجاء می‌آورید ومتوجه خدمت می‌شوید لاکن تاآنوقت از لشکر ولشکرگاه خود وچندین امورات دیگر که تعلق بلشکر کشی ولشکرآرای ولازمه سپاهی گری دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 280 of 468

شرط احتیاط بجامی آریدوبدرستی شب وروز متوجه می‌شوید زیرا که دشمن قوی درمقابل وبمثل فرامرزخان سپاه سالار شخص کهن سال کار دیده سپاه پیشه و تجربه آموز وصاحب تدبیر درپیش است وهزاران فن وفریب سپاهی گری راخوب دیده ودر تجربه رسانده خدا نکرده زحمتی باشکر ظفر اثر بر ساند .

ارجمندا بهر عنوان که ممکن باشد ازاهمیده غافل باید بودومتوجه‌افدرو سپاه خودنیز بدرستی باید باشید زیرا که درین فرصت که وقت باریك است وتقاضای زمانه غدارظاهر وهموارند ا دوست ازدشمن فرق نمودن بسی دشوار بهرحال کمال احتیاط را از دست ندهید وجمیع امورات را بحضور خود تمام کنید تاخانهٔ کار تمامت نکشید مختصر کلام چون فرمان سردارمحمدسرورخان‌را سردار محمد عزیز خان مطالعه کردند از نصیحت‌های سردار محمد سرور خان غضب آلود شده ومطابق فرمان عمل نکردند اما ر فتن لب دریای گرشك را تدبیر دانسته از کشك خود حرکت فرما شدند وکوچاه کوچ لب‌دریای گرشك رسیده فرود آمدند وبار گاه وسراپردههای زرنگار برپا کردندو انتظاردشمن بودند بازی سردار محمد عزیزخان از مغروری بسیار بلند پروازی قطعا سخن شخصی را منظور نمیکردند ولی ناگاه حرکت مینمودند خواه زشت بود خواه زیبا گویا نفس مجسردانستند هرگاه بحضورشان شخص دگر سخن می کردند گویا قاتل وی میشدند وچنانچه فرمان سردار محمد سرور خان نصیحت آمیز رسید گویا قیامت برپاشد و غضب ناك فرمودند که سردار مذکور حاکم است بحکومت خود بزرگی کنند و بملك و فقراء حکمرانی بدارد وما فرمان فرستادن نصیحت های بزرگانه کردن از چه روست اضافه برآن دستورالعمل وسررشته دادن باعث چیست امروز عنان اختیار لشکر درقبضهٔ اقتدار بندگان خود ماست دیگری را چه اختیار است هدایت دشمن ما افتاده ایم وخیر دولت خودرا خود میدانم .

فرد

امور مملکت خویش خسروان دانند گدای گوشه نشینی توحافظا مخروش

اکنون آن چیزیکه تقاضای وقت‌را ملاحظه فرمائیم بمثل خواهیم آورد احتیاج نامه وپیغام دیگری نداریم خلاصه کلام سردار محمد عزیز خان هرچند کشجاع ودلاور ومردانه بود ودرسخاوت قرین نداشت وچندین شیوه های شاهانه داشت که دیگری از پادشاهزادگان واقوام شان نداشت اما ازاثرات جوانی مستی و کمال غرور جوانی که خورد سال بودند خود پسند افتاده بود وسخن خودرا عین کمال وعقل افلاطونی و سراسر تدبیر وفکر ودانش میدانست بهمین وسیله‌ها خود رایی وخود پسندی چند بن خرابی دستداد که عاقبت باعث شکست دولت شد وسلطنت بزرگی برباد رفت زیرا که شخص خود پسند دایم گرفتار ندامت است چنانچه دراب دریای گرشك اسم خودرانادرثانی گذاشت وجشن خسروی برپا کردند و جمیع امرا ومنصب داران لشکر نظامر ومدکی خلعت واسپ ولجام بزرگانه بمثل شمشیر وکریچ وغیره انعام نمودند وبه تمامی لشکر یکماهه انعام ودوماهه تنخواه وبهرخیمه یکراس گوسفند وبرنج مرحمت فرمودند وبار دیگر در لب دریا جشن خسروی دوباره برپا کردند وسه روز دیگر بعیش وعشرت گذراندند بعدازان انتظارحرکت دشمن بودند امادرآنوقت آب دریای گرشك چنان موج زن بود و موج

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 281 of 468

میزد وفغان می کرد که عالمی را فغان وی فروگرفته بود و گوش فلك را کری نمود چنانچه شبها ازغوغای دریا خوف به مردم سپاه بیدار شده بود ویرا کنده میتاندزیرا که اول بهار موج دریا وبسیاری آب بود وفرصت در آنوقت بود و بی دست یاری کشتی وناخدا ممکن گذشتن نبود گویا سد شدیدی فی مابین دواشکر بود هرگاه نادر ثانی وسردار خود پسند خود رای نمی بودند همین آب دریا که سنگر زرگ بود مدت شش ماه درمقدمه تاخیر می انداخت واشکر کابل مرسیعامید فتح کردن داشت لاکن لازم شد که دو سه کلمه تکرار ازسردار محمد عزیز خان نادر ثانی تحریر دارم بعدازان سرمطلب باز گردم مقصد که سردار مذکور در خود پسندی ثانی نداشت اول آنکه سردار محمد سرور خان پدر بزرگی دویم درامور سلطنت صاحب اختیار سوم خود نادر ثانی زیر دست وفرمان بردار چهارم امر وفرمان سرکار پهین منوال لازم کهپك کاسه آب ی امر سردار محمد سرورخان نخورد چه لازم که فرمان اورا وقعی نگذاشته برخلافشان عمل دارد افضل از ان اسم خود را نادر گذاشتن بکدام عقل وبکدام شمشیرومیدان داری کردن پس ظاهر شد که دیگر تحریر نشود وقلم دو زبان را ازین فقرهٔ نامناسب باز کشیده بجانب مطلب باز رویم واز روبداد وگذارشات قلم رابیم قبل ازین از ورود اشکر هرات بسر کردگی سردار محمد یعقوب خان در قراء تحریر نموده بودم اکنون درشهر قراء بجهة امورات لشکری چندی توقف داشتند لاکن سه چهار منزل از قراء بعضی لشکریان خود را حرکت داده بودند ومتوجه اخبار ان قندهار بوده بوجه تحقیقات تعمل می آوردند تا اینکه اشکر قندهار در کشك نخود وارد شدند دوسه روز دیگر گذشت تحقیق شد که اشکر مذکور در لب دریای گرشك رسیده خیمه وخرگاه برپا کردند چون این خبر حضور سردار محمد یعقوب خان وفرا مرز خان سپه سالار رسید بعدازان از قراء حرکت کرده بسرعت تمام با لشکر جرار وافواج خونخوار خودرا در گرشك رسانیدند ودر مقابل دشمن فرود آمده خیمه وبارگاه باوج ماه رسانیدند اما در پای گرشك مابین دو اشکر سد شدیدی بود زیراکه بی دستیاری کشتی ممکن گذشتن نبود فرامرز خان سپه سالار که شخص کهن سال وسپاه پیشه وجنگ دیده وجنگ آزموده بود چون دریا نظرافگندند وفوج آنرا دیدند متفکر شدند زیرا که موجش سر بفلك کشیده و سیاری آبش عالم را فروگرفته متحیر مانده وبحیرت افتادند وبغم فرو رفتند ازان روی که جنگ دیده بودند پیشگویان را بهر جانب دوانیدند که هرگاه توقف کنیم و تحمل داریم ممکن است که عنقریب لشکر دارالسلطنة کابل برسد وچنین که سر کرده صاحب تدبیر همراه باشد بعدازان کار بسیار دشوار افتد وهرگاه تعجل کنیم وبغیال مقدمه حرکت فرمائیم دریای گرشك درمقابل لشکر طرفین سد شدید است ودر این فرصت گذشتن بسی دشوار اکنون معالجهٔ این امر دشوار تدبیر است نه شمشیر باید است بدامن تدبیر زده شاید کاری از پیش بریم زیرا که از انبوه لشکر یك تدبیر نیکو بهتر است .

مثنوی

یك تدبیر نیکو آن توان کرد — که نتوان با سپاه بی کران کرد
بشمشیر از یکی تا ده توان کشت — را ئی لشکر ی را بشکند پشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 282 of 468

بهر حال مصلحت چنانست که تدبیری کنیم وفکری زنیم شاید لشکر قندهار از دریا باینطرف بگذرند زیرا که سر کردهٔ خورد سال جوان بخت خود رای دارند بعدازان که از دریا گذشتند امید وارم از درگاه خداوند که تدبیر دیگر از عهدهٔ شان بر آمده توانیم وهرقدر دراین باب زودتر تدبیر کنیم بهتراست وهرگاه در کار ها تاخیر نمائیم مبادا لشکر کابل برای شان کمک برسد و کار دیگر گون شود و قضیه بر عکس افتد آنزمان دشوار خواهدشد اکنون شما بزرگان دربار که همه جان فدا می باشید و بحضور بندگان عالی حاضر هستید در این باب چه می فرمائید جمله با تفاق سخن کردند که تدبیرات شما سراسر نیکوست وپسندیده وجای تحسین وآفرین است بندار صلاح و صوابدید بندگان سردار وبزرگان دربار فرامرزخان سپاه سالار باعشورت حضور عریضهٔ مختصری بخدمت سردار عالی مقدار بادرتانی تحریر کردند وبرسیده داشت بود الحوبعرفت شخص معتبری از لشکریان فرستادند .

سواد عریضهٔ فرامرزخان سپاه سالار بحضور سردار جوان بخت سردار محمدعزیزخان نادر ثانی هدایت شوم صاحب من ذره پرور من شنیده می شود که شاهزادهٔ اند اقبال نام نامی واسم سامی خودرا نادر ثانی گذاشته وبه جمیع افواج وکافهٔ حضور خود انواع انعام واحسان فرموده هفت شبانه روز جشن خسروی در لب دریا برپا کردند این قدوی سالخورده دعاگوی از شنیدن اسم مبارک خواستم که عریضهٔ بحضور فرستاده مبارک باد عرضه بدارم بنابرآن هرچند گستاخی می شود باوجود آن بحضور مبارک عریضه فرستادم که مبارک باشد امید وارم این غلام که قدر این اسم بزرگ را افضل و بزرگ دانسته سعی کند که در بزرگی آن که اسم بزرگان است قصانی بهم نرسد زیرا که این اسم بزرگ را خداوند بهر کس سزاوار نمی داند چنانچه در عالم نشیب وفراز از اهل دنیا تا حال یک نادر خروج کرده ونام خود را بمردی درجریده ها ثبت نموده وتاهنگامی که قیامت قایم شود باقی گذاشته است امروز باید شاهزادهٔ بلندپرواز وپادشاه زادهٔ نیکو خصال همچنین بزرگی بکاربرد که گویا مقابل نادر اول محسوب شود ودر جریده ها بیادگار باقی بماند اکنون بشرط عفو این پیر غلام گستاخی میدارم که قدر اول درتمامی دریاهای بزرگ مثل پنج آب احتیاج نمی شدند وبا لشکر های فراوان کناز مور ومار بیش بودند بدون امداد کشتی وخوف ورجاء بقوت خداوند (ج)و اقبال بلند پرواز بمردی ومردانگی وغیرت ودلاوری می گذشتند امروز دریای گرشك درنزد آنها قابل بنظر نمی آمد ودر مقابل دریاهای که نادر گذشتند بشمار شمرده نمی شود چه گو دریای گرشك بحضور بندگان عالی گویا سد سکندر شکر شده ولشکر قندهار در صفکر برکاب شاهزاده بلند اقبال صف آری شده پس درین صورت هرگاه بمردانگی وغیرت اسم نادری بدون چون و چرا وبدون کید وریا ازدریا گذشته باینطرف لشکر گاه سازند وباپسر عموی خود سردار محمد یعقوب خان که هردو شاهزادگان نامدار می باشید تقابل ورزید البته داد مردانگی داده اسم بزرگان را بنیکو بالای خود گذاشته باشید اضافه بران جانب شاهزادهٔ والاگهر جائی تنگ ومیدان جنگ نمی باشد واینطرف دشت بزرگ ومیدان وسیع ومیدان نبرد است

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 283 of 468

وسزاوار نیز دگرمی باشد ومرد ازمردوشجاع از شجع شناخته میشود و دلاوری ومرد صاحب غیرت باندك کروفرظاهرمیکردد وبمردی نام آور میشود هرگاه ازین فقره‌های که غلام عرضه داشت نموده ایم یکی تجاوز دارد وتعلف ورزد گویا رخلاف آن عمل کرده باشد لازم میشود که اسم بزرگ ونام بزرگان راازخود دور دارد وپیرامون آن نگردد هرچند غلام گستاخی را بامید عفو از حد گذرانده اما یکفرد استاد را بحضور مبارك عرضه داشت میدارم باوجودیکه درظاهر منظور نظر کیمیا اثر نخواهد شد خصوص که سخن حق تلخ است لا آن‌عرضه‌داشت غلام‌سراسر صداقت وپسندیده بلکه‌نصیحت آمیز است زیرا که دردنیا دوچیز باقی میماند یانام نیك ویاند اضافه بر ان بزرگان حضور شاهزاده بلند اقبال یقین دارد که غلام‌را بد خواهند گفت وسخن‌مردی را ازحضورخواهند پوشید زیرا که سلسله دربارافغانستان چنین بوده وعمری چنین غلام دیدام چنانچه‌درهمین یك‌فرد استاد همه بزرگان حضورشاه زاده والاجاه ایراد خواهند گرفت والاجوهریست پسندیده

فرد

نکته رجای دزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

زیاده دراین امید وارم که بکمال بزرگی عفو فرمایند ازان‌سبب که‌غلام نمك‌خواره ام هرچه بخاطر میرسد بدون کبد و ریه عرضه میدارم .

مصرع

من‌ترا دو چکنم آنچه در آرد انست ؟

خلاصه سخن چون عریضه فرامرزخان سپاه سالار بحضور سردارعالی مقدار سردار محمد عزیز خان نادرثانی رسید وازنظر گذارش یافت شاهزاده جوان‌بخت درغضب‌در آمده آتش در کانون سینه اش شعله زدن گرفت ودریای غضب بتلاطم‌در آمد وموج زد درجهٔ غضب آورده بودند که فورا ازدریاگذشته مقابل ورزند و فرصت ندهند لا کن بزرگان در اردودرباریان کاردار ومشیران‌حضورباتفاق‌عرضه‌داشت‌نمودند که‌ای شاه زاده جوان بخت این تدبیری است که دشمن خیر خودرا ملاحظه فرموده میخواهند که بهمین تدبیر گرندی بلشکرظفر اثربرسانند هیچ عاقل ودانا به‌سخن‌دشمن‌فریب‌خورده‌عمل‌نکرده چگونه شاهزاده بلند اقبال بگفته دشمن عمل کند اول آنکه‌فرمان‌سرکاراز دارالسلطنه‌شهر کابل دوم امر سردار عالی مقدار ازقندهار یوماً فیوماً متواتر رسیده و میرسد وتاکید است وما و میشنویم که‌ازاب دریا جدا نشوید وازدریا نگذرید وانتظار لشکر خود بکشید باشید که عنقریب چون دریای مواج بشما میرسد و با لشکر شما ملحق میشود بعد ازان بامرو فرمان سرکار عمل خواهند کرد اضافه ازفرمان سرکار امروز که شاهزاده بلند اقبال که صاحب اختیار جنگ وعقل عالم میباشند کجا رواست وچه بودرست‌باشد که‌تصدیق قول دشمن دارند و بفریب دشمن عمل کرده خود را واشکر خود را درمهلکه اندازند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 284 of 468

ونام بدرای خود وبرای خدمتگاران حاصل نمایند از دشمن دشمنی باید گرفت نه مهر ومحبت ونه دوستی وصداقت امروز فرامرزخان سپه سالار که مرد کهن سال جنگ دیده می باشد ازهرات پیش جنگ لشکر شده بنیت فتح وظفر دولت خود و خرابی دولت ما وشما آمده و کمر بفتح لشکر خود بسته بهر عنوان که تواند ومیسر شود لازم که برای دشمن فریب کنند وفریب بکار برد ومدعای خودرا حاصل سازد وگوی مراد از میدان ببرد بر باید نه اینکه خدمتگار ونمک خوار ازدشمن دولت خدا داد باشد ونمک حلالی خدمتگاری بدولت شما که دشمن دولت شان می باشید صداقت بکند وپاس نمک پادشاه خود را نگاه دارد وشما را خدمتگاری کند وبه عوض جنگ و جدل نصیحت فرماید ودرنیکنامی دولت شما کوشد اکنون سخن دشمن سزاوار شنیدن ندارد تا به عمل کردن چه رسد امید غلامان ازحضور فیض ظهور آنکه ما پنجتن خدمتگار که بحضور شاهزاده بلند اقبال می باشیم اول اینکه خدمتگار وجان فشان دوم هر کدام بدولت خداداد نامدار سوم بر کاب حضور شما حاضر وبحضور سر کار والا نثار ظاهر و هویدا می باشد خدا نخواسته هرگاه درلشکر ظفر اثر فتوری پیدا شود مانند گان سزاوار قتل می گردیم و بندگان عالی اضافه بران بدنام خصوص از بابت نام نادری رسوای عالم گردد امید آنکه بندگان عالی خودرا وپنج نفر خدمتگار خود را بدنام نساخته بگفته دشمن عمل نکنند ونباید کرد وبه تقدیرات ازلی تن در داده درمقابل دشمن ازعهدهٔ هر کار بفضل خداوند خواه جنگ خواه تدبیر برآمده می توانیم بتر آنست که ازین خیال باطل گذشته بخیر دولت خود کوشیم باقی جناب شاهزاده والا جاه درامورات دولت خود مختارند ازخدمتگاران همین قدر عرضه داشت ازطریقه اخلاص لازم بود که بحضور عالی باتفاق رساندیم .

مصرع

«امور سلطنت خویش را خسروان دانند»

مختصر کلام سردار معهد عزیزخان که جوان خورد سال ومغرور بود و نشیب وفراز دنیارا ندیده وتجربهٔ حاصل نکرده بود سخن اصحاب نیز تاثیر نه بخشیده بلکه برعکس افتاد ازروی قهر وغضب برخلاف مشورت پیر کنان اراده کردند ودرقید وبست وزشت زیبا نگذاشته تیشه برپای خویش زدند لاکن حق بجانب سردار عالی بود زیرا که باوی چند خصلت جمع آمده بود اول خورد سالی دویم غرور جوانی سوم غرور مستی چهارم صاحب دولتی پنجم شاهزاده گی و فرمان روائی و حکمران سپاه و لشکر عظیم تابع ومطیع فرمان وفرمان بردار ششم تجربه حاصل نکردن پس شخصی را که اینقدر اسباب خرمی وفرمان فرمائی میسر وموجود باشد البته رتبهٔ خودرا نادرثانی نداند وبقسم نادرحرکت فرماید بازهم آخرین فرصت وارد شدن خودرا ولشکریان را بآبونه واسباب بسکیار ه بدریا زدند وبه آن طرف رفته خیمه وبارگاه بریا نکردند مخصوص که جهان کشاء نادری را نظر اه کنده بودند لازم داشت که بمثل نادر وقار کرده بدون کشتی و کشتیبان خود را بدریا میزدند ثانی نادر ثانی میشدند خلص کلام بکشتیانه روز بزرگان دربارو معتبران حضور که همه درعصر خود در تدبیرات جهانداری فرامرزخان سپه سالاررا بجوی نمی خریدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 285 of 468

وخودرا افلاطون عصر وزمان خود میدانستند ودر فهم وفراست وعقل ودانائی ثانی نداشته وچندین جنگ هارا دیده وتدابیر های جنگ را طی کرده بودند هر یك بدلیل وبرهان عرضه داشت مینمودند منظور حضور شاهزاده والا جاه نبیشد وبرعکس آن سخن می کردند تافرور بدرجهٔ رسید که فرمان سرکاری وفرمان سردار محمد سرورخان را بگوشهٔ خاطر نگرفتند وبر ضد نصایح بزرگان حضور امر کردند و آدم مقرر فرمودند که در کنارگاه دریا هرقدر کیمه باشد حاضر نمایند وجمع آوری دارند وبسرعت یکجاه کنند چنانچه صاحب کار کیمه هارا بحضور طلب کرده نوازش فرمودند و خلعت دادند وماموز فرموده تا کیمدات بفوغ بعمل آوردند قصه کوتاه صاحبکار کیمه ها که خلعت پوشید ونوازش دید چندین کیمه های مخفی داشت همه را حاضر کرد و کیمه های که پوشیده بدریا کنار می فرموده جمله رادر سه کنارگاه که نزدیك لشکرگاه بود حاضر گردانید همه ازان باتفاق کیمه چیان بحضور آمده عرضه داشت نمود وتمامی کیمه چیان بخلعت های مناسب ولایق سرافراز گردید مختصر کلام درسه روز جمع کیمه ها انجام یافت ومکمل دراب دریا آماده گردید وبندگان عالی نادرثانی اراده گذشتن کردند ازین رهگذر خدمتگاران حضور که خودرا فدایی میدانستند وهر کدام نام ونشان ورتبهٔ بزرگ گرداشتند بار دیگر باتفاق بیرون خوف ورجا دون کیدوریا باحوال تباه بحضور شاهزاده والاجاه آمده عرض نمودند که ای پادشاهزاده بلندا قبال ازین خیال فاسد که سراسر خطراست درگذرید وما غلامان رابدنام ورسواء نسازید وبقتل حضور سرکار والاتبار نرسانید و یقین دانید که از دریا گذشتن موجب خطر است وباعث شکست واسیر دشمن شدن ازبرای خداورسول خدا ازین اراده برگردید وازاب دریا کهیشت بهفده اراست حرکت نکنید وآسوده باشید که عنقریب لشکر دارالسلطنه کابل میرسد ولشکر حضور قوی میشود امروز درمابین دو لشکر دریا گویا دست آویز خوب وسنگر بزرگ است تازمانی که لشکر کابل برسد وموجب ترقی دولت شود آن زمان به قتل دشمن کمر بسته بفضل خداوند کریم حرکت میداریم وبایك حمله مردانه دشمن راازمیان برداشته دراردشت ادبار می سازیم سردار غیور که دایم برعکس هر کار عمل ورفتار می کردند چنانچه ازغضب راشفتند ودرجواب بزرگان تکلم نکردند وسکوت ورزیدند زیرا که همه بزرگان حضور قدیمی خدمتگار ونمك حلال بودند وپاس خاطرشان کردند تاانکه شب گذشت وفرداشد بعدازان خود بندگان عالی بلب دریا چون ماه بوج فلك رسیده بالای کرسی زرنگار نشستند وفوج فوج لشکر دریاموج رادر کشتی نشانده ازدریا می گذرانیدند ومتوجه احوال سپاه بودند دربدت پنج روز جمع لشکر وکشور وخیمه وبارگاه بریا کردند لاکن گرداگرد لشکر سنگر زدند وآمادهٔ جنگ شدند ومتوجه دشمن بوده شب وروز احتیاط لشکر خودرامی کردند ومحافظت می نمودند تا ضرر ازدشمن نرسد.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 286 of 468

فصل دوم

مقدمه گرشلك وشكست لشكر قندهار ومحبوس شدن سردارمحمد عزیزخان وفتح نمودن سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار وتصرف کردن قندهار را

اکنون رجوع نمودم بتوکل خداوند درفصل دویم وامیدواریم ازدرگاه خداوند کریم ورحیم که درزمان اندك بطریق اختصار تحریر دارم که زودتر انجام یابد بهرحال چون لشکر قندهاراز دریا گذشته خیمه وخرگاه برپا کردند وسنگر زدند فرامرز خان سپاه سالار که آرزومند چنین روزی بودند از گذشتن لشکر قندهار ازدریا چقدر که گنجایش داشت خورسنده شده بزبان جاری گردانید .

خوش آمدید که خوش آمدمرا زآمدنت — هزار جان گرا می فدای هر قدمت
رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست — کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

خلاصه کلام فرامرز خان سپاه سالار که این روز را از خداوند طلب گار بود وبخواب وخیالش نمی گذشت ازملاحظهٔ این احوال خرم ومسرورشده بفکرتدبیر افتادویك خیال را بهرطرف جولان داده اقبت تدبیر جنگ وسرشته مقدمه رادریافت زیرا که قبل ازاین چندروزی که درگرشك استقامت داشتند هرروزسپاه سالار باقلیلی سوارکنار اطراف دشت وجای های دیگررا گردش می کردند ومیدان جنگ وتدبیر جنگ انداختن ودیگر تدبیرهای که درجنگ بکارمیرود همه را ملاحظه کرده دربین چندروز کنار جنگ را بچشم سر دیده آماده نموده بودند خصوص دراطراف میدان چندزمین آب بردگی دیدند که فرسخها آب برده بود هرگاه لشکررا خوفیه درآنجاه پنهان کنند که درموقع جنگ بکاربرند ممکن بود بارها در مجلس خاص مذاکره می کردند که دروقت جنگ بسپاری لشکر خودرا ازروی تدبیر در همان آب بردگی پنهان میکنند وخودبا کمتر لشکر ازروبرو مقابل میشود وجنگ می اندازد ولا کن جنگ رابیك روز تمام نمی کنم هرروز بجنگ رفته ساعتی مقدمه می اندازم و خودراشکست می دهم تازمانی که مدعی رااز سنگر بدر کرده بمیدان رزم برارم وبه نامی کشم بعدازان خوفیه راخبر داده دشمن را بماین گرفتارمی سازم و بفضل خداوند کوك شکار می کنم هرچند که خوف هم دارم زیراکه چندخدمتگار صاحب تدبیر و جنگ دیده دارند لا کن خورسندم که سردارجوان بخت خودرای وخودپسند نمیباشند سخن ناصح تاثیر نکرده مغرورام خودمی باشد وشمشیر قدری میزند اکنون تدبیر همین که سخن کردیم بارهمعنان اختیار درقبضه اقتدار پروردگار است اردرگاه خداوند امید واریم که فتح ظفر هم عنان لشکر قوی شوکت باشد . مصرع

«تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد»

این بود که از مرحمت پروردگار جمیع تدبیرات سپه سالار باتقدیرات ازلی موافقت کرد وهمچنان که بخیال تدبیر بسته بودند همان منوال اتفاق افتاد چنانچه فرامرز خان سپاه سالار که ازدهٔ امورات لشکری خودرا باسرشته دیدروز دیگر باچهار عراده توپ جلوی وچهارعراده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 287 of 468

توپ‌قاطری ودویانن مکمل ویکهزار سوار هراتی‌از روبروی لشکرِ قندهار جنگ انداخت ولشکر نظامی‌را خرفه‌درشب بجای آب‌برده‌پنهان کردوتعلیم‌داد که هروقت‌ازجانب لشکر هرات‌سه‌توپ‌بهوا رفته صدا کرد آنوقت‌بر آمده خودرابلشکر دشمن‌رسانید و داد مردانگی بدهد تا مورد انعام و جبه سرافرازی ما وشما بحضور سردار امیر شیر علی‌خان زیاد شود لهذا فرامرز خان سپاه‌سالار بهمین‌منوال مقدمه انداختندولشکر قندهار پیش‌ازوقت آمده‌وتیار بودند بورودلشکر هرات‌در حدود سنگرخود جنگ‌در آمدندوبضرب‌توپ وتوفنگ‌زمین‌معرکه بلرزه‌در آوردندچند دفعه لشکر هرات بسنگر لشکر قندهار حمله آوردندوخودرابسنگرساندند جنگ‌پیوستندلاکن لشکر قندهار بضرب توپ‌وتوفنگ‌دفع می‌کردند وپیاکنده‌می‌ساختندوشکست‌می‌دادندلاکن این‌شکست‌لشکر هرات تدبیری بودچنانچه‌سه‌روز بهمین‌منوال‌دوزد وخوردوشکست تدبیری گذارش یافت‌روز چهارم تیز مقدمه‌شدولشکر هرات‌شکست تدبیری یافت‌ودوعراده‌توپ‌قاطری‌هم‌میدان ماندروزپنجم فرامرزخان‌سپاه‌سالار متحیرمانده فکردرمانداین‌بود که وعده‌مقدمه‌شدواز لشکر قندهار آواز کوس و کرنا بر آمدفرامرزخان نیز بجنگ آمد وازطرفین مقدمه‌پاشدلاکن سپاه‌سالار در همان‌حین‌عریضه‌مختصری بحضور نادرثانی فرستاد که‌فدایت‌شوم ازاول هیچ‌مقدمه‌را در سنگر نگذرده ودودرمیدان جنگ از ادر پیش جنگ کس نبود چه‌رزور غلام مقدمه‌بردم نادرثانی ازسنگر بدر نشد ممکن‌است که‌نام‌نادری‌راازخود دوردارندتابدنام‌عالم‌نشوند چون نادرثانی عریضه‌رامطالعه کردندارغضب‌بر افتادندوقصدمیدان کردندچنانچه‌مردولشکر نزدیک‌بسنگر جنگ میکردندناگاه‌لشکر هرات‌شکست یدادشدونادرثانی فتح پنداشته‌اراده حمله کرد و پنجنفر خدمتگاران حضور که ازتدبیری سپاه‌سالار می‌دانستندوخودشاهد جنگ‌دیده‌وصاحب‌تدبیر بودند هرقدرعذرواتماس کردند که‌ازسنگر درنشوید که‌فریب فرامرزخان‌سپاه‌سالار بسیاراست‌واین شکست تدبیری‌است لاکن نادرثانی که‌ازعریضه سپاه‌سالار غضب‌ناک بودندتاب وطاقت‌نیاورده ازسنگر بر آمده‌بالفواج‌در یامواج درمیدان نبردمقدمه‌انداخت‌وبالشکرانبوه‌جنگ‌دربیوست‌وتوپ وتفنگ‌زمین‌معرکه‌را بلرزه‌درانداخت‌ومیدان نبردراسیاه‌وتاریک گردانیدچنان‌مقدمه مردانه کرد که‌ملک تحسین‌وآفرین گفت‌بلکه‌این‌چنین مقدمه‌مردانه درافغانستان کمتربهم‌رسیده بودتا اینکه‌درلشکر هرات‌شکست فاحش افتاده‌ومتفرق‌شدولشکر قندهار بامرسرداراعلی از دنبال شان‌بروان‌واسپ‌تازان‌باردیگربزرگان‌حضور سرداران‌نادرثانی شدند وچندین دلیل‌و برهان گفتندوالتماس کردندوسلم‌دادند که‌ازبرای‌خدافرامرزخان‌سپاه‌سالار شخص‌صاحب‌تدبیراست واین‌غلام‌های‌حضورهم‌درمقابل‌سپاه‌سالارشاید کمتر تدبیرداشته باشیم‌جناب‌شما توقف‌کنید تا پنجنفر خدمتگاران‌حق‌نمک‌خوردگی بجاه آریم وجان‌فدا کردن خودرا ظاهر سازیم آیا نادرثانی که‌بسیار میدان‌رافتح‌قیاس کرده‌بودند وازغرور جوانی ومستی بتلاش‌تمام‌بالشکر جرار ازدنبال لشکر هرات می‌تاختند چنانچه‌درعین‌تاخت‌وتاز دوتوپ لشکر هرات‌را تصرف کردند تا اینکه ازنصف‌میدان گذشتند بلکه بلشکرگاه هرات نزدیک شدند آن‌زمان سپاه‌سالار بهرادخویش داخل‌شد زیراکه همین فرصت راازخداوند می خواست فورا سه‌توپ بهمامر سالار صدا کرد وگوشزد لشکر خویش شد چون آنها منتظر فرمان‌بودند فورا ازهر جانب

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 288 of 468

پرآمدند یك فوج بجانب لشکرگاه قندهار راهی شدند ودیگر افواج بلشکردر آویختند وخودسالار بالشکرهای شکست خورده کهسراسرتدبیری بودواز فضل خداوندمقابل بتقدیر افتاد بازگشته رویجنگ آوردند وجنگ بپوستندهافت لشکرقندهاررا چون یك تن مابین گرفتند وکوك شکسار کردند لاکن نادرثانی که ناتجربه کاربودند وباخود این گرفتاری که لشکرهای خودرا گرفتار پنجهٔ بلامی دیدند بازهم از کمال غیرت ومردانگی وجودمبارك چون سد سکندر بمیدان جنگ ایستاده لشکر خودرا تحریص بجنگ میکردند و متوجه گیرودار جنگ بودند که ناگاه از لشکرگاه شخصی رسید خبر داد که لشکرگاه قندهار را افواج هرات چپاول زده بتاراج پردند وقتال بسیاری نبودند سردار جوان بخت ونادر تاج وتخت ازشنیدن این خبر صعب متفکر وپراگنده شدند ودانستند که سخن ناصحان برحق بود وفریب دشمن بکار رفت اضافه بران لشکر حضوررا کمتردیدو آنهم ازجنگ بازمانده نه دست ستیز ونه پای گریز دارند درجنگ چاه متحیر وپراگنده استاده واز جنگ دست کشیده اند ولی هوشانه بهر جانب می نگرند وباقی تمامی لشکر بهر جانب در بدر بعضی بطرف دشت وبیابان دوان دوان وبرخی بجانب کوهسارمتفکروحیران حیران و بسیاری غریق دریای محیط و طعمه نهنگان وباقی درمیدان جنگ بخون خود غلطان غلطان وبسیاری زخمی ومجروح درجنگ چاه نگران نگران ودیگران بدست دشمن اسیروجانب لشکرگاه دشمن روان روان واسب وعراق ولباس برکمر قلیلی ازخدمتگاران جان فداه باقی مانده بودند که باطراف سردار دلاور ونادر کشورگیرو کشور بخش وسرور بی تدبیر ایستاده بودند وشاهزاده جوان بخت اعنی نادر تاج بخش چون آفتاب تابان وچون ماه درخشان دربالای حوزه فیل نمایان سوار لاکن همچنان که سوارحوزه فیل بودند باخدمت گاران قلیل باشوکت نادری هنوز هم مائل بجنگ بودند وخواهش بمقدمه داشتند زیراکه دردلاوری ومردانگی شهره آفاق ودرشمشیر زنی مشهور وطاق بودند آیاچه شود .

فرد

هرکه در کارها شتاب کند　　خانه عقل خود خراب کند

شاعری گوید .

هرکرا دانش است بسیاری　　نکند بی مشاورت کاری

واستاد دیگر میفرماید .

درین زمانه که بردوست اعتمادی نیست　　چگونه غره توان شدبگفتهٔ دشمن

وشاعردیگر نوشته است .

خلاصه کلام مدت شش ساعت کامل مقدمه شد لاکن مقدمه ئی که سراسر بو قلمون ومتفرقه بهرحال نادرصاحب شوکت وبهادر مردانه صفت ملاحظه کرد که کار از کار گذشته ودست ستیز کوتاه است وگریز کردن عین خطاست متفکر ومتحیردربالای حوزه فیل باپنجنفر خدمتگار ایستاده بهرطرف نگاه حسرت آلود میکردندوفریق بحرحیرت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 289 of 468

بودند تا اینکه فرامرز خان سپاه سالار باشوکت واقبال وبرکتاب شان پیاده وسوار بخدمت شاهزاده بودند اقبال نادرثانی وارد شده سلام کردند وسوار وپیاده باطراف سردار عالی صف بسته ایستادند وبزبان عجز وفروتنی عرضه داشت نمودند که ای شاهزاده والاجاه

مثنوی

یا قضا کار وزار نتوان کرد گاه ازروز گار نتوان کرد
کردکار هرچه می کند نیکوست حکم بر کردگار نتوان کرد

صاحب من چیزیکه تقدیرات ازلی رفته بود بظهور پیوست جای شکر است نه جای شکایت امید وارم که غلامرا سرافراز سازید وبسر عموی بندگان عالی را که انتظار دیدار است بملاقات خود مسرور دارید ومرحمت فرماشده زودتر تشریف فرمایند و صحبت های دوستانه ومحبت های برادرانه کنید زیرا که بعد ازعمری دیدار همدیگر کعین صواب است مشرف میشوید ودیدار همدیگر مسرور ومنور می گردید .

فرد

چه خوش باشد گذشته غم کنین خماروری کنند دیدار دیدن

مختصر کلام چون عرضه داشت سپاه سالار تمام شد سردار محمدعزیز خان چون باطراف خود نظر افگندند لشکری ندیدند وقبلی که قبل ازین بحضورشان پروانوار جمع بودند از ورود سپاه سالار منهزم وپراگنده شده سردار دلاور وشجاع که یکساعت بیشتر بدور خود لشکر میدیدند اکنون که خودرا یکه وتنها ملاحظه فرمودند لاچار از بالای قبل فرود آمده بالاسپ سواری خود سوار شده اتفاق فرامرز خان سپه سالار روانه شدند وبرکتاب شان اردلی پیاده عبارت از دوصد نفر یک رساله مکمل اسباب وپنجصد سوار ملکی هرات بودند وبپوسته میرفتند تا اینکه داخل لشکر گاه سردار محمد یعقوبخان شدند سردار اعلی سردار محمد یعقوبخان از کمال آداب ودانش وبزرگی از خیمه برآمده تانصف لشکر گاه رفته استقبال کردند و نادرثانی پسر عموی خود را بعزت وشفقت وبخوبسندی تمام ملاقات نمودند وهمدیگررا بآغوش گرفتند و محبت را از حد افزون کردند ودست بدست آمده داخل بارگاه شدند ودریک مسند نشستند از هر در سخن راندند وصحبتهای برادرانه نمودند بعد طعام آورده تناول کردند بعد ازان که مجلس تمام شد خیمه وبارگاه وسراپردهٔ جداگانه بجهت آن سرور یگانه یعنی نادر زمانه قبل ازین برپا کرده وآماده بودند خود بندگان سردار محمد یعقوبخان باتفاق سردار محمد عزیز خان عازم خیمه شدند وساعتی درخیمه سردار مذکور نشسته صحبت کردند وبجهت پنجنفر خدمتگار شان هم خیمه زده بودند که باسودگی یکدیگر باشند بعد از صحبت سردار محمد یعقوبخان از خیمه نادر مرخص شده باز گشتند بهمین منوال پنجروز دیگر درمقام جای استقامت فرموده مقتولان را دفن کردند وزخمیهارا معالجه نمودند وشکست وریخت لشکریان را انجام دادند وخردرا ازهرخصوص آسوده وخاطرجمع کردند روز ششم سردار محمد عزیز خان را باتفاق یکنفر افسر بزرگ و یکطابور رساله مکمل بجانب هرات بحضور شهریار ذوی الاقتدار سرکار امیر شیرعلی خان فرستادند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 290 of 468

بعدازان که از همه امورات لشکری فارغ شدند ازاده سفرقندهار نمودند وساعت نیك سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاسالار باتفاق لشکر خونخوار بجانب قندهار مرحله پیماشدند اکنون این هارا دررفتن بجانب قندهار باقتح و فیروزی انگذاریم.

چند کلمه سخن ازروبداد گذارشات قندهار شنوید:

درآنوقت وآن فرصت سردارمحمد سرورخان صاحب حکومت قندهاروصاحب سریرملك احمدشاهی بودند قضاراصف شیربود که غیر شکست لشکرسردار محمدعزیزخان از گرشك ودستگیرشدن مذکورسید چون قبل ازین باقی مانده لشکر که درقندهاربودند درپیرون شهر زیر کوه نگار خیمه وبارگاه زده تدارك رفتن بجانب گرشك داشتند چون خبر شکست رسید سردار محمد سرورخان در همان نصف شب بلا تعمل ازشهر برآمده درلشکر گاه زیر کوه نگار رفته استقامت کردند وسردار عبدالعزیز خان پسرسردار عبدالغنی خان بواسه نواب جبار خان که آنهم در قندهار بودند خبر فرستادند و طلب حضور کردند سردار مذکور نیز ازشهرشباشب برآمده درلشکرگاه بحضور سردار محمد سرور خان رسیدند بعد ازان پنج نفر ازرکنان دربار جمع کرده مشورت نمودند و رفتن گرشك را بخود مصمم گردانیدند وخواستند که روز دویم بلا تعمل از قندهار حرکت کنند وخود را با لشکر قندهار بسرعت تمام دراب دریای گرشك برسانند وصد راه دشمن شوند زیرا که امیدوار لشکر کابل بودند از تقدیرات ازلی که چون وچرا را دران مدخلی نیست هنوز مشورت تمام نشده و کار بیکهاه فرارنیافته بود که ازدرون شهرقندهار صدای توپ برآمد وغوغا برپا شد وغائله درافتاد تحقیق شد که پسر سردار فتح محمد خان که در ون شهر قندهار سکونت داشت خورد سال بود باوجود خورد سالی وشباب کسر لعبد انگی بسته لشکر درون شهر که اعتمادی سردار محمدسرور خان بود وسردار مذکورشهر را بدآنها سپرده عین اعتباری عبداست بدانه ریزی و الفت ازخود کردند ومطیع و منقاد خود نمودند چنانچه فرمودهٔ استاد است.

رباعی

خوانی که دل و دلبر تو نرم شود — ازخانه برون آید و بی شرم شود
زاری مکن و زورمکن زر بفرست — زرگر بر سر فولاد نهی نرم شود

مختصر سخن به مجردی که خبر حادثه شکست گرشك در قندهار رسید پسر سردار فتح محمد خان باوجود خورد سالی لشکر شهر را بدانه ریزی از خود کرده همه را بقسم مرکب ساخت وشهر را به ضبط خود درآورده دروازه های شهر را بملازمان کاری سپردند وتوپهارا دربالای دروازه خانه ها برآوردند لقد آوازه نمودند ونقاره خانه را بصدا درآورده دوران سر کنار امیر شیرعلیخان گفته میزدند ودر کوچه وبازار جهر زدند وخروشوقی می نمودند چون این خبر گوشزد سردار محمد سرور خان شد باوجود یکه پنج شش هزارلشکرملکی ونظامی حاضرداشت ازهیبت برگشتگی پیدا کرده شد وبهرطرف که پیت خیال را جولان داد غیر از فرار شدن وخودرا در کلات رسانیدن ودر آنجا با عبد لشکر کابل استقامت فرمودن دیگر چاره ندید چنانچه محرر کتاب و تحریر کننده گذارشات بر کاب سردار عبدالعزیز خان پسر سردار عبدالغنی خان همرکاب و حاضر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 291 of 468

بودم زیرا که نبله گاهم سرپرست ولالهٔ سردار مذکور بودند وحضور داشتند لاکن
عرضه می دارم مطلبه تقدیرات ازلی چنین رفته بود چنانچه فرمودهٔ شاعر است فرد :

چون رفته به تقدیر دگر گون نشود یک ذره از آنچه هست افزون نشود

والا سردار عالی محمدسرور خان صاحب تدبیر بودند هرگاه بخدمت
برگشتگی نبود در نصف شب که خبر شکست از گرشت آمده بود لازم که مراسیمه نمی شدند
وفوراً سردار عبدالعزیز خان وپنجنفر بزرگان حضور راجمع کرده اول علاج نگاهداری
شهر را می کردند اشخاص صاحب اعتماد وصاحب اعتبار خود در شهر مانده سرشته نگاهداری
بانها می دادند ثانی از شهر برآمده در لشکر گاه میرفتند وسرشته لشکر بیرون را بدرستی
می کردند چنانچه سردار عبدالعزیز خان هم قوم وباز ووهم نامدار وصاحب اعتبار و مردم
نیز ازسردار مذکور حذر کرده حرکت بجا نمی کردند ممکن بود که شهر از دست
نمیرفت و عالمی تباهی نمی شد چگونه شهر رای صاحب مانده وخالی گذاشته در نصف شب
برآمده در لشکر گاه رفتند بردند وهم چنان شهر بزرگ وانورخان مذکر راوا گذارند
عجب دارم که شکست دولت واربادی سلطنت نشود زیرا که قندهار کنی از دولت افغانستان
است چنانچه در خاتمه هم چنان شد که انشاالله تعالی در وقتش تحریر کرده می شود اکنون سر مطلب
باز گردیم وارمدعا سخن را نیم مختصر الام سردار محمد سرورخان تا نصف النهار در لشکر گاه بودند
بعد ازان باهزار پریشانی ازسوء تدبیر ازان گاه برآمده سوار اسپ عقاب کوه پیکر
زمین دوز دریانورد شده بخیال خام تدبیر دانسته رجوع بدروازه شهر آوردند که شاید
بزرگان لشکری و بعضی ازلشکریان اندیشه نمک کرده راجع باین طرف نمایند وسردار
مذکور داخل شهر کردند باو جودی که عمری صفت مردم افغانستان خصوص لشکریان را
می دانستند که دریم آب را کی آلوده کرده ماهی می گرفتند بهرحال هنوز بدروازه شهر
نرسیده خیلی دور بودند که از بالای دروازه شهر توپ صدا کرد وزلزله در جان سردار
محمد سرور خان و سوار رکابی وارد اوزیر جلو انداخت چنانچه به ضرب توپ تمامی
سوار وپیاده راپراگنده ساخت لاچار ترک شهر گفته راه صحرا پیش گرفتند و خود را
بسرعت از شهر واطراف شهر دور کردند و بجانب کلات راه سپار شدند بلکه از ترس
دنباله که آوازه سردارفتح محمد خان بود بسرعت اسپ میراندند تاوارد خیل آخند شدند
و ساعتی توقف نمودند اکنون شرح فراری از قندهار تا خیل آخند هر چند که بکشب
ویک روز است امابسیار است ترک تحریر آن کردم زیرا که همچنین گذار شانت بساعت
طویل کلام است والا یکی تکرک باریدن از همان بشدت تمام که گاهی چنین کمی پیاده
کار یادنمی دهد و دویم در شب تاریک که عین شدت باران و تگرک بود اردلی هاشمی
پیاده در پهلوی سوار آمده به تفنگک درنقل سوار میزدند واسپ سوار را گرفته بجانب
قندهار بازگشته میرفتند چنانچه سراسیمه گی پیش آمده بود که پدر از پسرفر اموش
کرده گویا قیامت صغراء بر پا بود و بدون از این چند نتیجه دیگر از بخت برگشته
دست داد تاز مانی که در خیل آخند رسیده ازین بلاهای عظیم نجاتی حاصل شد بهر
حال شش ساعت در خیل آخند توقف بعد ازان بجانب کلات روان واسپ تا زان و
بسرعت تمام خود را در کلات رسانیدند در آنجا موری بود نمکدان حرامی کرده دروازه های کلات را
بسته کرد و مردم درون قلعه را که بمثل خود نمکدان حرام ساخته بود حکم جنگ داد از همه افضل تراز

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 292 of 468

بحث در گذشته کی آنکه سر دار محمد سر ور خان ودو لک روپیه کا بلی بشرط احتیاط
در کلات فرستاده تحویل حاکم بااخلاص کرده بودند که درو قت ضرور بکار خواهد آمد این بود
که خدمتگار بااخلاص از اخلاص رو گردان شده در جادهٔ نمک حرامان قدم زد و دو لک روپیه تصرف
می شد خلاصه کلام امیدی که در کلات بود امیدواری که در خصوص دولک روپیه داشتند
همه ناامیدی مبدل شد دیاس کلی دستداد لاچار ترک کلات گفته مرحله پیما شدند روز
پنجم درداخل مقر که مناصفه راه قندهار است رسیده مصلحت چنان دیدند که شب روز در
مقر توقف دارند تاسب و آدم قدری آسوده شوند هرچند که رویداد کلات الا رسیدن
مقر رالازم تحریر ندیدم اکنون رویداد توقف مقررا باید درقید تحریر در آورم که سزا
وارتحریر پر است باری همان روزی که وارد مقر شدند وسه روز توقف راجائز دانستند
اتفاقا روز عید بود ومردم مقر قدمه بقلعه بادهل و سرنا وداف وساز وسرود خوشو قتی
داشتند مردم عبدالعزیز خان ازباعث آسوده گی ودل خوشی نماز پیشین دراب حوض که
ماهیان بسیار داشت ودر حنان آبشار باچشم های سرخ تماشای ماهیان حوض کرده از
گردشات فلکی وفلک زده گی وبخت برگشته گی سخن می کردند و گرم صحبت بودند ظاهر است
قدرراحت کسی داند که بزحمت گرفتار آید درعین راحت ومستی صحبت شخصی چون بلای
ناگهانی داخل شدواظهار کرد که همین دهل وکرنا که می شنوید ازخورسندی وباعث عید
نیست سردار فتح محمد خان کدخدا کمین است بجهته مردم مقر فرمان فرستاده است که باید
شاید مردم مذکور شمارا حصاری کرده دست گیر سازند ازین سبب جمع آوری دارند
زود ترتدارک کنید والامعذوریدا کنون تحریر گذشته کتاب که درهمان قضیه عمر کاب بودم
بعرض بزرگان میرساند که حالاشخصی میخواست که تماشای سراسیمگی سرداران فلک زده
رابچشم بصیرت ملاحظه فرماید خصوص سرخی چشم هاازبنگ چیودی بود ظاهر است که
بنگ چقدرنرسان است البته یک ترس زاده ترس می سازد بهر حال ازیرا گنده گی بسیار
سرزا ازپانشناخته فوراسواراسپان شده بتلاش تمام مرحله پیما شدند وراه فرنین راپیش
گرفتند اکنون قبل ازین هم درحدود کلات از گرد بادچنین قضیه دست داده بود که لایق
تحریر وموافق توصیف دیده نوشتم رویداد اینقرار است شبی که از کلات ناامید شده راه
سپار شدند دریک منزلی که تازی میگویند ازگرسنه گی فرمود آمدند زیرا که در آنجا
رمه های بسیار موجود بود خواهش کباب خوری کردند اتفاقا طباخ سردار عبدالعزیزخان
پنج شش دیگ مسی بااسباب دیگر ازطباخی داشت ویک جوال برنج نیزباخود آورده بود
فوراً دوراس گوسفند ازرمه مردم بی امر صاحبش آورده سر زدند ومرتب کردند ودر جوع
بهطبخ نمودند هیزم موجودنشد مردم سیاه بته وخس وخاشاك ازدشت زده می آوردند وطباخ
بتلاش تمام طبخ می کرد اتفاقا اززیر کلات گردو خاك بسیار ی ظاهر شدشخصی ازقراری
بجانب گردو خاك نظر افگند قضارا دو کس ازما بین گرد و خاك ظاهر شدقیاس سردار
فتح محمد خان کردند که باعث دستگیر کردن آمده باشد زیرا که سابق این سخن بزبانها
جاری بود سردار محمد سرورخان بابسیاری ازخدمتگار انش فوراً سوارشده راه سپارشدند
سردارعبدالعزیز خان واشخاص بسیاری که ازگرسنه گی بهلاکت رسیده بودند تن بتقدیر الاهی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 293 of 468

داده معطل شدند بعد اززمانی طعام پخته شد شش غوری موجود بود طعام کشیده حضور سردار عبدالعزیز پسرخان آورد ند با قی سپاه لشکری ها ی خود را چون دستر خوان پهن کرده طباخ بکفگیر طعام انداخته میخوردند دربین خوراك قبله گاه محرر کتاب را صاحب اختیار سردار عبدالعزیز خان بودند بهشخصی فرمودند که بجانب کلات ملاحظه فرمائید که خاك وباد چه شد شاید که دنباله گرد نزد یك بمارسیده باشد بنور شخص فرستاده نرفته بود که سردار عبدالرؤف خان پسر نواب چهار خان با یکنفر خدمتگار خود رسیدند سلام نکرده بیان کردند که لا لا از گرسنه گی بهلا کت رسیدیم تقسیم ما را بگذارید چنانچه طعام تناول شد بعد ازان ازسردارعبدالرؤف خان سوال کردند که چرا دنبال ما ندید فرمودند که درزیر کلات درون باغچه خواب رفته بودیم درخواستیم که آفتاب آمده وشمایان معلوم نمی باشید لاچار سوار شده بجانب شما آمدیم ثانی بخنده وشوخی سوال کردند که هرگاه گرفتار دشمن میشدید عجب حادثه پیش می آمد بعد چه میکردید قهقهه بخنده شد وفرمود که این یکی از جمله صفت های افغانستان است ودر غیر آن افزوده و در میانم اضافه بران افزوده میشود زیرا که شیوهٔ مردی ومردانگی درافغانستان همین سلسله جاری است بلکه از جملهٔ املاك حلالان شمرده می گردد وهرگاه شمایان می خواهید که صاحب عزت وصاحب دولت شوید هرسال بیك پادشاه سلام بکنید وازدیگر پادشاه درگذرید که موجب ترقی میباشد وهرگاه چنین نکنید گرد یا درخطهٔ افغانستان بگدامی میرسید وبنان خوردن محتاج میگردید این نصیحت بزرگی است که باشما کردم زیرا که عمری من دیدم وزرگ کمال افغانستان است مختصر کلام هرگاه راجع به تحریر اینگونه رویداد شوم عمر طویل میخواهد وازقلم و کاغذ فغان برمی آمد بهتر آنکه ازمطلب سخن رانیم بهرحال نماز عصر که جمیع فراری امیدوار آسوده گی شب بودند که راحت کنند وحتی المقدور هرکس بجهت شام لقمهٔ طعام سرشته کرده بودند که شب تناول کرده راحت نمایند که این خبر وحشت اثر بگوش رسید وعیش همه بغم مبدل شد وسراسیمه گی دستداد وبجانب قرغین راه سپارشدند تااینکه کوچا کوچ خودرا درقره باغ قرغین رسانید ند باز دیگر هرگاه رجوع بقیه خوانی درویداد کل مقرر ندارم مطلب از دست میرود مختصر آنکه روزی که ازمقر حرکت کرده شد از کل بسار سی وپنج راس اسپ بندماند که علاج کشیدن نشد ومنزل اول نیم فرسخ طی شد که ممکن گفتن نبود وهمان نیم فرسخ بجز نقیل رفته شد باری درقره باغ رحل اقامت انداختند بعد ازان رویداد گرشت و محبوسی سردار محمدعزیزخان نادرثانی وترك قندهار وواقعه کلات زوارد شدن قره باغ قرغین را جرو ار عریضه بحضور فیض ظهور سرکار امیر محمد اعظم خان فرستادند ودرقره باغ توقف کرده انتظار فرمان بودند سرکار والاتبار چون قبل ازین از رویداد هرات واشکر کشیدن سرکار امیر شیرعلی خان بقندهار وانتقام بجانب دارالسلطنه کابل اطلاع داشتند زیرا که سرکار امیر محمد اعظم خان شمس باتدبیر باخبر بودند ویوما فیوما از گذارشات هرات واقف بودند آنوقت در امور سلطنت زیاده ازپیاده میکوشیدند و متوجه بودند واسباب واسلحه سفر وتهیه وتدارك لشکر از هرخصوص سرشته کرده آماده ونیا ر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 294 of 468

بود. چنانچه درده بوری خیمه و بارگاه و سراپرده برپا نموده ارادهٔ سفر قندهار بخاطر داشتند و بقبال میگذراندند که بزودی حرکت فرماشوند که درین فرصت خبر شکست گرشك و برباد شدن قندهار گوشزد دینده گان اقدس شدازین خبر و حشت اثر خاطر اشرف اقدس سرکار والا مکدر شد و در مجلس بزرگ که جمع بزرگان در بار حضور داشتند سردار محمد سرورخان و سردار محمد عزیز خان را بدگفتندوناسزا دادند وسخن های زشت در بار شان بادا ارسانیدند بعد از آن لاچارفتح عزیمت قندهار کرده چندی در کابل استقامت فرمودند ودر ضمن آن لشکر جدید بسرعت تمام انجام داده در موعد چندروز جمیع امورات سلطنتی را انجام داد سرشته کردند بار دیگر ارادهٔ سفر قندهار رابخود مصمم کرده فرمانی بجهته سردار محمد سرور خان فرستادند مضمون فرمان ارجمندا قبل ازاین هرقدر رو بداد وگذار شات که پیش آمد ودست داد بندگان اقدس از تقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی دانسته جائی شکایت هرچند که از سوء تدبیر آن ارجمندی واز نادانی و غیور سردار محمد عزیز خان نتیجه خرابی پیش آمد لاکن درگذشته تاسف نباید کرد اکنون امر است که آن ارجمندی از منزل قره باغ حرکت نکنید تا فرصتی که فرمان ثانی بشما برسد آیا متوجه احوالات قندهار ولشکر سرکار امیرشیر علیخان بوما فیوما بوده متواتر بتوالی رویداد آنطرف را بقرار تحقیق بحضور عریضه بدارید و غفلت را بمثل معاملات قندهار وگرشك اشعار نسازید تا از ازدشمنی قوی پنجه بی خبر نمانید خصوص آدمان هوشیار و کاوداران وداشمنه بانطرف بفرستید تابچشم سراز رویداد و حرکت دشمن خود را لمحقه آگاه ساخته از روی تحقیق بدون کم و زیاد شما احوال برساند وسخن کذب و دروغ عرضه نکنند وهم چنان اشخاص رموز فهم ونکته دان باشد که در قندهار رفته خوب سنجش کند وسخن کذب وحرف خلاف نفرستند هرگاه دانستند توانند که از عرات هم خود را آگاه کردند مقصد اینکه وقت باریك وکارسلطنت بزرگ وقوی میباشد بهرحال شرط احتیاط بکاراست وصفدرت لشکری بقره باغ باشما فرستاده میشود تامتوجه سر حدات باشید واز دشمن بی خبر نماند اکنون سردار محمد سرور خان رامر قره باغ قرار بین وسرکار امیر محمد اعظم خان را بدار الحلطنه کابل رسد واست واقبال بگذارید چند کلمه سخن از بنده گان عالی سردار محمد یعقوب خان و فرامرزخان سپاه سالار ولشکر عرات شنوید چون قبل ازین تحریر شده بود که سردار محمد یعقوب خان بعد از فتح گرشت ومسخر کردن قندهار بست پسر سردار فتح محمد خان سردار ملک کور پنجروزی درمقدمه جای توقف کردند تاکشته گان دفن وزخمی هارا امر بمعالجه نمودند وبدست جراحان سپردند واسباب سلطنت که از لشکر نادر تالی مانده بود از نقد وجنس خزینه ودفینه توپ واسلحه وخیمه وبارگاه که دولت عظیمی بشمارمی آمد همه راتصرف دولت خداداد درآوردند وسردار محمد عزیز خان را عرات بحضور سرکاردوی اقتدار فرستادند بعد ازان که ازهمه امورات فارغ شدند ساعت نیك بدولت واقبال بافرقریدونی وشوکت دارائی از جنگ چاه بادرپای لشکر بجانب قندهار راه سپار شدند تااینکه بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 295 of 468

ازطی مراحل وقطع منازل بفتح وفیروزی وارد شهر قندهار شده درتخت احمدشاهی برقرار نشستند وشکریت خداوند رالحظه بلحظه یادا رسانیده روزی چند دادعیش دادند وبعشرت نشسته اکنون رویدا سردار محمد عزیز خان که از گرشك بحضور سرکار همایون امیر شیرعلیخان درهرات فرستاده بودند وارد حضور شده از نظر کیمیا اثر بنوازش پدرانه گذشتند ومرحمت پدرانه دیدند چنانچه درنزدیك مسند حضورامربه نشستن کردند ازهرگونه تسلی فرمودند ومنزل لایق وجای مناسب مقرر نمودند وپنجاه نفر ازپلتن وپنجاه نفر از ارسانه مامور کردند که شب وروز بخدمت کوشیده فرمان برداری کنند وحاضر حضورشان باشندودولت خداداد بنده گان سرکاررا ازخود دانسته سرکاراشرف اقدس والارا پدرمهربان وخودرا فرزند هربزیداندارتقدیرات ازلی امریست که ازجانب پروردگار فی مابین بسرا دران اتفاق افتاده تادید شود که از پردهٔ غیب چه بظهور میرسد خلاصه کلام سرحدن ومقدمهٔ گرشك باز کردیم لهذا بعد ازفتح گرشك وقندهار بنده گان سرکار هر روز درشکریت خداوندی می افزود بدرگاه ایزدی عجز وهاجزی می نمود تاانکه عریضهٔ ثانی ازقندهار سردار محمد یعقوب خان فرستادند وعرضه داشت نموده بودند که از فضل خداوندی واقبال بنده گان سردار داخل قندهار شده الا حدود مقر بتصرف دولت خداداد قوی شوکت درآمد چنانچه حاکمان دانشمند بهرحدودوسرحدات فرستاده شد که محافظت دارند وازطرف دشمن ورویداد شان گاهگاه بومیه اطلاع یابند وعرضه بدارند اطلاعا بحضورفیض ظهورعریضه فرستاده شد مختصرسخن بعد از عریضه ثانی سردار محمد یعقوب خان بندگان سرکار سفرخیریت اثر قندهار را بخود مصمم نموده درمدت روزی چند از جمیع امورات هرات ولشکرای آسوده خاطرساختند ویکهفته دیگر نیز شکست وریخت افواج را که بنظر انور رسیده ازجزوی وکلی سرشته کردند وانجام دادند چون ازهمه امورات کلیه فارغ شدند بعدازان ببساعت نیك ونیت خالص ازشهر هرات درآمده بارگاه وسراپرده بدروازهٔ قندهار زدند وسه روز دیگر توقف کردند روز چهارم بفتح وفیروزی با لشکر ظفر اثر از منزل مذکور حرکت فرمانشده شب وروزمرحله پیما وندوبسرعت طی مراحل وقطع منازل می فرمودند تاانکه وارد فراشدند دوروزدیگر استقامت کردند تاامیر وآدم قدری آسوده شدندبعدروز سیوم مراجعت کرده منزل بمنزل میرفتند تازمانی که بیك منزلی قندهاررسیده فرودآمدند وبارگاه برپاکردند سردارمحمد یعقوب خان وفرامرزخان سپاه سالار که ماقتح وفیروزی صاحب حکومت ولشکردار درقندهار بودند امر کردند که جمیع فقرا، ورعیت ازسادات وعلما وتجار و اهل کسبه طایفه بطایفه ازدروازه هراتی برآمده صف بصف ایستاده انتظار ورودسرکار دادگستررعیت پرور باشند وازجانب دیگر افواج نظامی ازتوپ خانه وپلتن ورساله وخاصه دار وسوار ملکی را فرمان کردند که صف هاراست کروه بقاعده وقانون نظام هرفوجی باتوپخانه جاه بجاایستاده انتظارورود بنده گان اقدس باشند چنانچه فردای آن روز جمیع سپاه وفقرا بامر سردار محمد یعقوب خان دربیرون شهر بدروازه هرات برآمده صف بصف ایستادند تاانکه سرکار روشن ضمیر پادشاه قوی شوکت امیر شیرعلیخان چون خورشید تابان ازدور نمایان شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 296 of 468

واقواج نظامی بامرسالار کل فرامرزخان سپاه سالار سلا می گرفتند چون بندگان اقدس به نصف لشکر نزول اجلال فرمودند توقف کردند لا کن بقدرت کامله خداوندی از توپ زدن ودود توپ زمین لشکرگاه سپاه وتاریک شده بود اضافه بران آواز کوس و کرنا ازهر جانب بصدا در آمده بمه نفارها گوش فلک کر شده جهانی را فرا گرفت تا مدت یکساعت بهمین منوال آواز کوس و کرنا وموزیکال بالا بود بعد ازان که سلامی تمام شد ودود توپ فرو نشست وروشنی پیدا شد بعد بندگان سرکار از اول سپاه داخل لشکرگاه شد از افسر وسپاهی یک یک احوال پرسی نموده نوازش پدرانه فرمودند و آهسته آهسته فرحان وشادان میرفتند تا صف لشکریان آخر شد ونوبت بفقرا رسید هم چنان از سادات وعلما وفضلا وقاضی وقضات وتجار و اهل کسبه از خورد وبزرگ که نوازش پدرانه ومحبت مشتاقانه فرموده دعا وفاتحه گرفتند بعد ازان از سپاه وفقراء کلهم دربارهٔ پادشاه دعا کردن وامین گفتند واز دیدار پادشاه که مشتاق بودند مسرور شدند وفتح وظفر پادشاه عدالت پرور از درگاه خداوند غفار بدعای خالص می خواستند مرحمت شهریاری با سپاه وفقراء سه ساعت درپیرون شهر طول کشید زمانی که داخل شهر شدند از دروازهٔ شهر الا تا ارک هم چنان خلق انبوه از زن ومرد وخورد وبزرگ جمع آمده بودند که درودیوار و کوچه وبازار معلوم آدم پودوراه گذشتن باقی نمانده بود زیرا که تمامی مشتاق نگاه پادشاه فقراء نواز رعیت پرور بود وپادشاه عدالت گستر نیز از دروازهٔ شهر الی دروازه ارک با پیر وجوان وخورد وبزرگ وشاه وگدا بزبان مهر ولطف خوش مرحمت کنان آهسته میرفتند وبازن ومرد محبت می کردند وذوق مردم فقراء چنان جاذب بود که گو یا عمری اینچنین دولت عظمی را ندیده بودند وتازه بدیدار پادشاه خدا جوی رسیده باشند تا اینکه بدولت واقبال وارد ارک شده ارتفت دولت قدیمی برقرار گردیدند و شکرانه گی بدرگاه خدا و ند قهار وبرورد گار غفار وخالق مور ومار یاد آر شدند زود دیگر مردم فقراء فوج فوج طایفه بطایفه از سادات وعلما وتجار واهل کسبه بحضور انور رسیده ازمقدمات نهای خود را بمعرفت سردار محمد یعقوب خان از حضور گذرانده دعا وفاتحه گرده بخلعت های فاخره سرافراز شده مرخص می شدند چون از سلا می مردم چه ازسپاه وفقراء فارغ شدند چار روز بعیش وعشرت گذرانیده داد عیش دادند وشکرانه گی خداوند شب را بروز آوردند وشب ها بچراغان وآتش بازی گوشیدند مختصر کلام مدت یکماه بهمین منوال ازشاه وگدا گذرانده خورسندی تمام حاصل نکردند و آسوده نشستند لا کن بندگان سکندرشان سرکار امیرشیرعلیخان بهمان روز که داخل قندهار شده برتخت احمد شاهی نشستند فوراً بدربار گهربار بحضور مردم بسردار محمد یعقوبخان وفرامرزخان سپاه سالار امر کردند وفرمودند که توقف بندگان سرکار درشهر قندهار پانزده روز است امیدوارم که روز شانزدهم از قندهار حرکت فرماشده بجانب کابل روانه شویم بنابران شما اطلاع داده شد که باید درمدت موعود از جمیع سرشته وانجام لشکر خودرا آماده سازید چنانچه هیچ کاری باقی نماند لهذا بنابرامر بندگان اقدس سردار عالی سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار تمامی سرشته لشکریان را از جزوی وکلی انجام داد بفرموده سرکار شهریار بندگان اقدس دربیرون شهر قندهار بدروازه کابلی لشکرگاه کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 297 of 468

خیمه وبارگاه وسراپرده‌ها باوج مامرسانیده بمدبحضور شده گان سرکار رسیده عرضه داشت کردند آیاازفوج هرات‌وفوج قندهار واقواج کابل کدمکمل ومصلح‌شده بدروازه کابلی خیمه وبارگاه زده عازم کابل بودند . . . . درفرسخ لشکرگاه‌شده فوج عظیمی بشمار می‌آمدند وسردار محمدیعقوب خان وفرامرزخان کدسرشته‌دار لشکر بودند درانتک روزی آماده وتشکیل ساخته به حضور فیض ظهور عرضه داشت کردند و سزاوار احسان ونوازش شد . بهاسپ وخلعت وشمشیر سرافرازی حاصل کردند وموجب تحسین و آفرین شدند بعرحال بعدازآن کدازهمه امورات دولتی فارغ شدند بساعت نیك بندگان سرکار ازشهر قندهار باشوکت جمشیدی برآمده داخل لشکرگاه شدند ویك هفته درییرون شهر اقامت فرموده بعد بدولت واقبال ازدروازهٔ کابلی بحدود دهخواجه مراجعت کرده بادریای لشکر درقلعهٔ اعظم نزول‌اجلال فرمودند دوروزدیگردرقلعهٔاعظم توقف کرده بعضی شکست دریخت‌و برخی ازلشکری کدرشهر گرفتار امورات خود بودند چون قطره بدریا پیوستند لا کن درهمین دوروم وقت قلعهٔاعظم جمیع افواج ظفرشکوه ازنظر کیمیا اثر گذارش یافته دوماهه تنخواه بحسبهٔ انعام به جمیع لشکریان مرحمت فرمودند وازخوردو بزرگ وافسر وسپاهی‌را به‌جمله مرحمت شاهانه وامیدواری بزرگانه نمودند بعدازآن ازقلعهٔ اعظم حرکت کرده عازم مقصود گردیدند .

اماقبل ازین برادر فتح محمدخان بافغانی لشکر قبل از مراجعت لشکر و بندگان خدایگان درکلات بامر سرکار رفته بودند زیرا که جایداد قدیمی شان بود وقت ازانی که سرکار ازقلعه اعظم حرکت فرموده منزل به منزل طی مراحل نمودند وارد کلات‌شدندو بارگاه برپا کردند آموده برتخت سلطنت نشسته سردار فتح محمد خان که آرزومند چنین روزی بودند وخود را به حضور سرکار قدائی می‌شناختند بعد از ورود سرکار والانبار چقدر اشتر وگاو و گوسفند وپول نقد برای خدا کردندوتاممکن بود ونوانستند در جهانداری وعزت داری لشکریان سرمویی تقصیر نکردند و کوشش نمودند گویا باعث رضامندی سرکار والانبار خورسندی جمیع فرد سپاهی را از جزوی و کلی وبدر جه اعلی عزت فرمودند و نوازش کردند مقصد درمدت سه روزتوقف کلات درجان فشانی حضورفیض ظهور وبخورسندی افواج کمی و کوتاهی فکر ندند روز دیگر بادبدبه واساسه از کلات حرکت فرموده منزل ومراحل طی‌می‌نمودند تاآنکه در حدود مقر نزول اجلال کردند بعد ازان ازمنزل مقر بموجب فرمان قرمتادند وازورود اقدس اشرف دریای لشکر اطلاع دادند خدوص بطایفه وردك ازقدیم نمك پرورده‌حضور بندگان اقدس بودند وشب وروز درباره سرکار اشرف دعامی کردندودولت خدا داد را ازخداوند خاهان وامید وار قدم مبارکشان را طالب بودند لهذا چون از فرستادن فرمان بندگان خدایگان فارغ شدند مجلس کنکاش نمودند وبزرگان دربارومشیران حضور ودرباریان نزدیك ودور را بحضور طلب کردند و رفتن جانب قره باغ عرنین را مصلحت‌خواستند جمع بزرگان‌ومعتبران حضورتصدیق‌رفتن کردند بعدازان بارادهٔ خداوند ازمنزل مقر حرکت فرمودند سردار محمد سرورخان که بافغانی لشکر درقره باغ عرنین

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 298 of 468

استقامت داشتند وقتیکه از ورود سرکار بادریای لشکر اطلاع یافتند تاب مقاومت باخود ندیده جانب قزنین راه سپار شدند لاکن قصبه قلعه بندی بخاطر داشتند این بود که سپهسالار امیر شیرعلی خان وارد قریه باغ شدند وسرایرده برپا کردند بار دیگر مجلس لشکرکش ترتیب فرمودند که بندگان اقدس را بخاطر برسد که بجزوی مقدمهٔ که شهر قزنین باشد خودرا گرفتار نکرده بجانب دره‌ک وقندی مرحل که جای فراخ ووسیعی وغله‌خیز میباشد حرکت فرمائیم ولشکرگاه سازیم واستقامت داریم زیرا که نفس افغانستان است وبهر ولایت آوازه میرود وتلفی میشنود اضافه بران ازهیچ راه لشکر رو نمیدهد چه از خوراک باشد وپاازدیگرامورات بهمه باب فراوانی حاصل است دیده‌شود ازدشمن چه‌میتواند وچگونه مقابل می‌گیرد وچون فرمان سرکار بانجام رسید وبزرگان حضورمتوجه فرمان بودند بعد ازآن باتفاق عرضه داشت کردند کرای سرکار حق وفرموده اقدس عین صواب است وصلاح و سوا بدغلامان هم همین است لهذا بهتر آنست که ازحدود قزنین مراجعت فرموده منزل ومنازل طی فرمودند تا اینکه درغندی مرحل رسیده خیمه وبارگاه درجای مناسب که سزاوار شاهان است برپا کردند و بفضل خداوند امیدوار بودند چون یکی‌دو یوم گذشت بمصلحت دید بزرگان درباروهشیران حضور در جمع اطراف کابل فرمان فرستاد مردم را بخدمت گذاری حضور ترغیب می کردند وبدون خوف ورجا بخاطر جمعی تمام عریضه جات فرستاد ارسال ومرسول می‌نمودند ورفت وآمدپیوسته بود وکسی مزاحم نمی‌شد اما بندگان سرکار از زمانی که ازهرات حرکت فرموده بجانب کابل عزیمت فرمودند شب وروز بدرگاه خدا وندعجز وفروتنی کرده دست بردعا برداشته التجاء میکردند وفتح وظفر را درباب سلطنت موروثی ازدرگاه کریم ورحیم وحافظ حقیقی میخواستند چنانچه هرساعت وهرلحظه بیاد خدا نبوده بزبان مبارک جاری‌بود اکنون سرکارامیرشیرعلیخان را درحدود غندی مرحل باالشکرفراوان وشوکت جمشیدی اقبال‌سکندری وصولت بهرامی‌وابن همه شان وشوکت شب وروزبه عجزوفروتنی بگذارید .

چند کلمه سخن ازرویداد وگذارشات دارالسلطنه شهر کابل که بندگان سرکار امیرمحمداعظم خان پادشاه بالاستقلال برتخت دارائی نشسته اند شنوید

قبل از بن تحریر شده بود که سرکار چندی درده نوری لشکرگاه کرده اراده سفر قندهار بخاطر داشتند بمداز شکست قندهار فتح عزیمت نمودندبمداران رجوع بلشکر جدیدی کرده بسرعت تمام لشکر بسیاری از هرجانب اطراف کابل جمع نموده مکمل ومسلح نمودندزیرا که سرکار صاحب تدبیر درامورداخلی وسلسله سلطنت وکارات دولتی مشهور آفاق بودند بهرحال افواج جدید بافواج قدیمی یکجا شده گویا در زمان اندك لشکرعظیمی سراپا گردیدلاکن شب وروزانتظار ورود لشکرسرکار امیرشیرعلیخان بودند تااینکه بتواتر وتوالی خبرورود سرکار مذکورسید وبه یقین پیوست بعداز آن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 299 of 468

بسه تهیه و تدارك لشکر کشی شده در موعد یکهفته از جمیع سرشته جات سفر وانجام لشکر خودرا فارغ ساخته رفتن سفررا بخود مصمم نمودند ودرده بوری خیمه وبارگاه برپا کردند ویکهفته دیگر بجهة بعضی امورات لشکری وشکست وریخت افواج وانجام سفردرده بوری توقف نموده بعداز آن بساعت نیك ازده بوری حرکت فرموده درقلعه قاضی فرود آمدند وخیمه وبارگاه زدند سه روز دیگر استقامت کردند لاکن مدتی بود که از حرکات سردار محمد شریف خان متحیر ومتفکر بودند وباخوف ورجا می گذراندند وبه حیرت مانده که باسردار مذکور که اصلا اعتباری ندارند ودایم برخلاف اعتبار وقاعده دولتی که سزاوار بزرگان است عمل می دارند وحرکت میکنند چه باید کرد وعاقبت چگونه رفتار خواهم نمود خصوص دراین وقت که دشمن قوی عنقریب میرسد چنانچه بهانك کابل داخل گردیده سردار مذکور بارها برملاء وخفا ازدولت خداداد شکایت می کند ودایم بطمع خام افتاده ومقرر خیال حکومت قندهار به خاطر دارد وبه مطلب خود کار می کند اما حکومت قندهار دارائی دارد دوشیوه محبت وصداقت وراستی می خواهد کدام یك ازین ها صداقت سردار است که سزاوار حکومت قندهار باشد

این خیال است و محال است و جنون

چنانچه از کردار های حضور امیر شیر علیخان بخاطر نمی آرد که باسرکار مذکور چه رفتار وچگونه کردار کرده اکنون که بهمه باب آسودگی دارد و آسوده می گذراند سزاوار شکر است نه لایق شکایت بندگان سرکار می داند که از کردار ناصواب خوددست برنمی دارد خصوص که سرکار امیر شیر علیخان درقندی مرسل رسیده بهتر آنست که ازشر سردار مذکور خودرا محافظت باید کرد زیرا که بندگان اقدس اراده دارد که تقابل دشمن رود باید وشاید که ازشر سرکار والا آسوده شده عازم سفر شود چنانچه سردار محمد شریف خان را محبوس نمودند و آسوده خاطر شدند بعد از آن سردار شمس الدینخان را در دارا لسلطنه شهر کابل حاکم مقرر نمودند وبتوکل خداوند کریم ورحیم بادریای لشکر که ازمور ومار پیش بودند بجانب دشمن حرکت فرما شدند وبطرف قندی مرسل که منزل گاه دشمن بود عازم گردیدند وکوچا کوچ بدون توقف منزل ومراحل طی فرموده بحرعت رفتند تا اینکه واردقندی مرسل شدند ودرمقابل سرکار امیر شیر علیخان لشکرگاه کرده خیمه و بارگاه باوج ماه رسانیدند ویکصدو یکتوپ شادیانه امر کردند تا گوشزد دوست ودشمن گردد وبعداز آن ازطرفین آماده جنك شدند اکنون سرکار امیر محمد اعظم خان وسرکار امیر شیر علیخان را در حدود قندی مرسل به تقابل همدیگر بادر پای لشکر بگذارید تا چند وقتی دست بازی وترك تازی کرده در میدان نبرد میدان داری نمایند .

چند کلمه سخن از رو یداد و گذارشات ترکستان و رو یداد قلعه بندی میمنه و واقعات حضور سردار عبدالرحمن شنوید .

قبل ازاین درقید تحریر در آورده بودم که سردار عالی تبار سبب میر های نمك حرام که در میمنه جمع آمده بودند قلعه میمنه را حصاری کرده اطراف آنرا بلشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 300 of 468

ظفر اثر چون سد سکندر ما بین گرفته بودند از این واقعه شش ماه گذارش یافت ودر قتل وقتال از طرفین داد مردانگی داده سر مویی تقصیر نکرده اند خلقی انبوه تلف شدند وشب و روز زد وخورد می نمودند و بطرف توپ وتفنگ چندین دفعه خرابی کرده اند واز طرفین بقتل رسیدند خصوص از مردم میمنه که از شما وبیرون واز حد افزون بهلاکت رسیدند اضافه بر آن هفته چهار نقب از چهار جانب شهر تا امر عالی متعالی بهوا بلند می شد لا کن قبل از پراندن نقب تدبیری بکار می بردند که بسیار مردم غریق دریای آتش شده زیر نقب می ماندند با وجود اینقدر تردد وسعی و کوشش که بندگان سردار دلاور می کردند هیچ کاری از پیش نمی رفت زیرا که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار بود و کوشش بنده سود نمی بخشید چنانچه فرموده استاد است .

فرد

بدردوصاف ترا کار نیست دم در کش که هرچه ساقی ما میکند عین الطاف است

و شاعر دیگر فرموده .

نظم

بزور وزر نشاید رد احکام قضا کردن نمی زیبد کسی را در قضا چون وچرا کردن

خلاصه کلام چون شهر میمنه بتصرف دولت خداداد نیامد ومدتی طول کشید لشکر طرفین دل تنگ شدند ومتفکر ماندند قضارا درهمین فرصت که شورش مقدمه باوجود دل تنگی بود وشب وروز می کوشیدند ازدارالسلطنة کابل حضور سر کار امیرمحمد اعظم خان فرمان رسید وگذارشات قندهار ومقدمهٔ گرشك وتا اینکه سر کار امیر شیرعلی خان قندهار را تصرف کرده درغندی مرسل رسیده همه را در فرمان درج نموده بودند وامر کرده بودند که بهر عنوان که ممکن باشد مقدمه میمنه را انفصال داده بسرعت تمام عازم کابل شوید زیرا که دشمن ازسوء تدبیر سردارمحمد سرورخان وسردار محمد عزیزخان که قندهار را بر باد دادند وبنیاد دولت را کندند دشمن کلوگیر آمده ودرمقابل سر کار مقابل افتاد چنانچه پنج فرمان ازحضورسر کار بتواتر درمیمنه بحضور بندگان عالی رسید وتحقیقات کلیه از آمدن کابل بود خصوص فرمان اخیر که امر نموده بودند بدون تحمل وتوقف خودرا از گرفتاری میمنه خلاص کرده بزودی وارد حضور شوید که دشمن قوی بالشکر موروملخ بسرعت آمده در حدود غندی مرسل بالشکر دولت خدا داد تقابل میباشد البته در آمدن تاخیر نباید کرد .

که در تاخیر آفتهاست طالب را زیان دارد

خصوص مردم افغانستان که رفتار و کردارشان سراسر شورش وبلواست وهرسال طالب یك پادشاه میباشند زیرا که پادشاه نو جیب وداماں شان را از زر پر می سازد باری سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان از رسیدن فرمان های پی درپی از کابل وخبرهای وحشت انگیز شنیدن بسرا کنده شده مستغرق در بای حیرت گردیدند چنانچه یکشب ویکروز در پریشانی گذرانیدند بعد سردار محمد اسمعیل خان وبزرگان دربار وافسران

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 301 of 468

لشکر ومشران حضوررا جمع کرده کنکاش کردند ومشورت نمودند ومصلحت خـواستند جمعی بزرگان حضور باتفاق سردار محمد اسمعیل خان مصلحت دادند کـه رفتن کابل ضرور افتاد باید وشاید زودتر رفته شود بهرعنوان وهرطریقه که‌میداند زودتر به والی میمنه ومقدمه میر حسین خان که والی میمنه می‌باشد از در صلح درآمده بتدبیر دست از میمنه ومقدمه آن بر کشید وصلح را پیشه کنید وزودترمعالجه بدارید که‌فرصت‌تنگ ورفتن کابل ضرور است زیرا که بمثل امیر شیرعلی‌خان یاد شاه برر کی درحدود کابل رسیده خدا نخواسته چشم زخمی بدارالسلطنهٔ کابل هرگاه بر سد گویا اعتبار ازپای تخت افغانستان می‌رود باقی چیزی نمی ماند مختصر کلام بعداز سخن‌بزرگان ومشیران بندگان‌عالی‌راجع تدبیر صلح شدند قضا را هنوز حردار عالی وسردار محمد اسمعیل خان و بزرگان بفکر تدبیر بودند که‌عریضهٔ عذرآمیزو التماس‌بسیار ازمیرحسین‌خان‌والی بحضورسردارمحمداسمعیل‌خان آمد طالب صلح شدند سردارمذکور عریضه والی‌را منظوربندگان سردارعبدالرحمن‌خان نموده را جع بصلح گردیدند باینطریق که فوراً بیست هزار طلا ومسکوك ویکضرب توپ قندوزی بحضور بفرستند وبعدازین خودرا بدولت خداداد بسته مدام عریضهٔ خودرا ارسال حضور نموده امید وار احساس ونوازش باشد هر گاه بجهة بعضی امورات دولتی ایلچی ازحضور سرکار وارد وداخل‌میمنه شود باید عزت‌ایلچی‌را داشته باشد ودرسال دونوبت والی عریضهٔ صداقت وار مغان نقد وجنس که سزا وار صاحب سلطنت وپادشاه قوی‌شوکت باشد درکابل فرستاده بخلعت‌های‌فاخره واسپ‌تازی بازین ویراق وبعضی تحفه های لایق سر افراز شود ، مقصد بهمین منوال که ذکر شد وبقرار دستور العمل‌عمل‌نمایدورفتار کند ورشتهٔ دوستی‌وشیوهٔ صداقت وطریقهٔ خدمت‌گذاری را بداء رساند وبرقراربداند وتجاوز نکند ، خلاصه کلام بهمین طریقه از طرفین عهد نامه نوشته شد وکار جنگ بصلح انجام گرفت ودشمنی بدوستی مبدل گردید چنانچه فردای آن که عهد نامه تمام شد یك دروازهٔ میمنه کشاده‌شد وازطرفین رفت‌وآمد دست داد تا اینکه روز سوم والی میمنه پانزده‌هزار طـلاء و توپ قندوزی با ارمغان های بسیار بصحابت پسر خود وپنجنفر بزرگان میمنه بحضور سردار عالی فرستادند وازحضور سرافرازی کلی از اسپ و خلعت واسباب های اعلی از هر اجناس حاصل کردند سواء از والی وپسرش دیگر خدمتگاران و معتبران والی مذکور هریك بخلعت های فاخره سرافراز شدند وازحضور مرخص شده وارد شهر میمنه گردیدند لاکن خود والی بقرار قانون سابقه ازبکیه وخوف وبیم بحضور نرسیده عذر خواستند ومعذرت جستند باری بعد ازیکهفته دقعه ثانی ازحضور بندگان عالی‌بجهت والی‌وپسرش خلعت‌های قیمتی فرستاده شد وباعث خرسندی والی گردید بعدازان درعوض نوازش سردار عالی والی میمنه پنجهزار طلاء باقیمانده را بسه ماه وعده بر ذمه گرفت که درکابل بفرستد لهذا چون کار میمنه بصلح انجام یافت بعد ازان سردار عالی‌مقدار از اطراف میمنه حرکت‌فرمودند و بجانب‌تر کستان‌عازم گردیدند‌وبساعت‌نیك روانه شدند

اکنون از گردشات فلکی‌شمهٔ باید درقید تحریر درآورده شود

لهذا بندگان سردار عبدالرحمن خـان وسردار محمداسمعیل خان در شبوهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 302 of 468

محبت ودوستی و در طریقت الفت و برادری چنان بود ند که لحظهٔ از همدیگر جدا نمی گشتند از بین محبت فلک را شك آمد و کینه دیرینه را بنیاد کرد وسلسله کینه رابجنبانید تاینکه دولت بزرگ را برباد داد وخلقی راتباه گرداند مصدقات این مقال آنکه اصلاح میمنه که کار بزرگی بود بمعرفت سردارمحمد اسمعیل خان انجام یافت ودرمقدمه ها نیز لشکر سردار مذکور پیش دستی کرده دادمردانگی میدادند دراینوقت سردار مذکورا میدوار بودند مناصفه طلایمن برسد تابلشکر یان خودبطریق انعام بدهم سردار عالیقدر سردار عبدالرحمن خان این چنین نکرد ویازده هزارطلا راتحویل خزینه کرد لاکن از صافی طینت بخاطر داشت که سردار محمد اسمعیل خان دولت شریك وغم شریك است البته هردولشکر از یك دولت است هروقت مصارف شود بمصلحت می شود فرقی ندارد ازین رهگذر سردار محمد اسمعیل کدورت کرد تاکدورت بالاگرفت وفی مابین هردو شخص بزرگ عداوت دستدادوخرابی پیش آمد ودست آویز فتنه انگیزان وغمازان وسخن چینان شد وفتنهٔ خوابیده بیدار گشت تاابنکه سردار محمداسمعیل خان بدون اجازه سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان ازلشکر گاه حرکت کرده بالشکر رکابی خود ازاردوی ظفر شکوه جداشده راه ترکستان پیش گرفتند وبتلاش تمام منزل میزدند و سرعت تمام مرحله پیما بودند تاخود رادرشبرغان رساندند وآسوده شدند زیرا که ازلشکر دنیاله احتیاط میکردند بعداز آن دوشب توقف کرده روز سوم بهشبرغان مراجعت فرمودودویوم منزل کرده روزسوم واردشهر آقچه شدند ودرحدود آقچه فرود آمدند ومنزلگاه کردند سه روز بخاطر جمعی تمام استقامت نمودند روزچهارم ازراه دشت ارژنه که درپارفیض آثار خلیفه چهارم است روانه شدند لاکن باعث حرمت جناب علی مرتضی علیه السلام که درپارفیض آثاراست خود را ولشکر خودرا دخل نداده کناره رفتند وبکسی مزاحم وغرضدار نشدند باوجود یکه درآقچه دست اندازی نموده بودند اما درهجده نهر وبلخ ومزار شریف دخل نکرده کناره گذشتند تازمانی که وارد تاشقرغان شدند بعداز آن بلشکر خود امر کردند که دولت وخزینه به بنه گان ما موجود نیست که بشما داده شود وششماه تنخواه شما هم نرسیده وباقی بخزینه دولت مانده حالا بجانب کابل میرویم ویار ماندگان ماوشما امیدوار سوقات های میباشند اکنون چارهٔ غیر ازین نیست که نهر جای برسیم وتاراج کنیم ودست اندازی بداریم شاید که آسوده حال وارد کابل شویم اضافه بران سلسله دوستی هم ازمیان برداشته شده ظاهر است که دیگر پیوند نمی شود .

و زدیم برصف رندان هرآچه بادا باد. بمختصر کلام ازحرکت آقچه که مردم لشکری دست بغرایبی وتاراج کردند واز اسپ و گوسفند و گاو واشتر وغیره اسباب که بدست می آمد تاراج میکردند ومضایقه نمی نمودچون وارد تاشقرغان شدند سه روز در تاشقرغان توقف نمودند و کردار زشت وفعل قبیح که سزاوار شان بزرگی شان نبود بعمل آوردند وجبروستم بفقرای بیچاره رساندند و مال فقرا را چون شیر مادر حلال دانستند بهر حال روز چهارم از تاشقرغان کوچیده بهمین منوال مردم را لخت وتاراج کرده منزل میزدند تاابنکه وارد ایبك شدند اما مردم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 303 of 468

ایبک قبل از وارد شدن لشکر خود را گوشه کرده در کوه ها فراری بودند بهرحال در ایبک هم لشکریان از تاراج بی بهره نماندند حتی المقدور باز یافت کردند و تصرف نمودند زیرا که لشکریان مثل بازطعمه خورشده بودند و بهر جا دست درازی کرده از مال رعیت صرفه نمی نمودند و باک نداشتند مقصد بهمین طمطراق که سزاوار شان خود دانسته از غضب الهی باک نکرده رفتار میکرد ند چنانچه از ایبک حرکت کرده از راه غوری و کیله گی و دوشی وخنجان عازم کابل بودند ودر تاراج کردن ومال فقرا را بچپر وچنم گرفتن سر مو تقصیر نمیکردند تا اینکه در منزل دوشاخ که زیر کوتل هندوکش است رسیدند و فرود آمدند وخیمه وخرگاه برپا کردند بعداز آن سردار محمداسماعیل خان لشکریان خودرا از تاراج منع کردند وفرمودند که تا این حدود تعلق بتر کستان داشت بتصرف سردارعالی مقدار سردار عبدالرحمن خان بود از کوتل یا نظرف تعلق بدارالسلطنه کابل میباشد وبندگان مارا خیال آنست که شهر کابل را تصرف دارم هرگاه خواست خداوند باشد لازم که مردم اطراف کابل را بدانه ریزی ازخود ساخته باتفاق اوشان که مردم سیاه پیشه میباشند وارد کابل شویم وبرضای الهی شهر کابل را بتصرف درآوریم لهذا روز دیگر از منزل دوشاخ حرکت کرده از کوتل هندوکش گذشتند ودر اول اغات غوربند منزل گاه نمودند ودیگر راجع بتاراج ندادند وبامردم فقراء رفتار نیکو پیش گرفتند وقضارا در همین منزل که اول باغات غوربند بود شخصی بحضور سردار محمداسمعیل خان آمده عرضداشت کرده که سهراب خان جرنیل که قبل ازین از حضور بندگان سردار عبدالرحمن خان بادوصد راس اسپ عازم کابل بودند امشب درحدود کوشان استقامت دارند وآسوده وبی آرام درعین غفلت انده واز ورود بندگان شما اطلاعی ندارند هرگاه شبخون زنند و یکفوج چپاول اندازند ظاهر است که جرنیل مذکور بااسپ واسباب بتصرف بندگان عالی درآید وخیلی ملازمان حضور ازتصرف نمودن اسپ واسباب آنها مسرور شوند زیرا که زیرا که جانب وطن میروند خلاصهٔ کلام بعد از عرایض شخص مذکور سردار محمد اسمعیل خان چهار صد سوار جرار در ساعت نه بجه شب مامور فرمودند سواران مذکور درساعت یک بجه شب در فرضای که سهراب خان جرنیل وملازمان مذکور درعین استراحت آسوده بخواب رفته بودند که چون بلای ناگهانی چهار صد سوار چپاول زدند اول دربالای خیمه جرنیل رسیده در عالم رویاء بدست آوردند ومحبوس فرمودند و اسپ واسباب شان را بتاراج گرفتند وجمیع ملازمان جرنیل را اسیر کردند وبفتح وفیروزی واپس مراجعت کرده وارد لشکر گاه خود شدند روز دیگر از آنجا کوچیده کوچا کوچ داخل کوهستان شدند ویا مردم کوهستان رابطه سابقه داشتند زیرا که در سابق سردار محمد امین خان مرحومی حاکم کوهستان بودند وبسیاری نمک پرورده وخدمتگار شان از آن سبب بعد از ورود سردار محمد اسمعیل خان مردم بسیاری جمع آمده کمر بخدمت بستند بر اثر سردار محمد اسماعیل خان روانه دارالسلطنه شهر کابل شدند سردار شمس الدین خان که حسب الامر سرکار حاکم شهر کابل بودند وشخص بزرگ کهن سال جنگ دیده وصاحب تدبیر محسوب میشدند چنانچه درزمان امیر کبیر که راجه سنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 304 of 468

از پادشاه افغانستان یاری و کمك خواست سرکرده فوج کابل سردار شمس الدین خان مذکور بود سردار شمس الدین خان که از ورود سردار محمد اسماعیل خان شنید باخود واشکر قلیل خود تاب مقابله ومقاتله ندیده نا چار در بالاحصار خود را حصاری کرده وسپاه قلیل که در بالا حصار بر کاب خود داشتند در اطراف قلعه تقسیم کردند لاکن چه سود که در بالاحصار اسبابی که سزاوار یکماهه قلعه بندی باشد موجود نمیشد وبی عاقبت بود تا اینکه سردار محمد اسماعیل خان باشان وشوکت واشکر ظفر اثر ومردم بسیاری از کوهستان که بر کاب شان حاضر بودند بدون خوف داخل شهر کابل شدند و در حدود مراد خانی که نزد یك قلعه محمود خان بود فرود آمدند و خیمه و بارگاه و سراپرده ها برپا نمودند شخصی از خدمتگاران معتبر حضور شان عرضداشت نمود که جای لشکر گاه مقابل کلاه فرنگی بالاحصار است ممکن است به ضرب توپ خیمه و بارگاه لشکریان را زیروزبر کنند ومتفرق سازد و بهتر آنست که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد سردار محمد اسمعیل خان که توکل بخداوند داشت ریشه چون و چرا نبودند و در کار چهاندار ی مرد غیور بی اندیشه و در نبرد مرد دلاور خود را بمثل رستم می پنداشت واصلا اندیشه جهاندار ی که لازم وملزوم است بخاطر نمی آورد و در جواب شخص مدعتکار بیان کرد که امروز بندگان ما در جوار فرزند شیر خدا پناه آورنده وخود را از جملهٔ غلامان و مخلصان اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله میشماریم وچنان اعتقاد کامل داریم که بفضل خداوند آثاری از که ورت بلشکر یان ما از جزوی و کلی نرسد ظاهر است که خود شما را طینت خالص نیست والا این بزرگوار دریای غضب مرتضی علی علیه السلام است چگونه میگذارد توپ دشمن را که پناه آورنده را اذیت برساند لاکن از درگاه خداوند ومرحمت خود بزرگوار امید وارم که عنقریب بمراد خویش بندگان مارا برساند ومطلب ما را که تصرف کابل است بدست آرد وسر افرازی برای ما حاصل سازد ای شخص غافل دیگر باره از خداوند ثبوت ولایت فقط نو رزید و امیدوار نوازش باشید خلاصه کلام بعد از اینکه خیمه وسراپرده ها برپا شد ولشکرها جای بجای فرود آمدند لشکر رکابی را بسامردم کوهستان که بر کاب وارد شهر کابل شده بودند از حضور مامور فرمودند که باطراف بالاحصار حد بحدود بحدود سرکرده سپاهی رفته تقسیم شوند وبالاحصار را چون نکبن بمیان گرفته حصاری سازند و شرط سپاهی گری بجا آرند ومتنفسی را واگذار نشوند زیرا که لازمه قلعه بندی چنین است خصوص کوهی است در جانب قبله بالاحصار که کوه عقابین و بلند دیگر بالا کوهی نامند وسر کوی بالاحصار و بیوسته بدروازهٔ چوبی میباشد در آنجا توپ های آتش فشان را بالا کنند وجزایر چیان مهر کن و تفنگ چیان شیر افگن که چشم مور را درشب تار به تیر دل دوز و تفنگ جانسوز میزنند مقرر فرمایند که بالتفاق توپ درهمان جا استقامت کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 305 of 468

عرصه را بمردم بالاحصار تنگ سازند وبضرب توپ وتفنگ مردم حصاری را چون حصاری حصاری دارند چنانچه بعد امر سردار عالی در یك شبانه روز باضرب توپ وتفنگ دود از نهاد شان بر آوردند و احوال زن و مرد حصار را بخرابی رسانیدند بدرجه که قدرت دمزدن ونفس کشیدن باقی نماند وچندین عمارت های عالی بضرب توپ با خاك زمین یکسان گردید و خلق بالاحصار بجان آمدند از همه افضل آنکه از غله وداله واسباب خورا که وانجام قلعه بندی چون عنقا ناپیدا ویکدانه کندم در کهکشان فلك نایاب از هر جانب تا امید بدو سه یوم سپاه و فقراء حصار از گرسنگی داد میزدند چنانچه در روز پنجم قلعه بندی جمیع نفوس قلعه از خورد و بزرگ وسپاه وفقراء به تنگ آمدند وبحضور سردار شمس الدین خان داد خواه شدند لاکن سردار شمس الدین خان که شخص بزرگ کهن سال با مدار بود ند متفکر شده جواب صریح از خجالت داده نمیتوانستند زیرا که به دست ستیز داشت و نه لازم گریز بهر حال چون کار بالاحصار بخرابی رسید و عرصه از چهار جانب بر ایشان تنگ شد مجر محمد کریم که مقرب حضور سرکار امیر محمد اعظم خان بود در اینوقت بفرمان سرکار در کابل مامور بودند و درچوشره کنار دار چون سپاه پیشه وصاحب تدبیر بودند احوال زمانه را دیگرگون و پای تخت کابل را سرنگون دید رجوع به تدبیر خلاص خود کرده با سردار شمس الدین خان مشورت کرد که کابل از دست رفت و این قلعه بندی نگفته مردم چوپای کوتل است و سود نمی بخشد خصوص که ما را از چهار طرف مسدود است و بندگان سرکار از رویداد کابل اطلاع ندارند چنانچه فرمان سرکار بسته شده و دو هفته میشود که در کابل نمی رسد بهتر است که این نیازمند در گاه الله را مرخص فرما ئید بهر عنوان توانم و ممکن باشد خود را بحضور سرکار در غندی مرسل برسانم و رویداد کابل را عریضه بدارم تا ایرادی برای ما وشما باقیماند سردار شمس الدین خان پسندیده و مرخص کرده مجر محمد کریم خود را بهمین تدبیر از چنگ دشمن قوی سردار محمد اسمعیل خان رها کرده نجات داد لهذا هرگاه مجر محمد کریم چنین تمهید و بهمین تدبیر فراری نمیشد از حضور سردار محمد اسمعیل خان بدون از مبلغ های کلی ودولتهای عظیم نجاتی حاصل نمیکرد بهر حال مجر محمد کریم خان شب از بالای قلعه از جانب کلاه فرنگی خوفیه فرود آمده بجانب غندی مرسل روانه شدند اکنون باقی رویداد مذکور را در جایش تحریر کرده میشود از اصل مدعا سخن سازیم!

سردار شمس الدین خان که حاکم وقلعه دار بودند هفت شبانه روز بهتر از دیر و زحمت بسیار و دست نهر بالاحصار رانگهداری کردند روز هشتم از لاچاری ترك بالاحصار گفتند ظاهر است که هر گاه چنین نمی کردند یکی دو یوم سپاه وفقراء که در قلعه بودند سردار مذکور را مجبوس کرده بحضور سردار محمد اسمعیل خان تحفه میبردند و دست آویز نجات خود میکردند اینبود که دروازه های بالاحصار کشوده شد و سردار محمد اسمعیل خان بفتح و فیروزی داخل بالاحصار شدند وقشاره خانها را بصدا در آورده بنام نامی سرکار امیر شیر علی خان زدند وسکه و خطبه را هم باسم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 306 of 468

نامی سر کار ذوی الاقتدار خوانده بعد ازان عریضه بحضور پادشاه ظل الله فرستاده شرح رویدادخود را ازمیمنه الی دارالسلطنه شهر کابل و تصرف نمودن کابل را بعرض اقدس کماحقه درعریضه درج کردند و امیدوار فرمان نوازش ومهربانی بودند و بدولت اقبال در تخت دار السلطنه شهر کابل بعیش و عشرت نشستند اکنون سردار محمداسمعیل خان را درشهر کابل برقرار بگذاریم-

چند کلمه سخن از رویداد غندی مرسل شنوید

زیرا که هر دولشکر درمقابل همدیگر افتاده امید وارند که تحریر کنندهٔ گزارشات زودتر رجوع بلشکر بان دارد وازهر دو لشکر سخن کنه باری هردو لشکر شب و روز در بین همدیگر میدان داری کرده یکی بدیگر دست بردی میکرد نه خصوص در میدان داری ازلشکرسر کار امیرشیر علیخان که چند هزار سوار هراتی درلشکر ظفر اثر بودند وآنها درسواری وتر کتازی وروبا بازی گوی سبقت ازمیدان نبرد ربوده چنانچه مشهوراند بهر حال هرروزه خودرا چون شیرعران وبربیان بلشکر کابل زده روبا بازی می نمودند واسپ واشتر وآدم بدست می آوردند وباز گشت میکردند وداخل لشکر گاه خود میشدند تاانیکه مدت یکماه بهمین منوال گزارش یافت وفتح به هیچ طرف دست نداد تا زمانیکه خبر فتح کابل بدست سردار محمد اسمعیل خان رسید ودر لشکر سر کارامیر شیر علیخان توپ زدند و شاد یانه کردند ازین رهگذر که لشکر کابل شنیده اند دل شکسته ومغموم شدند.

فصل سوم

مقدمه غندی مرسل وشکست امیرمحمداعظم خان ولشکر کابل وفتح نمودن امیر شیر علیخان وتصرف کردن دارلسلطنه کابل را

اکنون چون خبر تسخیر کابل شهرت یافت سر کار امیرمحمد اعظم خان دل شکسته شدند اضافه بران بعضی خوانین سوار که صدسوار وپنجاه سوار نوکری داشتند خوفیه فراری شده بلشکر سر کار امیر شیرعلیخان میرفتند وملحق میشدند وبومیه ازین حادثه مو جب تنزل لشکر کابل میگردید خصوص یکشب نوبت گزمهٔ حبیب الله خان وامیر محمد خان پسران خانشرین خان قوم قزلباش بود که بزرگ زاده وصاحب قوم و بحضور بندگان سر کار امیر محمد اعظم خان با اعتبار از حدود گزمه که مامور بودند فراری شدند و بلشکر گاه امیر شیرعلیخان رفتند وچون قطره بدریا پیوستند لاکن ازین رهگذر کلیه اعتبار ازلشکر کابل برطرف شدو بی اعتباری دستداد اما سر کار امیر محمداعظم خان چون شخص کهن و بزرگ وصاحب تدبیر وپادشاه صاحب فکر وصاحب فهم بودند و در کار جهانداری اقلا طول عصر واقعان زمان محسوب میشدند ازین قدر رویداد خرابی که روز بروز پیش آمد ودستداد اصلا باک نکرده چون کوه پابرجا خود را ولشکر خود را بتدبیر نگاهداری کرده هرروزه دربالای توپ بزرگ که نزدیک لشکر گاه بود تشریف میبردند وبه تمکین بالای کرسی نشسته به نفس نفیس خود جنگ می انداختند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 307 of 468

وتدبیر جنگ میفرمودند و بعرسندی روز را به تماشای جنگ به شب میرسانیدند از بن باعث لشکر کابل تسلی می یافتند وامیدوار آمدن بندگان سردارعالی سردار عبدالرحمن خان بودند فضارا یکشب گرم صحبت دربارگاه قلك فرسا شده بود که مجر محمد کریم خان ازدارالسلطنه کابل رسید لاکن تماشا از آمدن مذکور و کردار مذکور بود زیرا که درین راه مردم رعیت وفقرا دعاگوی دولت سرکار امیرشیر علیخان بودند مجر محمد کریم خان احوال مردم را دیگرگون دیدازجان خود ترسید افضل ازان سردار محمد اسماعیل خان یکصد سوار رساله مقرر فرموده بودند که مجر محمد کریم را دستگیر سازند مجر محمد کریم خان واقف شده تدبیر کار خودرا چنین دانسته ازریش وبروت گذشت و کلاه بندی برسر گذاشت وچهل تار درسر و کمر بسته تخته یوستی بشانه انداخته بلباس قلندران داخل لشکرگاه شد یاهو وبامن هو گویان قلندرانه بهرخیمه وبارگاه گدایی میکرد خودرا بدر خیمهٔ بارگاه پادشاه صاحب تدبیراعنی امیرمحمداعظم خان رسانید و ایستاده سلام کرده سرکار والاتبار نظراول شناخت ودریافت که معامله چیست بعد بندگان افسر خود را بدر تجاهل زده سوال کرد که ای قلندر غیرمکرر از کجامی آئی وشخص کجائی ورسیده کدام دیاری وارادهٔ کجاداری که از دیدارت بوی آشنائی بمشام مرکار میرسد مردقلندر که پخته کار وشخص کاردیده ومردذکی لکنه رس بوددر جواب عرضداشت کرد که مردغریبم ودرغربت قدم زده میرسم واز دیاری می آیم که برباد وازولا نی میرسم که هرچندفریادزدم ودادخواه شدم دادم بجائی نرسید وفریاد رس ندیدم ناچار ترك دیار وفراردشت ادبار شدم وراه های خطرناك طی کرده بمنزل راحت رسیده ام دستم گیر که اسیرم وفقیرم وغریبم وجگر کبابم وتشنه سرابم بعدازان سرکار امیرمحمداعظم خان بحضورشر باریان ومعتبران حضوردربارهٔ قادرغیرمکرر نوازش فرموده باحترام درخیمه خودت جای دادند وسخن را بدیگر طرف بنیاد کردند تاشهرت نشود و مردم سپاه و لشکری آگاه نگردند تا اینکه مجلس تمام شد وبزرگان دربار متفرق شدند وبه آرامگاه خود رفتند واستراحت کردند وکسی در بارگاه باقی نماند بعد مجر محمدکریم خان را بخلوت حضور طلب کرده از رویداد وگزار شاهای دارالسلطنه کابل جویا شدند ومجر محمد کریم خان بی کم وکاست کیفیت رویدادی که گذشته بود ودستداده ازاول تاآخر بعرض افسر رسانیدند سرکار محمداعظم خان که شخص صاحب تمکین وپادشاه صاحب تدبیر بودند ودر امور جهانداری وشیب وفراز عالم بسی دیده وازنظر گذرانیده بودند بعقل کامل دریافتند که تاخبر شدن سردار عبدالرحمن خان ظاهر نکنند که علامت برگشتگی وشکست دولت است باید وشاید که دولت قوی شوکت دریادوسرنگون گردد بعدازان بفکر در ماندند ومستغرق دریای حیرت گشتند باوجود تدبیرات کلی که حامل آن بودند بحیرت فرورفتند خصوص بخاطر میگذرانیدند که امروزوفردا بربادی کابل درتمامی لشکرخیر میرسد وشهرت می یابد البته اعتباری باقی نمی ماند بلکه راه چاره مسدود خواهد شد آن زمان سخت میگردد و بزرگان دربار وخدمتگاران حضور ومخلصان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 308 of 468

بزدیك ودور که امروز چون پروانه بدور شمع جمع اند وغلام و خدمتگار نه ودم از وفاداری میزنند در آنوقت هر کس بتدبیر جان خودشده از جادهٔ وفا داری تجاوز مینماید وبجای نمکخوارگی راجع به نمك حرامی میشوند بلکه به شکست بندگان سر کار قدم میزنند وخودرا بدولت امیر شیرعلیخان پیوند میدهند که شاید بیکنامی یابند واضافه بران بسیاری مردم دیگر را فریب خواهند داد وبمثل خود نمك حرام خواهند ساخت پس بهتر آنست که خودرا بتدبیر ازین گرداب بلاخیز وطوفان شور انگیز که سراسر خطر است بساحل نجات برسانیم وخود را وامور جهانداری را که تقدیر پیش آورده بخدا وند کریم ورحیم سپرده وار درگاه الهی امیدوار باشیم تا زیردهٔ غیب چه بظهور خواهد رسید هرگاه چنین نکنیم و علاج واقعه را قبل ازوقوع ندارکنیم مردم افغانستان که درین باب استاد کارند وهرسال خواهش یك پادشاه دارند ممکن است که بندگان اقدس رامحبوس واز بدست دشمن بدهند زیرا که ازقدیم این عادت بمردم افغانستان جاری است وباك از ننگ و ناموس ندارند خلاصه کلام بهمین خیال وفکر مستحکم شده سرشته رفتن بجانب ترکستان نمودند و خدمتگاران محرم را سرشته رفتن دادند وفرمودند که تا نماز شام خود را ازجمیع اسباب سفر آماده ونیاز سازید وعزم رفتن راجزم کنید اماخودبندگان سر کاربهمان روز بدل قوی وشوکت بسیار بوجود فیض آمود در بالای توپ بزرگ که گاه گاه تشریف میبرد الیوم نیز تشریف فرماشده ودو رجنت رساله را که هرروزه مامور حضور بودند امر بمیدان جنگ نمودند وفرمودند که درمقابل سوار هرانی میدان داری کرده بقرار هر روزه تر کتازی بدارید لاکن شرط احتیاط بجای آرید که فریب سوار هرانی بسیاراست وشمارا رایه نفس نگیرند زیرا که سوارهرات دایم بروباه بازی جنگ میانداز ند همین منوال عمری سر برده اند وخودبندگان دارا دربان لحظه بلحظه بتوپ میزدند ودود ازنهادشان میکشیدند مختصر کلام از تمامی روزها که میدان داری میکردند و جنگ میدان مینمودند امروز افزون تر وخیلی دست بازی لشکرطرفین کردند که سزاوار تحسین وآفرین گشتند اما لشکر کابل و سوار رساله چاپ میدان داری مردانه وتر کتازی دلاورانه نموده گوی سبقت ازمیدان نبردبردند وچنان سوار هرانی را بمردی عقب نشاندند وازحضور سر کاربه نقد وخلعت های فاخره سرافرازی حاصل کردند که گاهی چنین مردانگی دست نداده بود بهمین چند یوم بمثل امروز دلاوری وغیرت نه نموده بودند چنانکه امروز گو یا بلشکرهرات شکست فاحش داده نام بمردی برآورد ند وهمچنان ازحضور سرفرازی حاصل میکردند وبمنصب بزرگ میرسیدند تازمانی که شام شد و گرمه ها بقرار مامورى جدیده مامور شدند که محافظت لشکرخودرا کرده متوجه لشکردشمن باشند وخودبندگان سر کار بدولت واقبال از بالای توپ بزرگ برخاسته داخل بارگاه وسراپرده شدند وسرتخت دارائی برقرار نشستند وگرم صحبت شدند بعدطعام تناول فرمودند وساعتی دیگر با بزرگان دربار نشسته ازهردر سخن کردند بعداز آن بزرگان حضور مرخص شدند بجیمه های خود رفتند ومیل راحت کردند چون بار گاه ازدربار بان ومجلسیان خلوت شد محرمان حضور که همسفر بودند ومامور تهیه وتدارك حسب الامر شده بودند حاضر حضور گردیدند واز سرشته رفتن خود وآماده نمودن ومکمل گردیدن عرضداشت کردند سر کار والا نیز بادل افگار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 309 of 468

وجگر آتشبار از بارگاه زرین نگار بر آمده، سوار اسب دهت پیمای تازی نژاد شدند و بعنوان خبر داری لشکر خرامان خرامان بقوت قلب وشجاعت ذاتی که در طینت داشتند روانه شدند وخودرا باآهستگی ازلشکر گاه جدا کردند چون ازافواج بدرشده قدری آسوده شدند بخدمتگاران حضور که همه محرمان صدیق بودند واعتبار کلی داشتند وسال ها پرورده نمك بودند وخودرا فدائی میگفتند چون نظرافکندند که بعضی حاضر وبرخی غائب و بسیاری بر کاب سرکار نیامده اند وخودرا ازخدمت بازداشته درجاده نمك حرامان فرار گرفته اند افضل ازآن که هر کدام اوشان دولت عظمی را باخود برده اند وتصرف خود نموده اند لهذا چون وقت باریك ودست تصرف کوتاه بود لاچار تحمل کرده سکوت ورزیدند واز آنجا بارادهٔ خداوند ... جانب ترکستان رفته می شد روانه شدند وبسرعت اسپ می راندند... ازحدود غزنین در همان شب دور کرده ... وقدری آسوده شدند و ساعتی از اسپ فرود آمده تاسب وآدم استراحت کردند بهرحال چند شب وروز بهمین منوال مرحله پیما بودند تاخودرا بسرحد ترکستان رساندند..... بحضور سرکار..... سرکار والا ازروی تدبیر وبرده باری وبزرگی تحمل میکردند ..... (۱) چون بمام افتد تحمل باید کش لهذا هرگاه شرح ..... رانحریر دارم ودرگفتار و کردار ورفتار ..... بعداز آن اطلاع یافتند که بندگان سردار عالی مقدار..... از ترکستان حرکت فرماشده بجانب کابل روانه میباشند درحدود غوری نزول اجلال فرمودند سرکار دل افگار ازشنیدن این اخبار ناچار بجانب غوری منزل ومراحل طی کرده میرفتند تاآنکه وارد غوری شدند و بلشکر ظفراثر چون قطره بدریا پیوستند لاکن خوفیه در لشکر گاه داخل شدند چنانچه قدرتا مردم لشکری واقف شداند بهرحال بملاقات بندگان سردار عبدالرحمن خان داخل گردیده برتخت سلطنت ترکستان برقرار نشستند و گزارشهای کابل و قندهی مرسل رااول تاآخر بحضور سردار عالی کماحقه بیان فرمودند بعدازآن متوجه لشکر گیری و انجام سفر وشکست وریخت لشکر وتدارك افواج ازجزوی و کلی گردیده شب وروز آسوده وآرام نبودند زیرا که دشمن قوی نزدیك و اعتبار سلطنت جزوی بلکه ساقط شده بهر حال تا دشمن فرصت یافتن سر رشته لشکر کردن ومکمل ساختن بهتر است اکنون سردار باوفادار سردار عبدالرحمن خان وسرکار دل افگار امیر محمداعظم خان راباالشکر بسیار درحدود غوری بگذارید باکمال استقلال وشوکت بی ملال بسررشتهٔ سپاه وانجام سفر متوجه باشند محرر کتاب درسابق ازسپاه داری سردار باغیرت سردار عبدالرحمن خان قطرهٔ ازدریا نو شته بودم اکنون بتکرار نمی پردازم چنانچه ظاهر است که ازتقدیرات ازلی کلیهٔ سلطنت افغانستان از دست سرکار امیر محمداعظم خان برطرف شده ویك ولایت ترکستان دست مانده سردار شجاعت پیشه باکشکر ده شب وروز قصدانتقام کمر بسته متوجه لشکر گیری میباشد ومیخواهد که ازدشمن قوی انتقام بکشد البته این کردار ازکمال شجاعت وتهور ودلاوری میباشد .

(۱) روی بعضی سطور کتاب را سیاهی طوری مسطور ساخته که مطلبی از آن گرفته شده نمی تواند جاهای مذکور نقطه گذاری شد .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 310 of 468

اکنون چند کلمه از رویداد غندی مرسل و فتح لشکر ظفر اثر سر کار بلند اقبال امیر شیر علی خان شنوید :

لهذا چون سر کار امیر محمد اعظم خان تقدیری فراری شد ساعت ده بجه شب بود دو ساعت دیگر همچنان گذشت واصل مدعا ظاهر شد یعنی ساعت دوازده بجه شب بقدرت کاملهٔ خداوندی چنان غوغا وشورش در لشکر گاه امیر محمد اعظم خان افتاد که گویا بازار قیامت برپا شد وروز رستخیز قایم گشت چنانچه از هر جانب لشکر گاه آواز توپ بر آمد وبازار گیرودار برپا گردید تا اینکه غوغای لشکر کابل نشر کرده بافواج ظفر امواج سر کار امیر شیر علیخان رسیده بعد بامر سر کار افواج دریاموج مکمل ومسلح گردیده انتظار فرمان بودند ونفر مان اقدس ولا دراطراف لشکر گاه چون مهتاب هاروشن کرده شب تار را چون روز روشن منور ساختند ومتوجه احوال لشکر گاه دشمن بودند ونمی دانستند که باعث این شورش چیست منکرین گان سر کار امیر شیر علیخان میفرمودند که این شورش اردوشق خالی نیست یا تدبیری است که سر کار امیر محمد اعظم خان بکار برده شاید فریبی بخاطر دارد یا اینکه از بر باد شدن کابل شخصی خبر رسانده و برای امیر محمد اعظم خان خوف غالب شده فراران راه صحرا پیش گرفته که جان سلامت ببرد لاکن سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاه سالار که فوج دار بودند در ابتداء شورش شخصی را پی تحقیق فرستاده بودند باز آمده خبر آورد که سر کار امیر محمد اعظم خان بدون جنگ وجدل از لشکر گاه بعنوان تماشا وباخبری گرفته فراری شدند واشکر کابل بی صاحب ولی سر بریست مانده اند باوجود شخص تحقیق چی سرکار امیر شیر علیخان این شورش را تدبیر امیر محمد اعظم خان پنداشته امر فرمودند که لشکر ظفر اثر تا صبح از لشکر گاه خود تجاوز نکنند وحرکت نفرمایند وجای بجای انتظار شفق صبح باشند تا دیده شود که از پردهٔ غیب چه ظهور میدارد باوجودیکه بعضی از سر کردگان لشکر کابل شبانه باردوی لشکر ظفر شکوه وارد گردیده اخبار میکردند واحوال فراری شدن امیر محمد اعظم خان را عرضداشت مینمودند اما سر کار بلند اقبال که زحمت دیده ورنج کشیده بودند شرط احتیاط بجای آورده در امور سلطنت خودداری میکردند زیرا که از دیروز سابقه خوف کلی بخاطر داشتند بنا بران تا صبح افواج خود نمودار را اجازهٔ حرکت نفرمودند تا از ما نو یکه صبح صادق دمید و روشنی پیدا شد ونشان اقبال ظاهر گشت وآفتاب جهان تاب طلوع کرده وعالم را فروگرفت بعد از آن روشن وهویدا شد که لشکر کابل بی سرو سر کرده نا پیدا وخلقی پراگنده وحال تباه چون تحقیق شد بامر بندگان اقدس سردار محمد یعقوب خان وسردار فتح محمد خان وفرامرز خان سپاه سالار باافواج سوار روانهٔ لشکر گاه دارا السلطنه کابل شدند وخود را باردوی مذکور رسانیدند وازحقیقت دانستند فوراً بحضور اقدس عریضه مژدگانی فرستادند ورویداد شب را بطریقه که گزارش یافته بود درعریضه عرضداشت کردند بعد از آن رویداد را بخود مدلل کرده سردار فتح محمد خان را مامور قلعه شاه علی اکبر فرمودند زیرا که از مردم اعزه واشراف وبزرگان دربار وبعضی سرداران از خوف جان جای امن وامان دانسته شبانه در قلعه آقای مذکور پناه برده بودند که شاید از طفیل جد امجد آقای

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 311 of 468

موصوف نجاتی برای شان حاصل شود سردار فتح محمدخان در قلعهٔ شاه‌علی اکبر رسیده فرود آمدند آقای سید استقبال کرده باعزاز و اکرام پیش آمدند وسردار مذکور راعزت‌داری نموده بعداز آن التماس پناه آورنده هارا کردند وسردار فتح‌محمدخان بلحاظ شاه‌علی اکبر آقا قبول کردند وبذمه گرفتند که ازحضور سرکار خداجوی وپادشاه‌دادگر عدالت پرور بخوبی گذرانده عفو گناه‌شان راعرض‌داشت دارند وبخشش بگیرند بهمین منوال ازقلعه آقا عازم لشکرگاه شدند سردار محمدیعقوب‌خان وفرامرزخان درلشکرگاه کابل توقف کرده بجمع آوری خزینه ناپیداودفینه نامعلوم واسباب پادشاهی وانجام سلطنت ازتوپ‌وتوپخانه وخیمه وبارگاه وسراپرده‌های گل‌دوزی که دولت عظمامیشد بتصرف دولت خداداد درآوردند ولشکرهای پراگنده سرکار فراری راازلشکرگاه کابل حرکت‌داده باردوی ظفرشکوه برده درپهلوی لشکردولت سرکاروالاتبار جای دادندوخیمه وخرگاه‌برای خان زدنمقصد درمدت سه‌روزازشکست وریخت‌لشکر کابل آسوده خاطر شده بحضور سرکاراشرف امجد والاوارد شدندوروبداده بحضورپادشاه‌قوی‌شوکت چیزیکه درلشکر کابل دست داده بود عرضداشت کردند بعدازآن که‌ازهمه‌امور سلطنتی فارغ شدندگان سرکار بدولت‌واقبال ازمنزل‌فرخنده فال‌غندی مرسل حرکت‌فرماشده منزل ومراحل‌طی‌میفرمودند وبهرمنزل نیکو فال که‌میرسیدندبجمع فقراوبه‌تمام‌رعایا مخصوص دربارهٔ‌فقیروبینوابهر گدام‌دادرسی‌فرموده ازانعام واحسان‌مضایقه نمیفرمودند وطی منازل چون نوشیروان عادل میکردند تا اینکه مع‌الخیر والعافیه شهر یار عدالت گستر وپادشاه قوی شوکت همایون‌فریبنک‌منزل که‌پیوسته بشهر کابل بود وقلعه قاضی نامداشت فرود آمدند وسراپردهٔ زرین قباب را باوج ماه رسانیدند سردار محمد اسمعیل خان که‌قبل ازین ازرویداد سردار مذکور و کابل‌راتصرف کردن تحریر نموده بودم واز حضور سرکار مامور حکومت کابل بوده باستقلال فرمان فرمائی‌نمودن مذکور راشرح وارنوشته درقیدقلم درآورده بودم درا ینوقت که بندگان اقدس درقلعه‌قاضی نزول اجلال فرمودند بامرسرکار باتفاق بعضی‌بزرگان‌وارد قلعه‌قاضی شده قدمبوسی‌سرکار والامشرف گردیدند ونوازشهای شاهانه ازحضور دریافتند خصوص دربارهٔ سردار محمداسمعیل خان‌ازحد افزون مرحمت‌فرمودند واز گناهان گذشته مذکور گذشتند وعفو فرمودندومرخص کردند که‌فرمان سرکاررا فردا بجای آرند ومردم کابل‌را ازنظامی‌وملکی و اعزه واشراف بقاعده وقانون باستقبال بر آورده‌انتظار ورودسرکار والا باشند چنانچه فردای آن روز حسب‌الامر بندگان‌سرکاراافواج نظامی را ازتوپخانه و پلتن و رساله و خاصه دار وبعد آن مردم فقرا از سادات و علما وفضلا وقاضی‌وقضات واهل کسبه از تجار وغیر آن در بیرون شهر کابل برآورده بقرار قاعده وقانون صف بصف استاده کرده انتظار ورود بندگان سرکار بودند لاکن از ذوق و شوق دیدار پادشاه را دیدن از خورد هفت ساله تابیر یکصد ساله که‌همه آرزومند چنین روزی بودند وشبها از درگاه‌خداوند خواهان وبدعا یاری میکردندجمله بسه تماشا برآمده امیدوار قسوم فیض ازوم شهنشاه عدالت پرور انتظار میکشیدند واز پنجاب دریای لشکر که‌همه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 312 of 468

چون شیرغران و ببریان بر کاب شهر یار ذوی الا قتدار حاضر بود ند بر کاب سردار محمد یعقوب خان و سپه سالار فرا مرزخان در بغل فوج کابل صف کشیده ایستاد ند و انتظار و رود سر کار ذوی‌الاقتدار پادشاه خدا جوی میکشیدند تا اینکه پادشاه عدالت پرور چون خرشید تابان از دور نمایان شدند وابتداً سر فوج نظامی رسیده توقف فرمودند افواج رکابی ولشکر دارالسلطنه کابل که در پهلوی همدیگر صف بسته بودند بیکبا ره سلامی گرفتند و جمیع بیاجه خانه ها بصدا در آمدند وتوپهای آتش فشان زمین لشکر گاهرا بلرزه در آوردند ، مختصر کلام یکساعت نجومی بهمین طمطراق آواز توپ وصدای موزیکان وتفاره خانه های رساله بلند بود وقافیله بگنبد دوار در انداخته گوش فلك را کر ساخته چنانچه از دود توپ وتفنگ وگرد وخاك میدان گویا شب ظلمانی پیدا بود تاابنکه سلامی آخرشد و هوا روشن گردید بعد از آن سر کار ذوی الاقتدار از ابتدا لشکر تا انتهای افواج چنانچه پرور از افسر وسپاهی بباهر کدام از در مهر ومحبت ملاقات میکردند تاصف لشکر آخر شدو نوبت به فقرا که آرزومند چنین روزی بودند رسید بهمان منوال متوجه یك یك از سادات وعلما وقاضی وفضلا واهل کسبه از تجار و غیرآن شده بباهر کدام درعین نوازش و مهربانی الفت کنان ملاقات میفرمودند و دل جوئی داده تکلم میکردند بدرجهٔ رسید که بجمیع فقرا وحد وشعف دستداد رجوع بگریه نموده بودند اضافه بران از خرسندی دیدار پادشاه سر را ازپا فرق کرده نمیتوانستند گویا پدر مهربان خود را دیده باشند لا کن بند گان اقد س که بار دیگر خود را صاحب مملکت کابل دیدند از شیوهٔ فقرا فزون تر مدهوشانه قدم میزدند تازمانی که داخل شهر کابل شدند سه ساعت بپاسپه وفقرا بیرون شهر بده محبت گذر اندند تاازر ملاقات شان فارغ شدند بعد بدولت واقبال وارد شهر کابل شدندوبهمان طریقه که در بیرون شهر بملاقات مردم محبتانه رفتار کردند همچنان در کوچه وبازار و درو بام بازنان ومرد خورد و بزرگ که مشتاق دیدار پادشاه و منتظر و رودسر کار ظل الله بودند حد بحد کوچه بکوچه بازار بیازار بدیدار فیض آثار مشرف ومسرور میگردیدندودر بارهٔ سر کار خجسته آثار دست بدعا برداشته درحق‌شان دعای خالص ازدل وجان مینمودند وباو از بلند و شوق تمام دعا رابا دامیرساند ند چنانچه غوغای بزرگی در جمیع شهر کابل برپا شد وبندگان سر کار نیز در مقابل فقرا که زن ومرددر کوچه وبازار انتظار بودند بزبان گهربار آمین گویان در محبت ونوازش مرحمت های پدرانه می افزودند وسخن میکردند ومیگذشتند تا اینکه داخل بالاحصار شدندودر باغ شاهی که نیت کرده بودند از آن روی که تخت نشین امیر کبیر بود فرود آمدند ودر مسند امیر کبیر که مسند خلافت وسریر سلطنت وتخت موروثی بود با دولت خدا داد بر قرار نشستند و سجدات شکر بدرگاه کریم وخالق مور ومار بجای آوردند وحسب‌الامر سردار عالی‌مقدار که صاحب فوج وصاحب اختیار کل ممالك بودند یکصدویکتوپ شادیانه زدند وتفاره خانه بالاحصار دو زان بندگان سر کار گفته بصدا درآمدند چنانچه روز اول ودوم امر سلامی ورفت وآمد مردم موقوف بود روز سوم امر سر کار وفرمان شهر یار جاری شد که ازسپاه وفقراء بحضور حاضر شده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 313 of 468

مبارك بادی کنند وبدیدار همدیگر مسرور گردند زیرا که پادشاه بدیدار فقرا وسپاه آرزومند خصوص مردم کابل که نشو و نما یافته یك دیاریم مختصر کلام بعد از فرمان پادشاه همایون خصال بومیه بحضور آمده ملاقات میکردند ودعاوثنا نیه مینمودند وارمغان های خود را از حضور میگذرانیدند وبعد از خرده سرافراز ازی حاصل کرده مرخص میشدند چنانچه یکهفته بهمین منوال گزارش یافت تا کلهم مردم از حضور گذشته مسرور ومنور گشتند بعد ازان پادشاه خدا جوی سجدات شکر بجای آورده بر تخت سلطنت برقرار نشستند و داد عیش دادند .

باب پنجم

سلطنت دوم بارهٔ سر کار امیر شیر علیخان پادشاه رعیت پرور مشتمل بریك فصل درمقدمه قلعه زنه خان وشش کار وشکست امیر محمد اعظم خان وسردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان وفتح سر کار امیر شیر علیخان درتاریخ سنه یکهزار و دوصدو هشتاد و هفت هجری تا غایت سنه یکهزار و دوصدو نود هشت هجری مدت سلطنت سر کار دوازده سال کامل .

خلاصه سخن بعد ازرفت وآمد سپاه وفقراء که بند گان سر کار فارغ شدند روز جمعه مردم دارالسلطنه کابل را حسب الامر درمسجد جامع جمع فرمودند بعد از ادای نماز جمعه خطیب بالای منبر بر آمده خطبه را باردیگر بنام نامی سر کار والا تبار خواندند وسکه دولت خداداد افغانستان را باردوم باسم شهر یار عدالت گستر زدند وجمله خلق الله بشوق تمام مبارك گفتند وازسر نو توپهای شادیانه زدند وسه شب وروز شهر کابل را آئینه بندان وچراغان کردند وار خوان احسان بی کرانش بهره مند گردیده سه شب وروز طعام تناول فرمودند وجمیع مردم کابل داد عیش و عشرت داده شب وروز بساز وسرود موزیکان گذراندند لاکن سر کار ذوی الاقتدار رجوع بفقیر و بیچاره وگدایان درمانده اززن ومرد وپیر وجوان نموده درجمیع آنها بقدر وقسمت ازلی بررسم وسفید مسرور گردانیده از یك یك دعا وفاتحه گرفتند بعد ازان که ازغریب وبیچاره فارغ شدند و بخرسندی تمام خورد وبزرگ شان ملاقات کردند چنانچه نام برده صحبت میکردند و محبت می ورزیدند اما از صحبت سر کار حالتی بهرم دست داده بود که گویا بی پدر بودند وپدر دار شدند وخود وجود مسعود بندگان سر کار از دیدار مردم کابل وصحبت های دوستانه اوشان چقدر مسرور وخوشنود میشدند و هر لحظه شکر گزار درگاه الهی بوده عاجزی میکردند زیرا که مشهور است که مرد م فقرا فرزندان پادشاه میباشند وفقرا نیز پادشاه خود را پدر میدانند ومتابعت مینمایند خصوص سر کار اقدس که باوجود پادشاهی تولد یافته وبزرگ شده همین ولایت بودند وجمیع مردم را ازخورد وبزرگ میشناختند بنابران در محبت می افزودند لهذا چون ازین امور فارغ شدند وبر تخت سلطنت افغانستان برقرار نشستند وچند روزی داد عیش وعشرت دادند بمدسردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپاسالار را بحضور فیض ظهور طلب کرده امر فرمودند که ابتداء لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 314 of 468

ظفر اثر را بومیه ازحضور انور بگذرانند تابندگان سر کار ایلک را ازبد عهد کرده فتنه انگیز غماز را بابد وشاید که درلشکر نماند زیرا که آنها بلوا گر وشورش انداز میباشند چنانچه بومیه لشکرهای رکابی را از حضور میگذراند و هر کدام را خواه افسر خواه سایر سپاهی بحضور منظور کرده مطابق خدمت بمنصب وخلعت سرافرازی داده رخصت میفرمودند واشخاصیکه درجادهٔ نمک حرامی قدم میزدند وبحضور بندگان اقدس ظاهر وهویدا بود خصوص چند اشخاصی که از زمان وزیر محمد اکبر خان در نظام بودند وبسیار آن بیرق چی منصب داشتند ومقرر نمک حرامی پیشه داشتند کلهم را از نظام برآوردند وازخدمت موقوف فرمودند لاکن آنها عمری به نظام گذران کرده بودند باوجود کهنسالی جمله به نزد ایلک آقاسی شیردل خان پناه برده در رساله مذکور دو اره نوکر شدند کدر وقتش محرر کتاب شرح وار تقریر میدارم انشا الله تعالی خاص سخن بعد از سان دیدن واز حضورفیض ظهور گذرانیدن سه ماهه تنخواه برای شان امر فرمودند بعد ازان مرخص خانه ومنزل شان نمودند ز یرا که ازسفر بمداز مدت مدید آمده بودند چون از فوج رکابی فارغ شدند وجمیع شان را بومیه ازنظر مبارک گذرانده از خوان احسان بهره مند فرمودند بعدازان نوبت بلشکر پراگنده سر کار امیر محمد اعظم خان رسید سردار محمد یعقوب خان وفرامرز خان سپه سالار بومیه فوج بحضور والاتبار می آوردند ومنظور میکردند اشخاصی که سزاوار خدمت بودند خواه افسر خواه سایرسپاهی داخل دفتر کرده مامور خدمت میفرمودند ولشکر ظفر اثر پیوسته میکردند وهردها نیکه لایق خدمت نبودند ویادر امور دولتی نقصانی داشتند وخواهش بندگان سر کار در خدمت گزاری اوشان نبود بدون زجر وزحمت اسباب سر کاری را از وی گرفته مرخص میکردند لاکن بادشاه رعیت پرور باوجود مرخص فرمودن بمهر ومحبت وخرسندی از حضور موقوف مینمودند بهمین منوال مدت چهار ماه گزارش یافت تالشکر های ظفر پیشه ولشکرهای شکست خورده ازحضور مبارک گذرانده شد ند تاباعث خدمت دولت عظیمی از تنخواه وانعام وخلعت درباره اوشان مرحمت فرمودند چنانچه تمامی افواج ازخورد وبزرگ مسرور وخرسند گردیده دعای دولت پاد شاه قوی شوکت را بادعاء رسانیدند و هریك بخدمت ماموری خود رفته متوجه خدمت خود شدند و بندگان سر کار از افواج نظامی کلیه خاطر مبارکشان جمع گردید بعد ازان رجوع بحاکمان وعاملان هرمحل وهردیار وشهر وقصبه نمودند وهریك را بحضور مهر ظهور طلب کرده حق وباطل رابقرارسنجش دفتر مشخص کرده وسواء ازدفتر دربارهٔ هریك تحقیقات بعمل آورده مطابق آن بجاز خواست فرموده تغیر وتبدیل نمودند ودربار اشخاصیکه خدمتگار صادق بودند وپاس نمك بجای می آوردند ازانعام واحسان سر افراز گردانیده هر گدام بمنصب حکومت سرافرازی حاصل کردند واشخاصیکه سزاوار حکومت ولایق خدمت نبوند ازحضور موقوف فرمودند لاکن دربارهٔ دوست و دشمن ظلم وستم روانداشته ازدورترحم ومحبت سخن می کردند و مرحمت های شاهانه و نوازشات بی کرانه می فرمودند وبطریقه عدالت گستری که سرشت بندگان اقدس والابود بومیه دربارهٔ سپاه وفقرا بظهور میرساندند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 315 of 468

خصوص که چندی خود بندگان سر کار نکدورت گرفتار شده بودند بتاراج در مرورت و عدالت میفرمودند اضافه بران لحظه بلحظه بدرگاه خداوند شکر گزار بودند مختصر کلام چون از بساری گرفتاری امور سلطنتی از لشکری و ملکی آسوده خاطر شدند و خاطر جمعی حاصل نمودند بعد ازان سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان را که برادر زاده سرکار اقدس بودند بحضور انور طلب کرده پدرانه نوازش و مرحمت فرمودند و از هر گونه نصایح دادند و پدرانه نصیحت نمودند و فرمودند که دیگر خورد سالی نکنید و بندگان اشرف را پدر مهربان و دولت خدا داد و سلطنت قوی بنیاد را از خود شمرده بسخن غماز و فتنه انگیز وسخن چین عمل نکنید و خود را پراکنده و پریشان و سرکار والا تبار را زحمت ندهید که سزاوار بزرگی نیست خصوص شخصی که بزرگ زاده باشد از بنقرار حرکات نقصانی کلی بهم میرساند و اعتبار بزرگی باقی نمیماند چنانچه مدتی از تقدیرات ازلی با سردار عبد الرحمن خان اتفاق افتاد و هم سفر شده بخدمت های بزرگ نمودید و لشکرهای خود را در مقدمه میمنه بقتل رسانده بوجه نحو رفتار کردید و در مردی و مردانگی کمی و کوتاهی نکردید .

۱۰۰۰ اعظم

دائم در خدمات شما افرار بودند و میدانستند که از عهده هر گونه خدمت بر آمده میتوانید چگونه بمثل شما شخصی را کسی از خود جدا میکند و در امور دنیا داری که مناعی نیست خفه میباشد دیگر اینست که هیچوقت دوست دشمن نمیگردد و دشمن دوست نمیشود یقین بندگان سرکار که از ابتدای دوستی شما با سردار عبد الرحمن خان تا حال قی طرفین ما بین خوف و رجاء گذرانده باشید ظاهر است که دشمن دوست نمیشود و نخواهد شد و همچنین گاهی دوست دشمن نشده و نمیشود چنانچه در اندك وجه قابل که آنهم بکوشش شما بدست آمد و بسعی شما و واسطه شما والی میمنه پرذمه گرفت عافیت از شما دریغ کردند و شما را بیگانه پنداشته خود را بهتر دانست پس ظاهر شد و هویدا گردید که از خود تا دیگری فرق بسیار است اکنون گذشته را گذشته دانسته بعد ازین بندگان اقدس از شما توقع فرزندی میدارد و همچنان فرزندی کنید که گویا داغ سردار محمد علی خان را از دل سرکار بدر کرده بجای آن فرزند شوید و بمثل آن فرمان برداری کنید و رضامندی سرکار والا تبار را از همه چیز افضل شمارید خلاصهٔ کلام بعد نصایح بسیار و نوازش بی شمار سه پلتن مکمل که بسیاری آن از پلتن های سردار محمد امین خان پدر سردار مذکور بود با یك توپخانه مکمل جلوی و یك توپخانه قاطری و یك رجمنت رساله مکمل و دو صد سوار خوانین که از خود سردار مذکور بود از حضور مامور خدمت سردار محمد اسمعیل خان گردید ولاکن این از نوازشات از حضور سرکار والا شده درباره سردار مذکور گویا مرحمت پدری فرمودند و خلعت های فاخره و اسپان تازی نژاد بازین و براق طلا و شمشیر جواهر نشان با کمربند دانه نشان بوی عنایت فرمودند و از حضور در کمال محبت و سرافرازی مرخص نمودند لهذا چون از ورود سرکار اشرف اقدس دردار السلطنه کابل مدت هشت ماه گذارش یافت و جمیع امورات ملکی و نظامی انجام یافت بعد ازان به نواتر و توالی خبر رسید که سردار عبد الرحمن خان باتفاق امیر محمد اعظم خان شب و روز به تهیه و تدارك لشکر گیری و سرشته لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 316 of 468

داری میباشند و به قصد انتقام از اراده دارالسلطنه کابل دارند و عنقریب با دریای لشکر از تخته پل حرکت فرما خواهند شد سر کار اقدس اشرف همایون هر چند که بکلیات از این فکر خارج بودند باوجود آن سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار را تاکیدات تمام فرمودند وامر کردند که افواج ظفر شکوه را جمع آوری نموده تهیه و تدارک سفر را زودی انجام بدهند و بلا تأمل از همه امورات لشکری خود را فارغ ساخته آماده و تیار باشند زیرا که بورود فرمان تاخیر نشده حرکت فرمایند بدلا کن قبل از فرمان همایونی سردار محمد یعقوب خان و سپاه سالار که شخص جنگ دیده و سپاه پیشه بودند و از اخبار ترکستان و میه اطلاع داشتند شب و روز متوجه سرشته عسکری و شکست و ریخت افواج و تهیه و تدارک انجام سفر بوده انتظار فرمان بندگان سر کار را میکشیدند و یک لحظه فارغ نبودند و یکساعت در غفلت نمیگذراندند و بجان و دل میکوشیدند تا زمان که خود را از سرشته لشکر داری آسوده کرده انتظار فرمان میبردند تا آنکه در ماه میزان خبر تحقیق رسید که امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با افواج بسیار و لشکرهای خونخوار که از حساب بی شمار و از شمار بیرون بود از تخته پل حرکت کرده کوچا کوچ بعادت خداوندی بقصد انتقام عازم دارالسلطنه کابل گردیدند هر چند که در گذشته سردار نامبرده بعد از انفصال میمنه بسرعت تمام عازم کابل شده در حدود غوری فرود آمده بودند چون قضیه سر کار امیر محمد اعظم خان برعکس اتفاق افتاد و پایتخت کابل از دست رفت و مقدمه فتنه مرتسم برنیامد و بوجود مسعود سر کار کم اقبال امیر محمد اعظم خان از فتنه مرسل فراری شده در غوری به لشکر ظفر اثر پیوست بعد ازان سردار بلند اقبال و سالار صاحب تدبیر که کار دولت را دیگر گون و پادشاهی و سلطنت را سرنگون دیدند دانستند که دولت برباد شد و اقبال برگشت اکنون در غوری استقامت کردن چه حاصل بهتر آنست که باز گشت کرده در تخته پل که پایتخت ترکستان است رفته و دیگر به سرشته لشکر گیری شده خود را و لشکر خود را مکمل ساخته بعد ازان قصد انتقام کمر بسته عازم کابل شویم این بود که از غوری واپس مراجعت کرده در تخته پل رفته به سرشته داری لشکر گرفتار شد تا این زمان که از همه امورات افواج فارغ شده روانه کابل شدند سر کار امیر شیر علیخان که شب و روز متوجه همین احوال بوده و میدانستند و بدنظر داشتند و یقین شان حاصل بود که خواهی نخواهی سردار عبدالرحمن خان باین طرف خواهد آمد و عزم آمدن را جزم خواهد داشتند چنانچه در ینوقت حقیقت آمدن لشکر ترکستان ظاهر شد بعد ازان سر کار ذوی الاقتدار سردار محمد یعقوب خان و فرامرز خان سپاه سالار از حضور امر به تهیه و تدارک لشکر کرده فرمودند که مدعی قصد انتقام کمر بسته میرسد لازم که آماده و تیار باشید تا آمدن لشکر ترکستان مشخص شود که از کدام جانب میایند و از کدام توپ اراده این طرف دارند زیرا که تا حال اخبار مختلف بحضور سر کار رسیده چنانچه بعض اوقات از جانب دره صوف و گاهی از راه کلان و برخی از راه غوری و کوتل هندوکش تا حال که به تحقیق رسید که ورود لشکر از راه کلان مامور کابل است و عنقریب وارد دامیان میشوند بلکه به دوسه یوم در دامیان خواهد رسیدند مختصر کلام بعد از حقیقت آمدن لشکر مدعی افواج کابل که قبل ازین آماده و مکمل بود ند حسب الامر از شهر کابل حرکت فرما

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 317 of 468

شده درده بوری قبله شهر کابل برآمده خیمه‌وخرگاه وسرایرده های‌زرنگار برپا کردند وفرود آمدند.ازحضور یك هفته توقف امرفرمودند که هرگاه‌شکست وریخت‌باشدوهر کس متوجه ناقیمانده کار خود شوند زیرا که دروازه شهراست بعد ازان دیگر توقف جائز نیست چنانچه بعد ازیك هفته که هر کس سررشته خودرا یافتند وشکست وریخت لشکر ولشکریان انجام یافت روز دیگر به توکل خداوند وازاده پروردگاری ازده بوری حرکت فرماشده منزل دوم درقلعه‌قاضی که آنهم یك منزلی شهر کابل است‌رفته‌نزول‌اجلال‌فرمودند.باعث احتیاط سه روز دیگر امر بتوقف نمودند خصوص شمس کامل هوشیاررا که به هرخصوص نکته رس وصاحب فهم بود به لشکر ترکستان فرستاده بودند که خبر تحقیق برساند روز ورود قلعه قاضی وارد شده وعرضداشت کرد که لشکر ترکستان از ورود امیان بجانب غزنین مراجعت کردند ومیفرمودند که غزنین واطراف آن غله خیر است و غله واقردارد سر کار امیرشیرعلیخان بعد ازان ازقلعهٔ قاضی حرکت کرده‌و کوچا کوچ‌منزل بمنزل‌چون ماه سریع‌السیر بادربای لشکر که افزون ازشمار بود ه میرفتند تاآنکه درمنزل شیخ آباد فرود آمدند وسرا پرده ها باوج ماه رسانیدند اتفاقا درمنزل مذکور خبررسید که‌سردار عبدالرحمن خان بسرعت منزل میزند چنانچه سه منزل باقیمانده که‌داخل‌غزنین‌شوند.غزنین را تصرف سازند.باری سر کار امیر شیرعلیخان ازشنیدن این خبر فورا ازمنزل‌شیخ آباد حرکت کرده کوچا کوچ درمنزل شش گاوفرود آمدند ولشکر گاه کردندوخیمه‌وبار گاه باوج ماه برآوردند.

ازینجانب سر کار باتدبیر امیر محمد اعظم خان و سردار دلاور وسالار کل لشکر سردار عبدالرحمن خان‌چون شیرغران و بیرنیستان بالشکرهای فراوان‌خوددریك منزل گاه فرود آمدند که یکطرف هزاره جات ودیگر طرف غزنین واطراف آن نزدیك بودزیرا که ازدوجانب غله فراوان میرسید ودرعقب بود وباش لشکر خونخوار میشد لا کن قبل ازین از سپاه داری سردار عبدالرحمن‌خان نحریر نموده بودند که‌درخطهٔ‌افغانستان‌ثانی نداشتند چنان لشکر دار بودند که گویا پسر سهربان درباره فرزندتاران باوجود همین قدر پراگندگی وشکست های بی‌دربی وخرابی لشکرها ومعارج افزون ازشمار امروز در مقابل دشمن همچنان لشکر بهم رسانیده و مکمل ومسلح بجنگ دشمن آورده وتقابل میورزد که حیرت میباشد وفوق ماهمه کجروی و کج رفتاری انگشت حیرت بدندان فکر میگرد ومالك تحسین و آفرین میگوید ودرین مدت‌های چندین سال از پادشاهان چنین لشکر داری بهم نرسیده جای هزاران توصیف است خصوص درمدت قلیل و زمان اندك ودست تهی یعنی دشوار است مختصر کلام چون لشکرهای‌سردار عالی‌مقام درمنزل مذکور فرود آمدند و جا انجاشدند گویا یك‌فرسخ طول وعرض لشکر ظهرانر میشد همین یك‌فرسخ گویا اشارهٔ اثبات لشکرداری بندگان عالی کافی است . اکنون سخن بطول انجام یافت خلص کلام بعدازآن که ازفرود آمدن لشکر و جا بجا شدن افواج ظفر اثر فارغ شده ود متوجه غله‌وداده وبفکر سرشته کردن انبار گردیدند که‌بایدوشاید زمستان نزدیك است واحتیاس خورا که وغیرآن درلشکر گاه آماده وتیار باشد چنانچه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 318 of 468

نصیرخان جرنیل کهصاحب اختیار کل لشکر ومنصبدار بزرگ لشکر گاه بودند بامر بندگان عالی مامور این خدمت شدند وبومیه اسب واشتر باطراف دور ونزدیك غزنین به جهة غله خورا که لشکر میفرشتادند لاکن مقرر یك رجمنت دو رجمنت رساله بهمراهی اسب و اشتر میرفتند وشرط احتیاط بجامیاوردند ومحافظت میکردند بعضی اوقات خود نصیرخان جرنیل باتفاق اسب واشتر ورساله همراه بودند تاایشکه سرکار عدالت گستر پادشاه قوی شوکت سرکار امیرشیرعلیخان اطلاع یافتند بعداز آن متوجه اطراف غزنین وقبر آن شده بهرجاه فوج و اشخاص کاروان وسپاه مقرر کردند که محافظت کنند ونگذارند که غله بجانب لشکر ترکستان برود و اضافه بران اسباب جنگ و آمادهٔ کار وزار گردیده چنانچه سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیردل خان پانصد هزار سوار وپیاده پلتن وتوپخانه مامور شهر غزنین فرمودند چنانچه رفته بسرعت وارد غزنین شدند وحدودات آنرا سوار وپیاده مقرر کرده محافظت کردندبه نحوی که یکدانه غله نایبده وگاه بجانب لشکر ترکستان نرود وکسی ندهد که موجب سخط وجریمه سرکاری میشود و دیگر بعد از مرخص کردن سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیردل خان از حضور شهریار عدالت پرور ایشك آقاسی خوشدل خان را باهشت بیرق جزایر چی و یکصد سوار خوانین مکمل اسباب در قلعه زنه خان که مابین لشکر ترکستان وغزنین بود ونصیرخان جرنیل دایم از همان راه بلشکر ترکستان غله میبردند وبدون آن دیگر راه غله بردن نبود که غله میکشیدند مامور ومقرر فرمودند که بسرعتی رفته قلعه را تصرف دارند وسد راه لشکر ترکستان شوند ایشك آقاسی مذکور بالشکر مامور ری نه تلاش تمام رفته خود را درون قلعه رسانیدند وتصرف کردند وانتظار ورود لشکر دشمن بودند و منتظر کار وزار بودند شب را بسر و ر میاوردند و قلعه را بسدر ستی ومردانگی محافظت مینمودند تاناگاه روزی نصرخان جرنیل بقرار ماموری بایك رجمنت رساله ودوصد سوار خوانین وپنجصد راس یابو ازلشکر گاه برآمده بقانون هرروزه بجانب غزنین روانه شدند.

دربین راه واقف شدند که سردار فتح محمدخان وایشك آقاسی شیردل خان بافوج بسیار درغزنین رسیده انتظار آمدن دشمن میبا شند ومانع ازغله بردن لشکر ترکستان بخاطر دارند ومیگذارند که ازجانب غزنین و اطراف آن غله بلشکر دشمن برسد اضافه ازان در بین راه لشکر ترکستان قلعهٔ بزرگی بود که آنرا قلعهٔ زنه‌خان میبامندایشك آقاسی خوشدل خان هشت بیرق جزایر چی ویکصدسوار خوانین ماموراست ورفته تصرف نموده اند وسد راه لشکر ترکستان شده نمیگذارند که غله ببرند وراه رفت وآمدرامسدود کرده اند نصیرخان جرنیل ازبین راه فوراً عریضهٔ بحضور بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان فرستاد واز کمال سپاه پیشه گی وشجاعت دوریجمنت رسالهٔ دیگر ازلشکر گاه طلب کرده برکاب خود همراه کردند ویادل قوی بجانب غزنین روانه شدند.

فصل در مقدمه قلعهٔ زنه خان وشش گاو و شکست سرکار امیر محمداعظم خان وسردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان وفتح نمودن سرکار امیر شیر علیخان بعون و عنایت ایزدمنان

اکنون قلم دوزبان را راجع بداریم بجانب مقدمه وسخن را بطریق اختصار زودتر تمام بداریم تا بر خواننده وشنونده ملال خاطر نگردد ونکته گیران دربارهٔ محرر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 319 of 468

کتاب عیب کیری ندارند باری، چون نصیر خان جزئیل روانهٔ غزنین شدند ودل قوی اسپ میرانند تادرحدود قلعهٔ زنه خان رسیدند وقلعه‌رابه تصرف دشمن دیدند درسوءتدبیر خود هزاران ملامتی را باخودگرفتند وخودرابه‌گفتند وفرصتی تأمل نمودند ومتوجه آن شدند که از حدود قلعه چگونه گذارش خواهم کرد زیرا که دران ایام ودر آنوقت زمستان سخت وبرف وخنك وصاعقه قاتل بود وجمیع راهها را برف مسدود کرده که اصلا گذشتن ممکن نبود باوجود آن بزحمت بسیار ازحدود قلعه قندی دور تر راه رفتن به تردد بسیار پیدا کرده روانه شدند وبسرعت خودرا درنزدیك زیارت روضهٔ مبارکه که یکفرسخ تاغزنین راه است رسانیدند لاکن مردمان آنجا رابقرار سابق فرمان نبردار نبودند بلکه برعکس آن دریافتند که گویا مایل بدادن غله نباشند چون جزئیل نصیرخان احوال مردم را دیگر گون دید بوجه خریداری نکرده دست انداز از منزل ومکان فقراءغله وغیر آن گرفتند وبتلاش جمع آوری میکردند ومتوجه دشمن بودند که کاری نرسانند بهمین منوال فشلاق بفشلاق یابو مهتر فرستاد جهة محافظت سوار رسالهٔ همراه فرمودند وامر کردند که بسرعت سرشته نمایند وشرط احتیاط ازدشمن بجاه آرند اما دوریجمعت رساله را مکمل در درد خود نگهداشته وفکر ورود دشمن بودند که بناگاه سردار فتح‌خان وایشك آقاسی شیردل‌خان بالشکرهای فراوان چون بلای ناگهان وچون اژدهای دمان از جانب غزنین روان شدند وبیکباره خود رابقلب لشکر دشمن زدند وجنگ درانداختند وجنگ مغلوبه نمودند وازدوجانب مردانه بجنگ پرداختند ودلاوریها میکوشیدند وداد مردانگی میدادند لاکن سوار رساله که بامر نصیرخان جزئیل بجهة جمع آوری غله باتفاق مهتران درفشلاق ودهات رفته بودند ازرویداد جنگ شنیده بسرعت خودرا بمقدمه جای رساندند وبه لشکر خود پیوستند وجنگ درانداختند ومقدمه مغلوبه شد ودرمردی ودلاوری لشکر طرفین کمی وکوتاهی نکردند چنانچه زخمی وکشته بسیار شد تخمیناً دو ساعت باهم درآویخته حدود دامان روضه مبارکه را ازخون رنگین کردند وهمچنان گرم ستیز ومشغول جنگ بودند که صاعقه وبرف وخنك بمدنظر شان منظور نبود وبه‌غیرت ودلاوری میکوشیدند ومیجوشیدند وداد مردانگی میدادند وچنان قتل وقتال میکردند که گویا ازجان وآیاء شان دشمنی باقی مانده بود وقصاص آنرا از همدیگر میگرفتند بازهم تسلی نشده دست بشمشیر بهم در انداختند وبا کارد وخنجر خون ازبدن طرفین درآوردند نیم‌ساعت باتیغ وخنجر مقدمه کردند قریب نماز عصر شکست بلشکر سردار فتح‌محمدخان افتاد وتاب وطاقت بلشکر سردار مذکور باقی نماند دست از ازورار کشیده فرار را برقرار اختیار نمودند وبجانب غزنین فراری شدند ایشك آقاسی شیردل‌خان کهشیردل نامداشت باوجود شکست فاحش خودداری کرده ملاحظه کرد که‌مبادا سردار فتح محمدخان دستگیر شود و بدست دشمن اسیر گردد فردا بندگان سرکار که سردار مذکور را ازفرزندان خود عزیز میدارد از غلام بسیار خواست دارند چه‌جواب خواهم گفت البته مرگ افضل است ازگرفتار شدن سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 320 of 468

فتح‌محمدخان بعداز آن باقلیلی سوار رکابی که‌همه جان نثار وجان فداابودند ازروی غیرت ومردانگی خودرا بقلب لشکر دشمن زد و جنگ درانداخت وداد مردانگی داد و لشکر دشمن را ازخود گرفتار ساخت لا کن بعدمت گران سردارفتح‌محمد خان امر نموده بودند که دروقت مقدمه مایان برپاشده سردار مذکور را ازجنگ جاه بدر کرده جانب قزوین رهسپار شوید اما خود ایشك آقاسی شیردل خان با خدمتگاران جان‌فدا چنان بقلب دشمن حمله میکردند ومردانگی مینمودند وشمشیر میزدند که سزاوار هزاران احسن وآفرین بودند تاایشکه‌سردار فتح‌محمد خان ازجنگ جاه‌بدررفته وخاطر ایشك آقاسی شیردل‌خان جمع‌شددوباره متوجه جنگ گردید وجنگ درانداخت ومقدمه مردانه کرد وحمله‌های شیرانه نمود تاایشکه دشمن‌را ازجاه برکنند وعقب نشاندند لا کن باطراف ایشك آقاسی مذکور از قلیل خدمتگار قلیلی باقی ماند و دیگران کشته وزخمی ودستگیر گردیدند بعداز آن متفکرمانده جنگ‌را مصلحت ندیدند زیرا خودرا درمقابل دشمن بحری که‌شمردند باوجود آن در میدان رزم مردانه ایستاده بودند وتدبیر برآمدن وفرارشدن بخاطر میگذرانیدند که چه‌نحو فراری شوند که‌ناگاه ازچهارجانب لشکر دشمن حمله آوردند واطراف ایشك آقاسی شیردل خان را احاطه کردند ومابین گرفتند وراه فرار را بستند ایشك آقاسی‌مذکور که‌دست ستیزرا کوتاه‌وپای گریزرا لنگ دیدند تاچار بستیزه درآمدند وقلیلی سوار که عبارت ازسی‌نفر پروانه‌وار بدور آن سردار نامدار جمع بودند بدشمن حمله کردند هرچند که‌قلیل بودند درده مقابل کثیر بمردانگی کوشیدند وجنگ رستمانه کردند وخودرا بمردی بدشمن‌زدند امادرصدن جنگ ازروی تدبیر بجانب قزوین مقدمه میکردند و میرفتند وصف دشمن‌را پراگنده میکردند تازمانی که‌خودرا بمردی از جنگ جاه بدر کردند وفراری‌شدند چون از جنگ دشمن خودرا نجات دادند وآسوده خاطرشدند بعداز آن که‌بخود وخدمتگاران خودپرداختند ومتوجه شدند ونظر افکندند که‌ازجمع سواران رکابی که‌همه خدمتگار قدیمی وجان نثار صمیمی بودند مجموعاً باقیمانده اند وهفتادوشش نفر از جمله اوشان تلف گردیده که همه جان فشان بودند وجان فدا کردند یعنی بعضی کشته وبرخی زخمی و اسیر دشمن شده بودند بهر حال چون ازدیك قلعه قزوین شدند تحقیق نمودند که قلعه را تا کم از خوف وهراس محکم کرده دروازه را بسته اند ودوست ودشمن را درون قلعه‌نمی گذارند چنانچه سردار فتح محمد خان باشکر های پراگنده وشکست خورده که همراه داشتند از قزوین گذشته بسه فرسخ باغ هزاره رفته بودند ایشك آقاسی شیردل‌خان چون‌واسطه بسردار فتح خان بودند واز حضور برکنار اقدس‌باتفاق مامور خدمت شده بودند ناچار بجانب سردار فتح خان روانه شدند تا اینکه خودرا بسردار مذکور رسانیدند و ملحق ومتفق شدند اما ایشك آقاسی شیردل خان که هیچ وقت اینچنین شکست فاحش نخورده بود ازین رهگذر خجالت میکشید زیرا که شخص شجیع و نامدار وغیور بودند بهرحال شاعر میگوید :

رباعی

چون رفته نباشد بر دگرگون نشود یکذره ازانچه هست افزون نشود
همان ناچکر خویش زغم خون نکنید کز خوردن‌غم بجز جگرخون نشود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 321 of 468

مختصر کلام بعداز شکست بی‌موقع سردار فتح محمد خان و ایشك آقاسی‌شیردلخان وفرار شدن بجانب قرنین وفتح نمودن نصیر خان جرنیل با قتل وقتال بسیار بعدازان نصیرخان جرنیل که بفضل خداوندفتح کرد وفتح مردانه کرد ومقتولان‌را بفقرا امرنمودند که مدفون کنند وباقیمانده از زخمی و دستگیر شدگی را باخود گرفته بادوصد و بیست‌وار قله نماز خفتن بخاطر جمعی تمام بجانب اشکرگاه خود روانه شدند لاکن قبل ازین خبر شکست سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی‌شیردلخان در قلعه زه خان به ایشك آقاسی خوشدل خان رسیده بود ایشك آقاسی مذکور باسوار و پیاده به نیت چپاول خود را آماده وتیار کرده انتظار بازگشت لشکر نصیر خان جرنیل بودند تاآنکه لشکر نصیرخان جرنیل نزدیك بقلعه رسیدند ایشك آقاسی خوشدلخان که کمین کرده بود وجانب انتظار دشمن می‌بردید اطلاع یافته بیکباره خود را بلشکر نصیر خان جرنیل زدند وشیاخون انداختند وجنگ پیوسته ومقدمه کردند وچندراس قلعه‌را تاراج کرده بدرون قلعه بردند لاکن دیگر کاری که سزاوار کمین کردن وقماش گرفتن بود از پیش نرفت وبه‌اندك زدوخوردی پس‌شدند وبکمتر کروفری شکست خوردند وراه قلعه پیش گرفتند داری نصیر خان جرنیل بافتح وفیروزی روانه شدندتابه لشکرگاه خود رسیدند و شرح رویداد را بحضور فیض ظهور بندگان عالی سردار عبدالرحمن‌خان عرضه داشت کردند ازحضور انعام واحسان وافردیدند وبخلعت‌ها فاخره واسب و یراق مکمل اسباب سرفرازی یافتند وسه رجمنت رساله یکماهه تنخواه انعام نمودندونوازشات بسیار فرمودند زیرا که عبارت از چهار ساعت در جنگ جاه شمشیر کرد ند وداد مردانگی دادند و در مقدمه کمی و کوتاهی نکردند ونمك‌حلالی نمودند سبب بران ازحضور سرافرازی حاصل کردند بهر حال چون خبر شکست سردار فتح محمد خان وایشك آقاسی شیر دل خان بحضور سرکار امیرشیرعلیخان درمنزل شش گاوررسید سرکاراقدس متفکر شدند واندوه ناك گردیدند بعدازان بزرگان حضور را طلب کرده مجلس کردندواز بزرگان حضور مشورت خواستند جمله بعرض حضور رساندند که اشخاص که وطن‌دار کابل می باشند و در لشکر ترکستان بحضور سردار عبدالرحمن خان بمقدمه آمده‌اند ظاهر است که هریکی از آنها در کابل پدر ومادر وعیال و اطفال واقوام دارند از حضور محصل مقرر شود که در خانه های شان رفته یك‌هفته مهلت بدهند بزرگان تایك‌هفته آدمان‌خودرا ازلشکر ترکستان وخدمت سردار عبدالرحمن خان طلب کرده وبخانه ومنزل خود رسیدند فهوا لمراد والا از سایر سپاهی هشت صد روپیه جرم وپنجاه روپیه محصلی‌وازافسراز یکهزار تادو هزار بقرارمنصبداری جریمه ویکصد روپیه تادوصد روپیه محصلی از باز ماندگان واقوام شان بقرارمنصبداری جریمه گرفته شود لهذا چون این مشورت بحضورپدگاه بزرجوزحمت وضرب چوب وستم بسیار گرفته شود لهذا چون این مشورت بحضورپدگاه اقدس منظور شد بعدازآن سوار رساله مامورشد که‌دیده و قشلاق به‌قشلاق بالای خانه ومنزل شان رفته رجوع بظلم وستم ندارند چنانچه سوار رساله رفته رجوع بظلم نمودند تهدید از حد افزون گذراندند مردم فقراء ورعیت که این چنین ستم کمتر دیده بودند ناچار از ترس جان ومبلغ جریمه وستم لت و کوب از خاندان یکنفر مقرر کردند که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 322 of 468

ورودی خودرا در لشکر سردار عبدالرحمن‌خان رسانیده خبر باشخاص خاندار بدهد ورودی باخود بخانه ومنزل شان ببرد چنانچه فرستادگان هرده وقشلاق خودرا در لشکر گاه ترکستان رسانیده هریك باشخاص خاندار گفتند واطلاع دادند وقضیه را سراپا نقل کردند بعد از آن در لشکر ترکستان براکندگی دست داد وپریشانی پیش آمد بسیاری مردم از خدمت سردار عبدالرحمن خان روگردان شده مضی آشکار وبعضی خرقه از لشکر گاه فراری شدند وبخانه ومنزل خود آمدند وخودرا از جریمه و محصل سرکاری نجات بخشیدند وبعضی ازسپاه که پاس نمك کرده در خدمت ماموری خود ماندند وخورشدی ادار خودرا طلب کردند سردار عبدالرحمن خان در باب اشخاص که پاس نمك کرده بودند مبلغ های کلی بعوض جریمهٔ شان دادند که برای خاندان خود بفرستند تا جریمهٔ شان خلاص شود ومبلغ جریمه بکار کنان امیر شیرعلیخان دادهستند بگیرند وخودرا آسوده بسازند معتضر کلام در وقتیکه سردار فتح محمدخان وایشك آقاسی شیردل‌خان ازحدود غزنین شکست یافتند یکهزار از عریضهٔ بحضور سرکاروالا فرستاد شرح روداد شکست رادر عریضه درج نموده بودند اکنون که سرکاروالا از سرشتهٔ سپاه ترکستان فارغ شدند فرمانی از حضور اسمی ایشك آقاسی شیردل‌خان فرستادند

مضمون فرمان واینکه عریضهٔ شما باشکست فاحش بحضور رسید ومنظور حضور شد زیرا که مردانه‌وار ازشکست خود تحریر وتقریر نموده بودید عجب است که چگونه غیرت وچه‌نوع مردی شمارا گذاشت که ازشکست خود عریضه کرده بودید شیردل‌نام داشتید لازم داشت که خودرا مقتول میکردید ونام شکست را بزبان جاری نمیکردید در اثنوقت سردار فتح محمد خان عریضه میگردند که ایشك آقاسی بمیدان کشته شد همان‌زمان بندگان اقدس خرسندی میکرد که الحمدلله مردی خودرا فدا کرد حالا هم جای تعجب است که چرا زنده میگردید سزاوار کشتن دارید لایق زیستن والسلام. جواب فرمان قدابت گردم فرمان سرکار والا را خوانده برتارك گذاشتم در باب شکست شیردل شکست میخوردند رو بپاه غلام ازان سبب شکست خوردم وچنان گریختم که حاشا بدمم بلند نه شد شکست کار بزرگ است شخص که شکم بزرگ وتن قوی ونام شیری دارد می گریزد حیف که در وقت گریز از میدان متیز که غلام قوی هیکل اسپ میراند ومهمیز میکردم بندگان سرکار شاه میکردند خیلی تماشاه وبسیار خنده داشت زیرا که شکم از فربوس زین بالا اسپ افتاد بدرجه گریختم ومیترسیدم که غزنین را فراموش کرده راه قرباغ هزاره را پیش گرفتم قدابت کردم در گریز بسیار تیز ودرجنگ بسیار لنگم باوجود آن از درگاه خداوند امیدوارم که فتح ونصرت نصیب روزگار فرخنده فال بندگان سرکار است. خلص کلام سخن بطول انجام یافت سرمطلب باز گردیم لهذا بعد از مردم سپاه که از لشکر ترکستان فراری شده بخانه ومنزل خود رفتند باوجودی که بسیاری پاس نمك کرده قدم استوار داشتند در لشکر ترکستان بی‌اعتباری پیدا شد ویرا کندگی دستدا داشافه بران از قدرت کامله خداوندی چنان زمستان سخت و برف بسیار وخنك زمهریر وصاعقه وبادفاتل رخداد که گویا در مدت های مدید وسالهای سال کس ندیده بود و کهن سالان بخاطر نداشتند وبیاد نمیدادند بدرجهٔ خنك غلبه کرده بود و کار را بر لشکریان تنگ گرفته بود که طاقت دم زدن وحرکت کردن باقی نمانده بود باوجود آن چار لاچار بدو واسطه تردد میکردند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 323 of 468

اول آنکه خورا که اسپ وآدم ضرور بود که باید وشاید تردد میکردند وبرحمت دست یاب میشودند وشب وروز افواج خودرا برحمت میگذرانیدند . دوم مقدمه بزرگ پیش آمده بود ودو پادشاه قوی وبزرگ درمقابل همدیگر بقصد انتقام افتاده بودند که لاچار باید کوشش میکردند چنانچه طرفین امیدوار فتح وظفر میبودند وتردد وتلاش داشتند که شاید گوی مرادرا ازمیدان نبرد ربوده بمرادخویش واصل گردند لاکن محرر کتاب میگوید ؛

شعر

بدرد وصاف ترا کار نیست دم درکش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است

خلص کلام بهمین منوال شبرا بروز می آوردند ونصیرخان جرنیل درهفته یك مراتبه بادور بجهت رساله گاهی باسه ربجهت رساله مکمل باشش عراده توپ قاطری بجهة آوردن غله بطرف غرزین بایلوهای سرکاری میرفتند وغله دست انداز جمع آوری کرده بلشکرگاه می بردند وتقسیم میکردند خواه بسیار بود خواه کمتر مقصد کوفت نازك وفرصت تنگ ودشمن قوی درمقابل وغله نایاب هرچند که سه اطراف لشکرگاه ترکستان بطرف هزاره جات خالی بود لاکن دریوقت که قهرزمستان بود در هزاره جات غله موجود نمیشد مگر جانب غزنین که فراوانی غله بود اما بتصرف سرکار امیرشیرعلیخان بنابرآن بزحمت میرفتند وبه تشویش بسیار غله می آوردند خصوص که ایشك آقاسی خوشدل خان درین راه چون سدسکندر پابرجا بود ودرکمین گاه آماده وتیار بهمیت چپاول انتظار می کشید چنانچه بارها ازقلعه برآمده دست اندازی میکردند وخالی برنمی گشتند ومدام ازین رهگذر بندگان سردار دلاور سردار عبدالرحمن خان ملال آگین بودند وبه قصد انتقام کمربسته داشتند لاکن سرکار امیرمحمداعظم خان مانع می شدند تاایشکه یکدفعه ایشك آقاسی خوشدل خان باسوار وپیاده خودرا دربالای بارهای غله لشکر ترکستان چپاول زده بسیاری بایلوهای غله را تصرف کرده درون قلعه بردند زیرا که مقرر درکمین دشمن بودند ازین دست برد وچپاول نصیرخان جرنیل باآنهمه تدبیر سپاهی گری که مشهور افغانستان بودند غافل ماندند وخجل شدند بلکه این بی خبری موجب بی اعتباری دولتشان گردید وجرنیل مذکور نیز بدنام حضور بندگان عالی گردید واعتبار سابقه باقی نماند اما سردار غیور که درجنگ شیرشرزه را چون روباه بیدست وپامنظور نمیکردند وازدلاوری وشمشیرزنی وشجاعت گویا خودرا چون زال زور میدانستند وهیچ ازجنگ دشمن روگردان نشده بودند ودایم لشکرشکن بوده چندین مقدمه هارا بوجود مبارك فتح میکردند درین خصوص هرچند شکستی نبود باوجود آن غضبناك گردیده طاقت نمی آوردند وبدن مبارکشان ازغیظ میلرزید چنانچه بدون فکروتأمل وبدون سلاح وسوایدید پنجنفر خدمتگاران حضور که همه صاحب تدبیر وشجاع بودند بی اختیار بجانب قلعه ازنه خان روانه شدند وبرکاب ظفر انتساب شش عراده توپ ودوپلتن ویك رساله مکمل اسباب گرفته بسرقلعه بغضب تمام عازم گردیدند لاکن شاهر میفرماید ؛

آریانا دایرة المعارف

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 324 of 468

بیت

هر که در کار ها شتاب کند خانه عقل خود خراب کند
چون نهال شتاب بنشانی برد هد میوهٔ پشیمانی

* * *

مکن ستیزه که چرخ از ستیزه کاری خویش رهٔ ستیزه بهند د ستیزه کاران را

ودرباب تعجیل کردن شاعر سخن‌دان ورموزفهم بیان می‌فرماید :

رنگ‌ها دارد فلک مغرور آسایش مباش جامهات زین خم نمی آید برون هربارسرخ

خلص سخن سردار صاحب انجمن خودرا باطراف قلعه رسانیدند امایشك آقاسی خوشدل خان باوجود خردسالی تجربه کار وتجربه آموز وسیاه پیشه بودند دایم درلشکرگاه دشمن اخبارنویس داشتند ویومیه اخبار میکردند چنانچه ازارادهٔ سردار عبدالرحمن خان بیشتر اخبار کردند وتحریر نمودند که سردار مذکور بقصد گرفتن قلعه روانه شده باخبر باشید ایشك آقاسی خوشدل خان فوراً چگونگی را کماحقه عریضه فرستادند وبندگان سرکار اقدس را عرض داشت کردند زیرا که سرکار والا درمنزل شش گاو توقف داشتند بعد ازفرستادن عریضه ایشك آقاسی مذکور بالشکر قلعه آمادهٔ جنگ و انتظار دشمن بودند تاایشکه سردارعالی سردار عبدالرحمن خان باطراف قلعه رسیده منزل گاه کردند وبعد از زمانی که آرام وآسوده شدند ابتدارقعهٔ دوستانه ازکمال بزرگی بجهة ایشك آقاسی خوشدل خان فرستادند . مضمون رقعه بندگان عالی « عالیجاه عزت نشان صداقت بنیان ایشك آقاسی خوشدل خان بدیدن رقعه خوشدل باشند ویقین دانند که آمدن بندگان عالی باین حدود بقصد تصرف کردن قلعه میباشد بایدوشاید که بتوکل خداوند بازنگردم تازمانی که قلعه را تصرف دارم لاکن سزاوار بزرگی اطلاع دهی بود بشما اطلاع دادم که هم قوم پادشاه وهم خدمتگار صادق میباشید و امروز ایشك آقاسی کلان بحضور سرکار امیرشیرعلیخان میباشید نمی گویم که فوراً بحضور بندگان عالی آمده سلام کنید امراست که جنگ باتدبیر کنید ومقدمه را پیش گیرید وخودرا ازبدنامی بری ساخته ثانی قلعه را واگذارید ورقعهٔ بندگان عالی را دست آویز عزت خاندان خود نگاهدارید که سراسر احسان ونوازش ومرحمت خواهد بود وهرگاه چنین نکنید بیاری خداوند بدوساعت قلعه را بخاکدان دهربرابر خواهم کرد بعدازآن اسباب دوستی ثمر نخواهد بخشید والسلام لهذا چون رقعهٔ سردار عالی مقدار بدرون قلعه رسید ومطالعه شد درجواب ایشك آقاسی خوشدل خان عریضه نموده بحضور سردار عبدالرحمن خان فرستادند باین منوال .

مضمون عریضهٔ ایشك آقاسی خوشدل خان درجواب فرمان

فدایت گردم فرمان عالی متعالی رادیدم وبوسیدم وبر تارك گذاشتم امروزما خاندان نمك پروردهٔ حضور سرکار امیرشیر علیخان میباشیم وسرکاروالاتبار بفضل خداوندقهار حاضرودر حدودشش گاو بالشکرهای فراوان قرین صحت میباشندسزاوار خدمتگار عریضهٔ فرستاده بود قبل ازین روز گذشته عریضه فرستادم هرگاه تاقردا نماز پیشین جواب آمد فهو المراد والافرمان عالی را فرمان بردارم زیاد حدادب است لهذا چون این عریضه بحضورسردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 325 of 468

عبدالرحمان‌خان رسید درغضب در آمده رقعهٔ دیگر فرستادند مضمون رقعهٔ ثانی بندگان عالی عالیجاه ایشك آقاسی خوشدل‌خان راواضح‌باد عریضهٔ شما که سراسر فریب بود ازنظر گذارش یافت وازمکر وفریب شما دانستهٔ بندگان‌عالی گردید مهلت یکساعت ممکن نیست یااز درصلح سخن‌سازید یااز درجنگ پیش آئید فقط . باری چون رقعهٔ سردار دلاور سردار عبدالرحمن‌خان بدرون قلعه رسید وملاحظه شد ایشك آقاسی مذکور که ازپدر میراث مردانگی وشمشیرزدن داشت بدون خوف ورجا عریضهٔ فرستاد .

مضمون عریضه اینکه صاحب امن‌سرشت ما خاندان راستی میباشد نه غدر وفریب اما غلام خوشدل نام دارم وپسر شیردل میباشند وپدرم شیردل‌نام دارد وشیردل‌اند نخواهد که ازپسر شیردل روباه صفتی پیش آید هرگاه عریضهٔ غلام فریب باشد وقبول خاطر خطیر بندگان عالی نشود مختارند سر غلام وگنگره قلعه سزاوار است والسلام مختصر کلام چون امور قلعه بصلح انجام نیافت ونوبت بشمشیر تیز وتفنگ خون‌ریز وخنجر خنجر رسید سردار عبدالرحمن خان که شخص نامدار غیور وشجاع مردانه بود ودرخطهٔ افغانستان بشمشیر مردی ودلاوری معروف ومشهور روزگار بود نداز عریضه ایشك آقاسی خوشدل‌خان درغضب شده توپ های ازدردمان آتش فشان را امر کردند که قلعه را درمیان گرفته کن فیکون سازند وبخاك دهر دراپر کنند وتفنگ چیان مهر کن تیزدست راحکم فرمودند که بتفنگ مارتین که چشم موررا در شب‌تار میزدند دود ازنهاد قلعه گیان برآرند وقفان‌شان بملکوت رسانند حسب الامر توپ چیان وتفنگ چیان چابك دست بدوساعت دود ازنهاد قلعه برآورده درودیوار قلعه را بخاك زمین یکسان کردند وچنان گلوله ریزی کردند که گویا گرگ از آسمان فیرومیریخت تقریباً دوساعت کامل گلوله ریزی بود تادرودیوار قلعه فروشست ودویخته ازدر ودیوار قلعه باقیماند لاکن لشکر درون قلعه درمقابل جنگ وجوش لشکر بیرون داد مردانگی را بغیرت ومردانگی دادند وجواب به جواب بتفنگ جانسوز جواب میگفتند وبغیرت میکوشیدند تاآنکه ازشب دوساعت گذشت ودرودیوار یکطرف قلعه باقی نماند بعد ازان لشکر بیرون بامر سردار همایون بجانب قلعه ولشکر درون یرش بردند وبمردانگی وغیرت خودرا بدیوار قلعه رسانیدند وجنگ پیوستند ازانطرف لشکر درون که سر کردهٔ شیردل داشتند بمثل شیر غران وببر بیان در میدان نبرد جولان گرمیدان بودند ودرمقابل دشمن تقابل شده مردانه جنگ پیوستند وخودرا بسرپلتن رسانیدند وباکاردوخنجر وشمشیر بران وسرنیزهٔ خون چکان بهم در آمیختند وبمردانگی ودلاوری کوشیدند وجوشیدند وخروشیدند وبجنگ درآمدند ودر غیرت سر موئی تقصیر نکردند تقریباً یکساعت کامل هم چنان زدوخورد میکردند ودربازار جان‌فروشی جان خودرا گویا ببر کاهی نمی‌شمردند چنانچه فلك کم رفتار وفتنه انگیز باوجود کم رفتاری از بن شمشیرزنی وازین رفتار وازین کردار متحیر بود وانگشت حیرت بدندان حسرت گزیده متفکر مینگریست خلاصهٔ کلام ازطرفین خیلی کشته وزخمی شد گویا ازقدیم بدرکشی داشتند ای فلك خانه ات خراب شود چگونه گناه ازخطهٔ افغانستان صادر شده که درزمان قلیل ایقدر جوانان به قتل رسیده وهنوز هم خواهند رسید حیف ازافغانستان وصد حیف ازقتل جوانان کاش اینقدر قتال ومقتولی براه دین مبین می‌شد که موجب سر افرازی دین ودنیا میگشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 326 of 468

مقصد از دست نرود بهر حال بعد از مدت یکساعت کامل که در اید بوار قلعه با تیغ تیز و خنجر خون ریزداد مردانگی داد اما تردد بسیار و کوشش بر شمار در مقابل تقدیر چه بکار چنانچه استاد میفرماید .

بیت

با قضا کار و زار نتوان کرد گریه از روزگار نتوان کرد
کرد گار هر چه میکند نیکوست حکم بر کرد گار نتوان کرد

مصدقات این افراد از لشکر سردار عالی مقدار است که از ابتدای اینکار و از اول این حرکات بر فکر و تأمل حرکت کرده کار بشتاب افتاد تا بنکه از تقدیرات ازلی که چون و چرا را در آن مدخلی نیست لشکر سردار عبدالرحمن خان مدار از کوشش و کشش بسیار شکست فاحش یافتند و از دیوار قلعه پس شدند و در منزل جاه که تپه جای ماؤی بود رفته استقامت کردند وخیلی این شکست خاطر بندگان عالی را مکدر ساخت لهذا بعد از شکست لشکر بیرون لشکر درون قلعه بخاطر جمعی گشته و زخمی های خود را بدرون قلعه بردند و سرشته کردند و از لشکر بیرون باقی ماند اکنون از این شکست فاحش که اصلا بخاطر بندگان عالی حضور نمیکرد زیاد از حد کدورت آمیز شدند و غضب بر طبیعت سردار مدبر و مستولی گردید زیرا بدو وجه غضب ناک بودند کلیه آنکه از خیمه و خرگاه و هیزم که امر شده بود تا هنوز فت از لشکر گاه بندگان سرکار امیر محمد اعظم خان نفرستادند با آنکه سه دفعه از حضور سردار عالی آدم فرستاد تاکیدات فرموده بودند که صاعقه از حد افزون و گرسنگی افضل از آن و خنک و باد و زمهریر بدرجهٔ اعلا و مقدمه پیش رو بهیچ یک طاقت دم زدن باقی نمانده هر چند زودتر بفرستید بهتر است لاکن از لشکر گاه آثاری ظاهر نشد و لشکریان در بالای برف شب ظلمانی را بسر می بردند و دیگر دشمن در مقابل و مقدمه بر بابود اضافه از قضای الهی مردمان کهن سال از بن خنک و صاعقه بمری یاد نمیدادند و میگفتند شنیده نداریم تا بدین چه رسد اما لشکر بیرون بدرجهٔ گرفتار صاعقه بودند که قوت دم زدن و حرکت کردن باقی نداشتند اکنون محرر کتاب میگوید که انصاف بدهید سرکردهٔ بزرگ و یاد شاه زادهٔ شجاع که عمری لشکر خود را تربیت فرزندی کرده باشند امروز در شب ظلمانی مابین برف وخنک و صاعقه و گرسنگی ملاحظه فرمائید آیا باین شخص بزرگ چه میگذرد و چگونه احوال داشته باشد و بکدام زبان حواله بدشمن قوی کند و حکم جنگ بدهند باز هم آفرین بقوت وشوکت و دلاوری اینچنین سرکردهٔ بزرگ که لشکر خود را بدشمن حواله میکند و صد آفرین بلشکر مردانه که باوجود بیدست و پا و گرسنگی بدلاوری بجنگ دشمن رفته مقدمه مردانه میکند بهر حال سخن مختصر بندگان عالی متحیر و متفکر و راه چاره مسدود و دست ستیز و پای گریز بر اگنده احوال مانده بودند و فکرشان بجایی نمیرسید لاکن از تقدیرات ازلی بی خبر چنانچه فرمودهٔ استاد است .

مثنوی

قضا شخصی است پنج انگشت دارد که خواهد بر کسی محنت گذارد
دو بر چشمش نهد دو بر بنا گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 327 of 468

مختصر کلام ساعت نصف شب بعد از تفکر وتحمل بسیار وملاحظه کردن بی شمار دقیقهٔ دیگر بجهة ایشك آقاسی خوشدل خان نامه فرستادند .

مضمون نامه بندگان عالی متعالی دعالیجاها ازین شکست تقدیری که اندك به لشکر ظفر اثردستداد وقلیلی فتح بی موقع بشما حاصل شد فخر و مباهات نباید کرد احتیاط باید کرد وملاحظه باید نمود زیرا که این فتح چندان ثمری بشما نمی بخشد واین شکست قلیل به لشکر کثیر بندگان عالی ضرری نمیدارد نباید که از جادهٔ خود تجاوز کنید وفخر ومباهات نمائید اضافه بران دانسته باشید وبخاطر نگذرانید که بندگان عالی از گرفتن قلعه دست کشیده دارد وبی نیل مرام بازگردد لا کن سزاوار بزرگی جناب سردارعالی را بران داشت که بار دیگر بشما اطلاع بدهد اقل آنکه فرصت بدنید ناکشته و زخمی های خود رااز میدان جنك سرشته کنیم ودویم ازین مقدمهٔ شما که مردانگی کردید وپاس نمك بجا آوردید ودرمقابل لشکر ظفر اثر شمشیر زدید ودلاوری نمودیدومردانه کوشیدید خاطر بندگان عالی ازشما خرسند است زیرا که خدمت باداربجاه آوردن کمال صداقت خدمتکار است اکنون امیدوارم که بار دیگر سخن بندگان عالی رایسندیده وبعقل کامل خود متوجه شده بپیرامون جنك وجدل نگردیده دست از جنگ کشیده دارید وجنگ باتدبیر انداخته خاتمه قلعه را واگذارید وخودرابیشتر ازین برمحنت گرفتار نسازید و دولت خداداد بندگان عالی رااز خود بشمارید و سراسرازحضور عالی خودرا سزاوار مسروت ونوازش واحسان بدارید زیرا که سخن بندگان صدق است وهرگاه چنین نکنید آمدهٔ جنگ باشید تاخداوند چیزیکه خواسته باشد بظهور خواهد رسانید لهذا چون نامه سردار عالی عبدالرحمن خان بمطالعه ایشك آقاسی خوشدل خان رسید وازنظر گذرانند در جواب عریضه فرستاد باین طریقه مضمون عریضه ایشك آقاسی خوشدل خان بحضور عالی هدایت شوم فرمان بندگان عالی که سراسر خوف وبیم وترس بودرسیدمعراج سیاه ورسم سیاهی گری مرگ است وبرکناب بادامرگ فخرخدمتگاراست زهی سعادت خدمتگاری که بحضور پادشاه جان خودرافداسازد ویکقطره خونیکه دارد برکناب ولینعم خویش ریزد ونام نیك حاصل دارد وتا قیامت بنیکی یاد شود و درجریده عاشقیت گردد امروز که پدر واجداد غلام که همه کوه نشین بودند وشهرستان ندیده بودند بدولت سرکار امیر کبیر وبعدازآن بمیراث بحضور سرکارعدالت پرور مجلس نشین شده رگ وریشهٔ غلامان ازنمك سرکارامیرشرعلیخان پرگشته ونام بلندومقام ومرتبهٔ ارجمند دریافته ایم وازحضورشهریارعزت تمام حاصل کرده ایم تا جان درتن ورمق دربدن داریم بخدمت حضور بندگان اقدس اشرف همایون میکوشیم ومی خروشیم و خودرا فدای حضورش میسازیم وآنچیزیکه ازروز ازل بسر نوشت غلام رفته باشدازنصیبهٔ ازلی میدانم خواه فتح حاصل شودخواه شکست ومانصرالامن عندالله چنانچه شاعرفرموده .

بیت

چون رفته به تقدیر دگرگون نشود یکذره از انچه هست افزون نشود

باقی جناب قبله امدرهر خصوص مختارند . مختصر سخن وخلاصه مدعاچون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 328 of 468

عریضهٔ ایشك آقاسی مذکور کهسراسر فخر ومباهات بوداز حضور سردار عالی مقدار گذارش یافت وازنظر فیض اثر گذشت چون مارا رقم بخود پیچید لذتعمیناً درهمان وقت دوساعت ازشب باقیمانده بود چنانچه این کمینهٔ بی بضاعت کهتحریر کننده این گذارشات و محرر این کتاب میباشم بمرون قلعه بخدمت ایشك آقاسی خوشدل خان حاضربودم و بر کاب جناب شان جان‌فشانی داشتم وهمین سوال وجواب کهازطرفین می شداز جانب ایشك آقاسی مذکور چقدر کهعریضه فرستاده شد بدست خط تحریر کننده کتاب بود باری از مطالب نماتیم وزود ترتحریر کرده انجام داریم وانفصال نمائیم زیرا که لشکر های طرفین گرفتار صاعقه میباشند خصوص لشکر بندگان سردار والا کههم گرفتار صاعقه وبرف و خنك وافضل ازان گرفتار جوع کهازهمه قوی‌تر میباشد شاید مقدمه زودتر انفصال یابد ومطابق تقدیر نتیجه بخشد بهرحال چون عریضه منظور حضورسرداز عالی‌شدوسرا سرایشك آقاسی ازدلاوری وشمشیر سخن کرده بودند و خودرا ولشکر خودرا تمجید ودرمیدان دلاوری قضنفر بقلم داده بودند ودرمقابل لشکر ظفر اثر عالی متعالی لشکر جزائر چی‌را تقابل ساخته از مردی ومردانگی دم‌میزنند ازین رهگذرتاب وطاقت ترجگر آن‌شهسوار شمشیرزن میدان دلاوری سردار عالی بالی نماند زیرا که درهیچ مقدمه اینچنین گرفتاری واینقدرتی سرشته گی‌ویرا گیند گی‌ندیده دایم بفتح وفیروزی ونصرت گزرانیده بودند خصوص از اینك شکست وافضل ترازانکه مدعی سخن ازشمشیر ومردانگی زند بیکبار زبانش شعله زدن گرفت واین غضب دوجهة داشت یکی‌از جانب قلعه و جنگ یامدعی ودیگر ازحضور سرکار امیر معظم اعظم ولشکر گشاه کهنه خیمه ونه خورا کهونه دیگر اسباب جنگ کهاز خنك محافظت کنند ازاردو بغرستادند باوجودی کهمدقمه ازمقدمه جای آدم فرستاده شد کهزود ترنفرستند آثاری‌ظاهر نشد تامان ساعت کهاخبر شب بود چنانچه قبل از بن تحریر نموده بودم لشکر بیچاره درمابین برف و خنك‌وشکم گرسنه وهم گرفتار جنگ وجدل بودندبهر حال از کمال بزرگی‌وپرورش‌یادداروارغیرت مردانگی‌لشکرنمك حلال باکمال تهوروشجاعت بجنگ درافتاد بمردی امر یادار خودرا بجا آورده بار دیگر بجانب قلعه یرش‌بردند وخودرا بمردانگی دراب دیوار قلعه رسانیده جنگ درانداختند وباکمال دوخنجر وشمشیر تیززد وخورد میکردند ومردانه لشکر طرفین میکوشیدند ومی خروشیدند وداد مردانگی میدادند وجنگ میکردند خصوص لشکر درون قلعه که بمثل ایشك آقاسی‌خوشدل خان‌سرکردهٔ دلاورداشتند ودرجنگ‌وجدل سرمویی تقصیر نمیکردند وچون شیرشرزه عسکر بیرون میکردند خصوص کهدونوبت قبل ازین مقدمه رافتح نموده بودند آنهم درغیرت شان افزوده شده بودبنا بران‌بدون خوف ورجاء با دل قوی حملهٔ مردانه مینمودند وشمشیردلاورانه میزدند وباك از کشتن وکشته شدن نداشتند اما در مقابل لشکر درون افواج ظفرا مواج بندگان عالی ازبرون چنان جنگ دلاورانه وشمشیر مردانه میزدند و قصد گرفتن‌قلعه داشتند کهازحد بشرخارج بودباوجودیکه ازخنك وزمهریر وگرسنگی بهلاکت رسیده بودند لاکن‌ازغیرت‌میکوشیدند ومی‌غریدندودریا زارجان فروشی جان عزیز رابجوی محسوب نمی نمودند تاآنکه ازدیوار قلعه بعضی ازلشکر بان بمرون

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 329 of 468

رفتند وبدرون قلعه بهم درآمیخته جنگ پیوستندوطرفین دادمردانگی دادند عاقبت قدری ضعف در لشکر درون پیدا شدایشك آقاسی خوشدل خان ازضعف لشکرخود بی طاقت شده باشخاص جان فدا که همراه داشتند دست بشمشیر بهلشکر بیرون حمله بردند واز قلعه بدر کردند درهمین فرصت آثار شفق پیدا شدبندگان عالی از دیدن پس شدند لشکر خود بی طاقت شدند فضارا بدیوار قلعه نظر افگیندند که باقی نمانده واز دیگر طرف شفق دمیده لاچار دو جود مبارك حمله ور شدندوجنگ درانداختند مردانه وار با سیف وسنان جواب میگفتند و قتال میکردند چنان جنگ مغلوبه شد که در مقدمه های بزرگ کمتر دیده شده باشد هنوز لشکر طرفین بهم درآمیخته بودند ومردانه میکوشیدند که ازبین هوا آواز توپ برآمد چنانچه نکه های گلوله از هوا بزمین لشکر گیاه افتاد ازین قضیه لشکرطرفین متحیر ومشوش وپراکنده شدند و بحیرت افتادند که ناگاه توپ دوم سوم الی هفت توپ صدا کرد وازچانب هوا گلوله ریزی پیدا شد اما لشکر طرفین بهر جانب نظر مانده متحیرمیدیدند زیرا که قدری هوا روشن شده بود فضارا دردامنهٔ کوه نظر افگندند که لشکر عظیمی ازبالای کوه بتلاش بسیار با لباس های مختلف فرودمی آیندورنگ برنگ لباسهای شان ظاهر میشود دوست و دشمن دانستند که لشکر سرکار امیر شیرعلیخان است البته به کمك وباری لشکر قلعه گیان میر سنه باری چون کمك به لشکر قلعه رسید دوباره تازه شدند ودر مردی ودلاوری شان افزوده شد وازدل خوشی آواز یاچهاریار برآورده خود را بهلشکر بیرون زدند ولی باکمانه حمله کردند لاکن لشکر بیرون بعد ازدیدن لشکر کوه که به کمك لشکردرون آمده بودند از جنك مأیوس شدند خصوص ازیابت جوع وصاعقه وذله گی دیدارخوابی وسردی و خنگ از حرکت باز مانده راه چاره رامسدود میدیدند چنانچه خوف عظیم بردل شان مستولی شد وچارلاچار دست ازجنگ کشیدند وخودرا دریغل تپه که منزل گیاه شب شان بود پناه بردند اکنون بندگان عالی سردار عبدالرحمن که در روزجنگ میدان نبرد چندین مقدمهٔ خود را چون شیرغران وببر بیان میپنداشتند ولشکر دشمن را درنزد خود چون روبهٔ بی دست وپا نمی شمردند درینوقت ازسوء تدبیر وتلاش بی موقع وتردد بی تأمل وفکر غریق دریای حیرت شده بهر جانب نگران و متفکر مینگر یستند وبحال تباه خود نمی دانستند خصوص که خود را بجنك بلا میدیدندزیرا که فوج دشمن گلوگر وفرار کردن موجب بدنامی لاکن شاعر مبفرماید .

مثنوی

باآهسته گی کارعالم برار	که در کار گر می نیاید بکار
چراغ اربسگرمی نافروختی	نخود را نه پروا نه را سوختی
شکیب آورد پند هارا کلید	شکیبنده را کس پشیمان ندید

بهرحال سردارعالی مقدارچون پادشاه زاده بودچون کوه پابرجا ایستادسوارو پیادهٔ لشکر ذلیل خودراجمع آوری کرده تسلی میدادند وشکایت ازحضور سرکار امیرمحمداعظم خان مینمودند که لشکر نفرستادند و تأخیر کردند که موجب خرابی وشکست حضور بندگان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 330 of 468

عالی شد مختصر کلام سه درجه لشکر پراگنده را تسلی داده مقابل دشمن کردند و جنگ در انداختند کاری از پیش نرفت اما از لشکر بالای کوه که فرود می آمدند از ضرب توپ و تفنگ شان خیلی پراگنده بودند زیرا که گلوله شان مثل تگرگ میبارید بهرصورت تا پنج ساعت بهزار جبر ثقیل لشکر بندگان عالی طاقت کردند باوجودیکه گلولهٔ توپ و تفنگ فغان از نهاد شان برآورده بودلا کن از غیرت سر کردهٔ بزرگ که سردار عالی باشد نظر میکردند غیرت دامنگیر می شد ونمی گذاشت که بادار خودرا یکه وتنها گذاشته فراری شوند تاآنکه لشکرسر کار امیر شیرعلیخان ازبالای کوه فرود آمده بجانب لشکر سردار دلاور تاختند وازین طرف لشکر قلعه خودرا بلشکر سردار عالی رسانده جنگ درانداختند ودست نگریبان شدند وباتیغ وخنجرباهم درافتادند ولشکر ترکستان را بادك کرو فری شکست دادند زیراکه بانها طاقت محاربه باقی نمانده بود لاچار ازجنگ جاه کناره شده بمثل سلام کردگی بگوشه رفتند بعدازان سردار باغیرت که اینچنین روزبدی بخواب وخیال ندیده بودند با وجود غیرت و مردانگی بادوصد سوار رکابی خودرا از میدان جنگ بگوشهٔ گرفتند وخواستند که جانب لشکر گاه خود اراده کنند اما بزرگی وغیرت دامنگیر شده بمردی استادند و دیگر لشکر قلعه سرراه بودند رفتن بسی دشوار بود البته ممکن گذشتن نبود مختصر کلام هرچند بندگان عالی امیدوار لشکر بود که البته بزودی از حضور سر کار امیر محمد اعظم خان خواهد رسید لا کن آثاری ظاهر نشد احوال بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان بدرجهٔ رسید که از جان مضایقه نکرده باردیگرباسوار رکابی که حضور داشت دست به شمشیر خودرا بلشکر قلعه زدند واز پیش برداشتند وبجانب قلعه فراری ساختند ومیدان گریز را با خود گشاده نمودند که جانب غزنین روانه شوند چنانچه چند قدمی رفته بودند که لشکر بالای کوه ازپیش رو سر آمدند ودامر جرنیل داؤدشاه خان بجانب سردار عالی حمله ورشدند وجنگ درانداختند بار دیگر سردار پریشان احوال که گاهی اینگونه روبداد وپریشانی ندیده بودند و هیچ وقت بچنگ دشمن گرفتار نه شده دایم بفتح وفیروزی میگذرانیدند از دیدن روبداد هذا متحیر مانده عاقبت ترك جانب غزنین کردند وبمردی وغیرت باسواران جان فدا دوباره به لشکر دشمن زده از پنجاب برآمدند وجانب لشکر گاه روانه شدند و بهزار جبر ثقیل وزحمت بسیار وغیرت ومردی وبقوت شمشیر کج خودرا ازجنگ جاه در کرده عازم لشکر گاه خود شدند امالحظه بلحظه بخاطر خاطر میگذرانیدند که شاید لشکر ازاردوبرسد وباز بدشمن جنگ انداخته داد مردانگی بدهم وانتقام بگیریم بلکه ازدرگاه خداوند امیدوارم که شاید فتح حاصل گردد تا اینکه خودرا بلشکر رسانیدند وملاحظه نمودند که هنوز لشکریان ازاردوی خود بدرنه شده اند وسر کار امیر محمد اعظم خان درخیمه وبارگاه آسوده نشسته بابزرگان مجلس تدبیر فرستادن لشکر بجنگ دشمن دارند این بود که از مشاهده این حال بندگان عالی غریق دریای حیرت شده دانستند که دولت وسلطنت برباد شد باوجود آن خواستند که لشکر های خودرا جمع آوری کرده بجانب دشمن روند و جنگ دیگر راه اندازند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 331 of 468

لا کن لشکریان مذکور ازشکست زندخان واقف شده بودند بنابران ترک نظام کردند واز فرمان بدر شدند وبه لشکر گاه خود چپاول زدند وخیمه وبارگاه واساسیه پادشاهی از خزینه ودفینه وآنچیزیکه یافتند بتاراج بردند هنوز لشکریان گرفتار چپاول بودند که جرنیل دانود شاه خان باشکرهای خودمکمل ومصلح رسیده وقانون نظام از دنبال رسیدند وبه لشکر گاه سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عالی سردار عبدالرحمن خان داخل شده دست بتاراج گذاشتند وسلطنت سرکار امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را برباد داده کن فیکون ساختند لهذا چون کار بدینمنوال قرار گرفت بندگان سردار عبدالرحمن خان ازغیظ وغضب بسیار دو سه الفاظ زشت وقبیح وسخن های تلخ به سرکار امیر محمداعظم خان گفتند وباتفاق جا بجا هزاره جات فراری شدند لا کن همچنان زمستان خنک وقاتل درین سالهای سیر نشده وکهن سالان یاد ندهد اند سد تو حرکت کردن بکس باقی نمانده بود تابمنزل زدن وسفر کردن چه رسد با وجود این عذاب الیم چاز شدن خنک وصاعقهٔ شدیدلا کن غیر ازفرار کردن وخودرا ازچنگ دشمن رهانیدن دیگر علاجی نبود ندیدندلاچار بحال تباه وخرابی احوال که خداوند نصیب کس نکند خصوصاً پادشاه وپادشاه زاده وشخص عزیز کرده جلی ظاهر است که درانوقت چگونه احوال داشته باشند اما شاعر ذکر کرده است :

مصراع

هر چه آید بر سر اولاد آدم بگذرد

وشاعر دیگر فرماید :

فرد :

بهرحال شکر باید کرد که مبادا ازین بتر گردد

واستاد دیگر فرماید :

فرد :

آن به که ز هر رخ بتابیم باشد که مراد دل بیابیم

مختصر کلام بطول نانجامد این بود که از خوف جان ورسیدن دشمن قوی بسرعت روانه شدند وبسرعت راندند وطی منازل ومراحل نمودند وبکوه های برف وبخ و صاعقهٔ جان افزا گرفتار آمدند زیرا که راه گذر گاه پیدا نبود وراه بلد چون عنقا نامعلوم هر گاه شخصی راه بلد ازدور ونزدیک ظاهر میشد بهزار عذر ومعذرت و مبالغ های خطیر التماس کرده بجانب آبادی راه بلدی می کردند چون به قلعه جات میرسیدند و مردم هزاره جات جمع می آمدند بندگان عالی التماس میکردند که راه هارا تازه کنید بشما وجه داده میشود مردم مذکور بنا به باعث وجه جمع آوری کرده راه کوه و کوتل هارا تازه می کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 332 of 468

ووجه کمکی میگرفتند همچنان قلعه بقلعه خود را میرساندند و شب را ببلاغ خطیر صبح می کردند و بهر قلعه ایکه میرسیدند فرود آمده واز مردم قلعه خورا کهٔ اسب وآدم بزجه طلب می کردند چنانچه قاعدهٔ هرروزه چنین بود .

خلص سخن تاآنکه بهزار جبر تقبل وستمهای بسیار خودرا ازحدود هزاره جات ودامنهٔ هرات بجات داده ازخاك افغانستان بدر کردند و بسرحدارض اقدس ومشهدمقدس رسانیدند وآسوده شدند بعدازآن نامهٔ دوارض اقدس بحضور حاکم وکارگذار فرستاده وازورود خود بخاك ایران اطلاع دادند این بود که ازجانب شاهزادهٔ کارگذار ارض اقدس چند نفرآدم ومعتبرین بجهة پذیرائی وخدمتگذاری شان فرستادند که منزل بمنزل عزتداری کرده درخدمت گذاری شان بخوبی کوشند وازحضورشان تجاوزندارند ورضامندی شانرا خواهان باشند چنانچه بهمین منوال وارد ارض اقدس شدند ومنازل اعلاوجای مناسب که سزاوار بزرگان ولایق پادشاهان باشد فرود آوردند وازراه برآسودند و پسو میه درعزت داری شان افزوده شهزاده کارگذار مرحمتهای زیاد دربارهٔ شان بادا رسانیدند چون روزی چندبرآسودند سرکار امیرمحمد اعظمخان وسردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان مشورت کردند که بکجا باید رفت وبکدام طرف اراده باید کرد امیرمحمد اعظمخان ارادهٔ طهران بخاطر داشت که حضور پادشاه ایران است وایران همه وقت مهمان خانهٔ مردم افغانستان وازقدیم تاحال شهزادگان افغانستان ازدولت ایران سرسبز ومسرور وصاحب دولت شده اند چنانچه سردار شادولهخان ازدولت ایران صاحب جواهر شد که تاحال سردار جواهری نام بسر آورده وسردار سلطان احمد خان از دولت ایران صاحب سلطنت هرات شد وسالهای سال در هرات باختیار خود حکمرانی کرد وحکومت نمود امیداست که شهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار باماوشما همنوازش کند ومرحمت نماید وبطریق دیگر سرداران رفتار ندارد لاکن رضامندی سردارعبدالرحمن خان بجانب ایران نبود ومیفرمودند که ایران ازخاك افغانستان دوراست جایی باشد که نزدیك بافغانستان باشد دنیامحل امیدواری دارد شاید یکوقتی بکار رود ودر افغانستان حادثهٔ برپا شود که موجب امیدواری ماگردد وبفضل خداوند روانه شویم وانتقام ازدشمن گیریم خلاصهٔ کلام هرگاه ازین رویدادهای گفت وشنود تحریر دارم سخن بدراز میکشد عاقبت اتفاق بنفاق مبدل شد واتفاق دوری جست سرکار امیرمحمداعظم خان و پسرش سردار محمدسرورخان بجانب طهران روانه شدند لیکن امیرمحمد اعظمخان چند وقتی بود که طبیعت شان ناخوشی داشت ومزاج مبارك سالم نبود خصوص برباد شدن سلطنت وزحمت راهها بسیارتر مجروح نموده بود تااینکه وارد منزل جام شدند از قضای الهی که نقدیر چنین رفته بود درمنزل بسطام بیك اجل را لبیك گفتند وجان بجهان آفرین سپردند و بخاك مدفون گشتند چون خبروفات امیرمذکور در طهران بحضور شهنشاه عالم پناه مهمان دوست مسافرپرور رسید نایب السلطنه را امرفرمودند که دربالای قبر شان مقبرهٔ بزرگی تعمیر فرمایند که تافرنهای قرن نمایان باشد وپسرش سردار محمدسرور خان بعدازفوت پدر بحضور پادشاه ایران رفتند وبعزت تمام استقامت کردند اکنون از سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 333 of 468

عالیجناب سردار عبدالرحمن خان سخن رانیم بعداز آنکه سرکار امیرمحمداعظم خان روانهٔ پایتخت ایران شد بندگان عالی سه روز دیگر درمشهد مقدس توقف نکرده روز چهارم ازره قهقهه و دوشاخ ومر وشاه جهان وچهارجوی عازم بخارا گردید و بزحمت های تمام خودرا درشهر بخارای شریف رسانیدند و استقامت فرمودند چنانچه چندی دربخارا توقف کرده نظرافگندند که پادشاه بخارا التفاتی که سزاوار تر رگی ولایق پادشاهان است بادا نرسانداند بلکه برخلاف مهمان پذیری رفتار میدارد بعداز آن به جستجو افتادند ظاهر شد که باسرکار امیرشیرعلیخان رابطه دوستی پیدا کردند بلکه خیالات باطل بخاطر میگذرانند که شاید بندگان عالی را محبوس وار کابل بفرستند لیکن عجب باید از کردار پادشاه بخارا چه نحو مهمان پناه آورندهٔ خودرا بعوض مهمان پذیری بدشمن بسپارد پس ظاهر است که دولت بخارا سطنت نمیباشد حیف ازنام پادشاهی که بالای شان گذاشته شده است اکنون شرح بخارا وواردشدن بندگان عالی وبدرفتاری پادشاه بخارا بسیار است هرگاه رجوع میکردم وشرح وار مینوشتم سخن طول میکشید چنانچه در اول کتاب ازروبداد امیر کبیر وواردشدن بخارا ومحبوس نمودن پادشاه بخارا امیر کبیر را نقل نموده در کتاب داخل کرده بودم اما افراد فردوسی دوشان بادشاه بخارا مطابق میاید :

مثنوی

درختی که تلخ است وبرا سرشت — گرش بر نشانی بباغ بهشت
وراز جوی خلدش بهنگام آب — به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد — همان میوهٔ تلخ بار آورد

اکنون قلم دو زبان را ازین گفتار بی ثمر که بجوی نمیارزد باز داشته رجوع بمطلب داریم باری کدورت و خفقان بندگان عالی در بخارا از حد گذشت و علاج کار را از بخارا بر آمدن دیدند خصوص مخارج یومیه باقی نماند واز پادشاهی مخارج مقرر نبود لاچار از طریقهٔ مصلحت رخصت طلب شدند پادشاه رخصت نداد بلکه غضبناک شدند ودر کدورت افزودند اما بندگان عالی غیر از بخارا برآمدن دیگر علاجی ندیدند باوجود آن دومرتبه دیگر از باعث بزرگی رخصت طلب کردند جوابی نشنیدند ثالثی بعنوان شکار از شهر بخارا برآمدند وجانب سمرقند روانه شدند وبسرعت راندند وتلاش بسیار کردند ومیدانستند که بعداز خبرشدن واطلاع یافتن پادشاه بخارا ازروی غضب سوار خواهد فرستاد ودر باز گردانیدن کوشش باید نمود چنانچه روزدوم دو صد سوار جرار مکمل از بخارا فرستادند تابندگان عالی را اسیر ساخته بازگردانند سواران بخارا روز سوم بسردار عالی رسیدند وبدون جواب وسوال وگفتگو بانیزه های دراز دست به شمشیربران جلوریز حمله کردند لاکن از حکایت یک سنگ چهل زاغ گویا آگاهی نداشتند ونمیدانستند که از تفضلات الهی شمشیر افغان واسم افغانستان در جریده عالمیت است ونظر مرحمت پرور دگاری چون آفتاب تابان روشن و هویدا است بهرحال چون نظربندگان عالی بسوار بخارا افتاد سواران خود رابدوقسم تقسیم کردند جمله سوار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 334 of 468

رکابی یکصدوسی نفربودند مناصفهٔ آنرا بجنگ مامور فرمودند وامر کردند که یکباره دست باشمشیر خود را بقلب دشمن بزنند ودود ازنهاد شان برآرید حسب الامر سردار عالی مقام سواران دلاور راه خود را ه لشکر بخارا زدند ودر قلب سواران شان تاختند هنوز اثبات کروفری نکرده بودند ولحظهٔ نگذشته بود که لشکر پادشاه بخاراعنان باز کشیده راه بخارا پیش گرفتند وجان عزیز خودرا بسلامت برده و بسرعت رانده فراری شدند بندگان عالی که فراری شدن لشکر پادشاه قوی هیکل بخارا را تماشا نمودند بخنده افتادند بعد ازان سواران خود را مانع از جنگ شدن وامر کردند که از دنبال لشکر بخارا نرفته باز گردند اشخاصیکه از لشکر پادشاه دلاور بخارا اسیر دست لشکر یسان حضور گردیده بودند آزاد کردند ومرخص بخارا نمودند که باوطان خود بسلامت بروند هرچند که ازپادشاه بخارا غیر بزرگی بعمل آمد امابندگان سردار اقتدارپادشاه زادگی را ازدست نداده بعروت پیش آمدند وفرمودند که چند روزی در بخارا استقامت کردیم پاس آن بخاطر داریم نظر به کوتاه طرفی پادشاه نباید کرد چنانچه لشکر بخارا در وقتی که ازبخارا به قصد گرفتن بندگان عالی برآمده بودند هریك خود را چون رستم زال وافراسیاب ترك وبهرام گورو سکندر رومی پنداشته تعاقب نموده بودندفرصتی که یك حملهٔ پنجاه سوار افغان فراری شده نیزه های خودرا بزمین انداخته جانب بخارا را می شدند ندانم چه لقب اسم گذارم اماحسرت میکشم از فاق افغانستان هرگاه چنین نبودی تمامی ولایت های از بك ازان میبودی وتوت دیگری نمیرسیدی ظاهر است که در وقت فرارشدن دوصد نفر ازدست سوار افغان ونیزه های خودرا در میدان جنگ واگذار شدن ازهمین نکته فطرت ودلاوری شان مشخص است اکنون ای تحریر کننده کتاب بس کنید ودیگر ازغیرت وشمشیر مردم بخارا سخن نکنید که توصیف آنها زبان قلم راست نمیاید ظاهر وهوایداست چه حاجت به تحریر کردن دارد همان بهتر که از مطلب سخن سازند وسر مطلب باز گردید مختصر کلام سردار عالی مقدار آسوده خاطر بجانب سمرقندرهسپار شدند وبعد از یك شب وروز ازخاك بخارا برآمده بخاك روسیه داخل شدند کار کنان روسیه که قبل ازین آگاهی داشتند فوراً کارگذاران سمرقند آدمان بزرگ واقسر مهمان دار بحضور بندگان سردارعالی فرستاد که خدمت گذاری کرده بعزت تمام عازم سمرقند شوند چنانچه به همین منوال منزل بمنزل خدمت کرده وارد سمرقندشدند لاکن لحظه بلحظهٔ به عزت داری بندگان عالی می افزودند از جمله عزت داری آنکه بدروازه قلندرخانه درچهار باغ پادشاهی که از پادشاه بخارا از قدیم مانده بود .

اما چنان چهار باغی که دم از خلد برین میزد سزاوار بندگان عالی دیده جای و منزل دادند و استقامت فرما شدند وشب وروز خدمتگاران ومهمانداران روسیه در حضور باهرالنور بخدمت گذاری میکوشیدندوحاضر بودندوامر کنان لحظهٔ تغافل نمی ورزیدند تا آنکه از جانب دولت معارج مقرر شد وماه درماه سردار عبدالله خان طوغی از حضور مأمور بودند در خزینهٔ دولتی رفته میگرفتند وماهانه فراوان مامور ومقرر شده بود که سزاوار همچنان پادشاه وپادشاه زاده بود اضافه بران ازدولت بکار کنان سمرقند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 335 of 468

فرمان شده بود که انعام واحسان ها را از حضور سردار بلند اقبال دریغ ندارند ومتوجه حضور شان در خدمتگذاری باشند وحضور شانرا عزیز و مکرم بدارند بعد از چند روزی که استقامت فرموده بودند از حضور پادشاه قوی شوکت رو سیه تلگراف خوش آمدی رسید وبحضور عالی زیاد خرسندی حاصل شد زیرا که هیچ پادشاهی اینقدر ازدولت روسیه عزت وحرمت نیافته بود لهذا بعد ازسرشته داری دولت روسیه که بندگان سردار عبدالرحمن خان آسوده شدند و دریاغ خاد آشیان گرفتند بعدازان از کمال خدا شناسی وبزرگی شب وروز بدرگاه خداوندی شکرگذار بوده بامردم سمرقند از شاه وگداه رفتار شاهانه میکردند ومهر ومحبت میورزیدند وحتی المقدور از سیم وزر نوازش میفرمودند ومردم سمرقند را چنان دانسته محبت و نوازش کرده بودند که گویا بندگان سکندرشان عالی پادشاه وصاحب ولایت شان باشد ومردم سمرقند فقرا و رعیت محبوب شدند اضافه بران چندین رفتارهای دیگر داشتند واز بزرگی بکنار مردم سمرقند از شهر نشین و کوه نشین وصحرانشین رفتار می کردند که چه بشر نبود و همچنین با کارکنان دولتی رفتار ضابطانه و کردارفرمانه میکردند که بزرگترین شان بدون امر واجازه ازنزد پهره دار گذشته نمیتوانستند خلص سخن اگر قلم دوزبان را راجع به کردار ورفتار بزرگانه بندگان عالی بدارم وشرح رویداد دوازده ساله گذران شانرا در سمرقند درقید تحریر در آورم دفترها گنجایش نمیدارد پس بهتر همان که از ین وادی در گذشته دوازده ساله توقف سمرقند را مختصر کرده رجوع بدیگر طرف بدارم زیرا که سرکار امیر شیرعلیخان درشش گاو بافتح وفیروزی گرفتار صاعقه و برف و خنك بوده انتظار محرر کتاب است تا بزبان قلم از منزل مذکور حرکت داده جانب کابل روانه سازد باری مدت دوازده سال کامل از تقدیرات ازلی بندگان صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان استقامت داشتند لاکن اوقات شریف را بسیر وشکار و تماشای اطراف سمرقند خصوص جانب کوهستانات مذکور که گویا تمام از جنت سبزه میگذراندند وبهرجا بتماشاء میرفتند ازدولت روسیه یکنفر شخص بزرگ بجهة خدمتگذاری مأمور بود که جمیع خدمات حضورشانرا آماده وتیار میکرد مقصد از کمال بزرگی شب وروز را به شکرگذاری خداوندی وخالق مور ومار گذرانده خود را تسلی میداد ند و امیدوار درگاه پروردگاری بوده لیل ونهار زاری وتضرع بسر می بردند وهرساعت و هرلحظه شکرانگی حق سبحانه تعالی را بجاء میاوردند ودر ولایت غربت ووطن بیگانه شب وروز صبر وشکیبائی مینمودند وآسوده نشسته بودند اکنون سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان رادرثمرقند بغربت بگذارید تادعای شان بدرگاه الهی مستجاب شود .

چند کلمه سخن از سرکار امیر شیر علیخان که در حدود شش گاو بفتح وفیروزی می باشد بشنوید

بندگان سرکاروالا در حدود شش گاو انتظار محرر کتاب بودند اکنون زودتر در قید تحریر کتاب درآرند زیرا از فرصتی که در قلعهٔ زاده خان مقدمه شده تا حال از تحریر بازمانده وقلم دوربان راجع برویداد سرکار امیر محمد اعظم خان و سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 336 of 468

دلاور سردار عبدالرحمن خان واز مقدمه قلعهٔ زنه خان فرار شدن و فراری شان انجام یافتن ودر ننرفتند رسیدن وبرقرار شدن درقید تحریر درآمده اکنون بتوکل خداوند راجع بگذارشات سرکار امیر شیرعلی خان متوجه گردیده درقید تحریر درآورم مختصر کلام خداوند عالم بقدرت کاملهٔ خود آنچنان فتح عظیم که اصلا بخاطرها خطور نمیکرد واز عقل بعید بود وبعقل اشر تقاضای نمیکرد بطریق آسان میسر شد واز نیت خالصی که درطینت سرکار والا تبار ذاتی بود ازین هم افضل که دعای پدر داشت وجانشین پدر بامر پدر بودند ازین باعث خداوند دولت ازدست رفته برباد شده را دوباره باز آورد ونصیب سرکار عدالت گستر کرد وپایتخت افغانستان کابل دار السلطنه شهر کابل باشد ومیراث از پدر داشت وازدست رفته بود بفضل وکرم الهی باز بدست افتاد بهر حال سخن بدراز کشید ومدتی تاخیر شد لهذا سرکار امیر شیر علی خان دروقتیکه عریضهٔ ایشك آقاسی خوشدل خان ازمقدمه قلعهٔ زنخان ویاری خواستن بحضور سرکار والا رسید وجرنیل داؤد شاه خان بادربای لشکر ازحضور بکمك روانه شدباوجود آن بند گان اقدس شب تاصبح سیماب وار میطپید وبیکجا قرار نمیگرفت و بیطاقت بودند وناشیردلی وغیرت پراگنده احوال وغمگین چنانچه لحظهٔ آرام نبودند وبخاطر میرسانیدند که پس ازرسیدن کمك البته قلعه راسردار عبدالرحمن خان تصرف خواهد کرد خصوص هرساعت که آواز توپ بگوش سرکار دل آزار میرسید قیاس جنگ بوده بخاطر میگذرانیدند که همین ساعت قلعه راخواهند گرفت معتبران حضور که حضور داشتند تسلی میدادند وعرضداشت میکردند که قناعت کردم آواز توپ تصرف تاکردن ومقدمه کردن است ازدرگاه خداوند امید داریم که شخص درون قلعه مرد باغیرت است به آسانی قلعه را ازدست نمیدهد وتاجان درتن دارد درجنگ میکوشد ومقدمه میاندازد واضافه بران عنقریب جرنیل داؤد شاه خان بادربای لشکر بکمك میرسد خاطر خطیر ولا نگران نسکنید .

فرد

مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که پریشان نشود

بهرحال نزدیك سحر بود که آواز توپ تسکین یافت وتخمینا یکساعت گذارش کرد بند گان سرکار ملال آگین وپریشان خاطر گشت بهرحال قریب شفق شد که بار دیگر صدای توپ برآمد وپی درپی آواز داد وهمین منوال روشنی صبح ظاهر شد وآواز توپ موقوف نشد تاوقت نماز اما بندگان سرکار ووزیران حضور راهنوز خاطر نگران بود ویقین میکردند که این آواز توپ ازلشکر دشمن است وقلعه زنه خان برباد شده رازدست رفت تااینکه آواز توپ لحظه به لحظه افزون شد بعدازان خاطر سرکار قدری تسکین یافت وبه عقل کامل وفکر دوراندیش دانسته که هنوز قلعه بتصرف ایشك آقاسی خوشدلان است ودست تصرف دشمن کوتاه است واین توپ های پی درپی ازرسیدن جرنیل داؤد شاه خان است که بکمك قلعگیان رسیده و بادشمن در آویخته ودشمن کشی دارد اضافه بران از اول شب سرکار والا ساعت بساعت سوار بجهة اخبار میفرستادند لاکن خبر تحقیق بحضور مبارك نمیرسید ازان سبب پریشان احوال بودند زیرا که وقت باریك وفرصت تنگ ومقدمه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 337 of 468

از مدنظر دور بود تاینکه ساعت نه بچه روز که سرکار والادرعین انتظار بودندوحد
بعد آدم مقررشده بود که زودتر خبر برسانند که از فضل خداوند والنجا مسرکاردرگاه خداوند
خبر خیریت است وفتح نامه ازلشکر ظفر اثررسید وعریضه داشت نموده بودندمضمون عریضه
جرنیل داؤدشاه خان که هدایت کردم سردار عبدالرحمن خان با لشکر رکابی که عبارت
از دو کندك پائن ویك رسالهٔ مکمل باشد باتوپخانه دور قلعه را گرفته ازنماز عصر روز
گذشته تاصبح صادق روز دیگر با قلعگیان مقدمه کردند چنانچه تمام قلعه را اسفل السافلین
ساختند لاکن لشکر قلعه در مقابل شان داد مردانگی دادند وقلعهٔ فرسوده را بمردی
وخوبی محافظت کردند تاینکه باقبال شهریار عدالت گستر وپادشاه خداجوی رعیت پرور
وقت صبح لشکرهای حضور درمقدمه جای رسیده با لشکر دشمن مقابل شدیم وتقابل ورزیدیم
ومقدمه کردیم وباندك کروفری لشکرسردار عبدالرحمن خان شکست فاحش خوردند وبجانب
لشکر گاه خود فراری شدند اکنون بتوکل خداوند وباقبال پادشاه قوی شوکت بدون
خوف ورجاء بالشکر زحمت کش قلعه انشاء الله تعالی اتفاقا جانب لشکر گاه دشمن روانه
شدیم واز درگاه خداوند امید واریم که عنقریب لشکر گاه شانرا تاراج کرده باقیماندهٔ
لشکر شانرا باقبال همایونی فراری سازیم وبحضور فیض ظهور بندگان اقدس عریضه فتح ثانی
را بزودی بفرستیم وخاطر سرکار والانبار را بفضل خداوند بکلی جمع سازیم زیاده سایهٔ
بلند پایهٔ بندگان اقدس را ازتارك غلامان کم وکوتاه نگرداند لهذا بعدازعریضهٔ فتح
اول که بحضور سرکار بلند اقبال فرستادند جرنیل داؤد شاه خان که شخص غیور وافسر
بزرگ ومرد میدان جنگ بود بالبشك آقاسی خوشدل خان که فرزند زادهٔ شیر شمرده
میشد ودر میدان رزم شیررا بخود مقابل نمی پنداشت چنانچه فتح قلعهٔ زنه خان که بسی
مشکل افتاده بود بنام نامی شان ختم شد باتفاق روانه لشکر گاه امیر محمد اعظم خان
شدند وبکمی وزیادی لشکر خود ندیده بیباك روان شدند باوجود برف و خنك و یخ که
قدم ازقدم گذاشته نمیشد سرعت بکار برده قدم میزدند تاخودرا بمردانگی بلشکر گاه
رسانیدند وبدون خوف داخل لشکر گاه شدند هنوز لشکر جرار ظفر آثار
فتح کرده دربین راه بودند که لشکر بیان خود دا میر محمد اعظم خان
در چادهٔ نمك حرامی قدم زده دست بتاراج لشکر گاه خود
گذاشتند وخیمه وبارگاه وسراپرده هارا تاراج کردندوگرفتار تاراج بودند که جرنیل
داؤد شاه خان وابشك آقاسی خوشدل خان بادریای لشکر که برکاب شان حاضر بودند
وارد لشکر گاه شان شدند تاهنوز سرکار امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان
درلشکر گاه خود تماشای نمك حرامی لشکر خود را مینمودند ومتفکر مانده بودند

بهرحال بندگان سردار عالی مقدار کلیه غضب کردن ازسوء تدبیر سرکار امیر
محمد اعظم خان بود که بدن مبارك شان میلرزید تابدرجه رسید که بهمرای امیر اعظم خان
گفتگوی غلیظ وکدورت آمیز نمودند چنانچه سردار عبدالرحمن خان همین شکست فاحش را
از غفلت ورزیدن امیر محمد اعظم خان دانسته وگفتگو میکردند ومیفرمودند که هرگاه
غفلت نمیکردید وفوراً لشکر بکمك میفرستادید البته اینچنین شکست بی موقع دست نمیداد
البته تا ۴ این شکست تامادامیکه قیامت قائم شود برجان خواهد ماند مختصر سخن بعد از

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 338 of 468

رسیدن جرنیل داؤدشاه‌خان ولشکرهای‌فراوان سر کار امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازبیم جان وترس قید وبست فراری شدند چنانچه‌شرح فراری شانرا قبل ازین کماحقه‌درقید تحریردرآورده‌بودم‌لهذا چون چشم‌افسران‌فراری‌بجرنیل داؤدشاه‌خان افتاد افواج پراگنده شکست خورده خودراجمع کرده مطابق قانون‌نظام سلامی گرفتند وتابع فرمان جرنیل مذکور شدند ولشکریان‌ظفر انجام دست بتاراج گذاشته‌جیب ودامان را از تاراج پرساختند باری جرنیل داؤدشاه خان وایشک آقاسی خوشدلان بعداز ورود بازدوی‌ترکستانی وفتح نمودن بی‌چون وچرا وسلام کردن‌فوج ترکستان‌بمصاحبت‌دیده‌دیگر فتح نامه بحضور شهریار عدالت پرور سر کار امیرشیر علیخان عریضه فرستادند و مبارکباد عرضداشت کردند ،

مضمون عریضه : اقدایت گردیم بعداز عریضهٔ اول که‌بحضوریندگان‌اقدس فرستاده‌شد غلامان بالشکر جرار بسرعت باد وبرق‌ازقلعهٔ زنه‌خان روانه بجانب‌لشکر گناه دشمن شده خودرا بروای رسانیدیم هنوز لشکر ظفر اثرنرسیده بود که لشکر ترکستان دوجرگهٔ تمکک حرامان قدم زده بحضور امیرمحمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن خان لشکر گناه خود رادست بتاراج گذاشتند درهمان‌حین غلامان بالفواج‌خون‌خوارخودرا رسانیدیم ازاقبال شهنشاه عالم پناه دوشقی بزرگ وشورش گردهٔ‌وی‌فراری شدند‌افسران بی‌سروالشکر بان بعد باقبال‌شهنشاه والاگهر بقاعده نظام سلامی گرفتند و مطیع ومنقاد شدند بعد ازان لشکر ظفر اثررا حکم تاراج شداز طفیل‌دولت خداداد جیب ودامان شان ازنقدو جنس پرگردید ازفضل خداوند واقبال پادشاه عدالت گستراز هر باب وهر خسوص آسوده خاطر گردیده عازم حضور با هر الثور میباشم بحضور قرین ظهور این فتح نمایان را خداوند مبارک گرداند . زمانی که‌فتح نامه بحضور سر کار والا تبار رسیده لشکری که‌درخشش گاه بودند ازخبر سندی سررا ازپاه نشناخته بسرعت خودرا به لشکر گناه دشمن رسانیده حتی المقدور ازتاراج کامیاب وبهره مند شدند بعد از ان جمع لشکر بفتح وظفر وری باز گشته درخشش گاه بخیمهٔ وبارگاه خودآمده آسوده وبر قرار نشستند لاکن سر کار رعیت پرور یک هفتهٔ دیگر درخشش گاه توقف فرمودند تاشکست و ریخت لشکریان‌سر شده وچنانچه ازلشکر درون‌قلعه هشتاد وسه نفر زخمی ومجروح شده بودند وازلشکر سردارداور سردار عبدالرحمن‌خان اضافه ازدوصد نفرزخمی بودند که جمیع زخمیهارا بخیمه های جداگانه مامور معالجه کرده بجراحان‌قابل سپردند که‌هما لجه‌نمایند لاکن ازباعث خشک وساهله وز مستان سخت مجروح هارا یکهفته قبل‌فرستادند وامر فرمودند که‌هر روز دوفرسخ‌منزل زده‌شب رادرون قلعه هاصبح کنند که‌زخمی‌ها باسودگی برسند تازمانی که داخل شهر کابل شوند وخداوند عالم شفاء کامل عطا کند بعد از ورود کابل اشخاصیکه خانه‌دار شهرو دهات بودند بمنزل و مکان خود رفتند و کسانیکه مسافر بودند بخانه های سرکاری فرود آمده معالجه شدند تا بفضل خداوند شفاء کامل یافته وبعد مدتها موری خودما مورشده ازحضور سرکار نوازش و مهربانی دیدند چنانچه بعضی ازانها صاحب منصب وافسر گردیدند لاکن چندنفری از جملهٔ زخمی هادر بین راه وفات‌یافته بمعرفت فقراورعیت به‌عزت‌تمام‌دفن‌شده بودندمختصرسخن‌سر کارامیر شیرعلیخان که‌از

بادشاهان متاخر ۱۰۰۰ شیرمحمد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 339 of 468

فضل خداوند ودعای پدر بجای پدر سزاوار تاج و تخت گردید باوجود این قدر شکست‌های پی‌درپی دوباره صاحب تخت و تاج میراث پدرشد درینوقت بعد از انجام نمودن شکست وریخت لشکر و لشکریان ازمنزل شش گاو بدولت‌واقبال و بطالع فرخنده مطالع همایونی ازمنزل مذکور حرکت فرماشده بجانب دارالسلطنهٔ شهر کابل رهسپار شدند وبه‌فتح وفیروزی منزل ومراحل طی کرده چون‌ماه جهانتاب منزل بمنزل حد بعد فقراتوازی‌نموده نزول اجلال میفرمودند تاآنکه بیك منزلی دارالسلطنهٔ شهر کابل رسیدند بقرار سابق بعدازفتح قندی مرسل کهمردم کابل استقبال نمود. زن ومرد عظیم وتکرم و دعا وثنا نموده بودند بهمان منوال عمل نمودند وبندگان سرکار باتمامی مردم از زن ومردبه‌رانه محبت‌ونوازش میفرمودند وبابعضی حالخوردگان که‌درین‌راه ملاقی‌می‌شدند ایستاده صحبت میکردند وازقدیم زمانه ها یادآورده جویا می‌شدند مدتها سخن‌های دوستانه وملاقات برادرانه مینمودند ومیگذشتند تاآنکه بفتح‌وفیروزی داخل شهر کابل شده برتخت خدادادهٔ موروثی برقرار گردیدند. روز دیگر مردمان کابل ازشاه‌وگدا واهر واشراف‌وسادات وعلما وقاضی‌القضاة وتجار و کسبه صغیر و کبیر که آرزومند چنین روزی بودند وشب‌ها بخلوت دست بدعا ازخداوند فتح ونصرت سرکار مهرپرور محبت گسترا میخواستند وقدوم مبارك شان را بخود مبارك میپنداشتند امروز بمراد خویش واصل گردیدند هرطایفه فوج فوج بولك بولك با ارمغان های خود بحضور فیض ظهور می‌آمدند وسلام میکردند ومنظور حضور می‌شدند ونوازشات شاهانه میدیدند وبخلعت‌های فاخره سرافرازمیگردیدند وازحضورمرخص می‌شدند درهمین فرصت مردمان کابل ازخرسندی وخوشحالی وشوقی که‌درپادشاهی سرکار والا داشتند باتفاق از شاه وگدا ازحضور معدلت دستور پادشاه خداجوی اجازه چراغان وسازوسرود گرفتند که هفت شب و روز بعیش وعشرت گذرانده شکرگذاری حضرت باری تعالی را بجاآوردند زیرا که‌ازین مقدمه خوف عظیم بخاطر غلامان جای‌گرفته بود وبفضل خداوندفتح حاصل شد وتخت وتاج موروثی و اصل گردید لهذا بعد ازعرض صداقت خاص وعام بندگان سرکار درباوهٔ مردم اضافه برآن نوازش ومرحمت فرموده بی‌خرسندی نمودند و اجازه دادند وامر کردند که‌درین آوان فرحت نشان که‌شمامردم فقرا بسلامتی پادشاه خودخرسندی میدارید لازم که‌درین هفت شبانه روزچراغان جمیع‌اهل واشراف کابل از خرد وکلان ازخوان احسان بندگان سرکار طعام تناول فرمایند بعد ازآن سرکار والانیار دولت بسیار صرف‌فقیر وبینوا درهمین مدت هفت شبانه‌روز بدست‌مبارك نموده دعاوفاتحه‌گرفتند وشکریت خداوندی را بجاآوردند ودیگر اشخاص که خدمت گار بودند وصداقت میورزیدند وبراستی نمك‌خوارگی داشتند و درکابل بوده ازخدمت حضور دور ومهجور وسوختهٔ جدایی ازحضور بندگان اقدس بودند امروز ازتفضلات الهی بدیدار فیض آثار مشرف شدند باجمیع‌شان ازخدمتگار حضور وجان‌فشان دوربهر کدام بقدرمرتبه ومنزلت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 340 of 468

وفراخور اندازه‌شان بلکه‌افزون‌تر وازترشاهانه فرمودند ومبلغ انعام ومرحمت نمودند وشب وروز بدلجویی سیاه‌وفقرا میکوشیدند وغمخواری میکردند زیرا که‌پریشانی دیده دربدری کشیده بودند وهم‌چنین سلطنت بزرگی را باخته دوباره ازفضل خداوند دریافته شب‌وروز بشکرانگی آن‌سر می‌بردند و سریر سلطنت نشسته حکمرانی میفرمودند وبعیش وعشرت میگذراندند ودادعیش میدادند چنانچه اقیانوسهٔ زمستان‌را بهمین منوال بعیش وعشرت گذرانده دادخرمی وعیش دادند وازتفضلات خداوندی چنان بشادی بودند که‌غم پیرامون خاطرشان خطور میکرد بلکه‌تمام‌ولایت کابل ازخرسندی سرکار عدالت گسترخرمی وشادی کرده زمستان‌را بهار کردند گویا ظاهرشد که شیطان با شیاطین ازولایت کابل فرار نموده بود مختصر کلام دراواخر حوت که زمستان اخیر شده‌بود ایلچی انگلیسی باتحفه وسوغات نایاب از هر یک قراوان وارمغان‌های مناسب ولایق که‌سزاوار چنان شهریاری باشد بانامهٔ محبت آمیز وچندفقره خواهشات دوستانه ازجانب دولت بهیه کیانی بهادر دولت انگلس بحضور فیض‌ظهور بندگان سکندرشان سرکار امیر شیرعلیخان واردشد وخط دوستانه‌را بحضور منظور نموده ازطرف کیانی بهادر لسانی مبارکبادی عرضه کرد وبیان فرمود که جمیع بزرگان دولت بهیه‌از باعث تاج‌وتخت افغانستان وفتح های بزرگ بفضل خداوند که نصیب روزگار سرکار والا شده بسی خورسندی کرده بزبان غلام مبارکبادی عرض کردند خصوصات بزرگ پنجاب که قرب همسایگی و مئونات دوستی باحضور پادشاه قوی‌شوکت دارند زبان این‌غلام مبارکبادی‌و امر دولت التماس میدارند که‌هرگاه بندگان سکندر شان دارا درربان سرکار والاتبار وصاحب سلطنت افغانستان چندروزی بطریق سیاحت زحمت سفر را بخود گرفته تاحدود لاهور کلان تشریف فرماشده بقدوم فیض آثار دولت بهیه انگلیس‌را مسرور ومسرور سازند افضل ازان بعد از ورود لاهور هرگاه خیال بندگان سرکار بجانب لندن باشد وسیاحت فرمایند البته سرافرازی دولت انگلیس بیشتر وبهتر میشود ورشتهٔ دوستی‌وراطهٔ یگانگی دولتین بدول های خارجه روشن وهویدا میگردد وباعث نیکنامی دولت بهیهٔ انگلیس اضافه بران ظاهر میشود وعنان اختیار در قبضهٔ اقتدار بندگان شهریار است که خواسته باشند ازحدود لاهور باز میگردند مقصد از رابطهٔ دولتی طرفین و محبت دولتین است وانشاءالله تعالی ازدرگاه خداوند امید وارم که ازین سفر خیر یت اثر بندگان سرکار چندین نتیجه های خورسندی حاصل‌دارند وخواهشات بندگان اقدس بخوبترین وجه قبول دولت انگلس گردد وموجب صداقت این خیر خواه دولتین بحضور پادشاه دولت افغانستان ظاهر وهویدا شود وبعد ازان که بفضل خداوند ملاقات واصل گردد بزودترین وقت بامید خداوند بجانب وطن مالوف باز گردند و سلسلهٔ محبت وشیوهٔ دوستی تادوام قیامت‌فی طرفین باقی‌ماند بلی ظاهراست که‌زحمت‌سرکار وخواهش کیانی بهادر دو باعث خواهد بود یکی محکم شدن دوستی دولتین وموجب خورسندی سرکار از هروجه از دولت انگلس ودویم‌فخر ومباهات دولت انگلیس بدیگر دولت‌های

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 341 of 468

خارجه بدوستی دولت افغانستان ، کلیه مقصد دولت بهیه در دوستی دولت خداداد
سرحد ر ظاهر ساختن بجمیع دول ها بدون از این دیگر مطلبی نخواهد بود خلاص کلام
چون نامه دولت بهیه بحضور پادشاه قوی شوکت امیر شیرعلیخان مظفور شد بعدازان
شهریار عدالت پرور جمع بزرگان ووزیران ومشیران دربار را با بزرگان ولایت که
مرحکام درباب امور داری وتدبیر جهان داری خود را چون افلاطون زمان
میدانستند بحضور فیض گنجور طلب کرده در باب رفتن هندوستان واتحاد دولت انگلیس
مشورت کردند وسه روز مهلت داد درروز چهارم جمیع ارکان دولت باتفاق رفتن را
صواب دیدند ومشورت رفتن بعرض همایونی رسانیدند لهذا چون اتفاق بر فتن شد بعد
ازان رجوع به تدارک وتهیه اسباب سفر خیریت اثر هندوستان نمودند و در مدت چهل
روز که قلیل زمان شمرده میشد آنقدر سرشته وسامان سفر وتهیه وتدارک آن انجام
یافت که از عقل بعید ودر زیراک این سفر بزرگ شمرده میشد ولوازمات آن باید
موافق هیجنان پادشاه جلیل الشان مثل کیخسرو بهادر انگلیس که خود را بزرگ دول
های دیگر میدانست انجام یابد خصوص که حضور بندگان سرکار سته فرمان فرمای
دولت افغانستان نام دارد رعایت شان وشوکت خود حرکت فرمایند ازهمه افضل که
پایهٔ دوستی وسلسلهٔ محبت وراطهٔ قدیمی را ازنو سرسبز وخرم میسازند حرکتهٔ مایند
البته باید که ارکان شاهانه ورعنار برزگانه وشیوهٔ ملوکانه بعمل آورده شود
خلاصهٔ کلام بعد از انجام یافتن اسباب سفر خیریت اثر که همه سرشته شد واز حضور
سرکار گذارش یافت خاطر خطیر اقدس والا ازهمه امورات آسوده گردید بعدازان
بساعت سعید وروز نیک دولت واقبال وشان وشوکت از دارالسلطنه شهر کابل حرکت
فرموده درحدود میدان سنگ که نام قریه ایست خوبه و بارگاه وسرا
پرده های زرنگاروقه های زرین قبا برپا کرده وملازمانی که برکاب ظفر انتساب
مامور سفر بودند وبهریک سرشته فرموده برند رمنزل مذکور از نظر کیمیا اثر
گذرانیدند و بنظور حضور شد خصوص زرگان حضور که مامور سفر بودند بهر کدام
از نقد وجنس وارش شاهانه نمودند چون از حد متکاران حضور خط بکلی
جمع گردیده بعدازان افواج نظامی را از توپخانه وپلتن ورساله ودیگر خدمتگاران
کم پایه که داخل رفقای سفر بودند همه را منظور واز جامه خانه احسان مسرور گردانیده
از حضور سرافراز نمودند چنانچه تمامی لشکر رکابی چه نظام وغیر آن چهار هزار
سوار وپیاده برکاب همایونی مامور هندوستان گردیدند لهذا چون از ملازمان وخدمتگاران
رکابی خاطر بندگان سرکار بکلی جمع شد بعد سردار محمد یعقوب خان وسردار
محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که را در زاده سرکار والا بود بحضور
طلب کرده اول مرحمت ومهربانی ثانی وعظ وپندصنایع ثالث سردار محمد یعقوب خان
نایب السلطنه وسردار محمداسمعیل خان نایب مذکور امر فرمودند ودیگر بزرگان حضور
که مامور کابل بودند بعدت سردار محمدیعقوب خان ترغیب نمودند وبهریک نوازشات
شاهانه وسفارشات بزرگانه کرده وخاطر مبارک را ازهرخصوص جمع کرده روز دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 342 of 468

مع‌الخیر والعافیه ساعت نیك ازمنازل سیاه سنگ نزول اجلال بجانب جلال آباد فرمودند ودرمنزل بت خاك خیمه وخرگاه اوج ماه برافراشتند وازمنزل مذکوراشه صنگه عازم کابل بودند وبرکاب سرکار استقبال نموده بودند وایس مرخص فرمودندچنانچه سردار محمد یعقوب خان که‌سردار سالار اشکر بودند وبه منصب نایب‌السلطنه سرفرازی حاصل کردند وسردار محمداسمعیل‌خان که برادرزادهٔ بندگان اقدس بوده اما مرتبهٔ شان از فرزند افضل بود بادیگر بزرگان دربار عازم شهر کابل فرمودندوامر کردند که متوجه امورات دولتی بوده شب وروز بحضور سردارمذکورفرمان برداری داشته باشندوار گفته حسابی سردار مذکور تجاوز نمایندچنانچه ازجملهٔ خدمتگاران که مامور کابل بودند یکی نایب محمد علم‌خان بود که درزمان شباب نزد سردار محمداسلم خان پیشخدمت و بعد ازان بحضور بندگان سرکار بحضور مامورشده در اینوقت بخدمت نایب‌السلطنه مقرر گردید لاکن گذارشتی دارد که‌سزاوار تحریر کردن است دراینجا می گوید بندگان سرکار بعد ازشکست‌های پی درپی که‌از قضیرات ازلی پیش آمد عاقبت وارد هرات شدواستقامت پذیر گشت درآنوقت سریر آرای ترکستان سردار فیض‌محمدخان بودلاکن از بد عهدی که بااسردار عبدالرحمن خان کرد کار سلطنت خودرا تباه‌دیدناچارالتجا بحضورشهریار عدالت گستر سرکار امیر شیرعلیخان نمود وعرضداشت التماس فرستاد قدوم بندگان سرکار را در ترکستان بخود مبارك پنداشت چون عرضهٔ سردار مذکور منظور حضور سرکار والاشد بمصلحت دید برکاب نایب محمد علم خان‌رااییلچی گردده‌از حضورمامور ترکستان فرمود اما امر کرد که‌کلیه اوضاع ترکستان‌را ازسیاه تافقراوطینت سردار فیض محمدخان را بارفتار وکردار وگفتار کماحقه ملاحظه نموده‌وحق وباطل‌رابه‌عقل کامل سنجیده‌بدون کم وکاست که وارد حضور شدید عرض داشت بدارید این بود که‌نایب محمد علم خان وارد ترکستان شد بعد ازورود ترکستان روزی بدربار فیض آثار علی مرتضی‌اعلاالقاب (رض) بزیارت مشرف شد قضارا متوجه گنبد ودردیوار روضهٔ منور گردیده‌از هر طرافتادگی که تمامی شکست وریخت گردیده بخود ثبت کرد ونیت بست که هر گاه خداوند مرحمت کند وعلی مرتضی یاورشود وازبرکت آن ازرگوار ساکم ترکستان شوم جمیع اطراف درون روضهٔ منوره را ودرودیوار بیرون راباکنید های مرمر و خانقاه کاشی کاری کرده از ما نیکه‌حیات باقی باشد بخدمت گذاری روضهٔ منور که میکوشم وجان فدا میسکنم لاکن درانوقت کوچك مرتبه داشت ورتبه بزرگی باوی نبود از جملهٔ پیشخدمت محسوب میشد اما دربار خداوندی جای ناامیدی نیست ؛

مصرع

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

مختصر کلام بعد ازسفر هندوستان که سرکار والاوارد کابل شدنایب‌محمدعلم‌خان بفضل خداوند بمراد خویش واصل شد چنانچه دروقتش شرح وار تحریر میدارم اکنون‌از مطلب سخن را نیم بهرحال سرکار امیر شیرعلیخان چون ازهمه امورات سفرسررشته‌جات حضر کلیه آسوده خاطر شدند بعدازان بارادهٔ یرور دگاری‌سفر خریت‌اثرهندوستان‌را بخودمصمم گردانیدند .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 343 of 468

سفر نمودن سرکار امیر شیر علیخان بجانب هندوستان بعون وعنایت خالق یزدان

لهذا چون خاطر سرکار از امورات کلی وجزوی جمع شد مهدازان بوجود فیض آمود شب را درمنزل مذکور بدولت واقبال گذرانده فردا مع الخیر والعافیت حرکت فرماشدند اکنون هرگاه تحریر کننده گذارشات منزل بمنزل شرح وار بنویسم وروبداد یومیه را زبان قلم جاری سازم بطول میانجامد زیرا که این سفر ماسوای دیگر سفرهاست اضافه بران دراول کتاب بعرض خردمندان رسانده بودم که مختصر تحریر میدارم حال لازم که بهمان گفتار رفتار دارم وهرگاه زبان قلم را گویا گردانم وسر سخن باز کردم وگوشک های روبداد حضور را که رخ داده تحریر دارم همین سفر خیریت اثر کتاب بزرگ میشود چنانچه شمهٔ از حکایت نایب محمدعلم خان ویارو یداد دیگر که هر یك نسی شرح وبست دارد بزبان قلم درآمدن موجب تطویل کلام است بلکه عمر طویل میخواهد تا اینقدر رویداد جمع آوری کرده شود بلی ظاهر است که درین عصر وزمان بهرها اعتماد نیست لاکن از نایب محمدعلم خان که شمهٔ تحریر کردم ازنامبرده دومطلب کلی بدست دارم که یکی زشت ویکی زیبا که بعد از ن تحریر میدارم چنانچه درزمان حکومت نامبرده درترکستان یکی فتح بدخشان نمود ودویم تسخیر میمنه کرد که بسی دشوار بود واصلا بخاطرها حدی خطور نمیکرد که نایب محمدعلم خان تسخیر کند چنانچه سردار عالی مقدار سردار عبدالرحمن خان باوجود نام بزرگی وشمشیر دلاوری ولشکر نوازی چقدر کوشش های بسیار وجنگ های شب وروز درمدت هفت ماه کردند میسر نشد عافیت ازروی تدبیر ازدرصلح درآمدند و دویم حرکت زشتی نایب مذکور که درمدت سلطنت هفت ساله حکومت خود نه دختر یکر با قیماند ونه پسرامرد زیرا که دولت نایب گروشیطان لعین درکمین خصوص شخص بداصل که چه به بمرصه رسیده باشد هرگاه چنین نیروی ازخداورسول اکرم و دربارشیرخدا باید شرم میکردی وبه فعل زشت عمل نمیکرد ؛ بهر حال اینگونه رویداد ها سزاوار تحریر نسدارد بهتر آنکه دست ازین فقره جات بی معنی بردارم و قول شاعر عمل دارم .

فرد :

هرلحظه وهرساعت یك میوهٔ نوآرد شرین تر روز بیاتر از میوهٔ پیشینش

هرگاه چنین نکنم فرمودهٔ دیگر شاعر میشود .

مصراع :

روزگار آشفته تر یازلف تو یا کار من ؛

لهذا محرر کتاب عرض دوستان جانی وبرادران روحانی میرساند که درحکومت هفت ساله نایب محمدعلم خان درترکستان بودم وهفت ساله رویداد مذکوررا گاهنه میدانم چنانچه درمهر کلی که خرد نوشته بود درراستی درستی محمدعلم ولاکن رفتار وکردار آن بعد ت نادار برعکس آن بود تعجب درین است که جمله بزرگان حضور امیر شیر علیخان ازقضیه نایب محمدعلم خان آگاه بودند چرا مانع حلالی نکردند وبعرض اقدس نرساندند تا اینکه میرهای از یك کابل رقبه درخواه شده وار پسران امرد ودختران بکر خود شکایت کردند باز هم بزرگان حضور طرفداری کردند و عرضداشت میرهای ازیکیه را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 344 of 468

بعوی منظور نکردند ودرهرت نایب محمدعلم‌خان افزودند ظاهر است که همه بر رگان را مرید ومعتقد ساخته بود واگر نبودی پاس نمک‌را ازدست ندادی وبحق‌سخن کردی اکنون حکایتی بخاطر آمد که‌بایدوشاید در کتاب‌درج دارم‌روزی‌سر کارامیر شیرعلیخان درعبارت سراچه بالای چمن نشسته بازرگان صحبت میکردند اتفاقاً بقه های چمن بخواندن بودند قضارابندگان سر کار متوجه شد که پست میخوانند به‌مجلس مرحمت کردند که بقه های کابل آواز بلند ندارند بقه‌های قندز و غوری عجب‌خواندن وآواز بلند دارند گویا سخن میزنند اهل‌مجلس تصدیق کردند شخصی ازبزرگان مجلس که‌بانایب محمدعلم خان بیشتر دوستی ومحبت داشت همین فقره را به نایب محمد علم خان خط فرستاد نایب مذکور شش صد گوزه ازبقه‌قندوزخان آباد وغوری خوقیه درچمن کابل فرستاد و بمعرفت دوست چنی‌شب‌درچمن سرداده شدکه‌کسی آگاه نشد اتفاقاً روزی‌سر کار اقدس بطریق ماموری درسراچه مقرری نشسته صحبت میکردند که آواز بقه برآمدمگر بطرز دیگر بندگان سر کار متعجب شده ازمنشی میرزا محمدحسن خان دبیر سوال کردکه برخلاف همه وقت آواز بقه‌میاید گویا بقهٔ غوری وقندوز باشد شخص هنرمند که‌این کاراز وی صادر شده بود عرض داشت کرد که‌شاید اینکار ازنایب محمدعلم‌خان باشد دیگران قول رفیق خودرا تصدیق نمودند اتفاقه بران ازراستی ونمک‌حلالی وخدمتگاری نایب مذکور بحضور سر کار به تفصیل تمام عرض داشت کردند بعدازان بندگان سر کار با آواز بلند نایب محمد علم خانرا صفت کردند وخدمتگار صادق فرمودند اکنون واگذار شدن پادشاه امور سلطنت رابوزیرهای حضور ونمک‌حلالی کردن وزیران بحضور پادشاه

بطریقی که ازنایب محمد علم‌خان شمهٔ تحریر شد بهمان منوال خواهد بود حال انصاف باید کرد وملاحظه باید نمود که درخطهٔ پاک افغانستان بغیرازپادشاه عدالت گستر سر کار امیر عبدالرحمن‌خان دیگری اسم دولت وسلطنت را بخود نگذارد زیرا که سزاوار نیست

چنانچه‌از زمان سلطنت امیر کبیر امیردوست محمد خان تازمان سلطنت پادشاه جم جاه خورشید کلاه سر کار امیر عبدالرحمن خان که‌کهن سالان بچشم سردیده‌اند هیچ پادشاهی مثل سر کار امیرعبدالرحمن خان سلطنت نکرده اند وجمیع مهمات و امورات سلطنتی هم چنین ولایت بزرگ‌را بطریق سر کار والا بسرواحد سرشته نشموده اندکه نام شان باقی مانده باشد الاسر کار امیر عبدالرحمن خان که بسرواحد بدون وزیر ووکیل‌ومشیر وبزرگان حضور جمیع مهمات افغانستان بزرگ را چنان انجام دادند وسرشته کردند که تادام قیامت نام شان باقی ماند چه در سیاست و ریاست چه درکمال بخشش و داد گستری چه درخصوص‌باخیر یازخیروی و کلی‌همچنان آگاهی‌داشتندکه‌عقل اشر حیران ومتحیر مانده بود کسی بخاطر میدهد که یکروزه امور سلطنت را بکسی تفویض کرده باشند باوجودیکه بمثل سر کار امیر حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان فرزندهای رشید داشتند وهر کدام شان از عهدهٔ سلطنت برآمده میتوانستندلاکن‌غیرت نمیگذاشت و بوجود فیض امود وبسر واحد خود انجام میدادند و کارامروز بفردا نمیگذاشتند ازین رهگذر است که جمیع دول های خارجه بمردی یاد میدارند وتاریخ ها ثبت میکنند ظاهر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 345 of 468

است که افغانستان بی‌نام ونشان امروز از کمال هوشیاری پادشاه قوی‌شوکت نام ونشان یافته بدولت های بزرگ همسری میدارند بلی‌خود را از کمال شوکت و شجاعت پادشاه قوی شوکت قوی‌تر می‌شمرانند اکنون سخن ازجای‌دیگر ورویداد از نایب‌محمدعلم‌خان بود راجع بدیگرطرف شد لازم که سرمطلب بازگردیم وکیفیهٔ چندی ازنایب‌محمدعلم‌مانده درکتاب درج کرده سرسخن بازرویم قبل ازین ازفتح بدخشان ومینه تحریرشد که نایب مذکور تصرف کرد تسخیر بدخشان که درین عصر وزمان حکم عنقا داشت و هیچ دولت داخل بدخشان نشده نایب محمدعلم خان به تدبیر دروازه بدخشان را کشاد و در مملکت سرکار امیر شیرعلیخان افرود وچنان آسان بدست آورد که ازعقل بعید بود دراوائل که نایب در بدخشان لشکر فرستاد شش عراده توپ قاطری و یک رساله چهار پاری که رسالهٔ اوبناب خو شمل بود وچولالا کمربل رساله بود و شش بیرق جزایر چی وسردار سلطانمراد خان قدغنی باپنجصد سوار قدغنی وسرکردهٔ بزرگ لشکر مرزا عبدالهادی خان منشی نایب که خواهر زادهٔ مرزا محمدحسن‌خان دبیر بود همون از مقدمه وشورش بدخشان بدست افتاد وبهر ولایت مذکور حاکم از افغان مقرر شد چنانچه محرر کتاب در رساله چهار پاری حاضر بودم دویم تحریر مینماید که‌در مدت هشت ماه با افواج بسیار وزحمت های بی‌شمار گرفته شد خصوص زمستانی پیش آمد که‌یک جوال کاه به‌شصت سکه قیمت یافت محرر کتاب برساله ترکوار بحضورنایب حاضر بودم از گرسنگی دردی اسپ را دیدم شخصی شاخهای درخت را بزحمت بریده در نزد اسپ خود انداخت اسپ دیگرخود را بسر شاخه های وی رسانید. یکدهن شاخه‌را بدهن گرفته واپس بسر مبخ خود رفته خورد ، تمام کرد محرر کتاب ملاحظه میکردم و دیگر یکدانه ستون بزرگی سیاهی ها آورده بودند که آتش‌میکنند یکشب چند راس اسپ اتفاق چنان خورده بودند که آثاری ازستون ظاهر نبود مدعا اینکه گرفتن میمنه بهم چنین زحمت وسختی گرفته شد گویا راستی نایب محمدعلم همین بود ای محرر کتاب ازین هرزه گوئی و سخن های بی‌معنی درفید تحریر در آوردن وسخنی های زشت وزیبا ومتفرق بیان کردن چه‌حاصل پس کن هرزه گوئی متماسر مطلب رفته از اصل مدعا پایان‌ساز تا خواننده وشنونده ملال خاطر نشوند خلاصه کلام روزی که‌از بدخشان بندگان سرکار حرکت فرمودند چهار منزل سفر کرده روز پنجم وارد جلال‌آباد شدند ودو روزبجهة فقرا نوازی ورعیت پروری توقف‌فرموده داد عدالت گستری دادند زیرا که بعد از مدت چند سال باز در جلال آباد تشریف فرما شده بود ند وفقرا نیز پادشاه خود را دیده مسرور ومنور گردیدند ومرحمت شاهانه از حضور پادشاه رعیت پرور دریافتند و در بارهٔ سرکار والا دعاگوئی کرده خرسند شدند روز دیگر به نوکل خداوند از جلال آباد حرکت فرموده منزل بمنزل چون ماه جهان تاب نزول اجلال مرقوم داشته وبهرمنزل وماوا فقرا پروری کرده طی منازل میفرمودند تا وارد خیبر که آخر خاک افغانستان و اول خاک پشاور است تشریف بردند روز دیگر که‌داخل شهر پشاور می‌شدند حسبا لامردولت انگلیس کارگذاران پشاور افواج نظامی را ازتوپخانه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 346 of 468

ویلتن ورساله وغیره با تفاق افسران نظام از شهر یك فرسخ بیرون کشیده استاده انتظار می بردند همچنین حاکم ملکی تمامی رعیت را از شاه و گدا پیر و برنا صغیر و کبیر اعم واشراف از شهر برآورده به طرف دیگر منتظر ورود پادشاه افغانستان بودند وجمع افسران از ملکی وجنگی باتفاق حاکم خیلی پیشتر باستقبال حضور پادشاه عدالت پرور آمده امیدوار قدم بوسی بندگان اقدس بودند تا اینکه شهریار کشور کشا نزدیك رسیدند واکثر گدایان ملاقی شدند وملاقات کردند

واز حضور فیض ظهور مسرور گردیده رکاب شهریاری عازم وروانه شدند تا نزدیك افواج نظام رسیدند بعدازان افواج نظامی سلامی گرفته وفوج فوج باجه خانها را بصدا درآوردند وتوپ های آتش‌فشان راامر به آتش فشانی کردند چنانچه زمین را مرزه در آوردند واز دود توپ و تفنگ زمین لشکر کوه وتاریك گردیده که گویا شب ظلمانی شده بود وتخمیناً یکساعت نجومی گذشت سلامی آخر شد وزمین لشکرگاه روشن گردیده سرکار والا تبار وپادشاه قوی شوکت و شهریار کشور گیر در بالای حوزه قبل سوار چون ماه جهانتاب روشن وهویدا نزدیکی که سلامی بود بنظر التفات متوجه سلامی بودند چون سلامی تمام شد ازابتدای لشکر تاانتهای شان آهسته آهسته رفته

با افسر وسپاهی ازدرمهر ومحبت وازش میفرمودند تاانیکه بوقت فقرا رسیده چنان پادشاه وگدا وخرد وبزرگ بمحبت شاهانه و ملاقات بزرگانه می‌فرمودند چون از فقرا تمام شدند جمع سپاه وفقرا صدارا بزنده بادپادشاه افغانستان بلند کردند وباردیگر به آواز بلند فرخنده بادپادشاه اسلام گفتند لاکن بدرجهٔ ذوق وشوق و فرحت وخوشی بمردم دست داد عقله میکردند وفهم نمیبودند که گویا گوش فلك کر میشد وفلك کج رفتار ازین

رفتار وخوشی حسرت میگریست وبحیرت مانده ود خصوص مردم اسلام که بدیدار فرحت آثار فرخنده کردار پادشاه خداجوی نظر می‌افگندند وبعد از زمان طویل بپادشاه مومن رسیدند ودیدار پادشاه اسلام رامشاهده کردند چنان فرحت وخوشی میکردند که یك لحظه آرام نداشتند وبآواز فصیح شاه گدا دعامیکردند یقین چقدر خلقی که خداوند درپشاور خلق کرده بود البته جمیع شان ازپیروبرنا خرد و کلان شاه گدا ازشهر پشاور بیرون باستقبال برآمده بودند چنانچه تخمیناً یك فرسخ بیشتر مردم ایستاده بودند ودعا میکردند و خرمنهای میبودند وبندگان سرکار عدالت گستر حد بحد معطل شده باهرطائفه صحبت ونوازش بزرگانه یاد امیرساندند تاانیکه بدروازهٔ ریپشاور رسیدند وداخل شهر گردیدند بمجردیکه جم الغیروالعافیه واردشهر شدند بهمان منوال که دربیرون مردم جمع آمده بودند بدرون شهر نیز همچنین غریبی برپابود وبهمان قاعده وقانون دو طرفهٔ کوچه وبازار خلق‌انبوه گداز حداقرون وازشمار بیرون بود صف بسته استاده بودند وعیال واطفال درپام ودرو دیوار وبالاخانه‌ها هزار هزار بجهة دیدار پادشاه اسلام پناه انتظار کشیده چون بدیدار فرخنده آثار سرکار بلند اقبال رسیدند ازدرو بام دستمال تکان دادند زیرا که دستمال تکان دادن گویا سلام کردن و تهنیت کردن است ومردها در کوچه و بازار بصدای زنده باد پادشاه اسلام وفرخنده بادپادشاه ما بآواز بلند ندا میکردند وچنان غلغله مینمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 347 of 468

که اسپ‌ها از آوازشان رم میکردند وبهر طرف نگران بودند خصوص که جمیع بازارها را آرایش داده آئینه بندان نموده بودند چنانچه اجناس فاخره از شال وکمخواب وابریشم وزربفت وطاس وغیره وقالین وکلیم وآنچیزیکه درمنزل وماوای شان موجود ومهیا می‌شد بشکل خوب وطرز مرغوب بدرو دیوار ودکان چیده و آویخته بودند زیرا که ازورود پادشاه اسلام وخرسندی افزون سرازپا نمی‌شناختند مختصر کلام مردم پشاور که درخواب وخیال اینچنین روز شادی وخوشی را ندیده بودند درینوقت که بحضور همچنین پادشاه قوی‌شوکت واصل شدند از فرحت وخرسندی خودرا فراموش نموده بودند تا اینکه بعدازطول زمان وزمان طویل بدولت واقبال بدروازه ارگ مشرف شدند وازبالای فیل فرود آمدند زیرا که ازدروازهٔ ارگ الی عمارت سلطنتی پای اندازهای قیمتی انداخته بودند. سرکار قوی‌شوکت ازبالای پای اندازها قدم بقدم قدم مبارک را مانده می گذشتند وتشریف می‌بردند وجمیع افسران ملکی وجنگی برکاب آن پادشاه جلیل‌الشان بخدمت حاضر بودند وانتظار می‌بردند تا اینکه داخل عمارت پادشاهی شدند و برتخت فرخنده طالع نزول اجلال فرمودند بمجردیکه آن سرور دارا دربان قدم برتخت گذاشتند وبفرحت و خوشی نشستند بعدازآن ازخودارگ وتوپخانهٔ شهر آوازتوپ برآمد وچهه ورود سرکار شهریاری شادیانه زدند هرچند که ازورود سرکار بدروازهٔ شهر الی ارگ قدم بقدم از ارگ صدای توپ سلامی بالابود لاکن این اثر دیگری بود که گویا شادیانه ورود می‌زدند لهذا قبل ازواردشدن سرکار والاتبار پادشاه خداداد دولت افغانستان بخاک انگلیس چندفقره دستورالعمل از پایتخت لندن ازحضور پادشاه دولت بهیهٔ انگلیس کمپانی بهادر بکار گذاران ولایت‌ها امر شده بود اول اینکه درهرشهر سه روز توقف پادشاه قوی شوکت افغانستان بجهة پذیرائی وشرایط مهمانداری اماچنان عزت‌داری کرده‌شود که سزاوار همچنان پادشاه عظیم‌الشان باشد دویم مردمان ولایت ازمسلمان وهنود و فرنگی وغیره طایفه بطایفه بمعرفت حاکم بحضور بندگان سکندرشان سرکار والاتبار که مهمان عزیزویاد شاه قوی شوکت است مشرف شدن وسلام کردن وتارتقی های خودرا ازحضور فیض ظهور گذرانیدن وحسب‌الامر مرخص شدن سوم جمیع خدمتگاران سرکار اقدس ازوزیر ودبیر وارکان دولت وخدمتگاران نزدیک ودور ازجزوی وکلی چقدر نقدوجنس که ازبازار وسرای وسوداگر خانه‌ها وغیره اهل کسبهٔ ولایت ازمال جزوی وکلی که خریدار شوند ومنظور دارند لازم بفقرای ولایت ازتجار وکسبه که بدون چون وچرا تسلیم دارند ووجه قیمت طلب نکنند هرگاه بدهندنگیرند بعدازرفتن شخص دکاندار بدفتر خود نوشته بدارند بعدازمراجعت بندگان اقدس بجانب دارالسلطنه کابل از [illegible]

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 348 of 468

مال‌رسانیده میشود تاکید است . چهارم ازسپاه وفقرای دولت انگلیس هرگاه سرموئی ضرر باحدی ازسپاه کابل وخدمتگاران حضور پادشاه افغانستان برسانند بکار گذاران ولایت حکم است که بدون تحقیق بجزا رسانیده شود وهرگاه از خدمتگاران پادشاه قوی شوکت افغانستان بمردم فقرا وسپاه دولت انگلیس ضرر برسانند البته بازخواست تقواهد شد و کارگذاران ولایت پرسش وتحقیق نمیدارند زیرا که مهمان عزیز وپادشاه بزرگ است پس دریصورت شرط احتیاط بجاآرند تاضرری بشما مزدم عاید نشود اضافه برآن سپاه وفقرا دولت‌را لازم است که درمهمان نوازی شرط احتیاط بجاآرند ودرخدمتگذاری شان لحظهٔ تغافل نورزند که‌موجب رضامندی دولت انگلیس درآن است و خرسندی کمپانی بهادر اکنون سرمطلب بازگردیم بعد از ورود بندگان اقدس وبرتخت نشستن بارگ پشاور امرشد ازکارگذاران بمردم ولایت که‌رقم رقم وطایفه بطایفه فوج فوج بحضور سرکار بلنداقبال سرکار امیرشیرعلیخان رسیده سلام کنند وتعظیم‌وتکریم بجاآرند وتارتق های خودرا ازحضور بگذرانند چنانچه بهمین منوال طایفه بطایفه ازسادات وعلما وتجار واهل کسب اسلام وبعدازآن ازطائفه نصارا وهنود هر کدام بقاعده وقانون بحضور حاضر میشدند وحاکم ولایت یک‌یک ازحضور بانام ونشان باارمغان های شان گذرانیده از حضور مبارک بهریک ازآنها بمناسب بزرگی شان نوازش ومهربانی دیده بسرافرازی مرخص میشدند لاکن ازخلعت وانعام که باید ازحضور سرکار امیرشیرعلیخان دادگستری ومرحمت میشد ازدولت بهیه انگلیس مانع بود به عوض نوازش بندگان اقدس حاکم ولایت مطابق بخواهش سرکار ازخزانه دولت وولایت داده میشد زیرا که بندگان اقدس مهمان پادشاه بزرگ بودند واینگونه مخارج حکه‌سزاوار حضور سرکار بود بالتماس حضور مرجع شده ازدولت انگلیس داده باعث سرافرازی دولت خود بدول خارجه میدانستند با وجودیکه درین خصوص خاطر سرکار همایون ملال آگین بود این امر را منظور نمیکردند اما بزرگان حضور خود بندگان سرکار از بسیاری التماس‌دولت مصلحت دادند بازهم سرکار والاکه‌دایم اک بخش وصاحب بخشش بودند به‌بسیاری مردمان بزرگان ولایت خواه مسلمان خواه نصارا وهنودکه می‌بودند از حضور مرحمت‌وانعام شاهانه عطا میکردند وبکار گذاران ولایت دلیل وبرهان میفرمودند خلاصه کلام سه روزوسه شب بهمین منوال گذارش یافت‌که روز ها از صبح الی عصر رفت وآمد مردم وبزرگان‌ولایت بحضور سرکار ونوازش‌فرمودن سرکار دربارهٔ اوشان وشبها بچراغانهای مختلف وآتش بازیهای رنگ رنگ وساز ونواز وسرود وموزیکان درهرکوچه وبازار ودر برزنها ودر دیوارها وقصروقصورها وعمارات ازچراغهای رنگارنگ مملو که گویا شب ظلمانی چون روز روشن منور وروشن‌گردید خصوص مردمهای مسلمان‌که اینچنین روز را ازخداوند میخواستند ومرادخویش واصل‌شدند ودیدار پادشاه اسلام را دیدند از فرحت وخوشی نمیدانستند که چه خرسندی پیش

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 349 of 468

گیرند وچگونه چراغان وچه نحوآتش بازی برافروزند وبچه منوال بازاروکوچه‌را آرایش دهند تا ازذوق برآمده تسلی خاطرشان گردد بناری سخن بدراز کشید اکنون مدت طول سفر خیریت اثر بندگان اندس هرچند نزدیك است هرگاه از ورود پشاور که اول خاك دولت انگلیس است تا رسیدن در لاهور کلان وملاقات نمودن به لات جنگی ومنکی که صاحب اختیارواقعی بزرگ است وچقدرصحبت‌هائیکه در مجلس خاص وعام نمود وچندین مطلب های بزرگ دولتی که ازطرفین حاصل شده وچندان مهربانی های شاهانه که از دولت برطانیه از هر اجناس بحضور بندگان سرکار به مهر ومحبت رسیده چه از نشان دولتی که بخراج مملکتی مقابل است وچه از اسپ وشمشیر دانه نشان وتوپ های طرح جدید وتفنگ های افرون از قیاس که که سزاوار شان همچنان پادشاه قوی شوکت باشد بحضور انعام کردن و خرسندی شهریار والا تبار خواستن اضافه بران چه دربارهٔ بزرگان دربار و وزیران حضور ومشیران نزدیك ودور وجمله خدمتگاران تاحتی که تمامی سیاه‌رکابی که ازنشان‌های دولت خارجه‌واسپ وتفنگ‌های‌شکاری‌وتفنگچه‌های‌اوردر وساعت‌های‌اعلی وانگشتران الماس واسپان عربی بازین و یراق و اسباب پادشاهی پیشکش کردند که شرح آن بزبان قلم نمیگنجد وارمغان های هرشهر ودیار که حاکمان ولایت در وقت ورود سرکار پیشکش میکردند هرگاه خواسته باشم که منزل بمنزل و شهربشهر جزوار تحریر دارم ودر قید قلم درآرم باوجود زمان اندك همین سفر هندوستان یك کتاب بزرگ تحریر کرده میشود اول طول عمری بکار دارد تا این همه رویداد درقید تحریردرآید وجزوار کتابت گردد زیراکه محررکتاب بقرار دست‌آویز سخن‌میکند لهذا تحریرکننده کتاب بخدمت برادران روحانی وخردمندان جسمانی عرض عجز وانکسار میرساند که هرگاه بخاطر عزیزان خطورکند که تحریرکننده کتاب سخن‌بافی میکند اینچنین نخواهد بود وهرگاه سخن بافی کند چقدر بافته خواهدشد بسی مشکل است لاکن زمانیکه سرکار دوالاقتدار سرکار امیر شیرعلیخان از دارالسلطنة شهر کابل بجانب هندوستان حرکت فرماشدند تا فرصتی که بخیر بازگشته وارد شهر کابل شدند حسب الامر روزنامچه فرمان شده بود بعدازان تا وقتیکه مع الخیر والعافیه داخل دارالسلطنة گردیدند یوما فیوما تحریر نموده بودند اتفاقا درکابل تحریر کننده ملاحظه فرمودم بعد بالتماس بسیار نقل آنرا گرفته باخود داشتم ازین باعث شرح وار نقل نمودم باز هم مختصر تحریر کردم و یوم به یوم وشهر به شهر تحریرنکردم تا صاحبان فهم وخرد مندان روزکارعیب‌گیری ندارند و ملال خاطر نشوند یك رویداد پشاوررا شرح وار تحریر کردم دیگرشهرودیاررامثل نمونهٔ جزوار واگذار شدم باوجودیکه ورود پشاور در نزد دیگر شهر ها قرب ومنزلتی درعزت داری حضور سرکار ندارد وباز هم از قرار نزول اجلال در شهر پشاور که شمه شرح وار تقریر شد قیاس باید کرد و افزون در افزون باید شمرد باری از خدمت خرد مندان روزکار و جوهریان جوهر شناس بازار خرد مندی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 350 of 468

امید وارم که در پارهٔ این نادان که سخن خود را در بازار رسوائی انداخته
برفتار سخن سرایان رفتار میدارد اما « ایـن خیال است و محال است و جنون »
اکنون ازمطلب سخن سازیم وقصه را کوتاه کنیم از همین نکته ظاهر است وقیاس
باید کرد که همچنین پادشاه بزرگ که فرمان فرمای خطهٔ افغانستان باشد بالتماس دولت
انگلیس که دولت جلیل القدر وفرمان فرمای چهاردانگ هندوستان وبزرگترین دول های
خارجه باشد بطریق محبت وارد ولایت مذکور شوند باید وشاید که خدمات حضور
شانرا بنوعی بدارند که سزاوار مهمان ومیزبان باشد زیرا که افغانستان مملکتی است
بزرگ وصاحب سلطنت وسریر آرای آن که پادشاه قوی شوکت نامـدار باشد
البته دولت انگلیس با وجود بزرگترین دول های خارجه بودن در ورود آن فخر
ومباهات میدارد ودر شرایط مهمانداری وخدمات شایسته لحظهٔ فروگذار نمی شود
چنانچه شمهٔ در ورود پشاور تقریر کرده شد مختصرسخن چون از پشاور بعداز توقف
سه روز بندگان اقدس حرکت فرما شدند فرمان دولتی آنکه به شهرهای بزرگ
سه روز و در شهرهای کوچك یك روز توقف پادشاه قوی شوکت باشد مقصد از
توقف کردن شرط عزت و مهمانداری بجا آوردن و در اعزاز و اکـرام حضور
کوشیدن و افزون کردند لهذا بهمین منوال رفتار وکردار واعزاز از دولت انگلیس
در بارهٔ شهریار کشور گیر از حد توصیف خارج است وقلم دو زبان در تقریر آن
عاجز وقاصر است با وجود دو زبانی از عهدهٔ تعریف آن برآمده نمیتواند چنانچه
ازپشاور مراجعت کرده منزل بمنزل شهر به شهر نزول اجلال فرمودند تا اینکه بیك
منزلی شهرلاهور رسیدند وچون آفتاب تابان وماه درخشان بخیروخوبی فرود آمدند وساعتی
استراحت فرمودند بعداز آن افسران لاهور از بزرگ وکوچك ازنظامی و ملکی یا فقرا
مختصراز سادات وعلماوفضلا وتجار خواه مسلمان خواه طائفه نصارا وهنود بحضور سرکار
پادشاه عدالت گستر وارد شده سلام کردند وتهنیت فرستادند واز حضور بندگان
شهریار پادشاه قوی شوکت افغانستان نوازش ومهربانی دیده واپس مرخص شدند
که فردا بیرون دروازهٔ شهر باستقبال برآیند تا اینکه فردا شد بندگان اشرف اقدس
همایونی بدولت واقبال پاشوکت اسکندری وبدبهٔ دارایی وهیبت جمشیدی سوار فیل
کوه پیکر زمین گرد جهان پیما گردیده چون آفتاب تابان درخشان و هویدا وتابان
وبزرگان حضور چون پروانه بدور آن سرور دارا دربان جمع وچهارهزار سوار مکمل
ومسلح ازمنزل مذکور بجانب شهرلاهور برکاب پادشاه روانه شدند وافواج انگلیس
یك فرسخ ازشهر بیرون بدوجانب صف بسته وتوپهای آتش فشان ازدردهان راحد بعد
مابین افواج سوار پیاده تقسیم کرده انتظار ورود آن سرور دارا دربان بودند بعد
از افواج نظامی ازمردم فقرا وازسادات وعلماوتجارواهل کسبه ازشاه وگدا وخرد
وبزرگ وپیر وجوان پیوسته باافواج نظام دوطرفه صف استاده بودندوامیدوار دیدار
یاد شاه اسلام ومشرف شدن به قدم بوسی پادشاه افغانستان انتظارمی بردند مختصر کلام
تادروازه شهرهمچنان خلق انبوه جمع وانتظار ورودسرکاروالا اقتدار رامی کشیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 351 of 468

تا اینکه سرکار فرخنده آثار نزدیك باافواج نظامی رسیدند وتشریف فرماشدند که افسران نظامی بقانون نظام بحکم افسر بزرگ سلامی گرفتند بقدرت کامله خداوندی ازصدای موزیکان وآواز توپهای آتش فشان چنان غلغله انداخت که گوش فلك کرمی‌شد و زمین معرکه از دو توپ وتفنگ سیاه وتاریك شده قیر گون گردید وچون شب ظلمانی پیش آمد یکساعت کامل بهمین منوال گذارش یافت تاسلامی تمام شد وروشنی افزود بعدازان سرکار افغانستان بافسر بزرگ لات پنجاب از اول فوج آهسته آهسته قدم رنجه فرموده‌ازافسرو سپاهی هرکدام بزبان‌درپار نوازش نموده میگذشتند تقریباً یکساعت گذشت تا جمیع افواج ازنظر فیض‌اثر سرکار بطریق مختصر گذارش یافت ونوبت بفقرا رسید سرکار ذوی الاقتدار بهمان منوال که بافواج نظام ملاقات کردند ومحبت های دوستانه ونوازشات شاهانه فرمودند بفقرا نیز بهمان رفتار ازسادات وعلما وفضلا وتجار وفقرااز جزوی‌وکلی‌درجه بدرجه صحبت وملاقات کردند بعد ازآن بفقرای نصارا و هنود مرحمت و محبت و رزیده بهرکدام سخن های شاهانه میگفتند و قدم بقدم می گذشتند و مردم فقرا ازمرحمت های شهریاری چقدر مسروروخرسند گردیده صدارا بهورا بلند میکردند ودربارهٔ پادشاه‌قوی‌شوکت‌باواز بلند فریاد میزدندکه زنده‌باد پادشاه اسلام‌و فرخنده باد دولت‌خدا دادو پاینده‌باد سلطنت‌افغانستان‌خلص کلام تاید رو ازهٔ شهر سرکار ظل‌الله‌بامردم‌فقرابنوازشات شاهانه رفتارمینمودند تااینکه بدروازهٔشهر بدولت‌واقبال وارد شدند وداخل‌شهر گردیدند همچنان‌رفتاری‌که دربیرون شهربامردم فقرا نموده بودند درون شهرهم‌بهمان احوال‌رفتارکردند زیراکه زن‌ومرد در گوچه وبازار ودروبام‌ایستاده باواز فصیح‌دعاوثنابادادمیرسانند وزنده بادپادشاه‌اسلام و پاینده بادولت افغانستان میگفتندمردها هورامیکشیدند وعیال‌ها ازدربام دستمال تکان میدادندزیراکه هرایکنوع عزت‌بزرگ است‌دربارهٔ پادشاه‌بزرگ چنانچه هورادر جمیع‌دول‌های اروپامعمول است‌وحکم‌دعاگوئی‌وتهنیت ورود پادشاهان است و عیال های که دربام وقصرو قصورمنتظر ورود سرکار وانتظارقدم فیض‌آثار آن‌شهر یار والا تبار بودند چون نظر شان بجمال جهان آرای سرکار اقدس افتاداز خردو بزرگ دستمال تکان دادن بمردم عیال ماموراست وبندگان سرکار حمیده در بارهٔ عیال ها بزبان شیرین مرحمت فرموده نوازش میکردند تابدروازهٔ ارك رسیدند لات ملکی یکفرسخ درپیرون شهر باستقبال آمده بودند چنانچه قبل ازاین تحریر شده بود که لات مذکور صاحب اختیار کلی ممالك پنجاب وبزرگترین کل و لایت است مامور حضور فیض ظهور بندگان اقدس ازجانب دولتی بودند درینوقت باتفاق سرکار والا تبار بدروازهٔ ارك ازبالای قبل پیاده شدند زیرا که ازدرودروازه ارك الی قصر سلطنتی پای انداز های قیمت بها که مبلغ های کلی صرف شده‌بود انداخته بودند تخمیناً تاعمارت سه صد قدم می‌شد که فرش کرده باعث عزت داری پادشاه از دولت انگلیس شده خواهان خرسندی پادشاه بودند وفخر دولت خود میدانستند البته لازم است که پادشاه بزرگ را همچنین عزت دارند وسرافرازی دولت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 352 of 468

را خوا هان باشند لهذا سرکار والادست بدست لات ملکی از بالای پا ی اند از ها میگذشتند ومردم ازعقب پای انداز ها را تاراج کرده دعای دولت پا د شاه اسلام را میکر دند تاآنکه داخل قصر سلطنتی که جهت شهریار و الا تبا ر معین کر ده بودند وارد شدند بعدازان لات ملکی خانه خانه ومنزل بمنزل صحبت کنان بحضور سر کار همراه میرفتند تابمنزل معین داخل شدند بند گان اقدس بد ولت و اقبال استراحت فرمودندولات بزرگ ازحضور مرخص شده بمنزل خودرفتند این بود که بعد از نیم ساعت بقرار قاعده وقانون بزرگانه وروش شا هانه بندگان اقدس با تفاق مهماندار باشی دولت برطانیه وپنج نفر خدمتگاران بزرگ ـ ث بازدیدلات ملکی بمنزل شان تشریف فرما وملاقات نمودند وساعتی صحبت های دوستانه فرمودندوثانی بازگشته بمنزل خود تشریف فرما شدند مقارن غروب آفتاب ازدیدن بشام خود جناب لات باچند نفر بزرگان دولت از ملکی وجنگی بحضور سرکار در منزل شان وارد شد ند و چند دقیقه صحبت نموده ثانی باتفاق به تماشا خانه تشریف بردند به تما شای باز یگر ان اروپا که بازی شان از عقل بعید است تما شا کردند تخمیناً سه ساعت گرفتار تماشاه بودند چنانچه قبل از ورود سرکار بجهة خرسندی بلکه سبب عزت حضور اقدس از جمیع دول اروپا هرگاه تماشاه خانه نامدار بود در لاهور جمع آورده بودند و هر شب بازی های تازه بحضور بندگان اقدس نشان میدادند اضافه بران هرشب شهر لاهور از کوچه وبرزن وبازار ومنزل ها چراغان برنگ های مختلف مقرر بود که تا نصف شب از تماشای آن حیرت می فزود گویا شب تار چون روز روشن نمایان وآشکار بود خصوص که جمیع کوچه وبازار آئینه بندان شده بود خلاصه کلام مدت هجده روز در لاهور توقف فرمودند سه روز کلیه مجلس مذاکره وگفتگوی دولتی یعنو ان دوستی مط لبات کلی از طرفین وسوال ها ی بیشمارو جوابهای بی شمار در باب دوستی وغیر آن هر روزی پنج ساعت مجلس مذاکره مامور ومقرر بود وباقی شب وروز به تماشای کار خانجات توپ ریزی وتفنگ سازی وکرج سازی وسان فوج و مقدمه جر قیلـی ودیگر کار خانه های دولتی که درشهر لاهور مقرر بودیک یک را باتفاق خدمتگا ران حضور واقسران دولتی رفته تما شا میکردند لاکن هراستاد کار که صنعت خو د را منظور حضور مینمودند ازحضور سرکار سر افرازی ازخلعت وانعام حاصل میکر دند تا اینکه جمیع امورات دولتی از طرفین حسب المدعا حاصل شده کـمال خر سند ی بدولتین دست داد وکار باتمام رسید وسرکار بلند اقبال بفتح وفیروزی و حا صل مدعا واپس ارادة دارالسلطنة کابل نمودند چون رفتن دارالسلطنة بخاطر سرکار مصمم شدلات ملکی بحضور والایکدانه نشان دولتی که بزرگترین نشانهای دو لت انگلیس است باشمشیر دسته مرصع وکمر بند گوهر نشان ودوراس اسپ عربی با اسباب ودیگر اجناس های قیمتی که سزا وار پادشاه بزرگ باشد خصوص که همچنین پادشاه بزرگ که بالتماس دولت آمده باشد ودولت انگلیس بزرگترین دولها شمرده شو د لازم که همچنان ارمغان هامنظور حضور بدارد ازان پس چند ضرب توپ بز ر گ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 353 of 468

وکوچك از هر رقم وپنجهزار تفنگ مارتین دنباله پرمکمل اسباب و چند زنجیر فیل کوه پیکر با فیل بانان وچند رأس اسبان عربی وویله‌وخانه زاد ودیگر اشیا بهای سلطنتی که سزوار چنان پادشاه قوی شوکت باشد پیشکش کردند ودربارهٔ بزرگان حضور وخدمتگاران معتبر ودبیر ومشیر وغیره که خدمت حضور داشتند از نشان دولتی وانگشتر وساعت واسب واسباب وتفنگچه های دنباله ر وغیره اسباب مطابق رتبه ومنزلت هرکدام نوازش کردند بعدازان چقدر خدمتگاری که از سوار وپیاده برکاب ظفر انتساب حاضر بودند باهمه بقرار مرتبه انعام ومرحمت نمودند گویا از خدمتگاران کسی باقی نماند که صاحب انعام واحسان از دولت انگلیس نشد همچنان که از جانب دولت برطانیه شفقت شد و مهمان پذیری کردند اضافه بران بندگان سرکار در مقابل انعام واحسان دولت انگلیس ازهراشیامثلاجواهرات بزرگ اعلی که قیمت آن افزون و دیگر اجناس های که لایق وسزاوار حضور دولت باشد دربارهٔ لات ملکی ولات جنگی وحاکم لاهور وافسران جنگی وملکی و اشخاصیکه خدمت حضور داشتند ودرین چند روز در حضور جان فشانی کرده بودند دربارهٔ هریك انعام وافر ونوازشات شاهانه نمودند بعداز ان بحضور پادشاه قوی شوکت دولت انگلیس کمپانی بهادر بطریق یادگار یکدانه جواهر بزرگ اعلی که قیمت آن افزون ازقیاس وبعد از عقل که از زمان شاه‌شجاع بحضور بندگان افدس باقی بود با یك قبضه شمشیر جواهر نشان دسته‌مرصع ارمغان فرستادند خلاصه کلام در خصوص چند روزه توقف برسرکار در لاهور شرائط مهمان نوازی از دولت برطانیه بجا آوردن زبان قلم گنجایش نمیدارد وبقلم دو زبان شرح آن جاری نمیشود چنانچه قبل ازان شمهٔ تحریر نموده بودم به تکرار نمی پردازم تاانیکه از جمیع امورات دولتی ازجزوی وکلی فارغ شده وایس ارادهٔ دارالسلطنة کابل نمودند بعدازان یکروز قبل ازمراجعت بندگان سرکار درتلگراف خانه اشریف فرما شده تلگراف مرخصی بحضور پادشاه دولت قوی شوکت انگلیس کمپانی بهادر زدند واز رضامندی چند روزه توقف لاهور از حضور جناب لات بزرگ وغیره کارکنان دولتی اطلاع دهی فرمودند وهمچنان از حضور کمپانی بهادر تلگراف دوستانه در جواب بندگان اقدس رسید واز زحمت ورنج سفر وچند روزه توقف لاهور عذر بسیاری به‌عنوان دوستی وشفقت خواست وخرسندی بسیاری ازصرفین بمعرفت تلگراف حاصل شد چنانچه بهمین منوال روز ورود سرکار در لاهور تلگراف دوستانه زده ازطرفین خرسندی حاصل شده بود بهرحال مختصر کلام سخن بطول کشید بعداز تلگراف دوستانه فیمابین کمپانی بهادر وسرکار نوّاب الاقتدار که یاهم مرخص شدند روز دیگر سرکار اقدس درساعت نیك وزمان سعید ازاركه شهرلاهور حرکت فرمانشده بالات ملکی سوارفیل کوه توان زمین پیما شدند وجمیع بزرگان حضور وافسران دولت انگلیس برکاب سرکار والاتبار همراه از شهر بدرشده بطریق روز ورود افواج نظامی با توپ خانه‌های آتش فشان تخمیناً یکساعت باموزینکان سلامی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 354 of 468

گرفتند ومردم فقرا نیز بطریق وارد شدن روز ورود صف بسته دعا وداعجه میکردند لاکن ازمراجعت سرکار ودوری دیدار شهریار ازجان ودل محزون وغمگین بودند وتاسف میخوردند زیراکه درین چندروزه توقف سرکار مردم آن دیاراز حضور بندگان شهریار زیاد خرم ومسرور گردیده بودند بهرحال تا اینکه بندگان اشرف پاشوکت جمشیدی وفر فریدونی طی منازل نموده در منزل اول تشریف فرما شدند وداخل بارگاه وسراپرده شده برتخت دارائی قرارگرفتند لاکن جمیع افسران دولتی ازبزرگ وکوچك وبزرگان ولایت ازعلما وفضلا وتجار نامنزل مذکور برکاب آن سرور خجسته سیر فرخنده آثار حاضر وازمنزل هذا حسب الامر بندگان اقدس مرخص شده واپس درلاهور رفتند وبندگان سرکار منزل بمنزل چون ماه سریع السیر تشریف فرما بودند ودریارهٔ مردم ازسپاه وفقرا نوازش فرموده دعا میگفتند تااینکه واردشهر پشاور شدند ودرخود پشاور سه روز توقف فرمودند لاکن بامر دولت بهرمنزل که فرود می آمدند کارکنان دولتی که مهمانداری حضور بودند در خدمتگذاری ومهمان پذیری سرمویی تقصیر نمی فرمودند وبخدمت میکوشیدند بعدازسه روز بدولت واقبال ازشهر پشاورمراجعت فرموده داخل ولایت موروثی شدندومنزل بمنزل چون آفتاب تابان روان وبدادرسی فقرا رسیده حدبعد وحدود بحدود شفقت میورزیدند واز فقراء دعا میگرفتند و انعام و احسان میفرمودند تااینکه داخل جلال آباد شدند وسه روز در یکجا در جلال آباد بداد رسی فقرا توقف نمودند روز چهارم حرکت فرما شدند وطی منازل مینمودند تاآنکه بدولت وفرخنده آثاری وارد بتخانه بیك منزلی شهرکابل گردیدند بعد ازان سردار عالی سردار محمد یعقوبخان وسپاه سالار فرامرز خان وبزرگان ولایت وافسران نظامی از شاه وگدا برکاب سردار محمد یعقوبخان در بت خانه رسیده بحضور فیض ظهور مشرف شدند وسلام کردند وشرائط دعاگوئی وتهنیت بجا آوردند وسه ساعت بقدم بوسی حضور شرفیاب گردیده بعد از حضور مرخص شدندکه فردا باید سپاه وفقرا یکسو ازحضور بندگان اقدس درین راه حاضر شوند لهذا شهریارکشور کشا شب را بآسودگی در منزل مذکور استراحت فرموده فردا علی الصباح مع الخیر والعافیه سوار قبل کوه پیکر شده باشوکت بهرامی وصولت اسکندری وهیبت دارائی باخدمتگاران حضور وافواج رکابی نزدیك و دور عازم دار السلطنه شهرکابل گردیدند وافواج رکابی از توپخانه وپلتن ورساله چون انجم بدور ماه جمع بقاعده وقانون نظام پروانه وار میرفتند وازجانب کابل سردار محمد یعقوبخان سردار سالار وفرامرزخان سپاه سالار بافواج نظامی عازم حضور جناب از زیر کوتل بیك لنگه الی سپاه سنگ دوجانبه لشکر ظفر اثر صف کشیده بهر افواج توپ های بزرگ وکوچك تقسیم وانتظارورود سرکار والانبار وازحدود سپاه سنگ الی دروازه شهر ازسادات وعلماء وقاضی وقضات وتجارو اهل کسبه از خورد وبزرگ و پیر وجوان صف بسته ایستاده بودند وامیدوار حضور شهریار والا تبار بودند

بادشاهان متاخر ۱۰۰۰ جلد غلام قادر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 355 of 468

تازمانیکه بندگان سکندرشان دارادریان جمشید کردار فریدون آثار نوشیروان رفتارسرکار امیرشیر علیخان چون آفتاب تابان ازافق مشرق نمایان شدندوداخل افواج قظامی گردیدند افواج مذکوربا مرسپاه سالار هشت پات سلامی گرفتند چنانچه یکساعت صدای موز یکان ونقاره خانه‌ها بلند آوازه‌وازصدای توپ وتفنگ زلزله در گنبد دوار درافکنده وازدود توپ وتفنگ وگرد وخاك زمین لشگرگاه سیاه وتاریك گردیده بود تازمانیکه سلامی آخرشد وگردوخاك ودودتوپ تفنگ فرونشست وروشنی دست داد بعدازان بندگان سرکار ازابتدای فوج ازافسروسپاهی باهریك زبان گهربار دررآثار محبت پدری ورزیده میگفتند تااینکه ازلشکر نظامی گذشته نوبت بفقرا رسید بهمان منوال ابتدا ازسادات وعلماوقاضی وقضات که صف کشیده بودند ملاقات دوستانه ومحبت پدرانه بایك یك ازاوشان نمودندوباجمیع بزرگان ولایت اسم برده صحبت میکردندو خرسندی مینمودندچنانچه بعضی سخن‌های سابقه‌را بیاد آورده حرف میزدندواز گردشهای فلکی وتقاضای زمانهٔ غدارو شب‌وفراز دنیا که پیش آمده بودیکی بدیگری یادمیکردندوتکلم مینمودند لهذا سبب صحبت دوستانه سر کار والاباآخره واشراف مردم قابل ازیروست که بندگان اقدس نشوو نمایافتهٔ یك‌دیار باآنها بودند وفقراتوازی میکردند وآنها نیزچنان مرید ومعتقد واخلاص کیش حضورسرکار بودندواو رادشان دعای دولت خداداد بودوخالص دعامیکردند بلکه ساعتی ازدعاگوئی سرکار غافل نبودندمختصر کلام چون سرکار والاتبار ازملاقات سپاه وفقرا فارغ شدند ثانی بجانب شهرروانه شدندتااینکه بفضل خداوند واقبال شاهنشاهی بکمال صحت منزل داخل کابل گردیده درکوچه وبازار ودرویام ازمرد وعیال جمع آمده انتظار ورود پادشاه خودرا داشتندچنان مملواززن ومرد درکوچه وبازار بودنداقلاراه عبوراز بسیاری مردم باقی نمانده بود سرکارذوی‌الاقتدارباوجود افزونی خلق‌الله باجمیع مردم‌از زن ومرد محبت کرده قدم بقدم تشریف می‌بردنداین بود که‌مع الخیرو العافیه واردباغ پادشاهی که ازپدران یادگارمانده بودوتبرك میدانستندشدند وبرتخت سلطنت موروثی چون نوشیروان عادل نشستند ومبلغ‌های کلی چه‌ازخزانهٔ عامره وچه‌از بزرگان بحضورو معتبران دربارکه بطریق برای‌خدا می آوردند بدست مبارك به سیدوسادات وفقیر و فقرا و بیوه وین نوا و غریب و غربا وبیچاره وازپامانده برای خدا صرف میکردند و دعا میگرفتندودرین مدت ازروزدویم ورود افسران نظامی وبزرگان ملکی فوج فوج بولك بولك بحضور مهرظهور آمده دعاوفاتحه کرده میرفتند وازحضورفیض ظهور سراسر نوازش دریافته مرخص می‌شدند بعدازان که ازرفت وآمد سپاه و فقرا آسوده خاطر شدند چند روز دیگر بعیش وعشرت گذرانده شکر گذار درگاه خداوندی بودندچون زمانیکه درولایت انگلیس تشریف فرماشده متوجه امورات سلطنتی دولت مذکور بودند قانون نظام داری راپسندیده بخاطر عاطر داشتند وهمه‌وقت بمدنظر میگذراندند ومیفرمودند که نوکری سابقه که‌خوانین سواری باشد موقوف داشته قاعده نظام دا ری‌جاری گردد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 356 of 468

چنانچه بهمین اراده چندنفرقواعدی معتبر ازدولت انگلیس برکاب مبارك همراه آورده بودند که سه نفر بزرگ شان فتح‌علیشاه خان‌وسردار بهادر غلام نقشبندخان‌وبرادرش عبدالمجیدخان نام داشتند واصل ازطائفه افغان بودند لاکن سبب دشمن داری و قتل وقتال فی‌مابین قوم‌خودفرار هندوستان شده‌مدتی‌بود که بدولت انگلیس‌درنظام بودند ودرقواعدونظام‌داری مهارت کلی‌بهم‌رسانده بودند سرکار ذوی الاقتدار برکاب فیض آثارکابل آوردندودرنظام‌قواعدی‌مقرر فرمودندبعدازان که‌ازدیگر امورات فارغ شدندجمیع خوانین سواروبزرگانیکه تنخواه‌خور سوارملکی ولایتی بودند همه‌رابحضور طلب کرده اولانصایح پدرانه وبعدازان هریك رامناسب حال واندازه بعضی را در پلتن وپرخی رادر رساله مقرر نمودند وبقراررتبه‌ومنزلت افسرومنصبدار مامورکردند وتنخواه‌فراوان مطابق قاعده نظام امرکردند که‌ماه درماه‌ازخزانه عامره بحضور سردارسالارسردار محمد یعقوب‌خان‌وفرامرز خان سپاه سالار ازافسر وسپاهی در وجه شان داده‌شود بعدا زان رجوع به‌پلتن گیری نمودند همچنان رساله هم‌باید جوانان قهرخانه وعدهٔ پهرفوجی که‌جدید گرفته شده بود قواعدی مقررگردید که‌بزمان اندك تعلیم‌بگیرندوبقانون‌نظام بلد شوند چنانچه درمدت‌دوسال جمیع افغانستان‌افواج نظامی شد وقاعده وقانون نظامی رابدرستی آموختند ومهارت تمام دریافتند ومنظور حضور سرکار والا شدند گویا درمدت دوسال الی سه سال‌یك‌لك‌وشصت هزار افواج نظامی مکمل اسباب بقاعده وقانون بسته شد که‌ازعقل‌بشرخارج بود ازینروست که‌محررکتاب دراخیر تواریخ زمان سلطنت سرکار عدالت گستر سرکارعبدالرحمن خان نوشیروان عادل درقید تحریر درآوردم که‌افغانستان‌صاحب شمشیر ومردمیدان‌دلاوری بود وسزاوار پرورش‌داشت‌لاکن‌غمخوارنداشت که‌ظاهرسازد وروشن‌بدارد تااینکه‌بمرحمت پروردگار وطالع مردم افغانستان سرکار امیر عبدالرحمن خان پیداشد ومخفی راآشکار ساخت چنانچه محررکتاب تحریر نموده فرد .آن چنان ملك وولایت یا چنان شمشیر تیزبود مخفی درزمین وشد عیان تارستخیز.اکنوع سرسخن بازگردیم بعد از آنیکه افواج از حضور یك بیك گذارش یافت چنانچه بیك طرم حاضر می‌شدند بندگان اقدس ازین باعث خیلی خرسند شدند اضافه بران خاصه دار وجز اثر چی وبعضی بزرگان کهن سالرا که‌لایق نظام نداشتند بقرار سابق خوانین سوار مانده تنخواه می‌بردندمقصد که نظام خوبی درزمان‌قلیل‌درافغانستان برپاشد که‌سزاوار تحسین‌وآفرین‌گردید پاوجودیکه چقدر بزرگان باتماس خودرا ازنظام‌فارغ کرده بقرار سابق تنخواه می‌بردندوخدمت حضورفیض‌ظهورداشتندوازدفترملکی تنخواه‌می‌بردندازینقرارمردم‌متفرقه‌بسیار بودند که سالی بسال چقدرمبلغ کلی از خزانه می‌بردند وبعضی خدمات ملکی رامیکردند هرگاه شرح دهم موجب تطویل کلام است لاکن ازین نظام داری وقانون نظام که بندگان سرکار امیرشیر علیخان درخطهٔ افغانستان جاری کردند ظاهر است که‌دولت‌افغانستان رو بترقی نهاد ومشهور آفاق گردید امید است که‌یومیه ترقی کرده باندك وقت در مقابل‌دول خارجه دولت محسوب شود زیرا که افغانستان قابل تربیت است لاکن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 357 of 468

تربیت کننده نداشت که متوجه تربیت اوشان می شد اکنون امید ترقی داردتا خواست خداوندچه باشد خصوص ازمرحمت پروردگار امروز ترقی دولت خدادادبندگان سرکار امیرشیر علیخان است چنانچه یک نتیجه ترقی افغانستان اینکه قبل ازین فوج افغانستان بزبان انگلیس مشق قواعد میکردند گویااز قواعد شان دیگردولت میدانست البته در اثوقت خلل پذیر بود امروز بمصلحت دید پنجنفر بزرگان دربار بزبان افغانی قواعد ساختند ودرجمیع افواج افغانستان جاری کردندالبته دروقت جنگ ومقدمه دولت خارجه یی بزبان شان نمی برد واز لفظشان نمیدانداینهم نتیجه ترقی خطهٔ افغانستان میباشدودیگر نتیجه ترقی دولت واقبال شهریاری آنکه قبل ازین تحریر شده بودکه درمقدمهٔ شیخ آباددر شبیکه فردا مقدمه میکردند یکدانه زمرد بزرگ درخزینه داشت ازحسین علیخان خزینه دار طلب کردندومفقودشد چنانچه سابق شرح واردر کتاب نوشته شد وبخاطرسرکار که خزینه دار پنهان کرده وخزینه دار خاطرجمع که تحویل حضور سرکاراست تااینکه بندگان سرکار صاحب سلطنت دوباره شدوبرتخت دارالسلطنه کابل برقرارگردید وبهرشهر ودیارحاکم مقررفرمودند خداینظرخان وردک حاکم غزنین شدفضارا درهمان زمین که بارگاه بندگان اقدس برپا بود صاحب زمین بجهة زراعت قلبه میکرد وپیل میزد چیزسیزی بزمین ظاهر شد برداشت وباب تازه کردبنظرش گرم آمدومتحیرماند عاقبت درشهرغزنین درنزدصراف هندو آمدونشان دادصراف ازدیدن زمرد بحیرت افتاد وازدهقان حقیقت کرد وحقیقت شنید هندوی صراف هرچنددرپنهان کردن فکرزد علاج پذیرنه شدلاچار باتفاق دهقان نزدحاکم رفت وبیان واقعه را عرض کرد خداینظر خان وردک از دیدن زمرد بحیرت ماند وعلاج پنهان کردن بخودندید بعدازان باتفاق یکنفرخدمتگارمعتبرخوددهقان وصراف هندو را باعریضهٔ حقیقت زمردکه اززبان دهقان شنیده بودند بحضور سرکار فرستادند این بود خدمتگار خداینظرخان باهندوی صراف ومرد دهقان بحضور رسیدند وزمرد را بحضور تحویل کردند سرکارصاحب اقبال از مشاهده این حال که بعدازسه سال زمرد پیدا شد شکرانگی بدرگاه ایزدی کرده ازدهقان سوال کردندکه چه نحو زمرد بدست آمد دهقان بیان واقعه را عرضداشت کرد بعدازان سرکار اقدس بابزرگان دربارکه حاضر بودند امر کردندکه شما سخن نکنید وسکوت ورزید تاساعتی باحسین علیخان خزینه دار که حال نایب سالاراست شوخی کنم وآزاربدهم وملاحظه بداریم که چگونه جواب میگویدامادجمیع شمایان دانسته باشیدوخوب بدانید که اصلاً بخاطرسرکار نمیگذشت که زمرد راخزینه دار تلف زده باشد زیراکه نمک پروردهٔ حضور سرکاراززمان خردسالی میباشدوحقیقت راستی شان ازاول تااخیر بحضور سرکار واضح وروشن است مختصر کلام حسین علیخان خزینه دار بحضورحاضرشد وسلام کردبعدازان سرکاروالا بقهروغضب فرمودندکه مدت سه سال گذشت ودرباب زمرد بندگان اقدس صبر کردوتحمل نمودکه شایدیک نحوی زمردرا بحضور آورده تسلیم کنید وشما اندیشه نکردیدای نمک حرام تاکی وتاچند طاقت کنم وتحمل نمایم زود تر زمردرا بحضور آوردهوتحویل کنید حسین علیخان که طبیعت یافته حضورسرکاربود دریافت که معامله چیست ازروی کمال جرأت دست بادب پیش آمده عرضداشت کردکه فدایت گردم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 358 of 468

زمردرادرهندوستان فرستاده‌خورد کردم وبخرج خود وعیال‌داری‌خود صرف‌کردم زیرا که‌حق‌وملك خودغلام‌بود هنوزهم امید وارم که‌حیات سرکاروالا باقی‌باشدبمثل یکدانه زمردچندین‌زمرداز حضورسرکارکه آب‌حیات‌غلامان‌است‌گرفته‌صرف عیال‌داری ومخارج آسودگی‌جان خودکرده شکرگذاردرگاه الهی‌باشم ازین رهگذرکه بندگان اقدس مرحمت میفرمایند بخاطر غلام مثلاً نرسیده ونمیرسد و تا زند گانی غلام باشد نخواهد رسید لاکن از درگاه خدا وند امید وارم که ذات ولد غلام فدای حضور مبارك گردیده یك قطره خون غلام و غلام زاد گان بسرکاب همایون ریزد ودیگر آرزویی‌غیرازین ندارم زیراکه شخص بود م گم نام و پریشان روز گار الحمدلله ازحضورفیض ظهور بمرتبهٔ بزرگی‌رسیده صاحب‌نام ونشان گردیدم بحر حال چون عرضداشت حسین علیخان تمام شد بندگان اقدس راخوش وسخن حسین علیخان راصدق دانست وزمرد رانشان داد ودهقان راحاضر کرد تارویدادرا بیان‌نمودودر تمامی بزرگان دربار خرسندی حاصل شد ودعای دولت واقبال پادشاه‌را بدربارکردگاری یادازسانیدند اکنون‌سرمطلب باز گردیم واز رویداد تحریر داریم‌لهذا بندگان‌سرکار رابعیش وعشرت بگذارید .

چندکلمه ازرویداد نایب محمد علم‌خان شنوید ، قبل‌ازین تحریر شده بود که‌نایب محمد علم‌خان‌پیشخدمت حضور سرکار وبامر سرکار بالتماس سردار فیض محمد خان درایامیکه بندگان اقدس درهرات تشریف‌داشتندازهرات به‌ترکستان‌آمده بودتاحقیقت التماس آمدن سرکار والا رااز حضور سردار فیض محمدخان معلوم کند چون وارد ترکستان شد وبطواف روضهٔ شیرخدارسید فرسودگی وشکست وریخت‌بسیاربدرو دیوار روضهٔ مبارکه دید باخداوند عهد کرده بودکه‌هرگاه بفضل خداوند صاحب حکومت ترکستان شوم شب وروز متوجه دربار شیر خداخواهم‌شدخداوندمذکور رامقبول فرموده‌حکمرانی ترکستان‌را بوی عطا کردواز حضورامیرشیرعلیخان‌بمنصب‌نایب‌الحکومه سرافراز گردیده عازم ترکستان شد وبزحمت بسیار که چند در چه از آبیك شکست یافته وارد غوری شد وازانجا دوباره باتفاق سوار قطغن‌بالای تاشقرغان رفت وشکست خورد دفعه سوم باتفاق سوار قطغن‌وغوری‌وغیره بالای تاشقرغان‌رفته بتدبیر فتح کرد وتاشقرغان راتصرف نمود وازنجالشکر کرده بدون چون وچرا مزارشریف وتخته پل رامسخر کرد ودرتخته پل که پایتخت بود استقامت فرماشد بعدازان بتدبیرات بسیار هجده نهرو کوهستانات وآقچه وشبرغان واندخوی وسرپل رابدست آورد سردار عالی سردار محمد اسحق خان‌دراثوفت ازجانب سردار عالی سردار عبدالرحمن خان حکمران بودند اما درعین بی اعتباری باوجود آن شهربه‌شهر رفته بقدر قوه بخرابی نایب محمدعلم خان ازگوشه وکنار میکوشیدند بنابران نایب محمدعلم خان چندی‌زحمت کشیدتاخودرا صاحب حکومت کرد هرچند که‌شبرغان‌واندخوی‌وسرپل بتصرف‌میر های ازبکی بود لاکن فرمان‌برداری حضور نایب محمد علم خانرا میکردند تااینکه بعد ازسفرهندوستان که‌بندگان سرکار رجوع به‌نظام داری کردونظام کمربسته شدجرنیل

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 359 of 468

داود شاخان بهمراهی هشت پلتن وسه ربچیمنت رساله ودوازده عراده توپ جلوی وقاطری عازم ترکستان شدوبسرعت خود را درغوری رسانید بعد از جرنیل داودشاخان رساله چهاریاری که تعلق بخوشدل خان ایشك آقاسی که کرنیل شده بود داشت بامر سرکار عازم ترکستان گردید درمنزل فنجان رسیده واقف شد که جرنیل با لشکرها درغوری توقف دارند کمینه تحریر کننده کتاب که دررساله مذکور بودم امر کرد که درنزد جرنیل داودشاخان رفته خط سلامتی مارا بدهید وجواب حاصل کنید کمینه درغوری رسیده بجرنیل داودشاه سلام کردم وخط کرنیل خوشدل خانرا دادم قضا را درهمین فرصت خط نایب محمد علم خان ازتخته پل بحضور جرنیل داودشاخان رسید نوشته بود که سردار محمد اسحاق خان که فرار پاردوباشده بود بازگشته درترکستان آمد واند خوی و شبرغان وآقچه وسرپل باوی رابطه پیدا کرده اکنون عازم تخته پل است وقلیل فوجی که بحضور ما میبا شد اینهم اعتباری ندارد فقرا نیز وابسته آنهاست مرحمت فرموده زودتر عازم تخته پل شوید که فرصت تنگ است ودشمن گلوگیر . جرنیل داودشاخان فوراً درجواب نایب محمد علم خان خط تسلی نوشته مجرر که حاضر بودم وتازه وارد شده التماس کرد که شما درطریق سپاهی گری وسخن وری بنظر جرار آمدید این خدمت ازآن شماست کمینه عرض کردم که جمیع امورات کرنیل خوشدل خان برذمهٔ من است در جواب فرمودند که جواب کرنیل صاحب رااطلا عا مینویسم وشمارا غیراز تخته پل رفتن چارهٔ نیست زیرا که فرمودهٔ استاد است .

شعر

فرستاده باید که دانا بود — بگفتن دلیر و توانا بود
ازوهرچه پرسند گوید جواب — بشرطیکه باشد طریق صواب
سخن‌های خویش آشکارا کند — بنوعی که مجلس تقاضا کند

اکنون مع الخیر بروید وزبانی هم بنایب بگوئید که ازشهر تخته پل جرگے نکنند در بین یکهفته بتوکل خداوند چون سیل ناگهان درتخته پل رسیده ملاقات میداریم انشاءالله تعالی باقیان پادشاه ازدشمن گزندی نمیرسد وامید وارم که ازدشمن بدرفتار انتقام کشیده هرکس بجزای اعمال خود گرفتار آید این بود که محرر کتاب بتلاش تمام خود را درتخته پل رسانیدم فرصتی بود که سردار محمد اسحق خان درشهر شخ ترك فرود آمده وفردا وارد بلخ میشود چنانچه شب گذشته علی الصباح خبر رسید که سردار مذکور شبا شب وارد بلخ شده عازم تخته پل است بعد ازشنیدن این واقعهٔ جان گداز نایب محمد علم خان باهشت عراده توپ وسه پلتن بی اعتبار تعلق ترابخان برگذ که نمك خور حضور سردار عالی سردار عبدالرحمن خان بود وشش ببرق جزایر چی که آنهم بعارز پلتن ازاعتبارخارج و یك رسالهٔ جدیدی ازشهر بدرشده بدروازهٔ بلخ لشکرگاه کردند ازانطرف سردار محمد اسحق خان داخل چهل گزی شده پلتن ارجل وسوار ترکمن وخوانین سوار باشش عراده توپ که همراه داشتند مقابل شده مقدمه درانداخت وازطرفین صدای توپ وتفنگ برآمد دوپلتن نایب محمد علم خان که ترابخان برگدسر کردهٔشان بود

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 360 of 468

باچها ربیرق جزایرچی را امر کرد که بجنگ رفته مقابل شد وبسردارمحمداسحق‌خان سلام کردند نایب محمدعلم‌خان ازملاحظه این حال متحیر ماند مجرر کتاب‌در حضور نایب بوده پیاده تماشا میکردم یکنفر پیش خدمت نایب کمینه را اشاره کرد وباخودبشهر آورد یك خط سرنامه دار تسلیم کرد واززبان نایب بیان کرد که‌ازدروازه شیرآباد بدرشوید ازدروازه مزار شریف بتاخت اسب داخل تخته‌پل شده آوازه کنید که‌جرنیل داؤدشاه‌خان با دریای لشکر درگور مار رسیده خیمه وبارگاه زدند که‌خطانایب‌صاحب رسید و آمدن سردار محمد اسحق خان را نوشته بود که جرنیل فوراازگورمارحرکت فرمودند وعنقریب میرسند مرا بجهة اطلاع دهی پیشتر فرستادند ا ینك میر سند بهمین طریق آوازه کرده بحضور نایب بروید وخطرا بدهید هرگاه نایب‌سوال‌کنند که جرنیل دیگر چه گفت درجواب بگوئید که جرنیل صاحب فرمودندکه اختیارجنگ‌باشمانیست وحکمران ملك میباشید تارسیدن لشکر ظفر اثر ازشهربدر نشویدوانتظارآمدن‌افواج ظفرشکوه باشیدمختصر کلام بمدازبیان آدم‌نایب باتفاق راه بلدازدرواژه‌شیرآبادبرآمده بطریق چاپار بهمان ر فتاری‌که ذکر شد رفتار نموده ازدروازه مزارشریف د ا خل تخته پل شده ازانجا بحضور نایب رسیده سلام کردم وخط جرنیل‌را بنایب دادم نایب سوال کرد که لشکر بکجارسیده عرض کردم که ازگور مار یکجاروانه‌شدیم‌عنقریب میرسند لاکن جرنیل صاحب فرمودند که تارسید ن لشکر ظفر اثر ازشهرحرکت نکنید که‌اینك‌مع‌الخیرمکمل اسباب میرسیم‌درهمین‌بین‌ازما بین‌چهل گزی لشکرسردارمحمداسحق خان بجانب تخته پل هجو م آوردند ازین جانب بامر نایب محمد علم‌خان توپچیان‌چابك دست دفیع لشکر سردار مذکور مینمودند وفرصت نمیدادند که بجانب تخته پل حرکت کنند تااینکه سردار محمداسحق خان توپ‌های خودراحرکت‌داد وخواست که‌مقابل کنند وجنگ دراندازد لاکن نهر آب که پل چوبی د اشت سرراه شده بود بهر حال توپ هارا درمقابل پل چوبی رساندندبمجردیکه توپ‌های سردار نزدیك پل ظاهر شد توپچی نایب محمد علم خان پی دربی زدن گرفت چنانچه یك‌توپ سردار بضرب گلوله درون شهرافتاد وغوغا شد هنوز غوغا برپا بود که شخص صدازد که‌لشکر سر د ا ر فراری شد چون نیك نظر کرد ند که سوار ترکمن بجانب دریا فراری میباشد وبتاخت اسپ میرود ازین رهگذر بلشکر نایب قوت پیداشد چنانچه تیر به‌تیر میزد ونمیگذاشت که دشمن ازدرون چهل گزی بیرون شود هنوز درعین گیرودار بود که شخص‌ازجانب چهل گزی بتاخت‌اسپ آمده مبارك‌بادی کردوعرض کرد که‌سردارمحمداسحق‌خان فراری شد ولشکر متفرقه که باوی بودند جواب دادند درهمین حین یلتن وجزایرچی که‌سلام کرده بودند ازجاه جسته بلشکر سردار درآویختند وتاراج کردند وفتح نمودند بعد ازان نایب محمد علم خان بفتح و فیروزی ازمقدمه جای برگشته وارد تخته پل شدند وفتح نامه بجهة جرنیل داؤدشاه خان نوشته مصحوب تحریر کننده کتاب‌فرستادنداما اشخاصی ازسیاه وفقرا که درجاده نمك حرامی قدم زده بودند وبخرابی دولت خداداد میکوشیدند نایب محمد علم خان یك بیك را بجزای‌اعمال‌شان‌رسانیدند درهمین‌بین‌جرنیل داود شاه خان هم وارد تخته پل شد ه باعث خاطر جمعی نایب‌محمدعلم‌خان گردیدومردم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 361 of 468

ترکستان هم که بعضی حرکت سرشوری داشتند فرونشستند بهرحال نایب محمدعلم خان چون سپاه پیشه وذکی وکاردان بود وعمری بدربار پادشاهی صرف نموده قاعده جهانداری را بسیار دیده بود شب‌وروز متوجه امورات ترکستان بوده درخرسندی فقرا و سپاه ومنظور نمودن خدمت خود بحضور پادشاه میکوشید وآبادی رعیت رامیخواست چنانچه قبل ازین تحریر نموده بودم که ولایت بدخشان ومیمنه که بتصرف پادشاه نبود در قید فرمان برداری آورد بدخشان هرچند که ولایت بزرگ وکوه بند وگرفتن آن بسی دشوار بود اما از کمال تدبیر بدست آورد وبه آسانی بتصرف درآمد لاکن میمنه با لشکر بی کران وزحمت بسیار درمدت هفت ماه قلعه بندی ومقدمهٔ شب‌وروز بزور گرفته شد سابق تقریر شده به تکرار نمی پردازم مگر یك فقره ازبدخشان ویك فقره از میمنه مینویسم که سزاوار تحریر است بدخشان‌مردمان کم دولت وفقیر وبی نوازعقل دور چنانچه بعد ازتصرف کردن که دوسال گذشت باغی شدند وقتل افغانرا دست وبـا زو کشادند مردم‌فقراء بدخشان‌درکلاه رساله ماه برنجی رادیده قیاس‌طلامیکردند کاردچه های کمر خود را چرخ کرده میگفتند که افغا نهارا قتل کرده طلارا ازکلاه شان میگیریم ازینگونه بی‌عقلی بسیار ملاحظه رفته که موجب تطویل کلام است‌مردم میمنه دلاور وشـــه‌ـشیری وشجاع چنانچه مدت هفت ماه بکمال تهور وشجاعت مقدمه کردند ودرمردی و مردانگی سرموئی تقصیر نکردند محرر کتاب بهردو طائفه آمزش کرده‌از رفتاروکردار شان آگاهم چهار مرتبه بدخشان تاخود چنرار رفتم وسه مرتبه وارد میمنه شده مدتی سفری بودم اکنون رو یداد بد خشان و میمنه را مختصرنوشتم اگر بچشم سر دیده را شرح وار بنویسم رویداد خود بدخشان مذکوریك کتاب بزرگ میشود تابه‌رویداد میمنه چه رسد. اکنون شمهٔ از نفاق افغانستان تحریر دارم آنکه بعد ازتصرف نمودن بدخشان نیت نایب محمد علم خان به تسخیر میمنه محکم بودو هرسال ارادهٔ رفتن داشت لاکن درخود ترکستان فی مابین نایب محمدعلم‌خان وجرفیل داؤدشاه نفاق دست داده بود وفتنه انگیزان وغمازان‌را ازطرفین گرمی بازارپیش آمده‌محرك فتنه وفساد شده بودند مقدمهٔ ظاهر آنکه نایب محمدعلم خان خودرا حاکم‌ملك‌وصاحب اختیارفوج میدانست ومیگفت امرونهی ملك و سپاه بحضور من تمام شود گفتارجرنـــیل داؤدشاه خان که نایب حکم ملك وسررشته دار فقرا ورعیت‌میباشد به نظام‌دخلی‌ندارد صاحب اختیار لشکر و باز خواست گر نظام من هستم بلکه فرمان من درملك و حاکم ملکی جاری است زیراکه خزینه نظام ازملك‌جمع آوری‌میشودوخزینه بامرمن بلشکرداده میشودمدعا بهمین منوال‌شب‌وروزفی مابین گفتگو بود ومعتبران‌حضورطرفین که اینطریقه رویداد را از خداوند میخواستند وموجب ترقی وعزت خود میدانستند شب‌وروزبانجان دور قاب چیده میرزابلی بودند وبهمین خوش آمد گوئی نقد وجنس‌حاصل میکردند تاآنکه نفاضت طرفین بالا گرفت وازطرفین عریضه بحضور بندگان‌اقدس‌رسیدوخاطر بندگان اشرف آزرده شد چنا چه چند عریضه شکایت از طرفین بحضور رسیـــد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 362 of 468

عافیت ازحضور سرکار، فرامرزخان سپاه‌سالار مامور شد تاحقیقت طرفین ازقبیل و بد ظاهر شود سردار محمدابراهیم‌خان را نیز باتفاق سپاه‌سالار همراه فرستاده که هر گاه نایب محمد علم خان گناهکار باشد سردارمذکور را سپاه‌سالار بسریرحکومت نشاند اضافه بران مقصد سالار همچنین بود که نایب محمدعلم خان را عزل کند زیرا که جرنیل داؤد شاه خان دست پروردهٔ سالار بود مختصر کلام چون سالار به ترکستان رسید نایب محمد علم‌خان ازکمال عقل ودانش وازروی تدبیر سپاه‌سالار را بدانه‌ریزی از خود پدر کرده گناهکاری خودرا به بی‌گناهی جرنیل مبدل کرده وجرنیل مذکوررا سراسر گنهکار ساخت اضافه بران جرنیل داؤد شاه خان از عقل وتدبیر بری بود وجهالت افغانی افزون داشت وبه حضورسالار گستاخانه حرکت میکرد ومغرور بود که سالار پدر ومن فرزندم اما ندانست که زر ازهمه افضل تر است گویا ازفرمودهٔ استاد بی خبر ماند .

بیت

خو اهی که‌دل دلبر تونرم شود ازخانه برون آیدو بی شرم شود
زاری مکن وزورمکن زر بفرست ز ر گر برسرفولاد نهی نرم شود

بهرحال نایب محمد علم خان میدان دشمنی را برده جرنیل از منصب عزل شده به امر سپاه‌سالار روانه کابل شد ونائب محمد علم خان بالاستقلال شد چندی نگذشته بود که قضیه فراری سردار محمد یعقوبخان ازکابل پیش آمد چنانچه بعدازین شرح فراری سردار محمدیعقوبخان خواهم‌نوشت اکنون فرامرزخان سپاه سالار بامروفرمان سرکار عازم‌کابل شد که از دنبال سردار محمد یعقوبخان باید بالشکر وسپاه برود بهر حال باقی ماندهٔ رویداد نائب محمدعلم را تمام‌کرده سرمطلب بازگردم لهذا بعد از رفتن سپاه سالار بجانب کابل ترکستان کماکان به نائب محمد علم خان باقی ماند صاحب اختیار ملك ونظام شد گویا شمشیری بود درغلاف ویك‌بار ازغلاف بر آمد اول حرکتی‌که کرد این بود که سردار محمد ابراهیم خان که پسر پادشاه بود بخرابی تمام وبی‌عزتی مالاکلام بکابل فرستاد وپاس خاطر نکرده هر چند که سردار مذکور هم دراصل متاع نه بود والانائب‌محمد علم‌خان چه قدرت داشت که به‌طریق زبونی فراری کند

پادشاهان

خلص کلام هرگاه ازکردارو‌فتارو‌گفتار نائب‌محمدعلم‌خان خواهم که‌شرح‌وار تحریر دارم ده‌کتاب بزرگ می‌شودباری‌بعد ازفراری سردارمحمدابراهیم‌خان که‌دیگر کدورت باقی نماندو آسوده خاطرشد تخته پل که پای‌تخت بود برهم‌وخراب کرد ودرمزارشریف آمده پای‌تخت کرد گویا پای‌تخت‌ساخت وآبادی‌بسیار نمودوبزرگان‌دربار را امر به‌آبادی کرد هم‌چنین‌درآبادی کوشیده‌مزارشریف‌راشهربزرگ‌ساخت‌بعدازآن‌درآبادی روضه‌مبارکه شیرخدا که نیت کرده بودخدمت کردوعمارت را کاشی کاری‌وگنبد روضه‌را بزرگ تروبلند ترجدید عمارت کردزیرا که‌سابق ازگنبدخانقاه‌پست‌تر بودودرودیوار اطراف‌روضه را بصدق‌دل‌انجام دادوشب‌و روزمتوجه‌شکست وریخت‌روضه‌مبارکه بودامادرباب سپاه وفقرا راجع به ظلم‌وتعدی‌شدچنانچه‌ظلم‌مذکورازدرجه‌بالارفت‌وفغان ازسپاه‌ورعیت برآورد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 363 of 468

مثلا غلهٔ خودکشته داشت که آنهم بالای فقرا بظلم زراعت شده بود وهزاران خرمن می شد جمع آنرا ازجووگندم وبرنج وماش تاحتی مرچ وپیاز به سپاه تقسیم می شد وازتنخواه قیمت آنرا وضع کرده می گرفت افسران سپاه بدووجه سخن نمی کردند یکی ترس وبیم دوم دانه ریزی از همه افضل اینکه بزرگان حضور پادشاه همه دانه خور نائب مذکور بودند هرگاه ازبزرگان ترکستان عریضه شکایت می رفت بزرگان کابل برعکس آن بحضور عرضه داشت می کردند وباعث معزولـی و خرابی عـارض می شد بنا بران هرحرکت که نائب محمد علم خان می کردآنها وحی‌السمائی پنداشته تصدیق می کردند بهرحال ظلم‌وستم نائب بزبان وقلم گنجایش نمی‌داد اضافه بران به‌نفس‌خود هم‌پاك نه بود وطینت ناپاك داشت پسر امرد ودختر بکر باقی در ترکستان نماند که به زور وستم بکشب مهمان نکرد وتصرف نه‌نمود اکنون قلم دوزبان را اضافه برین ازین گفتار تا هنجر که پسند خاطر نیست باز دارم وسرمطلب بازگردم مختصر کـلام قبل ازین از تعمیر روضهٔ مبارك وتسخیر میمنه وبدخشان که سر اسر مقبول خداورسول ومنظورپادشاه وخلق الله بود درقید تحریردرآوردم اینك ازحرکات ناشایسته که‌ازوی به ظهور رسیده بود باعث عبرت عالم سزاوار تحریر دانسته نوشتم زیراکه‌محررکتاب از ابتدای سلطنت الی فوت مذکورکه‌درکابل شد در ترکستان بوده بچشم‌سردیده‌نقل کردند چنانچه رساله پری که مشهور است اردلی نائب مذکور بودند بهرحال‌زمانیکه نائب محمد علم خان میمنه را تصرف کرد فارغ شد سه نفر میر های ازبکی که یکی میر محمد خان بیگارابیگی و یکی میرحکیم خان سرعانی ویکی میررستم خـان میرزائی که سابق در کابل رفته ازنائب دادخواه شده بصلح انجا میده بود اکنون هرسه‌نفر را بعداز فتح میمنه بازگشت در شبرغان زنجیرکرده‌کابل فرستاد ودر ولایت ترکستان محل‌طمع بوی باقی نماند وهر بیدادی وظلم وستم‌که میدانست‌کرد مدت حکومت‌مذکور در ترکستان هفت سال وهشت ماه کـامل شد تا اینکه بقرار ماموری هرساله کابل‌رفت ومنظور حضور سرکارشد ازقضای‌الهی ودعای صغیر وکبیر ترکستان وآه وناله یتیمان وبیوه زنان که شب ها بخداوند مینالیدند اول پسری داشت که پیز از دعای یتیم شبی خداوند بوی عطا کرده بود از کردار بد پدرش و دعای مردم فوت کرد بعد ازان روزی از حضور سرکار برآمده منزل خود میرفت بیرون دروازه دربار اسپی لگـد بخشکی پای مذکور زد که بعد از سه روز وفات کرد ومردم ترکستان از شر مذکور ایمن شدند اکنون روید اد وگذارشات نائب محمد علم درترکستان بمیاراست‌بمقیاس عقل گنجایش نمیدارد وزبان‌قلم درتقریرآن باوجود دوزبانی عاجز وقاصر است وتحریر کننده کـتاب از تحریرآن عاجز میماند زیراکه جمیع کارات آنرا از زشت وزیبا بچشم سر ملاحظه نموده خصوص کردار زشت نائب مذکورازدرجه واندازه بیرون بود که‌لایق‌وسزاوارتقریرندارد باری از جای دیگر سخن رانیم لهذامختصر ازگذارشات

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 364 of 468

سردار محمد اسمعیل خان پسرسردارمحمدامین‌خان‌وباغی‌شدن مذکور شمه تحریردارم .

باغی شدن سردار محمداسمعیل خان درشهر کابل ومحبوس ر فتن بجانب هندوستان بامر سر کارامیرشیرعلیخان

لهذا قبل ازین تحریر شده بود که سردار محمد اسمعیلخان شخص غیور خودرای‌خودپسند بودند بعد ازانکه کابل را از دست سردار شمس الدین برآورده بدولت سرکار امیر شیر علیخان سپردند گویا بخود قیاس میکردند که فتح غزنی مرسل بواسطه همین فتح کابل شده و سلطنت کابل را بسرکار والا من داده باشم ازین روی دایم فخر میکرد و مباهات مینمود بلکه فتح افغانستان را بمعرفت‌خود میدانست ومقرر امید وار حکومت قندهار بود و درخلاء وملا بیان میکرد که سرکار والا بمیرات قندهار را باید بمن مرحمت فرمایند لاکن بندگان سرکار والا چندین ملاحظه را بمد نظر داشته اندیشه میکردند خصوص که سردارمذکوررا ازعقل دور میدانستند وخود رای خود پسند میفرمودند باجود آنهم‌بسیار دوست میداشتند وبخاطر میگزراندند که حکومت بزرگترین ولایت افغانستان ترکستان میباشد سردار محمداسمعیل‌خان‌رامیفرستم که بخود سرشته کرده ازدشمن قوی که دولت روسیه باشد غافل نماند زیراکه سردار مذکور فرزند پادشاه و دولت شریك وصاحب اختیاردولت خدا داد است اما سردار محمد اسمعیل خان از رفتن ترکستان ابا میکرد و انکار مینمود تا اینکه بدلیل وبرهان قبولدار شد وارادهٔ رفتن‌کرد سرکار والا اظهار امر کردند که در ترکستان افواج بسیار است احتیاج بلشکر دیگر ندارد لشکر حضور خود را درکابل بگذارید ویا سواران حضور خود عازم ترکستان شوید سردار محمد اسمعیل خان قبولدار نشده عریضه کردکه این فوج دست پرورده غلام‌است وسالها است که بخدمت غلام پرورش یافته وبلدیت پیدا کرده به هیچ طریقه ازرکاب خود دوری این ها را رضا نمیدهم هرگاه مرحمت شهریاری باشد اجازه رفتن به هند و الا غلام را از رفتن موقوف دارند وبخدمت حضور که افضل ترین خدمت ها است امر فرمایند لهذا چون عریضهٔ سردار محمد اسمعیل خان از حضور گذارش یافت دانستند که مطلب سردار مذکور چیست چنانچه ازخلاء وملا مقررمیشدند بعدازان‌خاطربندگان اقدس‌مکدرشد ودر رفتن ترکستان تاخیر افتاد وچندروزی‌گذشت سردارمحمداسمعیلخان که خودرا قائم مقام عقل و افضل ترین مدبران میدانست بعقل خود پسند خود تدبیری بکار برده برای مردم کوهستان خط و نامه فرستاد که سرکار امیر شیرعلیخان با بندگان ما بد رفتاری وبد عهدی کرد وقندهار که بمیراث از پدر بمن میرسد امر نمیکنند که بروم ظاهر شد که سخن استاد صدق است .

فرد

پدر کشتی ونخم کین کاشتی پدر کشته راکی بود آشتی

اکنون میخواهم که درکابل بلوااندازم وباغی شوم و درجمع سپاه وفقرا اعتبار کلی دارم وجمله بفرمان بندگان ما عمل میکنند چون شما مردم کوهستان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 365 of 468

نمك پرورده پدر من میباشید بنا بران خواهش دارم که با لشکر بی کران ازهر طائفه کوهستان بسرعت خودرا بکابل برسانید که امیدوار آمدن شما میباشم لاکن خود سردار اسمعیل‌خان چند روز قبل درچهاردهی در باغ میراثی خودرفته استقامت داشت اما ازکدورت کوتاه‌عقلی یك شب وروز گویا یك سال باوی میگذشت زیراکه از صبر وتحمل وتدبیر کناره بوده رجوع به تعجیل داشت .

فرد

چون نهال شتاب بنشانی — بر دهد میوهٔ پشیمانی
هر که در کارها شتاب کند — خانه عقل خود خراب کند

باری هنوز ازکوهستان خبر نرسیده بود که روزی بدون اخبار ازباغ باسوار ان رکابی خود سوارشده بدون فکر وتأمل وبدون عقل ودلیل داخل قلعه چنداول شده در محلهٔ سه دکان بجای لا لا محمدقاسم که اززمان خوردسالی بخدمت لالگی برادر مذکور بود فرود آمدند درمقابل پادشاه بالاستقلال بدوصد نفر نوکری سوار طبل باغی گذری زدند لاکن بخاطر داشتند که مردم محله چنداول شاید بمن یاری کنند ومددگاری بیارند ومتفق شوند وبایاد شاه ظل‌الله که نمك پرورده میباشند از درستیز درآیند اما شاعر درمقابل تدبیر سردار صاحب تدبیر میفرمایند .

شعر

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی — کین راه که تو میروی به ترکستان است

شاعر دیگر میگوید .

منکن ستیزه که چرخ ازستیزه کاری خویش — زهٔ بزه ببندد ستیزه کار ان را

بهرحال مردم چنداول جواب دادند وگفتند که این چه خیال باطل است که پیش گرفته اید بکدام اراده این کار را نموده اید وزیر صاحب تدبیر شما کدام است که درزیر نقاره پادشاه قوی شوکت بدون دولت وسپاه شمارا درجائی آورد که دست بسته چنگ دشمن داد مگر نمیدانید که مردم چنداول نمك پرورده سرکار است ودشمن سرکارا را دشمن خود میدانند اضافه بران محله چنداول ازخوددیزرگ وسرکرده وصاحب اختیار دارد وباخود تدبیر خطاوسهو بزرگ که اراده چنداول نموده بود بمنزل صاحب اختیار میرفتید وپناه میبردید بهرحال شمارا بدست دشمن نمیداد واصلاح کار شمارا ازحضور پادشاه بنوعی میشد که موجب بی عزتی شما نشده بی پرده ازین بلیه جان گذار نجات یافته آسوده میگشتید صاحبا هرشخصیکه این تدبیر ناصواب را به شما نشان داد یقین دشمن قوی باشما است وشمارا برباد داده لا لا محمدقاسم‌خان کهن سال که درعقل خودرا لقمان عصر وافلاطون زمان میداند آنهمه عقل افلاطونی کجا شد چرا جناب شمارا مانع نشد وچگونه به‌این کارزشت شمارا ترغیب کرد وبد نام عالم گردانید ظاهرشد که دشمن خانگی شما لالا محمد قاسم بوده وبخرابی ورسوائی شما کمر بسته تا کارشمارا به‌این درجه رسانید که نی دست ستیزونه پای گریز اکنون ازمردم چنداول امیدوار نشوید وبااختیار خود هرکاریکه میتوانید بکنید زیرا که اعتماد می کوید .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 366 of 468

مصرع - «این خیال است ومحال است وجنون» اضافه بران حکما ربان سخن را باطل کرده باقی نگذاشته اند .

فرد

هر که در کارها شتاب کند خانهٔ عقل خود خراب کند

قصه کوتاه سردار مذکور ازین کردار ناصواب خود بهزار درجهٔ پشیمان اماسود نمی بخشد وکار ازدست رفت چون باحوال پراختلال خود نظر افگنده بششدر حیرت فرورفت خصوص بند گان سرکار قلیل لشکردربالای کوه چنداون سرزنش گویاماموز کرد وامرکرد که هرگاه ازسردار محمداسمعیل خان حرکتی پیداشود به امرسرکار سرزنش کنید خلاصه کلام مدت پنج ساعت بهمین منوال گذارش یافت وعرضه به سردارصاحب تدبیر تنگ شد وراه چاره مسدود گشت لابد بتدبیر نجات خودشده به فراری خود رضاداد لاکن کسی متعرض نشود باختیار خود بهرجاروانه شوم ممکن باشد سرکار امیرشیرعلیخان این امررا قبول نفرمودند ومرحمت کردند که محبوس نمیدارم اما باتفاق پهره داراز ازولایت افغانستان بدر کرده هندوستان میفرستم وهرگاه قبول نکنند همین ساعت بدست آورده محبوسی عمری میدارم بعد ازآن ایشک آقاسی شیردل خان وحسین علیخان سپاه سالار را مقرر کردند که ازچنداول برآورده بمعرفت پهره دار به جانب هندوستان فراری کنند چنانچه در جای حسین علیخان سپاسالار که درآن وقت لالهٔ ولی عهد بودند یکجا شده قسم کردند که محبوس نسازند بعد ازآن از دروازهٔ شاه نجف برآورده بایک صد سوار رساله باتفاق ذوالفقارخان وصالح جان برادرانش فرار هندوستان کردند خدمتگارمذکور که چون پروانه گرد شمع جمع بودند وبرکایش خونهای خودرا میریختند وجانهای خود را فدای خاک پای مارکش میکردند چون بنات النعش ازدورآن یارنیکو رفتار پراگنده ومتفرق شدند از جملهٔ دوصدسوارجان فدا پنج نفرکمر بخدمت بستند وبه حضور یادار خود فراری شدند تااینکه ازخاک افغان برآورده تحویل پهره داران انگلیس نمودند ورسید گرفتند اتفاقا سردار محمداسمعیل خان ازپهره دارفرنگی فراری شد وجانب بدخشان رفت وازآنجا بدون خوف ورجاء عازم کابل شد زیرا که باشخص داریا خاطر خواه بود لیکن شرح آن از نوشتن دور است ولازم نداردکه درقید تحریر درآید فرصتیکه وارد کابل شد بدون آنکه حضور سرکار برسدنرسید ودوم باره بدون به مراد خویش واصل شدن فراری شد ذوالفقارخان وصالح جان در فراری اول محبوس دست فرنگی شده بود سردار مذکور هم دیگر بار به برادران رسیده متفق شدند اکنون شرح گذارشات سردار مذکور ازحدحساب وشمار بیرون است زیرا که به گردشات فلکی گرفتار گشته بلکه سزاوار تحریرهم ندارد.

شعر

کسی را که تیره شود روزگار همه آن کند کس نیاید به کار .
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 367 of 468

مختصر کلام شخصیکه نارضامندی پدر داشت دردنیا وعقبا سزاوار خرسندی ندارد بلکه گرفتار غضب خداوند است ازآن سبب ترك تحریر آن کردم زیراکه قابل تحریر نبود باری راجع به‌رویداد شده ازمطلب سخن رانیم خلاصه کلام درمدت سه سال جمیع قاعده وقانون نظام درولایات افغانستان جاری‌وتکمیل میشد چنانچه دو لباس خار جه تصدیق کردند خصوص ازکارخانه جات نعل‌سازی وتفنگ‌سازی وکرنج وغیر و دالك چیزیکه بدولت‌قوی شوکت به‌کارباشد اضافه برآن درکمال خوبی به‌انجام رسانیدند وگوی مراد از جمیع دولتهای خارجه درصنعت وکمال بردند که همه احسن‌وآفرین کردند وبه‌حسرت نگریستند وبه‌حیرت ماندند وعجب کردند زیرا که ازافغانستان اینقدر صنعت وکمال به‌خاطر نداشتند چنانچه دراوایل نظام‌داری دولت ها میگفتند که افغانستان وحشی طبیعت کجا ونظام‌داری کجا بعدازآنیکه جمیع بزرگان وبزرگ‌زادگان داخل نظام شدند وبه‌درجه اعلی ترتیب یافتند وبخوبی نظام داری نمودند همه دولت ها به‌کمال شان تصدیق کردند مختصر کلام بعدازآن درافغانستان اموری باقی‌نماند که‌ازقاعده نظام وعدالت پادشاه خارج باشد گویادولت افغانستان‌را خداوند دوباره ازکتم عدم به‌عرصه وجود آورده باشد چنانچه به‌عیش وعشرت ازسپاه و فقرا گذارنده شب وروز در بارهٔ پادشاه عدالت‌گستر دعامیکردند بهرحال‌چون ازامورات نظام‌داری‌وسررشتهٔ فراپروری خاطر جمع‌شدند بعدازآن به‌خاطر سرکار همایون فال خطور کرد که‌ازتفضلات الهی دولت خداداد افغانستان بزرگ شد لازم که چندنفر ازخدمت‌گاران حضور به‌منصب وزارت داخل شوند تامر ونهی‌سپاه وفقرا و خدمت حضور وچندین امورات سلطنتی بدرستی انجام یابد چنانچه به‌مصلحت دیدبزرگان دربار دوازده نفر از خدمت‌گاران حضور وبزرگان ولایت ازهرقوم نامزد کرده مامور وزارت کردند .

وزارت نمودن بزرگان دربار

لهذا بعدازآن که‌وزراء مامور ومقرر شدند درامور سلطنتی بعضی برسترهٔ سپاه وبرخی بجهت فقراء و باخبری آن متفق شده هریك ماموری خودرا انجام‌داده بخدمت دولت قوی شوکت کوشند این‌بود که‌جمیع وزراء به‌امر مامورین متوجه شده هریك خدمات خودرا انجام داده ازحضور پادشاه گذرانیدند وسزاوار خرسندی پادشاه شده ازحضور تحسین وآفرین شنیدند چون امر وزیرها تمام‌شد وسررشتهٔ ملك ونظام‌بسته‌شد ثانی به‌خاطرپندگان‌اقدس خطورکرد که‌ازفضل خداوند نظام‌دولت افغانستان‌بسته‌شد وازمرحمت الهی دولتی کوچك وقلیل افغانستان که‌به‌شمار دولت نبود بزرگ و کثیر شد وبه‌شمار دولت‌ها به‌شمار آمدلاکن پادشاه باید ولیعهد داشته باشد زیرا که‌مرگ حق‌است وازمرگ هیچ‌کس‌را گریزی نیست درین‌باب وزیرها بایدفکر کنند وملاحظه دارند واز فرزندان سرکار هریك را که سزاوار ولیعهدی بدانند باتفاق بحضور بندگان سرکار اقدس‌والا رسیده عرضه داشت بدارید .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 368 of 468

ولیعهد نمودن سردار عبدالله جان بصلاح وصوابدید وزراء و بزرگان ولایت بامر بندگان سرکار واعتبار

لهذا از حضور اقدس اشرف بوزراء امر شد که باید جمیع وزرا و ارکان دولت یکی تشته مصلحت دادند وازفرزندان سرکار یکی را منظور فرمایند تاسرکار والابصوابدید شمایان که خیرخواه دولت قوی شوکت میباشید ولیعهدسازید زیرا که هرپادشاه را ولیعهد لازم است مقصد ازنام ولیعهدی جانشین بودن مرگ حق است وغافل ازمرگ بودن غفلت است بایدوشاید که ولیعهد مامور باشد چنانچه وزراء یکهفته مهلت خواستند وعرض کردند که بعد ازیکهفته بحضور والا بنون مضایقه عرضه داشت میداریم این بود که تمامی وزیر ووکیل وبزرگان دربار ومیران حضور متفق الکلام سردار عبدالله جان را بولیعهدی پسندیدند و بدلیل وبرهان بحضور پادشاه عدالت پرور عرضه داشت نمودند وعرض کردند که سردار محمد یعقوب خان بزرگ وقابل سلطنت است لاکن مادرش ازطائفه افغان است وافغان از جمله فقراء محسوب است واما والده سردار عبدالله جان دختر سردار میرافضل خان و سردار میرافضل خان برادر سردار کندل خان وصاحب اختیار کل مملکت قندهار وبرادران امرکبیر گفته میشوند وبجمیع دول خارجه همچنین قاعده وقانون جاری است وشخص نجیب الطرفین را میخواهند که ازدوجانب صاحب نسب باشد ولیعهد میسازند مختصر کلام بهمین اراده متفق شدند ورجوع نمودند که سردار عبدالله جان را ولیعهد ساخته جشن خسروی برپادارند ودرجمیع شهرستان افغانستان فرمان بفرستند که عیش وعشرت وساز وسرور چراغان ولیعهدی کرده ولیعهدی را بنام نامی سردار عبدالله جان مبارک باد سازند چنانچه فرمان قضا جریان ازحضور فیض ظهور سرکار اقدس همایون شهریار والاتبار بهرشهر ودیار وقصبه فرستاده شد وامر واجازه بعیش وعشرت فرموده مدت یکهفته درجمیع افغانستان این امر جاری گردید ومخارج تمامی عیش وعشرت از طعام وخلعت چراغان وساز و سرود ازخزانه عامره اجازه گردید اضافه برآن هرگاه اعزه و اشراف وفقراء بغورسندی خود بجهة خوشنودی پادشاه ازخود مخارج کنند مختارند چنانچه هفت شبانه روز درجمیع افغانستان چنان جشن خسروی واسباب خرمی از هرگونه عیش وعشرت برپا بود که گاهی درخطه پاك افغانستان این چنین شادی نشده بنحکه عبری ندیده بود خصوص شهر کابل که پایتخت حضور پادشاه وخورسندی وزراء وبزرگان دربار و مسروری سپاه و خرمی فقراء بود شب ها تا صبح همچنان آتش بازی وچراغان میشد که گویا شب تاریك همچو روز روشن میگردید خصوص کوه شیردروازه وکوه آسمائی که دو کوه بزرگ است بزرگان کابل و دیگر مردمان از شوق وذوق تمام چنان چراغان وآتش بازی افروخته بودند که هردو کوه آتش شده بود اضافه بران کوچه های کابل گذر بگذر مردمان متوطن آن چنان زینت داده آئینه بندان نموده بودند که ازعقل بعید خصوص شب تاصبح چراغان کرده دادعیش وعشرت میدادند وازجانب پادشاه امر بود که از پادشاهی در هرگذر طعام پخته شاه وگدا وزن ومرد خرد وبزرگ ازآن طعام تناول کنند و درباره پادشاه رعیت پرور وولی عهد پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 369 of 468

بصدق دل دعا کنند چنانچه مدت یکهفته بهمین منوال داد عیش دادند گویا شیطان لعین درین مدت قلیل ازافغانستان فرار کرده باشد لاکن فلك کج رفتارازین عیش ونشاط رشگ میبرد عبرت میکشید ودر کینهٔ دیرینه می افزود وفرصت می جست خلاصه کلام چون یکهفته بهمین عیش ونشاط گذارش یافت واسباب خرمی باتمام رسید چون از امور عیش ونشاط تمام شدند وفارغ شدند بعدازان امرسرکارذوی الاقتدار جاری شد که مردم سپاه وفقرا وشاه وگدا وخورد وبزرگ واعزه واشراف بحضور ولی عهد رفته بیعت کنند و مبارکبادی نمایند وبخلعت‌های فاخره سرفراز شوند چنانچه ابتداز بزرگان قوم ووزیر ووکیل ومعتبران درباروبعدآن افسران سپاه وبعد فقرا از خورد وبزرگ یومیه بحضور ولی عهد میرفتند وبسرافرازی باز میگشتند وهرکس فرا خور احوال ورتبه خلعت‌های فاخره پوشیده درباره شاه زاده بلند اقبال دعاوثنا میکردند مدت چند یوم هرروزی پنج ساعت مامور شده بود که طایفه بطایفه قوم بقوم بحضور ولی عهد حاضر شده بیعت میکردند ودرمدت چندیوم جمیع مردم بیعت کردند وتمام شدند وشهرهای دیگرنیز بهمین رفتار حسب الامر بحضور حاکم رفتار کردند باقی نماند الا آنکه سردارمحمد یعقوب خان که ازابتدای ولی عهدی سردارعبدالرحمان خان باین امررضا نمیدادودر کدورت می افزود زیراکه خودرا فرزند بزرگ وناصد ار وصاحب اختیار میدانست وجانشینی پدررا مناسب بخود میدید ودرخلاوملا سخن میکرد وباك نمیداشت لاکن یومیه واقعات مذکور بحضور سرکار اقدس اشرف میرسید وسرکاروالا تحمل میکردویخاطر نمیگذراندند وصبر میکردند عاقبت سردار مذکور رادرخلوت طلب کرده نصیحت دادند وفرمودند که فرزندبزرگ وصاحب اختیار دولت خدادادشمامیباشدوازولی‌عهد اسمی است که بالای عبدالرحمان گذاشته شده آنهم باختیار مردم که جمیع اعزه واشراف ولایات باتفاق دست ماندند وبولی عهدی قبول کردند بازهم هرچند عبدالله جان ولی‌عهد باشد برادر کوچك میباشد وشمارا بخود بزرگ میداند تااینکه شماازامر پدر تجاوز نکنید وفرمان پدرجاپر ندارید لازم که خورسندی بندگان سرکار را خواهان بوده بامراقدس عمل کنید لاکن سردار محمد یعقوب خان را نسبت دا من گیر شد نتیجه خرابی پیش آمده بود نصیحت بوی قبیحت ظاهر میشد زیراکه تقدیر ازلی تبدیل نمیشود باید وشاید چیزوسنم که سرنوشت او باشد باید ببیند وسخن ناصح بوی تلخ معلوم شده وبرعکس آن عمل بد ارد .

فرد :

چون رفته به تقدیر دیگرگون نشود یکذره از انچه هست افزون نشود .

لهذا چون اسباب خرابی به سردار مذکور از تقدیرات ازل پیش آمده بود نصیحت تاثیر نمیکردوبجانب خرابی اراده میکرد چنانچه هرقدر بندگان سرکار وبزرگان دربار و معتمدان حضور وخدمتگاران فرد یك ودورنصیحت دادند سکوت میورزیدودر قبیحت خود می افزودبه عکس آن عمل میکرد اضافه بران درغیاب ازحضورسرکار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 370 of 468

شکایت میکرد و میگفت که عبدالله جان چه رتبه ومنزلت دارد و کدام شمشیر دلاوری وشجاعت جبلی باوی است که با من نیست که بندگان سرکار کودک را ولی عهد میکنند من که سالها زحمت کشیدم وجنگهای قوی کردم بضرب شمشیر دشمن را ذلیل وزبون نمودم چرا سزاوار ولیعهدی نباشم ورفته به عبدالله بیعت کنم بمرگ خود رضا میدهم وبیعت کردن را بخود رضا نمیدهم بهر حال بندگان سرکار یومیه از حرکت و گفتار وکردار سردار محمد یعقوب خان اطلاع داشتند از کمال بزرگی تحمل میکردند واظهار نمیکردند وامیدوار بودند که شاید اصبحت پذیرشود وبراه حق دعوت گردد اما سردار محمد یعقوب خان را که فلک کج رفتار گرفتار رحمت و در بدری دیده و بقسمت مذکور خرابی دولت و بربادی نام نشان کرده باید وشاید که چنین در بدری و گرسنگی و زحمت سفر را ببینند چگونه شخص فلک زده براه حق دعوت میشود تا تقدیرات ازلی را که بخرابی مذکور پیش آمده نه بیند و نکشد چنانچه استاد میفرماید:

رباعی

فضا شخصی است پنج انگشت دارد که خواهد برکسی منت گذارد
دو برچشمش نهد دو بر بنا گوش یکی برلب نهد گوید که خاموش

مختصر کلام سردار فلک زده روز بروز درکدورت میافزود وچاره کار حق را نمیدانست تا اینکه قرار را بخود مصمم کرد وجانب قندهار وهرات را اختیار نمود ودر رفتن را جزم کرده بانهک روز سرشته رفتن کرد وازحضور سرکار والا تبارسه روز رخصت طلب شده که در باغات چهاردهی که یکی دو فرسخ راه است دوسه روز باخاصان حضور رفته روز را به شب رسانده خوش گذران کرده شده اما بندگان سرکار دروقت رخصت کردن فرمودند که ازچنین سردار محمد یعقوب خان اراده فرار را مشاهده نمودم و خواستند که مانع شوند تقدیر مانع آمد ورخصت دادند سردار محمد یعقوب خان باتفاق یکصد سوار کم وزیاد که خدمتگاران رکابی داشت وقمك حلال میدانست وغم شریك بود به تماشای باغ روانه شدند لاکن غیر از دوسه خدمتگاران بزرگ دیگر خدمتگاران ازین امر آگاه نبودند تا اینکه درباغ ماموری رفته فرود آمدند وچای ونان تناول فرمودند وتاعصر همان روز درباغ بودند نماز عصر نماز خواندند بعنوان شکار ازباغ سوارشده مدتی اسپ راندند وسکوت بودند تا اینکه نماز شام وراه بسیار طی نمودند بعدازان از اسپ فرود آمده نماز راخواندند وبعد ازخواندن نماز دعا وفاتحه کردند در ثانی مدعای خود را آشکار کردند واظهار نمودند وامر کردند که شما خدمتگاران بر فتن ویاز گشتن مختارید هرکس نمیرفته باشد بندگان عالی به خورسندی مرخص فرمودم

یاغی شدن سردار محمد یعقوب خان و فراری نمودن به جانب قندهار و هرات و تصرف نمودن هرات از دست سردار فتح محمد خان و قتل سردار فتح محمد وسردار عبدالعزیز خان پسرش در هرات

لهذا بعد ازبیان سردار مذکو کمتر خدمتگاران در جادهٔ بیوفائی قدم زده برگشتند وباقی خدمتگاران به جان ودل قبول کرده سررا به خدمت یادار خود قدم ساختند ومردانه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 371 of 468

برکاب سردار عالی ایستادند وبخوشدلی به حضورش روانه شدند چنانچه دریکشب وبیکروزخودرا درحدود غزنی رسانیدند درآنوقت خداینظرخان وردك حاکم غزنی بود ازآمدن به جانب غزنین وحرکات سردار محمد یعقوب خان دانستند که از فرمان سرکار سربدر کرده بی‌امر پادشاه به این طرف قدم زده اند دروازه های شهر غزنین رابسته پیغام دادند که هرگاه به‌امر سرکار آمده باشید فرمان حضور به کار است که ملاحظه شود وغلام بقرارفرمان عمل بدارد والابراهی که پیش گرفته اید وارادهٔ که دارید بروید که غزنین گرفتن بسی دشوار است وبمثل غلام سرکار خداینظرخان جان‌فشان سرکار صاحب اختیار ملك است ازاین خیال باطل درگذرید که سود نمی بخشد سردار محمد یعقوب خان هرچند که از سخن های جگر شکاف وحرفهای زشت خداینظرخان سردارمذکور جگر شکاف شدوچون مار بخود پیچید وآتش غضب درنهادش درگرفت لاکن دست ستیزرا کوتاه دیده وازجانب کابل خوف کلی به‌خاطرداشت که مبادا ازکابل سوار رساله به‌جهت گرفتن برسد وکار دگرگون شود وعرصه تنگ شودحال که فرصت باقی است لاچار ترك غزنین گفته به‌جانب قندهار روانه شد اکنون سرکار امیرشیرعلی‌خان نماز خفتن اطلاع یافتندزیرا که ملا زمان سردار محمد یعقوب که ازخدمت سردار مذکور بازگشته بودند بحضور آمده حقیقت راعرضه داشت کردندچنانچه خاص وعام که درپارگاه سلطنت بودند شنیدند ودربارهٔ سردارمحمدیعقوب خان نفرین کردند وگفتند که شخص بخت برگشته راصیحت نیکونمیتواند کرد ودربارهٔ شخص فلك‌زده نصایح سودنمی بخشد خصوص نارضا مندی سرکارالبته که خداوند به‌غضب خود گرفتار میسازد بهر حال بندگان سرکار نیز دعای بد دربارهٔ سردار مذکور نموده دیگرواگذاشت . مگرگاه گاهی مرحمت میکردندکه خاتمه این حرکات موجب رسوائی وخجالت سردارمذکور خواهدشد بعدازآن به منشی حضور امر کردند که به غزنین وکلات وقندهار وفراه وهرات به‌صاحبتجا یارفرمان نوشته بفرستید وامر کنید که ملك‌های خودرااز دست بردزدورهزن اعنی سردار محمدیعقوب خان نگهدا ری کنید ومتوجه باشیدهرگاه سردارناخلف قزدیك به‌شهر ودیارشود دانسته باشید که باغی شده وازفرمان پدرکه ظل‌الله میباشدسرکشیده وازامر سرکار تجاوزنموده‌امر یست به‌شما یان که هرگاه حرکتی بیجا بدارد بضرب توپ وتفنگ‌دود ازنهادخود باغی وباغیان دیگر که حمله‌دارند برارید ونگذارید که قدم‌از قدم جانب شهرستان حرکت نمایند وعنقریب فرامرز خان سپاه‌سالار بادریای لشکربه‌شما یان میرسد وفلك‌زدهٔ بخت‌برگشته راازخاك افغانستان بدرکرده فراردشت‌ادبارمی‌دارد اکنون‌قبل ازین‌ازطلب نمودن فرامرزخان‌سپاه‌سالار درگذ ارشات نائب محمد علم‌خان‌ذکر شده بسو دکه‌در ترکستان باعث گردت نائب محمد علم‌خان وجرنیل‌داود شاخان رفته بعداز قضیه فرار سردارمحمد یعقوب‌خان ازترکستان طلب حضورشده درکابل استقامت داشت دراین‌وقت از حضور امرشدکه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 372 of 468

سررشتهٔ لشکرهارا بدرستی کرده که ازدنبال سردار محمد یعقوب‌خان فرستاده میشوند حال‌سپاه‌سالارمذکور رادرکابل به‌تهیهٔ لشکرکشی وسررشتهٔ لشکربکف ارید

چند کلمه ازسردار محمدیعقوب خان‌بشنو بد که‌چگونه بگردشات فلکی گرفتار است

لهذاچون سردارمحمد یعقوب‌خان ازغزنین‌نا امید شدوبه جانب قندهار باحال تباه وروز بدروانه‌شد طی‌مراحل‌مینمودند.وبه‌سر عت‌میر قنداما به خاطر داشتند که‌شاید غفلتاً خود رابه‌قندهار رسانیده شهررا تصرف دارندلاکن ازتقدیرات ازلی وگردشات فلکی وناراضامندی پدربیخبر ماندندکه بایدچندین زحمت های کلی‌و رنجش های بسیار وگر سنگی های شب وروزرا ملاحظه فرمایند تاقدر عافیت معلوم شود وبی امری پدر ظاهرگردد باری تااینکه نزدیك بکلات رسیدند هرچند درظاهر بیان‌کرد که‌درکلات عیال بزرگ سردار فتح‌محمدخان میباشد ورفتن بندگان عالی‌لازم نیست لاکن‌درباطن فکر کرد که‌کلات گرفتن دشوار است البته حکایت سردار محمد شریف خان کاکا پیش خواهد آمد با وجودیکه باالشکر وتوپ خانه آسوده خاطر آمده بودند عافیت‌چه‌نحویخجالت دست تهی بازگشته بی‌نیل‌مرام واردقندهار شدند بهتر آنست که‌ازین وادی پرآفت که‌سراسر خطراست بازگردیم وراجع بجانب قندهار شویم چنانچه ترك کلات گفته روانه قندهارشدند تااینکه بقلعه اعظم که‌یکمنزلی قندهار است‌رسیدند اتفاقا سه‌روز قبل چاپار کابل فرمان سرکاری را درقندهار رسانده بودند درآنوقت صفدرعلی خان حاکم بالاستقلال قندهار وفرمان فرمای آن دیار ازسپاه وفقرا بودند چنانچه درضبط فقرا وسپاه خیلی انضباط میکردند واز شاه وگدا بزرگ وکوچك افسرسپاه وبزرگان ملك بحضور حاکم مذکور نفس کشیده نمی‌توانستند . بهرحال سردار محمدیعقوب خان ازقلعه اعظم حرکت کرده درحدود ده‌خواجه بدلاوری فرود آمدند واسمی افسران قندهار خطفرستاده امر بفرمان برادری خود نمودند ووعده ووعیدهای بسیار درخط خود درج کردند چنانچه بسیاری افسران خطسردار مذکوررا منظور صفدرعلیخان نمودند چنانچه سردار محمدیعقوب خان درخط خود بجهة افسران سفارش نموده بود که‌هرگاه توانید وممکن باشد صفدر علیخان‌را باچند اشخاصیکه باوی رابطه دارند وبسته باشند محبوس فرمائید و فوراً بحضور بندگان عالی عریضه بدارید تاوارد شهرشده دشمن‌را برباد ودوستان‌را دلشاد گردانیم بهرحال چون‌خطوط رسمی افسران منظور صفدر علیخان گردید درجواب سردار محمدیعقوب‌خان نوشت که جناب شما ازکجا میرسید وارادہ کجا دارید وبامر کدام‌شخص وارد این‌حدود شده‌اید قبل ازین فرمان سرکار والابجهة اینغلام رسیده واز حقیقت حرکات شما کماحقه نوشته شده ازین خیال باطل وازین ارادهٔ ناصواب درگذرید وبراه‌حق دعوت شوید وبگفته فتنه‌انگیزان وسخن‌چینان خودرا فرار دشت‌اد یارنکنیدکه بجز از ندامت حاصلی‌نیست غلام ازطریقه خدمت‌گذاری دوکلمه عرض‌کردم باقی مختارید اضافه‌برآن قندهار بمثل سرکار امیرشیرعلیخان صاحب دارد وبمثل غلام‌فدوی صاحب سرشته ازینهم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 373 of 468

امیدوار نشوید و خیالات فاسد که بخاطر میگذرانید ازهمه آگاه واطلاع دارم دانسته باشید که سودی نمی‌بخشد وموجب خجالت میگردد لهذا این خط که بحضور سردار محمدیعقوب خان رسید ومطالعه نمود غضب آلوده وقیض ناك شده خودرا بدور شهرمحکم کرد وتوقف نمود وبرای بعضی اشخاص ازملکی وجنگی که می‌شناخت ورابطه داشت یومیه فرمان میفرستاد وترغیب فرمان برادری می‌نمود چنانچه درسه پلتن یکنفر برگد بود که قوم پادشاه گفته بسیار فخر می‌نمود ومباهات میکرد وکسی‌را بخود همسر نمیگرفت ودائم بدربار صفدرعلیخان هم برخلاف قاعده رفتار میکرد و درمجلس بی‌باکانه سخن میزد وباك نداشت لاکن صفدرعلیخان باوجود حکمرانی وانضباطه درسکوت می‌افزود وملاحظه میکرد که بهر طریقه ازاقوام پادشاه میباشد درین وقت بخط سردار محمدیعقوب خان فریب خورده ازدولت خداداد بندگان اقدس روگردان شده درجمله نمك‌حرامان قرار گرفت چنانچه سردار محمدیعقوب خان‌را ازخود وازسه پلتن خود امیدوارساخت وهرشب ازپلتن تعلق‌خود بولت بولك خوفیه می‌فرستاد وسردار مذکوررا بگرفتن قندهار امیدوار می‌نمود وسردار مزبور بگرفتن شهریقین کرده بود تااینکه بعدازچند روز این سخن افتاشد ومنظور صفدرعلیخان گردید وبحقیقت پیوست اضافه برآن ازحرکات برگد مذکورهم ظاهر میشد وقبل‌ازین هم صفدر علیخان گمان برشده بود ازآن که تحقیق شد صفدر علیخان بالای لشکرهای نظامی رفته حاضری گرفت وافواج برگد مذکوررا مکمل ندید جویاشد که باقیمانده افواج شما در کجاست برگد مذکور بعذر وتمسخر جواب داد که نمی‌دانم شاید فراری شده نزد سردار محمدیعقوب خان رفته باشد صفدرعلیخان درجواب برگد فرمود که شما چگونه افسر میباشید که ازفوج ماموری خود خبر ندارید وبازخواست نمی‌کنید وبحضورما دروغ نمیدهید نامبرده چون خودرا قوم پادشاه میدانست درجواب صفدرعلیخان که حاکم یا لاستقلال بود بحضور لشکر جواب های سخت گفت وبگفتگوهای غلیظ که خلاف قانون بود پیش‌آمد لهذا بعدازبیان های برگد تاب وطاقت برای صفدرعلیخان نمانده بحضور لشکر امرکرد که برگد مذکور را محبوس دارید لاکن برگد اینقدر فکر که محبوس شود بخاطر نداشت وخودرا زبردست وقوی میدانست خصوص مغرور بفوج خود بود رجوع بگفتگوکرد خواست که سخن کند فوراً امان نداده زنجیر بند کرده زندانی نمودند ومحبوس سخت ساختند وهمان زمان بجای مذکور کرنیل پلتن را برگد مقرر فرمودند اکنون سردار محمدیعقوب خان‌را بدور قندهار بگذارید - چندکلمه سخن ازحضور سرکار والا امیرشیرعلیخان شنوید - چون قبل ازین تحریر شده بود که قرامرز خان سپاه‌سالاررا ازترکستان بجهة قضیه سردار محمدیعقوب خان بحضور طلب فرموده بودند سالار مذکور که وارد کابل شد ازحضور امرشد که سردار محمدیعقوب خان بی‌فرمانی پدررا صواب دانسته فراری شده لازم که با لشکر مکمل وافواج فراوان باتفاق سردار محمداسلم خان وسردار محمدحسن‌خان ازدنبال سردار محمدیعقوب خان بروید سالار مذکور دربین یکهفته دوازده هزار لشکر مکمل اصابت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 374 of 468

ز حضور سرکار گذراند وبامر بندگان اقدس از دارالسلطنه شهر کابل باتفاق سردارمحمداسلم‌خان وسردار محمدحسن خان روانه‌شدند هرچند که‌سپه‌سالار سرداران مذکوررا دشمن دولت خداداد کماحقه میدانستند لاکن درین‌فرصت که‌خاطر بندگان اقدس ملال آگین بود درباب دشمنی شان عرضه داشت نکـــرده از دنبال ســـردار محمدیعقوب خان روانه شدند اماسپاه سالار شب‌وروز ازگزند سردار محمد اسلم خان ایمن نبوده خودرا ولشکریان‌را نگاه میداشت وبه‌تدبیر منزل و مراحل را طی کرده احتیاط میکرد زیرا که‌شب وروز ازسردار محمداسلم‌خان نتیجه های برخـــلاف راستی ظاهر میشد وفرامرز خان سپاه‌سالار درصبر وتحمل می‌افزود مگـــر احتیاط داری را ازدست نمیداد و متوجه جمیع امورات لشـــکریان می بود تا اینکه وارد کـلات شدند فرامـــرز خان سپاه‌سالار ازحدود کـــلات عـــریضه نصیحت‌آمیز و تصلـــی خـــاطـــر بجهـــة ســـردار محمـــد یعقوب فـــرستادنـــد و از هـــر رهگـــذر حکه شـــود خـــدمـــت گـــذاری و طـــریقـــه نمـــک خـــوارگـــی و جـــان فشـــانـــی بـــود درعریضه درج فرمودند اگرچه این عریضه مطابق خواهش سردار محمداسلم خان‌نبود وبرعکس آن عمل میکرد و سخن میزد وکـــوشش مینمود و درخرابی دولت خـــداداد میکوشیدند زیراکه باطن بد وطینت قلب داشت چنانچه ، استاد میفرمایند ـ

نیش عقرب نه‌ازپی کین است مقتضـــای طبیعتش ا ین ا ست

باری چون عنان‌اختیار درقبضهٔ اقتدار پرور دگار بود وسالار مذکور همیشه به تد بیر کارفرمودند ورفتار جهان داری را ازدست نمیداد ـ مصرع

با دوستان مروت با د شمنان مدا را

لاکن سردار محمد اسلم خان بی چاره جوئی بود وتحمل میکرد وفرصت می جست ودر کینه سالار می افزود زیرا در جمیع امورات لشکری را بدون صلاح وصوابدیدسردار مذکور سالارمیکردند ازان سبب که خودرا غلام وخیرخواه دولت میدانستند وسردار مذکوررا برخلاف آن ملاحظه می نمودند خصوص در اصلاح کار سردارمحمدیعقوبخان میکوشیدند از آنروی که اززمان خرد سالی پرورش داده به ثمر برآورده بـــودند رضا نمیدادند که بزحمت گرفتار باشد ویا بدولت خداداد ضرری برسد وشکستی پیدا شود بنا بران از درصلح سخن میکرد ودایم باصلاح میکوشید مختصرکلام هرگاه‌ازین گونه سخن‌دایم زده‌شوددفترها گنجایش نمی‌داردواز مطلب بازمی‌مانم لهذا چون عریضه سپاه سالار بحضور سردار محمد یعقوبخان در حـــدود قندهار رسید واز نظر گذراند چون بخت برگشته بود نصیحت های فرا مرز خان بحضور سردار مذکور قبیحت ظاهر شد وبرعکس آن عمل کرد ـ فرد

کسی‌را که تیره شود روزگار همه آن‌کند‌کش نیایدبکار

خلاصه کلام نتیجه روز گشتـــگی ایـــنکه شخص ناصح دشمن ، نصیحت قبیحت ، دوست دشمن و دشمن دوست ظاهر میشود ، چنا نچه همین روز گشتگی نصیحت سردار مذکور گردیده سخن ناصح تلخ ظاهر میگردد سخن مختصر سردار محمد یعقوبخان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 375 of 468

ازرسیدن لشکر کابل اطلاع یافتند ومدت دوماه درقندهار بامیدگرفتن شهر تأخیرشد وکاری از پیش نرفت بخود ملاحظه کردکه امروز یافردا لشکر کابل میرسد وگلوگیر میشود واحوال دیگر گون میگردد بعدازان نه دست‌ستیز ونه پای‌گریز پس همان بهتر که ترک قندهار گفته بجانب هرات که مردم شان خواهان ماست برویم راهسپار شویم چنانچه بطرف هرات روانه شد وجانب کرشك وفراه قدم فرسای دشت‌وبیابان گردیدند بهرحال چون سردار محمد یعقوبخان از حدود قندهار گذشت دروازه های شهر راباز کردند لاکن پلتن دروازه قـــافله که از ترس وبیم سردار محمد یعقوب‌خان بملاحظه اینکه فرزند پادشاه است شاید باصلاح آید والا بیك تاخت سوار رسالـــه وبهجوم یك پلتن یقین که دستگیر میگردید ویا ضایع میشد باری بعد ازکشودن دروازه هاازین طرف قرامرز خان سپاه سالار بادریای لشکر وارد قندهار شدند وبار گاه وسراپرده هارا درزیرکوه نگار برپا کردند روز دوم برگد نمك حرام را با دو افسر دیگر که مغرور جان نخود بودند وخودرا قوم پادشاه میگفتند ودر جاده نمك حرامی قدم زده بودند بحضور سپاه سالار حاضر نمودند بعد سالار ازبرگد مذکور سوال کردکه چرا خودرا بدنام وقماك حرام کرده ودرلشکر پادشاه شورش ونفاق انداختید نامبرده‌که روز گـــشته وبدبخت وقلك زده بود بهمان منوال کـه بحضور صفدر علیخان پیش آمده بود بهمان طریقه بحضور سالار بی‌باکانه سخن کرد وگستاخانه جواب گفت وباکی از گناه خود نکرد فوراً سپاه سالار باردلیان حضور امر کردندکه برگد قوم پادشاهرا با دو نفر رفیق مذکور سر تیزه پیچ کرده باسفل‌السافلین برسانند چنانچه اردلیان‌حضور ازجار طرف بـــزخم سرنیزه تمام بدن شانرا چون خانـــهٔ زنبور ساختند وخون چکان از قـــر د یك خیمه کشان‌کشان بدور انداختند تابهلاك رسیدند لاکن یکشب ویکروز بامر سالار نعش او شانرا در همان جا گذاشتند تا عبرت دیگران شود سپاه وفـــقرا بچشم عبرت ملاحظه بدا رند بدانند که دشمن نمك حرام را سزا اینست روز دوم امر بدفن کردند از وجود ناپاك شان جـــهان را پاك گردانیدند بعدازان یکهفتهٔ دیگر در قند هار استقامت فرموده جویای احوال سردار محمد یعقوبخان بودند خبررسید‌که جانب سیستان و بلوچستان رفـــته است لاکن هیچ معلـــوم و مشخص نیست کـــه ارادهٔ کجا دارد وبکدام جانب عازم وراه سپار است سپاه سالار بعدازیکهفته توقف قندهار حرکت فرما شده بتوکل خداوند بجانب کرشك روانه شدند چون وارد کرشك شدند حقیقت ظاهر شد و به تحقیق پیوست‌که سردار محمد یعقوبخان از راه سیستان بهزار زحمت ورنج والم بجانب هرات راه سپار است لاکن بطرف غـــوریان ارادهٔ دارند میخواهند که ازسرحد مشهد مقدس عازم غوریان وبعد ازصرف غوریان بجانب‌هرات حرکت فرمایند اما روزگار شان بخرابی رسیده ویراکندگی شان بدرجه اتم‌چـــه از رهگذر گرسنگی وچه ازباعث برهنگی بهلاك انجامیده‌اند باوجود آن همه خرابی شب وروز بجانب مقصد قدم فرسای دشت وبیابان میباشند فرا مرزخان از استماع این احوال معطلی نکرده منزل ومراحل طی فرمودند تا خودرا درحدود فـــراه رسانیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 376 of 468

وخیمه وبارگاه برپـا کردند وروزی چند استقامت نمودند چـون دران حین سردار فتح محمد خان فرمان فرمای هرات بودند هرچند که بسرکار والا برادر زاده‌شمرده میشدند اما ازجمیع فرزندان سرکار برتبه ومنزلت افضل بودند وخیلی بحضور سرکار عزیز ومحترم ومحبوب بودند ازهرات بجبهٔ سپاه سالار خط فرستادند واز ورودسردار محمد یعقوبخان آگاه گردانیدند .

«سواد نامه سردار فتح محمد خان ازهرات بجبهٔ فرامرزخان سپاه‌سالار»

جناب عظمت نشان سپاه سالار صاحب ممالک افغانستان را اطلاع داده میشود که جناب شما با لشکریان ظفر اثر از زمان که از حضور بابرا انور بندگـان سرکار خلد الله ملکه وسلطانه مامور ابتطرف شده اید تا حال که وارد فراه گردیده ظاهر است که چقدر زحمت کشیده و رنج سفر دیده اید اکنون خود را ولشکر ظفر را ازین پیش بزحمت کرفتار نکرده چندی در فراه توقف دارید وآسوده خاطر باشید وشنیده میشود که سردار محمد یعقوبخان از جانب سیستان در حـدود قاین رسیده میخواهد که درغوریان چاول زند وتصرف کند اما لشکرهای فراوان وخدمتگاران جان نثان حدیعد بهر شهر وقصبه وسرحدات مامور است چنانچه قبل ازورودسردار محمد یعقوب خان مکمل ومصلح کرده فرستاده شده تاازعهده سردار مذکور برایند ونگذارند که قدم ازقدم بجانب هرات حرکت کنند زیرا که بغیال هرات قدم فرسای دشت وبیابان است هرگاه بهمین خیال خام واراده فاسد بجانب هرات روانه شود از درگاه خداوند امید وارم که سزای بدکرداری اوراکه درحضور پدر بی فرمانی نموده باندك فوج دریاموج در کنارش داده فرار دشت ادبار بدارایم امیداست که ازآب هرات پلپ نرساندهرگاه جناب سالار صاحب بالشکرهای ظفر شکوه ازفراه مرحمت کرده بجانب سبزوار حرکت فرمایند بهتر است زیراکه فراه جای مناسب نیست وگرمی هوا بسیاردارد وسبزوار خوش آب وهوا میباشد ونزدیك بهرات است وازاحوالات همدیگر زودتر اطلاع میابیم والسلام لهذا چون فرمان سردار فتح محمدخان بحضور سالار رسید ومطالعه شددرجواب سردار فتح محمدخان عریضه فرستادند مضمون عریضه سپاه سالاردرجواب فرمان سردار فتح محمدخان جناب شاهزاده بلند اقبال را دعاگویم معروض میدارد که بنده پرور و غلام که از حضور سرکار غازی این ولا شده‌ام امر سرکار است که ازدنبال سردار محمد یعقوبخان رفته نگذارم که درولایتهای بندگیان اقدس نقصانی برساند جناب شاهزاده والاجاه میفرمایند که ازحدود سبزوار حرکت نفرمایند صاحبا ازحقیقت رفتار وکردارسردار محمد یعقوبخان غلام کماحقه واقف میباشم که چقدر سرشور وخود رای میباشد خصوص در هرات که توقف کرده وبامردم رابطه کلی دارد ازان سبب غلام هرگاه عازم هرات شویم ازهر خصوص مطمئن خاطر میشویم والسلام لهذا چون خط سپاه‌سالار درهـرات بحضور سردار فتح محمدخان رسید وازنظر گذارش یافت ملال آگین شدند خصوص دوسه خدمتگار معتبر بحضور داشتند که خودرا نادرثانی در شمشیر وافلاطون اول در عقل وتدبیر میدانستند بدوزانوی ادب نشسته متفق‌الکلمه عرضه داشت کردند که فدا یت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 377 of 468

گردیم هرگاه سالار وارد هرات شدند اعتبار ازحضور بندگان عالی ساقط میشود امید داریم که ازعهده سردار محمدیعقوبخان باسانی برآمده نگذاریم که بخاك هرات داخل شود این شد که سردار فتح‌محمدخان جواب فرامرزخان سپاه سالاررا نفرستاد سکوت ورزید وبسرشته لشکرکشی شدند بعد ازان شش‌برق‌جرایرچی ویك‌رجمنت‌رساله مکمل ازشهر هرات درغوریان فرستادند که رفته غوریان رالگاهداری ومحافظت‌کنند وخود سردار فتح‌محمدخان متوجه هرات ولشکریان شدند تااینکه بعد ازچندیوم از غوریان عریضه رسید که سردار محمدیعقوبخان از حدود قاین حرکت‌کرده خودرادر خاك هرات داخل نموده لاکن چنان‌حال تباه واحوال خراب‌ازحرکات‌شماظاهرمیشود که گویا شبها وروزها باید گرسنگی کشیده بدرجه هلاکت رسیده باشندامانخیال دارند که درغوریان چپاول زنند وغوریان‌را تصرف‌دارندلاکن ازدرگاه‌خداوندامیدواریم که سردار مذکور باین آرزو نرسیده بی نیل مرام برگردد ودست تهی فرار دشت ادبار شود خلاصه از عریضه فرستادن حاکم غوریان سه روز گذشته سردارمحمدیعقوبخان خود را بالشکر پراگنده که عبارت ازدوصد نفرسوار وپیاده ارجل باشد بشهر غوریان رسانیده بجهة فرمان فرستاد وعده‌ووعیدهای بسیار درخط فرمان داخل نموده درپیعت خود ترغیب کردبعد ازان یکشب و یکروز انتظار جواب‌افسران‌غوریان بودند جوابی نیامد ومرادی حاصل نشد ازین رهگذر سردار عالی‌غضبناك‌شده‌باهمان سوار وپیاده خود که ازفاقگی بهلاکت رسیده از رفتار بازمانده بودند بجانب غوریان حمله ورشدندوچپاول زدند تردد بسیار کردند وجواب خودرا باتوپ‌وتفنگ‌شنیده‌باز گشتند وبحیرت فروماندند وناچار ترك غوریان کردند وجانب‌هرات راه سپار شدند.

اکنون‌شمه‌ازروئیدادحضورسردارفتح محمدخان تحریر نموده‌سر سخن باز کردیم سردار فتح محمدخان که صاحب سریر کلی هرات وفرمان فرمای آنولایت وصاحب اختیار آن مملکت بوده وافواج مکمل اسباب واشکر فراوان داشتند افضل‌ترآنکه شاهزادگی ومستی شباب وخاطر خواهی پادشاه باوی جمع آمده بودوشجاعت‌وسخاوت ذاتی درطینت داشت ازان سبب دایم مغرور ومقرربستی‌وعیش‌وعشرت میگذراند چنانچه بغیرازذات اقدس که پادشاه وپدر میدانست دیگر اشخاص را بهیچ‌نظرنداشت‌وبه‌پرکاه منظور نمی‌کردند اضافه بران عیش‌طلب بودند وپیشه شب وروز شان عیاشی بود وگرفتار عشرت وساز وسرور به همین منوال شب را بروزمی آوردندزیرا دوسه‌چهار خدمتگاران معتبر عیاش بحضور داشتند که گویا چهار رکن دولت وافلاطون عصر بودند چنانچه ترکستان ازدست همین اشخاص بدون جنگ وجدل برباد شد حال‌نوبت هرات است که باید وشاید بطریق ترکستان برباد فناشده بهرحال سردار عیش‌طلب بنابران ازملك وسپاه برخبر افتاده‌بازخواست‌نداشت‌لاکن‌درداد‌ودهش وانعام‌وبخشش بجز ازحاتم ثانی داشت وازهمه افضل درباره خدمتگار چنان انعام واحسان داشت که گویا سزاوارشان مذکور نبود مقصد درشاهزادگی وداد ودهش‌وانعام‌واحسان در خطه پاك افغانستان کسی بسردار مذکور همسری کرده نمیتوانست خصوص‌دربارهٔ خدمتگار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 378 of 468

چنان نوازش ومهربانی داشت که هیچ شاهزاده افغانستان بخدمتگار خود آنقدر نوازش نداشت وچنان انعام وبخشش بخدمتگار میکردکه از داده شخصی افزون بوده هرگاه ازبزرگان دربار که بامر سرکار مجلس نشین حضور بودند عرضه داشت میکردند که انعام موافق باندازه ورتبه شخص دادن خوب است بهردارعالی بدهبرسید وبرعکس آن عمل میکرد و بشخص عارض بد میگفت ومانع میشد . از عیش و عشرت دربالا ذکر مکرده شد که یک ساعت از زعیش وعشرت و جشن خسروی خالی نبودند وبیک لحظه عیش خودرا مقابل عالم برابر نمی کردند ازان سبب بودکه ازملك وسپاه بیخبر مانده بودند اما نه براثر اعتماد بسیار که دربارهٔ خدمتگار داشتند ملك وسپاه را بخدمتگار سپرده پی تحقیق نمیگشتند وسخن خدمتگار را باوجود کذب بودن راست وصدق مبدا نستند و بخاطر کسورت ازخدمتگار نمیرساندند گویاسخن خدمتگار بحضور اعالی صدق کلی بوده باوجود چندین خرابی ها که ازخدمتگار درملك وسپاه صادر میشد وچقدر که نفراه عرض وداد میکردند منظور حضور عالی نمیگردید اعیاناً هرگاه دیگر خدمتگار صادق بتحقیق رسانده ازخرابی ملك وسپاه عرضه داشت میکردند طبیعت سردار عالی مقدار آزرده میشد بلکه شخص عارض را مانع می گردید وفحش میداد چنانچه شخص ناصح بمرگ خود رضا میشد و از خجالت سکوت میورزید بعد ازان اشخاص بزرگان دیگر تکلم نمیکردند واز پیش وپس سخن نمی گفتند مختصر کلام هرگاه ازین گونه رفتار وکردار شاهزاده بلند اقبال را درقید تحریر وترقیم درآورم سال وماه میگذرد وختم نمیشود چنانچه یکسیاه خلعتی سردار مذکور را سنجش کردند سه من و نیم کلابانون مصارف لباس های خود شاهزادهٔ عالی شدکه تمامی آن بخدمتگاران حضور خلعت داده شده بود بهر حال بهتر آنست بدین وادی خطرناك که سراسر حکایت و شکایت است در گذشته رجوع بمطلب داریم لهذا سردار محمد یعقوب خان بعد از نا امیدی گرفتن غوریان که بدست نیاورد وناامید شد رجوع بجانب هرات کرده خود را در حدود هرات نزدیك رسانیدند بعدازان بهرگوشه وکنار تاخت کرده شب را بروز می آوردند ازین طرف سردار فتح محمد خان درمقابل سردار محمد یعقوب خان هشت عراده توپ قاطری وجاوی وچهار پلتن ویك رجمنت رساله وپنجصد سوار ولایت هرات که درتاخت و تاز مشهور عصر خود هستند بسرکردگی میرزا احمد جان پسر سرورخان اوائی که صاحب اختیار کل ممالك هرات از جانب سردار فتح خان بودند ووزیر اعظم شمرده میشدند بجنگ فرستادند اکنون محرر کتاب را طاقت نمانده سر سخن باز کرده هر چندکه از شهزادگی سردار فتح خان قبل سخن کرده شدکه شهزاده همت بلند وپادشاه زاده خود رای وخود پسند بودند دیگر حاجت تقریر نبود باری دل جوش زدکه دو سه کلمه بعرض برادران روحانی عرض کرده سر مطلب بازگردم بحضور سردار فتح محمد خان درشهر هرات بمثل سردار عبدالله خان ناصری مرد زیردست وشجعکهن سال ونامدار شجاع وصاحب تدبیر وحفیظ الله خان نائب سالار که چندین سال فوج پادشاه را سرشته میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 379 of 468

وخیلی شخص دانا ودلاور وصاحب شجاعت و عاقل و صاحب تدبیر اضافه برآن بزرگان دیگر که هریك صاحب نام ونشان بسیار بودند وسزاوار مقابل شدن با سردار محمدیعقوب خان بودند باید میفرستادند وصاحب اختیار جنگ میکردند آنهمه مردان کجا شدند که سزاوار جنگ نشدند ونوبت بمیرزا رسید سخن مشهور ومعروف است که مردمان کابل میگویند ده نفر میرزا ویکنفر همو مقابل است هرچند که خود مخرر کتاب هم میرزا میباشم لاکن ازسخن حق نباید گذشت مثلا میرزا کجا وصدای یکتوپ شنیدن کجاه تانوبت بجنگ وجدل چه رسد اکنون ای مخرر کتاب ازین هرزه گوئی وهرزه درائی چه حاصل بس کن چراکاه از آسمان وگیاه از ریسمان سخن ساز میکنی و قلم دوزبان را بفریاد می آید از اصل مقصد سخن ساز کن تا زودتر کتاب شاهان ختم شود ونام نیك حاصل آید خلاصه کلام لشکر های هرات را بسرکردگی میرزا احمد خان درمقابل شاهزاده بلندا قبال وپادشاهزاده افغانستان سردار محمدیعقوب خان بجنگ فرستادند اما شاعر میگوید .

مصرع : زهی شان وزهی شوکت زهی جاه - بهرحال سردار فتح محمد خان بسرکردگی لشکر اعنی میرزا احمدجان امر کردند که یکقدره ملاحظه دشمن را نکرده بمجردی که مقابل شدید جواب سردار محمد یعقوب خان را بضرب توپ وتفنگ بدرستی داده نگذارید که قدم خودرا نزدیك بهرات بگذارد جناب میرزا احمدجان بهمین اراده باهزاران شوکت وشان ازشهر هرات برآمده با لشکر مامـوری بجانب دشمن روانه شدند درمنزل اول فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپا کردند وسراپرده های مخمل وزردوزی زدند وافسر بزرگ جناب میرزا صاحب کلاه تکبر برسر در صـدر مجلس باهزار فخر ومباهات نشسته وافسران لشکرچون پروین بگردماه جمع آمده هریك بادیگری صحبت های برادرانه میفرمودند وهم افسر بزرگ بمنصب بزرگی تکیه زده بودند لاکن بزرگان حضورش کمتر سخن میکردند ودرین خوف ورجاء میگذراندند اما چگونه بزرگان وچه نحو افسران که هرکدام منصب نشین پادشاه وصاحب تکلم واشخاص صاحب کنکاش اضافه برآن جنگ دیده و جنگ آزموده الحال در حضور میرزا صاحب ازسخن بازمانده وقربشان کمتر ازسایر سپاهی ودرمجلس چون شخص بی جان نشسته اند لهذا ازین رفتار وازین کردار میرزا صاحب جمع افسران که هریك خودرا رکن سلطنت میدانستند طاقت نیاوردند اما چون منزل اول بود صبر کردند تا اینکه سه منزل طی کردند وحرکات جناب میرزا صاحب درخودرائی ومغروری یومیه افزون شد آخـر الامـر جـمله افسران عـریضه بـحضور سردار فتـح محمـد خـان فرستادند و جواب حاصل کردند به ینمو جب :

(فرمان سردار فتح محمدخان در جواب افسران وسرکردگان)

عالیجاها عزت نشانها عریضه شمایان از حضور گـذارش یافت لاکن نـگارش میباید که مقصد شمایان وچشم امید شمایان به بندگان عالی میرزا احمدجان که هم یکی

پادشاهان متاخر ۱۰۰ جلد عزیز احمد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 380 of 468

ازخدمتگاران بندگان عالی است فرمانفرماشمایان نمی باشدهرگاه امرعالی را بجاآورده سفر یکهفتگی را صبر وتحمل میکردید خورسندی عالی را خواسته بودید چون فریضه شمارسید ارجمندی برخوردار سردارعبدالعزیز خان پسرخودرا فرستادم که تسلی خاطر عزت نشانان گردد اما بازهم توقع خاطر بندگان عالی ازشمایان آنستکه فرمان عالی را جایز دانید وپنجروزه فروتنی ومتابعت میرزا احمدجان را ازامرعالی دانسته در خدمت ماموری ساعی باشید وباتفاق کوشش کنید تادشمن را ازمیان بردارید وخاطر بندگان عالی را خورسند سازیدوالسلام لهذا فرمان دیگر بجهة میرزا احمدخان فرستادند مضمون فرمان ، عالیحضرت میرزا احمدجان را آنستکه بندگان عالی شمارا ازخود وهوشیار وذکی وصاحب عقل دانسته مامور خدمت فرمودند و افسر و سرکرده لشکر نمودند وبزرگان فوج ومعتبران حضور که هریك شخص بزرگی بودند در متابعت شما ،مرکردند لازم که اندازه را دانسته بابزرگان مذکور متابعت و فروتنی مینمودید وخدمت را سرشته می نمودید تاسزاوار احسان می شدید هنوز یکمنزل نرفته حرکاتی نمودید که خودرا رسوا وپنجنفر بزرگان را دادخواه وعارض کردید وبندگان عالی را بدنام ساختید لاچار ارجمندی سردار عبدالعزیز جان بخواهش افسران فرستادم لازم که باجمع شان ازدرمهر ومحبت رفتار کرده باتفاق درخرابی دشمن کوشید تانیکنامی حاصل گردد فقط مختصرکلام چون سردار عبدالعزیز خان پسر سردارفتح محمد خان واردلشکرگاه شدند وفرمان سردار عالی را بافسران دادند افسران مذکور بنابرامر عالی درصبر وتحمل افزودند وطاقت کردند لاکن جناب میرزااحمدجان با وجودفرمان ونصیحت وفضیحت که درفرمان درج کرده بودند درتکبر افزوده حرکات خودرا درگجروی اضافه تر کردند چنانچه پسر یادارخودرا منظور نکرده بچوی نه خریدند .

فرد خوی بد درطبیعت که نشست نرود تابوقت مرگ از دست

بهرحال سخن بسیار ازینقرار رویداد هرگاه مجمل را شرح وار تحریردارم زمان کسهن وعمر طویل میخواهد وازمطلب بازمی مانیم باری تااینکه چهارمنزل از شهرهرات سفرکردند که ازآنطرف سردار محمدیعقوب خان ظاهرشد وباشکر پراگنده پریشان احوال مقابل لشکر هرات شدند لاکن باوجود پراگندگی دلاورانه پیش آمدندوخوف ازجان نکردند زیرا که ازجان دست شسته بودند ومرگ را از زندگی خود افضل میدانستند بهرحال لشکر هرات با هزار طمطراق بامر سرکرده او چاق تقابل شدند وجنگ پیوستند وگروفری کردند تخمیناً نیم ساعت گذشته بود که سردار محمدیعقوب خان دلیرانه باشکر هرات انداختند لاکن از سی سوار اضافه باسردار مذکور نبودند چون نزدیك بالشکر شدند لشکر هرات دست از جنگ کشیده سلام کردند و بدورش جمع آمدند بعد ازآن میرزا صاحب باتفاق سردار عبدالعزیز خان پسر سردار فتح محمد خان وپنجنفر افسر بزرگ جانب هرات روانه شدند تااینکه با دل شکسته وغم واندوه وخجالت زده داخل هرات شدند بحضور سردار فتح محمد خان رسیدند سلام کردند فردای آن بتدبیر قلعه بندی کمر استوار بستند وهمه اسباب قلعه بندی را مهیا

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 381 of 468

نمودند و بهـر دروازه شهر افسـران بزرگـ و خـد متگـارا ن های هوشیار مامـور فرمـودنـد وتـوپ های آتش فشان باسـوار وپیاده در بالای دروازه خانه و اطـراف قلعه مقـرر کـردند لاکـن قلعه بندی هـرات قاعـدهٔ دارد که حاکـم ولایت در وقت جنگـ بچهار سوی بازار استقامت میکنند و دولت بساری ازطلاونقره درنزد خود میگذارد وکدام جانب که مقدمه سخت پیش آمد دشمن از بیر و ن زور آورد حاکم باآواز بلند خدمتگار جنگیچی طلب میکند و میفرماید که هاهر مردی بمردی کمربسته میرود وکمك میرساند ومرد میدان میشودوچقدرمردم باوی همراه میشوند فی نفر پنج طلا انعام نقری داده میشود یاخودشخص افزون تری مرحمت میگردد خواه لشکری باشد یاغیرآن مقصد بهمین منوال قانون جنگ هرات است اما سردار فتح محمدخان دربغن بداه شهر رفته خیمه وخرگاه زده انتظار مقدمه شد عوض همان شخص شخیص فراری که ازمقدمه دشت رو گردان شده واپس بشهر آمده بوددرچهارسو مقرر شد واختیار انعام وبخشش بوی امر گردید بطریقکه بالا ذکر شد بهرحال مختصر کلام تااینکه سردار محمدیعقوبخان بهمرای لشکر سلامی باتمام بااطراف شهر رسیده وخیمه وبارگاه خدا دادگی برپا گردید بعدازان بچهٔ دوستان قدیمی و خدمتگاران صمیمی که دران شهر بودند چه افسروچه سپاهی فرمان فرستادوونیز باپزرگان و لایت قسر مسان امر بخدمتگزاری نمود وترغیب دولت خواهی کرد زیراکه جمله ازان وی بودند وشب وروز سردار مذکور را از خداوند میخواستند ودیگر بدوواسطه ازسردار فتح محمدخان آزرده خاطر بود تداول اینکه باالشکروسپاه کم رفتار بودندوگاه نشده بود که بالای لشکر رفته بزرگانه نوازش فرموده باشنددوم اینکه لشکرهرات کلیه خدمتگار قدیمی سردار محمدیعقوبخان بودند لازم که بمرحمت ومهربانی ودانه ریزی از خـود میکردند مقصد که ازین رهگذر قطعا ازباخبری بری بودند اضافه بران درینو قت که کار دشوار افتاد بوقلمونی پیش آمد پنجنفر بزرگان عرض کردند که روی دادهرات وخرابی لشکررا برای فراموز خان سپاه سالار پرسبزوار فرستاده سالار مذکور را بالشکرها از سبزوار بسرعت طلب کـنند سردار محمدیعقوبخان ازمغروری وسوءتدبیر وخود پسندی این حرف را قبول نکرده بلکه ازخود رائی ازورود سردارمحمدیعقوبخان اطلاعات خیر نقر ستادند مختصر کلام درمدت سه روز تمامی مردم سرکرده فوج وبزرگان ولایت که درون شهر بودند بحضور سردار محمدیعقوبخان عریضه فرستادند چنانچه روز سوم صبح وعده دادند وترغیب یورش کردند سردارمحمدیعقوبخان ازخوف لشکرسبزوار هر روز که تا خیر میشد گویا سالی بخود قیاس میکرد ازوعده دادن مردم شهر گویا مائده آسمانی و مزده غیبی پنداشته خورسند ومسرور گردید وامیدوار صبح صادق شد وتمام شبرا بدرگاه ایزدی بعذر وتضرع وزاری وگریه گذرانده فتح شهررامیخواست تااینکه شفق دمیدوآثارصبح پیداشد وروشنی ظاهرگشت بعدازان بامرسردارمحمدیعقوبخان از بسیرون شهر شورش در افتاد وآواز طوپ و تـفنـگ بر آمد واز دوجانب مقدمه برپاشد تا اینکه طلوع آفتاب لشکر بیرون دروازه های ماموری یورش بردند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 382 of 468

وجنگ پیوستندوبانداك گیرودار بدیوار قلعه خودرا رسانیدندوبه امداد لشکرقلعه که که زیان داده بودند بالای دیوار قلعه برآمدند واشکر شهر فراری شدند اضافه بران بزرگان شهر دروازه را باز کردند واشکر بیرون رجوع بشهر نمود نـد سـردار که اینچنین فرصت رااز خداوند میخواست ازدنبال لشکر خود بجالاکی داخل شهر گردیدندو لشکر خودرا ترغیب بجنگ نمودند سردار فتح محمدخان که دربدنهٔ شهرازدیك بدروازهٔ خیمه زده بودند درانجا استقامت داشتند ازدیدن این قضیه جان سوزآتش درکـا نون سینه اش شعله زدن گرفت فوراً مکمل شده باچند نفرخدمت گذارحضوروبعض بزرگان دربار بجانب سردار محمدیعقوبخان روانه شدند وباقبل شدمنگـار بجنگ د ر آمدند هنوز پسر دار محمدیعقوبخان نرسیده بودند که تیر ازشصت قضارهاشد ا عنی مترب گـلوله تفنـگ ازپادرافتاد وبزمین فروماند سردار عبدالعزیزخان پسرسردارمذکور بقصاص پدر درجنـگ درآمد یانداك تلاش بحضرر پدرجان درباخت وبعالم بـا قـی شتافت وبه بهشت جاودانی جاوید شد وجگر پدررا ازنامرادیکه بمراد نرسیده بودکباب کرد درهمان فرصت سردار محمدیعقوبخان که بشهر داخل شده بود دربالای بدنهٔ قلعه متوجه لشکر خود بودند که قضیه زخمی سردار فتح محمدوقتول شدن پسرش را شنیدند جهان روشن درنظرشان تاریك شده بورآ ازبدنه قلعه فرودآمدندخودرا بسردارفتح محمدخان رسانیدند واورا ازمیدان جنگ برداشته بداخل خیمه نمودندواشك حسرت از دیده جاری کردند وبخدمت سردار فتح محمدخان عذر تقصیر کردندسردار فتح محمد خـان ازغیرت هیچشمی سکوت ووزیدند وتکلم نکردند عاقبت ملاحظه کردندکه سردارمحمدیعقوبخان در تضرع می افزایند وفروتنی میکنند لاچار بیان کرد که تقدیر ازلی چنین رفته بود جای شکر است نه شکایت از درگاه خداوند شکرگذارم که بارزوی خود رسیدم وبخدمت سرکار والاتبار که هم پادشاه وپدر مهربان بود جان دادم وفرزند خود را فدای رکاب شان کردم ودر جاده نارضامندی بطرز دیگران قدم فزوم خلص کـلام بعد ازسا عتی جان بحق تسلیم کرد وقتی خبرسردار مذکور شهرت یافت لشکرهرات دست از جنگ کشیده بعنی بحضور سردارمحمدیعقوب خان آمده سلام کردند وبرخی باوطان خود رفته منزوی شدند بهر حال سلطنت هرات کماکـان بسردارمحمدیعقوب خان تعلق گرفت وفرمان فرای ولایت هری شد لاکن استاد میگوید ـ تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد ـ لهذا بعد از تصرف شدن شهر هرات ودفن سردار فتح محمد خان و پسرش سه روز بفاتحه داری سردار مذکور گرفتار شده بخوبی ودرستی وعزت تمام فا تحه گرفتند روز دیگر بر تخت دارائی برقرار گردیده از سپاه ونفرا بوعیه فوج فوج ا ز ملکی وجنگی بحضور آمده سلام میکردند ومبارك میگفتند وبسرافرازی مشرف میشدند لاکن سردارمحمدیعقوبخان باوجود فتح هراتوانیکه صاحب لشکر وکوز شد ند شبورو ز بخوف ورجا بوده تلاش میکردندکه زودتر سرشته ملك وسپاه بسته شود زیرا فراموزخان سپاه سالاردرکمین بودند ودر سبزوار که چندان مسافت تاهرات ندارد یادر پای لشکرآماده ومکمل شب را بروز می آوردند اکنون سردار محمدیعـ ب خان را درتخت هرات بر قرار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 383 of 468

بگذارید فصلی ازوقعات فراموزخان سپاه‌سالاردر سبزوار بشنوید لهذا قبل ازین درقید تحریر درآورده بود که‌سالار مذکور از قراه مراجعت کرده در سبزوار اسنقامت داشتند خصوص‌بامر سردار فتح‌محمدخان ازسبزوار حکم حرکت نداشتندسالارمذکور صاحب اختیار کلی‌بودند لاکن امرسردار فتح‌محمد خان‌راتجاوزنمیکردند ـ سبب آنکه بندگان سردار مذکور را ازفرزندان خودعزیز ترمی دانستند بنا باعث‌خواهش‌ومحبت سرکار فرمان سردار فتح‌محمد خان راجزوفرمان‌سرکار دانسته بامرشان‌عملی‌میکردند چنانچه درخصوص حرکت‌از سبزوار بجانب هرات سپاه سالار باصددلیل وبرهان عریضه کردند ورفتن هرات را ازجمله فرض عین‌درقید تحریر درآوردند لاکن‌سردار رای‌تصدیق نکردند وفرمان حرکت‌ندادند تاآنکه ازتقدیرات ازلی شد آنچه شد قصه‌کوتاه چون‌خبرجان‌سوز وواقعه غم‌اندوز اعنی‌قتل سردارفتح محمد خان و پسرش درسبزوار رسید ازین‌قضیه جان‌گداز فراموز خان‌سپاسالار چقدر که‌گنجایش داشت پراگنده شدوبدریا غم‌فرورفت ویاسوال‌پراختلال خودنمی‌دانست که‌چه باید کردوچگونه بوقلمونی پیش‌آمد زیراکه کلیه ملامتی این واقعه دامنگیر سالاربودویازخواست‌کردن پادشاه نیز عاید بسالار مذکور می‌شود که‌چراوارد هرات‌نشدید — وبیک‌فرمان سردار فتح‌محمدخان که‌خودرائی اورا میدانستید درسبزوار معطلی گردید هرگاه‌وارد هرات میشدید وموقع نازکرا بدلیل وبرهان‌دانسته سردار خودپسند میکردید ممکن بود که اینقدر پراگندگی نمی‌شد شاید که‌قتل وقتال پیش‌نمی آمد وهرات ازدست نمی رفت مختصر کلام بعدازان سپاه‌سالار بافسران لشکر امرکردند که‌شرط احتیاط بجاآرند وباطراف لشکرگزمه مقرردارند تاگزندی ازدشمن خودرای‌بلشکر ظفراثر نرسدفقرا روزی ازجانب گزمه خبررسید که‌سوار بسیاری ازلشکر هرات نزدیک به‌گزمه‌آمده ساعت‌بساعت خود رانشان میدهندوقصددست برد وخیال‌میدان داری دارند چه‌امراست اتفاقا درهمین فرصت افسران نظامی بحضور سالار حاضربودند فتح‌علی شاه خان که برگدر ساله‌وسرکرده سوار بودند باتفاق سه‌رجمنت‌رساله — مامور فرمودند که‌از دنبال سوار هرات رفته‌سرزنش دارید وسزادرکنارشان بدهید این‌بود که برگد مذکور وسردار خان کرنیل وشارخ خان‌کرنیل ودیگرافسران باتفاق سوارشده بجانب گزمه که‌سوار هراتی ترکتوتازی داشت‌روانه شدند لاکن‌سه‌نفر افسربزرگ در همان فرصت سرخوش بودند این‌سرخوشی باخودپسندی ومغروری جمع‌آمده بودچنانچه تاجمع شدن رساله معطل نکردند وبتاخت اسپ‌رفتندوامرکردندکه‌رساله بسرعت خودرا بر سانند تااینکه خودافسران بافدیلی سوارکه برکاب شان حاضربودند به نزدیک‌گزمه رسیدند وجویای —احوال دشمن‌شدند لاکن‌قاعده‌سوار هراتی‌دایم بمقدمه‌جنگ‌باگریز میدارند چنانچه ازدور خودرا نشان‌داده تابنزدیک افسران سبزوار رسیدند وجنگ‌درانداختند ومردانه جنگ پیوستند واندک‌کروفر کردند وفرارشدند امااین‌فرارشدن‌از روی‌تدبیر وسیاهی گری‌بود زیراکه درون جنگل سه هزار سوارمکمل‌آماده‌وتیار داشتند وینها ن کرده‌بودند این‌قلیل‌سوار که‌بعدازکروفر فراری‌شده‌درون‌جنگل‌رفتند وخود را بلشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 384 of 468

انبوه که پنهان بودند رسانیدند واماده وتیارآمدن دشمن بودند افسر ان کابل ازین حادثه بی‌اطلاع وازاحتیاط بی‌بهره وازشر ط سیاهی گری بی‌خبر وازدنبال سوار هراتی بتاخت تمام بدون فکروراندیشه وبدون تدبیر وتعمل خودرا درون جنگل زد ند افلا نیم ساعت توقف نکردندتا سوار رساله ازدنبال برسدچنانچه استادان فر موده اند ــ

هر که در کار ها شتا ب کند خانه عقل خو یش خرا ب کند

استادی دیگری میفر ما ید

چون نهال شتاب بنشا نی بر دهد میوهٔ پشیما نی

خلاصه مدعا ومختصر کلام برکاب افسران تخمیناً دوصد سوار بو دند چون دا خل جنگل شدند بقدرت کامله خداو ندی بمثال موروملخ ازچهار جانب سوار هرا تی باشمشیر وبیزه یورش آوردند وفتح‌علی شاه‌خان ودیگر افسران با قلیل سوار که همر اه دا شتند بمیان کرفتند وجنگ پیوستند وشورش انداختند ومقدمه کردند وزدوخو رد نمو د ند تخمیناً ازیك ساعت بیشترمقدمه مردانه کردند ودرمردی‌و مر د انگی سر مو ئی تقصیر نکردند تااینکه متنفسی ازافسر و سپاهی لشکر کابل باقی‌نماند وجمله بمردانگی‌وغیرت مقتول شدند چنانچه یکنفر باقی‌نماند که‌ازدرون جنگل خبربه لشکر گاه برساند بهرحال بعدازمقدمه جنگل وقتل لشکرسبزوار سوارهراتی دلیرانه ازجنگل برآمد ه خو د را بگرمه ولشکر پراکنده اعنی سوارساله زدندواز پیش برداشته تالشکرگاه شان فراری نمودند وچندین سوار دیگررا دربین دشت بقتل‌رسانید ند ثانی بازگشته بمنز لگاه‌خود آمدند وفتح‌نامه بحضورسردار فتح‌محمدخان فرستادند ورأس قاتلان‌را ازافسر وسپاهی بحضور سردار مذکور روانه نمودند وخودرا دربین جنگل باحتیاط تما م محافظت‌کرده امید وارفرمان بودندلاکن چون خبرقتل افسروسپاهی بحضور فرامرزخان سپا لا ر رسید از حد زیاد پریشان شده وکدورت دستداد وغمگین گشته وازغیظ بسیار بجهت سردار محمد یعقوب خان درشهر هرات عریضه فرستا د .

مضمون عر یضه سپاه سالار بحضور سردار محمد یعقو ب خان

تصدقت‌گردم خوب میدانید که غلام چگونه خدمتکارم وچه تحو یخبردولت خداداد میکوشم خصوص بخدمت شاهزاده بلند اقبال که اززمان‌خرد سالی تاحال بکدام‌درجه جا ن نثاری کرد ه خواهان ثبك نامی شا ن مبیا شم چنا نچه ا ظهر من الشمس ا ست از و قتی‌که از حضورسرکار با افواج خونخوارماموراین دیارباعث‌آن‌سرور سا لا ر مقرر شده‌ام تا حا ل هر گا ه اراده میکر د م بهر عناو ین کار ر ا به شاهز اد ۀ والاجاه سخت می‌گر فتم لاکن تعمل کر د م وسخت فکر فتم خصوص تسخیر هرات ور نه کجا ممکن بود که‌جناب شما سر بر آرای ولایت مذکور شوید امایاس خاطرکرد بهزار دلیل وبرهان‌در خدمات سرکار تاخیر کردم‌تاموجب خطروخرابی بجناب شما روی ندهد ودویم ازدرگاه خداوند امید وار بودم که شاید جناب شما براه حق دعوت شوید نشدید لاکن تعجب درآن است که‌سخن‌ناصح‌چرا بشما تاثیرنمی‌بخشد براه حق‌دعوت‌نمی‌شوید وراجع بعقل کامل‌خدا دادنمی گردید زمان‌خرد سالی گذشت وعین شباب است اضا فه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 385 of 468

بر آن درخدمت پدرو دولت افغانستان نام نیك داشتید بلکه بدولت های بیگانه به نیکه مشهور شده بودید چه بخت برگشتگی پیش آمد وچه نکبت دستداده که این قدر حرکت نامناسب که سزاوار کودکان ولایق طفلانی نبود ازجانب شما صادر شدومی شود اول حرکتی که ازشما صادرشد بی فرمانی پدر که ازاین قبیح ترنشکنه نیست زیرا بی فرمانی پدر بی امری پروردگاراست دوم حرکتی نمودید که بمثل سردار فتح محمدخان که ازهزار فرزند بحضور سردار افضل بودبا پسرش که انهم جگرگوشه اقدس والابودتردد وکوشش کردیدتا بقتل رسیدند هر چه که تقدیر ازلی بود لاکن درعالم ظاهری بدنامی بشماواصل شد ومردم زمانه واسطه قتل شان شمارامیدانند ازهمه بدتر که باعث قتل سردار مذکور غلام را بحضور سرکارچنان خجالت زده وبدنام کردید که امروزمرگ خودرا از زندگی بهتر میدانم سوم حرکتی ازشما پیداشد که این غلام را بحضور بندگان سکندر شان سرکار بدنام وتا قابل وشرمسار بقلم دادیدو زبان گویای غلام را بریدید وگنگ نمودید که دیگر بهیچ گونه شفاعت نتوانم وباعریضه عذرآمیز بعرض حضورشان فرستم چه لازم داشت که سه هزار سوار هراتی را بفوریت فرستادید تا بزرگان لشکرسرکار را بقتل رسانند با وجودی که صداقت غلام رادرباب خودمیدانستید حرکتی کردید که موجب خجالت این خدمتگار قدیمی و غلام صمیمی شد که گویا از زندگی به غلام مرگ افضل است بهرحال باوجود این قدر خدمات نامناسب که سراسرموجب رسوائی گردیده بازهم غلام ازطریق صداقت عرضه میدارم که ازانصاف نگذریدو بعمل کامل راجع شود ومتوجه کردار خودشویدو بعدازاین مصلحت خود را بخود مصلحت کنیدوخوب ملاحظه کنید که ازاین کردار ناهنجارغیر از بدنامی وخرابی دولت چه حاصل گردیدو بعداز این چه فائده خواهید دیدمگر ازکردار سردار محمداسمعیل خان که نارضامندی پدرداشت عبرت نمیگیرید که عاقبت چه نتیجه دید کدام نیکنامی حاصل کرد وبکدام مرتبه بزرگ رسید تا جناب شما بااین کردارنا صواب بمرتبه بزرگی ودولت وسلطنت برسیدویا بخیال خام سریرآرای هراتخواهی ماند اما از برای خدا باردیگر عرض میکنم که راجع بعقل خودشده بگفتار مردم زمانه که سراسر فریب وفتنه انگیزی است اعتماد نداریدو که دراین ایام وزمان شخص صادق وخدمتگار راصح القول چون عنقا نایاب است و هرکس بغیر جان خود میکوشد باوجود ان اگر نمك حلال باشد با زهم یکطرفش راجع به مطلب خوداست ای صاحب من تا چند بهوش نمی آئید ودولت که خدا داده ونیك نامی که حاصل کرده بودید برباد دادید وهنوز هم به آزارید روبدنامی خود میکوشید هر چند غلام گستاخانه عرضه داشت مبدارم لاکن خدمتگار وجان نثار وغلام فدوی میباشم خصوص بخدمت شاهزاده والا جاه که اززمان خرد سالی تاحال خدمتگار وخیرخواه میباشم لاچارم که بحقیقت وراستی سخن کنم وبحق عریضه بدارم شاید که موجب خیرت شود وجناب شاهزاده بلند اقبال ازین بدنامی نجات یافته براه حق دعوت شود والسلام . خلاصه کلام عریضه سپاه سالار بحضور سردار محمد یعقوب خان رسیدومطالعه نمود بعد ازان بحیرت فرو رفت ومتوجه احوال وکردارهای بد خودگردید ومتفکر ماند وبخود بدگفت وبکردار زشت خود خصوص مرگ سردار فتح محمدخان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 386 of 468

وپسرش نظر افکنده پشیمان شد وراه چاره را مسدود دید زیرا که سخن های سالار که از در جه مخالفت خارج بود تاثیر بخشید وخود رانفرین کرد لاکن از خجالت بسیار غریضه را بهیچ کس اظهار نکرد وپوشیده داشت واکنون سردار محمد یعقوب خان را د ر شهر هر ات بدرجه پشیمانی بگذارید چند سخن از بدطینتی سردار محمد اسلم خان وبرادر های مذکور بشنو ید . سردار محمد اسلم خان که برادر اندر سرکار ذوی الاقتدار گفته میشد لا کن شخص بد طینت وبدکردار وکج رفتار بود نفاق را دوست واتفاق را دشمن چنانچه دایم به نفاق میکوشید واز اتفاق دوری میجست لاکن بندگان سرکـــار که خدا جوی بودند با چندین خطا که از ایشان صادر شده بود پیرشت بدیشان خوب میدانستند نوازش میکردند وبرادر میگفتند ورفتار میکردند وسردار محمد حسین خان برادرش با کـــم حقابل وصاحب اختیار کل مهمات وخود سردار محمد اسلم خان اینقد ر مقرب حضور بودند حکه بادوازده هزار لشکر دنبال سردار محمد یعقوب خان فرزند خو د ما مور ومقرر فرمودند وباتفاق فراموزخان سپاه سالار روانه نمودند تا اینکه در سبز وار خیمه وبارگاه زده استقامت داشتند لاکن از مراجعت کابل تارسیدن سبزوار چندین نفاق اندیشی بنا کرد ند اما سپاه سالار در صبر نکنا می افزوده حمل میکر دند وبخا طر نمی گذ را ندند بهرحال هر گاه از نفاق سخن سر کنم انجام پذیر نیست چنانچه حافظ شیرازی فرموده مصرع- شرح این قصه دراز است بقران که میرس)

خلاصه کلام در ابتدای تخت نشستن بندگان سرکار در هرات شمه نوشته بودم از نفاق سردار مذکور هما ن کافی است لاکن سرکار والا را بیت پاک است هرکس بحضورشان کج رفتاری کند بجزای اعمال خود گرفتا رگردد چنانچه از ثبت اس سرکار سلطنت رفته دو باره بازامدو سردار محمد اسلم خان که دراول سلطنت خطا کرد سرکا رثبت صافی از گناه او گذشته دوباره مقرر بحضور ساخت اما فرموده شاعر است -

گذیم بعفو کسی را که با فتد سیاه ـــ به آب زمزم وکوثر سفید نتوان کرد

بهر حال سر سخن باز کردیم لهذا نفاق سردار محمد اسلم خان درسفر هرات شب وروز بود ودرخرابی دولت میکوشید ولحظهٔ آرام نبود و فرصت میجست ورفتار وکـــر دار فرامرزخان سپاه سالار که بخیر دولت بود وسراسر بخیر می کوشید لاکن بمـــز اج سردار محمد اسلم خان موافق ومطابق نبود ومدام کوشش داشت که شاید افسران لشکر را بدانه ریزی وابسته رفتار خود سازد و بسالار دشمن کـــند تاگوی مـــراد ازمیدان فتنه انگیزی وتدبیر نطق خود برباید اما افسران لشگر که نمک پـرو رده سرکار والا بـــودند وعـــزت یافته حضور سالار زیرا که سپاه سالار صاحب اختیار کـــل لشکر بودند با تمامی افسر ازخرد وبزرگ وجمیع سپاه چنان خلق خـــوش ورفتار بیکو داشتند که گویا پدر بودند وپسر را نوازش می کردند بنا بران بسخن سردار محمد اسلم خـان احدی از کوچك وبزرگ اعتنا نکردند وپیرو سخن سالار بودند شب وروز بخدمت ماموری خود میکوشیدند وامر سالار را فرمان سرکـار میدانستند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 387 of 468

از این رهگذر سردار محمداسلم خان دائم آزرده خاطر بود بهیچ تدبیر بخرابی دولت دست تصرف نمی‌یافت وشب وروز آغشته غم واندوه بودتااینکه درسیزواز قضیه‌قتل سردار فتح محمد خان راشنید بعد ازآن قوی دل شد ودلاورانه رجوع به تدبیر کرد وپنجنفر بزرگان حضور خودرا جمع کرده کنکاش کرد عافیت رای همه بقتل سپاه سالار قرار گرفت و به تدبیر قتل مذکور کمربستند وفراموز خان سالار رابخیمه خود طلب کرده بصحبت گرفتار سازند آخر مجلس رجوع بشطرنج بازی بدارند چون مجلس خلوت شود بسیاری‌از افسران مرخص گردند از خیمه‌سپاه سالار رابضرب گلوله تفنگ از پای درآوردند ومقتول سازند چنانچه بهمین‌خیال خام کار را سر شته کرد ند شبی سپاه‌سالار راباچند بزرگان لشکر درخیمه سردار محمداسلم‌خان طلب کردند وبهمان طریقه که تدبیر نموده بودند ازنجیر خیمه بضرب گلوله تفنگ از پای در آوردند وزخم کاری زدند وغوغادرانداختند از چهارجانب افسران لشکر که همه نمك پرورده سرکار صاحب طالع و اخلاص کیش فرامور خان سپاه سالار بود ند د ر خیمه سردار محمداسلم خان جمع آمدند وسالار خود را غرقه در خون د یدند لا کن هنوز نفسی باقی بود و رمقی در بدن داشت افسران بزرگ‌جویاشد ند که ساد نه چیست و این فتنه از کجابرخواست ومایه فساد کیست سپاه سالارگاهی بهوش واحظه‌بی‌هوش بودند وخون از زخم کاری چون فواره جاری بود و باوجود آن زخم کاری و احوال پریشان چون افسران را بدورخود جمع دیدند دو فقره سخن کردند فقره اول اینکه ای بزرگان لشکر تما می شما یان چون سپاه سالار خدمت‌گارو نمك‌خورسرکار میباشید اتفاق کنید ودولت خداداد سرکار رامحافظت دارید وسررشته‌داری لشکر را بدر ستی نمائید ورویداد را بحضور بندگان اقدس باتفاق عریضه بدارید — دوم سردار محمداسلم‌خان رابمهر برادر وخدمتگاران حضورش بوجه‌احسن‌نگاهدارید وشرط احتیاط در باره سردارمذکور بجا آرید که شخص بزرگ‌است وسرکاراقدس‌اشرف رابرادر میباشد باقی از افسروسپاهی‌شما رابخداوند سپردم لهذا ازگفتارسپاه‌سالارو افسران‌سپاه که هر یك چون اغلا طون‌عصرخوددرعقل‌وهوشیاری‌بودنداز اظهارسپاه‌سالار اصلی مدعا رادا نستند فورا سپه سالار رادرخیمه خود سالار بردندوچند نفرازافسران بزرگ‌درخیمه سردار محمداسلم خان ماندند وفورا یك‌پلتن مکمل راطلب کردند وزنجیر آو زده در دریای سردارمحمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان برادرش وچندخدمتگار بزرگ شان انداختند ودرخیمه لشکر یان برده محبوس نمودند وخیمه وبارگاموخزینه‌و دفینه مذکوررا ضبط فرمودند هرچند سردار محمداسلم خان‌جزع وفزع کردند وغوغاوفغان نمودند وتدبیر های‌نجات ازآنفد وغیربکار بردند ممکن‌نشد وبسکردار بدخود گرفتار گردید فرد .

توچاه‌کنده دردل‌که‌خلقی رادراندازی نمی‌ترسی ازآن روزی که‌خودرا درمیان‌بینی

مختصر کلام بعد از محبوس نمودن سردار محمد اسلم خان سه‌ساعت گذشته سپاه سالار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 388 of 468

برحمت حق پیوست و جهان فانی را بدرود کرد بعدازان نعش سپاه‌سالار را بـــه‌درستی‌وخوبی انجام داده بجانب هرات فرستا دند لهذا چون خبر قتل سالار در هرات رسید وسر دار محمدیعقوب‌خان آگـاه شد چون ماری‌که بر خود پیچد همچنان برخودپیچند وفغان از دل برداشت زیراکه سالاررا بمثل پدرمیدانست وسالار نیز سردار مذکور رافرزندوار پرورش میداد وخودرا در باخته سردارعالی نموده بود باری بعد از شنیدن قضیه مرگ سالار خبررسید که نعش سپاه‌سالاررا بجانب‌هرات فرستادنداز‌این‌باعث‌سردارمحمدیعقوب‌خان تسلی یافته خرسند شدند چنانچه رو زورود به‌شهر هرات جمع بزرگان و سرکردگـان ملـــکی وجنـــگی باستقبال نعش سپاه سالار برکـاب سردار محمد یعقوب خان برامده بجلو نعش داخل زیارت کارگاه شدند وبعزت تمام دفن کردند وسه روز فاتحه گرفتند وخودسردار عالی بحضور فاتحه مـــیگرفت و خیلی درباب سپاه‌سالارغمگین‌بودند‌اکنون سردارمحمد یعقوب خان رادرهرات بـــگذارید وچند کلمه‌از لشـــکر بزوار بشنوید .

درزمانی که‌نعش سپاه سالار رابجانب هرات فرستادند بعد ازان جمع‌افسران بیك جاجمع آمده مجلس کردند وکنکاش نمودندرای همه برین قرار گرفت که کریم بخش جرنیل که‌دراصلی‌هندوستانی است مگر بعد من سالار مخلص وخدمتـــگار‌بودسپاه‌سالار ازوی رضا مندی داشت نامبرده راافسر کنل قرار دهند وتافرمان کابل رسید ن‌امر ونهی اورا جایز دارند وهمه بفرمان مذکور عمل‌کنند چنانچه سرشته به‌همین منوال بسته‌شد بعد بمصلحت دید افسران سردار محمداسلم خان رامعه محمد حسن خان برادرش وچند خدمتـــگار معتبرش که داخل این‌حرکت بودند و قتل‌سالار رامصلحت‌دیده‌شریك خون‌شده بودند باغل‌وزنجیر ویابدترین ذلیلی که‌خدا وقد نصیب کس مکناد بمعرفت‌پنجاه سوار رساله ویـــکنفر افسر بزرگ بجانب دارالسلطنه کابل بحضور سرکارذوی‌الاقتدار فرستادند و بعدازان درسیز وار توقف‌کرده انتظار فرمان‌بودند وبقاعده‌وقانون‌نظام داری حرکت کرده‌باتفاق تمام شب‌را بروز می‌آوردنداکنون لشـــکر های‌نمك حلال سپزوار رادرکمك خدمتـــگاری‌درسپزوار به‌اتفاق‌ومردانـــگی بگذارید چندکلمه ازحضورسردار محمدیعقوب‌خـــان که‌درهرات توقف‌دارد‌شنوید لهذا سردارمحمدیعقوب‌خان چون ازفاتحه سپاه‌سالار فارغ‌شدند بعدازان متوجه‌احوال خود شده‌فـــکر کردومتفکر گردید وبکرداروزشت ورفتار قاصواب خود پشیمان گردید خصوص‌ازعریضه‌فرامرز خان سپاه‌سالار که‌از سپزوار قبل‌از قتل خود فرستاده بودوزشت وزیبا نصیحت‌نموده بـــود سردار مذکور بخاطر می‌آورد وخود راملامت میـــکرد ونفرین می‌نمود ونمی دانست که خاتمه‌این کـار قبیح وفعل زشت چه خواهد شد افضل که‌قتل سه‌شخص بزرگ سردار فتح محمده خان وسردار عبدالعزیزخان پسرش وخاتمه قتل سپاه سالار را مد نظر می آورد وبعقل نا تمام خود نفرین میـــکرد واندیشه بربادی دولت افغانستان وپریشـــانی حضور سرکاررافکر میکرد وعجب‌می‌ماند وراه‌چاره رامسدود مید ید واز راستـــی وخدمتـــکاری وجان فشانی سپاه‌سالار که اززمان کودکی تازمان کهن سالی بحضور اقدس دل سوزی داشت‌ودرجمیع دولت افغانستان درخدمتـــگاری ثانی‌نداشت ملاحظه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 389 of 468

می‌نمود وازسوءفعل وبعث برگشته گی خود غریق گرداب حیرت میگشت وبخودمیگفت که‌این چنین خدمتگذار پادشاه بربادشد ودو فرزندسرکار سردارفتح‌محمدخان وپدرش مقتول گشت احتمال دارد که‌یحیی‌سالار سردار محمد اسلم‌خان وبرادرانش وچند ی دیگر نیز بقتل برسند ظاهراست که باعث همین فعل زشت که ازمن صادر شده اینقدر شکست بدولت خداداد پیش آمده وچقدر دول سرکار تلفشده ظاهر وهویداست این همه‌خرابی ازفعل شیطان وکردار ناصواب من بظهوررسیده وبعدازین هرگاه‌چنین رفتار باشد یقین ازین بدتر خواهد شد وخرابی بکجاانجام خواهدیافت همان بهتر که از سرستیزه برخیزم وازین فعل زشت برگردم سردار محمدایوبخان راباپنجفر خدمتگار درهرات بگذارم وبدون خوف ورجا ازراه هزاره‌جات کوچ عازم حضور سرکار والاشوم وازکردار بد خودتوبه‌نمایم خواه ازحضورمهرظهور عفوفرمایندوتصدق سرخود گردانند وآزاد بدارند ویا بموجب سه‌شخص مقتولی قصاص الیه شرف من‌استنه اینکه بی‌فرمانی پدر ازین زیاد ازمن صادر شود و بغضب خداوند گرفتارایم خلاصه کلام‌همین اراده را تصدیق کردند وبهمین خیال کمربسته‌رفتن کابل رابخود جزم گردند و متمم رفتن شدند روزدیگر پنجفر خدمتگاران‌حضور رابحضور طلب کرده مشورت خواستند آنهامصلحت ندانستند وعرض کردند که‌بعد ازقتل سه‌نفر شخص بزرگ‌که هریک‌رکنی از سلطنت بودند وداغ بردل‌سرکار نهادند چگونه رفتن‌رابحضورمصلحت میدانیداضافه‌بران قتل سردارمحمد اسلم‌خان وبرادرانش بعد قطر اظهر من‌الشمس‌است که‌باید وشاید بقتل‌خواهند رسید امروز یقین داروغلامان قدوی که ازین رفتن بغیراز پشیمانی دیگر حاصلی‌نیست بهترانکه بزرضداپیرالهی قموده تن برضای خداوندی‌درداده وتوقف‌کنید تاخداوند چیزی که‌خواسته‌باشد بظهور میرساند ازینهم گذشته ماپنجفر غلامان قدوی که‌ترک نا موس‌داری کرده ازعیال واطفال وقوم وخویش دست برداشته‌امر شمارا جایزشمردیم‌وبخدمت‌حضور جان‌فداکردم‌یقین‌کند که سرکاروالانیز جناب‌شما را از ادکرد و بخشش نمود مانیز فلک زده چه خواهیم‌کرد لاچار باید که ترک وطن کرده فرار ازدشت اد یار شویم و بغیر ازین دیگر چاره نداریم اکنون جناب شاهزاده بلند اقبال که پادشاه زاده غلامان است مختارند چیزیکه بفکر غلامان رسیده عرضه داشت کردیم مضمر سخن‌سه روز فی مابین‌گفت وگوکردند امامردارعالی بحرف خدمتگاران عمل نکرده سردار محمدایوبخان را بجای خود در هرات حاکم گذاشتند و پنجفر خدمتگاران معتبر خودرا بخدمتگذاری سردار مذکور ترغیب وتعلیم کردند و سردار محمد ایوبخان نیز سفارش کردند که در باب پنجفر بزرگان که هریک چون رکن دولت و بازوی من است قیاس خدمتگار نکنید و بمثل پدر وبرادر بدانید و از گفته یا صواب شان تجاوز نکنید که این اشخاص فدائی‌ما وشما است وار خاطر بندگان‌ما از لغزش‌وناموس گذشته اند وجان خود رافدای بندگان ما کرده اند همه وقت‌بااینشان رفتار بزرگانه ودوستانه کنید گویا خورسند ی‌این هاخورسندی‌بندگان ماست وکدورت شان موجب کدورت ماست بهر حال چون از ترغیب سردارمحمد ایوبخان و پنجفر بزرگان در باد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 390 of 468

فارغ شدند فرمان دیگر بجهت سرکردگان لشکر سبزوار فرستاده از رفتن خود بدارالسلطنه کابل حضور سرکار اطلاعدهی نمودند و امر کردند که ازسبزوار حرکت نکنند وانتظار فرمان کابل باشید اینك بندگان ما از راه هزاره جات روانه کابل شدیم وبسرعت رفته خود را بقدمبوسی حضور سرکار میرسانیم تاخواست خداوند چه باشد بظهور خواهد رسید لهذا بعد از امور هرات وتسلی لشکر سبزوار در موعد سه روز خود را ازجمع مهمات ملکی وجنگی وامورات سلطنتی از جزوی و کلی فارغ ساخته روز چهارم از شهر هرات بجانب کابل حرکت فرماشده با قلیل خدمتگار از راه هزاره جات کوچا کوچ را طی شدند روز هفدهم وارد شهر کابل شدند لاکن از کمال غفلت وتدبیر بخدمت ولیعهد رفتند والتماس کردند و ولیعهد راواسطه عفو گناه خود کرده بحضور شهریارعدالت گستر وپادشاه رعیت پرور بندگان اقدس اشرف مشرف شدند وخودرا بقدم های مبارك سرکار انداخته عذر تقصیر ازگناه خود کردند بندگان اقدس که پادشاه جلیل الشان وپدر مهربان بود مهر پدری و واسطه نازك هم درمیان آمد که گویاولیعهد پناه برده بودند از جمیع کردار های قاصواب سردار مذکور گذشتند و تمامی گناهان شان را عفو کردند و توبه مذکور را قبول فرمودند مگرابندگان سرکار را اشك از چشم جاری شد وآه از دل براورد و سکوت ورزیدند بعد از زمانی فرمودند که حیف از سه جوان وشخص کهنسال که فراموزخان باشد بکردار زشت شما از بین رفت این سخن را بیان فرمودند واز حضور مرخص نمودند بعد سردارمحمد یعقوبخان — ولیعهد ازحضور سرکار برخواسته در منزل ولیعهد رفته آسوده نشستند وصحبتهای برادرانه ونوازش شاهانه و ملاطفت صادقانه نمودند خصوص سردار عبدالله خان باوجودولی عهدی چقدر که گنجایش داشت درباره سردارمحمد یعقوبخان صادقانه کوشیدند وصادقانه محبت ورزیدند وصادقانه صحبت نمودندوصادقانه صداقت پیش گرفتندوخود کوچك وسردارمحمدیعقوبخان را بزرگ دانستندودر عزت داری شان افزودند وخورسندی شان راخواهان شدند وکمال شفقت را درباره شان یادآور شدند چنانچه خیال سردار محمدیعقوبخان رادرحکومت هرات راغ وما پل دید ند با چند نفر بزرگان سرکاروالاتبار متفق شده بحضورسرکار بیزارعجزوانکسارا التماس بزرگان عارض شدند هر چند که رضای خاطر فیض مظاهر بندگان اقدس نبود از جبین سردار محمدیعقوب خان نقش خطا ملاحظه می فرمودند واززیر سرش فتنه کلی برپا می دیدند واصلا مایل برفتن سردارمذکور نبودند ومی خواستند که ازحضور کنارهنشوند خصوص که آب وهوای هرات راتجربه نموده دایم شکایت می کردند که فسادانگیز است وهر شخص که برتخت هرات صاحب سلطنت شود از جاده خود تجاوز میکند وهوای پادشاهی برسرش می افتدوخودرا صاحب سریروصاحب سلطنت می پندارد ازین روی برفتن سردارمحمدیعقوب خان رضانمی دادند لاکن درین وقت که سردار عبدالله خان ولیعهدوبزرگان دربار اتفاق کرده بحضور سرکارشهریار کشور گشای خطابخش عرضه داشت کردند باخطا های کلی که ازسردار محمدیعقوب خان صادرشده بود وخطای که ازچنین سردارمذکور مشاهده میرفت

۰۰۰۱ یادد
مناخر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 391 of 468

بنابر ملاحظه ولیعهد وبزرگان دیگر واسطه شدن شان قبول کردند واجازه دادند اما بزبان مبارك جاری فرمودند که ای اشخاص هوای هرات فساد انگیز است و همه شمایان میدانید اضافه بران از حین سردار محمدیعقوب خان سراسر خطاوسراسر شورش مشاهده مینمایم ممکن است که بعدازورود هرات باردیگر از جاده فرمان برداری تخلف ورزد وبرخلاف امرسرکار حرکت کرده شمایان رابحضور فیض ظهور شرمنده وخجالت زده بدارد وامروز این سخن امریست که بندگان سرکار بیاد گار در اول مرحله شمایان فرمودم تاخاتمه آن بشمایان که شامن وواسطه مذکور میباشیدوالتماس میدارید ظاهر گردد وپشیمان گردید وصودنه بخشد قصه کوتاه از حضور سرکار بهمه شرایط سردار محمدیعقوب خان را مرخص هرات فرمودند .

شرط اول فرمان برداری سردار عبدالله جان وایمید شریط دوم اشخاص فتنه انگیز حضور خودرادر کابل بحضورسرکار بفرستند شرایط سوم ارسال ومرسول ورویداد ولایت بی کم وکاست عریضه نموده باعث فرمان برداری مقرر ومتوالی بحضور بندگان اقدس بفرستند چنانچه بهمین سه شرایط سردار محمدیعقوب خان قبول داشته بخدمتهای فاخره سرافراز گردیدوروانه هرات شد ودرتخت سلطنت هرات نزول اجلال فرمود بعداز چندی بغیر ازسه شخص خدمتگار بزرگ دیگر خدمتگاران حضورخود را که همه فدائی بودند درکابل بحضور بندگان اقدس فرستاد لاکن ازفرستادن خدمتگاران حضورجمیع مردم از سردار مذکور دل شکسته شدندوامیدواری شان بناامیدی مبدل گردید واعتباری بسردار مزبور باقی نماند که بعدازین بحرفشان مردم عمل دارند. اکنون سردار محمدیعقوب خان رادر هرات بسلطنت بگذارید چند کلمه ازسردار محمداسلم خان وبرادرانش شنوید که سانحه قریب وقضیه بزرگ که ازقضیه سیاه سالار بزرگتر در کابل دستداده بواسطه سردار محمدحسین خان که حاکم کابل است درقید تحریر باید درآورد. لهذا قبل ازین محبوس شدن واز سیزوار کابل فرستادن سردار محمداسلم خان تحریر نموده بودم باز هنوز سردار محمداسلم خان وبرادرش سردار محمد حسین خان بادیگر اشخاص محبوس در کابل نرسیده بودند که قضیه بزرگتر از قضیه سیاه سالار در کابل دست داد و بروی کار آمد و بروز کرد که قضیه قتل سردار فتح محمدخان و سپه سالار در نزد این قضیه گوئی هیچ اعتباری نداشت مصدقات این مقال و شرح این قضیه جان سوز آنکه فی مابین سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسین خان برادرش که حاکم کابل و بحضور سرکار با کمال اعتبار و عین اعتماد و با عزت تمام بود چنان تدبیروقرار داد شده بود که باید در یك تاریخ سر کار والا در کابل و فرامورخان سپاه سالار را در لشکر گاه بقتل برسانند البته بهمین تدابیر قوت سلطنت بنام نامی بندگان ما زده خواهد شد چنانچه تدبیر قتل سپاه سالار را در سیزوار قبل در قید تحریر دراورده بودم لاکن قتل سرکار عدالت گستر خدا خورا بدینگونه انجام داده بودند که سرکار ظل الله را در دیوان خانه خود مهمان فرمایند زیراکه مهمان خانه مذکور که زیرزمینی داشت و مهمانی را تاخیر گرده بشب برسانند وزیر زمینی را از

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 392 of 468

دیه های بارود وکنده های سنگ ونخته های نمك که قاعده نقب است پرسازند و دهن زیر زمینی راقیر بزند ومستحکم کنندوفلیته نقب را ازخانه کناره کـه کمان عکس نباشد برانند ودر موعد مقرری اتش بدهند وخود را دور دارند تاهمکار اقدس را باچند نفراز خدمتگار حضور شان تلف سازند لاکن ازفرموده استاد بیخبرما ندند .

فرد

چراغی راکه ایزد برفروزد هرانکس پف کند ریشش بسوزد

ودیگر شاعر میفرماید

باخدا داد گان ستیزه مکن که خداداده راخداداده است

بهرحال بقرار یکه تحریرشد وبالاذکر گردید جمع تدبیر های خود را انجام داده بودند اماتدبیر شان درباره سپاه سالار موافق امدنا مقبول گردند زیرا که تقدیر ازلی رفته بود درباره سرکارکه ظل اله وثبت بخیرو خداجوی بودند وبادوست و دشمن رفتار خوبی می نمودند وباخلق خدامروت ومواسامیکردند تدبیرشان برعکس افتادوبه گرداری شان را جمع بخود شان گردید .

شاعر میگوید

شعر

متم که روی دلم در شکست کار خود است وگرنه گبر و مسلمان رواج می طلبند

وشاعر دیگری میفرماید .

شعر

هرانش که دست قضا برفروخت همه فکرو تدبیر ها را بسوخت

مختصر کسلام در همان موعد مقرری کـه بایدشب مذکور بوعده های خود وفا کنند سردار محمد حسین خان کـه — بسیار بحضور سرکارمعتبر و خواستکار بود تدبندگان اقدس راتکلیف مهمانی کرد زیرا که قبلا عرضه داشت کرده وعده ووعید نموده بودند سرکار اشرف بناباعث محبت وخاطر خواهی قبول فرمودند که بعد از نماز پیشن سرکار — دوی الاقتداردر همان عمارت پرفتور تشریف فرماشوند هنوز بندگان اشرف ظل اله در حرم سرای تشریف داشتند که کنیزی از حرم سرای سردار محمدحسین خان داخل حضور شد وقضیه نقب زدن وپرکردن را عرضه داشت نمود روز برگشته رفت که مبادادشمن واقف شود ضرر نرسانند بندگان اقدس ازشنیدن این واقعه متفکر شدند وبحیرت فرورفتندوچون مار برخود پیچیدند وبفکر ماندند وبه شبهه وشك افتادند لاکـن تحمل کردند و بـکس اظهار نکرده از حرم سرای به یوان خانه تشریف بـردند و بـرتخت طـالـع و اقبال بـر نشستند اما پـریشان احوال وملال آگین درین وقت پنجنفر خدمتگار خاص که دایم مامور حضور بودند حاضر آمدند وسرکار والارا پریشان دیدند دراندیشه افتادند که صدراعظم که بزرگ وزرا وبزرگترین خدمتگاران بودند از جای برخواسته دست باادب عرضه داشت نمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 393 of 468

وسبب کدورترا ازحضور فیض ظهورالا خواهش کردند لهذا هنوزبندگان شهریاری سخن نارسوده بودند که یك عریضه مختصر بی نام و نشان بحضور بندگان اقدس رسید شرح همان قضیه‌را حکه کنیز درحرمسرای بعرض اقدس رسانده‌بود تقریر کرده بود داخل عریضه نموده بود بعدازآن سرکار والاتبار آمدن کنیزرا در حرم سرای بصدراعظم ودیگران بخلوت مرحمت فرمودند در همین فرصت سردار محمدحسین خان بحضور انور رسید وتکلیف مهمانیرا عرضه‌داشت نمود بندگان سرکار ازروی‌تدبیر خودرا ناخوش قرار دادند ووعده‌را بروز دیگر موقوف فرمودند لاکن ازکدورت بسیار طبیعت سرکار کشاده نمی‌شد وباندیشه دور و دراز افتاده لحظه به لحظه مزاج سرکار دیگرگون می‌شد وغضب بروی‌مستولی می‌شد اماازکمال بزرگی صبرمینمودند وعاقبت متوجه تحقیق شدند ومردمان فهیم‌وتیکنه رس‌ورموزفهم بجهة کـه‌تحقیق مقرر نمودند باوجود آن یقین سرکار اقدس خاص بود زیرا که دایم عریضه فراموز خان سپاه‌سالار ازسردارمحمداسلم‌خان شکایت‌فرستاد درمطاوی‌آن ازسردارمحمدحسین‌خان عریضه میگردند که برادر محمداسلم‌خان نامیده می‌شد اما بندگان سرکار بزرگانه درصدد می‌افزودند وقضارا ازین قضیه هفت‌روز گذشته بود که‌عریضه افسران سیزوار رسید وخبر قتل سپاه سالار در عریضه درج بود بمجردیکه‌عرضه از حضور بندگان اقدس گذارش یافت آتش غضب‌درکانون دلش شعله‌زدن گرفت وطاقت طاق‌شد وصبر وتحمل بوجود مبارك باقی نماند وفوراً سردار محمدحسن خان رابحضور طلب کرده عریضه افسران سبزواررا نشان‌داد سردار محمدحسین انکار کردند وعرض‌نمودند که‌غلام در کابل بحضور بندگان اقدس میباشم ازین قضیه آگاه نیستم بندگان اقدس‌امر فرمودند که‌سردار محمدحسین وبرادر کوچك‌شان محمدقاسم‌خان‌را محبوس دارند وچند خدمتگاران حضور را بادوکمپنی پلتن کـه عبارت ازدوصد نفر باشد درجای سردار محمدحسین خان امر کردند که رفته زیر زمینی عمارت‌را بچشم‌سر دید تحقیق کنند وحقیقت صدق وکذب‌را ظاهر کرده اصل مدعارا بحضور آمده عرض‌داشت کنند چنانچه فرداظاهر گشتند که‌اززیرزمینی دیوالخانه کـه بندگان سرکار را درآنجا مهمان میکردند دریچه‌های بارود وملك ونخته های سنگ برآمد وظاهر شد که سردار محمداسلم‌خان وسردار محمدحسین‌خان بهمین گه‌شکست کاریاشـد کمربسته بودند بعد بامر سرکار محمدحسین خان را در منزل مذکور باغل وزنجیر بـرده تفنگ واسباب آنرا نشان دادند وگناه کبیره‌را بذمه مذکور گذاشتند ومحبوس ساخت که سراسر زجر وزحمت بود نمودند بعدازآن دیگرجای مکروفریب پادشاهان باقی‌نماند که‌بعد ازین نیرنگ تازه بکار آرند بعدبامر سرکار جمیع دولت واثاثه واسباب زندگی از جزوی وکلی سردار محمداسلم خان و سردار محمد حسین خان و برادر دیگرش‌را ضبط کرده هیچ ودیناری باقی نماند وقتل شان‌را موقوف به آمدن سردار محمداسلم‌خان ودیگـران ماندند تااینکه بعدازچند روز سـردار محمداسلم خان ودیگران‌را باغل وزنجیر محبوس وارد کابل آوردند و در زیـر زمینی عمارات باغ دست وپای وگردن بزنجیر بسته درقید وبند محبوس فرمودند وازحضور امر فرمـودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 394 of 468

که در یکشب و یکروز دوتان مقرر باشد بعداز آن موقوف و بعداز این کسی را نزدیک باوشان نمانند ومانع شوند که پیرامون شان نگردند وزجر وزحمت شان را یومیه بیشتر کشند تاسزای بدکرداری خودرا ملاحظه بدارند چنانچه یکهفته بهمین کردار بگذشت بودند وبعدازموعد فوق حکم بقتلشان جاری شد وامرشد که بطناب خفه کرده بقتل برسانند بنابامر سرکار جلادان وارد باغ شدند سردار محمد قاسم خان که کوچکترین برادران بودند وازاول مجوسی تاهمان وقت که جلادان داخل باغ شدند یاسردار محمداسلم خان گفتوگومیداشت ولحظه بلحظه عرهای اورا یک یک میشمرد ویاد میداد درهمین فرصت عریضه از بیگناهی خود بحضور سردار والا نوشته داشت بالتماس بسیار ووعده ووعید های بیشمار بحرفت یکنفر پیره دار بحضور بندگان سرکار فرستادند چون درمرکز مذکور فرصت باقی بود .

فرد

از مرگ مندیش وغم رزق مخور کین هردوبوقت خویش ناچار رسد

چنانچه اجل دامنگیر سردار مذکور نشده بود و درمرکز مهلت داشت عریضه مذکور بحضورشاه عدالت پرور منظورشد لاکن باشرایطیکه خود سردار محمدقاسم خان عرضه برادر کذاب نمک حرامرا که باوجود نوازش پادشاه درجاده نمک حرامان قدم زده اند وگناه بزرگی نموده اند باتفاق جلادان بقتل برسانند بعدازآن ازگناه مذکور گذشته میشود سردار محمدقاسم خان که مهمات خودرا راجع بحیات دید عرض کرد .

فرد

برین مژده که جان قاسم رواست که این مژده آسایش جان ماست

مختصر کلام چون سردار محمدقاسم خان جلاد برادران شده اول دیگران را یکایک بواسطه ریسمان که خود مذکور بگردن هرکدام بدست خود میانداخت وفشار میدادند اهلاک میشدند ومقابل کردار زشت وفعل قبیح که از اوشان صادر شده بود بجزای اعمال خود رسیدند چون نوبت به سردار محمداسلم خان رسید و مدعا نظر قتل برادر را دید بعدسردار محمدقاسم خان نزدیک آمده بیان فرمود که باوجود خوردسالی بارها میگفتم که سرکار اقدس باشما پدری میکنند و بزرگی بکار برده شمارا بدرجه عزت و بزرگی رسانده شما درمقابل احسان سرکار بدی میکنید وشب وروز کمر بخرابی بندگان سرکار بسته اید بندگان اقدس خداجوی و پروردگار عالم حق المبین است البته حق بمرکز خود قرار میگیرد .

فرد

چراغی را که ایزد برفروزد هرانکس پف کند ریشش بسوزد

جناب شما که بزرگ برادران بودید مرا کودک میگفتید ونادان میشمردید اکنون خود را چگونه می بینید باز هم کمر بسلطنت می بندید و مرا فاش می دیدید امروز چه نحو بکیفر اعمال خود گرفتار آمدید این جزای دنیا است

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 395 of 468

ا لبته جزای عقبی باقی است بعد از آن طناب بگردن سردار مذکور انداختند لاکن بدرجه سردار محمد اسلم خان مات و مبهوت مانده بود کـه اصلا در جواب سردار محمد قاسم خان برابر کوچك تکلم کرده نتوانست این بود که طناب را بمعرفت جلا دان بقوت فشار دادند تا جان پلیدش از بدن ناپاکش بدر آمد وخلقی از کید ووسوسهٔ مذکور خلاصی یافت الاچند اشخاصی که باوی متفق بودند از دنبال سردار محمد اسلم خان رفته هم سفر شدند شاعر میگوید :

شعر —

توچاهی کنده‌ای در دل که خلقی را در اندازی نمی ترسی از آن روزی که خود را درمیان بینی

شعر

دهقان سالخورده چه خو گفت با پسر ❁ کی نور چشم من بجز از کشته ندروی

باری چون قصه محمد اسلم خان باتمام رسید وخلقی ازشراو نجات یافتند وخود سردار بد طینت بکیفر اعمال خودرسید چنانچه کرد هرچیزی که کرد دید انچیزی که دید، بهر حال چون خاطر بندگان اقدس شب وروز بجانب لشکر سبزوار نگران بودند و در ین وقت که سردار محمد اسلم خان ودیگران بقتل رسیدند بعد از آن خواستند که سرکردهٔ بزرگ بجانب سبزوار بفرستند جرنیل داؤد شاه خان که شرح رویداد عزل شدن او را از ترکستان از منصب جرنیل سابق تحریر نموده بودم که در کابل بهمان معزولی بسر میبرد تا اینکه قضیه قتل فراموز خان سپاه سالار درسبزوار واردست داد ولشکر سبزوار بدون افسر مانده داود شاخان جرنیل ازحضور فیض ظهور پادشاه قوی شوکت بمنصب نائب سالاری سرافراز شده ماموز سبزوار گردید وامر شد که بلشکر سبزوار سه ماهه تنخواه وسه ماهه انعام بدهند وبه تمامی افسران نشان بهادری مطابق بمنصب داده فرمان رضامندی سرکار را بحضور کل لشکر ظفر اثر بخوانند بعد از آن در باره بندگان اقدس از جمیع لشکر دعا بگیرند وبعد از فارغ شدن تنخواه وانعام بخورسندی وخاطر جمعی از سبزوار حرکت فرموده منزل ومراحل طی کرده عازم دارالسلطنه کابل شوید

باری حسب الامر جهان مطاع جرنیل داؤد شاه خان کـه بمنصب نائب سالاری سرفراز گردید مروانهٔ سفر خیریت اثر سبزوار گردید تا اینکه واردسبزوار گردید وجمیع لشکر مردانه استقبال کرده نائب سالار را داخل لشکرگاه نمودند روز سوم تمامی افواج ظفر شکوه قملاحلال را ازنظر گذرانده بعد فرمان پادشاه رعیت پرور را باواز بلند وفصیح که سراسر نوازش شاهانه ومرحمت پدرانه درج بود خواندند وجمیع لشکر شنیدند بعد از آن درباره سرکاروالا تبار وپادشاه زاده بلند اقبال جناب ولیعهد صاحب دعای دولت وصحت‌مندی از تمامی لشکر گرفتند چون از امورفرمان شهنشاهی فارغ شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 396 of 468

بعد ازآن بحضور افواج نمك حلال ولشکر ظفر شکوه جمع افسران سبزوار را مطابق منصب و افسری نشان بهادری دادند وبعد توبت بلشکرظفر اثر رسید حسب الامرسه ماهه انعام و سه ماهه تنخواه در وجه لشکری بدوسه یوم داده شد وبسرعت تمام کردند وبار دیگر درحق پادشاه قوی شوکت وپادشاه زادهٔ بلند اقبال جناب ولیعهد صاحب دعای خالص نموده صحت مندی وبرقراری دوام دولت خداداد را درد رگاه الهی التجا بردند وخواهان شدند. خلاصهٔ کلام درمدت پانزده روز ازجمیع کارات وتمامی انجام لشکر آسوده خاطر شده ازسبزوار حرکت فرما شدند اکنون مدتی است که ازنفاق مردم افغانستان تحریر نگردیده باری بایدشمهٔ ازنفاق بعرض خردمندان برسانم وسرمطلب بازگردم زیرا که اگر نفاق نبودی مردم افغانستان جهانگیر شدی درزمانیکه سپه سالار مقتول شدوسر کردهٔ بزرگ درلشکر سبزوار نماند یا نفاق افسران کریم بخش هندوستانی را که سابق هم بحضور سالار به منصب جرنیلی سرافراز بود صاحب اختیار لشکر سبزوار نمودند وجمیع افسران به امرو نهی جرنیل مذکور عمل میکردند. وقتیکه داؤدشاه خان نائب سالار وارد سبزوار شدوصاحب اختیار کل گردید جرنیل کریم بخش را اصلا منظور نکرد بلکه بنظر حقارت دید وبطرز سپه سالار هم رفتار نکرد وخدمت نفرمود ازین رهگذر جرنیل کریم بخش آزرده خاطر شد وکدورت آمیزگشت عاقبت غمازان طرفین را به گفتگو آوردند وجانبین گفتگو کردند وفتنه انگیزان سخن چینی کردند وگفتگو بالاگرفت هرچند حق بطرف جرنیل کریم بخش هندوستانی بود وسخن خودرا به کرسی نشاند لیکن مسافر وبی کس بود عاقبت به امر نائب سالار محبوس زنجیری شد و بی گناهی جرنیل مذکور مبدل به گناه کاری گردید چنانچه زنجیربند تا کابل رسید وبحضور سرکار به گفتگو درآمدند خاتمه سخن کریم بخش جرنیل پسند افتاد وحق بجانب جرنیل مذکور قرار گرفت وخدمات غایبانه که درسفر بحضور سپه سالار وبعدازآن که سالار مقتول شد بعمل آمده بود منظور حضور فیض ظهور بندگان اقدس گردید وجرنیل مذکور به منصب سابقه سرافرازی حاصل کرد وبه افواج دیگر که مامور کابل بودند مامور جرنیلی شدند اکنون بطرف مطلب سخن گوئیم وسخن باز کنیم. این بود که ازسبزوار مراجعت کرده منزل به منزل طی مراحل کرده مع الخیر والعافیت بعدازیکماه وشش روز داخل دارالسلطنه شهر کابل گردیدند. روز ورود کابل بنابرامرسرکارولایت ولی عهد صاحب باچند اشخاص بزرگ وبزرگان دربار باستقبال لشکر سبزوار تاحدود قلعهٔ قاضی رفته ملاقات کردند و دربارهٔ لشکر نوازش ومرحمت فرمودند وباتفاق عازم شهر کابل شدند بعدازآن تمامی لشکر درچمن مقابل سراچه پادشاهی جمع شده هشت یات بحضور پادشاه خداجوی عدالت گستر سلامی گرفتند وپادشاه سیاه پرور بزبان گهربار جویای احوال سلامتی افواج نمك حلال شده بسی توجید وبسا تمجید نمودند و خورسندی حضور فیض ظهوررا بکلی اظهار کردند وخدمات شایسته ومردانگی واتفاق شان را که درسبزوار تمام کرده بودند رضامندی فرمودند وازحضورمرخص نمودند بعدازحضور بندگان اقدس که مرخص شدند شاهزادهٔ والاجاه جناب ولیعهد صاحب دوماهه تنخواه به صیغه انعام وبخشش بسبب خدمات سبزوار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 397 of 468

که از لشکریان بظهور رسیده بود بحضور مرحمت فرمودند وخورسندی و رضامندی خودرا اظهار کرده تحسین و آفرین گفتند و مرخص فرمودند . اکنون لشکر ظفر اثر را بهنیکنامی ورضامندی سرکار آسوده وبرقرار بدارالسلطنه شهر کابل بگذارید .

چند کلمه سخن از گردشات فلکی ورویداد سردار محمد یعقوب خان که گرفتار چرخ فلک است شنوید

لهذا چون سردار محمد یعقوب خان باوجود حرکتهای زشت وکار ناصواب که سابق تحریر شد کرت دویم درهرات فرمان فرما شده صاحب سلطنت گردید لاکن هوای هرات چون سراسر فساد انگیز است بنابران باردیگر سردار مذکور از جادهٔ مروت وانصاف برآمده ازعقل وهوش بری گردید وبری شد چنانچه ظاهر وپنهان درخلاوملا بعضی سخنهائی که سزاوار گفتن نداشت اظهار میکرد ودرمجالس به آواز بلند شکایت می نمود آنها ازین بی خبر که نمک خوار ونمک پروردهٔ حضورش یومیه اخبار میکرد ویتواتر هفته به هفته بحضور بندگان اقدس ازهرات میفرستاد و خاطر سرکار اقدس رامشوش میساخت چنانچه هر حرکاتی که خلاف قاعده وقانون خواه بدربار ومجلس خواه ، درخلوت ازسردار مذکور صادر میشد مقرر بحضور سرکار رسیده وازحضور اقدس میگذشت خصوص که فتنه انگیز وغماز وسخن چین رادرینوقت دست آویز سخن کردن پیداشده بود ویومیه سخن چینی میکردند وسردار بخت برگشته را سرسخن کردن میاوردند تا کار کدورت بالا گرفت وخاطر خطیر بندگان اقدس بکلی کدورت آمیز شد تا کار بجائی رسید که بندگان سرکار فرمان فرستاده سردار محمد یعقوب خان را طلب حضور فرمودند چون فرمان منظور سردار محمد یعقوب خان گردید ازخواندن فرمان وطلب حضور شدن متفکر ماندند وبحیرت فرو رفتند وهر طرف پیک خیال را جولان دادند بهیچ طرف گشایش نیافتند عاقبت پنج نفر بزرگان حضور را جمع کرده کنکاش نمودند وبیان فرمودند که ای بزرگان حضور در بساط بندگان عالی یک ولایت هرات است وهرات جزوی ولایت است ظاهر است که درمقابل لشکر سرکار مقابل نمی توانیم شد وتاب مقاومت نداریم یا بجانب ارض یا بدرفت یا رفتن کابل را به خود مصمم باید کرد وحسب الامر بقرار فرمان بحضور بندگان اقدس مشرف باید شد وتن به تقدیر الهی باید داد مصرع :

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

هرگاه به این دو اراده عمل نکنیم ورجوع به مقدمه داریم بکدام دولت وبکدام لشکر وبکدام اعتبار کلی مقابل شویم وتقابل ورزیم وجنگ دراندازیم ظاهر است که تاب مقاومت نداریم وبدنام ابدی خواهیم شد اکنون شما بزرگان حضور که همه چون پروانه بدور بندگان عالی جمع و فدا شده اید وغم شریک عالی میباشید چگونه خبر وصلاح میدانید بدون کبد وریا وبدون خوف ورجا بعرض بندگان عالی برسانید بعداز فرمان سردار جمله بزرگان که حضور داشتند عرضه داشت کردند که صاحبا ذره پرور اما

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 398 of 468

غلامان قطعا گرفتن کابل را خیر وصلاح نمیدانیم ویقین خدمتگاران در اول رفتن کابل چنان بود که البته محبوس خواهی شد از تقدیرات ازلی دفعهٔ اول نجات یافتید وکار بخیر انجام یافت لاکن درین فرصت رفتن کابل را مصلحت نمیدانیم خود بندگان عالی مرحمت کرده فکر کنند که قتل سه نفر شخص بزرگ که رکن سلطنت بودند بوا سطهٔ جناب شما شد اضافه بران چقدر خرابی بدولت دست داد وچه نحو مخارج دولت شد خصوص جناب عالی درمجالس ها که عام وخاص حاضر بودند اززبان مبارک سخن ها ظاهر میشد که سزاوار گفتن ندا شت مشخص است که بومیه اخبار شده یک به یک منظورحضور سرکار والاشده باشدامید واریم که رفتن کابل را مانع شوید در دیگر امور جناب عالی مختارند (حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس) بعد از عرضه داشت خدمتگاران سردار محمد یعقوبخان یکشب ویکروز تعمل کرده فکر کرد عاقبت رفتن کابل را بخود جزم کرده اراده رفتن کابل نمود ونصایح وزراء سودمند نشد زیرا که اصتاد فر موده است :

قطعه

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ — با قضای ایزدی هیچ اندهیچ
چون قضا بیرون کند ازچرخ سر — عاقلان گردند جمله کور وکر
ماهیان افتند از دریا بیرون — دام گیرد مرغ پران را زبون
این قضا بادیست سخت وتند خو — خلق چون خس عاجز اندر پیش او

خلاصهٔ کلام تقدیر رفته باز نیاید این بود که سردار محمد یعقوبخان به سخن ناصحان عمل نکرده سردار محمد ایوب خان برادر کوچك خودرا که در اول فراری با خود فراری نموده بود ودرهرات باتفاق برادر بزرگ بسر می برد حال که عازم کابل شد سردارمحمدایوب خان را بجای خود بحکومت هرات امر فرمودند وپنجنفر خدمتگاران خود را که هرکدام جان فدا وجان نثار وفدائی بودند بخدمت سردار محمد ایوب خان امر کردند و ترغیب نمودند ونصیحت آغاز کردند وفرمودند که برادرمن خورد سال است اول متوجه مذکور دوم محافظت هرات را از دست یاد دشمن کرده سپاه ورعیت را بدرستی نگاهدارید. وشرط احتیاط بجا آرید هرگاه بمرحمت خداوند ازحضور سرکار والاتبار این نوبت مرخص شدم وجانب هرات آمدم قبول المراد گویا حیات دو باره وامر پدر بجا آوردن واگر به کج رفتاری فلك گرفتار آمدم وامید بازگشتن نیا فتم بعدازان شمارا وحکومت هرات رابخداوند سپردم اما ازشمایان که برادر وبازو ونمك پرور وخدمتگار قدیمی بوده وهستید وبندگان عالی همه وقت ازشمایان مردی ومردانگی دیده و جان فشانی شمایان بحضور عالی دایم اظهر من الشمس است چنانچه ظاهر وهویدا از ناموس گذشته بندگان عالی را افضل دانسته همه بندگان را ما میدانیم و خورسندم هرگاه به فضل خداوند صاحب جاه وصاحب عزت شدم آز مان از درگاه خداوند امید وارم که از خجالت شمایان برآمده روانم در این وقت شمایان را وارجمندی سردار محمد ایوب خان را بخداوند سپرد امید وارم درخصوص ملکداری

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 399 of 468

ولشکر داری مردی را از دست ندهید وتاجان در تن ورمق در بدن دارید بهرعنوان که پیش آید و تقدیر رفته باشد به غیرت کوشش نمائید ومردانگی بکار ببرید بعد ازان چیزی که خداوند خواسته باشد و تقدیر ازلی رفته نصیب ما و شما شده باشد باید وشاید بظهور برسد

مختصر کلام سخن های نصیحت آمیز که سزاوار گفتن داشت بسردار محمد ایوبخان وخدمت کاران اظهار کرد بعد ازان از سیاه وفقرا دعاو فاتحه گرفته تسلیهای بزرگانه وشاهانه بسپاه وفقرا داده بتوکل خداوند با قبالی خدمتگار از راه هزاره جات بسرعت تمام روانهٔ دارالسلطنه کابل گردیدند تا اینکه بعد از طی مراحل ومنازل روز پانزدهم وارد دارالسلطنه شهر کابل گردیده بحضور پادشاه قوی شوکت مشرف شدند وشرف حضور یافتند ویقدمهای مبارک سرکار والا تبار خودرا بهزار عذر وانکسار انداخته عذر تقصیرات خواستند وظاهراً مرحمت ونوازش دریافته بعد از ساعتی از حضور مرخص شدند وبمنزل خود آمده آسوده خاطر گشتند لاکن بندگان اقدس از زمان ورود سردار محمد یعقوبخان خوفیه اخبار نویس مقرر فرموده بودند که ساعت بساعت ولحظه به لحظه ریکات وسکنات چه از گفتار وچه از کردار شب وروز سردار مذکور کماحقه بدون خلاف بی کم وزیاد بحضور انور عریضه بدارد اما سردار محمد یعقوبخان هم از فرصتی که وارد حضور شد اوضاع دربار ورحمت ومهربانی سرکار را برخلاف آمدن سابقه دیدند دانسته شدند که خانهٔ اینکار بجز از خرابی دلیل دیگر ندارد از آمدن خود بهزار درجه پشیمانی کردند وبخود بد گفتند وتفرین کردند هرچند فکر کردند واندیشه نمودند راه چاره را مسدود دیدند باوجود آن بپرداخت کار خود شده پیک خیال را بهر جانب دوانده فکر زیادی کردند عاقبت ارادهٔ فرار کردن را بخود مصمم کردند شب وروز بخیال رفتن کمر بسته داشتند چنانچه قبل از فراری خود یک خط بمحبوب آدم صاحب اعتبار ومحرم راز که بحضور داشت بجانب هرات فرستاد وروبداد خود را کماحقه شرح داد ودر نگهداری هرات ومتوجه شدن بسیاه وفقراء وباخبری از دور ونزدیک ودوست ودشمن ترغیب نمودند وبفکر رفتن خود افتادند وفرصت میجستند لاکن از تقاضای زمانه غافل .

شعر

در این زمانه که بر دوست اعتمادی نیست کجا غره توان گشت بگفتهٔ دشمن

وشاعر دیگر میگوید شعر:

جامه ات زین خم نمی آید بیرون هر بار سرخ رنگها دارد جهان مغرور آرایش مباش

مختصر کلام همان شخص صاحب اعتبار و محرم راز یا اخلاص سردار محمد یعقوبخان که از اعتبار بسیار خط خوفیهٔ خود را سردار مذکور بوی سپرده در هرات بجهة سردار محمد ایوبخان وخدمتگاران فرستاد شخص مذکور در جادهٔ نمک حرامان قدم زده بدون واسطه بحضور سرکار اقدس آورده خط خوفیهٔ را منظور کرد وزودتر از حضور مرخص شده آوازه در انداخت که دارنده خط بدست کارگذاران سرکار والا تبار افتاد چون قضیه برعکس افتاد ملازم صاحب اعتماد خط بر نمک حرام پراگنده احوال خود را بحضور سردار محمد یعقوبخان رسانیده رویداد گرفتاری خط را در از غنده بدست ملازمان سرکار باز گفت و بخدمت سردار مذکور خود را فدایی شمرده ترغیب زودتر برفتن کرد وعرض کرد که غلام خدمت گارم چنانچه خبر میدانم که زودتر از این شهر بر فتور بر آمده بجانب هرات رامسیار شویم سردار فالک زده از این حادثه وبخبر که فتنه انگیز وفتنه خیز وبربادی سردار مذکور خود همین شخص

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 400 of 468

پادشاه اضافه بران سخن‌ها بی‌اوراحق وصدق دانسته ازوی خورسندی ورضامندی نمود مختصر سخن سرکار خدا چوی از کمال بزرگی خط سردار محمد یعقوب خان را از نظر گذرانده آشکار نکرد وپنهان داشت لاکن متوجه حرکات سردار مذکور از پیشتر پیشتر شدند وسردار محمد یعقوب خان شب وروز ازین حادثه که خط بدست افتاد مابین خوف و رجا بسر میبرد و معالجه در خود در نمی یافت اعنی فرصت فرارشدن میسر نمیشد ازین روی بسی غمگین بود و ساعت بساعت اختیار رفتن داشت چنانچه شب پنجم اسیان خود را در شب نعل بندی فرمود بخاطر داشت که فردا باید خوفیه روانه هرات میشویم اما ازین غافل که از معتبران حضورش لحظه بلحظه اخبار را بحضور سرکار میرساند وهمه وقت پهره دار مامور بودند ومحافظت مینمودند که حرکت نکند وفراری نشود باری چون شب گذشت وفرداسردار محمد یعقوب خان وارد حضور شد سلام کرده ایستاد بندگان اقدس بعد از ساعتی مرحمت کردند که دیشب چه اراده بکدام خیال فاسد اسپان خود را در شب نعل بندی نمودند مقصد ازین نعل بندی چه بود سردار محمد یعقوب خان در جواب سرکار عرض داشت نمود که بسیاری اوقات اسپان خود را در شب نعل بندی نموده ام بلکه بحضور سرکار والاهم این قاعده غلام ظاهر است بعد بندگان اشرف خط اسمی سردار محمد ایوب خان را بدست سردار محمد یعقوب خان دادند وسوال کردند که از چه سبب اینقدر اسپ‌ها بهرات می فرستادید وچرا بخیال شورش افتاده اید وباز میخواهید که عالمی را برباد بدهید و فساد قتل کدام یکی را بخاطر گرفته اید این چه غوغاست که شما را دست داده واز چه باعث بندگان اقدس را آسوده نمیگذارید بعد ازان حرکات هرات را یوماً فیوماً ومجلس مجلس که از سردار محمد یعقوب خان صادر شده بود باز گفتند ودلیل وبرهان برای سردار مذکور نشان دادند لهذا چون کار برسوائی انجام یافت وحشت از بام افتاد جای سخن کردن باقی نماند سردار محمد یعقوب خان بغیر از سکوت چاره بخود ندید سر بزیر افگند وجوابی نگفتند این بود که غضب برطبیعت سرکار مستولی گردید وفرمان بانداختن میارکشان افتاد برآشفتند وازروی غضب امر کردند که درسراچه بقل حرام سرای محبوس کرده احدی رانزد یک وی نگذارید وخانه را تاریک سازید که اصلا روشنی نتابد وعرسی ودرهای خانه را کل میخ کنید وشرط احتیاط بجاآرید بدون از امری ضروری که ازدر برآمده وپهره دار باو باشد دیگر نگذارید که ازدرون خانه قدم بیرون گذارد وچنان دربارهٔ محبوسی مذکور سخت گیرید ویز حمت گرفتار سازید که تاقدر عافیت ظاهر گردد واحسان پدر هویدا شود زیرا که از بخت برگشته گی وقلت زدگی چه زحمت هائی کلی که بسرکار والا رسانیده خصوص مرگشته قهر که سه رکن دولت و بازوی بندگان اقدس بودند چه نحو بقتل رسیدند وچسگونه داغ بردل سرکار نهادند اکنون کج رفتاری وکج روشی تعلق بزرگی وشاهزادگی ندارد، قادر اقتدار که صاحب سلطنت شد وبفضل خداوند اقلیم‌ها گشاد حکومت ایران را کماکان به پسر بزرگش عطا فرمود وتاج سلطنت بر سرش گذاشت عافیت فرزند به قتل پدر کمر بست ودر جنگل مازندران بامر مذکور به تفنگ زدند زخمی شد وخداوند خواست که مقتول شود تا اینکه نتیجه کج رفتاری خود مذکور را بفرمان پدر از دو چشم عاجز گردد ظاهر است که سردار محمد یعقوب خان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 401 of 468

هم زحمت بدطینتی خودرا باید بکشد تا بداند که بدی چقدر نتیجه بدی پیش می آرده

شعر

تو چاهی کنده در دل که خلقی را در اندازی نمیترسی از ان روزیکه خود را در میان بینی

وشاعر دیگر میفرماید:

با خود کج و با ما کج و با خلق خدا کج آخر نشوی راست بگو تا بکجا کج

خلاصه کلام بهمین منوال که تحریر شد سردار مذکور بقید و بست سخت گرفتار گردید ومحبوس بزحمت شد لاچار تن بتقدیر خداوندی درداد وبمنزل تاریك آسوده نشست یاری بعد از محبوس شدن سردار محمد یعقوب خان از حضور فیض ظهور بندگان سرکار ایشك آقاسی شیردل خان وسردار شاه پسند خان ویکی دو نفر بزرگان دربار ما مور هرات شدند وفرمان تسلی خاطر بجهت سردار محمد ایوب خان وبزرگان حضور سردار مذکور ازحضور بندگان اقدس داده شد وایشك آقاسی شیردل خان را سفارش فرمودند که سردار محمد ایوب خان خورد سال است مبادا خوف غالب شود بهر صفه باشد تسلی بدهید وازحضور سرکار امیدوار نوازش ومهربانی بدارید وچنان کنید که آسوده خاطر عازم حضور شود وخوف ندارد احیانا هرگاه خیال حکومت هرات داشته باشد باتفاق سردار شاه پسند خان مامور هرات بدارید که بصلاح وصوابدید سردار شاه پسند خان که شخصی بزرگ است حکومت ورزند اشخاصی که بحضور دارند ملاحظ کنید که چه نحو مردمان اند هر گاه خیرخواه ودولت خواه واشخاص خدمت گذارند نگاهدارید و الا بحضور بندگان سر کار بفرستید مختصر کلام این بود که ایشك آقاسی شیردل خان وسردار شاه پسند خان عازم هرات شدند تا اینکه بحدود هرات داخل شدند سردار محمد ایوب خان که قبل ازین بمعرفت شاطر سردار محمد یعقوب خان که از کابل چاپاری خبر به هرات رسانده بود واقف بودند فوراً آدم فرستاد امر کردند که محبوس وارد داخل شهر هرات کنند خصوص ایشك آقاسی شیردل خان را با دیگران بسدون از سردار شاه پسند خان زحمت وزجر بدهند و بزحمت تمام داخل شهر هرات بدارید تا هیبت خالق الله گرد چنانچه بهمین زحمت ایشك آقاسی شیردل خان را وارد شهر هرات نمودند و سه روز درهرات محبوس وازنگاه داشتند ثانی بمصلحت دید بزرگان حضور خود سردار محمد ایوب خان درطائفهٔ جمشیدی که خان آقای جمشیدی خسر سردار محمد یعقوب خان بود وبحضور سردار محمد ایوب خان خیلی عزت داشت وازخود می دانستند ایشك آقاسی مذکور را محبوس فرستادند ودر قید و بست مذکور سفارش فرمودند اما سردار شاه پسند خان را در شهر بحضور خود نگاهداشتند و زحمت نرساندند لهذا چون کار بدینجا رسید بعد ازان به تهیه و تدارك لشکر کشی شده در حدود پل مالان خیمه و بارگاه برپا کردند انتظار ورود لشکر کابل بودند اضافه بران دو کندك پلتن و یك رساله مکمل اسباب و شش عراده توپ جلوی بحرکت درگی کاهوس خان جرنیل که غلام سردار محمد یعقوب بودند در حدود سبزوار فرستادند که از دشمن با خبری کرده یومیه اطلاع بدهند باری چون خبر محبوسی ایشك آقاسی شیر دل خان در کابل بحضور پادشاه اسلام پناه رسید بحیرت فرو رفتند و سردار محمد یعقوب خانرا نفرین کردند زیرا که ایشك آقاسی مذکور بحضور پادشاه شخص بزرگی بود و سزاوار اینطریقه بی عزتی نداشت بعدازان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 402 of 468

بامر بندگان اقدس دوازده هزار فوج مکمل از توپخانه وپلتن و رساله و خاصه دار بسرکردگی حسین علیخان سپه سالار و مستوفی حبیب الله خان مامور هرات شده بسرعت روانه شدند و بنابر امرسزکاردررفتن وتلاش منزل زدند و کوشش خودرابهرات رساندن سعی بلیغ نمودند که زود تر وارد هرات شوند و سردار محمد ایوب خان را تسلی خاطر بدهند که پراگنده نشود تا اینکه وارد فراه شدند در آنجاخبر یافتند که لشکر هرات در حدود سبزوار بسرکردگی کاهوس خان جرئیل استقامت دارند و انتظار ورود دشمن میباشند حسین علیخان سپه سالار از شنیدن لشکر سبزوار فوراً از فراه حرکت کرده بتلاش تمام روانه هرات شدند لاکن از کمال هوشیاری ونمک خوارگی عریضه بحضور سردار محمد ایوب خان فرستاد تسلی دادند ای شاهزادهٔ بلند اقبال در خصوص محبوس شدن ایشک آقاسی شیردل خان که تقدیرات ازلی رفته بود پراگنده نشوید وخودرا دربدرو پریشان نسازید هرچند ایشک آقاسی مذکور سزاوار اینگونه ذلت نبودند ظاهراست که ازمردمان کم عقل ونادان این حرکت صادر شده وجناب شاهزاده والا جاه را فریب دادند اما دانسته باشید که بندگان اقدس باین حرکت که از مردمان دیگر صادر شده بجانب شما غضب نکرده ونمی کنند این غلام فدوی که جان نثار دولت بوده ومیباشم رضا نمی دهم که بندگان شاهزاده عالی بغیرحق دربدر شوند و شاهزادگی را برباد داده فراری شوند عریضهٔ غلام را بکمال صدق وصداقت غلام دانسته آسوده خاطر باشید وازهرا ثحرکت نفرمائید که غلام خیرخواه و جان فشان صمیمی بوده و میباشم ازدرگاه خدا وند امید وارم که جناب شاهزاده بلند اقبال صاحب حکومت هرات کما کان باشند والسلام مختصر کلام عریضهٔ سپاه سالار در هرات رسیده از نظر سردار محمد ایوبخان وبزرگان در بارشان گذارش یافت ازینطرف خبر ورود لشکر کابل اشتهار یافت وکلیهٔ مردم هرات اطلاع یافتند ازین رهگذر اعتبار سابقه بسردار محمد ایوب خان باقی نماند وبعد پنجنفر بزرگان دربار راجمع کرده کنکاش نمودند وسردار محمد ایوب خان بیان فرمودند که ای نمک خواران رویداد کباحقه ظاهر است اکنون فکر کنید وملاحظه بدارید که چه باید کرد یومیه به چشم سرمی بینند که در کار حکومت بندگان ما تنزل پیدا می شود وخرابی دست میدهد اضافه برآن عریضهٔ سپاه سالار را فکر کنید که راست است یا کذب بهر عنوان شما پنجنفر که شریک هستید بدرستی متوجه شده سخن را بیکجا قرار بدهید زیرا که دشمن گاوگیر است مبادا که همین فرصت از دست برود و بچنگال دشمن گرفتار گردید.

شعر

فرصت غنیمت است عزیزا در این چمن فردا چو برگ گل همه برباد میرویم

لهذا بزرگان دربار ومعتبران حضور بجز فرار شدن دیگر علاجی باین درد ودرمانی باین مرض نیافته وآشکار متفق القول عرضه داشت نمودند هنوز سردار مذکور و بزرگان دربار دراندیشهٔ چون وچرا بودند که ناگاه خبر جانسوز دولت برباد کن رسید خان آقای جمشیدی که دولت شریک سردار محمد یعقوب خان بود ندوسردار مذکور نامبرده را خدمت گار صادق می دانستند از کمال صداقت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 403 of 468

واعتمادی اینک آقاسی شیردل خان را محبوس باوشان سپردند. امروز که خبر لشکر کابل رسید دست ازیاری شان برداشته اینک آقاسی شیردل خان راپنا دیگران از حبس بر آورده باسواران جمشیدی بجانب هرات روانه شدند چون این خبر شهرت یافت مردمان هرات که دایم در بوفایی قدم زده بودند بقرار سابق رجوع به بی وفائی کردند وتمامی لشکر هرات ازملکی وجنگی دست از یاری سردار محمدایوب خان کشیدند و باوطن خود رفتند بعدازآن که رو بداد از این قرار شد وقضیه بر عکس افتاد خوف عظیم بردل سردار محمدایوبخان وبزرگان دربارشان افتاد وتدبیر کار خودرادر فراری دیدند که باید بجانب ارض اقدس روانه شوند. چنان چه درمدت سه روز تهیه وتدارک خود رانموده روز دیگر به تدبیر ازدرون شهر بر آمده روانه ارض اقدس شدند فردای آن اینک آقاسی شیردل خان معه سواران جمشیدی وارد شهر هرات شدند نقاره خانه هارا بنام نامی سرکار امیر شرعلیخان بصدا درآوردند بعدازآن مردمان هرات ازهرطرف فوج فوج طایفه بطایفه ازملکی وجنگی بحضور اینک آقاسی شیردل خان آمده مبارکباد کرده بسر افرازی بازمی گشتند تااینکه بعدازیک هفته لشکر ماموری کابل بسرکردگی سپهسالار حسین علیخان ومستوفی حبیب الله خان واردشهر هرات شده برقرار گردیدند چون چندروز باسودگی گزارش یافت وسپاه سالار ولشکرها در شهر هرات جا بجا شدند اینک آقاسی شیردل خان بنابر امر سرکار والاتبار از هرات مراجعت کرده روانه دارالسلطنهٔ کابل شدند وبسرعت منزل زده خودرا بحضور شهریار عدالت گستر سرکار امیر شیرعلیخان رسانیدند وشرف حضور فیض ظهور بندگان سکنه رشان را دریافتند ورویداد خودرا حسب الامر از محبوسی وگذارشاتی که پیش آمده بود بعضی را بطریق زحمت وزجر که دیده بودند وبرخی را که سزاوار خنده می دانستند بزبان لطف وطرز لطیفه بحضور انور عرضه داشت کردند بعد بندگان اقدس سوال کردند درزمانی که شمارا بالای یابو سوار کرده داخل شهر هرات نمودند یکی اینکه بجانب مردم اوخ می کردید وطرز خنده را پیش می گرفتند ودوم الفاظ های قبیح بسردار محمدایوبخان ومادرش می گفتید سبب گناه مادرش چه بود گناه کار محمد ایوبخان درهرات ومادرش درکابل اضافه بران ناموس سرکار چگونه سزاوار که فحش مبدهد وچه لازم فحش دادن داشت اینک آقاسی شیر دلخان بخنده عرضه داشت نمود که ای شهریار هرگاه مادرش یابو وخانم می بود البته فرزندش صاحب لحاظ می شد اضافه بران فحش دادن پسر غلام در هرات وخانم درکابل کجا وچگونه فحش دادن پسرغلام نسبت بدو نامه را بوی رسید وتاثیر بخشید اکنون تقویم پاریه را چه حاجت بحضور سرکار والاتبار که بعد از هفت ماه بیاد آورده بزبان گهربار جاری می سازند ودرمجلس حضور مذکور می دارند هرگاه بندگان اقدس اشرف را مقصد از اظهارسخن است دوم پاره غلام تکرار عرضه نمایم بدون از اندیشه وبغیر ازخوف و رجا بپادر سردار محمدایوبخان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 404 of 468

فحش بزرگ می‌دهم وباك ندارم واززمان امیر کبیر تا حال که بندگان اقدس بفضل خدا وند تخت‌نشین افغانستان است دایم‌گستاخی دارم ومی‌دارم بعد سرکار والابخنده در افتاد خیلی بایشك آقاسی مذکور شوخی کردند ومهر و محبت ورزیدند و اهل مجلس جمله بخنده در آمدند خلاصهٔ کلام سرسخن بازگردیم واز مطلب بازگوییم. باری چون امور مملکت داری هرات تعلق به‌سپاه‌سالار حسین علی‌خان گرفت هر چند مستو فی حبیب الله خان بودند و حاکم ملکی محسوب می‌شدند لاکن‌شیوهٔ افغانستان بایداز دست فرود تحریر افغانستان از نفاق است باید و شاید بهمان طریقهٔ عمل دارند مختصر کلام سپاه‌سالار مذکور ازکمال عقل ودانش رجوع به آبادی نهاد وشکست وریخت دردیوار قلعه را تمامی بادروازه خا نه بخوبی ودرستی تعمیر کرده خصوص خندق اطراف‌قلعه‌را با روش دیگربطرزجدید عمیق کرده وخیلی بزرگ نمودند واسبابی برپا کردند که به‌یك‌روز از آب دریا مملوشود لاکن ظاهر نیست که چه نحوآب از کجا بخندق میرسد از زیر زمین لوله ترتیب کرده آب بخندق میرسد هم چنین بشهر هم سرشته کرده اند هرگاه آب بخواهند بدون ملاحظه می‌برند واحدی ازین حادثه نمی‌داند که آب از کجامی‌آید مدها آنکه شهرهرات را چون شهرری از نو تعمیر نمودند گویا سد سکندر ساخته‌شد اکنون از حضور سرکار عدالت گستر وپادشاه رعیت‌پرور سرکار امیر شیرعلی‌خان سخن کرده‌شود سرکار اقدس از ابتدای تخت نشستن افغانستان خیال حرکت بجانب کفر داشتند ومتوجه سرشته داری ملك وسپاه بودند لاکن تقدیر درتاخیر می انداخت چنانچه شاعرمیگوید ؛

شعر

هر چه دلم خواست نه‌آن‌میشود هرچه‌خدا خواست همان میشود

واستاد دیگر می‌فرماید ؛

فرد

چون رفته بتقدیرگرگون نشود یکذره‌ازان چه هست‌افزون نشود

چنانکه مدت سه سال درگرفتاری سردار محمد یعقوب خان گذارش‌یافت که‌شورش‌انداخت‌ومیلغ‌های کلی مخارج شدوچندین‌امورات پادشاهی معطل ماندوفرصت دست‌نداد تازمانی که‌سردارمذکورمحبوس‌شد وخلقی‌اززحمت‌اونجات‌یافتند وبندگان اقدس آسوده گردیدند بعدازان متوجه افواج نظامی‌شدند ولشکر هارا از نظرفیض اثرگذراندند خصوص شش‌پلتن ازجوان‌های خوردسال قبل‌ازین حسین علی‌خان سپاه‌سالارجمع کرده بنام‌نامی‌ولی‌عهد سردار عبدالله‌جان نام‌نهاد مکمل نموده‌بودند چون خوردسال‌بودند بهر پلتن آخند وملا وسرپرست کامل مقررکرده‌بودند که‌تعلیم‌خواندن ونوشتن ونماز وروزه وطریقه اسلام وامر ونهی رااستادان بومیهٔ تعلیم‌بدهند چنانچه یك‌ساعت‌خواندن‌ونوشتن وآداب‌اسلام ویکساعت قواعد وقانون‌نظام داری عمل‌دارندواین بودکه سالار مامور هرات شدند لاکن این‌قاعده بمعرفت استادان وسرپرست جاری‌بود تااینکه سرکار والاتبار رجوع بنظام وسرشتهٔ نظام‌داری‌آورده متوجه افواج ظفر شکوه شدند بعدازان ملاحظه کردند که‌لشکرافغانستان درمقابل‌فوج دولت برطانیه قلیل است ومقابل نمی‌آید واندك میباشد امرکردند که‌ازهرطائفه‌آدم‌گرفته‌داخل‌افواج

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 405 of 468

بدارند اشخاصیکه سزاوار پلتن باشددرپلتن مقرر فرمایندواشخاصیکه کهلایق بسوار باشد
درسواره مامورندارند مقصد درزمان قلیل افواج مکمل اصحاب بمهربانی خداوند برپاشد
چنانچهٔ شش پلتن ولی عهدی که خوردسال بودنداز مرحمت شهریاری بزرگ شده چه درقاعده
اسلام داری وچه درقانون نظام مهارت تمام یافتند ومطابق افواج بزرگ عمل میکنند
بهرحال مقرر کتاب را لازم که ازهرگوشه بظهور رسیده باشد مختصر تحریر کنندواخل
کتاب بدارد وسخن رااشکال ندهد تاملال خاطر نازك طبیعتان نگردد باری از تفضلات
خداوندی درمدت قلیل افواج افغانستان باقبال با دشاه عادل مکمل ومسلح گردیده کم
وکاستی باقی نماند بعدازان متوجه خزانه عامره شدند وامر کردند سنجش بدارندتا حقیقت
خزانه مذکور بحضور انور ظاهر گرددچنانچه مستوفیان دفتر با دیگر نویسندگان اصغر
دراندك روز سنجیده بدون کم وزیاد معلوم کردند وبحضور بندگان اقدس عرضه داشت
نمودند بعد وزراء حضور وبزرگان دربارملاحظه فرمودند که دروقت کار خصوص در
فرصتی که بالشکر دشمن مقابل کردند ظاهراست که کفاف لشکروکفاف دیگر مخارجات
دولت نمیکند البته باعث شکست دولت وبربادی سلطنت است بهتر اینکه در اینوقت که
فرصت باقی است تدبیری بکار شود که موجب ترقی دولت وننگنامی سلطنت گرددبهر
حال حسب الامر بندگان اقدس ووزیران صاحب تدبیر ومشیران حضور مجلس مشورت
برپا کردند وهریك سخن کردند گفتگو نمودند عاقبت رأی همه براین قرار گرفت که
ولایت افغانستان بزرگ ووسیع وجمیع مردم ازشاه و گداء خواهان فزای محمدی(ص)
هرگاه بندگان اشرف اجازه فرمایند وصواب بدانند وامر کنند فی خانه جزوی وجه انداز
می داریم که هم بمردم زحمت نرسد وهم کفاف دولت شود وبفضل خداوند بعدازان بدولت
عظما که فزای محمدی(ص) باشد برسم ویقین داریم که درین امر درین خصوص جمیع فقرای
افغانستان خورسند وسرفراز گردند وپادشاه خدا جوی رهبت
پروردگار را باهزار خورسندی دعای خیر کنند این بود
که جمله وزیران وبزرگان بهمین اراده بحضور شهریار عدالت گستر رسیده مشفق
الکلمه عرضه داشت کردند بندگان اقدس مصلحت ومشورت اوشان راخواست ومنظور
حضور فرمودندوامر کردند که در این مشورت سهو بزرگی نموده اید اول اینکه مردم
فقراء بااین امر رضانمیدهند وبااین کار خورسند نخواهند بود زیرا که اینکار سزاوار
صاحب سلطنت نباشد دوم چه لازم که پادشاه یك کشور بزرگ بمثل خطهٔ افغانستان
که از فقرای زیر دست خود غیر حق طلب دارد وغرارادست آویز خودسازد ازاین اراده
درکنار یدکه سراسر خطاست دیگر فکر کنید تا بندگان اقدس منظور نماید بعد جمله
وزیران که روزی چند بهمین خیال فکر زده عاقبت همین مشورت را پسندیده دانستند بعداز
امر سرکار فرمودهٔ بندگان شهر یاربار دیگر چندین دلیل وبرهان بحضور عرضه داشت
کردند تااینکه بندگان اشرف رایسند افتاد ومشورت بزرگان را قبول فرمودند بعداز
آنی که امر سرکار جاری شدوزراء مشورت خود را بحضور اقدس منظور کردند
رجوع بحواله نموده فی خانه چهارروپیه اندازکردند وبه هر حاکم وکد خدا و سرشته

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 406 of 468

دار ملك حواله نمودند وبعد فرمان فرستادند وامر كردند كه در زمان اتفاق باید و شاید جمع آوری كرده بخزانه عامره برسانند ورصیدخزانه دارا را حاصل كرده بدفتر ملكی ثبت بدارند ودرنزد خود نگاهدارند تا دروقت محاسبات مجرا شود چنانچه درجمیع ولایت‌های افغانستان ازقزنین وقندهار وفراه وهرات ودیگر قصبه جات وشهر های كوچك و بزرگ ودهات وغیره تماماً آدم مقرر شد كه بودنا بود را حصول سازند لاكن بندگان سركار ووزیران در بارومشیران كاردار رایقین حاصل بود كه بودانتفاع است ومردم افغانستان ازاین رهگذر بسیار خورسند خواهند بود زیرا كه نام فقرا در بین است اما ندانستند فقراء ازاین وجه آزرده خاطر می گردند وپادشاه عدالت پرور رای طبیعت خود را غیبت می كنند وبد میگویند وبه بدی یاد می فرمایند ومبلغ قلیل بنظرشان كثیر مشخص میشود ودوپارهٔ پادشاه وولیعهد پسرش كه درعین اسباب وشاهزادگی خدا جوی میباشد نفرین می كنند اما چگونه ولیعهد وچه نحو شاهزادگی وچه رعیت پروری و فقرا نوازی كه مثال نخواهد داشت باوجود این همه رحم دلی وخداجوئی شب وروز فقرای بی اندیشه دربارهٔ هم چنین جوان صاحب كمال بدمی گفتند ودرنصف شب هاوسحرگاهان نفرین می كردند و پادشاه عادل خودرا بظلم وظالمی نسبت میدادند عاقبت نارضامندی فقراء بحضور اقدس معلوم شد وآورده خاطرشدند وجمع وزیراء را بدگفتند وسرزنش كردند بعداز آن دربارهٔ فقراء غضب كردند درباب جمع آوری وجه حكم ناطق فرمودند وجمیع افغانستان راظلم پرور خطاب كردند ودر مجلس عام مرحمت فرمودند كه عایفه افغان ومردم افغانستان ظلم پرور وظالم طبیعت اند وپادشاه رعیت پرور وامیر عدالت گستر دانمی خواهند چنانچه ظلم را عدل وعدالت راظلم می دانند زیرا كه خاك وآب افغانستان پروردهٔ نفاق است ولایتی كه نفاق اندیش بود ظاهر است كه همه كارات شان برعكس باید بود ازدرگاه خداوند می خواهم كه دایم گرفتار ظلم وپروردهٔ ستم باشند تاقدر عافیت بدانند هرچندكه عافیت رانمی دانند باوجود آن بظلم گرفتار آیند تاشاید ازفقراء نوازی سركار قدری آگاه شوند وبیكی های بندگان اقدس راشمهٔ بدانند بهرحال ازین واقعهٔ چهار روپیه گی مدت دوسال گذارش یافت تاداخل خزینه گردید لاكن استاد می گوید :

فرد

خوی بد بر طبیعی كه نشست نرود تا بوقت مرگ از دست

مردم فقراء از یاعث همین مبلغ قلیل كه عبارت ازچهار روپیه گی باشد و مبالغ كثیری بنظرشان جلوه داده بودشب وروز دربارهٔ سركار وولی عهد دعای بد می كردند قضارادر سال نهم از سلطنت دوم دربارهٔ سركار اقدس گذشته بود كه ولیعهد ناخوش شد وناخوشی شاهزاده بلند اقبال بطول كشید ویومیه مرض ترقی كرد عافیت مرض راجع خفقان شد وكار دشوار افتاد حكمای دارالسلطنه و داكتر های دولت انگلیس كه هریك خودرا افلاطون زمان وبقراط عصر خود می دانستند ازمعالجه وشناخت مرض شاهزاده والادرماندند وبجرت افتادند آخرالامر جمله اطباء حضور شاهزاده چنان مصلحت دیدند كه مرض خفقان بجزاز میل وصفاء وساز و سرود وگل های رنگ‌ها رنگ سبزه زار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 407 of 468

باآبها جاری دیگر علاجی ندارد بنابران امرکردند که شب و روز اوقات شاهزاده والا گهر بتماشای گل وریاحین وساز وسرود بگذارد وغباری از کدورت پیرامون خاطرآن شاهزاده خدایگان نگردد وبیکجا برقرار نباشد وگردش بدارد وشب وروز رابساز ونواز وصحبتهای شیرین وسخنهای دلربا که سراسرخنده وذوق و شوق باشد بسربرد واشخاصیکه بحضور مامورند مردمانی باشند که دقیقه شناس ورموزفام وشیرین زبان ولطیفه گوی وبزم آراء که شب وروز خاطرعاطر شاهزاده والاجاه را بطرز دل خواه مایل بخود دارند مقصد لحظه بلحظه گفتارهای تروتازه که سراسر شوخی ولطیفه باشد بیان دارد امید است که بفضل خداوند واقبال پادشاه عادل کدورت و خفقان ازطبیعت مبارکشان برطرف شده فرحت وخوشی حاصل گردد اما ازتقدیرات ازلی غافل ماندند وخواستند که ردتقدیر را بتدبیر بدارند لاکن این خیال است ومحال است وجنون

چنانچه فرمودهٔ استاد است :

گرشود ذرات عالم پیچ پیچ — باقضای اپریدی هیچ اند هیچ
چون قضاء بیرون کند ازچرخ سر — عا فلان گردند جمله کور و کر
این قضا بادیست صعب وتند خو — خلق چون خس عاجز افتد پیش او

خلاصهٔ سخن هرچند مجرر کتاب میخواهد که سخن مختصر تحریر شود نمی شود ومی تراود وبخاطر میرسد باوجودی که چندین کوشک های که باعث تطویل کلام است از دل بدر می شود وتوقف میدارم .

چنانچه شاعر میگوید

می تراود چکنم آنچه در آو ند منست

بهرحال تااینکه کو ششهای حکمای افغانستان که هرکدام خودرا در حکم حکمت اطبای سرآمد زمان میدانستند ومشهور آفاق بودند ومعالجه های دا کتر انگلیس که درکار شناخت مرض گوی مراد ازمیدان حکمای اروپا برده بودند هریك خود را سر آمد ملل نصارا می گفتند درمعالجه مرض شهزادهٔ خداجوی ولی عهد پادشاه افغانستان متحیر ماندند وبغم فرو رفتند زیرا که هرقدر معالجه کردند ومطابق بمرض دوا دادند ازتقدیرات ازلی که چون وچرارا دران مدخلی نیست برعکس می افتاد ومعالجه برضد مرض نتیجه می بخشید عاقبت جمع اطبا وحکماء وداکترها باتفاق دست ازمعالجه کشیدند ویا تفاق بحضور پدر گیان اقدس بواسطهٔ شخص نکته رس موقع شناس رموزفهم عریضه فرستادند ومرض شهزاده را حواله بتقدیر نمودند سرکار خدا شناس صاف اعتقاد صافی دل فرمان تسلی بجمیع اطباء کل از اسلام وکفروغیره فرستاد امر فرمودند که معالجهٔ نکنید وبخدا وندکریم رحیم که خلق کنندهٔ مخلوق است واگذار ید و سپرد کنید آنچیزی که رضای خداوندی باشد قبول است وجای شکر است وصبروشکیبائی سزاوار بندگان است لاکن یك هفته دیگر به اشای گل وسبزه وآبهای جاری و غیره طبیعت فرز ندم راخوش بگذرانید وپرهیزهم ندهید و یومیه باحوالش ملاحظه کنید که چگونه تفاوت می یابد وبعد ازان حقیقت یومیه راکماحقه بدون کموزیاد عریضه بدا رید بعداز

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 408 of 468

وعده ماموری که عبارت از یك هفته باشد اگر حیات باقی بود و فرزندم در قید حیات باقی ماند حسب الفرمان وارد کابل خواهد شد اضافه بران زمانی که وارد کابل شوید هوشکنید که یکایك فرزندم را بمدنظر نیارید که با حال پریشانی نظر کنم زیرا که هنوز داغ فرزندم سردار محمد علی خان بدل سرکار باقی است و طاقت دیدار ولیعهد را با اهل و عیال ندارم باری چون فرمان سرکار به دانشمندان حضور ولیعهد رسید حسب الامر بندگان اقدس یکهفته دیگر بسیل گل و ریاحین و تماشای سبزه زار و آبهای باصفا به گل گشت گذارنده اما تقدیر ازلی را تدبیر چه سود و کوشش بی فائده را چه ثمر خواهد داد .

رباعی

چو رفته به تقدیر دگر گون نه شود یکذره از انچه هست افزون نه شود
هان تا جگر خویش ز غم خون نکنید کز خون دن غم بجز جگر خون نه شود

خلص کلام در بین یکهفته مرض ولیعهد ترقی کرد تا حالت حرکت باقی نماند و فرصت بردن شهر کابل ممکن نشد و ساعت به ساعت تنزل دست داد و مرض قوی گردید تا اینکه درهمانجا وفات کرد و داغ بزرگی بر جگر پدر و مادر تا به قیامت باقی گذاشت بلکه بعد از چندین سال گذشته داغ سردار محمد علی خان را بخاطر والا تازه کرد اضافه از خفقان و کدورت سرکار که چندین پریشانی های کلی را دیدند بحیرتم که از احوال مادرش چگونه قلم دوزبان به شرح واردات ولیعهد را تحریر کرد مینویسد هنوز از وفات فرزند ناشنیده روح از قالب پرواز میدارد و جان بی حس و حرکت ظاهر میشود همچنین اشخاصیکه خدمت حضورش دریافته بودند افزون از قیاس داغدار شدند خلص کلام در اینجا میکه روح از قفس بدن ضعیف نجف شاهزادهٔ نامراد پرواز کنان بروضه رضوان و بهشت جاودان شتافت و خلق افغانستان خصوص مردم کابل که دست پروردهٔ ولیعهد جوانمرگ بودند داغی بر جگر اوشان نهاد گویا قیامت صغرا برپا شد و شورش محشر هویدا گردید اکنون هرگاه خواهم که شرح وفات ولیعهد نوجوان را باغوغای خلق کابل از پیر و جوان و سید و عام و مرد و زن و کوچك و بزرگ شرح وارد وقت تحریر در آورم چنانچه از غوغا و غلغلهٔ خلق گوش فلك کر کرد جمع ملکوت در حیرت و فلك باهمه کج رفتاری به حسرت . البته قلم دوزبان با وجود دوزبانی از تقریر آن قاصر و عاجز بلکه سر به زیر افگنده از عهدهٔ تحریر آن برآمده نمیتواند لیکن دونکته مینویسم و سخن را مختصر میسازم اول ولایت افغانستان خصوص دارالسلطنهٔ کابل از شهر و اطراف آن که مقرر به دیدار فرخنده آثارش مسرور بودند و از قوز اشتاش بهره مند و از خوان احسانش خورسند و خرم میگذارندند درین وقت همچنان از مرگ آن نونهال گلشن اقبال پژمرده و غم انگیزده و ماتمزده و به غم فرو رفته شب و روز گرفتار ماتم بودند دوم از خلق نیکو و اخلاق پسندیده و تواضع بسیار و فروتنی و سادات پروری و علما نوازی و کوچك و بزرگ دینه و صغیر و پیر و برنا با جمله سخاوت پروری و کم آزاری و صاف اعتقادی که خداوند در عین شباب به وی اعطا فرموده بود از عقل بعید بود با خلق خدا چنان رفتار داشت که حد بشر نبود خصوص در بارهٔ فقیر و بینوا و بیوه زنان و بیچارگان چنان رفتار و کردار و تواضع داشت که گویا پادشاه زاده نبودند و همسر بیچارگان شمرده میشدند اضافه بران شب و روز متوجه خرج

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 409 of 468

ومخارج شان بودند چنانچه بآسودگی میگذراندند بنابران مرگ شاهزادهٔ نوجوان مرگی بود که تاقیامت داغ بردل پیروپرناوشاه وگداوسادات وعلما باقی ماندوازخاطرها محونخواهد شد قصه کوتاه بعدازدفن شاهزادهٔ والاجاه مردم افغانستان بهرشهر ودیار وقصبه ودهات هفت شبانه روز ماتمداری نموده لباس سیاه دربر داشتند .

بعدازان تامدت یکسال مردمان اعزه واشراف وبزرگان در بارینا بخاطرداشت سرکار درماتمداری کوشیده بغم والم آغشته بودند و بافلک کج رفتار باصد سوزو گداز خطاب میکردند .

رباعی

ای دادزدست فلک بی بنیاد هرگز گره بستهٔ کس را نگشاد
هر جای دلی دید که داغی دارد داغ دیگری برسرآن داغ نهاد

خلص کلام ازرفتار شهزادهٔ جوانمرگ وازکردارغمگینی فقرای بیچاره شمهٔ تحریر شدلاکن ازرویداد غم والم حضور سرکار اقدس وداغ بر جگر ما در داغدیده نهادن قرنده ممکن تحریر کردن ندارد وقلم باوجودزبان دری درشرح غم آن عاجزوقاصراست .

چنانچه سرکاروالاووالده داغدیدهٔ بعداز قوت فرزند طاقت دیدن نکردند ووزرای حضور وبزرگان دربار نیزمصلحت ندیدند زیراکه احوال پدرو مادرش را دگرگون دیدند ازین قیاس باید کردکه مرگ ولیعهد داغیست که تا قیامت باقی ماند پس همان بهتر که ازاین فقره دست بکشیده دارم وازگذارشات تحریردارم لهذا در همان حین که ولیعهد وفات کرد محرر کتاب وتحریر کنندهٔ گذارشات ازترکستان باتارتق فراوان که گاهی ازهیچ ولایت حاکمان بحضور سرکار نفرستاده بودند از خدمت جناب لوینات صاحب خوشدل خان هازم کابل بودیم قضارا در منزل گردن دیوار که پنج منزل تاشهر کابل راهست فرودآمده بودیم که خبروفات ولیعهد به معرفت چاپار رسید وچاپارهازم ترکستان بودازین قضیه محرر کتاب که صاحب اختیارتارتقی بودم بفکرماندم وبحیرت رفتم وحیف ازدوسبب کردم یکی تارتق افزون ازقیاس دوم غمگینی بندگان سرکاروزد وقت غم همچنین تارتقی فراوان که سزاوارخرسندی بندگان سرکار بوداز حضورگذراندن ویک به یک منظور کردن و خدمات شایستهٔ جناب لوی ناپ صاحب را ظاهرکردن مشخص است که درعین کدورت چندان حسنی نخواهدکرد .

بهرحال بعدازفکر بسیار واندیشهٔ بی شمار هازم حضور سرکار گردیده روز هفتم وارد شهر کابل شدیم ازمرگ ولیعهد نگذشته بودوبحضور بندگان اقدس با اشخاص بزرگ که از نظام وغیرآن همراه بودند رفته سلام کردیم ورویداد تارتقی را از قرار قاعده عرضه داشت نمودیم وشب طومارتارتقی را ازنقدوجنس ازحضور گذرانده حسب الامر یک یک خواندیم ودستور العمل ازحضور طلب کردیم از حضور فرمان شد که خاطر اقدس اشرف والاملال آگین است هرگاه تارتقی شما بیکهفته از حضور بگذرد اکنون لازم که یکماه تارتقی را یومیه منظور کنید وبه تحمل وتانی هر روز چهار ساعت تارتقی را بتوقف ازنظر بندگان اقدس بگذرانید وسرکار والا را به تماشا وسوال

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 410 of 468

وجواب آن‌چه اجناس نقد وجنس باشد ویا اسپ واشتر گرفتار سازید وخاطر خطیر والا را مشغول بجانب آن گردانید خصوص در باب اسپ طبیعت سرکار خیلی مایل است باید وشاید چنان کنید که گویا فکر اقدس بشما باشد و بدیگر جانب مایل نشود شاید غم ولی‌عهد نوجوان که داغ بزرگی است قدری از خاطر والا محو شود ومتوجه خدمات وسخن شما گردد لهذا هرگاه بهمین منوال رفتار کنید گویا امر سرکار را بجا آورده باشید وخدمات خود را بحضور انور منظور بانکه خاطر خطیر اقدس از خدمت شما مسرور خواهد شد باری بعد از فرمان سرکار اشرف هرروزه تارتقی را از حضور بطرز مرغوب گذرانده چنانچه روز اول تا نماز عصر طول کشید وبنده سرکار چنان متوجه بودند که اصلا بدیگر اموری چند که لازم حضور است نپرداختند همچنان روزی چندگاه به تماشای طلاء وفراوانی آن وگاهی سیل فقره مسکوک که سراوازیک خزانهٔ موفور بود وبعضی روزها باجناس های اعلاکه همه مال خطا ودولت های بزرگ که بزحمت تمام در یافته شده بود از حضور فیض طهور گذرانده از فضل خداوند واقبال اولی نا بصاحب یومیه تحسین وافرین می‌شنید یم چرا سزاوار مرحمت شهریاری نشود در مدت هشت سال حکومت نائب محمد علم‌خان در ترکستان که تاریخی هشت ساله مذکور سنجیده شده مقابل از چهار تقسیم یک تقسیم تارتقی اولی نا بصاحب بمیزان سنجش نیامد ازین روی که افزون بود چنانچه روزی بجنس های نفیس اعلا وروزی باجناس های نایاب کم پیدا مثلا دو دانه چائی چینی مال خطا بهم رسیده بود که خیلی بزرگ بود و جناوری از پرنده وچرنده که در دنیا پیدایش داشت در وی درج بود اضافه بران چقدر مال خطا از اجناس اعلا وچینی که همه کم پیدا ودرمدت مدید بدست آمده بود وروزی چند باسپان راهوار و دونده و تحفه‌های بسیار که بحضور بندگان سرکار بادا رسانده می‌شد گذارش می‌یافت وبرخی روز ها باشتران کوه کوهان تسلی خاطر خطیر والا گردیده ازان جمله نه نفر اشتر یشت سفید مال ولایت خطا که اسمی دختر سرکار از حضور گذرانده منظور حضور فیض ظهور شد وخیلی طبیعت سرکار خود سندی حاصل کرد ومسرور گردیدم چنین الی تهای نا درات که درمرور ایام ومدت مدید بدست آمده بود وکمتر بحضور اقدس رسیده واضافه بران بعضی تحفه های نفیس که چشم بیننده شاید کمتر دیده باشد منظور گردید و از فضل خداوند ومرحمت شاه او لیاکه ازقدیم می آن بزرگوار از امور خدمت تارتقی شده بحضور سرکار والا آمده بودیم یومیه خدمات محرر کتاب منظور حضور اقدس میشد وتحسین وآفرین می‌شنیدم چنانچه خورسندی سرکار را در آخر همین فقره شمهٔ تحریر می دارم مقصد که محرر کتاب بنا بر امر بندگان اقدس درتا رتقی منظور کردن روزشمار تاریخی بودم که مدت یکماه حسب الفرمان گذارش یابد وخدمات شایسته بجا آورده شود از فضل الهی از اول تا آخر یکماه و روز انجام یافت وبطرز مرغوب وسرشته خوب مطابق بامر سرکار از حضور مبارک گذشت وخدمات محرر کتاب از برکت شیر خدا بخوبی ودر حق منظور حضور ومنظور حرم سرای عالیه که تا رتقی زیادی تسلیم نموده بود یم گردید چنانچه بالا ذکر کرده شد که سرکار والا از غلام خورسند شد تا کنون شمه از رضامندی سرکار تحریر کرده شود بندگان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 411 of 468

بندگان اقدس که خدمات محرر کتاب را منظور کردند بنوازش شاهانه فرمودند بعد درمجلس خاص وعام به آواز فصیح بزبان گوهربار درآثار جاری نمودند که این شخص که حضور دارد فرستاده اولی ناب خوشدل خان است البته بخدمت حضور اولی ناب مامور است و قابل این خدمت بزرگ دانسته اولی ناب صاحب باتفاق ترقی بحضور بندگان اقدس فرستاده چنانچه از خدمات خود خاطر خطیر والا را خورسند گردانیده پس درین صورت ظاهر شد که هرگاه اولی ناب سزاوار ملک داری ولایق خدمت گذاری نمی بود این نحو خدمتگار را چگونه می شناخت واز کجا بدست می آورد و صاحب اختیار و اینقدر ترقی بزرگ میکرد محمد عمر برادر اولی ناب باترقی همراه بود چرا اختیار ترقی را بابرادر خود ا مرنکرد و برادر خود را سزاوار خدمت حضور ندانست مقصد بندگان اقدس اینکه دربعضی اوقات بعضی اشخاص فتنه انگیز بحضور سرکار اولی ناب را بلفظ افغان خطاب می دارند و برخی اوقات غمازی کرده می گویند که ملک داری کار بزرگ است عقل کامل وشخص فائق وزگی می خواهد ولی ناب با وجودی که بحضور عمر گذرانده ملک داری نکرده واز عهده سرشته داری ملک که کار بزرگ است بر آمده نمیتواند لاکن بندگان اقدس از مدعای غمازان که لفظ افغان می گفتند می دانستند که مقصد غمازان چیست حال همان اشخاص حاضر اند و دراین یکماه بکمال اینقدر ترقی بزرگ وخدمتگارش ملاحظه نموده اند هرگاه اولی ناب از عهده خدمت گذاری وسرشته داری ملک برآمده نمی توانست وافغان کوهی می بود پس دراین صورت چگونه خدمات بزرگ ودولت سرکار را سرشته کرده منظور حضور می کرد واین شخص رموزفهم راچگونه پیدامی نمود ومامور خدمت می فرمود چنانچه هفت ساله ترقی نائب محمد علم خان درنزد ترقی اولی ناب جزوی شمرده نمی شود افضل از آن اشخاص بزرگ یک عریضهٔ خود را از حضور گذرانده نمی توانند و صلابت پادشاهی نمی گذارد که سخن کنند چه نحوشد که این شخص کوچک یکماه پیشتر بومیه ترقی خود را از حضور گذرانده خوفی بخاطرش نرسید وخورسندی سرکار در یافت وخاطر اقدس را ماپل بجانب خود دیکر دیکه کند و رت از خاطر والا محوشد اکنون کارگذاری وخدمتگذاری اولی ناب بحضور اقدس منظور است وسزاوار اضافه براین حکومت دارند بعدازین دربارهٔ اولی ناب خوشدل خان احدی سخن نکنند که موجب کدورت سرکار است خلاصه کلام هر چنداین فقره اظهار کردن سزاوار نبود لاکن باعث سرزنش اشخاص فتنه انگیز و مرحمت شهریاری دربارهٔ اولی ناب صاحب محرر کتاب تحریر کردم که همه وقت رفتار افغانستان در بارهٔ همدیگر چنین است ونفاق را دوست می دارند هرچند که سخن بدراز کشید و مطلب دور افتاد اکنون قلم دو زبان را ازین گفتار باز داشته رجوع بمطلب داریم لهذا روزی بندگان امیر شیر علی خان بعدازمرگ ولیعهد در مجلس عام بزبان فیض آثار جاری فرمودند که از مرگ ولیعهد بندگان سرکار آنقدر کدورت ندارد که قبل ازوفات مذکور که هنوز

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 412 of 468

صدراعظم ولوی ناب صاحب شیردل خان درقید حیات بودند که در عالم رویا، صدایی از غیب بخاطر اقدس رسید ونکته بخاطر خطور کرد که تاحال هرچنداز خاطر محو می کردم‌محونشدو هرقدر کوشش می‌نمودم‌که شاید بخاطر نگذرد وفراموش شود ممکن‌نگردیدوعلاج پذیرنشدوهرلحظه بمدنظرحاضرشده جلوه‌می‌دادچنانچه شخصی بحضور رسیده صریح‌میگوید که نتیجه شکست‌دولت افغانستان گویاعنقریب است‌و بزودی ظاهرخواهد شدوبزرگان حضوراز حضورکناره گیرخواهندگردید حالاکه بندگان اشرف فکرمی کنند نتیجه اول‌وفات صدراعظم بود که‌دربشاور فوت‌کردنتیجه دویم فوت‌ناب شیردل خان در ترکستان بود که‌اقتضا نمود ثلثیوم ولی عهد که جانشین بندگان سرکار بود گویا ازدولت خداداد وسلطنت افغانستان سه‌رکن بزرگ که‌ستون دولت و بازوی سرکار بودند ازدست رفتند وکمر دولت شکست پس ظاهر شد ومشخص گردید که‌این ندای غیبی بود واز غیب ندا رسید اکنون که هر ساعت وهر لحظه که بخاطر خطور می‌کندعقل پراگنده ودل‌پریشان می‌گردد لاکن ازاختیار بیرون است و بنده بیچاره چارۀ‌ندارد الاکه صبروشکیبائی بدارد وخود را بخداوند کریم و رحیم عیار د الحکم الله توکلت‌علی‌الله لهذا چون اظهار بندگان اقدس اخبر شد جمع اهل مجلس ازشاه وگدا، متفق الیه ازروی‌کمال دانش وفراست وشیوۀ دربار داری‌که سزاوار بزرگان حضور است‌عرضه داشت نمودند که‌خداوند عالم بحرمت سید عرب و عجم (ص) که‌هیچ وقت بدولت خداداد شکست نرسانده‌وسایۀ بلند پایۀ پادشاه اسلام پناه وشهنشاه شریعت آگاه را ازتارك غلامان وجمیع اهل اسلام خصوص افغانستان کم وکوتاه نگرداند وما جمیع غلامان حضور را تصدق یکساعت سلامتی وصحت مندی ذات با برکات پادشاه رعیت پرور بگرداند ودعای‌بااخلاص را که‌غلامان ازصدق دل‌بدرگاه خداوند می‌دارند خالق مور ومار و پادشاه لیل ونهارو را رزق مخلوقات هیچ دعا را عالم قبول فرمایند مصرع‌این دعا ازمن واز خلق جهان آمین باد. مختصر کلام درهمان حین که بندگان اقدس همین‌فقره رابحضور مجلس مرحمت نمودند تحریر کنندۀ گذارشات ومحرر رویدادبدربار سرکار و پادشاه ذوی الاقتدار حاضر واز ابتدای مرحمت‌شهریاری تاتکلم اخیرکه فقره راختم کردندوبعدازان دعاگوئی نمودند بزرگان حضور را تمامی بگوش خود شنیدم هرگاه فقره‌های حضور سرکار والا تبار پادشاه رعیت پرور سرکار امیر شیر علی خان‌راشرح وارد رقیدتحریر در آورم دفترها گنجایش نمی‌دارد وقلم وکاغذ برمی آید اضافه بران عمر طویل و خاطر جمع واسباب عیش همه آماده می خواهد پس‌درآنوقت عقل وفکر جمع‌آمده ازهر پیشه‌گوشه بخاطر میرسد اول اینکه عمر از فضل‌خداوند بمرتبه شصت رسیده‌روزمان گهن سالی دامن گیر شده خصوص که‌در این عصروزمان بی‌اعتباری عمر ها اعتمادی‌نیست دویم آسودگی می خواهد واسباب عیش بکار دارد تاعقل جمع آید کجا با اینقدر اشتغال زندگی وبار عیال یومیه کشیدن وایام پیری ودست تهی‌وجلای وطن بودن ممکن است وکجا میسر میشود وفکر چگونه بسر می آید تااینکار بزرگ که‌چندین سال گذشته

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 413 of 468

باشد وچندین رویداد ازخاطر محو گردیده وسلطنت چند پادشاه بزرگ که سال‌ها به تخت فرمان فرمائی نشسته سلطنت ورزیدند بیاد آورده شود وازتحریر گذر انیده انجام پذیرد افضل ازهمه در اول کتاب و ابتدای تواریخ که کمر بسته اراده کردم بعرض خردمندان روزگار ونکته گیران میدان کار وزار وسخن‌سرایان بازار معانی ورموز داران دریای عمانی رسانیده بودم که مختصر تحریر میدارم والفاظ را بطریق ساده بیان میکنم اکنون لازم که بعهد خود وفا سازم وخلص نوشته بدارم باوجود خلص وباوجود چندین کوشک هارا چشم بوسیدن که ملاحظه میکرد که مختصر آن گویا دریای عمان وبحرخزر بقلم ظاهر می‌شود بهرحال انجا بدرگاه احدیت وخداوند صمد می‌برم که همه اسباب عیش وآسودگی فراهم گشته باین قدرت نو قین عطا فرماید واز غیب مدد نمایند تا بپایه‌ی انجام پذیرد ودرروزگار بیاد گار باقی ماند خلص کلام سلطنت دویم بارهٔ سرکار امیر شیر علی خان نواده سال گامل شده که بر اثبات فرمان فرمائی داد عدالت گستری ورویداد وفقراء نوازی را بدرجه اتم رسانیدند و نوشیروان درخطهٔ افغانستان نام برآوردند ودرمدت سلطنت خود اول قانون نظام را برپا نمودند وجمیع افواج افغانستان را افواج نظامی کردند وازنظام لشکر بزرگ بهم رسانیدند وقانون نظام داری را بکمال رسانیدند ودولت افغانستان را بدول‌های خارجه گویا همسر قرارداده بااوجودی که قبل ازین از زمان امیر کبیر هم کمتر نظام داری در افغانستان جاری بود لاکن اندك ودیگر سپاه همه متفرقه وپراگنده بودند دروقت خدمت پسی اشکال داشت تاجمع می‌شدند وموجود کردن مشقت بود بلکه کمتر موجود می‌شد دراینوقت جمیع افواج افغانستان انتظار یك حکم طرم میباشند وفوراً حاضر خدمت هستند هرگاه امر بخدمت شوند ازتوپخانه وپلتن ورساله مکمل اسباب امروز رابفردا نمی گویند اسباب لازمه بران ازکارخانه جات توپریزی وتفنگ‌سازی وکریج سازی وبارودسازی ودیگر اسباب لازمه که در کارنظام داری بکار باشد موجود ومهیا واحتیاج امروز بفردا ندارند فوراً حاضر است ویا بطریق سابق احتیاج دول های خارجه نمی‌باشد وقبودند بلکه دولت‌های خارجه بقاعده وقانون نظام داری‌شان تحسین وآفرین کردند وپسند نمودند زیرا که درزمان اندك اینقدر نظام برپا کردن ومکمل ساختن وبقاعده جاری نمودن ازقدرات است واصلاً بخاطر نمیرسد که افغانستان وحشی ضیعت نظام بردارد بلکه دربعضی اوازمان که ملاحظه میرود بهتر وافضل‌تر بنظر میرسد زیرا که جمیع دولت های بزرگ منظور نبودند ازان گذشته سرکار نوالاقتدار درسال سوم سلطنت خود درجانب شمالی شهر کابل قلعه جدیدی امر فرمودند و بنا نمودند واسم قلعه راشیربور نام نهادند هرچند که قلعه می نامیدند لاکن شهر عظیمی برپا کردند وبندگان اقدس را نیت صافی طینت این بود که خودشهریار والا واقوام پادشاه وجمیع وزراء ووکلاء وبزرگان در بار ومستوفیان کار گذار وباقی اهزه واشراف ازدیاد ودور واقواج دریاموج نظامی وجمیع اهل قلم یك‌قلم ازشهر کهنه حرکت کرده درشهر نوعمارات عالی سازند واستقامت فرمایند ازان سبب که شهر کهنه گنجایش اینقدر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 414 of 468

خلق بسیار رانداشت وندارد شهر کسیرا ازان فقراء ورعیت باشد تا باسودگی زندگانی دارند وبفراغی وخاطر جمعی عمر گذرانند چنانچه مدت‌هشت‌سال به‌تعمیرات شهر جدید که‌شهرپور نامیده اند شب وروز کوشیدند صاحب اختیار کل حسین‌علی‌خان سپاه سالار بودند ومتوجه بودند لاکن‌بدرجه باخبری می کردند که احدی اینقدر سرشته‌داری کرده نمی‌توانستند هرروز پنج شش هزار نفراستاد کار ومرد کار بمزدوری کار می‌فرمودند یعنی دیوار قلعه‌را قبل‌های سرکاری یومیه لفظ می‌کردند تا بسعد های سپاه سالار پخته می‌شد تا نی بدیوار بامر سالار یعنی‌میزدند زمانی که‌دیوار تمام‌شد گوی ازسنگ دریخته‌گی بهتر ظاهربود حقا که قلعه‌خدا آفرین وحصاری متین‌وشهرعظیم بنانمودند چنانچه عرض دیوار شش زرعه شاه بود واز درون پیوسته بدیوار برای توپخانه وپلتن ورساله وغیره عمارت چوبی‌ساخته بودند وچنان ستونهای بزرگ پیوسته بهم‌انداخته شده بود که توپ ولشکر از بالای بام چونی می‌گذشت دریائین چونی‌اشخاصی که‌بودند واقف نمی شدند از سطح‌بری ستون وپیوسته بهم‌بودند لاکن‌سرکار امیر شیرعلی‌خان درتمام شدن قلعه مذکور خیلی ساعی بودواما خواست خداوند نبود ودر مدت هشت‌سال سه‌طرف دیوار با چونی های افواج وبعضی عمارات سرکاری تمام شد ویکطرف دیوار باقی مانده که زوال دولت خدا داد رسید وآرزوی سرکار درکار قلعه انجام نشد وناقص وغیر کاره مانده .

فرد

هر چه دلم خواست نه‌آن می شود هر چه خدا خواست همان می شود

لهذا بعد ازان حکه خرابی دست داد سرکار اقدس سردار محمدیعقوب‌خان را جانشین کرده روانه ترکستان شدندفلک کج‌رفتار فرصت نداد که شهر مذکور بامر سردار محمدیعقوب خان‌انجام پذیرد بهمین اصول‌نیم کارمانده این بود که‌فرنگی بسر دار محمد یعقوب خان بد عهدی کرد ودا خل افغانستان شدو سردار مذکور که‌بجای پدرامیر شده‌بود باعیال واطفال هندوستان فرستاد وخود فرنگی واردکابل شد ودرهمان قلعه جدیدکه حد سکندرساخته‌شده‌بود بایک‌وبیست‌هزارلشکر جنگی‌فرودآمد وچندین دفعه باغازیان مقدمه کرد گاه شکست می خورد وگاه فتح می نمود و خود را درهمان قلعه‌متین‌نگاه‌می داشت چنانچه‌چندی درون‌قلعه‌از ضرب‌دست‌غازیان حصاری شد عاقبت ازطفیل دولت‌خداداد پادشاه عظیم‌الشان‌سرکار امیرعبد الرحمن خان‌از حصاری نجات یافته‌راه‌هندوستان پیش‌گرفت که‌انشاء الله‌تعالی دروقتش تحریر کرده خواهد شد مختصرسخن درسال دوازدهم سلطنت بدولت پادشاه قوی‌شوکت امیرشیر علی‌خان‌شکست ازهر طرف‌افتاد چنانچه قبل‌ازین‌ازمرکت وایهدو صدراعظم وایشك آقاسی‌شیردل‌خان تحریرگردید لهذادرهنگامی‌که ایشك‌آقاسی شیردل‌خان درقیدحیات بودند وبامرسرکار امیر شیرعلیخان فرمان فرمائی ترکستان وقتی از دولت روسیه چند سر کرده بزرگ بعنوان دوستی درلب دریای آمو آمده بعد مت ایشك آقاسی شیر دل خان که بمنصب لوی نایبی سرافرازی داشت نامه فرستا دند والتماس مزار شریف رسیدن وملاقات نمودن راکرده خواهش کردند که‌زود تر بخدمت رسیده شود لوی نا یب صاحب

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 415 of 468

ازعقل کامل وند بیر ها فلا نه که شخص کهن سال دور اند یش بو داد اروسیه را
درلب دریا معطل کرده بحضورسرکار امیرشیر علیخان عریضه کردند وعرضه داشت
نمودند که دولت اروسیه ازدولت خداداد دوراست ازاین آمدن قریبی دارند و قریبی
بکار می برند ظاهراً بخاطر غلام میرسد که دولت خداداد رابادولت انگلیس که سال ها
روش دوستی دارد یکدورت می اندازند چنانچه در زمان امیرکبیر هم چنین قریبی
بکار برده بودند .

بهتر انست که امر فرما ئید تا جواب صریح داده داخل ولا یت نکنیم واز در پا
با پنطرف نگذاریم زیراکه بارها از زبان امیر کبیر بکرات و مرات شنیده دار یم
که دشمنی انگلیس بهتراست ازدوستی دولت اروس ازان سبب که دولت انگلیس گنو گیراست
این بود که فرمان کابل از حضور سرکار رسید امر شده بود که خطا رفته اید
دولت اروسیه بزرگ است دولت خداداد واقبال پادشاه قوی بنیاد که باهم چنان دولت بزرگ
که مشهور آفاق است رابطهٔ دوستی پیداشود اضافه بران ازرابطه یافتن دولت اروسیه
البته دولت انگلیس خوف کلی بخاطر میرساند واضافه بر اضافه بدولت خدا داد
رابطه دوستی کرده بیشتر ازپیشتر خوشامدخواهد کرد. بو رود فرمان به شخص بزرگی امر کنید
که بعزت تمام داخل مزار شریف بدارند ودرعزت داری شان سرموی تقصیر ندارند ونقل نورزند
باری حسب الفرمان سرکار اروسیه وارد مزار فیض آثار گردیدند ویومیه درمهمان داری شان
افزوده می شد لاکن اوی ناب صاحب دلگیر وپریشان بودند عاقبت بار دیگر عریضه فرستادند
ومرحمت های امیرکبیررا که دربدی دولت اروسیه سخن می کردند در عریضه درج کردند
وتکرار عریضه نمودند که فدایت شوم بادولت اروسیه رابطه نکنید که سود نمی بخشد
وشکست دولت خودرا خواهان نشوید که دوستی دولت مذکور خرابی دولت وبربادی
سلطنت افغانستان است ودوستی قدیمی خود را ازدولت انگلیس برباد ندهید وبرهم
نزنید که فرموده امیرکبیر همین است وسزاوار است بدولت افغانستان که دوستی وپیوند
داشته باشد وازدوستی دولت مذکور فائدهٔ کلی بدولت خدا داد رسیده و میرسد
وبرعکس آن هرگاه بدولت اروسیه رابطه شود ضرریذیراست وظاهر است که ضرر
عاید میشود ازبرای خدا احتیاط کنید که غلام فدوی دانسته عرضه داشت می دارم
باقی بندگان سرکار مختارند ولا کن عقل غلام تقاضا می کند
که بامر بندگان اقدس واپس ازدریا بگذرند وعازم دارالسلطنه شهر کابل شود
مختصر کلام بعد ازعرضه داشت اوی ناب صاحب ازحضور سرکار فرمان رسید که
مثل شما را حکومت ترکستان بربود وزایل کرد مگر نمی دانید که هرعصر وزمان
تقاضای دیگری دارد ورفتار دیگر البته بندگان اشرف اقدس هم شاید فکری
داشته باشد باردیگر عریضه دراین خصوص نکنید که موجب کدورت بندگان
اقدس می شود وفوراً سرشته اروسیه رابخوبی ودرستی نموده بدارالسلطنت کابل حضور
سرکار بفرستید چنانچه حسب الامر سرکار افسران اروسیه عازم کابل شدند وبحضور
پادشاه قوی شوکت رسید ملاقات کردند وازحضور فیض ظهور اعزاز واکرام ونوازش
دیدند وچندی درکابل توقف کردند وبعزت ازحضور پادشاه ذوی الاقتدار مرخص شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 416 of 468

وبازگشته واپس آمدند وبدولت خود رفتند ازین رهگذر بدولت انگلیس بدرسید ومودأ وزیر مختار خودرا بدارالسلطنه کابل حضور سرکار والا تبار فرستادند وباعث آمدن اروسیه راجویا شدند والتماس کردند که بادولت اروسیه دوستی نکنید زیرا که دشمن دولت برطانیه است اضافه برین دوستی قدیمی دولت انگلیس باشماخیلی مفید است امیداست که از دست ندهید وفائده بسیار دارد وهیچ وقت ضرری از دولت مذکور بدولت خداداد نمیرسد ونخواهد رسید امایندگان اقدس را که بسخت برگشته بود سخن های وزیرمختار دولت انگلیس که مسلمان بود وخیرخواه دولت خداداد باوجود خیراندیشی برعکس افتاد و برضد سخن های مذکور عمل فرمودند چنانچه شاعر می گوید .

رباعی

فضاشخصی است پنج انگشت دارد که خواهد بر کسی محنت گمارد
دو برچشمش نهد دو بر بنا گوش یکی بر لب نهد گوید که خاموش

بهر حال سرکارواالا تبار درجواب نامه دولت انگلیس جواب های غیردوستی وپیغام های مخالف آن نامه فرستادوزیرمختار دولت انگلیس که خیرخواه اسلام وخیر خواه دولت سرکار را سخن میرد بدلیل ازین وجه واپس فرستاد از جمله علامه بخت برگشتگی که بدولت انگلیس جواب فرستاد یکی این فقره تحریر فرمودند که باید مختصر در کتاب درج دارم ای دولت برطانیه هرقدر مسلمانی که فقرای دولت شما باشد دانسته باشد که امیرو ازیک فرمان سرکار است وهندوستان راآتش خواهند داد اکنون مجرر کتاب بعرض خردمندان میرساند که هرکابخت برگشته گی باشد پادشاه جلیل الشان وصاحب سلطنت دولت افغانستان چراچنین نویسد مگر دولت انگلیس از فقرای خود اینقدر بی خبر مانده که دولت غیر بفقرای مذکور دخل کند واز خود شمارد ودولت انگلیس فقرای خود را تصرف نکرده باشد فیه کوتاه بعدازآن که وزیر مختار انگلیس بی نیل مرام بازگشت ونامه سرکار والارا منظور کرد دولت برطانیه بسی تعجب کرد وارادة کابل نمود وصریح نامه نوشت که دولت انگلیس بادولت افغانستان عقد مه دارد ودر فلان تاریخ ازسه طرف یکی قندهاردویم کرم وزرمت سیوم دردهنه خیبرعقدمه می آرم وهرسه طرف یکث روز جنگ می اندازم وازدرگاه خداوند امید دارم که فتح بجانب دولت برطانیه حاصل شود ازآن سبب که عمری بدولت افغانستان خوبی نموده بدی گرفته شده بهرحال چون موعدمذکور بسررسید بگفته خود عمل کرده درهمان تاریخ ازسه جانب مقدمه آورد واشکر افغانستان را شکست فاحش داد اکنون حکایت شکست لشکر افغانستان سزاوار تحریر ندارد هرگاه درقید تحریر درآید موجب خجالت بزرگان لشکر می شود وخیلی بطول می انجامد اضافه برآن اصابی درکابل برپا شدوشور شی درافغانستان افتاد که بزبان قلم در تقریر آن عاجزو قاصر است چنانچه سرکار امیرشیرعلی خان پراکنده شدند و درکابل استقامت نتوانستند کرد عزم ترکستان کردند وسردارمحمد یعقوب خان پسربزرگ خودرا که محبوس فرموده بودند ازحبس برآورده بجای خودبرتخت سلطنت نشاندند وامر وانهی افغانستان را بوی تفویض

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 417 of 468

کردند وخود بندگان سرکار باعیال واطفال و بزرگان حضور ومشیران از دیرباز ودور ووزیران دربار وسرکردگان کاردار جمله‌شان بازن وفرزند عازم ترکستان شدند وازمردم کابل دادخواه بودند وفرمان کردند که‌رفتن سرکار مقصد ازش تاشکند است ودرتاشکند رفته باکنیرال کیورنا طرحکه یارم پادشاه‌می نامند گفتگوی دولتی با دولت انگلیس باتفاق دولت ازوسیه می‌دارم وبقرار قانون بامرامیر اطوراعظم‌دولت انگلیس را ازولایت افغانستان بیرون کرده‌وبادولت‌ازوسیه آشکاردوستی می‌کنم وارسال ومرسول می‌دارم بعدازان بفرصت بادولت انگلیس جنگ‌کرده بفضل خداوندانتقام کلی خواهم گرفت بهرحال‌چون بندگان اقدس بابزرگان حضوروارد ترکستان شدند سه نفر از جمله‌وزیران رابیطرز دوستی وعنوان ایلچی‌گری بحضور کنیرال کیورنا طرح مرسان فرمای ترکستان درتاشکند فرستادند وازورود شریف آوردن خود در مزار شریف اطلاع‌دهی فرمودند وخودسرکار اشرف اقدس ابزارادهٔ رفتن ترکستان الغی تاشکند بخاطر مبارک داشتند چنانچه پیش‌خانه رابدروازه بغدان حسب الامر برپا کردند ویکروز تشریف برده ساعت گزشتندلاکن فهما امان ندادند.

فرد

هرچه دلم خواست نه‌آن میشود هرچه خدا خواست همان میشود

اکنون روزهفتم ازوروددرمزار شریف گذشته‌بود که‌ارادهٔ تاشکند نمودند روز یازدهم بعرض‌نقرس که‌سابقه گرفتار بودند گرفتارشده‌اند روزدهم مرض‌رخت از جهان فانی‌بربسته بدار البقای‌جاودانی شتافتند ودربست روضهٔ‌مبارکه که بجانب قبله مدفون گردیدند امالازم شدکه‌از اتفاق مردم‌افغانستان بایدگفتهٔ تکرارا عرضه‌بدارم زیراکه آب‌وخاک افغانستان پروردهٔ اتفاق است هرگاه‌چنین نباشدسرکارامیرشیرعلی خان پادشاه خداجوی رعیت‌پرور سیاه‌نواز که‌چندین سال‌نوازش کردونیک داد وظلم انکرد هنوز بخاک‌مدفون نشده‌وخلق‌انبوه‌انتظار دفن‌پادشاه می‌باشند که بقدرت خداوند قیامت قایم گشت‌ولشکرهای‌تخته پل‌ومزارشریف بلوا کرده‌ورجوع‌بلنگ حرامی‌نهادند واعیران‌خودرا پراگنده‌ساختند بعضی‌رافراری کردند وبرخی‌را دستگیرنمودند اولی‌تاب خوشدل خان‌که حاکم‌ولایت‌بردند بحرف سه‌نفرغماز‌فتنه انگیزمجوس لشکریان‌شدند‌لشکریان با اختیار خود افسروسرکرده‌مقرر ساختندوصاحب‌اختیار لشکر کردند وملک‌نام‌نهادند بعد ازآن ملک هاکه‌خودرا سرکرده وبزرگ پندا شتندباصدنفر یاتن از تخته پل به جلال آباد بمزارشریف آمدند.

وبدروا زه‌حرم سرای عیال‌پادشاه که‌مادر ولیعهد بودند آمده سخن های‌زشت وناصواب گفتند کار بلوا بدرجه بالا گرفت که‌شب اول دودانه شمع ازخوف جان که‌در شهر شورش بود بالای‌قبرسرکار امیر شیرعلی خان روشن نشد افضل از ان چقدر بزرگان ترکستان خواه ملکی‌خواه نظامی بودند خانهای شان بامر سه‌نفر غماز بتاراج رفت که آثاری‌باقی نماندایندم خرابی که‌سلطنت‌بادشاه‌را بر باد داده‌شدسبب این‌بود که لوی‌تاب صاحب خوشدل‌خان بجز از خدمت‌بادشاه وخاندان‌بادشاه بدیگری خوشامد نمی‌کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 418 of 468

بزرگان که از کابل بر کاب همایون آمده بودند همه چون اشعث طمع خصوصی سه نفر سردار عطاالله خان وسردار نیک محمدخان وسردار عبدالله خان ناصری که خود را از رکترین کل میدانستند از رفتار اوی ناب خوشدل خان در باره شان کدورت کردند و باعث خرابی اوی ناب صاحب دولت یاد شاه خود را چنان بر باد دادند تا بدرجه بی ناموسی رسانیدند چنانچه ملک ها که بزرگ لشکر شده بودند بدروازه دوم حرم سرای بادشاه رفته بوالد ولیعهد که عیال بزرگ بادشاه نامیده میشد وخطاب ناصوات کردند وترسان ولرزان ساختند چنانچه سه روزه فاتحه درمرگ بادشاه گرفته نشد لاکن مقصدی که هرسه نفر غمازفتن انگیز بخاطر داشتند بمراد خویش واصل نشدند خسرالدنیا والاخره محسوب گردیدند ودرخطهٔ افغانستان بدنام ابدی شدند وبسزای بد کرداری خود رسیدند .

شعر

تو چاهی کنده ای در دل که خلقی را درانداری
نه تر سی ازان روزی که خودرا درمیان بینی

باب ششم

ذکر سلطنت امیر محمد یعقوب خان بامر پدر ومحبوس شدن امیر مذکور بدست دولت انگلیس ومحبوس وار فرستادن بجانب هندوستان وتصرف نمودن کابل را افواج انگلیس درسنه یکهزار ودوصدونود وهشت هجری تا لغایت سنه یکهزار وردو صد ونود ونه هجری مدت سلطنت امیر مذکور یکسال ناتمام

لهذا در زمانیکه سرکار امیر شیرعلی خان کاردولت را تباه وروز خود را سیاه دیدند واز سه طرف خبر شکست آمد بلکه شکست لشکر وهمه چیز بخود کابل رسید سرکار نیز روز گار خیردولت را چنین دیدند که سردار محمد یعقوب خان را بجای خود بسریر سلطنت افغانستان برتخت دارالسلطنهٔ کابل نشانده خود سرکار بدولت اروسیه رفته قیاس کردند که کار افغانستان را بدولت مذکور انفصال دهنده این بود که سردار محمد یعقوب خان را از محبوسی برآورده اسمی ولیعهدی را درزمان حیات سرکار بالای شان گذاشتند وخود سرکار اندرعازم ترکستان شدند چنانچه شرح رویداد شان را قبل ازین تحریر نمودم اکنون توبت سلطنت بنام نامی سردار محمد یعقوب خان زده فقرهٔ چندی از رویداد وگذارشات سردار مذکور درقید تحریر وترقیم درآورم مختصر کلام امیر محمد یعقوب خان بعد از فوت پدر برتخت دارالسلطنهٔ کابل نشست وسریر آرای سلطنت افغانستان شد وسکه وخطبه بنام نامی شان زده شد بعد از آن بادولت انگلیس رابطهٔ دوستی وطریقهٔ همسایگی پیدا کردند چنانچه بعد از شکست لشکر افغان فرنگی عازم کابل شد در حدود خورد کابل رسیده بود که امیر محمد یعقوب خان بعنوان دوستی درآنجا رفته ملاقات کردند وطریقهٔ دوستی را از نوازنده نمودند وکنصر فرنگی را از آن جای که تاب وتوان نداشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 419 of 468

ودران موقع خبر دولت خودرا چنین دیدند قبول کرده برذمه گرفتند که دایم یکنفر کنصر ازدولت برطانیه درپای تخت بحضور باشد بهمین منوال رابطهٔ دوستی برقرار شد و کماری کنصر فرنگی که بدولت انگلیس خیلی شخص بزرگی بوده با چهار صد نفر خدمتگار مسلمان و نصارا وارد کابل شد ند و مدت اندکی درشهر کابل بالاحصار بمنزل امیر محمد اعظم خان توقف نمودند

لاکن این سخن وحرکت بمزاج سپاه وفقرای افغانستان موافق نیفتاد و بد بردند و بقصد قتل کماری کمر بستند وقتل اوشان را بخود مصمم کردند وشب وروز فرصت می جستند و امیدوار فرصت بود ند تا آنکه فرصت یافتند سبب فرصت یافتن اینکه از حضور سر کار امیر محمد یعقوب خان یکماهه تنخواه در وجه سپاه مأمور ومقرر شد جرنیل داؤد شاه خان که صاحب اختیار افواج بود و خالی از خلل نبود تنخواه آمده در کرسی نشست وبه میرزایان وخزانه دار امر کردند که حسبالامر سرکار یکماهه تنخواه بدهید .

مردم سپاه عرض کردند که سه ماهه طلب داریم بقدر مائیه که سه ماهه تنخواه بدهید جرنیل مذکور فرمودند که امر سرکار یکماهه میباشد اضافه براین هرگاه سه ماهه می خواهید از کماری کنصر انگلیس طلب کنید که تنخواه افواج تعلق بوی دارد مردم سپاه که پیمانه جو بودند تنخواه یک ماهه را نگرفته رجوع بخانه کماری نمودند پس ازدل که کندك اول بود ند بمنزل کماری رو انه شدند کماری و ملازمانش که غوغای فوج را شنیده بدروبام تماشامی کردند ملاحظه کردند که فوج بجانب شان میرود یقین کردند که بجنگ آمده اند ازخوف جان به تفنگ زدند هر چند پلتن ازدل غوغا کرد که بجنگ نیامده ایم بعرض آمده ایم ازجانب کماری زدند تا اینکه پنج شش نفر بگوله تفنگ زخمی ومقتول شدند بعد ازان لشکریان توپ هارا بدرو ازهٔ خانه کماری مقابل کرده یك ساعت درو ازه خانه را با درو دیوار بخاك زمین برابر کردند و پلتن ها از هرجانب که راه یافتند بخانه کماری خودرا رسانده بضرب گلوله تفنگ دودار نهادشان برآور دند و بخاك هلاك افگندند سه روز مقدمه طول کشید و ازطرفین میز دند تا اینکه پلتن بدرون خانه درآمده دود سیت بقتل گذ اشتند ومتنفسی باقی نماندند چنانچه خانه هارا آتش زدند تا دود شان بعلك رسید سرکار امیر محمد یعقوب خان از اول صبح که درسر اچه بودند تا نماز عصر که کماری باملازمان شان قتل شدند از سراچه حرکت نکر دند واز هما نجا هر چند کوشش کردند وتلاش نمودند سودنه بخشید اما امیر مذکور ازین باعث بحیرت فرو رفت ومتفکر ماند زیرا که شخص بزرگی ازدولت انگلیس بطرز مهمانی در پای تخت کابل بحضور پادشاه مقتول شد وبدنامی بدولت افغانستان باقی ماند وانتقام در پی است که بایدو شاید دولت انگلیس با لشکر های بیکران آمده از مردم افغانستان قصاص بکشد وخون کنصر خود را بگیرد بهرحال چندی ازین واقعه جان گداز گذشته بود که ازجانب کرم و زرمت لشکر فرنگی بعزم جنگ عازم کابل شدند امیر محمد یعقوب خان چون چهار سال محبوس بود وقدری از چشم کم بین شده بود ند بلکه از زحمت محبوسی عقل سابق هم تماماً نبوده بود یا ری

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 420 of 468

چون از ورود لشکر فرنگی بند گان اقدس آگاه شدند بغم فرو رفتند اشخاص حضور از وزیر و دبیر و بسر رکان دربار متفق‌الکلمه عرضه داشت کردند که قدایت گردیم فکر و اندیشه ملال خاطر است وبفکر وتدبیر کارازپیش نمیرود بقبراز کارجنگ وشمشیرکج‌دیگرعلاجی ندارد زیرا که کار جنگ آماده شده وانگلیس بقصد انتقام عازم کابل است هرگاه توانند وممکن باشد باید که قصاص ازمردم افغانستان بگیرد وسرموئی درقصاص گرفتن تقصیر نکنند ازان سبب که کنصردولت مذکور از دست مردم افغانستان بقتل رسیده هر گاه چنین نکنند بدول های خارجه زبون وذلیل شمرده میشود همان بهتر که‌دولت خداداد بزودی امرفرمایند که لشکرهای ظفرشکوه آماده وتار با شند که تا دولت انگلیس در وقت جنگ کم وکاستی نداشته باشیم بافی‌بندگان سرکارمختارند لاکن سر کار امیر محمدیعقوب‌خان که‌مدت چهارسال‌محبوس بودند وقدری ازچشم کم‌بین شده وهنوز ازتخت نشستن شان اندك روزی گذشته بودبلکه مردمان حضور راکمتر می‌شناخته‌اند بنابران عرضه داشت اهل دربار وزرگان حضوررا منظور نفرمودند وصرفه‌درجنگ ندیدند وسخن وزرا که‌ترغیب بجنگ کردند ودلیل وبرهان‌گفتند سودمند نشد چنانچه لشکر های کابل‌را ماهانه‌تنخواه داد مرخص خانه‌وماوای شان کردند وخودسرکار باچنداشخاص حضورباستقبال فرنگی‌درحدود شترگردن‌روانه شدند ودر منزل مذکور باافسرفرنگی‌ملاقی‌شدند وملاقات‌نمودند وساعتی صحبت‌دوستانه کردند بعدبخیمه جداگانه امرنمودند امیرمذکور چون وارد خیمه‌شدند فوراً ازلشکر فرنگی یك‌کمپنی پیاده گرد خیمه امیر افغانستان راگرفتند ومحبوس فرمودند چون‌این‌خبر بکابل‌رسید بعد از آن لشکری‌بی‌افسروافسر بی‌سروفقرای‌خودای‌ازهرکوچه وبازار وازهردروگذر بیرقی برپا کرده سپاه وفقراء بدون سرکرده وپادشاه باستقبال فرنگی درحدود چهاردهی دهات چهل‌دختران بجنگ رفتند وبا صدای وهنوی‌واجلال وکمان‌صف‌ها راست کردند وطایفه بطایفه‌حدبحد تقسیم شدند وهمه چون شیرغران وببریان وازده های دیان‌انتظار لشکر فرنگی بودند تااینکه لشکرانگلیس چون بلای‌ناگهان ازدورنمایان شدندودر مقابل لشکر اردل کابل رسیدندوجنگ‌پیوستند وسوزش انداختندوغوغا برپا کردند لاکن مقدمه جای‌دره وجای تنگ‌بودولشکراسلام بی‌نظام‌ودربین دره‌بجای‌ضیق لشکرگاه کرده بودند ولشکرکفر باتوپ‌های آتش نفس‌دربالای کوه وجای فراخ بدرجهٔ بلشکر اسلام آتش فشانی کرده ازهرطرف توپ‌میزدند ولشکر کابل‌رابقتل میرساندند چنانچه بیك ساعت دوداز نهادشان برآوردند وازکشته پشته ها ساختند اما ازباعث‌نام‌فرالشکر اسلام طاقت کرده جنگ مردانه می‌کردند خصوص توپ‌های لشکر اسلام که پیش از وقت در بعضی تپه‌ها جا کرده بودند درقتل لشکر کفربمردی کوشیدند وداد مردانگی دادند لاکن حیف ازبعضی اشخاص چندین که‌دین‌را بدنیا فروخته رهبرلشکر کفرشدند وکافر راخوفیه راه بلدی کرده بالای کوهابرده سرکوب اسلام کردند و درقتل لشکر اسلام کمربسته کفررااز خودخورسند نمودند کارلشکر اسلام‌جا بی‌رسید که بیك توپ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 421 of 468

فرنگی که چره پر کرده میزدند کلیه بقتل میرسیدند زیرا که درهٔ حدود چهل‌دختران جای تنگ و لشکر اسلام در بین آن عاقبت قلیلی باقی ماند لاچار فراری شدند وراه کابل پیش گرفتند لهذا این قتل‌وقتال اسلام‌ازسه‌وجه پیش آمد اول‌ازسوء‌تدبیر پادشاه که‌خود رادست بسته بدشمن داد ودویم لشکرهای نظامی‌راکه جنگ‌دیده بودند وتدبیر جنگ‌را می دانستند تنخواه داد مرخص خانه وماوای شان نمودند سیوم مردمانی که کمر غزا بسته بجنگ آمدند ازتدبیر جنگ‌خارج بودند درون دره جا گرفتند واز تقدیرات ازلی بقتل رسیدند هرگاه افسرجنگ دیده می‌داشتند شاید چنین نمیشد بهر حال سخن بسیار است وقدری اشکال دارد والانحریر می کردم هر گاه از سر چشمه آب لای نمی‌شد ولشکراسلام مکمل می‌بود ومردم‌غزا کننده همراه‌می‌شد بشرط سرکرده بزرگ امید فتح‌وظفر بود مختصر کلام چون لشکر اسلام شکست یافتند وفراری شدند هزار زحمت وجر سیقل خود را ازتوپ وتفنگ فرنگی نجات داده روانه کابل شدند روز دیگر لشکر فرنگی فوج فوج باقاعده وقانون ازدوجانب یکی‌ازطرف کوه‌شیر دروازه ودیگری‌ازراه راست عازم شهر کابل شدند لشکرازدل‌پراگنده احوال پی‌سرو افسر کابل ازهرجانب خصوص‌از بالای‌کوه آسمائی بالشکر فرنگی ازده‌بچه روزتانماز شام مقدمه کردند وجنگ پیوستندعاقبت‌فراری شدند ومتفرق شده راه منزل ومکان خود پیش‌گرفتند بعدازان لشکرانگلیس درشهر کابل داخل‌شده درشهرنو فرودآمدند همان‌شهرنو که شیرپورنام‌دارموسر کار امیرشیرعلی‌خان بشوق‌تمام تعمیر کرده بودند .

(رباعی)

هرکه آمد عمارت نو ساخت رفت‌ومنزل بدیگری پرداخت
وان‌دگر پخت هم‌دران‌هوسی این عمارت بسر نبرد کسی

اکنون‌قدرت کامله خداوندی رامشاهده باید کرد که‌سرکار امیر شیر علی خان شهرنو بسازد وبارزوی خودنرسددر لشکر انگلیس بقصداءنتقام‌داخل‌کابل‌شودو خواسته باشد که‌اسلام راقتل‌کنند قلعه که‌گویه سدسکندر مستحکم‌باشد خداوند بوی‌لایق به بیند که محافظت‌اوشود ظاهراست که پروردگار عالم‌رب‌العالمین است‌یاری چون‌انگلیس درشهر فرودآمدامیر محمدیعقوب‌خان رادرتپهٔ مرنجان که‌نزدیک فرنگی بودجا داده‌خیمه زدند ومحبوس وارنگاه‌داری میکردند لاکن ازروی تدبیر که‌دوست‌ودشمن‌را بخود معلوم کنند امر کردند که‌هرگاه شخصی‌پنج‌وده بیازدید پادشاه خود بروند وماتع‌نیست تاازنیم ساعت اضافه توقف نکنند مردمان‌کابل ازشاه‌وگدا که‌ازمکر کافری‌خبر و از عقل کامل بی‌بهره ازصبح‌تاشام فوج فوج بولک‌بولک بحضور سرکار بی‌طالع رفته‌ملاقات می کردند وصحبت می‌داشتند وبازگشت می‌کردند چنانچه یکهفته بهمین منوال گذارش یافت اضافه براین ازقندهار خبررسید که لشکرفرنگی درقندهاربدون‌جنگ‌وجدان‌داخل‌شد وقندهار راتصرف کردبعد ازان فرنگی ازخزینه ودفینه واسباب دولتی که‌درکابل موجود بود بتصرف خوددرآوردند وجبه‌خانه های که‌درمدت سلطنت سرکار امیرشیرعلی‌خان بصدآب

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 422 of 468

وتاب که از جبه‌خانه های دولتی افضل وبهتر ساخته شده بود همه را آتش زدند و بر باد دادند
و بالاحصار کابل که قتل کمناری شده تقصیری نمودند چنانچه باخاك زمین یکسان کردند
وخلقی را بی‌خانمان ساختند چون از خرابی بالاحصار فارغ شدند بعد ازان امیر محمد یعقوب خانرا
باعیال واطفال بجانب هندوستان محبوس وار فرستادند چون ازین امورات فارغ گردیدند
رجوع بقتل مردم کردند اول شخصی را که از بزرگان بقتل رسانیدند سردار سلطان عزیز خان
بود که بدار زدند زیرا که در تهیهٔ مرنجان حضور سرکار رفته وسر کردهٔ غازیان چهل دختران
سردار مذکور بودند بعد آن بقتل خورد و بزرگ ارادهٔ کردند و بهر جا کماکل دارد یدند
بنام پلتن از دل شهید می‌نمودند ومی گفتند که کمناری بها مرا پلتن از دل بقتل رسانده
بدیگر مردم خصومت نداریم هرجا قاتل کمناری را بدست آوریم بقتل میرسانیم لاکن بهانه
می کردند وقتل اصلا مرا کمر بسته داشتند چنانچه قتلی وقتال شان از حد گذشت وظلم
هندی را افزون کردند کار بجای رسید که چوره‌ها که کمترین خدمت گار لشکر فرنگی بودند
در بازار ها یکی بدیگری طعنه میزد که تو هم کاری دیگری یار خود را خطابی داد ومی گفت
اینهم کاری چون کار ظلم از حد گذشت وفغان از مردم برآمد بعد ازان مردم افغانستان
کمر بمردی بستند وغیرت دامنگیر شد باطراف کابل دور ونزدیك نامه فرستادند وخلق
افغانستان را خبر دادند وترغیب بغزا نمودند چنانچه از چهار جانب خلق عظیم کمر بسته
بغزا آمدند وشورش انداختند کابل واطراف کابل از مردم غازی پر شد و یومیه با لشکر
انگلیس مقدمه می نمودند وجنك مردانه می کردند وچندین درجه شکست می یافتند وچندین
نوبت فتح می‌نمودند لیکن ورزی نبود که لشکر فرنگی آسوده باشد
کیرو دار مردم غازی نامی نداشت وباکی از شکست خوردن نداشتند چنانچه امروز
شکست می خوردند فردا حاضر بودند لشکر فرنگی بحیرت مانده بودند بهمین منوال
مدتی گذارش یافت تا اینکه لشکر فرنگی درقلعه شیرپور حصاری شدند چنانچه شب
و روز شان بیخبری می گذشت قضا را مردم هزاره حدود غزنین که سابقه باطایفه افغان
آنجا خصومت داشتند دراینوقت شنیدند که مردم غازی محنه چناول شهر کابل را تاراج
کرده عیال و اطفال شان را باسیری برده اندازان روی که شیعه هند بگر بودند طایفه
هزاره کمر بسته بمردم افغانیه حدود غزنین چپاول زدند جنگ انداختند وعیال واطفال
شان را اسیر کردند قلعه های شان را خراب کردند وآتش زدند وراه وطن پیش گرفتند
چون آنخبر بمردم افغانیه در کابل رسید دود از نهادشان برآمد از باعث ناموسداری
ترك غزا گفته بجانب وطن رفتند و با مردم هزاره مقدمه کردند و قضا س گر فتن
عاقبت صلح نمودند لاکن در فتن افغان جانب غزنین بمردم قضا زبان کابل
شکست فاحش پیدا شد ومردم غازی متفرق شدند باردیگر فرنگی حیات تازه یافت وصاحب
حکومت شد ازیطریق سابق بمردم کابل ظلم نکردند ومرور ومواسا د نمودند ورفتار نیکو پیش
گرفتند واززیری کردند چنانچه رجوع به آبادی کردند ومردم کابل را گر فتار
آبادی کردند چندی بهمین منوال گذارش یافت و فرنگی آسوده خاطر گذرانیدند اتفاقا
باردیگر شورش شد و از هر جانب غازیان به غیرت پیدا شدند وافزون از سابقه وارد
کابل گردید و با فرنگی جنگ انداختند وجدال کردند و دوباره فرنگی را حصاری کردند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 423 of 468

وزحمت های سخت گرفتار نمودند خصوص از باعث خوراکه که خیلی به تنگ آمده بودند زیرا که قبل ازین کدام سرشته ارغوهای مردم غازی کرده نتوانستند چنانچه یك دانه تخم مرغ به یك عباسی فروش می شد ازین قیاس باید کرد. باوجود آنهم شب وروز بجنگ گرفتار بودند و مردم غازی فرنگی را برفرار نمی ماندند. عاقبت غازیان غیرت مند کمر بگرفتن قلعه فرنگی بستند روزی باتفاق از چهار طرف یورش بردند وچپاول زدند و مقدمه کردند وخودرا بقلعه رساندند نتوانستند داخل قلعه شدند وقصد قلعه را تصرف نمودند باو جود فتح نمایان شکست فاحش یافتند واز درون قلعه یزحمت تمام برآمدند. لاکن شکست اسلام از جانب فلاش بی بی ماهرو اتفاق افتاد وچند شخص بزرگ قوم دار از طایفه افغان درهمان دروازه مقرر بودند بقول راوی که بزرگان همان قوم مبلغ زیادی از فرنگی گرفته خودرا شکست دادند چنانچه درهمان روز خلق عظیمی از لشکر اسلام بقتل رسید خصوص یك طرف قلعه که دیوار نداشت وفرنگی تلك شانده بودند وعجیبه تدبیری بکار برده که مردم انبوهی شهید گردید طریقه تلك فرنگی این بود که درته خاك پنهان کرده اصلا ظاهر نبود مردم غازی که یورش می بردند بی واسطه پای شان در تلك گرفتار میشد ومتحیر می ماندند وشهید دست فرنگی می شدند باوجود اینقدر شکست وقتل اسلام بازهم مردم شیر دل اسلام فرنگی را درقلعه حصاری کرده یزحمت گرفتار ساختند که ممکن برآمدن از قلعه فرنگی باقی نمانده بود اکنون لشکر فرنگی رادرقلعه شیرپور بیلای رجوع گرفتار و محبوس دست غازیان درقید حصار مبتلا گشته وگرفتار بگذارید که چندی زحمت دیده والم کشیده روز رابشب رسانند چند کلمه ازروئیداد سردار عالی تبار سردار عبدالرحمن خان شنوید. در ایامی که سرکار امیر شیرعلی خان از کابل بترکستان وارد شده سه نفر از بزرگان حضور خودرا ایلچی نموده به تاشکند بحضور جناب کنیران کیورناطر فرستادند درانوقت سردار کشور گیر صاحب اقبال سردار عبدالرحمن خان در سمرقند توقف داشتند چون ایلچیان وارد سمرقند شدند بنا برملاحظهٔ چندی خصوص دوستی جدید سرکار امیر شیرعلی خان دولت اروسیه بندگان سردار عالی را بطریق لطف ومهربانی تاشکند فرستادند ازرفتن تاشکند و دوستی دولت اروسیه با دولت افغانستان بندگان عالی خیلی مایوس شدند بعد ازان بصدق صاف و اعتقاد صافی رجوع بخدا و ند کریم نمودند وبدرگاه ایزدی تضرع وزاری نمودند چنانچه استاد می فرماید :

رو بدرگاهم کی آوردی که گشتی ناامید گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست

چون بندگان عالی التجاء بخداوند برد وعجز وعاجزی پیش گرفت وبدرگاه احدیت فروتنی کرد چون صاف اعتقاد بودند مقبول درگاه الهی شده وپروردگار عالم که عاجزرا خریدار بودند دربارهٔ بندگان سردار عالی نظر مرحمت فرمودند واز خارستان مذلت برآورده باوج عظمت وسریر سلطنت رساندند. مصدقات این مقال اینکه گشتی سلطنت وپادشاهی سرکار امیر شیرعلی خان غریق بحر عمان گشت ودولت سرکار مذکور تباه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 424 of 468

گردید چنانچه از تفضلات الهی همان دولت اروسیه که بدولت سرکار امیر شیرعلیخان رابطه دوستی یافته فخر می‌کرد و بندگان سردار عبدالرحمن خان را ذلیل دانسته محبوس وار تاشکند فرستاد دراینوقت که قضیه برعکس افتاد واقبال بندگان عالی ترقی کرد بحضور سردار عالی آمده التماس بسیار و عذر فراوان نمودند وخواهش کردند که هرگاه زودتر مع الخیر عازم وروانه افغانستان شوید خورسندی دولت اروسیه ازحضور جناب شما بسیار است زیرا که دولت سرکار امیر شیرعلی خان تباه شد. ممکن است که دولت انگلیس حرکت کند وداخل افغانستان شود واز فرار قانون حرکت دولت اروسیه جائز نیست وجناب شما پادشاه زادهٔ افغانستان می‌باشید و بمبرات حق دارید ملامتی بدولت اروسیه نمیرسد زیرا که فوج انگلیس که سابق وارد کابل شده ازدست غازیان پراگنده شده مبادا از طرف دولت فرنگی شخصی مامور سلطنت شود بعد ازان گرفتن افغانستان دشوار است. از انجام جبا خانه ازتفنگ وکارطوس وغیره واز خزانه عامره وجه نقد هرقدر بکار باشد خوفیه بگیرید وزود تر بجانب افغانستان روانه شوید که فرمایش عالیحضرت امیر اطور اعظم وخورسندی امنای دولت همین است این بود که بندگان عالی مقدار ازتاشکند حرکت فرما شده بسرعت تمام و تلاش بسیار طی مراحل وقطع منازل کرده درحدود بدخشان رسیدند بعد از ورود بدخشان در جمیع افغانستان آوازه درافتاد ودوست و دشمن آگاه شدند بعدازان ازدریای آمویه گذشته وارد رستاق شدند اندك روزی در رستاق توقف کردند لاکن میربابا خان که در آنوقت حاکم رستاق بود از بخت برگشتگی درعزت داری بندگان عالی تکاسل شد و در ذلت شان کوشید و خاك عالم را بسر خود باشید که انشاء الله تعالی در وقتش تحریر کرده می‌شود. خلص سخن در آنوقت که بندگان سردار عبدالرحمن خان در رستاق بودند نایب غلام حیدر وردك ازطرف امیر محمد یعقوب خان نایب الحکومهٔ ترکستان بود هرگاه خواسته باشم که شرح رویداد نایب مذکور را که خود محرر کتاب در ترکستان بودم تحریر دارم دفترها گنجایش نمیدارد دوفقره مختصر رویداد مذکور رادرقید قلم در آورده سر مطلب میروم فقرهٔ اول از عقل ودانش مذکور شمه تحریر شوده زمانی که وارد ترکستان شد و بر تخت حکمرانی نشست اینبود که طایفه وردك که قوم مذکور بود بهر فوج ولشکر که مامور بودند جمع آوری کرده پلتن علیحده ساخت و مامور حضور خود نمود لاکن افواج ترکستان از نایب غلام حیدر بیگانه شدند قضا را خبر رسید که دولت سرکار امیر محمد یعقوب خان بر باد شد و فرنگی کابل را تصرف کرد ازین واقعه مردم وردك که پست ترین طایفه افغان است بمراد خویش مایل شدند و مایل غلام حیدر که خود را سریر آرای ترکستان دید و باز خواست کننده بخود ندید از جادهٔ خود تجاوز کرد خصوص چهار نفر وردك موی دراز خود را ولی عصر وزمانه قرار داده نایب غلام حیدر را یکصد ساله حکمرانی ترکستانرا بخشیدند وخطاب نایب امام آخرالزمان کردند واز طریقه کرامات چندین غرا هارا بوی امر فرمودند تا زمانیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 425 of 468

یکصد سال گذرد. بعد ازان در دشت ارژنه حکم شهادت را امر کردند. نایب غلام حیدر بسخنهای ولیهای کذاب و منافق عمل کرده مست ومدهوش گردیده ندو صدق دانستند وبسی کار های خلاف شریعت وحکومت کردند. ازین رهگذر ملکی وانظامی ازوی کناره گرفتند همه در جای دیگر تحریر میشود فقرهٔ دویم حرکت نادانی نایب مذکور ازفقرهٔ افضل ترآنکه سردار محمد سرور خان مرحومی پسر محمد اعظم خان مرحومی که پادشاه زادهٔ افغانستان بودند بقتل رساندند و پاس نمک نکردند و عقل خودرا کار فرمودند که پادشاه و پادشاه زاده ها وجود یکدیگر میباشند وفرقی ندارند. مختصر اینکه محرر کتاب در جمیع امورات غلام حیدر حاضر بودم ظاهر جلد آدم باطن برعکس آن چنانچه خود نایب غلام حیدر در مجالس ها بنیاد میکردند که مرا گاوی شاخ می نامند یقین که قول مذکور صدق بود و چندین درجه بنظر بصیرت ملاحظه شد خلص کلام سردار سلطانمراد خان که حاکم قطغن بود از کردار بد نایب غلام حیدر فرمان برداری نمیکرد نایب غلام حیدر محمود خان برادر زادهٔ خودرا بالشکر بسیار بجنگ مذکور در قطغن فرستاد سردار سلطانمرادخان باندك کرو فری روی بر تافته فراری شد و محمود خان قطغن را تصرف کرد وخبر فتح را بمزار شریف فرستاد همان روز خبر فتح رسید که غلام حیدر با لشکر تخته پل جنگ کرده شکست یافته بود چنانچه راه بخارا پیش گرفت ازین قضیه محمود خان برادرزادهٔ غلام حیدر شنیده خود را مقتول کرد ازانطرف بندگان عالی سردار عبدالرحمن خان از رستاق حرکت فرماشده بوگل خداوند کمر بتسخیر خان آباد بسته عازم گردیده. دربین راه خبر قتل محمود خان برادر زادهٔ نایب غلام حیدر و انتشاری لشکرها رسید بعدازان بسرعت تمام خودرا درخان آباد رسانیدند ولشکر ترکستان بحضور والا مطیع ومنقاد گردیدند وازفضل خداوند بندگان خدا یگان صاحب اقبال شدند وبرتخت سلطنت حکمرانی درخان آباد برقرار وبردوام نشستند بعدازان مردم سیاه وفقراء فوج فوج بحضور می آمدند وسلام میکردند ونوازش میدیدند. باری چون خبر ورود بندگان شهریاری درکابل رسید وشهرت یافت وگوشزد انگلیس شد گویا لشکر فرنگی حیات تازه یافتند محمدسرور خان نام که سابق خدمت گار حضور بندگان عالی بوده ودرکابل زندگانی میکردند افسر فرنگی نامبرده را دستیاب کرده در خان آباد بحضور بندگان شهریاری فرستادند والتماس ورود دارالسلطنه کابل کردند ودر ورود کابل خیلی تضرع نمودند زیرا که خود انگلیس درقلعهٔ شیرپور بقید وبست تمام بوده ازدست غازیان بزحمت بسیار وگرسنگی بی شمار روز رابشب میرسانیدند. این بود که محمد سرورخان بحضور شهریاری رسیده نامه فرنگی را دادند و چگونه که زبانی التماس کرده بودند بعرض بندگان شهریاری رسانیدند بعد ازان بفرح فالی وفرخنده حالی ازخان آباد حرکت فرماشده نصرمن الله وفتح قریب بزبان مبارك جاری ساخته عازم دارالسلطنه کابل شدند تااینکه مع الخیروالعافیه درقلعه حاجی صاحب رسیده بفتح وفیروزی فرود آمدند بار دیگر افسران انگلیس که ازگرسنگی بجان آمده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 426 of 468

محمد سرورخان را بحضور بند گان شهر یاری فرستاد التماس ملاقات بسرعت نمودند تا اینکه سرکار اقدس وارد کابل شدند ودرقلعه شیرپور بااعیان دولت انگلیس ملاقات فرمودند عبارت ازیک ساعت ملاقات بوده بعدازان روز سوم لشکر فرنگی از شهر شیرپور برآمده بجانب هندوستان باصد دامتان راهی شدند وبندگان اقدس بفضل خداوند بولایت موروثی رسیده برتخت دارائی نشستند وسرباز بدرگاه خداونددنیاز بسجدهٔ عجز وفروتنی گذاشته شکر گذار شدند .

شعر

چو نوبت بیك باشد پادشاه را — کهر خیزد بجای گل گیاه را
فراغ و تنکی نای اطراف — ز رای پادشاه خود زند لاف
واستاد کامل می فرماید
فروزین مژدهٔ اقبال کزان سوء آمد — دولت ز نشاط تهنیت کو آمد
گل بوی که باغ عشرت ازسر بشکفت — می نوش که آب رفته در جو آمد

باب هفتم در ذکر سلطنت پادشاه جم جاه خورشید کلاه عدالت گستر رعیت پرور روشن کنندهٔ خطهٔ افغانستان سرکار امیر عبدالرحمن خان خلدالله ملکه وسلطانه در تاریخ سنه یکهزار و دوصدو نود و نه هجری تابغایت سنه یکهزار و سه صدو بیست و دو سال تمام مدت سلطنت سرکار والاتبار بیست و سه سال کامل .

رباعی

ساقی بیاکه یارزرخ پرده بر گرفت — کار چراغ خلوتیان بازدر گرفت
چربار غم که خاطرماخسته کرده بود — عیسی دمی خدا بفرستاد برگرفت

واستاد دیگر فرموده چون سزاوار حضور سرکار والاتبار دانستم درج کردم

مثنوی

شهنشاه بطرز صبر وخرد بخش — جهان دارو جهان گیرو جهان بخش
خداوندا تو این شاه جوان بخت — که آمد سایه اش پیرایهٔ تخت
ظلال چتر دولت بر سرش دار — مراد هر دو عالم در برش دار

اکنون تحریر میدارم که در اول کتاب چند پن رویداد وگذار شات وشجاعت ولشکرکشی ومقدمه جات بسیار که درزمان سلطنت سرکارمرحومی پدر بزرگوارشان وبعدازان سرکار امیر محمد اعظم خان ازبندگان سرکار بلند اقبال بظهور رسیده بود قبل ازین درقلم تحریر در آورده بودم لهذا خواستم که در اخیر کتاب که نوبت سلطنت بنام نامی شان زده شد شمهٔ درذکرعدالت پادشاه عدالت گستر وشهریار رعیت پرور سرکار همایون فال وپادشاه نیکوخصال تبرکاداخل گذارشات بدارم. باری چون از تفضلات خداوندی ونیت خالص صاحب سریر خطهٔ افغانستان وتخت نشین ولایت موروثی گردیداند وسکه وخطبه باسم سامی شان خوانده شد بمسازان چندین مقدمه جات و چندین گذارشات که درمدت سلطنت شان بقوت وبازوی دلاوری دستداد واز تدبیرات شاهانه انجام یافت .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 427 of 468

هر گاه جزو از تحریر شود یک کتاب بزرگی باید تقریر کرد. اضافه بران محرر کتاب درزمان سلطنت سرکار اقدس ازاول تخت نشستن بفضل خداوقت تا خاتمه سلطنت ازتقدیرات ازلی ومقدرات لم یزلی که چون وچرا را دران مد خلی نیست در صفحه جات ترکستان بودم هرگاه در کابل حضور شهنشاه عالم پناه می بودم و بچشم سر ملاحظه می کردم آنزمان بدر جات تحریر می نمودم وایرادی باقی نمیماند هر چند شنیده دا شتم نخواستم که شنیده را بشنونده بدهم. ظاهراست که شنیده کی بود مانند دیده زیراکه مبادا کم وزیادی نوشته می شد وباعث ملامتی محرر کتاب می گشت اما حاجت بچون وچرا ندارد. رویدادی که در افغانستان دست داده وگذارشاتی که در زمان دولت خداداد صادرشده چه مقدمه جات وغیر آن اظهر من الشمس است وهمه به ثبت حق طویت وقبال شهنشائی انجام یافته وفتحهای نمایان حاصل شده که حاجت به تحریر ندارد لاکن محرر کتاب خواستم که حسن کتاب را ظاهر سازم زیرا که حسن طعام نمک است وحسن کتاب هذا روشن کننده افغانستان سلطنت سرکار صاحب شجاع وصاحب تدبیراست هرچند که درزمان هر صاحب سلطنت قدری ترقی کرد اما از طفل قدوم این پادشاه ظفر آثار بیک بارگی بفضل خداوند و اقبال پاد شاه روشن شد وظاهر وهویدا گردید چنانچه درجمیع دولتهای خارجه همسر شد و همهٔ دول درمردی ومردانه گی وکمال شجاعت تصدیق کردند اکنون سخن بدراز کشید بیک مصرع استاد ختم داریم مصرع :

هرچه شاهان همه دارند تو تنها داری لهذا فقرهٔ چندی بطریق اختصار می نویسم تا بر عالمیان ظاهر وهویدا گردد و بدانند که قبل ازین خطهٔ پاک افغانستان بچه منوال بی نام ونشان بود که منظور هیچ دولت نمی شد وبه نظر احدی نمیرسید. نامی داشت ونشانش ظاهر نبود وحال از کمال عظمت سرکار والاتبار وتدبیری که شاهانه بکار برده شده چگونه نام ونشان یافت وبکدام درجه مشهور آفاق گشت. قبل ازین افغانستان دولت شمرده نمی شد وبشمار هیچ دولت محسوب نبود ودولت های خارجه اصلا منظور نمی کردند ونام نمی بردند احیانا اگر اسم افغانستان رابزبان جاری میکردند گویا طایفهٔ وحشی میگفتند وصحرائی نام می بردند خصوص شمشیر افغان ومردانگی افغانستان راجهالت ونادانی خطاب می کردند خلاصهٔ کلام صفت شان غیبت بود وغیرت شان جهالت اکنون ازطفیل قدوم شهنشاه رعیت پرور ویاد شاه عدالت گستر وکمال بزرگی وحشمت وتدبیرهای کامل حکیمانهٔ سرکار ظل الهخطهٔ افغانستان وحشی طبیعت مشهور ومعروف آفاق گردید چنانچه در جمیع جراید دولهای بزرگ ازفضل وهنر وشمشیرشان ثبت میدارند بلکه دول بزرگ بمثل دولت انگلیس وروسیه وغیره مشتاق دوستی شان میباشند ودوستی شان هرگاه میسر شود می بالند وبادولت های دیگر فخر می کنند چرا فخر نکنند و چگونه در جراید خودثبت ندارند وتعجب ندارند سابق بر این ازجمیع کمالات وهنر وفضل بری می دانستند. ظاهر بود که

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 428 of 468

چنین بودند زیرا که پرورش گر و تربیت کننده نداشتند وز پست وزند گانی شان
بی‌نام ونشان بود وازجمیع کمالات روزگار بمثل‌مابو سات ود یگر اشیاءخارج بودند
ومحتاج‌ولایت های دیگر، چنانچه بازحمت سعروخوف وبیم دزد ورهزن باقلیلی دولت
که‌داشتند بغیر ولایت‌رفته خرید می‌کردند وباهزار رنج سفرکردن‌وبیدارخوابی کشیدن
منزل میزدند تاخودرا بمنزل‌مقصود که‌وطن باشد میرساندند هم چنین پادشاه افغانستان
نیز بمثل‌فقراء خودمحتاج توپ وتفنگ واسباب نظام داری گلیه بدولت‌غیرولایت‌بیگانه
محتاجی می‌کشیدند مقصدکه دولت قلیل افغانستان همچنان که بی‌نام ونشان بودند در
جمیع امورات دنیوی همچنان بدولت غیرمحتاجی میکشیدند امروزازمرحمت‌پروردگاری
ونوازش پادشاه‌عادل وپرورش شهریاری که‌نظر ترحم دربارهٔ فقرای خود می‌دارد از
هراجناس‌خواه‌دولتی بمثل توپ وتفنگ وغیره وخواه اجناس فقرای که‌به کسار فقراء
باشد وبفقراء لازم افتد در خود افغانستان بهم میرسد ومو جود می‌شود وبخوبی میسر
میگردد دیرا که‌از کمال پادشاه رعیت پرور و عظمت شهریار عدالت گستر چندین
کارخانه جات معتبر ازهرقسم اسباب واجناس دایرشده وبکمال آسانی انجام می یابد
وبمصرف ولایت خودشان میرسد که‌آثاری بدولت بیگانه احتیاجی نمی دارند بلکه
اجناس واشیای شان درخوبی‌واطافت بسی قطعیر و از جمیع اجناس
دولت خارجه افضل تروقیمت بی‌زحمت سفارزان تربه‌انام میرسد چنانچه
جمیع دولت‌ها تصدیق نموده‌اند و تحسین کرده‌اند
ودر کمال مردم‌افغانستان دست‌ماندند چراکه‌دست نمانندوتصدیق نکنند‌افغانستان دولت قلیل
وذلیل‌خودرا محافظت کردندوکمال خوداظاهر نمودند بلی‌افضل‌تر اینکه سابق دولت
قلیل‌افغانستان بدولت بیگانه میرفت چنانچه ذکرشد امروز کمال عظمت پادشاه خداداد
ازدولت‌های بیگانه‌به‌الک هاوکروها دولت‌ومبلغ‌های خطیرداخل افغانستان می‌شودوبدولت
خداداد مذکور افزود. می‌گردد چنانچه سابق براین پسته وبادام وجمیع فواکه جات
دولت‌افغانستان به‌پست ترین بیقدری درولایت خودشان صرف می شدو حاصلی نداشت
که‌بفقراء فائدهٔ بخشد دراینوقت‌که خداوند عالم پادشاه بافضل و هنربمردم افغانستان
عطاکرداز طفیل‌قدومیارک شان‌وتدبیرات بزرگانه‌شان ونظر ترحم ومرحمت ومهربانی
وفقراءپروری که‌دربارهٔ خلق‌خدامبذول می‌دارندسال بسال‌جمیع اشیاء فقرای افغانستان
بدیگرولایت های‌خارجه‌رفته‌به‌دولت های‌کلی ومبلغ های خطیر بفروش رسانده قیمت آن
داخل‌ولایت میشودوبدخل فقراءافزوده می‌گردد و دیگر پوست فر قولی که سابق براین
بدولت‌خود افغانستان صرف‌ومبذل‌میشد وقرب‌ومنزلتی نداشت‌وبفقراء فائده نمی بخشیدامروز
عظمت شاهنشائی وفضل‌وکمال پادشائی‌بدرجه رسانیدکه بهزارخوبی‌واطافت‌بهر دولت‌رفته
مبلغ‌ها حاصل می‌آردودر دولت‌پادشاه وفقراء افغانستان افزوده می‌گردد خصوص‌مصارف
پوست که‌کلیه به‌جانب‌ترکستان‌میرودوبه‌الک‌هادولت‌فروخته قیمت‌آن داخل‌خطه افغانستان
می‌شودوفقراء اکثردولت‌صاحب‌دولت‌میگردد اضافه‌بران ازسنگ‌لاجورد که‌ازکان‌بدخشان
برآورده بجانب‌ترکستان رفته‌مبلغ‌های خطیربفروش رسیده‌داخل‌خزانه افغانستان می‌شود
لهذاهرگاه این‌گونه گذارشات‌را درقید تحریر وترقیم‌بدارم ازکاغذوقلم‌فغان برمی‌آید

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 429 of 468

وبازهم انجام نمی‌یابد اکنون ازین فقره دست کشیده شمهٔ درمحافظت ولایت چه از طایفه شریر ودزدورهزن واشخاص خون ریزو اوباش دیرینه که سابق براین درهر ولایت افغانستان بسیار بودند وسرشته وسامان نمی شدند امروز از فضل خداوند وکمال بزرگی وحشمت وجلال صلابت وسیاست پادشاه نوشیروان عادل ازفرقه اوباش نامی ونشانی میدانست وعنقاوار پس پردهٔ کوه قاف عزلت گزین گشتند از فضل خداوند واقبال پادشاه عدالت پرور جمیع افغانستان ازشاه وگدا ازخورد وبزرگ وازپیروبرنا درکمال آسایش وآسودگی می گذرانند وخلق خدا درمهد امن وامان بمنزل ومکان خود درد عا گوهی دولت خداداد پادشاه خود اشتغال می دارند گویا دولت افغانستان درعمر چنین آسودگی وراحت را ندیده بودند چنانچه وقتی یك نفر تجار معتبر از کابل وارد ترکستان شدو درمزار شریف باهم ملاقات نمودیم زیرا که سابقه رابطه دوستی با هم داشتیم مجرد کتاب شبی به منزل خود تکلیف نمودم و با چند اشخاص سوداگر تشریف آوردند و بعضی مردمان دیگر از عزه و اشراف هم بودند وازهردر سخن میزدند وصحبت میکردند ومجلس با شکوهی بود اتفاقا صحبت از دزدان ورهزنان سابقهٔ کابل در میان افتاد سوداگرمان که عزیز بود ومجلس بشرافت مذکور بر پاشده بود رجوع به تکلم کرد وفرمود که امروز بدولت افغانستان ازطفیل پادشاه عدالت پرور وسیاست پیشه دزدو رهزن نام دارند ونشان ندارند هرگاه جویاشوید درپس پرده کوه قاف خواهند بود زیرا که امروز عدالت پادشاه سیاست پیشه درباب دزدورهزن وقسم خوار تا حق بدرجهٔ رسیده که هرگاه اسم دزدی را بنام شخصی بزبان جاری کنند هرچند که ناحق باشد بدون از تحقیق وجستجو سزاوار توپ بستن ولایق دار کشیدن است ازین باعث خداوند نخواهد که درتمامی ولایت افغانستان نام ونشان دزد باشد اکنون یك فقره ازین رهگذر بیان میدارم تا شمهٔ ازعدالت پادشاه خداجوی ظاهر وهویدا گردد ، امیدوارم که گوش فرادارید . اهل مجلس متوجه سخن سوداگر مهمان شدند ومهمان عزیز بتکلم در آمد وبیان کرد که ای برادران گرامی دوسال قبل ازین قافلهٔ بزرگی ازهندوستان باموال فراوان وچند سوداگران عازم کابل بودند وازجانب پشاور براه خیبر طرف جلال آباد می آمدند وازدهنه خیبر یك منزل گذشته درمنزلی فرود آمدند وآسوده شدند وراحت کردند شب مذکور چند نفر دزدی بسروقت قافله رسیده صاحبان مال را بخواب دیدند یازده بار اشتر ازاشیا قیمت بها باشتران خود قافله بار کرده بخاطر جمع بردند که مبلغ خطیری می شد بعضی ازمردم قافله که بیدارهم بودند ازهیبت دزدان وخوف جان ترسیده سخن نکردند وخود را بخواب انداختند چون شب تمام شد وصبح روشن گشت مردمان قافله با حوال پر اختلال خود واقف شدند درمنزل مذکور هرچند بیشتر جستند کمتر یافتند . درجلال آباد نزد حاکم مذکور رسیده عارض شدند سودنه بخشید حاکم جلال آباد ازعهدهٔ باز خواست کردن برآمده نتوانست عاقبت وارد شهر کابل شدند وفردای آن بحضور شهریار عدالت گستر رفته عارض گشتند وعریضه داشت کردند بندگان اقدس فقرا- نوازی کرده مرحمت فرمودند که شخص سفر کننده سیاه می شود وراحت را از خود دور می کند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 430 of 468

وزحمت می‌کشد وشب ها خواب نمیرود خصوص از راه خیبر که دایم دزد ورهزن دارد
شخص رونده باید وشاید که متوجه مال واموال خود باشد وراحت‌را ازخود دور دارد
هرگاه شما مردم بی راحت نمی‌گشتید وزحمت سه‌شبه‌را بخود می‌گرفتید البته بسلامت
می‌گذشتید و نقصان بار نمی‌آورد لهذا بعد از فرمان بندگان سرکار ، سوداگران
باتفاق عرضه داشت کردند که هدایت گردیم فرمان سرکار سراسر مرحمت ومهربانی است
وغلامان قدوی‌نیز دررفت‌وآمد سفرخودها دوروزدیك اصلاغافل نبودیم وراحت نداشتیم
ومتوجه مال‌واموال خودبودیم زیرا که پادشا هان سابق کمتر متوجه فقراء خود بودند
وسیاست نداشتند وباز خواست فقراء خود راکمتر تحقیق می‌نمودند اکنون که پادشاه
عدالت گستر ونوشیروان رعیت‌پرور درتخت عدالت نشسته‌وعدالت رابا سیاست پیوند داده
چنانچه گرگ‌شبان کوسفنداست بنابران فقراء بیچاره بسعای پادشاه‌خدادادد رمهدامن وامان
گذرانده خوف‌وبیم بخاطرنمی‌دارند هرگاه بطریق پادشاهان سابق‌می‌بود که باز خواست
فقراء کمتر داشتند بلکه فقراء بیچاره راه بمدنظر نداشتند هرگاه زمان بندگان اقدس
چنین‌می‌بود البته فقرای بیچاره بمال واموال خود میرسید خصوص غلامان رابخاطر میرسید
که پادشاه عادل پاسبان مال‌ماست ونگاهداری میکند لاکن از کم‌طالعی خودندا نستیم
که پادشاه‌پاسبان ازقسمت غلامان درخواب راحت هستند ولك‌ها روپیه مال فقراء خوراك
دزدورهزن می‌شود هرگاه‌می دانستیم البته‌درانوقت احتیاط‌مال‌خودرامی کردیم، باری‌چون
سوداگران عرضه‌داشت خودرا بجرئت بحضور پادشاه عرضه نمودند سرکار اشرف‌اقدس
ازکلام سوداگران تبسم کردند ومرحمت فرمودند که‌سخن خود را بکمر سی نشا ندید
وبراستی ودرستی عرضه‌نمودید حال بندگان سرکاربیست روزه‌از شما مهلت می خوا هد
وبیست‌روزه مخارج شمااز حضورامر میشودکه گویا جریمه می‌دهدروز بیست‌ویکم‌درهمین‌موضع
حاضرمیشوید ومال‌خودرا باربسته ازحضور سرکار طلب کرده‌می‌گیرید لهذاچون فرمان
بندگان شهریار عدالت پرور تمام شد ومرحمت سرکارپیست روزه به آخر رسید
سوداگران دعاکرده ازحضور مرخص شدند بمدسرکارذوی الاقتدار یکصد نفر سوار
رساله‌مقرر فرمودند وامرکردند که‌درهمان موضع‌ودرهمان حدودرفته حاکم‌وفقرای‌همان‌جا
راجمع کرده فرمان سرکار را باوازبلند بخوانندومال‌سوداگران رابار بسته طلب کنند
لاکن تازمانی که‌مال‌سوداگران رابشما تسلیم نکرده‌اند ازحضور فیض ظهور امراست
چقدر زحمت وزجر داده مرغ مسماء طلب کنید وخوراك رساله کنید وستمی‌که از ان
افضل‌نباشد دربارهٔ حاکم‌وفقراء بهم برسانید وستم‌روا داریدو مخارج اسیان‌را بگیرید
وانگذارید که‌تغافل ورزند هرگاه سهل دانند وتغافل کنند درلت وکوپ سرفه ندا رید
فرصتی که مال‌سوداگران رامکمل‌بشما تسلیم‌دادند حکم‌سرکاروفرمان‌شهریار چنین‌است
که‌یك کف‌دست‌آب ازان‌موضع ومکان نخورید وفوراً خواه‌شب‌باشد وخواه‌روزسوارشوید
وبازگردید وعازم‌حضورشوید، تاکید است. باری چون امرسرکار تمام شد یکصد سوار
رساله از حضور مرخص شده در روز پنجم درموضع مذکور رسیده مطابق فرمان بعمل
آوردند روز یازدهم حاکم وکـــد خدایان آنجا مال سوداگران را مکمل بار بسته
از دزدان گرفته تسلیم رسالـه نمودند بعدازان رساله بسرعت تمام روز هجدهم با بار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 431 of 468

سوداگران وارد حضور شدند وازحضور پادشاه رعیت پرور گذراندند روز نوز دهم حسب الامر بندگان سرکار سوداگران بحضور آمدند ومال خودرا بسته ومکمل بدون تفاوت تسلیم خود نمودند که ذره خلل پذیرنبود و بنوعی که خود درهندوستان بسته بودند بهمان منوال بسته دیدند. پادشاه صاحب شجاعت و سیاست از بن زیاده چگونه می شود که دزد با وجود دزدی ازخوف جان یار بسته را نکشاد اکنون انصاف دهید وانصاف باید که عدالت و رعیت پروری وخیر داری ولایت ازین افزون چه نحو خواهد بود وچگونه خواهد شد وکدام پادشاه سابق افغانستان اینقدر رنج وزحمت را بخود گرفته وبازخواست فقرای خودراکرده باشد واین طریقه دزد ورهزن را مفقود ساخته ودر بارهٔ شان سیاست شاهانه نموده باشد البته ظاهر است که هیچ یك بخاطر ندارد الا همین شهریار ذوی‌الاقتدار که خداوند عالم بفضل وکرم خود درخطهٔ افغانستان خلق کرده تا فقرای بیچاره درمهد امن وامان گذرانند وبعد از چندین زجر و زحمت های گذشته که دیده وکشیده اند براحت مبدل کردند وسپاه و فقراء بدعای دولت پادشاه قوی شوکت شب وروز اشتغال دارند چرا دربارهٔ پادشاه رعیت پرور خدا داده دعاگوئی ندارند چنانچه بامر بندگان سرکار فائدهٔ در افغانستان جاری گشته که از ابتدا تا انتها هیچ صاحب سلطنتی برپا نکرده وهیچ کهن سالی بیاد نمی دارند. روزی دستمالی از شخصی پا و چه نقد در شور بازار که رفت وآمد خلق الله است افتاده بود از سیاست پادشاه صاحب صلابت وصاحب قدرت کسی جرئت گرفتن نداشت واز حضور امر شده بود که باید پهره دار وشب گرد بازار بشاهدی چند اشخاص برداشته درکوتوالی پرده بمبرشب تحویل کند وبه مبرشب امر است که بسر چهارسوی بازار آویخته دارد تاصاحب مال پیدا شود ونشانی گوید ومال خود را تصرف کند بهمین منوال ملاحظه کردم که دستمال را بشرط نشانی بصاحبش داده رسید گرفتند ای برادران و ای عزیزان گرامی چون در مجالس دوستان جانی و برادران گرامی جمع اند می خواهم که مختصر فقرهٔ دیگر بخاطر دارم بشرط اجازه عرضه بدارم چون همهٔ ماوشما تولد یافتهٔ کابل ونشوونما یافته آنديارايم واز حقیقت کابل وافغانستان خوب میدانیم از زمانی که کابل تولد یافته الی این زمان فرحت نشان که ما وشما درقید حیاتیمودر کابل ملاحظه میداریم بجز ازفرسودگی دیگر چیزی بمدنظر نمی آمد خواه بعمارات نظر میکنند خواه بکوچه وبازارهمه کهنه وفرسوده وتنگ وتاریك وافلاس چنانچه کوچه افلاس راپرعکس گلاب کوچه نام نهاده اند باوجودیکه چندین پادشاهان قوی‌شوکت سلطنت کردند وبسریر حکمرانی نشستند وعمرها صرف کردند چرا بنامنامی خود آبادی نکردند امروز ازطفیل پادشاه نام آور و شهنشاه بلند اختر آن قدر آبادی وعمارات عالیه که سر بکهکشان فلك میرساند وباقات جنت مکان که از عقل وهوشیاری حسب الامرو فرمان ساخته شده که جمیع عمارات فرنگستان وتمامی دولت اروپا درنمونهٔ آن بجرت افتاده اند بلکه مردمانی که در فرنگستان ودولهای خارجه گذارش نموده اند بیان میدارند که درتمامی دولتهای اروپا از کوچك

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 432 of 468

وبزرگ ثمونهٔ ازین بادیها آ بنظر نرسیده عجب است که بندگان شهریاری کجا بنظر
مبارك شان اینطریقه قصرهای سلطنتی رسیده باشد پس ظاهر است که از فضل خداوند
ونظر مرحمت کبریائی اینقدر فضل وکمال نصیبهٔ روزگار پادشاه خداجوی گردیده والا
ازعقل بشر دور وازفکر وتدبیرات خارج. خلاصهٔ سخن مقصد محرر کتاب در این است
که افغان وافغانستان ازاول صاحب فضل وصاحب کمال وهنرپیشه وصنعت گر وصاحب شمشیر
وشجاع وسخن رس ونکته فهم بودند لاکن چون آفتاب بزیر ابر پنهان ماند ند وشمشیر
جوهردار درغلاف پوشیده بودند چنانچه عمری دین منوال گذارش یافت وسالهای سال نامی
ازاوشان نبود امروز که دعای نصف شبی شان بدرگاه خالق بی نیاز وپروردگار کارساز
مقبول شد ومستجاب گردید پادشاه عادل خداجوی صاحب تدبیر درولایت شان بوجود رسید
وازفضل وبرکت قدوم پادشاه صاحب فضل همه فضل وهنرپوشیدهٔ شان ظاهر گردید زیرا
که خداوند عالم پادشاه را شبان فقراء مقرر فرموده هرگاه شبان خداجوی وغم خوار
باشد ورمه را محافظت می کنند ودرسبزه زار وجای خوش آب وهوا برده سیر آب می سازد
امروز بندگان اقدس در باب مردم افغانستان گویا همچنان است وشب وروز متوجه
احوال شان بوده دربارهٔ صنعت گری وفضل وهنر چقدر ساعی شدند و استادان نام آور
ازهردولت جمع آوردند ودولت های کنلسی مخارج کردند تا مردم افغانستان در
هنرپیشه گی مشهور ومعروف آفاق گردیدند وباوجودی که سلطنت این پادشاه عدالت گستر
وسرکار رعیت پرور ابتداء تخت نشستن الی انتهای سلطنت بیست وچهارسال درولایت
افغانستان برتخت موروثی فرمان فرمائی فرمودند اما بتدبیرات کامل که خداوند عالم نصیب
روزگار فرخنده آثار آن شهریار والانبار کرده بودند جمیع کمالات را در بارهٔ مردم افغانستان
تمام کرده وکامل ساختند وختم نمودند که امروز ازفضل وهنر و شمشیر دولت بزرگ
بقلم درآمدند ومشهور آفاق گردیدند چنانچه دربالا ذکر کرده شد که دولهای خارجه
مشتاق ومحتاج دوستی شان میباشند ای کاش که ازفضل خداوند چندسال دیگر درقید
حیات می ماندند یقین حاصل است که افغانستان ازکمال خداداد صاحب سلطنت بدرجهٔ
میرسیدند که افضل جمیع دولهای خارجه می شدند ظاهراست که چندین تدبیرات کلی که
بخاطرمبارك شان جمع بود باقی ماند لهذا بعرض خردمندان میرسانم والتماس میکنم که
انصاف باید درخصوص ولایت افغانستان فقرهٔ چندی که تحریر کرده شده صدق است یا خبر
ازتاریخ پادشاهان متاخرین افغانستان که عبارت ازیکصدسال باشد وسال خورد گان
وکهن سالان ولایت بخاطرمی دارند که چقدر صاحب سلطنت گذشته باشد و در مدت همین
یکصدسال سلطنت کرده باشند کدام یکی درزمان سلطنت وفرمان روائی خود این قدر
رنج وزحمت رابخود گرفته آسایش فقراءرا طالب باشد وعیش و عشرت خودرا بزحمت
بیدارخوابی مبدل ساخته غم خواری رعیت راخواهان شود وآسودگی فقراءراخواهان باشد
وبدون ازمشیر وبغیراز وزیر ووکیل بوجود مبارك ازجزوی وکلی ولایت خودرا به تحقیق
رسانده وفضل وکمال فقرای خودرا ظاهرنموده باشد وافغانستان بی نام ونشان رادولت بزرگ
ساخته مشهورعالم گردانیده باشد هرگاه ازدیگرصاحب سریر وپادشاه قوی شوکت بظهور
رسیده باشد ظاهر دارند والابین پادشاه رعیت پرورسزاوار قصد یق است .

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 433 of 468

فرد

آفرین خدای بر پدری که ازان ماند اینچنین پسری

باری هرچند که این فقره رویدادی که تحریر گردیده جزا وار شان وشوکت هم چنین پادشاه غیور صاحب حشمت ندارد بهرحال محرر کتاب خودرا از خوشه چیان خرمن سخن بقلم آورده فقرهٔ چندی نوشتم والا تحریر محرر کتاب کجاو کمال شان وشوکت پادشاه قوی شوکت کجا چنانچه طایفه هزاره جات متوطن افغانستان که ازحدود کابل تا حدود قندهار وهرات وترکستان که درین کوهامنزل ومکان داشتندوازقدیم الایام متوطن بودند ازسختی کوهستانات وبسیاری مردم گاهی فرمان بردار صاحب سلطنت افغانستان وبرخی برخلاف آن عمرمی گذرانیدندوهیچ صاحب سریر افغانستان سر زنش نتوانستند کرد الا در عصر وزمان پادشاه شجاعت پیشه سرکارامیر عبدالرحمن خان که بخوبوجه سرزنش شدند ومتابعت کردند ودرفقرائی تن دادند ودیگر کافرسیاه پوش که اززمان آدم تااین دم کسی متعرض آنها نشده بودوهیچ پادشاه قوی شوکت بجانب آنها حرکت کرده نمی توانست خلقی بودند باختیار خود عمر می گذرانیدند وبطور خود زندگانی می کردند وباك ازهیچ صاحب سلطنت نمی کردند ونداشتند وهیچ پادشاهی ازعهدهٔ اوشان برآمده نمی توانست وقدرت رفتن بولایت شان نداشت چنانچه دولت انگلیس که همسایه بودند ازگرفتن ولایت شان درمانده بودند امروز ازطفل مردی وشجاعت پادشاه صاحب صلابت وصاحب تدبیر لشکرعظیم الشان بغیرت ودلاوری درولایت شان داخل فرموده ومدتی جنگ های مردانه کرده عاقبت ولایت شان را تصرف کردند ومردمان شان را بدین حق دعوت نمودند ومسلمان ساختند ودرولایت شان مسجد ومکتب خانه کردند واطفال شان را بخواندن مسلمانی امر فرمودند وبسیاری مرد وبچه هارا درکابل بحضور آوردند ومامورخدمات شایسته کردند ودراندك زمان بکمالات نظام داری وخدمات حضور فایز گشتند چنانچه خدمت های ماموری سرشته که انجام می دهند. مختصرکلام عدالت وفقراء نوازی ورعیت پروری وشجاعت وصلابت وسیاست وسخاوت وازدواج داری ولشکرکشی وکمال عظمت دربارهٔ سرکار ذوی الاقتدار پادشاه صاحب وقار ختم است وپایان ندارد وقلم وکاغذ وسیاهی از عهدهٔ تقریر وتحریر آن برآمده نمی تواند همان بهترکه ازین فقره دست باز کشیده ازجای دیگرسخن سازکنیم وشرح رویداد در قید تحریر درآوریم زیرا که گذارشات سرکاربزبان قلم آوردن آسان نیست هرقدر تحریر شودگویا ازخرمن خوشه واز خروار آثار و از آفتاب ذره وازدریا قطره بزبان قلم جاری گردد اکنون لازم افتادکه ازهریچه گوشه داخل کتاب نمایم چنانچه چندسالهٔ که حکومت سردارعالی سردار محمد اسحق خان راکه در ترکستان بامر سرکار حاکم بودند تقریر دارم ازان سبب که چندین مذاکرات و نکته رسی ورموز فهمی ها دارد باید در قید تحریر و ترقیم درآید تا ظاهر وهویدا گردد.

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 434 of 468

شرح حکومت بندگان سردار محمد اسحق خان در صفحه جات ترکستان

بازگشتادم بـه طبیبی د گـان — مر هم دل دارم و دا روی جـان
هر کـه دلش تنگ نیاید زینه — دا نروی تلخش د هـم و سود مند
وا نکه خوش آمد طلبید نیز هست — لیك شکر ر خـنهٔ تب را نیست

باری سردار عالی سردار محمد اسحق خان مدت هشت سال وچند ماه صاحب‌سریر ترکستان وفرمانفرمای ولایت مذکور بامرسرکار والاتبار امیرعبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بودند وفرمانروائی شان بسیار با عدالت و باشکوه بود اما ازرفتار وگفتار سردار محمد اسحق خان چنان ظاهر میشد که سرکار والا تبار و سر دار عالی مقدار در امور د نیوی وسلطنت افغانستان یکذره تفاوتی ندا شته باشند اما سرکار والاتبار سرکـار امیر عبدالرحمن‌خان پادشاه وفرمانفرما وبزرگ وسردارعالی محمد اسحق‌خان برادر یاد شاه وشریك د ولت وسلطنت وفـرمانبردار پاد شاه خواهند بود که یکذره فـی طرفین درامور دولتی غباری ندا شته بلکه موئی بمیان نگنجد وذرهٔ فرق نباشد چنانچه سردار محمد اسحق خان ماه درماه کـه افواج ترکستان را تنخواه میدادند در خاتمهٔ تنخواه سرکار اقدس را بدعای خیر یاد فرموده عمر ودولت وسلطنت بندگان سرکـار والا تبار را ازخدا خواهان بودند وافواج ظفر شکوه و غیره مردمان حضور آمین گفتند خصوص روز های آدینه در منابر ومساجد ها بعداز خطبه ونماز و دروقت دعاوفاتحه دربارهٔ پادشاه ظل‌الله وسرکار رعیت پرور دعامیکردند وخلقی آمین میگفتند پس ازین کردار وازین گفتار وازاین رفتار خلق ترکستان عقیدهٔ شان کامل بود وصدق میدانستند وقبول خاطر داشتند که در صحبت سرکـار ذوی الاقتدار وسردار عالی تبار هیچ کم وکاستی‌نیست ومحبت شان ازعقل بعیداست لاکن چون سه چارسال که ازحکومت سردار عالی‌گذارش یافت گـاه‌گاهی بزبان راویان ترکستان ازطرف‌دارالسلطنهٔ‌شهر کابل اخبارات متوحش گوشزدخاص‌وعام میشد وبیم بسیاری‌وخوف افزونی‌بمردم ترکستان ازجانب کـابل‌دست‌میدادوطریقه‌طریقه‌اشتهارات‌خوف‌آمیز پیدامیگردیدومردم‌ترکستان ازین خصوصیات پراگنده احوال شده بیم کلی وخوف‌بسیاری‌ازطرف‌کـابل بخاطرشان خطور میکرد تااینکه سال دیگر خوف وبیم افزون گردید همچنین سال‌بسال از حضور فیض ظهور پادشاه اسلام ومردم ترکستان از سپاه وفقراء ناامید گردیده مابین خوف ورجاء شب را بروز می آوردند وبراحوال پراختلال وخوف بدون ازگناه وبیم‌وبدون ازسبب درمانده بودند خصوصا که کدام گناهکناری‌طلب حضور شده بجانب کـابل خواسته میشد گویا درترکستان قیامت قائم‌میگشت وخلقی بجان خود ترسان ولرزان میگشتند لاکن ازخود ترکستان آسوده خاطر چنان میگذراندند که باید وشاید رو لی احمد شاهی محسوب شود یازمان نوشیروان عادل بوده باشد زیرا که صاحب حکومت عادل وراجع بعدالت‌بودند وسپاه وفقراء درمهدامن وامان بسر می‌بردند وبعیش و عشرت میگذراندند وداد عیش میدادند ودعای دولت صاحب حکومت خودرا میکردند خصوص

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 435 of 468

دروقت عرضه داشت فقراء که بنده گان عالی جواب وسوال بزبان خوش الهام بامردم عارض میفرمودند وسخنهای شیرین به جواب میگفتند یقین مردم ترکستان که نوشیروان عادل درتخت افراسیابی نشسته پدر وار باافقراء تکلم پدرانه میکردند چنانچه درزمان حکومت سردار عالی قتل جان وقطع دست ومجبوس زنجیری قطعانبودتااینکه از عدالت بسیار دزدان بسیار جمع آمده خانه هارا بجمع آوری میزدند تاآنکه د ز د ا ن جرار فجار چون از سیاست آسوده بودند چهل پنجاه نفر سواروپیاده جمع آمده درخودمزار شریف که پایتخت صاحب حکومت بود حمله آوردند وداخل منزل ومکان مردم شدند وصاحب منزل راقین وقصاص پادشاهی کردند وزرستاندند عاقبت فریاد مردم به فلك رسید بعدازان بنده گان عالی رجوع به قصاص فرمودندوکمتر قصاص کردند اکنون لازم که ازین فقره که وادی پرخطر است قلم را باز داشته ازمطلب سخن رانیم وقطع این طریقه رویداد بوقلمون نمائیم زیرا که استاد میفرماید شعر.

بی زبان باش نه بینی که قلم تا زبان یافت سرش درخطر است

وهرگاه خواسته باشیم که ازین گونه رویدادرا درقید تحریر در آوریم بقول شاعر که میفرماید : شعر

هر لحظه و هرساعت یك پیشه نوآرد
شیرین تر و زیباتر از شیوهٔ پیشینش

خلی کلام ازمطلب دور افتادیم بازگشته ازمطلب سخن سازیم باری قلم را جمع بطرف کابل است چنانچه یومیه ازاخبارات خوف آمیز جانب کابل مردم ترکستان ازسپاه وفقراء وترك وتاجیك وافغان وفارسی زبان همه مابین خوف ورجاء بودند باوجود دیکه بگناه خود نمیدانستند لهذا شخصی بود نورا حمد نام که عمری در روضهٔ مبارك شبرغدا به سر برده وبغیر ازپنج وقت نماز دیگر کاری نداشت وروزی هرروزه را از فضل خداوند ازدربار علی مرتضی حاصل کرده باعیال واطفال خود قناعت کرده شب را بروز میآورد وشکر گذار درگاه الهی بود ودیگر اموری نداشت اتفاقا بندگان سردار عالی وقتی در روضهٔ مبارکه صاحب قناعت دیدهٔ اندك مبلغی وظیفه مقرر فرمودند که بطریق دیگر دعا گویان ماه درماه ازصندوق خانه عامره بگیرد .

روزی محرر کتاب درصحن روضهٔ مبارکه با شخص مذکور ملاقی شدم چون رابطهٔ دوستی سابقه درمیان بود لحظهٔ نشسته باهم صحبت کردیم لاکن دربین سخن کردن نامبرده را ترسان ولرزان دیدم سوال کردم باعث چیست وپریشان چرا آهسته سخن میکند بجواب خفی بیان کرد که از کابل حضور پادشاه قوی شوکت ترسانم محرر کتاب دوباره سوال نمودم که گناه چیست فرمود که گناه ندارم وشخصی هستم فقیر ودعاگوی وبجز ازدعاگوئی وگوشهٔ روضهٔ مبارکه دیگر کاری ندارم اما ازدور ونزدیك شنیده میدارم اشخاصیکه دعاگوئی بنده گان عالی را دارند و وظیفه خوار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 436 of 468

هستند پادشاه قوی شوکت طلب حضور میدارند محرر کتاب تسلی دادم و گفتم که این سخن محض خلاف است وبلکه پادشاه از کمال خداجوئی ورعیت پروری شخص خداجوی وفقرا را دوست میدارند ونوازش میفرمایند ومبلغ ها خدائی میدهند .

قصه کوتاه باوجود تسلی دادن ودلیل وبرهان گفتن همچنان ترسان ولرزان دیدم لاکن مردم ترکستان وجود سردار دالی تبار را چون اکبر عظیم غنیمت شمرده در فرمانبر داری شان سررا قسم می ساختند واز حضورشان خورسند بودند ویا انصاف ویا مروت میدانستند و زیست وزندگی ترکستان را بخود وخود را به ترکستان دیدن غنیمت شمرده بحکومت بندگان عالی خیلی خورسند ومسرور بودند امادرباب کابل وحضور شهریار بندگان اقدس چنان اسباب خوف درمیان بود که هرگاه نعوذ بالله شخصی را بشوخی میگفتند که شمارا بندگان سرکار امیر عبد الرحمن خان خلد الله ملکه در کابل طلب فرمود فوراً از سرمدربدن مذکور افتاده گویا خود را آمادهٔ مرگ میدانست ومرگ را ترجیح بزندگی میکرد وهرگاه بزرمانع از رفتن میشد مبلغ های کلی صرف جان خود می نمود و خود را ازرفتن کابل بازمیداشت چنانچه یکنفر بشوخی مبلغی داد ودیگر یکنفر افسر بزرگ از شنیدن رفتن کابل دست از حیات شسته مبلغ را غنیمت شمرد — مختصر کلام هر گاه از این فقره که در مدت هشت سال بسه صفحه حیات ترکستان رویداده وگذارش یافته وبظهور رسیده دفتر ها را از گفتار آن مملو سازم وجزواً جزواً بنویسم ودرقید تحریر درآورم عمر طویل وخاطر جمع واسباب معیشت وفرحت وخوشی میخواهد که همه آماده وآبار باشد تا به تدریجی تن به کوشکاوشانه نشسته از همه غمها آسوده شب وروز بهمین فقره کوشیده تاشاید به فضل خداوند انجام پذیرد من محرر کتاب هذا که سراسر گرفتار اق ودق بوده بهزار اشتغال روزگار گرفتار ورمان کهن سالی وجلای وطن ومنت غربت گرفتار وپریشان روزگار وبار عیال داری وکیسه تهی چگونه وچه نحو ازعهودهٔ این کار بزرگ که گذارشات پادشاهان زبردست وصاحب سلطنت افغانستان باشد برآمده میتوانم لاکن از هرخرمن خوشهٔ بدست آورده بحضور خردمندان . مرار التماس عرضه داشت میدارم که ازطریقه خردمندی وکمال نکته رسی بیدها برده مشت نمونه خروار بشمار آرند .

اکنون سرمطلب بازگردیم وسخن مختصرسازیم تابرخوانندهٔ وشنوانده ملالی نرسد باری مدت هشت سال رویداد وگذارشات ترکستان بهمین منوال گذارش یافت وتدبیر چه داری بکار برده شد لاکن تعجب دراینجاست که جمیع مردم ترکستان از سپاه وفقراء واعزه واشراف وبزرگ وکوچک بخواب خرگوش رفته شخصی عیسی نفس پیدا نشد که تحقیق این سخن را مینمود وراست راازدروغ فرق میکرد وشنیده را مطابق بدیده میساخت ودرین حق وباطل تفاوت می داشت اضافه براین بعضی اشخاص که از کابل واردترکستان میشدند ومردم جویا میگشتند تامبرده چون بعضی محبوسان گنه کار را در کوچه و بازار کابل دیده بود ویا شنیده داشت ویا کدام گنه کاری که سزاواری جزا بحکم شریعت داشت وبجزای بد کرداری خودمیرسید اینرا تظلم می پنداشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 437 of 468

واظهار می‌نمود علی‌الاقیاس سخن بدراز نکشد ازین گونه جزوی بیان‌های مردمان گذری وسخن های مردمان رهگذر مردم وحشی طبیعت ترکستان رم کرده گرفتار وسوسه شیطان بودند ودرین تبلکوبد تمیز نمی کردند . فضافاسکی شاعر می گوید :

هر بادکه برخیزد گل برسر گل ریزد درهمان حین که مردمان ترکستان درین خوف ورجا شب را بروزمی آوردند ولحظه بلحظه خوف غالب می شد فرمانی ازدارالسلطنه کابل ازحضور شهریار عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان اسمی بندگان سردار محمد اسحق خان رسید وجمیع افسران نظام وتمامی کار گذاران ملک را طلب حضور فرموده بودند ازان سبب که خدمت گار و غیر خدمتگار وقابل وغیر آن منظور حضور شد خدمت گار وکاردا ران که سزاوار احسان باشند ازحضور نوازش ومرحمت دیده مرخص خدمات خودشوند واشخاصی که سزاوارخدمت نباشند و از عهدهٔ خدمت برآمده نتوانند ازحضورمعاف شده بجانب اوطان خود روند وچنانچه این امر در جمیع شهر ها فرمان شده بود ازین قضیه مردم ترکستان آگاه نبوده برعکس آن قیاس کردندوبرعکس فرمان مطلب را تقریر نمودند مردمان ترکستان یقین کردند وبه تکرار شنیدند که نیت سرکار اقدس اشرف درخرابی مردم ترکستان واضح استو می‌خواهند که مردم ترکستان خصوص افسران کار گذار صاحب تدبیر رااز ترکستان جدا کرده دیگر نگذارند بعدازان خرابی ترکستان را جایز دارند .

شعر

سخن شه بلند ومیترسم که مرا حرفی از دهان بجهد

لهذا ازین شنیدن وفرمان پادشاهی یکباره مردم ترکستان که وحشی طبیعت بودند از افغان واز بک وترک وتاجیک از جانب دارالسلطنه کابل حضور پادشاه اسلام ناامیدشده خودرا بدامن بندگان عالی سردار محمد اسحاق خان انداختند والتماس کردند که ما بندگان وخدمت گاران رااز خدمت خودجدا نکرده بما به دولت خود ازطریقه بندپروری محافظت دارید یاری سردار عالی مقدار که تدبیررا موافق بتقدیریافت مردم رابعهد وپیمان گرد دائیده تسلی دادند وجواب فرمان سرکاررا در تاخیر انداخته بفکر دور اندیش یک خیال را بهر طرف جولان داده روز رابشب میرساند ند وتدبیر می‌جستند اتفاقاً چندی ازین فقره گذارش یافت که فرمان دیگر بطلب سردار محمد اسمعیل خان رسیدومردم ترکستان آگاه شدند ازو حشی طبیعتی احوال شان دیگرگون شد ودانستند که سلسله دوستی مبدل به دشمنی گردید واتفاق کناره گرفت ونفاق پیداشد خصومت بازا رفتنه انگیزان رواج یافت وسخن جنان را میدان ضروری پیش آمد وسخن جنگ وفتنه انگیزی رابکرسی نشاندند وبخرابی دولت طرفین کوشیدندوشب وروز درغمازی وفتنه انگیزی کمر بستند وسخن یافی کردند چراچنین نکنند قبل ازین درچندموضع بعرض خردمندان نوشتم که شیوهٔ افاغنه نسیان نفاق استونفاق رادوست میدارند خصوصاً که درین موقع ازحضور سرکار خوف کلی به مردم ترکستان دست داده بمردم سخن چین غماز پایهٔ سخن بالا گرفته وفتنه انگیزی خودرا بدلیل وبرهان باخوف بسیار بکرسی می‌نشاندند مختصر سخن هنوز روزی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 438 of 468

چندنگذشته بود که فرمان سیورسید وخود بندگان عالی سردار محمد اسحق خان راطلب حضور فرمودند ودرفرمان امروفرمان شده بود که بندگان اقدس چنان خیر دولت را ملاحظه فرمودند حقه جمیع حاشیه وارد حضور شوندودربارهٔ شان تحقیقات بعمل آورده شود جناب ارجمندی که برادر وفرزند ودولت شریك وباز وی بندگان سر کار است خواستم که باتفاق ارجمندی حکام ولایت را منظور فرموده در بارهٔ هریك بطریق خدمت گاری شان بمصلحت دیدآن ارجمندی انعام واحسان داده شود اضافه بر ان چندین سخن های مصلحت آمیز از امورسلطنتی بخاطر همایون بندگان سرکار حضور کرده که بزبان قلم سزاوراگفتن نیست زیرا که قلم محرم اسرارنمیباشد بایددر خلوت باهم گفت وشنودنموده مطلب رابیکجا بر قرار سازیم از جمیع امورات دینوی افضل اینکه مدتی مدیدی گذارش یافت که باآن ارجمندی ملاقات و اصل نشده کلیه خاطرخواه بندگان اقدس شوق مند دیدارومشتاق ملاقات است باید بزودی فرمان عازم حضورلامع النور شوند که انشاءالله تعالی بعد ازورود ارجمندی بحضورسرکار در بین یکهفته سرشته ملك ونظام و امور سلطنتی بصلاح وصوابدید آن ارجمندی اصلاح پذیرد وزودتر حکام ولایت ازحضور لامع النور بخلعت های فاخره سر افراز شده مرخص گردند و باموورات ماموری خود برسند خصوص آن ارجمندی که مامور ترکستان است ودشمن قوی همسایه دارند لهذا چون این فرمان درترکستان رسید وگوش زد خاص وعام شد بعدازآن آشکار وهویدا گردید وشاموگدا وخورد وبزرگ ترکستان دانستند که کشتی مردم ترکستان طوفانی شد ظاهر گردید ومتشخص شد که نیت بندگان سرکاردربارهٔ مردم ترکستان بخرابی است ورفتن بندگان عالی سردارمحمداسحق خان بجانب کابل امید بازگشتن ندارد بهتر آنکه علاج واقعه قبل ازوقوع باید کرد باری چون رویداد ترکستان بدینمنوال قرار یافت بزرگان دربار ومعتبران کاردار وافسران نظام و حاکمان ملك و مشران حضور اتفاق کرده کنکاش نمودند و بیك خیال را بهرجانب جولان دادند ویکی بدیگری گفتگوها کردند وجواب و سوال ها نمودند عاقبت بندگان عالی وبعضی بزرگان حضور مصلحت چنان دیدند که باعیال واطفال خاص وخدمت گاران بااخلاص ترکستان را واگذارشده بتدبیر لبکو قرارزا برقرار اختیار سازیم وبرخی معتبران دربار وخدمت گاران کاردار این تدبیر را زبون وذلیل دانسته عرضداشت کردند که این حرکت موجب زبونی وباعث بدنامی وخجالت است وازمردی وغیرت دوراست مردان عالم چنین نکرده اند ومردی را باشجاعت قرین ساخته درمقابل دشمن شمشیرها زدند وقتل ها کردند ونام خودرا بمردی برآوردند وخودرا بمردی آشکار ساختند بعدازآن تن بتقدیر الهی داده خواه فتح و ظفر وخواه غیرآن پیش آید پروردگار عالم مختار است وملامتی وارد نمی شود اضافه برآن مرگ است بدون ازجنگ وجدل دست تهی بیك دولت روانه شویم البته سوال خواهند کرد که ولایت داشتید لشکر وتوپ وتوپخانه باهمه اسباب مکمل البته موجود بوده وهمسر سرکارامیرعبدالرحمن خان مشهوربود دیدسبب چه شد که بدون ازجنگ وجدل یا کدال بی غیرتی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 439 of 468

دست ازهمه باز داشته فراری شدید ظاهر است که بدولت بیگانه اعتباری باقی نخواهد ماند
پس دراین صورت بهتر آنست که مردی را ازدست نداده رجوع بجنگ آریم ومقدمه را
پیش گیریم هرگاه از فضل خداوند فتح و ظفر یابیم فبها والمراد وهرگاه تقدیر نباشد
وشکست پیش آید وفتح نکنیم بعدازان بهردولت که روآریم هیچ ایرادی نداریم وملامتی
روئمی دهد زیرا که عنان اختیار در قبضهٔ اقتدار پروردگار است لهذا سخن طول کشید اما مجرر
کتاب چاره ندارم سخن تازه افتاد و کلیه مطلب دراینجا است بایدوشاید رویدادی که
روداده بی کم وکاست تحریر شود تا اصل مطلب ظاهر گردد بهر حال سخن را کلیهٔ اشخاص
حضور بندگان عالی سردار محمد اسحق خان پسندیدند ورجوع بهمین اراده نمودند بعد
ازان شب وروز بتدارک لشکر کشی و تهیه وانجام سپاهی گری شدندودر تدارک سفر
سعی بلیغ بکار بردند اما ابتدا فکری وتدبیری که کردند وبکار بردند این بود که
بقرار سابقه بحضور سرکار والا تبارهفته دو عریضه می فرستادند و در عریضه بحضور
بندگان اقدس عزمه داشت می کردند که حسب الامر عازم حضور فیض ظهور می باشم
وباعث بعض سرشته تارتقی معطل بوده عنقریب بامید خداوند انجام کرده شرفیاب حضور
می گردیم ودیگر تدبیری که پیش آوردند این بود که جمیع سرحدات را آدمهای قابل
هوشیار مامور فرمودند ازسرحدات دارالسلطنه وآبدان پنکی اریغ جانب خان آباد
وجانب هرات وهزار جات بهر سر حد حکم شده بود که ازترکستان احدی را نگذارند که
طرف کابل وخان آباد وهرات وهزارجات بروند وقطعا واگذار نشوند که موجب
رسوائی خواهدشد و هرگاه ازان جانب عابر قدرشخصی که عازم ترکستان شوند واگذارند
ومانع نگردند بگذارند که بطور سندی عازم ترکستان گردیده مامور بیچارگی خود باشند
بعداز فارغ شدن سرحدات وقید گرفتن آن راجع باتفاق گردیدند بدینمنوال که
شادیان موضعی است مابین کوه نزدیک مزارشریف که تقریبا ازمزارشریف تاشادیان
چهار فرسخ می باشد ودرتابستان جای سبز وخرم وخوش آب وهواست زیرا که تابستان
مزارشریف وبلخ مجده شهرالی تاشقرغان وابیک حرارت هوا بسیاراست بنا بر آن قبل
ازین بدوسال بندگان سردار محمد اسحق خان عمارت مختصری جهته استقامت تابستان
ساخته بودند دراینوقت بندگان عالی وبزرگان حضور مصلحت کرده قرار دادند که
عهدنامه را درشادیان باید انجام بدهند چنانکه بندگان عالی با بزرگان در یار در
شادیان رفته جمیع افسران ملکی ونظامی را بحضور طلب کرده ازطرفین عهد و پیمان
نمودند وکلام الله شریف راگواه احوال خودساخته بکلام مجید دستخط ومهر کردند واظهار
نمودند که بسرومال مضایقه نداریم وتازمان جان سعی وکوشش می فرمایم شاید گوی
مراد را ازمیدان نبرد بربائیم وسریر آرای خطهٔ افغانستان گردیم و برتخت سلطنت
افغانستان حکمرانی فرمائیم لاکن شاعر می گوید

شعر

باخدا دادگستان ستیزه مکن که خدا داده را خدا داده است

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 440 of 468

اوستاد دیگر می فرماید

این خیال است ومحال است و جنون

تا اینکه جمیع افسران جنگی وملکی در شادیان ازعهد و پیمان وقسم فارغ شدند بعدازان افسران را مامور فرمودند که هریك ازشما افواج خود را بحضور جرنیل محمدحسین خان که کمال بی کمالی بوی ختم بود قسم داده عهدنامه کنید وبزبان شان جاری سازید که بسر ومال وجان دریغ ندارند ومضایقه نکنند وبزرگان ملکی را نیز امرشد که هرکدام فقرای خود را داخل قسم کرده عهدنامه گیرید چنانچه درمدت پانزده روز ازسپاه وفقرا جملگی عهدنامه نمودند لاکن بچه هنوال اسباب عهد نامه درترکستان پیش آمد وبرقرارشد گویا گدائی درکوچه وبازار باقی نمانده باشد الا اینکه داخل عهدنامه شده بقرآن مجید وفرقان حمید دست ماندند هرگاه شخصی اندك تجاوزمی کرد وتا خیر می نمود که سزاوار قتل و تاراج می شد لاچار خودرا داخل قسم می ساخت چنانچه حبیب الله خان رساله دار برا درعرض بیگی بحضور بندگان سرکار در وقت قسم کردن بشادیان مهر مذکوردرمزارشریف بمنزل مزبور مانده بود عذر آورد که بخانه مهرمن موجوداست بورود مزارشریف مهر خواهم کرد حرفش منظور نشدوبحضور لشکر بضرب چماری مقتول گشت از بن باعث خلقی بدون وجه ازخوف وبیم خود را داخل عهدنامه می نمودند اکنون لازم شد که محررکتاب شمه ازرویداد خود تحریردارد وسرمطلب بازگردم درحینی که حبیب الله خان رساله دارمقتول شد خوف عظیمی بانحریرکنندهٔ رویدادپیداشد سبب اینکه درهمان وقت که سردار محمداسحق خان سرپشورش نهادعالیحضرت میرزاعبدالمجیدخان ازحضور سرکار والانبار بسردفتر مامور ترکستان شدوفرمان امین نظام را بنام محررکتاب آورد و درفرمان مرحمت پادشاه قوی شوکت نوشته بودکه شما خدمت گارقدیمی حضور پادشاه می باشیددرخدمات خودشایسته خدمت کنید شما درملك دسترسی دارید بامیرزاعبدالمجیدخان اتفاق کنید ودفترملك ونظام را فرق نکنید باتفاق کارملك ونظام را انجام بدهیدفضارا کاردیگرگون شدومیرزا عبدالمجیدخان را ازحدود ایبك مجبوس و ارآور دند ازین واقعه تحریرکنندهٔ کتاب خیلی ترسیدم خوف کردم وبجان خود ترسان بودم تا اینکه بحضورسردارعالی درشادیان بجهة قسم روانه شدیم اول قضیه دربین راه شادیان پیش آمد اینکه در نزدیك کوه شادیان فالیز خربوزه بود ازاسپان فرودآمده خربوزه بارفقا تناول کردیم ونمازعصررا خواندیم وسوار اسپان شدیم دوسه قدم گذشته ملاحظه کردم که نگین مهرافتاده ویدستم نیست بحیرت افتادم وبغم فرورفتم ورویداد حبیب الله رساله دارا بخود دیدم بفکرماندم عاقبت بخاطرم رسید که مهردیگر درخانه دارم رفقا را درهمان زمین معطل کردم وخودبجا نب مزار شریف روانه شدم اسپ می تاختم باوجود آنهم خوف داشتم که مهر مفقودی رابندگان عالی دیده ومی شناسند زیرا که بخدمات سرکاری مهرمی کردم و منظور سردار عالی شده بود از تفضلات الهی ازدنبال یکنفر بتاخت اسپ رسید وصدازدکه مهرشما ازبین زیگپا یدا شد آسوده برگردید خیلی ازین مژده خورسندشدم وبدرگاه خداوندی شکرکردم وبرگشتم این بود که فردای آن بحضوررفته سلام کردم امرشد که عهدنامه کنید محررکتاب عرض نمودم که بمن فرمان سرکارواالانبارازکابل اسمی امین نظامی رسیده ظاهراست که من خدمتگارحضور پادشاه میباشم

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 441 of 468

چگونه قسم می‌کنم سردار محمد اسحاق خان فرمودند که حرف شما را منظور نمی دارم وشمارا خدمتگار صادق می دانم اما باعث این فرمان ازین رهگذر است که آقا میر ابوالقاسم دروقتی که عازم کابل شد درمحاسبات مذکور شما ذمه بردارشدید وجواب باصواب دادید وآقای مذکور رااز حسابات پاک برآوردید که سزاوار تحسین شدید امروز که آقا میرابوالقاسم بحضور پادشاه رتبه ومنزلت یافت یقین بندگان ما اینست که شمارا منظور حضور سرکار نموده و خدمتگار بقلم داده ازحضور سرکار احسنی شما فرمان وخلعت حاصل کرده بمحبوب میرزا عبدالمجید خان فرستاد هرگاه بندگان عالی میدانست که شماخدمتگار کابل هستید البته ازعهدهٔ شما بطریق میرزا عبدالمجید خان برآمده میتوانست حال آموده خاطر بخدمات خود شایسته خدمت کنیدو امیدوار نوازش وعنایات ازحضور بندگان عالی باشید که بنظرمرحمت درباره شما بسیار است ثانی معرروز کتاب عرضه داشت کردم که هرگاه اجازه ازحضورباشد عرقی بخاطرغلام خطور کرده بشرط فرمان بعرض حضور میرسانم از حضور امر شد بعد عرض کردم که هرگاه مرحمت بندگان عالی صادق است بلفظ قسم یاد کنید تاآموده خاطر بخدمات خود غلام کوشم این بود که سردار عالی بحضور مردم قسم یاد کردند وتحریر کننده کتاب آموده خاطرشدم وبطریق مردم قسم کردم وعهد نامه نوشتم اکنون قصه دراز شد ازمطلب سخن سازیم که رویداد بطول انجامیافت باری بعدازان که از امورات عهدنامه تمام شدند وفارغ گشتند روز جمعه از شادیان حرکت فرما شده وارد مزار شریف گردید ندچون روز جمعه بود بروضه مبارکه شیرخدا بنماز جمعه رفتند لاکن درباب خطبه خواندن وتمام امیری را بخود گذاشتن باوجود گفتگوی زرگان دربار واعزه واشراف مانع بودند ومی فرمودند که نام امیری تعلق بدارالسلطنه کابل است هرگاه خداوند مرحمت کرده ودرپای تخت کابل رسیدیم آن زمان خطبه خواهیم خواند مشران حضور رامطلب انکه باید خطبه خوانده شود تا عنان کلی بدست حاصل گردد چنانچه دروقت خطبه خواندن چون وچرا لقب امیری را زبان جاری کردند وبعد ازنماز مبارکبادی دادند وغوغای عظیمی درمبارکی بادی بالاگرفت بعد ازان که سردار محمد اسحاق خان اسم امیری را بخود مبارکی دانست شخص سخنوری را بالای منبر بالاکردند که اززبان سردار مذکور سخن سرکند که ایها الناس وای خلق الهوای شاه وگدا وپیر وبرنا وخورد وبزرگ آگاه شوید بدانید که مردم کابل ازشاه وگدا واعزه واشراف وبزرگ وکوچک وبزرگان دربار و مشران حضور بتواتر عریضه‌ها فرستاده وبزرگان عالی راطلب دارالسلطنه کابل نموده‌اند چنانچه جمع عرایضاشان بحضور حاضراست امروز لازم افتاد که باید مع الخیر والعافیه عازم کابل شویم و برتخت سلطنت برقرارگردیم زیرا که قاعدهٔ ازیدران بمابقی مانده اضافه برازمرگاه تا قل ورزیم البته سردار محمد ایوب خان که درملکت انگلیس است امید واسطنت افغانستان است وبمیرات افغانستان راازدولت انگلیس خواهش می دارد هرچند زودترحرکت فرماشویم بهتر است وزودتر بمقصد میرسیم ودیگرشما مردم ترکستان بدانید که بندگان ما بحضور سرکار امیر عبدالرحمن خان تفاوت نداشتیم ووجودهمدیگر بودیم اکنون که مع الخیر واردکابل

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 442 of 468

شدیم البته فرزندان بندگان اقدس نورچشم ونور دیدهٔ بندگان عالی است واز فرزندان
خود بدهدر جه مکرم تروعزیزمی داشم اظهارکردن بندگان عالی بشمایان باعث آن است
که گواه حال باشد وبعن شمارا شاهد گرفتم وانشاءالله تعالی بدوسه یوم ازمزار شریف حرکت فرما
می شویم وفرزند خودسردار محمداسمعیل خان رابترکستان ماموز فرمودیم که بطریق رفتار
بندگان ما با شامردم رفتار نیکو بدارد و باشما امر می کنم که در غیب بندگان باتفاق
طلب نشویدواز نفاق دوری کنید واتفاق راازدست ندهیدودوست دارید که موجب ترقی
دولت ورضا مندی بندگان ماست اکنون شمارا بخداوند عالم سپردم امید وار دعای شما
دایم الوقت میباشم خلاصهٔ کلام بعداز پیامهای بسیار که محرر کتاب حاضر بوده وشنیده لاکن
خلص آنرا تحریر کرده وا لاسخن بسیار گفته شده اما سزاوار تحریر نداشت تقریر نکردم
وواگذارشدم این شد که بندگان سردار محمداسحق خان بعداز اظهارات مطلب آمیز داخل
دیوان شدند ونشستند وفوج فوج مردمان بحضور آمده مبارکباد می کردند وچهل ویکتوپ
ازبالاحصارمزارشریف شادیانه زدند ودرتخته پل نیز جرنیل محمدحسن خان پنجاه ویکتوپ
بصدادرآوردند بعدازآن امرشد که روزچهارم ازمزارشریف حرکت فرموده درگورمار خیمه
وبارگاه برپادارید چنانچه روز چهارم که ساعت یک پنداشته بودند ازمزار شریف حرکت
فرماشده درگورمارسراپرده هازدند ولشکرها فرود آمدندلاکن سه روز دیگر بجهت
بعضی امورات درگورمار توقف نمودند وقضارا اخبار وحشت انگیز ازجانب میمنه رسید
که لشکرهای میمنه که بگفته جرنیل شربت خان خیلی خدمتگار ونمک حلال حضور بندگان
عالی بودند سرشورش برداشته بفتنه انگیزی پسر میرحسین خان والی ازدولت ترکستان
روگردان شده خودرا بدولت هرات بسته بودند وجرنیل شربت خان که ازطرف بندگان
سردار محمداسحق خان جرنیل وفرمان فرمای لشکر میمنه وانده خوی وسرپل بودند ودرباب
لشکر میمنه جرنیل مذکور بقدر کامل خودچنان می پنداشت که گویا لشکر مذکور غلام
زرخرید ومخلص با اخلاص بجانب ترکستان باشد و جرنیل شربت خان پسرو لشکر
میمنه قرردادن او محسوب شود عفلهٔ نمی گذشت که اخلاص لشکر میمنه را
جرنیل صاحب بعقل ناقص خود بمزار شریف بحضور بندگان عالی نمی فرستاد و توصیف
بسیارنمی نمود غافیت اخلاص لشکرمیمنه ظاهر شد که جرنیل خود را که شربت خان
باشد واز لشکرمیمنه امید بسیارداشت محبوس کرده بعداز محبوسی بقندز هرات رساندند
وشرط اخلاص را بجای کردندوافسران لشکر میمنه که قبل ازان درمزار شریف آمده عهد
وقسم کرده واپس مرخص میمنه شده بودند درحدود پل چراغ واقعهٔ لشکررا شنیدند لاچار
معطل ماندند وبجهته لشکرمیمنه نامه فرستادند لشکرمذکور بافسری نخواستند وجواب
دادند که شما افسری یاسردار محمداسحاق خان قسم کردید حق افسری بپایان ندارید
چون افواج میمنه ازشما افسران مسرورند بنا بران بحق وراستی سخن کردیم وشما را
اطلاع دادیم هرگاه روانه میمنه شوید بطریق جرنیل شربت خان باشما افسران رفتار
خواهم کرد ومحبوس جانب هرات خواهم فرستاد اینست که حق رفتار نیکوی شما و نمک
خوارگی خود را بشما ظاهر ساخته اطلاع دهی نمودیم اکنون بشما یان لازم که بدولت
سردار محمد اسحاق خان سررا قدم ساخته خدمت کنید باری چون افسران لشکرمیمنه
ازافواج خود مایوس شدند درپل چراغ چندی معطل ماندند و مدتی در آنجا بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 443 of 468

گاهی دربارهٔ لشکر میمنه تدبیرمی کردند که شاید بجنگ آیند وگاهی اندك کروفری کرده چنگ می‌نمودند مقصداز تصرف کردن شهرمیمنه وفریب لشکر بود میسر نشد وتقدیر مقابل تدبیرنیفتاد تاوقتی که خبرشکست سردار محمد اسحاق خان رسید و کار بوقلمونی بوقلمون ترشد وافسران لشکرمیمنه که درپی چراغ روزشمار بودند متحیرماندند وچارهٔ بجزازفرار بخودندیدند عافیت از عیال واطفال خودکه درمیمنه بودند دست برداشته فرار رابرقرار اختیارکردند مختصرکلام چون کار میمنه بخرابی رسید گویایك رکن سلطنت ترکستان برباد شد بعدازان سردار محمد اسحاق خان بابزرگان دربار کنکاش نمودند سردارمحمداسماعیل خان که سردار سالار لشکرترکستان بودند و تاآنوقت برکاب بندگان عالی درجمیع کارات نظامی مامورخدمت بوده خدمات شایسته می کردند بمصلحت دیدبزرگان حضورو دربار یان نزدیك و دور واپس مقرر حکومت ترکستان وسرحد داوی ولایت مذکورگر دیدند هرچند که قبل ازاینهم امرعالی متعالی چنین بود مگرسردار اسماعیل خان قبول دارنمی شدند وخواهش لشکرکشی ونقابل شدن با لشکر دشمن را داشتند چنانچه از ذوق و شوق نقابل‌شدن بادشمن لحظهٔ آرام نداشته جنگ جویاوجنگ‌طلب بودند در این‌وقت که قضیه خرابی میمنه رسید وامر بندگان عالی‌شد که در ترکستان استقامت فرماشده متوجه امورات ملك وباخبر سرحدات راه کابل وراه هزارمجات وهرات بوده لحظهٔ تغافل نورزند وشرط احتیاط در بارهٔ ملك وسپاه بجا آورند ودربارهٔ لشکرهای میمنه وتصرف کردن شهر مذکور شب‌وروزساعی باشند وکوشش کنند تاشاید بفضل خداوند وتدبیرات نیکو اصلاح پذیرد وافسران خودرا قبولدارند وازین گرداب ناصواب خود بشیمان گردند وسر درخط فرمان دولت ترکستان نهاده خدمات شایسته نمایند خلاصه سردار اسمعیل خان بنابرامربرباد جودی کدورت وخفقان واپس عازم‌مزارشریف گردیدند اکنون‌سردار محمداسماعیل‌خان باهزارگیرودارو جنگ وجوش چهاراطراف که جانب هرات ومیمنه هزاره‌جات ودره‌صوف باشد بگذاریدتا بقدر قوه وقوت لشکر قابل مقدمه نماید وزدوخورد بدارد .

چندکلمه‌سخن ازلشکرکشی وگذار شات سردار عالی مقدار سردار محمد اسحق‌خان وجانب خان آباد رفتن باافواج خونخوار شنوید

لهذا بعدازان که سردارمحمداسمعیل خان‌عازم ترکستان شدند ثانی بامرسردار والا تبار سردار محمد اسحق خان روزپنجم ازمنزل کورمار حرکت فرموده یکشب در منزل نایب آباد فرودآمده روزدیگر واردتاشقرغان گردیدندوسه‌روز دیگردرتاشقرغان بجهة بعضی امورات لشکری‌وتقسیم جباخانها درهر فوج واندك شکست وریخت باقی مانده هرگاه باشدمعطل‌شدند روز چهارم که‌سرشتهٔ کلی‌لشکری‌وامورات‌جزوی وکلی انجام یافت‌نمازپیشین ازنمازگاه تاشقرغان کوچیده‌ازراه‌آبدان‌عبدالله‌خان ازیك عازم‌وروانه خان‌آباد شدند درآنوقت حکومت خان آباد وقطغن وبدخشان بدست‌سردارعبدالله‌خان

پادشاهان متاخر ۱۰۰۱

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 444 of 468

پسر عبدالرحیم‌خان طوخی بود واز حضور بندگان پادشاه عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن‌خان فرمان‌فرمای ولایت‌مذکور بود وباکمال استقلال حکومت داشت لاکن دران موقع خودسردار عبدالله‌خان حسب‌الامر فرمان سرکار عازم دارالسلطنه شهر قابل حضور پادشاه قوی‌شوکت شده بودند درحدود خنجان رسیده خبروحشت‌انگیز لشکرهای ترکستان گوشزد سردارمذکور گردید وازورود بندگان والی‌سردارمحمداسحق‌خان که باشکرهای بی‌کران بجانب خان‌آباد روان‌اند کاحقه اطلاع یافتن‌از شنیدن این‌واقعه جان‌سوز متفکر وپراگنده شدند بعد پنجتن‌افسران وبزرگان حضور خودرا جمع کرده مشورت کردند عاقبت مصلحت چنان برقرار شد که‌ازخنجان حرکت نکنند زیرا که‌رفتن خان‌آباد هرچند بسرعت باشد ممکن نیست ودشمن گلوگیر رسیده دوکار باید کرد یکی بحضور بندگان سکندر شان دارا در بان سرکار امیر عبدالرحمن خان عریضه بسرعت باید فرستاد وگاهقه عرضه‌داشت باید کرد تاازحضورلامع النور زودتر معالجه شود ویك خط دیگر بجهة افسران خان آباد باید فرستاد تسلی دادشود که از تفضلات خداوندی بندگان سرکار اقدس المجد الله والمنه به نفت خسروی بکمال صحت مندی آسوده وبرقرار عنقریب ازچهار جانب دریای لشکر خونخوار بامر بندگان سرکار چون موج دریا میرسد ودشمن خودرای‌را که‌ابلهٔ ناشناس برخواست وبحضور پادشاه اسلام بی‌ادبانه حرکت‌کرد بفضل‌الهی وباقبال شهنشاه اسلام پناه چنان سرزنش کرده فراردشت ادبار بدارد که بیاد کار باقی بماند امروز ازطریقه مردی ومردانه‌گی بهر صیغه وبهر تدبیر که مصلحت وقت‌را می‌دانید خودداری‌نکنید ومردی‌را از دست ندهید تابحضور پادشاه قوی شوکت‌نام نیك حاصل کنید وسرافراز رتبه ومنزلت گردید ظاهر است که اینطریقه رویداد گاه‌گاهی اتفاق می‌افتد وزود می‌گذرد وخوشا باشخاصی که‌نام بمردی برآورده حق‌نمك بجاآرد ونیك نامی حاصل خود سازد مختصر کلام لشکرخان‌آباد حرکت کرده باشوکت وشدیده مکمل وصلیح باستقبال لشکر ترکستان درلب‌دریای قندوز فرود آمدند وخیمه وبارگاه برپا کردند وانتظار ورود دشمن بودند وبجنگ مردانه کمربسته داشتند امازین حادثه بی‌خبر که بندگان سرکار ترکستان قبل‌ازین دراوایل شورش شخص ناشناس رابلباس تغیربافرمان‌های بسیارکه‌همه متناقضانه و وعده های بسی کرانه که‌یکی امید ثمر نداشت به جهة افسران لشکر وسپاهیان بی‌حد مروکارکنان مملکت‌وسرشته‌داران‌ولایت‌فرستاده‌یکی‌را بداداگانه نوازش‌وامیدواری های بسیار درفرمان درج‌نموده امیدوار ساخته‌بودند وازطرف افسران خان آبادی کلیه امیدواری داشتند درحینی که لشکرازترکستان بسرعت باد وبرق آیدان‌های عبدالله خان را طی‌کرده ازکوتل فیروز آمدند نزدیك دریای قندوز رسیدند افسران لشکرخان‌آباد وماکسان‌ولایت‌مذکور بعضی‌اشخاص که داخل فرمان نبودند وازقضیه‌فرمان وزبان دادن افسران خان‌آبادی خبر نداشتند ارادهٔ حرکت وبنای مقدمه کردند چون وارد لشکرگاه خودشدند نقشه‌را دیگرفهمیدند وکار را دیگر گون دیدند وآنگاه برای شان ظاهر شد ولشکر خان آباد را را جع به جانب لشکر ترکستان دریافتند وواقف شدند که فرمان سرکار ترکستان باشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 445 of 468

خان آباد تاثیر کلی بخشیده وازدولت پادشاه قوی شوکت روگردان شده ودرجاده ظلمت حرامیان قدم زده اند وبدولت ترکستان گرویده اند باری هردولشکر در مقابل همدیگر فرود آمده یک دریا فی مابین فاصله بود چون روز فریب به نماز عصر رسید وتا آنوقت دومرتبه رفت وآمد فیابین طرفین شده بود بعد یکنفر شخص معتمد ورموز فهم شیرین زبان باکلام الله شریف دراشکر کناه خان آباد فرستاد اول شخص مامور از جانب سرکار ترکستان دستخط ومهر وعهدنامه بافرمان برای اشکر خان آباد ظاهر کرد وبحضور افسر وسپاهی سراسر فرمان را بآواز فصیح خوانده وتمامی افسر سپاهی بچشم سر ملاحظه فرمودند بعد ازان کلام الله شریف را برآورده ازافسر وسپاهی قرآن خداوند دست مانده عهد وپیمان نمودند چون دشمنی بدوستی مبدل شد وازتدبیر نیکو تفاق باتفاق انجام یافت هردو لشکر باهم متفق شداد وفردای آن هردولشکر ازلب دریا کوچیده واردخان آباد گردیدند وسرا پرده وبارگاه افراسیابی برپا کردند وآسوده ویرقرار نشسته گویا پای تخت جمیع قطغن وبدخشان خان آباد بود که بتصرف درآمد بواسطهٔ آن دیگر جا های قطغن بمثل خوست واندراب وبغلان وغوری وخنجان وغیره فرمان بردار ومطیع وشادگردیدند بعد ازان ازاسباب دولتی که درخان آباد بود ازخزینه ودفینه وجباخانه وغیر ذالک چه ازبندگان سرکار وازسردار عبدالله خان که موجود بود بتصرف دولت ترکستان درآمد درینوقت جرنیل سیدال خان که دربدخشان جرنیل افواج آنحدود بودند درشغنان استقامت داشتند باوجودیکه دراول مرحله زبان داده بودند درین فرصت که باید وشاید بسرعت درخان آباد میرسیدند تاخیر کردند که نه فرمان سرکار ترکستان فرستاد امروزوفردا گفته روزشمار بودند عاقبت نظر محمدخان رساله دار پسر جرنیل مذکور که خدمت حضور بود ند نامبرده را بافرمان تعجیل فرستادند ودرفرمان درج کردند که علتها باعث تاخیر شدن وبحضور فرسیدن ازچه روست هرگاه اینچنین خیال بخاطر داشتید درابتداء چرابندگان مارا امیدوار نمودید وهرگاه غیر ازان است حرفی ندارد وبزودی حرکت فرموده عازم حضور شوید که بندگان توقف باآمدن شما داریم وسفر خیریت اثر دارالسلطنه در پیش است امیدواریم که بسرعت خودرا بدارالسلطنه شهر کابل رسانده برقرار گردیم بهر حال بعد ازرسیدن فرمان بمحبوب نظر محمدخان رساله دار جرنیل سیدال خان علاج دیگر نیافت فورا حرکت کرده بایک پلتن وخاصه دار که درشغنان بودند بتعجیل تمام وارد خان آباد شده چون قطره بدریا پیوستند اضافه بران افسران خان آبادی اشخاصی که بیعت کردند وقسم خوردند ازجملهٔ خدمت گاران محبوب شدند واشخاصی که ظاهر چیزی و باطن چیزدیگری بنظر آمدند بعضی محبوس وبرخی بقتل رسیدند ودیگر سردار سیف الدین خان نواسه عبدالوهاب خان که بامر وفرمان پادشاه افغانستان حاکم بااستقلال خودی وخنجان وخوست واندراب وبغلان وغیره بودند دراول شورش سرکار ترکستان که بجهته فوج خان آباد فرمانهای تملق نامه فرستاده شد بجهة سردار سیف الدین همرنگ فرمان محبت آمیز فرستاد وترغیب بجانب ترکستان فرموده شد سردار سیف الدین خان مذکور بیکفرمان فرمای ترکستان ازفرمان برداری بندگان سکندرشان پادشاه افغانستان سر پر تافت وخودرا خسرالدنیا والاخره ساخت عاقبت بمرادخویش همو اصل نشد بهرحال وا بسته

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 446 of 468

دولت ترکستان گردیده درخان آباد وارد حضور شده واز جملهٔ بزرگان دربار محسوب گردید وحکومت خداداده بربادرفت ودیگر اشخاص بجای وجایداد سردار مذکور حکمران شدند وبعدازان سردار سلطان مرادخان هدیك میرقطغن که برکاب سردار عبدالله خان فرمان فرمای قطغن وبدخشان عازم دارالسلطنه کابل حضور پادشاه بودند در خنجان رسیده معطل بعضی امورات جهانداری شدند که ازخان آباد باوشان برسد این بود که قضیه برعکس افتاد ولشکر ترکستان وارد خان آباد شد سردار سلطان مرادخان باچند نفر افسر نظامی که مامور کابل بودند اتفاق کرده ازخنجان عازم وروانهٔ خان آباد شدند و بحضور سردار محمد اسحق خان رسیده بیعت نمودند وعهد ومیثاق کردند .

خلاصه سخن بیست ودوروز درخان آباد توقف شد کلیه سبب توقف وتاخیر درخان آباد معطل شدن جرنیل عبدالرخان بود که درشغنان دیرماند ودیرتر ازدرخان آباد رسید اما تاخیر نمودن جرنیل مذکور ضرر کلی بلشکر ترکستان پیش آمد چنانچه درهمین موعد که لشکر ترکستان درخان آباد توقف داشت این شورش درتمامی افغانستان اشتهار یافت وتمامی افغانستان اطلاع یافتند وبعدازان پادشاه افغانستان ازهرجانب امرفر مودند که لشکر بطرف ترکستان روانه شوند چنانچه ازچهار جانب افواج افغانستان چون مور ومارو افزون ازشمار وهمه کوه دامن دربر مامور ترکستان به قصد انتقام گردیدند اول غلام حیدر نائب سالار بادریای لشکر خونخوار از حضور فیض ظهور امرشد که ازراه بامیان بسرعت تمام عازم ترکستان گردیدند دویم سردار عبدالله خان که درخنجان توقف داشت ازحضور بندگان اقدس توپ خانه وپالتن ورساله آمده باوی متفق شدند وعازم ترکستان گردیدند سوم سوار ملکی از هر طایفه با افواج نظامی از راه دره صوف وهزاره جات بالای ترکستان و مزار شریف که سردار محمد اسمعیل خان دران فرماست عازم وروانه شدند که انشاء الله هرقضیه را جداگانه بوقتش تحریر کرده

می شود اکنون ازغلام حیدر خان نایب سالار وسردار عبدالله خان سخن کرده شود لهذا غلام حیدرخان نایب سالار با افواج خونخوار ولشکر بسیار ازدارالسلطنهٔ شهر کابل حرکت کرده کوچا کوچ در حدود کوتل دندان شکن که کوه بزرگی است او در افغانستان مشهور است فرود آمدند اکنون باینطرف کوتل یك قلعه بزرگی است که شش برجه می نامند وتعلق ترکستان دارد قبل ازین خیلی درتعمیرات قلعهٔ مذکور افزوده گویا بقول ترکستانی چون سد سکندر ساخته بودند در اینوقت که مقدمه پیش آمد سه نفر سرکرده بزرگ باشش بیرق جزایرچی(؟) وسوار ملکی از جانب بندگان سردار محمد اسحق خان مامور مقرر شد که یکی جرنیل نجم الدینخان و عبدالقادر خان سرعسکر وسردار دلاورخان دگر آ پسی بود ند باحاکم و افسران بجهة نگاهداری وسد راه لشکر کابل فرستادند درفرصتی که از حضور همان اشخاص مرخص می شدند سخن از تعریف قلعه ومستحکمی آن شد محرر کتاب حاضر بودم وهرکس درمحکمی قلعه سخن کردند محرر تماشا می کردم وسکوت بودم ازحضور امر شد که چرا ساکوت هستید وسخن نمیزنید بعدازامر وفرمان عرض کردم که فرمان حضور وسخن های بزرگان دربار

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 447 of 468

در مستحکمی قلعه حاجت بگفتگو ودلیل وبرهان ندارد لاکن غلام عرض دارد که در پاس کوه دندان شکن که سر کوب است چه معالجه فرموده اید هرگاه علاج کوتل شده باشد خوب است والا ازضرب توپ از بالای کوتل در یکساعت همین قلعه را کن فیکون کرده باسفل السافلین میرساند که حاجت بجنگ وجدل ندارد بهتر آنکه درهٔ باج گاه که جای تنگ وضیق میباشد وعلاج گذشتن باسانی ندارد سنگرزنند وسد راه دشمن گردند اضافه بران اردوی پیادهٔ تاتار که تعلق بسردار دلاور خان دوآبی دارد و بلدیت تام دراین حدود ات و سرحدات دارند امر کنید که ازگوشه وکنار یومیه خودرا بلشکر دشمن زده کوك شکار کنند هرگاه ازین طریقه بنیاد شود بعقل ناقص غلام بهتر است باقی بندگان والا بهتر میدانند حسب الامر چیزی که بفکر غلام رسید عرضه داشت حضور نمودم مصرع حافظ « وظیفهٔ تو دعاگفتن است وبس » لهذا بعدازعرضه داشت محرر کتاب بندگان عالی فرمودند که شما قبل بچند سال قلعه را دیده بودید که همه فرسوده بلکه خرابه بود اکنون دوسال قبل تا حال در تعمیرات قلعه سعی بلیغ بکار برده گویا قلعه آهنین ساخته شده یقین اینکه گلوله توپ اصلا بدر ودیوار قلعه مذکور اثرنکند وتاثیر نه بخشد ازین رهگذر اطمینان کلی بخاطر بندگان ما می گذرد چنانچه افواج سابق که تحریرشد بان حدود که قلعه آهنین بود باسه افسر بزرگ فرستادند و سد راه لشکر دشمن فرمودند مختصر کلام این بود که لشکر کابل دران حدود که کوتل دندان شکن می گفتند وارد شدند وتوپ هارا بجانب قلعه از دامنه کوتل که سر کوب قلعه بود مقابل کردند وامر بزدن فرمودند درمدت یکساعت درودیوار قلعه را کن فیکون کرده قلعه را تصرف نمودند وسه افسر بزرگ که جرنیل نجم الدینخان و عبدالقادر خان سرعسکر وسردار دلاور خان دوآبی را وافسران کوچك که همه درون قلعه فولادی بودند محبوس کردند و باقی جزایر چی وسوار و پیاده که درون قلعه بودند سلام مکرده و نجات یافتند مگر برخی که گرفتار اسیری شده باتفاق افسران کابل رفتند چون قضیه قلعه شش برجه باتمام رسید وافسران شان کابل فرستاده شد بعدازان بسرعت تمام بالشکر فراوان کوچاکوچ روانهٔ ترکستان شدند تا اینکه خود را در ایبك رسانیده ایبك را تصرف کردند عامل و حاکم ایبك قبل از ورود لشکر کابل از ایبك فراری شدند وخفیه در حدود بغلان بلشکر ترکستان ملحق گردیدند و بحضور والا رسیده خفیه سلام کردند و روبداد لشکر کابل را عرضه داشت کرده بیان نمودند لاکن با وجود فراری ایبك خوفیه داخل لشکر گاه شدند باز هم گوشزد لشکر ترکستان شده یکی بدیگری سخن می کردند اما احوال بندگان سردارعالی سردارمحمداسحق خان دیگر گون شد وتوقف کردن خان آبادرا مصلحت ندانسته روز سیم ازخان آباد حرکت فرما شده درجلوگیر منزل نمودند و از تلاش بسیار فردا آن منزل را در بغلان امر فرمودند که بتخمینا چهل وپنج کروه می شد لاکن اسپ وآدم از طول راه وگرمی هوا ازکار باز ماندند چنانچه بسیاری پیاده از پلتن وجزایری وغیره تا اخیر روز بمنزل نرسیدند ودرین راه معطل شدند که نفسی راست کنند چون احوال لشکر بدین منوال قرار گرفت لاچار دوشب توقف فرمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 448 of 468

بعداز توقف کردن مجلس کنکاش برپا ودر باب تقابل شدن با لشکر کابل گفتگو ها نمودند ودر خصوص سد راه دشمن سخن ها گفتند وشنیدند عاقبت رای همگنان بر این قرار گرفت که از راه چون بسرعت تمام خودرا درتاشقرغان رسانیده مقابل لشکر کابل لشکرگاه سازیم وکمر بمردانگی بسته جنگ دراندازیم وداد مردانگی بدهیم .

● تا یارکراخواهد ومیلش بکه باشد ● لهذا روزسیوم بمصلحت دید بزرگان حضور ازینجا حرکت فرموده ازراه چول مرحله پیماء شدند روز اول دراجرم که آب شور ناگوار داشت فرود آمدند نماز عصر همان روز ازاجرم کوچیده فردا نماز پیشین درینگی ازیم رسیده منزل نمودند روز سیوم از منزل مذکور حرکت فرما شده وارد تاشقرغان شده درنماز گاه فرود آمده لشکرگاه نمودند ومعطل باقواج مامورى دشت سفید که بسرکردگی آخند زاده نظام الدین قبل ازین ازخان آباد فرستاده بودند تعطیل نمودند در استقامت خان آباد که خبر لشکر کابل بجانب ترکستان منظورحضور شد بنا بسبب یاری کردن بلشکر شش برجه آخند زاده مذکور وملا محمد خان برگه باشی عراده توپ قاطری ونو یانن ویك رساله مکمل مامور دشت سفید شدند چنانچه روزی که آخند زاده نظام الدینخان با لشکر های رکابی شان وارد دشت سفید گردیدند همان روز مقدمه شش برجه تمام شده خود شش برجه سد سکندر با افسران مذکور بصرف لشکر کابل درآمده بودند چنانچه قیاس ترکیانی قلعه شش برجه گویا قلعه فولادی محسوب بود لاکن درمقابل لشکر کابل در طرفة العین بضرب توپ چرمین هموار شده کن فیکون ساختند بهرحال آخند نظام الدینخان که شخص هوشیار وصاحب پیشه بوده وبامید فتح کمر بسته عازم دشت سفید گردید نه چون قصبه را دیگرگون ودولک ترکستان را سرنگون دیدند لاچار ازدشت سفید برگشته واپس بجانب ترکستان راه سپار شدند روز سیوم توقف لشکر در تاشقرغان آخند زاده با لشکرهای رکابی شان صحیح وسالم داخل تاشقرغان گردید چون قطره بدریا پیوستند لاکن هزاران آفرین به آخند زاده نظام الدین خان از حضور گفته شد زیرا که مقابل دشمن در عین شکست لشکر ترکستان رسید واقواج مذکور پراکنده شد وهمچنان که بسلامت رفته بودند بسلامت بازگشته باصل واصل شدند گویا فوج خود را از دهن اژدهار بسلامت نجات داده باز آورد خلاصه کلام روز چهارم توقف تاشقرغان جرنیل محمد حسین خان که سرکردهٔ لشکر ترکستان وبمنصب جرنیلی سرافرازی داشت برتبه نایب سالاری نیز سرافرازی یافت بعد ازان باتفاق آخند زاده نظام الدینخان با دریای لشکر کشه همه چون شیر غران وببریان درمیدان رزم باشمشیر بران و خنجر جان ستان داد مردانگی میدادند روانه جرنی گت شدند وخیمه وبارگاه برپا کردند لاکن بحکم جنگ نداشتند وخود داری کرده متوجه دشمن بودند واطراف لشکرگاه خودرا بنظر بصیرت ملاحظه فرموده بعد جنگ جا را خوب نظر کرده انتظار فرمان جنگ داشتند ازان طرف لشکر کابل دویم قبل در منزل حضرت سلطان رسیده آماده جنگ بودند و خیمه وخرگاه باوج ماه رسانیدند روز دیگر لشکر طرفین مکمل ومسلح درمقابل همدیگر در بالای تپه ها صف آرائی کردند لاکن لشکر کابل سرکرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 449 of 468

جرار داشت بقاعده و قانون نظام مطابق امر مرکزه حرکت نمودند و لشکر ترکستان که افسر قانونی نداشت خلاف نظام رفتار کردند آخندزاده نظام الدینخان هرچند که نظامی نبود لاکن ازروی عقل و کمال تقاضای وقت را دیده سخن می‌کرد سخن مذکور منظور نایب سالار صاحب نمی شد ورفتار خودرا اقبل میدانست وعمل می‌آورد اکنون محرر کتاب هرگاه خواهد که سخن باقی کند در همین فقره اینقدرسخن باقی بخاطر است که دفترها گنجایش نمی‌داد اشارتا عرض می‌گذارم آخندزاده نظام الدین خان در عقل وتدبیر خودرا افلاطون عصر وزمان می پنداشت وافغانستان را با وجود خود مذکور افغان بودن در عقل وکمال وهوشیاری ورمز ورموز قومی وتدبیر کامل منظور نمی کرد چنانچه درخطه ترکستان در عقل مشهور شده بود و دیگر محمد حسین خان نایب سالار هم چنان هوشیار ودانا ورمز شناس وانکته رس ورموز دان خودرا توصیف می کردکه گویا ثانی نداشت خصوص هرگاه شخص در مجلس مذکور یا تنهان درقاب می چید و نایب سالار را قسبت بولی بودن وکرامات نشان داشتن می‌گفت یقین می کرد وفخر می نمود ومباهات می کرد که سخن دوقین است سخن مخمر د ر قرصتر کنه مقرر غزنی گاه می شدند همین توصیف درمجلس حضور بنیاد شد شخصی بیان کرد که آخندزاده مذکور از اشخاصی است که :

یک تنه می نیکو آن توان کرد
که نتوان با سپاه بی کران کرد

لهذا تعجب دراینجاست که هم چنین دوشخص کامل در غزنی گاه برعکس همدیگر عمل کردن چرا وبرشد طرفین کار فرمودن چگونه خصوص درموقع باریک خانه نفاق اوشان دریکروز ویکشب اخبارحضور بندگان سردار محمد اسحق خان گردید هرچند که بندگان سردار عالی رفتن خودرا در مقابل نایب سالار کابل مناسب ولازم نمی دانستند اکنون از بد رفتاری و نفاق دو افسر بزرگ که از عهدهٔ افسری و سرشته داری لشکر برآمد نتوانستند تا بقدمه حکم دن چه رسد لاچار بندگان سرحکار بسو چود مبارک روز سیوم از نماز پیشین از تل شقر خان حرکت فرما شده ۷ ساعت هشت بجه شب در غزنی گاه داخل لشکر گاه شدند حسب الامر پنجا و یکتوپ شادیانه زده گوش‌زد دشمن نمودند بهرحال شب مذکور باسودگی گذشت لاکن فلک کینه جو بقصد انتقام تمام شب طبل کج رفتاری زد وانتظار صبح صادق بود کمر بقتل لشکر طرفین بسته داشت تا اینکه شفق دمید وصبح صادق ظاهر شد هنوز آفتاب عالم تاب بعالم ننا پیده بود که لشکر کابل مکمل ومصلح ازخیمه گاه خود بدر شده هرکجا که سرکوب لشکر ترکستان بود فروگرفتند و بپرچدود که حد راه دشمن دانستند بلشکرجرار مستحکم گردند وانتظار دشمن شدند اما لشکر ترکستان از بزرگ وکوچک بخیمه گاه خود برقرار وآسوده حال در بستر راحت آرمیده باک ازدشمن نداشتند وخاطر جمع برقرار نشستند لاکن این آسوده نشستن لشکر ترکستان سبب داشت دیروز که بندگان سردار عالی عازم غزنی گاه شده شب وارد لشکر گاه شدند ساعت یازده بجه شب ازلشکر گاه کابل شخصی داخل لشکر گاه ترکستان شده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 450 of 468

عریضهٔ ازشش پلتن وتوپ خانه ودورساله با سوار ولایتی بمهر افسران رسانید والتماس کرده بودند که دوروز ترک محاربه کرده انتظار فتح ونصرت باشید که انشاءالله تعالی هر گاه توانیم وفرصت یابیم افسر بزرگ را باخود گرفته بحضور فیض ظهور وارد خواهیم شد وهرگاه ازعهده افسر برآمده نشود ماغلامان ازاول مرحله که جانب ترکستان عازم شدیم بهمین اراده عهد وپیمان وقسم کرده ایم چنانچه همان قران مجددرا بصحابت شخص فرستاده بحضور فرستادیم صدق است وهر گاه در بین دو روز بعد نظر دشمن لشکر آرائی کشید مختارید لاکن جنگ را موقوف دارید که سراسرخیراست باری سخن بدراز کشید این بود که ساعت ده بچه روز بندگان عالی سرکار اسحاق خان بعد ازتناول چای سوار اسب کوه پیکر گردیده لاکن مقصد ازتماشای مقدمه جای را بنظر بصیرت دیدن داشتند خیال جنگ ومقدمه اصلا بخاطر عاطرنداشتند تا اینکه در بالای تپه بلندی رفته خواستند که تماشای اطراف ومیدان جنگ رانظاره کنند قضا را نظر شان بلشکر کابل افتاد ونظر افگندند که همه مکمل ومسلح چون کوه آهن صف بسته سرکوب میدان جنگ را بالشکر ترکستان تنگ گرفته اند عجب ماندند ومتفکر شدند بعدازان امر کردن که لشکرظفراثر ترکستان مسلح ومکمل عازم جنگ جا شوند ومقابل دشمن ایستاده مردانه وار تماشا دار ند چنانچه لشکر ترکستان قبل ازان کمر بسته انتظار فرمان بودند فوراً حسب الفرمان فوج فوج بقاعده وقانون نظام روانه نبردگاه شدند این بود که مقابل لشکر رسیده حسب صف بستند لاکن حکم جنگ نداشتن بدو وجه یکی امیدوار سلامی لشکر کابل بودند ودیگر بندگان عالی مقرر میفرمودند که شرط احتیاط بجا آرید و توپ وتفنگ بجانب دشمن پیشتر نیندازید که عهد شکنی ازطرف ما نشود .زیراکه پابندگان سرکار امیر عبدالرحمن خان قسم کرده ایم بگذارید که ابتدا ازطرف لشکر کابل آواز توپ وتفنگ برآید بهر حال نقشهٔ مقدمه بدوجانب مامور بود یکی درمقابل دشت درنظر هویدا بود ودوم درحدود تپه ها که شاید پشت لشکر کابل گرفته شود لهذا لشکر کابل نیز بهمین طریقه تقسیم کرده بودند خلاصه کلام لشکر ترکستان ماموری دشت شش عراده توپ جلوی ودوپلتن مکمل ویك رجمنت رساله وپنج بیرق خاصه دار ودوصد سوار ملکی داخل دشت شده مقابل دشمن صف کشیدند وباقی دیگر لشکر نظامی برکاب محمد حسین خان نایب سالار بجانب تپه ها روانه شدند لاکن قصد جنگ نداشتند وجانب تپه هارائی بودند هنوز لشکر جانب تپه برفتن بود که ناگاه توپ دشت ازجانب لشکر ترکستان صدا کردوغلغله در ملکوت انداخت چنانچه ازطرفین مقدمه توپ جنگی پیداشد وفلك کج رفتار را بر قص آورد باری بعد از زمانی لشکر ترکستان ولشکر کابل در بغل تپه ها مقابل افتادند اما لشکر کابل هیئت پلتن وهشت عراده توپ جلوی وچهار هزار سوار ملکی بسرکردگی سردار عبدالله خان ولشکر ترکستان دوپلتن و یك رجمنت رساله حیدری لاکن سه پلتن دیگر ازترکستانی دنبال مانده که بمقدمه مقابل نشده بودند بمجردیکه مقابل شدند ورو برو گردیدند ازطرفین جنگ پیوستند وجنگ دراندا ختند وبضرب توپ وتفنگ دود ازدودمان ها

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 451 of 468

بر آو ردند و دادمردانگی دادند وسرموئی در کشتن و بستن تقصیری نکردند خصوص که میدان جنگ چون دل بخیلان تنگ بود در نیم ساعت از کشته پشته‌ها پرشد وزمین معرکه ازخون روانان ودلاوران گلگون گشت وسرهای غضنفران چون گوی در میدان نبرد بهرطرف غلطان بود واز تردد دلاوران وشمشیر زنان گرد وخاک معرکه بادود توپ وتفنگ همراه شده زمین رزم گاه را چون شب دیجور سیاه و تاریک گردانید لاکن دراول جنگ دوصد سوار رساله حیدری باسوار ملکی که سردار عبدالله‌خان سرکرده بودند مقابل افتادند و بیک حمله دو طرف رساله حیدری سردار عبدالله‌خان باسوار ملکی الفرار گویان فرار دشت ادبار گردیده بجانب کابل رهسپار شدند و سواران مذکور بعضی بجانب هرات وهزاره جات وبرخی برکاب سردار عبدالله‌خان جانب کابل روانه شدند جلس کلام بعد از یک ساعت بلکه کمتر شکست بلشکر کابل افتاد و فراری کابل وغوری وجانب خان آباد گردیدند وتاب وطاقت نیاورده از ضرب دست لشکر ترکستان فراری شدند اما فوج ترکستان ازشکست اشکر کابل آگاه نبودند زیرا که میدان جنگ از دود توپ وتفنگ وگرد وخاک میدان تیره وتاریک گردیده بود وظاهر نمیشد تا اینکه آواز الامان الامان از لشکر کابل بر آمد و لشکر ترکستان دست ازقتل باز داشتند بعد از زمانیکه هوا روشن شد لشکر کابل سلامی گرفتند و بامر محمد حسین خان نایب سالار ساعتی بگوشه توقف کردند لاکن لشکر ترکستان بجانب خیمه گاه لشکر کابل رفته تاراج نمودند نایب سالار کابل غلام حیدر خان که قضیه را چنین دید باقی مانده افواج در بالای تپهٔ بلندی رفته خود داری میکردند وبحیرت مانده بودند ومتفکر بهر طرف مینگریستند اکنون از مقدمه دشت شنوید لشکر ترکستان که مامور دشت بودند وخود را سد راه لشکر کابل میدانستند در فرصتی که مقدمه تپه‌ها برپا شد وآواز توپ وتفنگ برآمد در دشت نیز مقدمه دستداد ونایب غلام حیدرخان درمقابل فوج ترکستان که در دشت بودند فوج مکمل وجنگجوی فرستاده نمود هر دو لشکر بهم درافتادند وجنگ پیوستند .

فرد

دو دریای لشکر بجوش آمدند دلیران بهم درخروش آمدند

شاعر میگوید،

شعر

روز جنگ توشود سرخ و سیاه ازخون وگرد موج دریای محیط واوج گردون برین

بهر حال لشکر طرفین بمردی شمشیر کین بهم میزدند ودر قتل وقتال دست وبازو کشاده بودند چنانچه ازگیرو دار مردان کار وزار زمین معرکه در لرزه افتاده بود وصدای

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 452 of 468

طبل وکوس وکرنا میدان رزم را چون میدان بزم ازخون جوانان لاله گون کـرده گـلستان ارم ساختند وتوپ های تنین تن آتش فشان چون شیرفرنده‌وبیردرنده آواز رعد آسا برآورده آوازهٔ فتح بگوش لشکر کابل میرسانید وستان جان‌ستان شقایق وشقوق‌ازهرطرف‌درطرفةالعین ظاهر می‌کرد و دلیران ختم کین بهر جانب که حمله‌ور می‌گشتند مانند غضبناک غضب میکردند و بهادران جنگجوی بهر طرف رو می آوردند با سیف وتیر و خنجر خون ریز سر های پیرو برنا را چون گوی در میدان غلطان می‌نمودند مختصرکلام مدت سه‌ساعت هردو لشکر درمردانگی کمی و کوتاهی نکردند لاکن هاتف غیبی ندداد درداد که‌ای لشکر ترکستان‌ازکوشش بی‌فایده چه سود .

رباعی

باقضا کارو زار نتو ان کرد　　گله‌از روزگار نتو ان کرد
کردکارهر چه‌می‌کند نیکوست　　حکم پرکرد گار نتوان کرد

وشاعر دیگر میگوید

شعر

باخدا داد گان ستیزه مکن　　که‌خدا داده‌را خداداده است

واستاد دیگر می فرماید

فرد

چراغی راکه ایزد برفروزد　　هرانکس پف کندریشش بسوزد

تا اینکه شکست فاحش در لشکر ترکستان افتادو فراری شده راه تا شقرغان پیش گرفتند بندگان سرکار ترکستان سردار محمداسحق خان که دربالای تپهٔ بلندی بالفواج رکابی تماشای جنگ‌دشت میکردند زیراکه مدنظر بود ازملا حظه شکست لشکرخود پراکنده شوندوملال اگین گشتند اضافه‌بران از لشکر تپه‌ها کـه مقدمه را فتح کرده بودند ازآنهم واقف‌نبودند سبب‌که تپه‌ها سدراه‌نظرشده بودمحمد حسین‌خان نایب سالارکه بمردی وشمشیر لشکرظفر اثرفتح نمایان‌شده وشکست فاحش داده‌بودند لازم بودکه لحظه‌بلحظه تاخیرنکرده رویداد فتح رابی کم و کاست بحضور بندگان عالی متعالی باعزاز فرحت ومبارکبادی میفرستادقطعاً نفرستاد خصوص که محرر کتاب باجناحاه حاضربودم وعرض می کردم که قلم دان موجود است یکی دوخط فتح نامه بی‌دریغ باید فرستاد تاتسلی خاطر بندگان والا شده برقرار باشند لاکن‌چون سزاوار افسری وبزرگی نداشت ازسود عقل وتا دانی سخن ناصح وخیر خواه را منظور نکرد افضل‌ازهمه ازحضور بندگان سردارعالی تامقدمه جای یکفر سخ‌دوری داشت وهر گاه ازحضور باعث اخبار واگاه‌شدن شخصی‌مامور می‌شد درجنگ جاه نمیدند ازبین‌راه بازگشته خبرمی آوردند که‌لشکر ترکستان باجمیع افسران بقتل‌رسیدند وازتمامی افسر کسی‌باقی نمانده ازین‌باب خوف‌عظیمی پیداشدوجزو شکیبائی برطرف گردید خصوص که‌سبب کلی‌باعث خرابی وشکست دستداد یکی‌بربادی لشکردشت‌که‌بمدنظر جلوه کرد دویم به‌تحقیق نارسیدن مقدمه‌تپه‌ها وفتح‌نمودن لشکرترکستان که‌اصلاً خبری‌به تحقیق

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 453 of 468

بحضور سرکار ترکستان نرسید و هیچ شخصی نمک خوار باو جود سال ها نمک دادن موجود نشد که در بین جنگ جا در فته از افسر کلان جویا شده و بچشم سر ملاحظه فرموده بحضور آمده براستی عرضه داشت دارد لاکن محرر کتاب میگوید که حق بجانب آنها بود از یکطرف تکرک می بارید و از دیگر جانب صدای توپ رعد ساء آواز مرگ بگوش بیچارگان میرسانید و جانهم بسیار عزیز است مشکل است از جان گذشتن همان بهتر بقول شاعر

جوی زمردی شود کم کن و فراغت باش

باری از تمامی اینگونه سخن ها سه نفراز وزیران حضور که مجرک خرابی و بربادی سرکار ترکستان بودند هر لحظه خوف ووحشت میدادند و لشکر شکست خورده دشت را بعد نظر برنگ رنگ جلوه میدادند تخمیناً دو ساعت بهمین احوال گذارش یافت باوجود اینقدر خوف وبیم اتفاق دیگر دستداد پلتن های کابلی که بحضور محمد حسین خان نایب سالار سلام کرده بودند در اینوقت بحضور سرکار ترکستان فرستاد و قیاس کرد که مژده فتح گویا همین است بعضی افسران دیگر هرچند مانع شدند نایب سالار مذکور منظور نکرد فضارا پلتن های مذکور نزدیک شدند و بحضور سرکار جلوه دادند سه نفر وزیر فتنه انگیز بدسرشت که طینت شان عری بید طینتی گذشته بود برنگ دیگر جلوه دادند وسرکار ترکستان را بخوف عظیم انداخته از بالای کرسی حرکت دادند چون خوف غالب لاچار دست ازهمه بازداشته ترک پادشاهی گفتند و سوار اسپ کوه پیکر گردیده بهر سو نگران نگریستند چون ترک سلطنت کردن امریست دشوار هم چنان بالای اسپ سوار بسرتوپخانه رکابی آمده امر بزدند کردن چندین قول جانثار دشت که مردمان متفرقه می گشتند نمودند بعد ازان راه تاشقرغان پیش گرفتند و بزرگان حضور و درباریان نزدیک و دور و لشکر رکابی که بحضور شان حاضر بودند چون پروانه واربر گرد شان روانه شدند لشکر شکست خورده دشت که بهر گوشه و کنار پراگنده احوال چون مرغ شکسته بال نیم جانی که داشتند غنیمت دانسته مرکاب پادشاه خود حیات تازه یافته فراری شدند لاکن لشکر فتح کرده وظفر نموده که در تپه زار های نزدیک حضرت سلطان بفتح وفیروزی باچپاول بسیار که جیب ودامان پرشده بود بحضور افسر بزرگ نایب سالار ترکستان انتظار فرمان می بردند ازین واقعه جان گداز آگاه نبودند ونمی دانستند که سرکرده کل که بقصد ریاست کمر بسته باشد باوجود فتح وفیروزی چگونه اختیار گریختن بخود روا دادو بدون سبب با اینقدر اساسه سلطنت و پادشاهی فراری شود و ترک ریاست کند و خلقی را بعذاب الیم گرفتار سازد ونباید عالم را برکنده مختصر کلام نماز عصر خبر عالم تباه فراری سرکار ترکستان شهرت یافت وشورش عظیمی برپاشد ولشکر بافیرت مردانه ترکستان ازین حادثه جان فرسا بحیرت ماندند وبغم فرو رفتن وعجب ماندند وباعث این شکست فجرحق را ندانستند تا زمانی که تحقیق شد وباصل مدعایی برده بعد از آن باهزار غم واندو از دنبال سرکار ترکستان بجانب تاشقران روانه شدند تا خود را بشکست سرکار رسانند و یکی

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 454 of 468

بدیگر ملحق شدند لاکن تحریر کننده کتاب که یکی از آن ها بودم عرض میدارم که همان فرصت را خداوند می‌داند که چگونه اسبابی برپا شد وچه نحو حادثهٔ پیش آمد که به تحریر گنجایش نمی‌دارد گویا مردگان برخواست وزنده هارا بکام خود نهنگ‌وار فرو بردند چنانچه بسیاری از لشکر ترکستان از افسر وسپاهی اسیرودستگیر لشکر کابل گردیدند وبرخی بادل مجروح وقلب شکسته فرار داشت ادبار شده سررا ازپا فرق نمی‌کردند تا اینکه باهزار کبرودار خودرا در تاشقرغان رسانیدند وخورد وبزرگ قدری آسوده شدند ساعتی در تاشقرغان توقف کردند و پیك خیال را بهرطرف جولان‌دادند عاقبت فرار شدن‌را افضل دانسته شخص معتمدی‌را امرفرمودند که درمزار شریف رفته مختصر عیال‌های معتبر را فوراً سوار کجاوه وتاب که موجود است بارکرده بجانب دریای آمویه رهسپار شوید وبندگان ماهم تا حدود گورمار رسیده درآنجا امیدوار برآوردن عیال‌ها میباشیم چون عیال‌ها سوار شده از شهر بدر شوند فوراً احوال بفرستید که آسوده خاطر شده بلامعطل بجانب دریا خواهم رفت چنانچه عیال‌ها نزدیك بصبح ازمزار شریف برآمدند وعازم دریاشدند و بحضور سرکار ترکستان اطلاع دادند لاکن تاهمان‌وقت بندگان سیمابوار درطپیدن بودند وهرساعت آدم فرستاد تحقیق می‌فرمودند وامر به تعجیل می‌کردند بعدازآنی که‌ازبرآمدن‌عیال‌ها آسوده خاطر شدند خودرا بمزار شریف نزدیك انکرده از حدود الاچیان بجانب دروازه سیاه گرد روانه شدند وراه دریا پیش‌گرفته ترك سلطنت کردند وزندگی را غنیمت شمردند تا اینکه درقشلاق‌سیاه گرد که‌چهار فرسخ ازمزار شریف دوراست رسیدند وساعتی توقف نمودند درآن‌حین عیال‌ها هم‌رسیده ازحضور بندگان‌والاگذشتند وخاطرخطیر والارا بکلی جمع کردند بعدخودسرکار ترکستان بخاطرجمعی تمام ازسیاه‌گرد سوارشده بجانب دریامرحله پیماشدندازدیك بشاطب دریای آمویه که بتکه‌سرمی‌نامندرسیده فرود آمدند وساعتی توقف فرمودند ثانی از دریاگذشتند پنج روزدیگر درصالح‌آباد لب دریاه معطل شدند تاجمیع مردم فراری از عیال و اطفال و بزرگ وکوچك وشاه وگداء از دریاگذشتند لاکن پروردگار عالم می‌دانست که بامردم فراری چه میگذشت باوجودی‌که بندگان سرکار سردار سلطان احمد خان پسر سردار سلطان عزیزخان مرحومی را مقرر فرموده بودندکه متوجه مردم باشند ونگذارندکه یکی بد یگری دعواکند وبازحمت رساند زیراکه صحرای محشر برپا بود وغوغای قیامت ظاهر چنانچه دولت های عظیمی از زن ومرد تلف شد وبخاطر نداشتند وبتلاش جان خودگرفتار بودندکه زودتر از دریاگذرند ونیم جانی بسلامت برندخصوص‌که دوشخص‌دیوسیرت‌از جانب پادشاه بخارا مامور بودندکه از مردم فراری‌گرفته ازکیمه می‌گذرانیدند لاکن باوجودی دیو سیرتی دربغض وکینه افزون تر ودر عداوت افضل تر ودرپل‌گرفتن شعبده طمع که یکی ازین دوپلید دیوزاد میرزا نظام مزاری که سالها برتبه منشی باشی از زمان نایب محمد علم خان تا زمان غلام حیدر وردك‌که حاکم ترکستان بود ند این‌شخص صاحب عرشونمك پروردهٔ افغان‌بود چنانچه مردم فراری راکماحقه می‌شناخت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 455 of 468

وبهمه آشنا بود دراینوقت از طریقه بدذاتی وتمك حرمی اصلا بکس آشنا نشده گویا ابلیس لعین یاملا یکه عذاب پادشاه بخارا اما حق بطرف مذکور است زیرا که در شان است مذکور شاعر میگوید ،

مصرع

گر تو مردود نهی چشم چپت کور چراست

زیراکه چشم چپ آن ملعون مردود کور بود ودوست و دشمن را بیك چشم میدید ازان سبب زحمت کلی به مردم فراری میرساند اکنون شمهٔ از شوخی بخاطر محرر کتاب آمد که سزاوار خنده داشت خواستم که بدوسه کلمه تحریر داخل کتاب دارم وسرمطلب روم لهذا در فرصتی که فراری ازدریا می گذشتند درآنوقت آوازه بود که سوار رساله از مزار شریف می آید ومردم فراری را باز می گردانند اتفاقا روز سوم در بین جنگل مرکبی شاید چرا می کرد چون شکمش سیر شده مست گردید وبانگ داد وصوت خچاز ببادکرد مردم فراری لب دریاکه غوغای گذشتن داشتند بانگ مرکبرا قیاس طرح رساله کردند ویکی بد یگری افتادند وبجا نب کبه تلاش نمودند چنانچه سه نفر بدریا غرق شد تا به تلف کردن مال چه رسد که دولت های عظیم برباد رفت اکنون از مطلب سخن رانیم مختصر کلام روز ششم ازصالح آباد اب دریاکوچیده دومنزل برراه روز سوم وارد شیرآباد گردیدند بعدازان روزدویم امر شد که مردم فراری راصنجش کنند که مخارج داده شود دران وقت اززقم میرزا هفده نفر حاضر بودند دو قم میرزا مامور خدمت شد که بحال دار وبدون عیال راجداگانه سنجش کنند جمع فراری از خانه دار وغیرآن شش هزار وهفتصدوسی ودونفر میزان شد اضافه بران آنها ورود قسر چی یکهزار وشش صد و چهل و پنج نفر دیگرد اخل دفتر و مخارج شدند بهر حال بعد از یکهفته توقف شیرآباد بچنانچی مرحله پیماشدند تا اینکه وارد دفرچی گردیدند لاکن درشهر فرچی مدت نوماه وشش اسقامت فرمودند اماازبسیاری مردم فراری حاکم شهر مذکور شب وروز بخوف ورجاء می گذرانده ترس وبیم بسیاری داشت زیراکه چند هزارفراری وهمه سپاه ومکمل عراق درتو چه وبازار می گذشتن ومردم ازیك همه جامه دراز وجامه کشال گانی اینقدر مردم مکمل ومصلح ندیده بودند وبحیرت مانده تعجب میکردند خصوص ازلام افغان حذرمی کردند کجاطاقت دیدن داشتند دراینوقت بچشم سرمی بینند جای آن دارند که هلاك شوند لاکن حاکم فرچی واضح بحضور پادشاه بخاراشکایت مردم فراری راعریضه کرد چنانچه پادشاه بحضور بندگان سردار محمداسحاق خان خط مشفقانه فرستاده التماس نمود که حاکم فرچی ازمردم افغان خوف کلی میدارد امید که مردمان خودرا سرزنش کنید تابمرور ومواساه رفتار دارند اماشکایت بسیاری درتمر قند بحضور کارکنان دولت اروسیه فرستاده التماس کرد که مردم فراری را ازفرچی متفرق سازند تابمردم شهر مذکور آسودگی پیدا شود این بود که بعدازدوماه ونیم چاری کوپ کنصر بخارا وارد شهر فرچی شدند و بحضور بندگان سردار محمداسحق خان آمده ملاقی گردیدند ودوساعت باهم نشسته صحبت نمودند مقصد ازصحبت وملاقی شدن اینکه سه صدنفر ازمردم افغانیه حسب الخواهش سواه کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 456 of 468

برکاب همایون عازم‌تمر قندشوند وباقی‌مردم‌فراری بشهرهای پادشاه بخارا را از قرچی الی‌کولاب وحصاروده نودجوی‌چی و غیره‌متفرق‌شوند وبخاطرجمعی متوجه بیچارگی خود گردند احدی‌باتها مزاحم‌وغرضدار نمی‌باشد باری‌بعدازبیان کنصربندگان سردار عالی هرچند گفتگو کردند و مبالغه نمودند وفرمودندکه این‌مردم فراری‌بندگان مـاهستند ازحضورجداکردن ممکن‌نیست هرگاه چنین‌نشود بدولت ایران‌خواهیم رفت کنصراروسبه عرض‌کرد که‌تمرقند وشهرهای پادشاه بخارا دوری‌ندارد‌ویک‌دولت‌استگانی‌که‌خواهش کنید‌درین‌بیست‌روزهمهٔ فراری بحضور بندگان سردارعالی حاضرمی‌شوند لاکن‌فراری جناب‌شما گویاپانک اشکر عظیمی میباشنددریک‌شهر اسقامت کردن خوف بزرگی دارد چنانچه‌حاکم گرچی خوف‌کلی بخاطررسانده بحضورپادشاه بخارا عارض‌شده وپادشاه‌فیز بکارکنان تمرقند اطلاع‌داده است اضافه‌بران خلاف‌قانون است لهذا سردار عالی متعالی لاچارشده بهمین منوال‌رضادادند وباسه‌صدنفرازمردم‌فراری‌که کلیه عزه‌واشراف بودند عازم‌تمرقند شدند ودیگر مردمان فراری بدون سرپرست ماهل تبا وکه ورت بسیار بشهرهای پادشا ئی متفرق‌گشتند وبسیاری ازافسران نظام‌وغیرنظام هم‌برکنار سردارعالی‌رفته‌درحدود دهنودجوی‌چی‌رفته اسقامت کردندلاکن‌ازحضوربندگان‌عالی‌قطع مراوده‌نمودندبهرحال‌ازبسیاری‌رویدادهرچندسعی‌میدارم‌وکوشش‌میکنم که‌مختصر تحریر کنم ورودتر ختم سازم بازممکن نمی‌شود .

می‌تراود آنچه در آوند اوست

خلص کلام سردار عالی مقدار ازقرچی‌فرما شـده وارد سمرقند شدند ازقضای الهی درین راه قرچی و سمرقند بیکباره زمستان خروج کرد وبرف قاتل فرود آمد وسردی جنگ بدرجهٔ رسید که دردو منزل رفتن سیزده‌نفر از بزرگ وکـوچك مردم فراری مقتول شدند بهرحال بعدازورود سمرقند چهارماه زمستان وخنك در شهر بامر کارکنان اروسبه منزل وخانه بمردم فراری دادند بعد ازآن چهار باغ پادشاهی را بحضور سردار عالی مقرر کردن که‌استقامت فرمایند بعد ازآن بندگان سردار عالی هشتادونه هزار سکه مخارج عمارات کرده تاتعلقات شان سکونت فرمودند و ازدولت اعلیحضرت امپراطورا‌عظم دریکسال دوازده‌هزار مناط کاغـذ روسی کـه عبارت ازهشتاد هزار سکه بخاری باشد وظیفه مقرر نمودند لاکن دوهزار صوم‌را ازجمع‌وظیفه وضع کردند وفرمودند که‌اجارهٔ چهارباغ می‌شود باقی ده‌هزارصوم‌راماه درماه‌ازخزانه می‌دادند اماسردار محمد اسحق خان ازین وجه بمردم افغانیه قـراری سمرقند قابلی می‌دادند وباقی را مصارف عیال داری خود می‌کردند اکنون سخن‌را ختم سازیـم وازرویداد سردار عالی وتوقف سمرقند دست بازداریم زیرا که‌سزاوارتحریر وتقریر ندارد .

شعر

عمرت درازباد برین ختم‌شـد سخن — بیرون نمی‌نهـم زرهٔ اختصار پای
بدردمردن‌ولب‌ناکشودیم‌به ازآنست — که ناله‌کنم آن موجب‌ملال تو باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 457 of 468

لهذا قبل ازین کتاب یک کتاب دیگر تحریر نموده بودم که ازابتداء سلطنت سرکار همایون فال تخت‌نشین موروثی سرکار امیر عبدالرحمن خان و گذارشات هشت ساله حکومت سردارعالی محمداسحق خان وخانمه آن مقدمه سردارمذکوردرغزنی گک با لشکر ظفر اثر بندگان پرکار اقدس سرکار امیر عبدالرحمن‌خان وشکست سردار مذکور وفراری سمرقند ورویداد چندساله سلطنت توقف سمرقند تمامی در کتاب مذکور درج بود لاکن درین کتاب هذا خواستم که‌شرح مقدمه سردار مزبور را مختصر ثبت دارم بنابرآن خلاصه تحریر نمودم هر چند رویداد چندساله سلطنت سردار محمداسحق خان درترکستان موجب تطویل کلام شد وسخن بدراز کشید ومدعا بطول انجامید اماعلاج پذیر نبود باید که تحریر می‌شد وداخل کتاب هذا می‌گردید زیرا دراول رویداد سردار مذکور تقریر شد که‌دراوایل حکومت ترکستان سردار محمداسحق خان آنقدر گفتار صداقت‌آمیز ورفتار محبت‌خیز بحضور مردم درخصوص حضور سرکار والاتبار بکار میبرد که گویا جزوی از عضای بندگان سردار محسوب‌می شد بلکه ظاهر بود زیرا که‌پسرعمو و برادر چه‌فرق دارد وچه تفاوت است وهرگاه چنین نبودی چرا مبلغ ها ازکابل بجهة لشکرخواه سیاه می‌آمدوچرا تفنگ‌های انگریزی دنباله‌پر باجیه خانه های فراوان داخل ترکستان می‌گردید چنانچه خانمه باهمان تفنگ های مارتین پروی لشکرکابل زده‌شد وخلقی از لشکر کابل تلف گردید همین ترکستان بود که‌سال بسال مبلغ ها بصیغه مالیات وبطریق تارتقی کابل میرفت که‌جزوار به‌محرر کتاب معلوم ومشخص است پس‌درین صورت لازم‌افتاد که‌شمهٔ باید ذکر می‌شد تاحقیقت اصل مدعا ظاهر می‌گشت اکنون سخن‌را راجع‌بطرف‌دیگر بداریم لهذا درزمانی که محرر کتاب بشغل نوشتن کتاب هذا بودم‌روزی‌رفقای‌جانی وبرادران روحانی‌سرداراحمدعلی‌خان‌واد سردار سلطان‌علی‌خان نواسه‌سردارکندل‌خان مرحومی قندهاری وسردار سلطان احمد خان پهر سردار سلطان عزیز خان مرحو می وسردار سفا الدینخان نواسه عبدالوهاب خان مرحومی که ازجمله فراری ها بودیم درمجلس گرم‌صحبت بودم‌از هرجاء سخن‌میزدیم ومی‌شنیدیم اتفاقاً صحبت ازمردی‌وشمشیر افغانستان درمیان‌آمد چنانچه‌مقدمه غزای‌میوند ذکرشدبه‌سردار احمدعلی‌خان فرمودند که‌هرگاه غزای میوندرا درکتاب هذاکه‌نوازیخ‌پادشاهان افغانستان است درج کنید عجب‌نیست‌زیراکه اینهم‌صفت شمشیرافغانستان است‌وخود این‌نیاز مندبدرگاه الله‌درمیوند حاضر بودم‌ویخوب وجه‌اطلاع دارم‌محرر کتاب بنا بفرمایش رفقاء تصدیق کردم ورجوع به‌تحریر نمودم لاکن‌غزای میوندبدر زمان سلطنت پادشاه خدا جوی عدالت پرورسر کار ذوی الاقتدار پادشاه جم‌جاه خورشید کلاه‌سرکار امیر عبد الرحمن خان اتفاق افتاده بودبنا بران محررکتاب دراواخر سلطنت‌پادشاه‌رعیت‌پرورذکرغزای‌میوند رابه‌تحریروترقیم‌درآوردم .

غزای دشت میوند اکنون یک فقره اخباری ازغزای میوند که مشهور است تحریر می‌دارم زیراکه درتحریرآن سه خصلت ظاهر است اول قوت اسلام وغیرت دین داری‌دویم ذلیل‌نمودن کفروقتل آن‌سیوم نیک‌نامی دولت افغانستان وشمشیر مردم افغان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 458 of 468

ومردانگی مردم آن جا نچه در اوایل سلطنت سرکار عدالت پرور سرکار امیرعبد الرحمن خان بود در آنوقت فوج انگلیس در قندهار توقف داشت وسردار شیرعلیخان قندهاری ازجانب دولت انگلیس حاکم قندهار وبمنصب نوابی سرافرازی داشت واز طرف دولت حکمرانی می کرد وشب را بروز می آورد وسردار محمد ایوب خان پسر سرکار امیرشیر علیخان فرمان فرمای هرات بود اما بهنیت غزا کمر بسته داشت ومتوجه لشکر وانجام سفر بود تا اینکه بارادهٔ غزا وتصرف ملک مورو نی قندهار از هرات حرکت فرماشد وکمر بسر دا نگی بغزای محمدی(ص) بربست وبا لشکر های خون خوار عازم قندهار شد ومردم فقراء که نام غزا شنیدند منزل بمنزل بلشکر سردار مذکور چون قطره بدریا پیوستند تاوارد قره شدند این خبر جان سوز یومیه در قندهار میرسید وگوش زد فوج انگلیس می شد چنانچه ازورودشان بحدودقره آگاه شده بحیرت افتادند بعدازان اراده کردند که در مقابل لشکرهرات رفته تقابل ورزند برهمین اراده بسرکردگی سردار شیرعلیخان قندهاری یادوازده هزار فوج مکمل جنگی ازقندهار حرکت کرده باستقبال لشکر اسلام روانه شدند تادرحدود میوند رسیدند بعد ازان متوجه جنگ جاه شده زمین میوند را مزاوار جنگ دیدند زیرا که زمین مسطح و هموار بودیقین داشتن که لشکر اسلام را دریك ساعت فرارداده ادبارخواهیم کرد وفتح فوج خود را کمربسته داشتند خصوص اکه آب دریارا بتصرف خودنموده بودندلاکن از تقدیر الهی نمیدا نستن

چنانچه شاعر می فرماید

رباعی

هرچه دلم خواست نه آن میشود　　هرچه خدا خواست همان میشود

واستاد دیگر میگوید

شعر

جامه ات زین خم امی آید برون هربار سرخ　　رنگها دارد جهان مغرور آرایش مباش

مختصر کلام فوج انگلیس درحدود زمین میوند لب دریا فرود آمده انتظار ورود لشکر اسلام بودند از انطرف لشکر اسلام که درقره توقف داشتن ازحرکت لشکر فرنگی اطلاع یافته بلاتامل ازقره حرکت فرماشده بتلاش تمام خودرا باجمیع لشکر اظاموغیرنظام که بنام نامی هرا انبوه شده برکاب سردار محمدایوب خان حاضر بودند وارد دشت میوند که مقابل لشکرفرنگی بودکه دیدندلاکن خودرا باجمیع لشکریان درجزیره بی آب وعلف مشاهده نمودند وآب دریا رابتصرف لشکردشمن ملاحظه فرمودند خیلی متفکر وپراگنده شدندبزرگان لشکرراطلب نموده کنکاش فرمودند عاقبت شخص کهن سال خورده تجربه آموز را دستیاب کرده از آب دریا ویاغیر آن جویا شدند آن شخص کهن سال جهان پیموده عرضه داشت کردکه قبل ازین به شصت سال کاریزی بخاطر دارم که درهمین موضع بودکهن سالان می گفتن که از زمان احمد شاه پادشا بی مانده در حینی که عین شباب بودم روزی چند درهمین کاریز مردکاری نموده مدتی درآنجاه استقامت داشتم و آب فراوان ازکاریز مذکور دیده بودم هرگاه مردکار بسیار مقرر شود وزحمت را بخود بگیرند امید است که آب جاری شود بعد از عرضه داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 459 of 468

شخص مذکور سردار محمد ایوب خان و بزرگان حضور سخن عرض را پسندیده سه هزار نفر مردکار همراه شخص بلد مقرر فرمودند وحد بعد را بگفته شخص بلد امر بکندن نمودند اضافه بران مردمان فقراء از هرطرف با بیل وکلند بشرافت تمام فرا بکمک کندن کاریز آمده مامور کندن شدند .

شاعر می گوید : سالی که نکوست از بهارش پیداست

از تفضلات خداوندی ومددگاری صاحب شریعت غرا هم چنان کاریز مسدود که از عقل بعید بود وعقل تقاضا نمی کرد در سه روز انجام یافت چرا زود انجام نیابد سه هزار نفر مردکار لشکری ودوسه هزار نفرمردکار فقرائی که تو ا یی آمده بکندن کاریز شدند و ثواب کلی حاصل نمودند چنانچه دریای آب جاری شد و لشکریان سیر اب گردیدند از مرحمت پروردگاری چنان آب فراوان شد که دشت وبیابان بعد از قرنهای بسیار وسال های بی شمار سیرآب گردیده بود ومسرور شدند باری چون حق سبحانه وتعالی لشکر اسلام را از آب غیبی سیراب گردانید ازین مژدهٔ سیرابی جمیع لشکر اسلام شکریت خدا وندی را باداء رسانیده فتح اسلام را بفال نیک گرفتند لاکن در بین سه روز که آب ناپیدا بود وتشنگی غالب وگرمی هواء شدت حرارت آفتاب گویا دشت وبیابان چون کورهٔ آهنگران سوزان گردیده بود لشکریان حکایت کربلای معلا وآب بستن بروی فرزند رسول خدا وتشنگی اهل بیت طاهرین را بخاطر آورده یکی بدیگری تسلی میدادند و مست ومدهوش فرا بوده از جان خود باك نداشتند بعضی اوقات سوز وگداز شان از تشنگی حیوانات بود که بی زبان بودند وبه هلاکت رسیده خوراك نمی کردند این بود که از تفضلات الهی از آب رحمت حیوان وانسان سیراب شدند واز غیرت دین احمدی همچنان آب فراوان شد که گویا دریای میوند جزوی از ین آب شمرده نمی شد چنانچه همان شخص کهن سال راه بلد سوگند می خورد که اول این کاریز که آب جاری شده تازمان مفقودی یك چشمه کوچکی بود که کفایت صاحبش بزحمت می شد بهرحال در بارهٔ شخص راه بلد که خضر راه لشکر اسلام شده بود از نقد وجنس چه از حضور سردار محمد ایوب خان وچه از نزد بزرگان دربار بهره مند گردید که سال های بسیار آسوده و آرام شد . خلص کلام چون لشکر اسلام از آب سیراب شدند و از هلاکت نجات یافتند مشتاق جنگ وغزا گردیدند و از شوق شب ها نمی خوابیدند تا اینکه روز هفتم ورود دشت میوند آمادهٔ جنگ شدند و لشکر طرفین کمر بجنگ بستند و از دو جانب در میدان جنگ حاضر شده صف ها راست کردند وپا توپ وتفنگ جنگ در انداختند و از دود توپ وتفنگ زمین معرکه را تیره وتار نمودند ولشکر اسلام مردانه رزم کردند وغیره . تا نه کوشیدند ودلاورانه بجانب دشمن دین مبین حمله بردند وجنگ کردند تا زمانیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 460 of 468

که بلشکر انگلیس نزدیك رسیدند ودست بقبضهٔ شمشیر کین نمودند و حملهٔ مستانه وتاختن مردانه کردند لشکر اسلام در عین جوش و خروش بودند که ناگاه از جانب لشکر انگلیس صدای رعد اسای برق نمای توپ از در دهان آتش فشان با آواز تفنگ های مارتین بر آمد و بازار ملك الموت راگرم ساخت و دود از انها د لشکر اسلام بر آوردگو یا در دشت میوه تکرك از آسمان بلشکر اسلام می بارید و د و د از دودمانها بر آمد هزاران پسر بی پدر و پدران بی فرزند شدند و سر های جوا ن چون گوی در میدان بهر طرف غلطان گردید و فلك کج رفتار را بازار کج رفتاری برپا شد خاص سخن کا ر لشکر اسلام بدرجهٔ رسید که تاب وطاقت باقی نماندهر قدر کوشش کردند قدم از قدم پیش نهاده نشد بلکه نزدیك به فراری شدند لاکن از قول علما ء که از کفر بازگشتن ضرر دین داری دارد صبر و شکیبا ئی نمودند و ننگ از فراری کردند قتل خود را افضل دانستند اما متحیر و پراگنده بودند حفیظ الله خان که سر کردهٔ کل بود و برتبهٔ نا ئب سالاری سر افرازی داشت و افسر بزرگ و سر کردهٔ صاحب تد بیر بود چون لشکر اسلام را پراگنده دیدند بقرار قاعده و قانون نظام امر کردند تا تمامی فوج ظفر امواج خود رابرو در انداختند و از مقدمه و تفنگ زدن بلشکر کفر باز ماندند و خلق عظیمی از سپاه اسلام خواه نظامی خواه فقرا بودند بقتل رسید ند و بدرجهٔ شهادت و اصل شد ند لاکن احوال لشکر اسلام دیگر گون گرد ید و تدبیر جنگ از دست رفت و خرابی دستداد اما دو رساله مکمل یادو هزار سوار هراتی که همه در توپ نشا نی گری ثانی نداشته بحضور سردار محمد ایوب خان حاضر بودند چون از قضیهٔ افواج و خرابی لشکر شنیدند بفکر تدبیر افتادند و تدبیری در یافتند اینکه یکهزار سوار از رساله و پلتن شرط احتیاط بکار برده حضور سردار محمد ایوب خان مکمل توقف دارند باقی سه هزار سوار رساله و سوارهراتی چهار تقسیم شده پنهان از آنجا رفته بجانب دشت در حمله پیدا شویم که لشکر د شمن آگاه نشود چون نیم فرسخ از آنجا دور شد یم باقی بجانب لشکر گاه فرنگی اسپ تاخته دست بشمشیر خود رادر لشکر گاه کافر در اندازیم و دست بقتل گذاریم و مردی را از دست ندهیم تا خداوند چیزی که خواسته باشد بظهور میرساند ز یرا که کلیهٔ فوج فرنگی بجنگ است و از لشکر گاه خود آسوده میباشد امید است که همین تدبیر نیکو افتد و مقابل تقدیر آید و فتح خداوند نصیب اسلام گرداند باری بعد از مصلحت قرار یافتن از حضور سردار محمد ایوب خان دعاو فاتحه گرفته ابتدا ء بچهار جانب که راه مقصود نبود رفتند از گرد و خاك اسپان شان گمان لشکر فرنگی نگی که سردار محمد ایوب خان شاید فراری شده باشد ، ویا لشکر یان با ختیار خود از سردار مذکور آزرده گردیده عازم اوطان خود شده باشند تا اینکه از نظر غایب شدند وآثاری ظاهر نشد تخمیناً نیم ساعت گذشته بود که از چهار جانب چنگ وجاك بالا گرفت وبسرعت خودرا در لشکر گاه فرنگی رسانیده دست بقتل گذاشتند قدری لشکر فرنگی که در بوته بودند با توپ و تفنگ جنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 461 of 468

انداختند و اندك كر و فر نمودند لاكن ثمر نه بخشيد و كاري از پيش نرفت عاقبت از ضرب دست غازيان راه جهنم پيش گرفتند اما قوم بران لشكر اسلام كه در جنگ جا به نفس بلا گرفتار بوده برو افتاده بودند اصلاً سر پا نه كرده نمي توانستند از جاي جسته بتوكل خداوند بجانب لشكر انگليس حمله بردند و تاختن كردند و بمقصد انتقام بسرعت رفتند و بمردانگي داد مردانگي دادند چنانچه بانداك زمان لشكر كافر را از جنگ جا بدر كردند و فراري نمودند و در قتل كافر سرموئي تقصير نكردند اما فوج انگليس كه گاهي گمان شكست را بخود نداشتند و حال خود را اسير پنجه غازيان ديدند بغير از فرار شدن ديگر راه نجات و تدبير جنگ نيافتند لاچار فراري شدند باوجود آن كوك شكار دست غازيان گرديدند خصوص شش صد نفر كه در يك باغچه بند شدند و مركث را بخود مشاهده نمودند لاچار جنگ پيوستند و داد مردانگي دادند تا منفس باقي نماندند و راه جهنم پيش گرفتند مختصر كلام از طلوع آفتاب كه از طرفين جنگ برپا شد تا نماز عصر دران دشت ميوند كه از آئينه صاف تر بمثل زاهدان صافي دل نرم و هموار بود و آثاري از پست و بلند ظاهر نبود مقدمه كردند و داد مردانگي دادند و در قتل و قتال تقصيري نكردند خصوص فوج انگليس كه از حضور سردار شير علي خان نواب خير خواه دولت خود خيلي تسلي داشتند و لشكر اسلام را خيلي ذليل و زبون پنداشته سخن كرده بودند بنابران فوج انگليس در كمال جرئت تردد مي كردند و حمله مي بردند و تلاش مي نمودند لاكن شاعر مي ميگويد فرد هركه در كارها شتاب كند خانهٔ عقل خود خراب كند بهرحال مقدمه ميوند هم چنان مقدمه شد كه گويا در افغانستان كمتر ياد مي دادند چنانچه لشكر انگليس دوازده هزار فوج جنگي بودند كه در مقابل پنجاه هزار شمرده مي شدند از مرحمت پروردگار و قوت دين اسلام هم چنان شكست فاحش خوردند و قتل شدند كه بيست و پنجنفر افسر وسپاهي از ضرب دست غازيان باقي ماند كه آنها هم بند بير سردار شير علي خان قندهاري كه نواب با شوكت لشكر انگليس بود بالباس مسلماني از مقدمه جان برآورده راه قندهار پيش گرفت لاكن در بين راه خوف عظيم از مردمان اسلام بخاطر داشتند كه مبادا بقتل رسانند تا اينكه وارد قندهار شدند و از مركث نجات يافتند باري بعد از فتح لشكر اسلام سردار محمد ايوب خان مدت پانزده روز در جنگ جا توقف فرمودند زيرا كه از لشكر اسلام از سپاه و فقرا خيلي بدرجهٔ رفيعهٔ شهادت رسيده بودند بلكه از شمار برون شهيد گرديده جنت الماوا شتافتند و به آرزوي خود رسيدند البته ظاهر بود كه نزد دوازده هزار فوج فرنگي كه همه چون آتش غاله مسلح بودند از صبح تا نماز عصر آواز تفنگ هم يك لحظه آرام نشده چقدر خلق خدا از اسلام تلف شده باشد لاكن زهي سعادت و نيك بختي شان كه بامر خدا عمل كردند و براي حق سر دادند و خدا و رسول اكرم (ص) را از خود خوشنود نمودند بهرحال در مدت پانزده روز جميع شهدا را بامر علما بخاك دفن كردند و لشكر كفر كه همه بقتل رسيده در زمين ميوند بخاك و خون افتاده بودند بفرمان او آن سرزمين امر شد كه جرهاي بزرگ عميق كنده در جرمه كور اندازند و از بالاي شان خاك ريز تا دو جسم پليد شان را زير خاك كنند حسب الامر بعمل آوردند و اسبابي كه از خزينه و رياخانه و توپ و تفنگ و كرج

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 462 of 468

وغیره خیمه و بارگاه و اسباب دیگر که گویا مبلغ‌های خطیر می‌شد از لشکر گاه فرنگی بجنگ جا مانده بود بتصرف لشکر اسلام در آمد بعد ازان که از همه امور آسوده شدند از دشت میوند حرکت کرده بجانب قندهار رهی گردیدند تا اینکه بادید به وشوکت وارد قندهار گردیدند و اطراف شهر قندهار را محاصره نمودند و افواج فرنگی درون شهر قندهار قلعه بند شدند لاکن بعد از شکست دشت میوند سرکردهٔ لشکر انگلیس دور اندیشی کرده خورا که بجهته لشکر خود قلیلی آماده کرده بودند که تا پنج روز کفاف لشکر مذکور می‌شد بهر حال بعد از رسیدن لشکر اسلام در قندهار و دور شهر را محاصره کردن احوال فرنگی دیگر گون شد و خوف بسیار غالب آمد بفکر تدبیر حیله افتاده عافیت چهل روزه از سردار محمد ایوب خان مهلت خواست لاکن واسطه مهلت گرفتن اینکه از سردار مهردل خان عیال کهن سال باقی مانده بود عیال مذکور افسر بزرگ انگلیس را که در قندهار افسر بود فرزند خوانده بود و افسر فرنگی عیال سالخورده را مادر خطاب میکرد در اینوقت که کار فرنگی سخت آمد و قلعه بند شد مادر خوانده خودرا واسطه مهلت کرده حضور سردار محمد ایوب خان فرستاد و چهل روزه مهلت خواست سردار مذکور باین خاطر عیال سردار مهردل خان را کرده مهلت داد بزرگان لشکر و افسران حضور جمع شدند و عرض کردن و دلیل‌های واقعی و بیان‌های کافی گفتن سود نه بخشید و سردار مذکور بگفتهٔ خود عمل کرد چنانچه جمع افسران آرزده خاطر شدند و یکنفر ازان حضور سردار سوگند یاد بر آمدند این شد که بعد از چند روز لشکر بسیاری از جانب کابل وارد قندهار شد و در شهر قندهار شب داخل شدند فردای آن بحضور سردار محمد ایوب خان جواب فرستادند که مهلت تمام روز دیگر آماده مقدمه باشید چنانچه روز دویم لشکر انگلیس از شهر بدر شده اسردار محمد ایوب خان خودرای خود پسند جنگ در انداختند و مقدمه را برپا کردند در بین دو ساعت سردار عالی مقدار را از سؤ تدبیر که فرنگی را باختیار خود مهلت داده بود شکست دادند و فراری نمودند باری فرمودهٔ استاد است فرد

هر که رادانش است بسیاری شکند بی مشاورت کاری واستاد دیگر فرموده

دشمن چو بدست آمد و مغلوب تو شد حکم خرد آنست که اما نش ندهی

وشاعر می گوید فرد

جنگ وصلح بی محل نا ید بکار جای گل گلبا ش جای خا ر خار

اکنون قلم دو زبان را ازین وادی پر خطر باز داشته از جای دیگر سخن را آیم ومطلب مختصر تحریر داریم زیرا که اینگونه سخن بسیار واینطریقه رویداد بی شمار است لاکن خواجه حافظ میفرماید .

شعر

گفتمش زلف بکین که کشادی گفتا حافظ این قصه دراز است بفر آن که میرس

هرگاه خواهم که شرح واراین فقره را تحریر دارم اشکال دارد بل ممکن نیست بهتر اینکه فقرهٔ بی ثمر را بی ثمر پنداشته در گذریم مقصد از مقدمه غزا و نیکنامی مردم افغانستان بود که درقید تحریر و رقیم درآورده شد اکنون قبل ازین مختصری از سلطنت پادشاه عدالت گستر سرکار امیر عبدالرحمن خان تحریر کرده خواستم که کتاب را بنام نامی شان ختم سازم زیرا که در اول کتاب قرارداد چنین بود لاکن

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 463 of 468

دراین اواخر کتاب که خواستم ختم نمایم ازعدالت شهزاده بلند اقبال فرزندرشید بند گان سرکار بخاطر خطور کرد که دراین اوان فرحت نشان آوازهٔ عدالت و رعیت پروری شان مشهور آفاق گردیده حیف دانستم که اسم سامی شان درپردهٔ خفا ماند وعدالت نوشیروانی شان داخل کتاب نشود زیرا که ازطفیل قدوم مبارک شان کتابرا نوری وخواننده وشنونده را سروری حاصل میشود بنابران شمهٔ ازسلطنت وخدا جوئی بند گان شان تحریر کرده کتاب مذکوررا ختم میدارم چون پادشاهی وسلطنت پدر بفرزند میرسد ختم کتاب هم بمبرات بشهزاده بلند اقبال رسیده شود تا کتاب مذکور زیب وزینت پیدا کند باری سرسخن باز کردیم خلص کلام فقره چند ازحضور سرکار ذوی الاقتدار پادشاه باعدالت سرکار امیر عبدالرحمن خان درقید تحریر در آورده بفرد استاد ختم کردم که می فرماید

شعر

این همه گفتم ولی بالاله تمام افسانه بود فرق کن افسانه را ازاصل ای کامل نصاب

اکنون دو کلمه ازشاهزادهٔ بلند اقبال ویادشاه زادهٔ خجسته خصال جانشین پدر بامر پدر سرکار خدا جوی تخت نشین افغانستان امیر حبیب الله خان خلدالله ملکه وسلطانه باری چون سرکار امیر عبدالرحمن خان بعد ازسلطنت بیست وچهار سال که بامر پرور دگار عالم فانی را پدرود کرده بعالم باقی شتافت قبل ازان که بپیک اجل میرسید درزمان حیات بادل قوی که خوف ازمرگ نداشت ورضای الهی تن درداده بود پسر بزرگ خودرا که شاهزاده بلند اقبال سردار حبیب الله خان نام داشت وبمنصب ولیعهدی سر فراز بودند جانشین مقرر فرمودند وبسریر سلطنت افغانستان نشاندند این بود که بامر پدر به تخت سلطنت موروثی نشستند وفرمان فرمای ولایت افغانستان شدند ازآنجا که بفضل خداوند فرشته طینت بودند وملک طبیعت راجع بعدالت شده وعدالت رادرخطهٔ پاک افغانستان جاری ساختند چنانچه درعصرخود ازعدالت نوشیروان گذراندند ونوشیروان ثانی نام برآوردند. دراول سلطنت نو شیروان پدر قباد پادشاه خیلی ظالم بود وظلم پرستی می کرد ودست تعدی دراز داشت ودرمنع جبر دل نخم کین می کاشت تازمانی که بواسطه برزویهٔ طبیب که دران وقت سرآمد اطباء بود بامر نو شیروان هندوستان رفت وبه تدبیرات تمام کتاب کلیله ودمنه را بدست آورده منظور نو شیروان کرد ازان بعد دست ظلم وستم راکوتاه ساخت وراجع به عدل وداد شد تانوشیروان عادل گشت ونام نیکو درعالم گذاشت وتا قیامت باقی ماند واین پادشاه عدالت پیشه ذاتی عدالت پیشه بود لاکن درزمان پدر مخفی بود زیراکه دست قدرت نداشت امروزکه از تفضلات الهی قدرت یافت وصاحب قدرت شد عدالت را ظاهر کرد ودرطینت پاکش که ظلم وستم نبود پیرامون آن نگشت پس ظاهر شد که ازعدل نوشیروان عدالت این پادشاه خداجوی افزون گشت ومشهور آفاق گردید سرکار جنت مکان عدالت داشت لاکن باسیاست همراه بود واین پادشاه عدالت پرور تخم سیاست را از خط افغانستان از بیخ وبن برکنده و برانداخت وتخم عدالت را در رگ وریشه افغانستان برشانده ودست قدرت خدا داده را در قبضهٔ عدالت کرد وخطهٔ افغانستان را

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 464 of 468

از عدالت پرساخت چنانچه اول نشان عدالت آنکه در ابتدای تخت نشستن چند ساله
باقیات مالیات ملك که مبلغ های خطیر و خزینه های موفور می‌شد وافزون از شمار بود
درنزد فقراء چند ساله باقی‌مانده وحصول نمی‌شد آن‌همه مبلغ های‌کلی‌را بفقرای ولایت
بخشیدند ومعاف کردند بزرگان حضور ومستوفیان دفتر ومشیران دربار کـه هریك
دولت خواه وملك خواز بودند طریقه طریقه عرضه داشت نمودند که این باقیات ملك
دولت عظیم وگرفتن‌آن از فقراء ضرور وموجب وفورخزینه هاست یاد شاه سخاوت پیشه
اصلا بسخن خیر خواهان دولت و دولت خواهان یاد شاه عمل نکرده و منظور نفرمودند
واز طریقهٔ فـقراء نوازی در آبادی ولایت وآسودگی رعیت کوشیدند ودیگر دربارهٔ
فقراء بی دولت که ازعهده کشت وزراعت برآمده نمی‌توانستند و ازکار زراعت باز
مانده بودند مبلغ های خطیر بطریق مساعده تقاوی کرم نمودندکه باعث آبادی ولایت
شود و تامدت ده سال وجه‌تقاوی بفقرا باشد و تحویل خزانه ندارند اضافه بران از
زراعت خود مالیات هم تا موعد مذکوره که ده سال باشد ندهند تا مامور شوند دیگر
محبوسانی که اززمان سابق دربندی خانه سال‌های‌سال محبوس بودند خط آزادی‌دادند
وهمه را آزاد فرمودند ودیگر مردمان افغانستان‌که فراری ولایت های خارجه بودند
وچندین سال بغربت در ولایات بیگانه بزحمت می‌گذراندند وچارهٔ بازگشتن بولایت‌خود
نداشتند جمله را امان دادند و خط آزادی بهر ولایت نوشته بدیوار ها نصب کردند
وبعهد خداوند وقران مجید بهر شهر ودیار نوشته ثبت فرمودند واجازهٔ آمدن بولایت
شان دادند که بخاطر جمعی بخانه و ماوای خود آسوده باشند زیراکه فرمان امان
یاد شاه امان است وبکسی یا باکسی دخلی؟ وغرضی نیست الاکه گناه جدید بشرط‌گواه
باز خـواست کرده می شود وخصوص فراری هندوستان تعلق سردار محمد ایوب خان
وفراری ترکستان تعلق سردار محمد اسحق خان که در زمان اجیر جنت‌مکان سرکار
امیرعبدالرحمن خان فرار شده بودند همه آنها فرمان امان فرستادند افضل ازان
مبلغ ها انعام واحسان و مخارج راه فـقراء نـوازی کردند و منزل و مکـان شان
کـه ضبط پادشاهی بودهمه‌را بصاحبانش ردنمودند ودیگرقانون نظام داری چنان قاعده
گذاشتند که‌اقمر وسپاه ازجادهٔ خود یکذره تجاوزنمی دارند وبخدمت مامو ری خود
ماموزند وبیك دیگربقرار سابق که‌شب وروز بخرابی همدیگر می کوشیدند دخل وفرض
دراین عصرنمی‌دارند هرگاه خیال‌بدی بخاطر گذرانند ازعمل عزل می کردند ودیگر
بمرتبه افسری نمیرسند اضافه بران سابق در بارهٔ فقراء زحمت میرسانند وظلم وستم
می کردند الحال قدرت ندارند گرگ وگو سفندگویا در یکجا برادروار چراء می‌دارند
بلکه‌گرگ ازگو سفند ترسان است ودیگر در خصوص فقراء از حضور دستو را لعمل
دادمشده است که‌حاکمان وعاملان ازقرار دستورالعمل عمل‌بدارند واضافه طلبی‌نکنند
که‌موجب بازخواست وسزاوار سرزنش است‌وفقراء نیزازقرار دستورالعمل عمل دارند
ازطنابانه وزکوة وغیره‌که امریادشاه است بکار کنان سرکار بدون مضایقه برسانند
وسندبگیرند که‌سند سنداست وبدون سندپرسیده نمی‌شود افضل از جمیع عدالت اینکه
بندگان‌سرکار باوجود شوکت وعظمت که‌از فضل‌خداوند یادشاه قوی‌شوکت و شهریار
عظیم الشان است وبسلطنت عظماء رسیده اندامارشت شان گویا فرشته وطینت شان

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 465 of 468

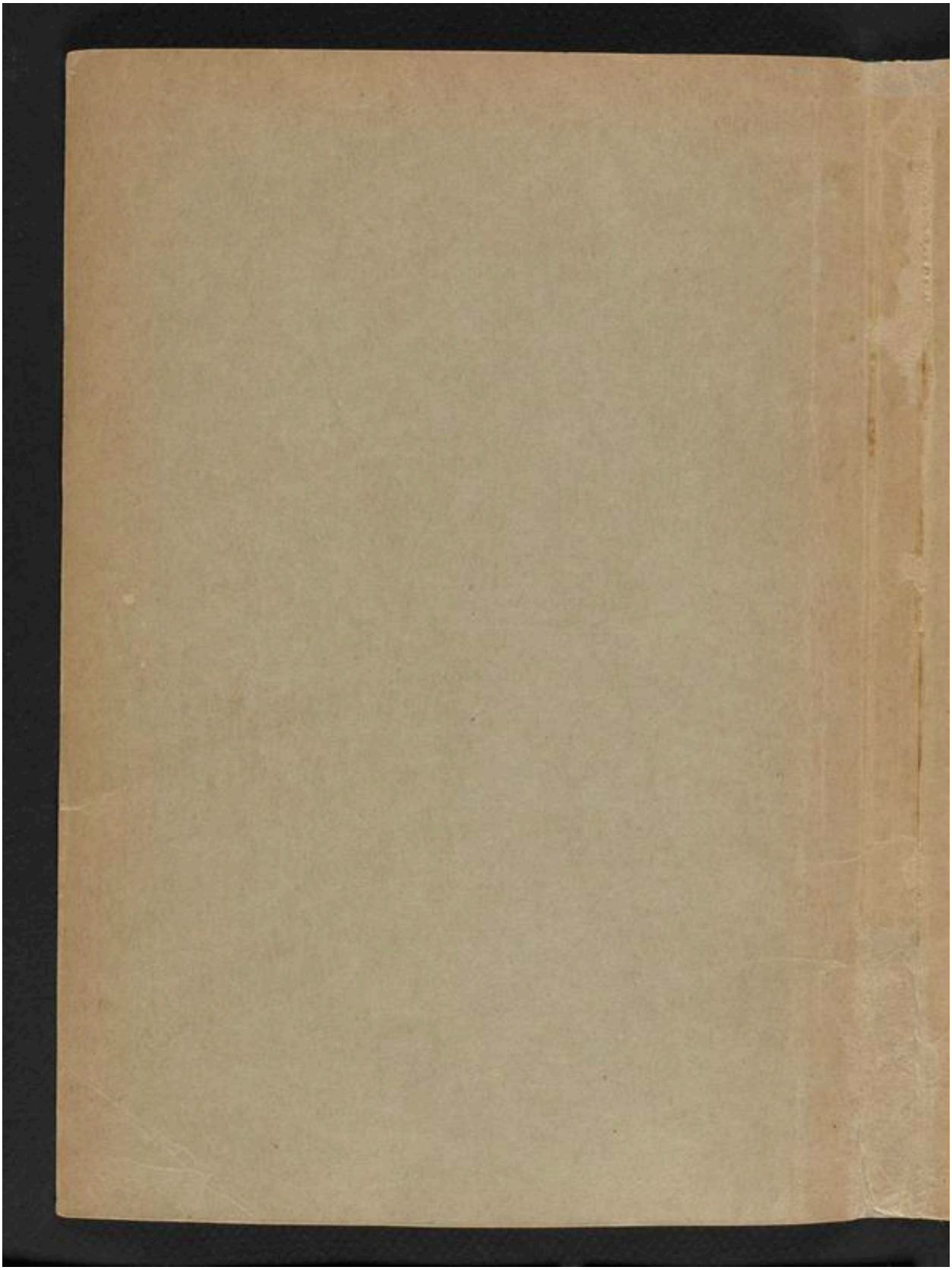
گویا ملك چنان شکسته دل وحلیم طبیعت وعلماء پرور وسادات نواز وفقیر خصلت که حد بشر نیست وبوجود مبارك ختم است خصوص بعبادت پروردگار وعجز وعاجزی قربن‌الله پیدایش ندارد دولت افغانستان اززمان اول تاکنون این چنین پادشاه انصاف پیشه رعیت پرور ندیده باشند زیراکه قبل ازین پادشاهان افغانستان عدالت داشتند لاکن پیوسته باسیاست بود بلکه سیاست وستم افزون امروز ازمرحمت خداوندی وطینت پادشاه عدالت گستر ریشه های سابقه که به آب ظلم پرورده شده بود ازیاك طینتی وعدالت پروری از بیخ وبن برکنده شد ونخم مهر ومحبت سرسبز درضمیر دل پادشاه وفقرا کاشته گردید امیداست که ازدعای خالص خلق‌الله این پادشاه نیکو خصال که عطای پرور دگار است وقوت اسلام خداوند حافظ وناصر باد وسال های سال بسریر سلطنت عظماء برقرار وبردوام دارد بالنبی واله الامجاد زیراکه عمری بفقراتوازی ورعیت پروری سرسبز وخرم بوده وباشند وعدالت پروری را ازدست ندهند این دعا ازمن وازخلق جهان آمین باد لهذا هرگاه رجوع بعدالت سرکار عدالت پیشه بدارم وخواهم که تحریر دارم سال های دراز وخاطر جمع می‌خواهد چنانچه درچه خدا چونی واسلام پرستی دراول تخت‌نشستن از فرشته طینتی ظاهر کردند جمیع عیال های افغانستان ازشاه وگدا وبزرگ وکوچك که بقره پوش بودند وازصحن سفید کمرك بقره می ساختند وبچند طریقه زینت می دادند وجلوه گیری می کردند لاکن خیلی کدورت داشت زیراکه عیال ولباس جلوه گری درکوچه وبازار ومزارات گشتن وبجلوه گری قدم زدن وبرنظر خلق جلوه دادن قبیح ترین قبح است هم گناه هم کدورت ازفرشته طینتی فورآ مانع شدند ولباس خاکی ساده امرفرمودند که عیال شاه وگداء بهمین منوال بقره ساخته پوشیده حرکت کنند بار دیگر از حضور فیض ظهور فرمان شد که عیال شاه وگدا بدون امرضروری ازخانه ومنزل خود حرکت نکنند ودر کوچه وبازار بنظر خلق نگردند که موجب باز خواست خواهد بود وسر زنش کلی خواهد شد لاکن پادشاهان جلیل الشان سابقه چرا اینقدر متوجه اسلام نشدند وترقی اسلام را نخواستند از زمان امیر کبیر امیر دوست محمد خان تا حال محرر کتاب بخاطر دارم که هیچ یك از پادشاهان باین امر که سر پرستی اسلام است التفات نکردند که موجب ترقی اسلام بود مگر در آخر سلطنت امیر کبیر یکسال سردار محمد شریف خان حاکم کابل شدند یکنفر عیال را در بازار بر خلاف رفتار ناموس داری دیدند که قدم میزند امر کردند بچوال انداخته چوب زدند تا به هلاکت رسید بعد ازان بنظر نرسیده الا این زمان فرحت نشان که سرکار بلند اقبال از طریقه اسلام پیروی و دینداری در قوت دین مبین سعی وکوشش می فرمایند و ترقی اسلام را خواهانند اکنون نبرکتا فقرهٔ مختصری از عدالت شهریار کشور کشاد اخلاق کتاب نمودم مقصد از عدالت نوشیروانی سرکار خداجوی بود که مشهور آفاق گردیده در جریده های کل دول خارجه ها ثبت است شکرالله که کتاب هذا بابرکت بود و امید وارم که به یادگار باقی بماند زیراکه در زمان هم چنان پادشاه عدالت پیشه بتوفیق الهی ختم گردید سبحان الله من وحشی صحرائی هیچ مدان کجا و این قدر گفتار از دل برآوردن کجا وکتاب تواریخ ساختن کجا وگذارشات هفت پادشاه بزرگ تخت نشین افغانستان را تحریر کردن کجا و چند بن مقدمه های

http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 466 of 468

بزرگ وکوچك که قبل عام گردیده و افغانستان بخاطر کمتر دارد بخاطر آوردن وجزواً جزاً در یافت کردن و بشرح نوشتن کجا چنانچه یکسال کامل شبوروز را فرق نکرده چقدر زحمات را بخود گرفته تا اینقدر اسباب بزرگ را جمع آ ردم و هر کدام را بموقع در جایش ثبت کردم و در قید تحریر و ترقیم در آوردم اما عجب دارم که باین کوتاه فکری وعقل ناقص که بخود ملاحظه می دارم بتواند سخن چگونه ادا کنم فکرم نمی آید مگر از عقل امیدواری نیست راه خدا مال الله داده شد ندانم چه حکمت است و چه حکمت خواهد بود لاکن چه توانکرد لباس از کار خانه تقدیر باین کس عطا شده ناگزیر لوازم این لباس را بجا آور دن و شکر این لباس کردن اساس رضامندی را استحکام دادن است احمدالله والمنه که از فضل مر حمت حق سبحانه و تعالی وازمددگاری خاتم النبیین و خیر المرسلین سید کون و مکان و فخر العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین و اهل بیت طاهرین ختم یافت وتمام شد کتاب تواریخ پادشاهان متاخرین افغانستان بعون الله تعالی بفضلك وکرمك یا کریم الحاکمین ویا ارحم الراحمین لهذا امیدوارم که مقبول طبع خردمندان ودانش وران ودشخوار پسندان وخوانندگان و سامعان گردد اما مامول از بزرگان ونکته گیران وخردمندان وخوانندگان مجالس بالتماس ناظرین آنکه به عین صلاح ملاحظه فرمودند برغلطی که لازمه طبع انسان خصوص منحیث این نادانیت در اصلاح آن کوشند واز عین انصاف پوشیده سازند که ازشاخسار گاری روزگار وزمان کهن سالی وجلای وطن ودست تهی در مدت یکسال در شهر نمرقند در قید تحریر وترقیم در آمد غرة شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۳۱.

هر که خواند دعا ضعیف دارم ز انکه من بنده گنهکارم
راه دنیا چو بود دیار ان هر که بر حق رسید باایمان
من که امیدوار دار ازحق احسان باش دائم امین بر شیطان

اکنون شرح فقرة از رویدادیاقی بود خواستم که در قید تحریر وترقیم در آوردم قبل در تاریخ سنه یکهزار و سه صدوبیست وشش هجری کتاب تواریخی از پادشاهان افغانستان نوشته ختم کرده بودم بعد از ختم آن بمرور ایام چندین رویدادی بخاطر آمد که داخل کتاب مذکور نشده بود متحیر شدم ومتفکر ماندم که حیف از چندین زحمت که رایگان رفت و کتاب ناقص ماند چنانچه مدتی در پریشانی گذشت عاقبت بخود خطاب کردم که ازین اندوه وغم چه حاصل خداوند عالم بزرگ است ترك اندوه وپریشانی کرده رجوع کنید بکتاب ثانی زیرا که قوه نوشتن باقی است هر گاه خداوند خواست و عمر طویل عطا کرد وقصبه دیگر از تقدیرات ازلی دست نداد انجام می یابد وانشاالله تعالی ختم می گردد وهرگاه یکی اجل در رسید اختیار بخداوند است هر چه از دوست میرسد نیکوست این بود که نکته بر ضمایر الهی کرده رجوع بکتاب ثانی که تواریخ پادشاهان متاخرین افغانستان است نمودم باهزار اشغال روزگار ومددگاری پروردگار درمدت یکسال کامل از ابتدا تا انتها با رویداد از قلم ماند گی که سابق بخاطر نرسیده باقی مانده بود همه را داخل کردم وبمرحمت خداوند ی ختم نمودم چون در کتاب اول شش خود نوشته بودم آنرا نیز در کتاب ثانی درج کردم تا یادگار بماند انجام



http://hdl.handle.net/2333.1/7pvmcw0z Image 468 of 468

